فهرست مطالب

جلد دوم

متن کتاب ۶۷۹-۱۰۶۴

فصل سوم : قراختائیان و خوارزمشاهیان ۶۷۹
فصل چهارم : چنگیزخان و مغولان ۷۹۱
فصل پنجم : ترکستان در زیر سلطهٔ مغولان ۹۵۹

تواریخ وقایع ۱۰۶۵—۱۰۸۶
ضمیمه ها ۱۰۸۷—۱۱۰۵

رسالهٔ پایان تحصیل تحت عنوان ترکستان در زمان هجوم مغولان ۱۰۸۹
سخنرانی پیش از دفاع از رسالهٔ پایان تحصیل ۱۰۹۴

فهرست مآخذ و منابع ۱۱۰۷—۱۱۸۲
فهرست عام ۱۱۸۳

فهرست مطالب

جلد دوم

متن کتاب ۶۷۹ـ۱۰۶۴

فصل سوم : قراختائیان و خوارزمشاهیان ۶۷۹
فصل چهارم : چنگیزخان و مغولان ۷۹۱
فصل پنجم : ترکستان در زیر سلطهٔ مغولان ۹۵۹

تواریخ وقایع ۱۰۶۵ــ۱۰۸۶
ضمیمه ها ۱۰۸۷ــ۱۱۰۵

رسالهٔ پایان تحصیل تحت عنوان ترکستان در زمان هجوم مغولان ۱۰۸۹
سخنرانی پیش از دفاع از رسالهٔ پایان تحصیل ۱۰۹۴

فهرست مآخذ و منابع ۱۱۰۷ــ۱۱۸۲
فهرست عام ۱۱۸۳

فصل سوم

قراختائیان و خوارزمشاهیان

دربارهٔ نهضت قراختائیان درجای دیگر سخن گفته‌ام [1] . پس‌ازپیروزی احمدبن حسن [2] خان کاشغر بر قراختائیان ، درنامه‌ای که حکومت سلجوقی به وزیربغدادنوشته‌اطمینان داده‌شده بودکه هرگونه خطری ازجانب کفار مرتفع شده‌است[3]. مع‌هذا قراختائیان موفق شدند دولت وسیعی تأسیس کنند وهفت‌آب و ترکستان شرقی را مطیع خویش سازند و در ماه رمضان ۵۳۱ هجری

۱ــ **بارتولد** ، «تاریخ مختصرهفت‌آب» ، ص ۱۰۲ و بعد .

۲ــ دربارهٔ اصل ونسب وی رجوع شود به «متون» ، ص ۱۳۳ (**جمال قرشی**) . پدر **او طمغاج‌خان حسن** ، بطوری‌که از سکه‌ها مشهود است ، مدتی طراز را در تصرف داشته (**مارکوف** ، « فهرست تملکات» ، ص ۲۷۲) . وی همان خانی است‌که « کوتادگو بیلیك» برای وی تنظیم شده بوده ; Barthold. «The Bughra Khan», P. 152 .

۳ــ «متون» ص ۳۸ .

(مه ـ ژوئن ۱۱۳۷ میلادی) لشکریان محمود خان را درقرب خجند شکست دهند. این شکست مردم ماوراءالنهر را سخت هراسناك کرد[۱]، ولی قراختائیان که محتملاً درجای دیگر سرگرم بودند، این بار از ثمرات پیروزی خویش بهره نگرفتند.

در آن زمان توجه سنجر کاملاً به مبارزه با امیر تابع و عاصی خویش یعنی خوارزمشاه آتسز[۲] معطوف بوده است. جد آتسز که انوشتگین غرچه[۳] نام داشته بندهٔ بلگاتگین (یا بلگابدك) امیر سلجوقی بوده و لقب غرچه را بدان سبب داشته که بلگاتگین وی را از شخصی غرجستانی خریده بوده[۴]. وی را به دربار ملکشاه بردند و درآنجا «مزیت مرتبت یافت» و مقام طشت‌داری باو دادند[۵]. «و خوارزم در آن روزگار در عداد وظیفهٔ طشت خانه

۱ـ ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ، XI، ۵۶.

۲ـ دربارهٔ منابع تاریخ خوارزمشاهیان به ص ۱۸۹ـ۲۸۸ و بعد رجوع شود. **میرخواند** هرچه نوشته مأخوذ از **جوینی** است. دربارهٔ معامله‌ای که **میرخواند** نسبت به‌منبع خویش (**جوینی**) کرده به‌ماقبل‌ص۱۵۳ـ۱۵۲ رجوع شود. **استاد وسلوفسکی** در تألیف تحقیقی خویش تحت عنوان «اطلاعات تاریخی وجغرافیائی دربارهٔ خان‌نشین خیوه از زمان باستان تاکنون» (SPB. 1877) از تألیف **میرخواند** و **ابن اثیر** استفاده کرده است. من دربیانات بعدی خویش به منابع خود اشاره خواهم نمود وبیشتر درمواردی‌که اطلاعات منقوله درکتاب استاد **وسلوفسکی** وجود نداشته باشد، چنین‌خواهم‌کرد.

۳ـ صحیح‌تر «غرچه» («غلچهٔ» کنونی) می‌باشد. رجوع شود به: **بارتولد**، «بازدید تاریخی وجغرافیائی ایران»، ص ۲۷؛ و همچنین: **بارتولد**، «درتاریخ‌مرو»، ص ۱۳۴.

۴ـ **ابن‌الاثیر**، چاپ تورنبرگ، X، ۱۸۲.

۵ـ <«طشتدار» **جوینی**، چاپ **قزوینی**، II، ۲.ـ هیئت تحریریه>.

بود[۱] . بدین سبب «او را به اسم شحنگی خوارزم موسوم کردند»[۲] وحال آنکه بنا به گفتهٔ هردو منبع[۲]، عملاً[۳] در سرزمین مزبور حکومت نمی کرده . وی « پسر بزرگتر قطب‌الدین محمد را در مرو به مکتب داد، تا آداب و رسوم ریاست و امارت تعلیم کند» .

درسال ۴۹۱ هجری (۱۰۹۷ میلادی) خوارزمشاه اکنجی‌بن‌قچقار[۴] به دست امیران طاغی کشته شد . سلطان برکیارق پس از اطفای نایرهٔ شورش امیرداد بلك‌حبشی‌بن التونتاق را[۵] امارت خراسان داد والتونتاق حکومت خوارزم را به قطب‌الدین محمد پسر انوشتگین سپرد . سنجر مقام محمد را

---

۱ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۹ . <چاپ قزوینی ، II ، ۲ > .

۲ ــ این کلمات ازمتن جوینی است (همانجا)

۳ ــ تاحدی‌که می‌دانیم نخستین بار حمدالله مستوفی قزوینی وی را امیرواقعی خوارزم می‌خواند («تاریخ گزیده»، نسخهٔ خطی LGu ، شمارهٔ ۱۵۳ ، ص ۲۸۳ ؛ چاپ براون ، متن، ۴۸۶ وبعد؛ ترجمه، ۱۱۱ وبعد) ، مع‌هذا به تبصرهٔ مترجم دربارهٔ تاریخ ۴۹۱ هجری توجه شود .

۴ ــ نه تنها ابن‌اثیر بلکه جوینی نیز (چاپ قزوینی ، II ، ۳ که «النجی» نوشته شده) از این شخص اسم برده است . ولی همهٔ ناقلان بعدی از رشیدالدین به بعد نام وی را ازقلم انداخته‌اند (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی 566 a (D 66) ، ورق 8 ۵۱۷) . به نظر مارکوارت (Komanem. S . 48 sq . 201 sq) ، که این اکنجی را با شخصی که عوفی از اویاد کرده ، یکی می‌داند توجه شود (رجوع شود به «متون» ص ۹۹) .

۵ــ درتألیف جوینی: «دادبك بن حبشی التونتاق ؛ درچاپ قزوینی (II، ۲)، دادبك حبشی التونتاق .

استوار ساخت و در فرونشاندن قیام طغرل تگین پسر اِکنجی که ترکان را به آن سرزمین خوانده بود، پاریش کرد. به گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] محمد به عدالت حکومت کرد و از دانشمندان حمایت نمود. به گفتهٔ جوینی وی همواره خدمتگزار وفادار سنجر بوده، در تمام مدت سلطنت خویش «یك سال خود بخدمت درگاه سنجری آمدی و یك سال پسر خود آتسز را بفرستادی».

آتسز درسال ۵۲۱ یا ۵۲۲ هجری (۱۱۲۷ یا ۱۱۲۸ میلادی) «قایم مقام اوشد» و وی مؤسس حقیقی دودمان‌مقتدر خوارزمشاهیان بوده. او وجانشینانش با جدی غریب و مهارت فوق‌العاده، با توسل به همهٔ وسایل، بسوی هدف خویش، یعنی تأسیس دولتی مستقل ونیرومند پیش می‌رفتند. آتسز درنخستین سالهای سلطنت، خدمتگزار وفادار وتابع سنجر باقی ماند و درلشکرکشیهای وی و از آنجمله در لشکرکشی به ماوراءالنهر شرکت جست[۲]، ولی در عین حال به تقویت مبانی قدرت و حکومت خویش توجه خاص داشت و بدین منظور به مطیع ساختن صحرانشینان همجوار همت می‌گماشت. وی برای وصول بدین مقصود جاهائی را که در زندگی صحرانشینان واجد اهمیت بیشتری بوده، به ویژه جند ــ یعنی بخش سفلای سیردریا [سیحون] و شبه جزیرهٔ من غشلاق را ــ اشغال کرد[۳]. ازجند «به اعماق ترکستان» لشکر کشید

---

۱ ــ چاپ تورنبرگ، X، ۱۸۳.

۲ ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۰؛ چاپ **قزوینی**، II، ۴؛ **میرخواند**، «تاریخ‌خوارزمشاهیان» چاپ **دفرمری**، ۲.

۳ ــ **یاقوت** نیز از تسخیر من‌غشلاق بدست **آتسز** سخن می‌گوید (معجم، IV، ۶۷۰). به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، X، ۱۸۳) **آتسز** در زمان حیات پدر خود من‌غشلاق را فتح کرد. [این‌کلمه با املای «منقشلاغ» (**جوینی**) و «منك‌کشلاغ» (وصاف) نیزدیده شده]

و بر «پادشاه و پیشوائی که میان کفار سخت محترم بود[۱]» پیروزگشت. چیزی ازاین واقعه نگذشت که ازز یرفرمان سنجر بلر رفت. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] آتسز به هنگام لشکرکشی سنجر به غزنه [ذوالقعده سال ۵۲۹ هجری] در رکاب وی بود و متوجه شد که سلطان در تحت تأثیر حسودان واقع شده نسبت بـه وی سردگشته است. درپاییزسال ۱۱۳۸میلادی [محرم سال ۵۳۳ هجری] [برقصد او به خوارزم رفت] . در سندی رسمی که به دست ما رسیده[۳] گفته شده است که سنجرآتسز را مورد ملامت قـرار داد که بدون اجازهٔ خداوندگار خویش درجند و منغشلاق «خون مسلمانان ریخته» و ساکنان آن دو محل نگهبانان وفادار سرزمینهای اسلامی بوده دائماً با کفار میجنگیدهاند . آتسز در پاسخ ایـن سرزنشها علم طغیان برافراشت و کارمندان سلطان را به زندان افکند و اموال ایشان را ضبط ومصادره کـرد وهمهٔ طرق خوارزم را مسدود ساخت . درآن زمان سلطان دربلخ بوده . و ازآنجا (به گفتهٔ جوینی[۴] درماه محرم یعنی سپتامبر) با لشکری کثیر بهحرکت درآمد. اردوگاه مستحکم آتسز درنزدیکی هزارسپ که قلعهای نیرومند بود ، قرار داشت . اراضی اطـراف اردوگاه را

۱ ــ «متون» ، ص ۳۷ (انشام) . این سند در زویه سال ۱۱۳۳ میلادی ــ ۵۲۸ هجری تحریر شده است (همانجا ، ص ۳۵) .

۲ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۰ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۴ ؛ میرخواند ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۳ .

۳ ــ «متون» ، ص ۴۷ــ۴۴ (انشاء) .

۴ ــ نام او در هر دو نسخهٔ خطی جوینی «املمغ» و در چاپ قزوینی « آتلیغ » ذکرشده ودرتألیف میرخواند («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۴) «ایلقتلغ» آمده .

به مسافت چندین فرسخ، غرقاب کرده بودند ـ وصاحبان خوارزم بعدها نیز ـ به هنگام تهاجم دشمن به این وسیله متوسل شدند (رجوع شود به ص ۳۴۷ ـ ۳۴۸). از آنجائی که حاشیهٔ مجاور کرانه زیر آب بوده ، لشکریان سلجوقی به ناچار از بیابان ریگزار عبور کردند . و بدین سبب حرکت سپاه سنجر بسیار کند بوده . درسند رسمی مذکور علت کندی را چنین توجیه کرده که سلطان می‌خواسته فرصتی به آتسز دهد تا برسر عقل آیـد . پیکار فقط در ۱۵ توامبر [دوماه پس از آغاز حرکت و لشکرکشی] و قـوع یافت و آتسز لشکـریان خویش را ازخندقها بیرون برد [«روی به هزیمت نهاد» ـ جویـنی] . لشکریان خوارزم که بعضاً از ترکان کافر بودند کاملاً شکست خوردند و ده هزار تن کشته و زخمی و اسیر دادند . پسر خوارزمشاه نیز درمیان اسیران بود و بی‌ـ درنگ اعدام شد و سربریدهٔ او را به ماوراءالنهر فرستادند . سنجر هفته‌ای در میدان پیکار اقامت گزید وبقایای لشکریان‌شکست خورده درآنجا به اوپیوستند وهمه مورد عفو قرارگرفتند. آتسز فرار کرد و سرزمین خوارزم ظاهراً بعد ازآن مقاومتی ابراز نداشت وبدست سنجر اشغال شد و وی سلیمان‌بن‌محمد برادرزادهٔ خود را به ولایت آنجا منصوب کرد[1] و وزیر و اتابك وحاجبی در خدمت‌او گماشت و درفوریه‌سال ۱۱۳۹ میلادی(اواسطزمستان‌سال۵۳۴هجری) به مروبازگشت . سلیمان مدتی کوتاه درمقام حکومت آنجا باقی ماند. آتسز به خوارزم مراجعت کرد . و اهالی که از رفتار لشکریان سنجرناراضی بودند به او پیوستند . سلیمان ناگزیـر به نزد عم خویش گـریخت[2] . درسال ۵۳۴ هجری / ۴۰-۱۱۳۹ میلادی، آتسز به‌بخارا حمله کرد و زنگی‌بن علی والی

---

۱ ــ درتألیف جوینی چنین است:

۲ ــ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۴۴ .

شهر را اسیرساخت وشهر را ویران کرد[1]. آتسزبه‌رغم این وقایع لازم دانست در برابر خداوندگار خویش اظهار اطاعت نماید. متن بیعت نامه‌ای که آتسز در پایان مه سال ۱۱۴۱ میلادی (پایان بهار سال ۵۳۶ هجری) با اصطلاحات معمول‌ومرسوم نوشته، دردست است[2] این متن منضم به سندی است که آتسز درطی‌آن اظهار خوشوقتی می‌کند که سلطان پس از آنکه مقابل همهٔ جهانیان عدل خویش را نسبت به خوارزمشاه نشان داده اکنون « نور رحمت خویش را متجلی‌ساخته است»[3] مع‌هذا پس ازچند ماه خوارزمشاه سوگند وفاداری را شکست.

درسال ۵۳۶ هجری (۱۱۴۱ میلادی) در ماوراءالنهر تصادمی عادی میان جالس تخت سلطنت و اهل لشکروی داد[4]. محمود خان از سنجر علیه قرلغان یاری طلبید و در ماه ژوئیه [اواسط تابستان] لشکریان سلجوقی وارد آنسرزمین شدند. قرلغان ازگورخان قراختائی کمك خواستند. گورخان، که در بلاساغون بدفاع محمودخان در مقابل دستجات صحرا نشین[5] برخاسته بود، در این مورد جانب قرلغان را گرفت و نزد سنجر به سود ایشان میانجیگری کرد. پاسخ توهین‌آمیز سلطان سلجوقی باعث شد که قراختائیان

---

۱ ــ نرشخی، چاپ شفر، ۲۳.

۲ ــ «متون»، ص ۴۰ (انشاء). توجه شود به بیعت نامهٔ مسعود به خلیفه (چاپ مورلی، ۳۷۴ــ۳۷۰، ۳۸۹ــ۳۸۴؛ <چاپ غنی ــ فیاض، ۳۰۴ــ۳۰۱، ۳۱۲ ــ ۳۱۶>).

۳ ــ «متون»، ص ۳۰ (انشاء).

۴ــ ابن‌اثیر مفصل‌تر از دیگران شرح‌داده (چاپ تورنبرگ، XI، ۵۷ــ۵۶)

۵ــ بارتولد، «تاریخ مختصرهفت‌آب»، ص ۱۰۳.

یاری دیگر به ماوراءالنهر لشکر کشی کنند .

در ۹ سپتامبر [اوایل پائیز سال ۵۳۶ هجری] در دشت قطوان پیکاری خونین که به شکست کامل لشکریان سلجوقی منجر شد وقوع یافت . سپاهیان سنجر را قراختائیان تا درغم[1] پی کردند . امواج آن رود در حدود ۱۰۰۰۰ کشته و زخمی را غلتاندند . و جمعاً درآن پیکار قریب ۳۰۰۰۰ مسلمان ازپای درآمدند[2] . سنجر به ترمذ گریخت . محمودخان نیز باتفاق وی رفت و ملك خویش را ترك گفت . سراسر آن سرزمین به زیر فرمان قراختائیان درآمد و آتان در همان سال ۵۳۶ هجری/۴۲-۱۱۴۱ میلادی بخارا را اشغال کردند.

در آن ایام در بخارا دودمان رئیسان موروثی بخارا که بنام مؤسس خویش «خاندان برهان» نامیده می‌شده فرمان روا بوده است . به‌گفتهٔ مؤلف «کتاب ملاّزاده»[3] رئیسان مزبور که لقب «صدر جهان» داشتند[4] اصلاً ازاهل «عمائم» یعنی روحانیان بودند ولی«تاج‌داران» به‌درگاه ایشان پناه می‌آوردند. مؤسس این سلسله « صدر کبیر » برهان ملة والدین عبدالعزیز بن عمر مازه « نعمان ثانی (ابوحنیفه) وبحرالعلوم» بوده و از اخلاف خلیفه عمر شمرده

۱ـ ظاهراً منظور نهری که این‌نام دارد و در جنوب سمرقند واقع است نمی‌باشد (به صفحات ۲۰۶ و۲۲۶ اصل رجوع شود).

۲ـ راوندی ، مستخرج در چاپ شفر ، ۲۰ ، ۳۶-۳۵ ؛ چاپ‌اقبال ۱۷۲ وبعد <دربارهٔ این پیکار رجوع شود به ، Ross, «Prester John», p. 174 ، گذشته از این رجوع شود به ، Zarncke, «Der Priester Johannes», abh. I, S. 850-860 (پخش OTT, I ، ص ۳۴-۲۴ ـ کمب) .

۳ـ «متون» ، ص ۱۶۹ .

۴ـ <«صدرجهان» ـ هیئت تحریریه>

می‌شده . ابوالحسن بیهقی مورخ ، در داستان پدر خویش که در اوت سال ۱۱۲۳ میلادی در گذشته [اواخر تابستان سال ۵۱۷ هجری] ، از او یاد کرده است[۱] . به هنگام هجوم قراختائیان حسام‌الدین عمر پسر عبدالعزیز صدر بخارا بوده . ظاهراً بخارا در برابر کفار پایداری کرده ، زیرا که صدر کشته شده بوده[۲]. قراختائیان شخصی بنام‌آلپ تگین‌را به‌سمت والی بخارامنصوب گردانیدند[۳].

شکست سنجر آنچنان به سودآتسز بوده که شایع شدگوئی‌خوارزمشاه خود قراختائیان را دعوت کرده[۴] . ولی به گفتهٔ جوینی[۵] متصرفات آتسز نیز از طرف دستجات قراختائیان غارت شد و عـدهٔ کثیری کشته شدند . آتسز

---

۱ ــ « تاریخ بیهق » ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورقهای ۶۱ a ــ ۶۰ b . آنجا جد ایـن عبدالعزیز عبدالعزیز المازه نامیده شده و در « کتاب ملا زاده » « عبدالله » آمده .

۲ــ بنداری، چاپ هاوتسما، ۲۷۸. به‌گفتهٔ فصیح («متون»، ص۱۶۰) ، صدر درطی پیکار ازپای درآمد ودرکلاباد درحوالی بخارا به‌خاک سپرده شد .

۳ــ نرشخی ، چاپ شفر، ۲۳ ، رجوع شود به نظامی‌عروضی، «چهارمقاله»،چاپ قزوینی ، ۲۴، ترجمهٔ براون، ۲۴که نام وی به‌صورت «آلماتگین» آمده .

۴ــ توجیه خبری‌که اسعاد وسلوفسکی (اطلاعات تاریخی و جغرافیائی ، ص۶۰) از ابن اثیر نقل‌کرده همین است (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۵۳).

۵ــ نسخهٔ خطی GPB , IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۸۸ ؛ میرخواند ، « تاریخ چنگیزخان » ، چاپ ژوبر ، ۹۲ ــ ۹۱ ؛ Oppert, «Der Presbyter Johannes», S. 148. نام پیشوای قراختائیان را میرخواند « اریز » و جوینی ــ درنسخهٔ خطی GPB خانیکوف ــ «داربوز» (در نسخهٔ خطی ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، تحریف شده) ودرچاپ قزوینی «داربوز» ذکرکرده

ناگزیر پیمان صلحی با ایشان منعقد ساخت ومتعهد شد هر سالـه ، گذشته از خراج جنسی ، سی هزار دینار طلا به قراختائیان بپردازد . گمان نمی‌رود که حملهٔ قراختائیان به خراسان بی‌درنگ پس از پیکار قطوان وقوع یافته باشد ، زیرا که در ماه اکتبر [اواسط پائیز] آن سال آتسز را با لشکر در خراسان می‌بینیم که می کوشد از شکست سنجر منافعی برای خویشتن کسب کند . روز ۱۹ نوامبر [اواخرپائیز] همان سال مرو غارت شد. آتسز فقط درماه مه ۱۱۴۲ میلادی [آخربهار ۵۳۷ هجری] به نیشاپور رسید . شاید سبب این کندی حرکت هجوم قراختائیان بوده . آتسز در اعلامیه‌ای خطاب به مردم نیشاپور گفته که مصائب سنجر همانا جزای حق ناشناسی وی است در برابر خدمات صادقانهٔ خوارزمشاه : « نمی‌دانم پشیمانی سودی خواهد داشت یانه ، زیرا که وی اکنون آن چنان تکیه‌گاه ودوستی که مابرای وی بودیم هیچ‌جانمی‌بیند»[1]. به خواست آتسز روز ۲۹ مه (اواخر ماه دوم بهار) در نیشاپور به‌نام وی‌خطبه خواندند . ولی در تابستان همان سال حکومت سنجر باری دیگر در خراسان احیاء شد[2] .

در سال ۵۳۸ هجری / ۴۴-۱۱۴۳ [3] سنجر به خوارزم لشکر کشید و آتسز را مجبور به اطاعت ازخویش و باز پس دادن گنجینه هائی که در مرو

---

۱ ــ «متون» ، ص ۴۴ــ۴۳ ، (انشاء) .

۲ ــ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۵۸ .

۳ ــ جالب توجه است که دینار آتسزی بنام مسعود سلطان عراق (۵۲۸ تا ۵۴۷ هجری) مربوط به همین سال می‌باشد؛ رجوع شود به ، مارکوف، «فهرست‌تملکات» ص ۲۹۷ .

غارت کرده بود ـ گردانید[۱]. به احتمال قوی حملهٔ موفقیت‌آمیز غزان به بخارا (درمارس سال ۱۱۴۴ میلادی / اول بهار ۵۳۹ هجری) ـ که درطی آن قلعهٔ شهر را هـم ویران کردنـد ـ با این لشکرکشی ارتباط داشته[۲]. چون سنجر اطلاع حاصل کرد که آتسز به رغم این‌مراتب قصد عصیان دارد، ادیب‌صابر شاعر را به رسولی به‌نزد وی فرستاد. رسول مذکور اطلاع یافت کـه آتسز «دوشخص را (از اسماعیلیان) فریفته و روح ایشان خریده و بها داده و ایشان را فرستاده تا سلطان را مغافصهٔ هلاك کنند» و ایشان را به مرو گسیل داشته. سلطان درنتیجهٔ گزارش ادیب صابر به موقع از این امر اطلاع یافت ولی در عوض رسول مـزبور به امـر آتسز به جیحون افکنده شد[۳]. در نوامبر[۴] سال ۱۱۴۷ میلادی (ماه جمادی الآخرة سال ۵۴۲ هجری) سنجر سومین بار بـه خوارزم لشکر کشید وهزارسپ را محاصره کرد وپس از دوماه مسخر ساخت و به زیرحصار تخت‌گاه آتسز رسید. آهوپوش زاهد «که طعام و لباس او از گوشت وپوست آهو بود» وبدین سبب آهوپوش لقب داشت، بنابه خواهش خوارزمشاه میان فریقین وساطت کرد[۵]. سنجر به عفو عاصیان رضا داد ولی

---

۱ ــ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XI، ۶۳؛ بنداری، چاپ هاتوتسما، ۲۸۱؛

۲ ــ نرشخی، چاپ شفر، ۲۳.

۳ ــ درتألیف جوینی چنین است (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۱ چاپ قزوینی، II، ۸) در تألیف میرخواند هـم چنین است (خوارزمشاهیان، چاپ دفرمری، ۶ــ۵). درکتاب استاد وسلوفسکی درست نیست (اطلاعات تاریخی‌وجغرافیائی، ص ۶۱).

۴ ــ ماه قمری درتألیف جوینی ذکرشده است (جمادی‌الاخری)

۵ ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۲؛ چاپ قزوینی، II، ۱۰، «زاهد آهوپوش گفتندی، طعام ولباس او ازگوشت وپوست‌آهو بود».

خواست که آتسز شخصاً در کنار آمودریا (جیحون) به حضور او آیـد و « سلطان را خدمت کند » . و دیدار در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال ۵۴۳ هجری (آغاز ژوئن ۱۱۴۸ میلادی) وقوع یافت[۱] . ولی آتسز برخلاف مرسوم زمین نبوسید و «هم ازپشت اسب سلطان را خدمت کرد» وفقط سرفرود آورد و بیدرتنگ، «پیش ازآنکه سلطان عنان برتابد» ، بازگشت . سنجر به رغم این بی احترامی که ازطرف امیر تابع وی سرزده بود تجدید جنگ را لازم نشمرد و به مرو بازگشت .

آتسز که در کوشش خویش به خاطر تأسیس دولتی مستقل و تصرف خراسان با ناکامی مواجه شده بود باری دیگر دیدگان را متوجه کرانه های سیحون (سیردریا) کرد . یکی از نتایج ضمنی عدم موفقیت خوارزمشاه در مبارزه با سنجر از دست دادن جند بود وکمال الدین پسر ارسلان خان محمود که محتملاً اصلاً از دودمان قراخانیان بوده حکومت آنجا را بدست گرفت. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] آتسز در آن هنگام با کمال الدین عهد اتحاد بست و « میان ایشان موافقتی تمام » بود . تصمیم گرفته شد که در بهار سال ۱۱۵۲ میلادی (محرم سنهٔ ۵۴۷ هجری) متفقاً علیه متصرفات کفار قبچاق که مرکز آن شهر سغناق یا سقناق بود (به ص ۳۹۷ رجوع شود) لشکر کشند . چون آتسز با لشکر خویش وارد جند شد ، کمال الدین از بسیاری سپاهیان وی چنان هراسید که سرزمین خویش را ترك گفت . آتسز « جماعتی از اکابر » را بـه

---

۱ ــ به گفتهٔ جوینی (همانجا) در روز دوشنبه ۱۲ محرم ۵۴۳ هجری ولی این روز (۲ ژوئن ۱۱۴۷) چهارشنبه بود نه دوشنبه .

۲ ــ همانجا ؛ رجوع شود نیز ، میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۹ــ۸ .

رسولی نزد او فرستاد و « بمواعید و امان او را مستظهر کرد» تا بازگردد. کمال‌الدین پس از بازگشت بیدرنگ بازداشت شد و باقی عمر را در زندان گذرانید. در سند رسمی که بدست است سخنی از لشکرکشی به سغناق نرفته[۱]. آتسز فقط می‌گوید که به هنگام دشواریها، چون توجه نیروهای وی به جائی دیگر معطوف و مصروف بوده، عاصیان جند را اشغال کردند. در آغاز ماه ربیع‌الاول سال ۵۴۰ هجری (؟)[۲] سرانجام آتسز توانست با لشکر عازم خوارزم شود. دشتی که میان خوارزم و جند ممتد است در ظرف مدت یك هفته طی شد. روز هشتم ماه لشکربه کرانهٔ سیردریا (سیحون) رسید، در محل سگ دره، بیست فرسخی جند. این بیست فرسخ دریك شب طی شد. روز آدینه نهم ماه، صبحگاهان، لشکر برای پیکار آماده شده به دروازهٔ شهر رسید، و درآنجا خبر رسید که سرورعاصیان که لقب خان داشته فرار برقرار اختیار کرده. عده‌ای برای تعقیب اوگسیل گشتند. دیگر سران عاصیان اظهار

۱ ــ «متون»، ص ۴۲ــ۴۱ (انشاء).

۲ ــ به احتمال قوی رقم اول تاریخ در نسخهٔ خطی ساقط شده. از مطالب بعدی پیداست که درآن سال روزنهم ربیع‌الاول جمعه بوده. و ازاینجا می‌توان استنتاج کردکه صحبت ازسال ۵۴۲ هجری / ۱۱۴۷ میلادی درمیان است. ولی دراین صورت لشکرکشی آتسزبه جند می‌بایست پیش، ازلشکرکشی سوم سنجر صورت‌گرفته باشد. به‌احتمال اقوی طبق گفتهٔ جوینی سال ۵۴۷ هجری / ۱۱۵۲ در نظر است. بموجب جداول ویوستنفلد، روز ۹ ربیع‌الاول ۵۴۷ هجری / ۱۴ ژوئن ۱۱۵۲ میلادی شنبه بوده. ولی اختلاف یك روز میان جداول مزبور و منابع و متون تاریخی غالباً دیده می‌شود. جالب توجه است که لشکرکشی از خوارزم به جند برخلاف معمول در موسم گرمای سال‌صورت گرفته.

اطاعت کرده مورد عفو واقع شدند . و بدین طریق مجدداً حکومت خوارزمشاه بدون اینکه خونی ریخته شود درجند برقرار شد . به گفتهٔ جوینی « چون جند از عاصیان پاك شد ابوالفتح ایل‌ارسلان را آنجا فرستاد و آن نواحی بروی مقرر فرمود» . ایل ارسلان فرزند ارشد آتسز بود. خواهیم دید که بعد ها هم فرزند ارشد خوارزمشاه در جند حکومت می‌کرده و این خود نشان می‌دهد که آتسز و جانشینان وی تا چه‌حد تصرف این شهر را مهم می‌شمرده‌اند .

در بهار سال بعد ۵۴۸ هجری / ۱۱۵۳ میلادی[1] باری دیگر خراسان عرصهٔ وقایعی گشت که از لحاظ اجرای نقشه های آتسز میمون ومساعد بوده. کوشش سنجر که می‌خواست غزان صحرا نشین را فرمانبردار مأموران عملداران ومحصلان مالیاتی ایرانی سازد عواقب وخیم و مرگباری برای شخص سلطان داشته . سران غزان لشکر وی را شکستند، خود سلطان را اسیر کردند و درظرف قریب سه سال وی را ظاهراً با تشریفات

---

۱ ــ راوندی قیام غزان را به آخر سال ۵۴۸ هجری مربوط می‌داند (چاپ اقبال ، ۱۷۷) ولی به گفتهٔ **یوسف بن عبدالله اندخودی** که معاصر وقایع بوده و مؤلف «تاریخ‌الخیرات» نقل کرده (ورق ۵ ۱۶۲) و به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۱۶) واقعهٔ مزبور درآغازآن سال وقوع یافته . درداستان دیگری ــ که بموجب اسناد منقولهٔ بعد موثق ترش باید شمرد ــ **ابن‌اثیر** می‌گوید (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۱۸ ــ ۱۱۹) که **سنجر** دوبار از**غزان** شکست خورد وپس ازآن‌درماه صفر(مه) به مروگریخت. همهٔ سران وخود سلطان بزودی پایتخت را ترك گفتند و مرو را پس از آن در ماه جمادی‌الاول (اوت یا آخر ژوییه) غزان غارت کردند. وبعد ازآن سلطان را اسیرکردند و درماه رجب (اکتبر یا آخر سپتامبر) باری دیگر به غارت مرو پرداختند . در بارهٔ تواریخ وقایع رجوع شود نیز به ، **انیوسترانتسف** « **قرقود** » ، ص ۴۰. وبعد.

احترام‌آمیز با خود به این سو و آن سو می‌بردند[۱] . غزان چند شهر خراسان و از آن جمله مرو[۲] ونیشابور را به صورت وحشت انگیزی غارت کردند . این بار آتسز از مصیبتی که به سلطان روی آورده بود استفاده نکرد و استقلال خویش‌را اعلام‌نداشت، بلکه‌درمقام دفاع‌ازحکومت‌مشروع وقانونی‌برخاست. وی نخست از کوتوال قلعهٔ آمو (آمل) خواست که آن موضع مهم را تسلیم وی کند[۳] . مسلماً آتسز به اهمیت این محل نیك پی‌برده بود، هم‌چنانکه ارزش جند و منقشلاق را دانسته بوده . تشبثی که وی برای تصرف آمل بعمل آورد با موفقیت قرین نگشت . خوارزمشاه به ملك خویش بازگشت و لشکرکشی علیه « کفار » یعنی قپچاقیان را از سر گرفت . از گفته های ابوالحسن بیهقی[۴] پیداست که اینال‌تگین برادر آتسز از اواخردسامبر سال ۱۱۵۳ میلادی (اوایل زمستان ۵۴۸ هجری) تا آغاز پائیزسال ۱۱۵۴ (۵۴۹ هجری) مشغول غارت و

---

۱ ــ به گفتهٔ ذیل نویس مجهول «معجم‌التواریخ» (به ماقبل ص ۷۷ـ۷۶ رجوع شود)غزان علامات ظاهری مقام سلطنت‌را برای سنجر باقی گذاشتند . ولی خدمتکارانی از خود برای وی معین‌کردند (نسخه خطی کتابخانهٔ ملی، ورق۳۴۸ :

« همچنان با خویشتن می‌آوردنــد برآیین سلطنت الاآنك خدمتکاران از آن خویش نصب کردند » . به گفتهٔ جوینی (چاپ قزوینی، II ، ۱۲) ومیرخواند («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۱۰ـ۹) غزان این احترام را فقط هنگام روز مرعی می‌داشتند و شبها سلطان را درقفسی آهنین محبوس می‌کردند .

۲ ــ رجوع شود به ، ژوکوسکی ، « ویرانه های مرو قدیم » ، ص ۲۹ .

۳ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۳ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۲ ؛ میرخواند ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۱۰ .

۴ ــ «تاریخ بیهق» ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورق b ۱۵۸ .

نهب بیهق بوده است .

بخشی از لشکریان سنجر که مایل نبودند به غزان بپوندند، محمودخان امیرپیشین ماوراءالنهررا به پیشوائی خویش برگزیدند . محمود با آتسز وارد مذاکره شد . آتسز با لشکر بسوی خراسان حرکت کرد و ایل ارسلان را با خود برداشت و فرزند دیگر خویش ختنای‌خان را در خوارزم گذاشت . بنابه گفتهٔ جوینی آتسز در شهر « شهرستانه » ـ اطلاع یافت که سنجر بیاری یکی ازسرداران لشکرخویش ازاسارت نجات یافته به سلامت واردترمذ شده‌است. بموجب اسناد رسمی[1] آتسز در آخر صفر یعنی آوریل سال ۱۱۵۶ میلادی (۵۵۱ هجری) واردآن شهرشده بوده . ابن‌اثیر[2] اشتباهاً این واقعه را مربوط به رمضان‌سال۵۵۱ هجری (اکتبر–نوامبر۱۱۵۶ میلادی) می‌داند. خوارزمشاه پس از آن در نسا توقف کرد و عزالدین طغرائی رسول محمود خان در آن شهر به نزد وی آمد .

خان وامیران ازاین که چنین متحد خطرناکی را دعوت کرده‌اند سخت پشیمان شدند . ولی آتسز برخلاف انتظار ایشان هیچ توقع فوق‌العاده‌ای ابراز نداشت . وی از نسا نامه‌ای به سنجر فرستاد[3] وسلطان را تهنیت گفت‌که به سلامت ازاسارت نجات یافته وآمادگی کامل خویش را دراطاعت از اوامر وی اظهارنمود ونوشت‌که حاضراست به ترمذ رفته به لشکریان سلطان بپوندد یا به خوارزم بازگردد و یا در خراسان بماند . نامه هائی که آتسز به متحدان خویش یعنی محمود خان و امیر سبحستان و امیرناحیهٔ کوهستانی غور نوشته

---

۱ ــ «متون» ، ص ۲۸ـ۲۷ (انشاء)

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۳۸ .

۳ ــ «متون» ، ص ۲۶ (انشاء)

بوده نیز لحن محتاطانه‌ای داشته. رسول امیر سجستان در شهرستانه با آتسز دیدار کرد. و دریك شهر دیگر خراسان یعنی خبوشان ملاقات دوستانه‌ای میان آتسز و محمود صورت گرفت. در اواخر ماه ربیع‌الاول (ماه مه) نجم‌الملك لاوخی [؟] (وثاق باشی، رجوع شود به ص ۴۹۰) افسر نگهبان سنجر با نامهٔ سلطان سررسید[1]. آتسز پس از ورود محمود، در انتظار آمدن امیران سجستان و غور بود که فرمود نامه‌ای به طوطی‌بك پیشوای غزان نویسند. این نامه[2] یکی از بهترین نمونه های سبك نگارش سیاستمداران شرقی می‌باشد. دربارهٔ اسارت سنجر سختی در آن گفته نشده. برعکس، نوشته شده که چون دستجات غزان وارد خراسان شدند وخدام دولت به مرو نقل مکان کردند، سلطان نیز می‌توانست حرکت کرده برود. زیرا که «همهٔ زمینها تا اقصای روم به او تعلق داشته ودارد». اما «سلطان جهان» دستجات غزان را از آن خود می‌دانسته و از روی اصالت پادشاهی و رحمت و عطوفت به رعایا به ایشان استظهار جست و «به اختیار» به میان ایشان رفت. غزان این تفقد سلطان را ارج ننهادند و لوازم «احترام به درگاه مقدس» را مرعی نداشتند وبدین سبب سلطان ناچار ازنزد ایشان رفت و آنان را «به حال خود گذاشت». این مسئله پیش می‌آید که اکنون قصد چه کاردارند. دیگر نمی‌توانند هرروزه ازشهری به شهر دیگر نقل مکان کنند زیرا که فقط «به احترام اقامت سلطان در میان ایشان» اجازه داده بودند که شهرهای خراسان را به تصرف در آورند. اگر همهٔ نیروهای خود را درناحیهٔ بلخ (که پیش ازعصیان زمینی درآنجا به ایشان داده شده بوده) گرد آورند نیزاین عمل ازطرف ایشان بخردانه نبوده ازادب

---

۱ ــ «متون»، ص ۲۸ــ۲۷ (انشاء)

۲ ــ همانجا، ص ۲۹ــ۲۸ (انشاء)

خارج خواهد بود، زیرا اکنون که سلطان قدرت را مجدداً بازپس گرفته هیچ کس حق ندارد بدون رضای وی درمتصرفاتش مستقر گردد . پس فقط یك راه برایشان باقی می‌مانده که اظهارفرمانبرداری واطاعت به دولت سلجوقی کرده پوزش بطلبند و عفو بخواهند. و اگرچنین کنند محمودخان و امیران خوارزم و سجستان و غور پیش سلطان دربارهٔ ایشان وساطت خواهندکرد تا اویورت و وسایل معاش و زندگی برای آنان معین کند .

نیات واقعی خوارزمشاه هـر چه بوده ، بهر تقدیر عملی نشد . وی در خبوشان به تاریخ ۳۰ ژوییه ۱۱۵۶ میلادی (۹ جمادی‌الثانی سال ۵۵۱ هجری) به بیماری فلج درگذشت[1] . ۵۹ سال زندگی کرده بود . آتسز در حین مرگ تابع سلطان سلجوقی بـوده . مع هـذا وی را مؤسس به حق دودمان مقتدر خوارزمشاهیان بایدشمرد. آتسز جند و منغشلاق را به متصرفات خویش‌منضم ساخت وبدین وسیله صحرانشینان همسایه را تابع‌خوارزم کرد. وی بااستخدام دستجات مزدوران ترك نیروی جنگی خویش را تقویت نمود و دولتی مقتدر را پایه گذاری کرد که عملاً مستقل بود . جانشینان آتسز درهمان جهت و با همان جد و اهتمام کار کردنـد . و بـا همان مهارت و همان تفهم درست منافع دودمان خویش مصرانه بسوی هدف خود می‌شتافتند . و گاه چون بـه مـوانع غیر قابل رفع برمی‌خوردنـد موقتاً از اجـرا و تعقیب مقصود امتناع کـرده ولی همیشه بمحض بدست آوردن نخستین فـرصت و امکان بدان باز می‌گشتند .

---

۱ ــ تاریخ مرگ آتسز ــ ۹ جمادی‌الثانی ۵۵۱ هجری ــ را جوینی (چـاپ قزوینی ، II ، ۱۳) و ابن‌الاثیر ، هر دو ، نقل کرده‌اند . رجوع شود به ، میرخواند . « تاریخ خوارزمشاهیان » چاپ دفرمری ، ۱۱ .

ایل ارسلان جانشین آتسز ناگزیر به خوارزم بازگشت تا سریر پادشاهی را برای خویشتن تأمین کند. بنا به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] ایل‌ارسلان «چندتن ازعمان خویش‌را کشت و برادر خود را نابینا ساخت و وی بعد از سه روز درگذشت وبموجب خبری دیگر خودکشی کرد». اما به‌گفتهٔ جوینی[۲] شاهزادهٔ مذکور که سلیمان شاه نام داشت زندانی شد و مربی (اتابك) او اغلبك به سیاست رسید. و روز سوم رجب (۲۲ اوت) آن سال ایل ارسلان رسماً بر تخت خوارزمشاهی نشست» و در آغاز سلطنت «امرا و دیگر لشکرها را مواجب و اقطاعات زیادت از آنچ در عهد پدرش داشتند اطلاق کرد» [جوینی]. در ماه رمضان آن سال (اکتبر ـ نوامبر) سنجر که به مرو بازگشته بود بنام او منشور فرستاد. دربهارسال ۵۵۲هجری (۱۱۵۷میلادی)[۳] سنجر به‌سن‌هفتاد ویك سالگی درگذشت و با مرگ او حکومت عالیهٔ سلاطین سلجوقی در بخش خاوری ایران عملاً پایان یافت. جانشین سنجر در خراسان محمودخان‌بوده. ایل‌ارسلان وی را تهنیت گفت و باطلاع او رسانید که اهل خوارزم نیز، پس از مرگ سنجر، سه روز عزاداری کردند[۴]. ولی خوارزمشاه در این نامه‌ها

۱ـ چاپ تورنبرگ، XI، ۱۳۸.

۲ـ نسخهٔ خطی GPB، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۳؛ چاپ قزوینی، II، ۱۴؛ میرخواند، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ دفرمری، ۱۲؛ میرخواند اشتباهاً جلوس ایل‌ارسلان را مربوط به سال ۵۵۲ هجری میداند.

۳ـ به‌گفتهٔ جوینی (نسخهٔ‌خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۴؛ چاپ قزوینی II، ۱۴) ـ ۲۶ ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری (۸مه ۱۱۵۷ میلادی) وبه‌گفتهٔ بنداری (چاپ هاتوتسما، ۲۵۵) در دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول. ولی‌این روز (۲۶آوریل) جمعه بوده.

۴ـ «متون»، ص۳۳ (انشاء).

خویشتن را «مخلص» (دوست واقعی) می‌خواند ـ همچنان که در نامه های ارسالی به امرای کوچك خراسان خود را چنین می‌خوانده[1] وحال آنکه آتسز در دونامه به سنجر خودرا «بنده» می‌نامیده . پس ازمرگ سنجر، غیاث‌الدین محمد بن محمود امیر عراق (۵۴۸ تا ۵۵۴ هجری) نوادهٔ ملکشاه ریاست دودمان سلجوقیان را داشته . وی نیز رسولانی بــه نزد ایل ارسلان فرستاده به وی اطلاع داد که می‌خواهد با لشکریان خویش به مشرق حرکت کند . علل واسباب بسیار مانع از اجرای این نیت وی بوده و ازآن جمله وبیش از همه خصومتی بوده که میان سلطان وخلیفه وجود داشته و قدرت غیر روحانی خلیفه پس‌ازمرگ سلطان مسعود سلجوقی (سال ۵۴۷ هجری) مجدداً برقرار واحیاء شده بوده . ایل‌ارسلان نیز از قبل خود نیت سلطان را کاملاً صــواب دانست و حتي مابین وی و حکومت بغداد وساطت کرد . در نامه‌ای کــه خوارزمشاه خطاب به وزیر خلیفه مقتفي (۵۳۱ تا ۵۵۵ هجری) نوشته[2] گفته شده است ،که فقط سلطان محمد ممکن است خراسان را از دست راهزنان و ماوراءالنهر را ازشر کفّار نجات دهد واهالي‌آن حدود با ناشکیبائي چشم‌براه ورود او می‌باشند ودر چنین وقتي دولت خلیفه می‌باید دشمني خویش را بــه سلطان فراموش کند و به وی مساعدت نماید ـ به ویژه که دشمني في مابین

۱ـ «متون»، ص۲۷ ، ۳۳ (انشاء) . به‌احتمال قوی نامهٔ نخستین‌که **خوارزمشاه** شکایت می‌کند که **محمود** پس از جلوس بر تخت نخست برای اونامه ننوشته مربوط به زمان **آتسز** است که **سنجر** اسیربوده وکلمات «پس‌از مرگ سلطان» را نساخ اشتباهاً از خود افزوده .

۲ـ همانجا ، ص۳۲ ـ ۳۰ (انشاء) . ۷۰ (از « خریدة‌القصر و جریدة‌العصر » **عمادالدین محمد اصفهانی**).

هیچ علت جدّی ندارد . در دستورنامهٔ شخصی که به نمایندگی خوارزمشاه در دربار محمد[1] منصوب شده بوده شاه سلجوقی «خدایگان عالم سلطان اعظم فرمان ده روی زمین» نامیده شده است[2].

چون نیت سلطان جامهٔ عمل نپوشید ، ایل ارسلان بی‌شك نیرومندترین فرمانروای بخش شرقی عالم اسلام بوده و بدین سبب تصمیم گرفت اجرای وظیفه‌ای را که در نامهٔ خویش به وزیر بغداد اشاره کرده بود ، خود به‌عهده گیرد ، اولاً فرصتی بدست وی آمده بود تا درامور ماوراءالنهر مداخله کند . درآنزمان باوجود حکومت عالیه قراختائیان ، مبارزه میان‌خانان ودستجات قرلغان دوام داشته . پس از پیکار قطوان ، طمغاج خان ابراهیم پسر ارسلان خان محمد در سمرقند حکومت می کرده . وی بدست قرلغان کشته شد وجسد اورا درصحرا افکندند[3]. بنابه‌گفتهٔ جمال قرشی[4] این‌واقعه در سال ۵۵۱ هجری (۱۱۵۶میلادی)درحوالی بخارا ومحل کلیاباد(کلاباد) وقوع یافت. چغری‌خان[5]

---

۱ ــ مضمون سند بعدی چنین است :

(Rosen, «Lesmanuscrits persans», p. 154, 75.)

۲ ــ خدایکان عالم سلطان اعظم فرمانده روی زمین .

۳ ــ ابن اثیر (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۳۳) این واقعه را به ماه ذوالحجه ۵۵۰ هجری (اواخر ژانویه ــ اوایل فوریه ۱۱۵۶ میلادی) مربوط می‌داند . نیز در اینجا گفته شده‌که خان در تمام مدت سلطنت خویش فرمان فرمای ضعیف وسست عنصری بوده . رجوع شود به «متون» ص ۷۲ (الکاتب‌السمرقندی)

۴ ــ «متون» ، ص ۱۳۲ .

۵ ــ درتألیف ابن اثیر چنین است (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۰۵). قرائت لقب دیگر این‌امیر مشکوك است . درتألیف جوینی«کوك ساغر» آمده (نسخهٔ خطی خانیکوف وچاپ قزوینی) . رجوع شود به : «متون» ، ص۳۴ ، انشاء .

جلال‌الدین علی فرزند حسن تگین (رجوع شود به ما قبل ص ۷۱–۶۷۰) جانشین وی گشت . بنا به‌گفتهٔ جوینی[۱] وی پیغوخان[۲] رئیس‌قرلغان[۳] را کشت و فرزندان او ودیگر سران قرلغان را ، که مقدّم ایشان لاچین‌بك بود، مورد تعقیب قرار داد . مغضوبان به نزد ایل‌ارسلان گریختند و وی ، با اینکه‌اندکی پیش ازآن نامه‌های دوستانه با خان سمرقند مبادله می‌کرده[۴] ، جانب ایشان را گرفت و در ژوییه سال ۱۱۵۸ میلادی (جمادی الاخر ۵۵۳ هجری) با لشکر عازم ماوراءالنهر گشت . خان سمرقند ترکمانانرا ،که در دشت میان قراقول وجند زندگی صحرا نشینی داشتند ، به یاری طلبید و از قراختائیان استمداد نمود وایشان گروهی ده‌هزارنفری در تحت ریاست ایلك ترکمن[۵] به‌کمك او اعزام داشتند . خوارزمشاه «مردم بخارا را بامواعید آرام کرد» ، بااین معنی

۱ ــ نسخهٔ خطی GPB ، VI ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۴ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۴ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ **خوارزمشاهیان**» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۳–۱۲ .

۲ ــ شاید «یبغو» باید خوانده شود.

۳ ــ در تألیف **میرخواند** به جای « قراخان » باید « قرلغان » خوانده شود (در تألیف **جوینی** ــ نسخهٔ خطی **خانیکوف** « قرلغان » و « قرلغ » و درچاپ **قزوینی** « **قرلغان** ») .

۴ ــ «متون» ، ص۳۵–۳۴ (انشاء) . چنین پیام دوستانه‌ای درسال ۵۵۲ هجری به‌امیرسجستان ارسال شده بوده . به‌همانجا ، ص۳۰ (انشاء) رجوع شود.

۵ ــ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۵ . ایلك ترکمن شاید صاحب پیشین بلاساغون باشد . (Oppert. «Der Presbyter Johannes. S. 132) . در تألیف **جوینی** نیز باری دیگر نام اوذکرشده (II ، ۸۸) . گرچه درمتن چاپی در این مورد « ایلك ترکان» نوشته شده است .

که اهالی شهر را هواخواه خویش ساخت و بسوی خود جلب کرد . بطوری که از سخنان سمعانی برمی‌آیـد ، وی در ضمن پیشرفت بعدی خویش شهر ربنجن را ویران ساخت (رجوع شود به ماقبل ص ۲۳۶-۲۳۴) . لشکریان فریقین در دو کرانهٔ رود زرافشان روبروی یکدیگر قرارگرفتند . ایلك ترکمن چون ازبرتری نیروی خوارزمشاه اطمینان حاصل کرد ازپیکار سرباززد وصلح طلب کرد و به میانجیگری ائمه و علمای سمرقند متوسل شد . خوارزمشاه به صلح رضا داد و شرط کرد که امیران قرلغان با احترام تمام درمشاغل خویش ابقاء شوند . و پس از آن به خوارزم بازگشت .

داستان دیگری دربارهٔ تصادم میان خان وقرلغان، از ابن‌اثیر[1] دردست است . وی به خطا این واقعه را به سال ۵۵۹ هجری (۱۱۶۴ میلادی) مربوط می‌داند . و حال‌آنکه بنا به اطلاعات سکه شناسی[2] در آن تاریخ قلیج طمغاج خان مسعود فرزنـد جمال‌الدین سلطنت می کـرده . شاه قراختائیان از خان خواست تا قرلغان را مجبور کند از نواحی بخارا وسمرقند دورشده به کاشغر روند، ودرآنجاسلاح‌باخود حمل نکنند وبه‌کشاورزی ویاکاردیگری پردازند. خان خواست ایشان را به قرلغان ابلاغ کرد و در اجرای آن اصرار ورزید . قرلغان درپاسخ قیام کردند و دستجات جنگی ایشان بیکدیگر پیوسته به طرف بخارا حرکت کردنـد . محمد رئیس بخارا که پسر عمر مقتول به سال ۵۳۶ هجری بوده، دراین باره خان را مطلع ساخته خواهش‌کرد که بالشکرخویش به قرلغان حمله کند وپیش ازآنکه ایشان فرصت یافته آن سرزمین‌را غارت و

---

۱ ـ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۰۵ .

2– Dorn, « über die Münzen » S. 734 .

مارکوف ، « فهرست تملکات » ، ص ۲۷۸ .

ویران کنند در صدد علاج برآید . وی درعین حال رسولانی به نـزد قرلغان فرستاد و فرمود به ایشان ابلاغ کنند که حتی کفار قراختائی نیز ، چون آن سرزمین را گشودنـد از غارت و کشتار خودداری نمودند[1] . و بطریق اولی ایشان که مسلمان و غازیان راه دین می‌باشند ناچار ازاین خودداری می‌باشند. وی بااین گفتگوها هشیاری و بیداری قرلغان را خوابانید وبه خان فرصت داد بناگهان ایشان را مورد حمله قرار دهد و بالکل نابودشان کند . باحتمال قوی در اینجا سخن از واقعه‌ای درمیان است که بر اثرلشکرکشی ایل‌ارسلان روی داده بوده ، گرچه شاید هم پس ازرفتن ایل‌ارسلان مصادمهٔ تازه‌ای میان قرلغان وجلال‌الدین وقوع یافته بوده . اما این‌که تصادم مزبوربه نابودی کامل‌قرلغان نیانجامید، خود ازعصیان وقیام ایشان درعهدقلیچ تمغاج خان مسعود جانشین جلال‌الدین ، پیداست . ازسخنان ابن‌اثیر[2] چنین برمی‌آید کـه در ماه اوت سال ۱۱۵۸ میلادی (اواسط تابستان سال ۵۵۳ هجری) یعنی هم‌زمان بالشکر کشی ایل‌ارسلان ، ابوشجاع فرخ‌شاه امیر ختلان حمله ناکامیابی به ترمذکرد. محتملاً این حمله به میل قراختائیان صورت گرفته بوده .

دولت خوارزمیان درعهد ایل‌ارسلان درخراسان موفقیتهای چشم گیری بدست‌نیاورد. درشهرهای‌عمدهٔ خراسان مبارزه میان محمودخان‌ومؤیدالدوله آی‌ابه ملک‌الامرای غزان[3] جریان داشت. فقط‌یکی ازسران بنام اختیارالدین

۱ ــ این سخنان از زبان فرزند صدری که بدست قراختائیان مقتول شده بــوده بسیار جالب توجه است .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۵۶ ــ ۱۵۵ .

۳ ــ ابوالحسن بیهقی لقب کامل را نقل کرده («تاریخ بیهق» نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورق ۱۶۶ a) و وی را « خسرو خراسان و ملک‌المشرق » می‌خواند .

آینانج امیر دهستان ایل‌ارسلان را حامی خویش می‌شناخت . «آینانج» به رغم این و با وجود عقد اتحادی که میان او و امیر مازندران وجود داشت درمبارزه با رقیب خویش یغمرخان شکست خورد . در آغاز سال ۵۵۷ هجری (۱۱۶۱ میلادی) آینانج به خوارزم گریخت . غزان گرگان و خوارزم را غارت کردند و « ساکنان گرگان را به نواحی مختلف پراکنده ساختند »[۱] ولی آینانج پس از رفتن غزان باری دیگر به یاری خوارزمیان حکومت خویش را در دهستان و گرگان مستقر ساخت . در این شهرها کماکان بنام ایل‌ارسلان و آینانج خطبه خوانده می‌شد ، وحتی بعد از آنکه نتیجهٔ مبارزه میان محمود و مؤید معلوم شد و مؤید درسال ۱۱۶۲ میلادی[۲] (رمضان ۵۵۷ هجری) محمود خان و فرزند او جلال‌الدین محمد را اسیر و هردو را نابینا ساخت قرائت خطبه بنام مشارالیهما دوام داشت . مؤید فقط نیشابور و طوس و چند نقطهٔ دیگر را در تصرف داشت . وی درسال ۵۵۹ هجری (۱۱۶۳میلادی) بسطام و دامغان را به‌متصرفات خویش ملحق ساخت و پس از آن ارسلان سلطان سلجوقی (۵۵۷ تا ۵۷۳ هجری) او را به ولایت خویش شناخت . مؤید این انتصاب را پذیرفت و فرمود تا در قلمرو خویش بنام ارسلان خطبه خوانند . مرو و بلخ و سرخس دردست غزان بود و ایشان هیچ حکومتی را برخویشتن قبول‌نداشتند، ولی درخطبه نام سنجر متوفی را ذکر می کردند. هرات دردست امیر آی‌تکین[۳] که با غزان دوستی داشت ، بوده . درسال ۵۶۱ هجری (۱۱۶۵ میلادی) میان

---

۱ ــ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۷۳ــ۱۷۲ .

۲ ــ جوینی و ابن‌اثیر هردو تاریخ واحدی را بــرای اسارت محمود خان نقل می‌کنند ، رمضان ۵۵۷ هجری (اوت ــ سپتامبر ۱۱۶۲ میلادی .)

۳ ــ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۸۰ ، ۱۹۳ ــ۱۹۲

مؤیّد و ایل ارسلان جنگ درگرفت . خوارزمشاه در مقابل مؤیّد با موفقیت از شهرنسا دفاع کرده آن را به تحت فرمان خویش درآورد ولی لشکرکشی او به نیشابور به عدم موفقیت پایان یافت. زان پس میان ایل‌ارسلان و آیتاق نزاع درگرفت و آیتاق به یاری مؤیّد توسل جست . مؤیّد توانست بخش جنوبی متصرفات آیتاق را در برابر خوارزمیان حفظ کند ولی شهر دهستان به دست خوارزمیان افتاد و ایشان شحنه‌ای از طرف خود در آنجا منصوب کردند[1].

بدین قرار در عهد ایل‌ارسلان نظم در خراسان برقرار نشد . در این شرایط نه تنها اندیشهٔ اخراج قراختائیان از ماوراءالنهر بیجا بوده بلکه فکر هرگونه اقدامی به منظور جلوگیری از دخول و هجوم ایشان به سر زمینهای واقع در جنوب جیحون (آمودریا) نیز عبث شمرده می‌شده است . مؤلف « تاریخ خیرات »[2] (ص ۶۹۲ حاشیهٔ) از قول یوسف بن عبدالله اندخودی سابق‌الذکر می‌گوید که قراختائیان در سال ۵۶۰ هجری (۱۱۶۵ میلادی.)بلخ واندخود را غارت کردند . به احتمال قوی این تهاجم با لشکرکشی زمستانی قلیچ طمغاج خان مسعود ، که کاتب سمرقندی در بارهٔ آن سخن گفته ، مرابطه داشته است . ابوالمظفر قلیچ طمغاج خان مسعودبن علی که به لقب قتلغ بلگابك[3] و«رکن‌الدنیا والدین»[4] نیزمعروف بوده ، بموجب سکه‌هائی

۱ــ همانجا، ۲۰۸ . جوینی (نسخهٔ خطی GPB ‘ IV ، ۳۴،۲ ، ورق ۱۰۴) . لشکرکشی ایل‌ارسلان را به نیشابور مربوط بسال ۵۶۲ میداند (۶۷ــ۱۱۶۶ میلادی) درچاپ قزوینی (II ، ۱۶) ــ ۵۵۸ هجری (۶۳ــ۱۱۶۲ میلادی) نوشته شده .

۲ــ موسوی ، «تاریخ خیرات» ، ورق 162 a .

۳ــ محمد سمرقندی «اعراض‌السیاست» ، ورق ۳ «قتلغ بلکابکا» .

۴ــ برسکه‌ها ودر تألیف نرشخی چنین است .

که بنام وی ضرب شده در سال ۵۵۸ هجری/۱۱۶۳ میلادی بر تخت سلطنت جلوس کرد . در سال ۵۶۰ هجری/۱۱۶۵ میلادی حصار شهر بخارا را احیاء کرد و پایهٔ آنرا از آجر پخته نهاد . بدین منظور آجرهای بنا و برج بخارا که بدست غزان خراب شده بوده بکار رفت[1] (رجوع شود به مسا قبل ص ۶۷۸) کاتب سمرقندی[2] در بارهٔ دوران سلطنت قلیچ طمغاج خان جزئیات زیر را نقل می کند . عیاربك که از خاندان بزرگان نبوده ولی بر اثر استعداد ذاتی و شایستگی و خدمات خویش به مرتبهٔ بلند رسیده بود ، در زمان او قیام کرد: در میان دستجات نگهبانان قرلغ سواری چون او نبود . وی مدت یك سال سردار لشکر ماوراءالنهر بود ولی بعد ، معلوم نیست به چه علتی، قیام کرد . پیکار میان او و خان در دشت گرسنه، بین زامین و ساباط وقوع یافت . عیاربك از صفوف جنگاوران گذشته تقریباً به بلندئی ، که چتر خان بر آن افراشته بود و سلطان و نزدیکان در آنجا قرار داشتند، رسید ولی اسیر شد و به نزد خانش بردند و به سیاست رسید . عملیات خان «علیه دو گروه مرکب از خبیث‌ترین افراد» یعنی بر ضد قاتلان طمغاج خان ابراهیم و علیه غزانی که خراسان را غارت کرده بودند نیز با موفقیت قرین گشت . ظاهراً سفر جنگی زمستانی خان با لشکری صد هزارنفری و عبور از روی یخ جیحون (آمودریا) مربوط به جنگ با غزان اخیرالذکر بوده است . جنگ با دستجات قرلغان که قاتل ابراهیم بوده‌اند در نخشب و کش و چغانیان (صغانیان) و ترمذ جریان یافت . و خان در آن نقاط امنیت و آرامش را برقرار ساخت .

سرانجام لشکرکشی دیگری از طرف قراختائیان علیه خوارزم صورت

۱ــ نرشخی . چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ـ۳۳ .

۲ــ «متون» ، ص ۷۲ــ۷۱ .

گرفت که جوینی[1] تاریخ آن را ۵۶۵ هجری (۷۰-۱۱۶۹ میلادی) وابن‌اثیر[2] ۵۶۷ هجری (۷۲-۱۱۷۱ میلادی) ذکر می کند. چنانکه بعد خواهیم دید تاریخ اخیرالذکر محتمل‌تر بنظر می‌رسد. علت لشکرکشی آن بود که خوارزمشاه درموعد مقرر خراج نپرداخته‌بوده. عیاربك‌سرکردهٔ مقدمه لشکرخوارزم (که ظاهراً غیراز امیر قرلغ پیش گفته می‌باشد)شکست‌خورد واسیرشد. ایل‌ارسلان که‌بیماربود به‌تخت‌گاه خویش‌بازگشت (برای‌جلوگیری از هجوم قراختائیان اقدامی که معمول بوده بعمل آمد یعنی سد را خراب کردند) و درمارس سال ۱۱۷۲ میلادی (اول بهار ۵۶۸ هجری)[3] درگذشت.

درعهد سلطنت پادشاه بعدی، به سبب جنگ خانگی که میان اعضای

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۴؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۶؛ در نسخهٔ خطی **خانیکوف** ـ سال ۵۶۰ هجری قید شده. رجوع شود به: **میرخواند**، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ **دفرمری**، ۱۴.

۲ ـ چاپ تورنبرگ، XI، ۲۴۶.

۳ ـ به گفتهٔ **جوینی** (چاپ **قزوینی**، II، ۱۷) ـ روز ۱۹ رجب همان سال ۵۶۵ هجری [در اصل اشتباهاً ۶۵۶ نوشته] (۸ آوریل ۱۱۷۰ میلادی)؛ به گفتهٔ **صدرالدین حسینی** («زبدة التواریخ»، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا، ورق 94a؛ این اطلاع را مدیون عنایت **استاد هائوتسما** می‌باشم)ـ ۹ رجب ۵۶۷ (۷ مارس ۱۱۷۲ میلادی)؛ به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XI، ۲۴۷) ـ در ۵۶۸ هجری (۱۱۷۲ ۱۱۷۳). به گفتهٔ **میرخواند** سال ۵۵۷ هجری (۱۱۶۲ میلادی) و این خطائی بارز است، واین خطا ازآنجا وارد کتاب استاد **وسلوفسکی** (اطلاعات تاریخی و جغرافیائی ص ۶۲) شده است. در تألیف **ابن‌اثیر** به رغم اشارهٔ استاد **وسلوفسکی** این خطا وجود ندارد.

آن دودمان درگیر شده بود اندکی در کامیابیهای ایشان کندی پدید آمد. پس از مرگ ایل‌ارسلان فرزند کوچك او سلطان شاه به یاری مادر خود ترکان[1] به تخت سلطنت جلوس کرد. تکش فرزند ارشد ایل‌ارسلان که در آن زمان فرمانروای جند بود از اطاعت سلطان شاه سرپیچی کرد و به نزد قراختائیان گریخت. دختر نخستین گورخان و شوهرش فوما[2] در سرزمین قراختائیان حکومت می‌کردند. تکش از ایشان یاری طلبید و وعده داد که خراجی سالیانه بپردازد. شوهر ملکه بالشکری بسیار تکش را به خوارزم باز گرداند. سلطان شاه و مادرش پایتخت را بدون پیکار تخلیه کردند و روز دو شنبه ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۵۶۸ هجری (۱۱ دسامبر ۱۱۷۲ میلادی)[3] تکش با تشریفات تمام به تخت سلطنت جلوس کرد. سلطان شاه به کمك مؤید توسل جست، تکش در کنار بیابان، نزدیك شهر کوچك سوبرلی (؟) که بعد ها به زیر آب رفت[4] چشم براه دشمن نشست. و از آنجائی که لشکری کثیرالعده

---

۱ ـ کلمهٔ «ترکان» که غالباً به صورت نام‌ملکه های ترك دیده می‌شود، در واقع اسم خاص نیست بلکه به معنی «ملکه» و «بانو» می‌باشد. رجوع شود به «متون»، ص ۱۵۰ (جمال قرشی) ـ «ترکانه» با پس‌وند ضمیری. قرائت صحیح کلمه بطوری که از لغت نامهٔ **محمود کاشغری** (I ، ۳۱۴ ، ۳۶۸) می‌دانیم ، «ترکن» است.

۲ ـ دربارهٔ این کلمه که به چینی بمعنی «داماد شاه» است رجوع شود به تبصرهٔ **دفرمری** به تألیف **میرخواند** («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۲۴) ؛ در متن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۷) «فرما» نوشته شده.

۳ ـ در تألیف **جوینی** چنین است (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۷ و بعد ـ ۲۲ ربیع‌الثانی ۵۶۸ هجری). در تألیف **میرخواند** اینجاهم سال ۵۵۸ هجری (۱۱۶۲ـ۶۳) نوشته.

۴ ـ به گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۵ ؛ چاپ ←

قادر به عبور از بیابان نبوده ، سپاهیان مؤید به دستجات کوچك تقسیم شده از آن عبور کردند ولی دستهٔ اول کـه مؤید نیز جزء آن بود مـورد حملهٔ خوارزمیان قرار گرفته نابود گشت . مؤید اسیر گشت[1] و در روز عـرفهٔ سال ۵۶۹ هجری (۱۱ ژوییه ۱۱۷۴ میلادی) بقتل رسید[2] . سلطان شاه و مادرش به دهستان گریختند . تکش متعاقب ایشان حرکت کرده شهر را مسخر ساخت . ملکه ترکان کشته شد . سلطان شاه نخست در نـزد فـرزند و جانشین مؤید

→

قزوینی ، II ، ۱۸ . دربارهٔ زیر آب رفتن آن محل هم به همانجا ، II ، ۱۹ رجوع شود).
نام این شهر به صورت «سوبرلی» و «سوبرنی» و «سودمی» نوشته می‌شود. درچاپ قزوینی «سوبرلی» قبول شده . به گفتهٔ ابن‌الاثیر این شهردر ۲۰ فرسخی خوارزم (یعنی گرگانج) قرار داشته این مسلماً همان شهری است که قبلا یاد کرده‌ایم (ص ۴۸–۳۴۷) وبه گفتهٔ یاقوت آخرین شهر خوارزم بر سر راه شهرستان بوده و یاقوت به صورت « سنرنی » و «شؤبرنی» نوشته، محتملا شهردرمحلی‌است‌که اکنون بطورکلی آب درآن‌نیست ولی‌درآن زمان از جیحون مشروب می‌شده. غرقاب شدن شهر ،که جوینی یاد کرده ، ظاهراً نتیجهٔ تغییر مسیراصلی رود، پس ازهجوم مغول بوده . رجوع شود به ، ــ Barthold, « Amu Daryā

۱ ــ در تألیفهای جوینی و ابن‌الاثیر (چاپ تورنبرگ، XI ، ۲۴۷) چنین است. قول یکی دیگر ازمنابع ابن‌الاثیر دایر براینکـه (XI ، ۲۵۳ ــ ۲۴۹) مؤید پس از سلطان شاه زنده بوده ، بهر تقدیر ، مـورد وثوق نمی‌باشد ، زیرا که در اسناد سالهای ۵۷۸ و ۵۷۹ هجری (رجوع شود به ماقبل ص ۹۸–۹۷) نام طغان شاه (طوغانشاه) آمده است .

۲ ــ این تاریخ در تألیف جوینی منقول است (چاپ قزوینی ، II ، ۱۹)ــ روز عرفهٔ سال ۵۶۹ هجری .

یعنی طغان شاه ابوبکر و زان پس در دربارغیاث‌الدین پادشاه غورپناهگاه و مأمنی یافت .

ناحیهٔ کوهستانی که درمشرق وجنوب شرقی هرات وجنوب غرجستان وگوزگان قرارداشته غور نامیده می‌شده . گویش مردم این کوهستان با لهجهٔ اهل خراسان تفاوت بارزو کلی داشته. هم درقرن چهارم هجری (دهم میلادی) اکثرغوریان بت‌پرست باقی مانده‌بودند وحال آنکه سرزمین‌ایشان از هرسودر محاصرهٔ متصرفات مسلمانان بوده[1] . مؤلف نسخهٔ خطی تومانسکی [مقصود «حدودالعالم» است] می‌گوید که درعهد وی غورشاه که صاحب وامیرناحیت غور بوده خویشتن را تابع فریغونیان گوزگان می‌شناخته و بیشتر آن مردمان اسلام آورده بودند. بنابه گفتهٔ بیهقی[2] نخستین لشکری که به اعماق سرزمین غوریان نفوذ کرد از آن سلطان محمود غزنوی بوده که در آن زمان(۴۱۱ هجری / ۱۰۲۰ میلادی) ولایت هرات داشته . غزنویان پس از تسخیر غور دودمان شاهان محلی را درآنجا باقی و برقرار گذاردند . دراواسط قرن ششم هجری(۱۲ ـ میلادی) سلاطین غور نیز مانند خوارزمشاهان از انحطاط قدرت سلجوقیان استفاده کردند . دیدیم که در وقایع خراسان که پس از اسارت سنجر روی داده بوده امرای غور نیز شرکت داشته‌اند ، چیزی از آن تاریخ نگذشت که دو برادر غیاث‌الدین و شهاب‌الدین (که بعدها به لقب معزالدین ملقب گشت) ملك خویش‌را به درجهٔ یك دولت جهانی‌ارتقاء دادند. برادر دومی که در زمان حیات غیاث‌الدین فرمانفرمای غزنه بوده عادتاً در رأس لشکر قرار داشت . غزنه درسال ۵۶۹ هجری/۷۴-۱۱۷۳ میلادی بطور

۱ ـ استخری ، ۲۷۳ ؛ ابن‌حوقل ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ .

۲ ـ چاپ مورلی ، ۱۳۵-۱۲۸ ؛ <چاپ غنی ـ فیاض ، ۱۲۱-۱۱۳> .

قطع به تحت فرمان غوریان درآمد. فخرالدین مسعود عم این دو برادر بامیان و تخارستان و شغنان و دیگر نواحی را تا بلور در تصرف داشته. اگر به سخنان جوزجانی اعتماد کنیم، فرزند فخرالدین مسعود که شمس‌الدین محمد نام داشته، برخی از سرزمینهای شمال آمودریا (جیحون) ــ یعنی صغانیان و وخش[1] را ضمیمهٔ متصرفات خویش ساخت. غوریان متصرفات خویش را تنها به سوی مشرق بسط ندادند. بلکه درسال ۵۷۱ هجری/۷۶-۱۱۷۵ میلادی هرات را مسخرساختند و پس از آن درخراسان نیز رقیب خوارزمشاهیان شدند و مسلماً تا حدی در برابر ایشان برتریهائی داشتند. خوارزمشاهیان فقط به یاری نیروهای مزدور قادربه جنگ بودند وحال آنکه غوریان گذشته ازنگهبانان ترک خویش می‌توانستند به کوهستانیان جنگجوی سرزمین اجدادی‌خود متکی باشند. خوارزمشاهیان باآن همه قدرت تابع قراختائیان کافربودند. وغوریان تنها سلاطین مستقل و نیرومند بخش شرقی آسیای اسلامی شمرده می‌شدند. و بالطبع پس از آنکه امید کمك از سوی مغرب مبدل به یأس شد، انظار مسلمانان‌خراسان‌وماوراءالنهر‌متوجه ایشان‌بوده‌است‌واگرمع‌هذا مبارزه به‌سود خوارزمشاهیان پایان یافت، سبب همانا سیاست ماهرانه دولت خوارزمی و خصایل ذاتی سلاطین آن دودمان بوده است. بهرتقدیر اینکه پس از سقوط امپراطوری سلجوقی، امیران نواحی که واجد وحدت بجغرافیائی و نژادی بوده‌اند سربرافراشتند- نمی‌تواند به تصادف محض حمل شود. برای غوریان و خوارزمشاهیان، متصرفات اصلی ایشان به هنگام حمله نقطهٔ اتکای استواری بشمار می‌رفتند و درصورت عدم موفقیت نیز پناهگاه قابل اعتمادی بودند.

---

۱ ــ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، I، ۴۲۳، ۴۲۶ < چاپ ناسائو ــ لیس، ۱۰۳، ۱۰۵ >.

تکش که تاج و سریر خویش را مدیون قراختائیان بوده ، مع هذا نتوانست با ایشان بسازد . همچنان که غالباً در دولتهای صحرا نشینان پیش می‌آمده ـ تفرعن وتوقعات رسول قراختائیان ،که برای وصول خراج معهود به خوارزم آمده بود ، بهانهٔ قیام و عصیان تکش گشت . و وی «از غیرت سلطنت ودیانت»[1] رسولی را که با گورخان خویشی داشت کشت و همرهان رسول به فرمان تکش به‌دست اعیان دولت خوارزمی ازپای در آمدند. سلطان شاه چون از این واقعه خبر شد بی‌درنگ به نزد قراختائیان رفت . وی ملکهٔ ایشان را قانع کرد ـ همچنانکه پیشتر مؤیّد را قانع ساخته بود ـ که مردم و لشکر خوارزم بمیل و رغبت جانب وی را گرفته برادرش تکش را ترک خواهند گفت . فوما شوهر ملکه که چند سال پیش سلطان شاه را از سریر سلطنت سرنگون ساخته بود این‌بار به خوارزم اعزام شد تا تخت و تاج را به وی بازگرداند . تکش سرزمین خویش‌را غرقاب ساخت وبدین وسیله‌پیشرفت عملیات لشکریان قراختائی را دچار اشکال نمود . امیدهائی که به یاری مردم وجود داشت نیزتأیید نشد. فوما بناچار عقب‌نشینی آغاز کرد، ولی‌به‌خواهش سلطان شاه فوجی به او داد و وی با آن نیرو وارد خراسان شد ودر نزدیکی سرخس امیرمحلی غز را شکست داد و مرو را اشغال کرد . عملیات وی علیه طغان شاه نیز با موفقیت قرین گشت ودر روز چهارشنبه ۲۶ ذوالحجه سال ۵۷۶ هجری (۱۳ مه ۱۱۸۱ میلادی)[2] شکست کاملی براو وارد کرد و پس از

۱ـ گفتهٔ ابن اثیر (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۸) . نیز رجوع شود به **جوینی** نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۳۴،۲ ، ورق ۱۰۵ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاه» ، چاپ **دفرمری** ، IV وبعد .

۲ـاین تاریخ درتألیف**جوینی** منقول‌است، درنسخهٔ خطی**خانیکوف** وچاپ**قزوینی** ←

آن سرخس وطوس را به متصرفات خود ملحق نمود .

مورخان در بارهٔ وقایع سالهای بعد سخنی نمی‌گویند و حال آنکه بنا به تواریخ برخی از اسناد ، مجموعهٔ مکاتبات سیاسی دولت خوارزم با بعضی امیران آن زمان ، که بدست ما رسیده ، مربوط به آن سالها می‌باشد . اما در اینکه تواریخ مزبور عاری ازخطاست ... خود از آنجا پیداست که درپاره‌ای از اسناد نام طغان شاه ذکر شده و بطوری که بعد خواهیم دید ، وی چند سال پس از آن درگذشته بوده . طغان شاه در آن زمان از طرف تکش و همچون تابع وی شهر نسا را در تصرف داشت[1] . از مندرجات اسناد پیداست که هم درآغازسال ۵۷۷ هجری/۸۲-۱۱۸۱میلادی[2] امیر همام‌الدین بسمت رسول سلطان غور برای مذاکره در امور خراسان وارد خوارزم شد . و خوارزمشاه وعده داد که در بهار سال دیگر با لشکر به خراسان رود و با غیاث‌الدین دیدار نماید . همام‌الدین در ماه رمضان (ژانویه ۱۱۸۲ میلادی)[3] مرخص شد و تکش رسول خویش را که فخرالدین نام داشت همراه او روان ساخت .

←

(II ، ۲۱) ـ ۲۶ ذوالحجه ۵۷۶ هجری ؛ در نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴،اشتباهاً ۲۳ ذوالحجه نوشته شده است .

۱ ـ «متون» ، ص ۷۴ (بغدادی ، «کتاب التوسل» ، < چاپ بهمنیار ، ۳۸ـ۳۰>) .

۲ ـ طبق نوشتهٔ بغدادی («کتاب‌التوسل» ، نسخهٔ خطی لیدن ، شمارهٔ ۲۸۵ ، ورق ۲۶) در ماه شعبان بوده. سال ذکر نشده ولی‌از مطالب بعدی پیداست که سال۵۷۷ هجری /۸۲ـ۱۱۸۱ میلادی درنظر است .

۳ـ در ماه رمضان .

پس از آن خوارزمشاه تدارك لشکرکشی به خراسان می‌دید که رسول سلطان شاه وارد خوارزم شد. تکش از برادر خویش خواست که باطغان شاه در صلح و آشتی زندگی کند. رسول از طرف امیر خویش اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و در نتیجه لشکرکشی امری زاید شمرده شد. ولی مع‌هذا خوارزمشاه آمادگی خویش را برای وفای به وعده‌ای که به سلطان غور داده بوده ابراز داشت و افزود که این‌امر را به‌آسانی می‌تواند عملی سازد، زیرا که در اطراف واکناف خوارزم همه‌جا امن و آرامش برقرار است. نامه در اواخر ماه ذوالحجه (در آوریل یا اوایل مه) فرستاده شد[1]. به دنبال آن دوسند در مجموعه درج شده که در پایان ماه مه درخراسان تحریر گشته[2]. خوارزمشاه درآن زمان سرخس‌را در محاصره داشته. بدین طریق با وجود مراتب فوق لشکرکشی لزوم پیدا کرده بوده. درنامهٔ اول اظهار اطمینان شده که شهرپس از چند روز مسخرخواهد شد وآنگاه دیدار میان خوارزمشاه و سلطان غور صورت خواهد گرفت. وگفته شده است که در لشکر خوارزمشاه افواجی از همهٔ سرزمینهای تابع وی وجود دارند. امید به پیروزی سریع به‌جائی‌نرسید، زیرا که نامهٔ دوم هم «بردرسرخس» نوشته شده. درنامهٔ مزبور، ضمن مطالب دیگر، نوشته شده که در زمستان آلپ‌قرا اوران با فوجی کثیر از قبچاقیان که اسلام نیاورده بودند برای ابراز فرمان برداری وارد جند شد. و فرزند ارشد خویش فیران را (؟) باعدهٔ کثیری از «پسران یغوران»(؟) به نزد خوارزمشاه اعزام وخدمت عرضه داشت. خوارزمشاه ایشان را به نزد شاهزاده ملکشاه که

۱ ــ درآخرماه ذوالحجه.

۲ ــ اولی مربوط به اواسط ماه محرم۵۷۸ هجری می‌باشد. < دومی به اواسط مه ۱۱۸۲ م. <.

درآن زمان فرمانروای جند بوده گسیل داشت وفرمود تا به‌اتفاق شاهزاده علیه کفار حرب کنند. درهمان زمستان خوارزمشاه می‌خواست به‌یاری سلطان غور رود ولی خبرموفقیتهای وی‌را درمبارزه با دشمنان دریافت کرد و بدین‌سبب لشکرکشی‌را معوق داشت .

نامهٔ دیگری که به غیاث‌الدین خطاب شده به اواخر رمضان (ژانویه ۱۱۸۳ هجری) مورخ است[1] - خوارزمشاه پوزش می‌طلبد که دیدار معهود باری دیگرصورت نگرفته وضرورت حتمی‌وی‌را ناگزیر کرده تابه‌ماوراءالنهر لشکرکشد وپس‌ازبازگشت ازآنجا اسبان چنان خسته وفرسوده شده بودندکه لشکرکشی تازه متعذر بوده‌است[2].

درنامه‌هائی که طی سال ۵۷۸ هجری ، در اواسط ماه جمادی الثانی و اواسط رجب (اکتبر[3] ونوامبر[4] سال۱۱۸۲ میلادی) به اتابك «پهلوان عراق»[5]

---

۱ ـ در اواخر رمضان .

۲ ـ «متون»، ص۸۰ـ۷۸ (بغدادی ، «کتاب‌التوسل» ؛ نسخهٔ خطی‌لیدن، شمارهٔ ۲۸۵ ، ورقهای ۲۸ـ۲۶) . <دقیق‌تر می‌بود اگر به «نامه‌های دیگر» اشاره می‌شد ، زیراکه دراوراق یادشدهٔ «متون» مستخرجاتی ازپنج‌نامه که به غیاث‌الدین غوری نوشته شده بوده، منقول است. متن‌کامل این نامه ها درچاپ بهمنیار ، ص ۱۶۵ ـ ۱۴۵ آمده است ـ هیئت تحریریه> .

۳ ـ دراواسط ماه جمادی‌الثانی

۴ ـ دراواسط رجب .

۵ ـ لن‌ـ پول ، « دودمانهای مسلمان» ، ص ۱۴۴ . < منظور جهان پهلوان محمد ایلدگزی اتابك آذربایجان وامیرحقیقی دولت سلجوقیان عراق می‌باشد ، وی به گفتهٔ راوندی از۵۷۰ تا ۵۸۲ هجری حکومت‌کرد . در تألیف لن‌ـپول از ۵۶۸ تا ۵۸۲ ذکرشده ـ هیئت تحریریه>.

ارسال شده بوده نیز از مردم قبچاق سخن رفته است . در نامهٔ مورخ به ماه جمادی‌الثانی گفته شده که قیران پسر الپ قرا به خویشاوندی با خاندان تکش مفتخر بوده (ظاهراً ازطریق مزاوجت) . دراینجا اشاره به‌گزارش‌خود الپ‌قرا شده که حاضراست امسال نیزخدماتی‌را که درسال گذشته انجام داده، توانسته بوده نواحی وسیعی را تا خود طراز (تلس) از زیر یوغ کفار نجات دهد ـ تجدید کند[1]. درنامهٔ اواسط‌رجب (ماه نوامبر)گفته شده که درترکستان همچنان افواج تازهٔ قبچاق سررسیده وارد خدمت خوارزمشاه می‌گردند[2] .

اما راجع به لشکرکشی به ماوراءالنهر... درسند علیحده‌ای سخن رفته، یعنی نامه‌ای که در بخارا از طرف تکش نوشته شده و برای وزیر به خوارزم ارسال گشته است . خوارزمشاه پس از عبور از آمودریا (جیحون) فوجی به بخارا فرستاد . به لشکریان امرشده بود که مردم صلح‌جو را نیازارند. ولی در حصن شهر[3] «گروهی از ظلمهٔ عاصی و مرتدان گستاخ که درآن ناحیت باقی مانده و در دام کفر افتاده» گرد آمده بودند . خوارزمشاه بمتابعت از خصلت رحم ومهربانی خویش مدتی مدید لشکریان خویش را ازاعمال شدت بازمی‌داشته و می‌کوشیده تا نافرمانان را قانع و راضی سازد . ولی معلوم شد که

---

۱ ـ «متون» ، ص ۸۰ (**بغدادی** ، «کتاب‌التوسل» ؛ <چاپ بهمنیار، ۱۷۵>

۲ ـ **بغدادی** ، « کتاب‌التوسل » (نسخهٔ خطی لیدن ، شمارهٔ ۲۸۵ ، ورق ۳۲ ؛ <چاپ بهمنیار ، ۱۸۰> ؛ « مدد ایشان از اقصی ترکستان منقطع نشود ») .

۳ ـ کلمهٔ «حصن» در اینمورد به معنی «حصار شهر» بکار رفته . رجوع شود به **بارتولد** ، « گزارش سفر به آسیای میانه » ، ص ۱۵ ، حاشیه ۸ . درآن زمان بخارا کهن‌دز نداشته (**نرشخی** ، چاپ شفر ، ۲۳) .

«گوشهای ایشان به پنبهٔ گمراهی انباشته شده» . در روز سه شنبه دوازدهم ماه[1] لشکریان حمله آغاز کردند . حصار شهر در طرفةالعینی اشغال شد و لشکر ظفرنمون‌نمی‌خواست به‌غارت‌شهرپردازد که سلطان‌رابه‌مردم‌مسلمان آنجار حمت آمد و لشکریان را احضار کرد ، زیرا می‌دانست که اگر شهر به حمله مسخر گردد مردم صلح‌جو که برخلاف ارادهٔ خویش تابع حکومت کفار شده‌اند نیز زیان خواهند دید . بنظر می‌رسد که ازاین مقدمه، چنین استنتاج توان کرد که حمله دفع‌شده بوده . خوارزمشاه تصمیم گرفت که تا صبح روزبعد (چهار شنبه) منتظرپیشنهاد تسلیم باشد . دیری ازشب رئیس شهر، بااستفاده ازتاریکی ازشهرخارج شد وخواست فرار کرده جان‌خویش را نجات دهد ولی‌لشکریان خوارزمشاه به او دست یافتند و وی با همهٔ دستهٔ خود (بیش از هزارنفر) اسیر شدند . همه را به نزد خوارزمشاه بردند وایشان مورد عفو قرارگرفتند[2]. بدین طریق شهر مسخر گشت . دو منشور تکش بنام ائمهٔ بخارا (شاید هردو منشور به شخص واحدی داده شده بوده) محفوظ مانده است . درمنشور نخستین که پس از بازگشت تکش به خوارزم نوشته شده وی از امام که از سادات بوده ، بخاطرفداکاری و وفادارئی که بارها وبه ویژه به هنگام لشکرکشی خوارزمیان

---

۱ ــ درهردو نسخهٔ خطی نام ماه از قلم افتاده (بغدادی ، «کتاب‌التوسل» نسخهٔ خطی لیدن شمارهٔ ۲۸۵ و ۵۸۶) ؛ درسال ۵۷۸ سه شنبه روز ۱۲ محرم بوده (۱۸ مه) ولی دراینجا محتملاً سه شنبه ۱۲ اکتبر درنظر است (طبق جداول و یوستلفد ، ۱۱ جمادی‌الثانی ، ولی چنانکه می‌دانیم این تفاوت یك روزه غالباً درگاهنامهٔ اسلامی دیده میشود . به ماقبل ص حدود۷۰۰ ، حاشیه رجوع شود) .

۲ ــ « متون » ، ص ۷۸ــ۷۷ (بغدادی ، «کتاب‌التوسل» ؛ <چاپ بهمنیار ، ۱۳۱ــ۱۲۵>) .

به بخارا نشان‌داده بوده، سپاسگزاری می کند. درمنشوردوم انتصاب صدرالدین به سمت مدرّس و امام و خطیب ومفتی که پیشتر از طرف صدر برهان الدین شاغل آن مقامات بوده تصویب می‌شود[1] و دستور داده شده که در خطبه پس ازنام خلیفه نام سلطان را آورند[2].

درتابستان سال ۵۷۹ هجری (۱۱۸۳ میلادی) خوارزمشاه باری دیگربا لشکر در خراسان بوده . در آن زمان اوضاع و وقایع از لحاظ غیاث الدین صورت نامساعدی پیداکرده‌بود. عاصیان مروی (محتملاً سلطان شاه و لشکر وی) او را سخت زیر فشار قرارداده بودند. خوارزمشاه درنامه‌ای که درآغاز ربیع‌الثانی (پایان ژوئیه) به سلطان غور فرستاده بوده به لحنی از خود راضی می‌نویسد که غیاث‌الدین دیگرهیچ امید کمکی جزآنچه ازطرف تکش بعمل آید ندارد واطلاع می‌دهد که بالشکری مرکب از ۵۰۰۰۰ ترك حرکت خواهد کرد . ظاهراً تکش قصد داشت از وضع دشوار رقیب خویش استفاده کند و برتری خود را دربخش شرقی جهان اسلام تأمین‌گرداند. دراین سند برخلاف اسناد دیگرغیاث‌الدین را «برادر» خطاب نکرده بلکه«فرزند» خوانده است و خوارزمشاه باین وسیله به وضوح نشان داده که می‌خواهد همهٔ امیران محلی و ازآن جمله سلطان غور را تابع خویش سازد[3] .

---

۱ ــ «متون»، ص ۷۷ــ۷۶ (بغدادی، «کتاب‌التوسل»؛ <چاپ بهمنیار، ۱۰۵ــ۱۰۴>).

۲ــ بغدادی، «کتاب‌التوسل» نسخهٔ خطی لیدن، شمارهٔ ۲۸۵، ورق ۲۰؛ <چاپ بهمنیار، ۱۰۸>.

۳ ــ بغدادی، «کتاب‌التوسل»، نسخهٔ خطی لیدن، شمارهٔ ۲۸۵، ورقهای ۳۵ــ ۳۶. <چاپ بهمنیار، ۲۰۰>؛ «متون»، ص ۸۰.

مورخان نیزدربارهٔ بعضی ازاین وقایع وبه ویژه ورود قپچاقیان ولشکر کشی تکش به بخارا سخن گفته‌اند ولی حوادث یاد شده را مربوط به آخرین سالهای سلطنت وی دانسته‌اند ـ یعنی زمانی که سلطانشاه دیگر درقید حیات نبوده و ملکشاه هم در جند اقامت نداشته . جوینی دربارهٔ مردم قپچاق[۱] اطلاعات زیررا بدست می‌دهد. درزمستان سال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۵ میلادی)[۲] خوارزمشاه غزوه‌ای به سغناق علیه قایرتوقوخان[۳] آغاز کرد . خان مزبور چون از ورود لشکر خوارزم به جند خبر یافت گریز برستیز اختیار کرد . خوارزمیان به دنبالش رفتند . درجنود خوارزمشاه فوجی از اورانیان بودند[۴]

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۱۳ـ۱۱۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۳ـ۳۴ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » چاپ **دفرمری** ، ۳۷ـ۳۴ .

۲ ـ در زمستان سال ۵۹۱ هجری که در روز ۱۶ دسامبر ۱۱۹۴ میلادی آغاز گشت .

۳ ـ درچاپ **قزوینی** «قاتربوقو» نوشته شده. ممکن است این همان امیری باشد که بعدها «**قدرخان**» نامیده شده (به بعد رجوع شود) . <به عقیدهٔ **پ . پلیو**. املائی که **قزوینی** پذیرفته یعنی « قاتربوقوخان » صحیح است . p. Pe Lliot, « Notes sur Le «turkestan» p; 22) اینجا درحاشیهٔ نسخهٔ **بارتولد** (چاپ انگلیسی) یادداشتی به‌این شرح وجود دارد :

« قاتربوقو Pelliot 22 » ـ هیئت تحریریه > .

۴ ـ درچاپ **قزوینی** اینجا «اعجمیان» و همچنین «اورانیان» (II ، ۳۵) نوشته شده . کلمهٔ اخیر محتملاً از « اوران » که در فهرست اسامی قبایل ترک **فخرالدین ـ مروالرودی** آمده ـ منقول است ریشه می‌گیرد . رجوع شود به :

Ross, « The genealogie » P 407 № 14

(قبیله‌ای قبچاقی که ظاهــراً خان نیز بدان تعلق داشته) . اینان به اطلاع خان رسانیدند که به هنگام پیکار خوارزمشاه را ترك خواهند گفت . خان از شنیدن این خبر دلیر شد و روز ۶ جمادی‌الثانی (۱۹ مه)[۱] با خوارزمیان وارد جنگ شد . اورانیان صفوف لشکر را ترك گفته بارو بنه را غارت کردند. بدین‌سبب مسلمانان شکست خوردند و بسیاری در پیکار از پای درآمدنــد وعدهٔ بیشتری در بیابان از شدت گرما و تشنگی تلف شدند. خوارزمشاه پس از ۱۸ روز[۲] به خوارزم بازگشت . تکش باقی سال را درعراق بسربرد . درآخــرین روزهای آن سال خبر نزاع میان قایرتوقوخان وبرادرزاده‌اش[۳] الپ درك واصل شد. الپ درك به جند آمد و از خوارزمشاه استدعای یاری کرد . تکش رضا داد . قطب الدین محمد فرزند خوارزمشاه از نیشابــور وارد خوارزم شد و در ربیع‌الاول سال ۵۹۴ هجری (ژانویه ۱۱۹۸ میلادی) شاهزادهٔ مذکور به اتفاق الپ درك به دشت لشکــر کشید . خان شکست خورد و « با اعیان و اجناد » اسیر شد وهمهٔ ایشان را درربیع‌الثانی (فوریه) «درسلاسل واغلال» به خوارزم آوردند[۴] قوم قایرتوقوخان فرمانبردار الپ درك گشت ووی بی‌درنگ مانند سلف خویش به همسایهٔ نا آرامی بــرای خوارزم مبدل شد . و سلطان تکش بحکم آنکه « الحدید بالحدید یفلح » ــ آهن را با آهن باید شکافت ــ خان را

---

۱ ــ به گفتهٔ جوینی < چاپ قزوینی ، II ، ۳۵ > ــ ۶ جمادی‌الثانی .

۲ ــ درنسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴، رقم ۱۵ ودرنسخهٔ خانیکوف ۱۸ منقول است و همچنین در تألیف میرخواند .

۳ ــ به گفتهٔ جوینی (چاپ قزوینی، II ، ۴۰) ــ پسربرادرو به گفتهٔ میرخواند پسر خواهر .

۴ ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، II ، ۴۱ .

از اسارت آزاد کرد وعهدی با وی بست وبا لشکری بزرگ برضد الپ درک فرستاد . سال بعد «خبربشارت» ظفر الپ‌درک برقایرتوقوخان واصل‌شد[1].در نسخهٔ خطی جوینی چنین نوشته شده ولی مع‌هذا به احتمال اقوی این خطای قلم Lapsus calami و اشتباه نساخ است و باید تصحیح شود : همچنانکه در تألیف میرخواند ومتن چاپی جوینی این تصحیح بعمل آمده[2] باین معنی که خبر پیروزی خان بر الپ درک واصل گشت ، نه برعکس مسلماً الپ ـ درک که دراینجا یاد شده همان الپ قرا ـ ئی ابست که نامش دراسناد رسمی آمده و ـ چنان که پیشتر دیدیم ـ درسال ۵۷۷ هجری (۱۱۸۱ میلادی) (ونه درسال ۵۹۲ هجری / ۱۱۹۵ میلادی) به خوارزم آمده بوده . فقط اظهار نظر دربارهٔ اینکه‌آیا دیگروقایعی‌راکه دراینجا نقل شده، ودراسناد یاد شده ازآنها سخنی نرفته ، باید به زمانی متقدم‌تر مربوط دانست ، یا نه ، امری دشوار است .

اما راجع‌به لشکر کشی به بخارا ... دراین باره وعلل‌آن فقط ابن‌اثیر سخن گفته است[3] . در سال ۵۹۴ هجری / ۱۱۹۸ میلادی بهاء‌الدین سام صاحب‌بامیان‌وفرزند محمد ونوادهٔ مسعود(رجوع شودبه‌ماقبل ص‌حدود ۷۰۰) بلخ را که پیش از آن متعلق به شاهزادهٔ ترک و تابع قراختائیان بود ، تصرف کرد . سام از مرگ شاهزادهٔ مزبور استفاده کرده شهر را اشغال کرد و بنام غیاث‌الدین خطبه خواند. درآن زمان غیاث‌الدین بنابه تمایل‌خلیفه علیه تکش به خراسان لشکر کشید . خوارزمشاه از قراختائیان یاری طلبید . طی ماه

---

۱ ـ « خبر بشارت ظفر الپ درک بر قایرتوقوخان بررسید » .

۲ ـ چاپ قزوینی ، II ، ۴۳ ، «خبربشارت ظفر قالربوقوبرسر کناز(همین‌گونه) درک بررسید »

۳ ـ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۹۱ـ۸۸ .

جمادی‌الثانی ، درفصل زمستان[1] لشکر قراختائیان به سرکردگی طاینگو[2] که از اعیان آن قوم بوده ازجیحون (آمودریا) گذشته گوزگان و نواحی مجاور آن را غارت و ویران کرد . قراختائیان از سام می‌خواستند که بلخ را تخلیه کند و یا خـراج بپردازد ولی پاسخی دریافت نداشتند . غیاث الدین جرأت نکرد به دشمنان حمله کند زیرا که برادرش شهاب‌الدین که همیشه سرکردگی نیروهای جنگی غوریان را بعهده داشته ، در هندوستان بسر می‌بـرده . خـود غیاث‌الدین دچاردرد مفاصل‌بوده، بطوری‌که وی را درمحفه حمل می کردند. تکش ، درآن میان آمادهٔ لشکرکشی از طوس به هرات می‌گشته . مع هذا سه تن از سرکردگان غور بیکدیگـر پیوستند تا به اردوگاه قراختائیان شبیخون‌ـ زنند . ایـن حمله با موفقیت کامل صورت گرفت زیـرا که قراختائیان عادت نداشتند در شب خیمه های خود را ترك کنند . به دیگـر سخن کشیك نگهبان نمی‌گذاشتند . روزبعد، چون قراختائیان دانستند که غیاث‌الدین درمیان لشکر نیست پیکار از سرگرفتند . فوجی که از طرف غیاث الدین اعزام شده بود و جمعی از«مجاهدان وغازیان» به لشکریان‌سه امیرپیش‌گفته پیوستند.قراختائیان دچار شکست کامل شدند و بخش مهمی از افراد ایشان به هنگام بازگشت و

---

۱ ـ از سخنان ابن‌اثیر برمی‌آید که در تاریخ اشتباهی رخ داده ، درسال ۵۹۴ هجری ماه جمادی‌الثانی روز دهم آوریل آغاز می‌گردیده .

۲ ـ دربارهٔ این کلمه که باید لقب باشد نه اسم خاص ، رجوع شود به ، Marquart , « Komanen » , S. 128 . مارکوات T,ajang koh می‌نویسد (در تألیف ابن‌اثیر، «طاینکوه») و در هجای نخستین را Tai wangt چینی میداند . ظاهراً قرائت « طاینگو » صحیح است . به تصویت درتألیف عوفی یعنی « لباب‌الالباب » ، I ، ۱۹۴ و اشعار ـ همانجا ، ۱۹۶ ـ ۱۶ رجوع شود .

عبور از جیحون (آمودریا) طعمهٔ امواج گشتند. پس از آن پادشاه قراختائیان خوارزمشاه را مورد سرزنش قرارداد که به خاطر وی آن همه افـراد خویش را از دست داده است و پرداخت مبلغ هنگفتی را طلب کرد ـ یعنی ۱۰۰۰۰ دینار برای‌هرمقتول. وعدهٔمقتولان‌جمعاً ۱۲۰۰۰ نفربوده(؟)[1]. آنگاه خوارزمشاه با غیاث‌الدین وارد مذاکره شد و وی خواست که خوارزمشاه تکش به خلیفه اظهار اطاعت کند و خسارات مردمی را که به هنگام هجوم قـراختائیان زیان دیده‌اند جبران نماید. مذاکرات قرین موفقیت گشت وپس از آن خوارزمشاه به گورخان چنین پاسخ داد: « لشکریان تو فقط کوشیدند بلخ را به تصرف درآورنـد و به یاری من نیامدند. من به ایشان نپیوستم ونفرمودم که از رود بگذرند. اگر چنین کرده بودم وجهی را که ازمن می‌خواهند پرداخت می‌ـ کردم. ولی اکنون که شما نتوانسته‌اید ازعهدهٔ غوریان برآئید چنین سخنانی می‌گوئید وچنین توقعاتی ازمن دارید. اما راجع به خودم... من با غوریان صلح کرده‌ام وبه تحت تابعیت ایشان درآمده‌ام[2] و دیگـر تابع شما نیستم». قراختائیان پایتخت خوارزمشاه را محاصره کردند و وی هرشب بیرون آمده برایشان شبیخون می‌زد. عدهٔ کثیری از « مجاهدان راه دین و غازیان » نیز به وی ملحق شدند. سرانجام دشمنان عقب نشستند. خوارزمشاه ایشانرا تعقیب

---

۱ ـ اینکه قراختائیان از سرزمینی که فقط ۳۰۰۰۰ دینار خراج سالیانه می‌ـ پرداخته ۱۲۰۰۰۰۰ دینار غرامت خواسته باشند بسیار مستبعد بنظر می‌رسد. تا حدی که اطلاع داریم درقرون وسطی بطور کلی مواردی که چنین مبلغ هنگفتی پرداخته شده باشد ـ وجود نداشته.

۲ـ این که تکش درپایان دوران سلطنت خویش که به منتهای قدرت رسیده بوده چنین چیزی گفته باشد، بسیار محل تردید است.

و بخارا را محاصره کرد. ساکنان بخارا در برابر اومقاومت کردند و به قراختائیان وفادار ماندند. کار بجائی رسید که بخارائیان سگی یك چشم را گرفته جبه‌ای بر او پوشانده کلاهی بلند برسرش نهادند و بدور حصار شهر گردانده خوارزمشاهش می‌نامیدند (تکش یك چشم بوده)[۱] و پس از آن اورا به وسیلهٔ منجنیق به لشکرگاه دشمنان افکنده بانگ برآوردند که «اینك سلطان شما!». خوارزمیان نیز بخاریان را مرتد می‌خواندند. سرانجام شهر به حمله مسخر گردید. تکش به رغم افعال ساکنان شهر، ایشان را مورد تفقد قرار داد و حتی پول فراوان در میان ایشان تقسیم کرد و پس از مدتی به خوارزم باز‑گشت.

چنان که پیشتر دیدیم گفتهٔ ابن‌اثیر شك بسیار برمی‌انگیزد. دریغا که قادر نیستیم از روی منابع دیگرصحت آن را مورد تحقیق قرار دهیم. دربارهٔ لشکرکشی تکش به بخارا نه جوینی سخنی می‌گوید ونه جوزجانی، که مورخ غوریان بوده. وی از تسخیربلخ بدست غیاث‌الدین وجنگ وی باقراختائیان نیز یاد نمی‌کند[۲]. ابن‌اثیر، چنانکه خود اعتراف می‌کند[۳]، دربارهٔ وقایعی که درنیمهٔ دوم‌قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) درخراسان جریان داشته دیدارروشنی نداشته وقادربه‌نقد اظهارات ضدونقیص‌منابع خود نبوده. این که

---

۱ ـ <درچاپ انگلیسی چنین است. درچاپ روسی‌سال ۱۹۰۰ـ«نابینا» نوشته شدـ هیئت تحریریه >. درهیچ منبع دیگری این موضوع تأیید نشده است.

۲ ـ **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی**، II، ۹۳۰ـ۹۲۴؛ <چاپ **ناسائو ـ لیس**، ۳۳۰ـ۳۲۹ >) فقط می‌گویدکه قراختائیان دوبار باغوریان حرب‌کردند وسرکردگان غوریان **حرجم** و **محمدبن خربك** بودند و دریکی ازپیکارها **حرجم** کشته شد (به گفتهٔ **ابن اثیر** نام سرکرده‌ای که درپیکار با قراختائیان ازپای درآمد «**خروش**» (؟) بوده.

۳ ـ **ابن اثیر**، چاپ تورنبرگ، XI، ۲۵۳.

جزئیات داستان او تا این حد مورد تردید است و تاریخی که ذکر می کند با تواریخ مذکوره دراسناد رسمی پیش گفته ، اختلاف دارد ، تا حدی مربوط به همین است . گمان نمیرود این فرض که تکش دوباره بخارا را مسخرساخته بوده ـ اساسی داشته باشد .

پس از مرگ طغان شاه [طوغان شاه] که به گفتهٔ جوینی در روز ۱۲ محرم سال ۵۸۱ هجری[۱]. (دوشنبه ۱۵ آوریل ۱۱۸۵ میلادی) وقوع یافته بوده اغتشاش و آشوب در خراسان ازسرگرفته شد . فرزند خرد سال او که سنجرشاه نام داشت به تخت جلوس کرد ، ولی بخش اعظم متصرفات متوفی بدست سلطان شاه افتاد ، که از یکسو برادرش تکش و از دیگر سو غیاث ـ الدین غوری باوی رقابت میورزیدند . مبارزه به سود تکش پایان یافت و وی در ماه مه و یا ژوئن سال ۱۱۸۷میلادی (۵۸۳ هجری)[۲] نیشابور را مسخر ساخت و فرزند ارشد خویش ملك شاه (والی پیشین‌جند) را درآنجاگذارد. سنجرشاه به خوارزم انتقال یافت و بعدها چون کشف شد که روابط خویش را با نیشابوریان دنبال می کند نا بینایش کردند[۳]. مروفقط پس‌ازمرگ سلطان

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۶ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۲۲ (۱۲ محرم ۵۸۱ هجری) ، ابن اثیر(چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۹) این‌واقعه‌رامربوط به ۵۸۲ هجری می‌داند .

۲ ـ به‌گفتهٔ جوینی (نسخهٔ خطیGPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۷ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۲۵) ـ روز سه شنبه ۷ ربیع‌الاول ۵۸۳ هجری ، ولی این روز (۱۷ مه ۱۱۸۷) یکشنبه بوده ؛ از دیگرسو روز ۷ ربیع‌الثانی (۱۶ ژوئن) همان سال واقعاً سه شنبه بوده (نسخهٔ خطی LGU ، شمارهٔ ۱۷۲ ، ورقb ۱۱۸ـ۱۷ ربیع‌الاول ؛ ممکن است‌که سه‌شنبه ۲۶ مه بوده) . نیشابوررا تکش‌از روزجمعه ۱۴ محرم ۲۷/۵۸۳ مارس ۱۱۸۷میلادی تحت محاصره داشته .

۳ ـ ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۹ .

شاه که درچهارشنبه آخر رمضان سال ۵۸۹ هجری[1] (۲۹ سپتامبر ۱۱۹۳ میلادی) بوده به دست تکش افتاد . در اواخر همان سال ملکشاه به مرو منتقل شد و برادر او محمد[2] به‌ولایت نیشابور منصوب گردید .

پیش از آن تکش فرصت‌هائی برای مداخله در امور غرب ایران یافته بوده ، به‌این معنی که در مبارزه میان سلطان طغرل سلجوقی ورقیب وی اتابك قتلغ اینانج دخالت کرده بوده[3]. درسال ۵۸۸ هجری قتلغ اینانج ازتکش استدعای یاری کرده بود و خوارزمشاه ری را اشغال نمود ولی پس از آن چون خبر رسید که سلطان شاه به خوارزم لشکرکشی کرده ری را رها کرد[4]. لشکرکشی جدید در سال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۴ میلادی) وقوع یافت . این بار نه تنها قتلغ اینانج بلکه شخص خلیفه ناصر نیز از تکش کمك خواست . خلیفه ناصر کوششهای مجدانه‌ای بعمل می‌آورد تا متصرفات کوچك خویش راتوسعه دهد واین خود سبب تصادم میان او و دولت سلجوقی گردیده بود .

---

۱ ـ در تألیف **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ‚ IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۳۰) و تألیف **ابن اثیر** ـ آخر رمضان ۵۸۹ هجری ذکرشده . **سلطان شاه** ، بطوری که ازمنابع موثقه برمی‌آید ، هرگز در اسارت برادر خود نبوده و هرگز نابینا نشده بوده . بدین سبب گفته **جمال قرشی** («متون» ، ص ۱۳۵) دربارهٔ گفتگوی دو برادر کاملا جنبهٔ طنز ولطیفه دارد لاغیر.

۲ـ **ابن اثیر** ، چاپ **تورنبرگ** ، XII ، ۷۰ .

۳ـ دربارهٔوی رجوع‌شود به، **لن‌ـپول**، «دودمانهای مسلمان»، ص۱۴۴. <**قتلغ اینانج** پسر **جهان‌پهلوان** برادر **اتابك** آذربایجان **ابوبکر** (۵۸۷ تا۶۰۷ حکومت‌کرد.) از دودمان ایلدگزیان بوده ـ هیئت تحریریه>.

۴ـ **ابن‌اثیر** ، چاپ **تورنبرگ** ، XII . ۶۹

حتی اتابك محمد جهان پهلوان پسر قتلغ اینانج هم می‌خواست سلطان طغرل را راضی کند که قدرت سیاسی را از خلیفه سلب وخود بدست گیرد . به گفتهٔ راوندی که هم عصر ابن‌وقایع بوده[۱] هواخواهان سلطان واتابك میان مردم سخنانی به مضمون زیر می‌گفتند که : « امام (خلیفه) را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی درحمایت آنند و بهترین کارها و معظمترین کردار-هاست مشغول می‌باید بودن و پادشاهی با سلاطین مفوض داشتن و جهانداری بدین سلطان بگذاشتن »[۲] [در راحةالصدور راوندی چاپ اقبال ، ص ۳۳۴ ، این سخنان ازقول اتابك نقل شده نه طرفداران او و سلطان ـ مترجم] .

سلطان طغرل درنتیجهٔ اینگونه گرایشهایش، ازتوجه وعنایت روحانیان

۱ـ ترجمهٔ ترکی، ورقهای ۱۱۷ـ۱۱۶؛ چاپ اقبال، ۳۳۴. این‌بخش کتاب‌مسلماً از خود **راوندی** است نه **ابن بی‌بی** و نه مترجم (رجوع شود به ماقبل ص حدود۸۲) . **راوندی** (ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ **اقبال** ص ۳۸۴) به برادر خود که درشمار نمایندگان همدان که از طرف **تکش** پذیرفته شده بودند، استناد می‌کند و دربعضی موارد نیز از خود سخن می‌گوید . (چاپ **اقبال** ۳۴۴ ، ۳۵۷) .

۲ـ ازترجمهٔ‌ترکی **راوندی** (ورقهای ۱۱۷ـ۱۱۶) : «خلیفه چون‌که امام‌در پس اکا کرکلدر کم دایم اشی نماز اولا که اینك رکنی در و جمیع اشلرك یکرکی در و انده تقدمی وخلق اکا اقتدا قلدوغی یتر حقیقتده پادشا هلغی اولدر بو مجازی پازشا هلنه اول دخل‌اتمك بی معنی در بونی سلاطینه اصمرلمق کرك .»

اصل فارسی چنین بین نیست . « امام را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی در حمایت آنند و بهترین کارها ومعظمترین کردارهاست مشغول می‌باید بودن وپادشاهی با سلاطین مفوض داشتن وجهانداری بدین سلطان بگذاشتن .»

برخوردار نبوده روز ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ هجری[1] طغرل درنزدیکی ری از خوارزمشاه شکست خورد و پس از پایداری دلیرانه‌ای درحین پیکار ازپای درآمد. تکش ری و همدان را به زیرفرمان خویش درآورد. حکومت خلیفه به زودی دانست که خوارزمشاهان نیز مانند سلاطین پیشین سلجوقی مخالفان خطرناکی برای آن خواهند بود. دعاوی و توقعات خلیفه را وزیر وی مؤیدالدین به صورت تفرعن‌آمیزی عرضه داشت. وزیر اعلام کرد که خوارزمشاه تاج و سریر خویش را مدیون «دیوان عزیز»[2] یعنی حکومت بغداد است وبدین‌سبب باید در دیدار خود با وزیر نخست به استقبال او (وزیر) رود و از اسب پیاده شود. بنا به گفتهٔ ابن‌اثیر[3] وزیر مزبورخواست که تکش شخصاً به خیمهٔ وزیر رفته خلعتی را که به وی تخصیص داده شده اخذ کند. این توقعات را تکش شدیداً رد کرد وفقط هزیمت شتاب‌آمیز وزیراین‌بار ازتصادم‌میان‌لشکریان‌خلیفه وخوارزمشاه مانع شد. و در تصادمی که بعد ازمرگ وزیر، که در غرهٔ شعبان سنهٔ ۵۹۲ هجری (ژوئیهٔ ۱۱۹۶ میلادی) درگذشت، خوارزمیان لشکربغداد را شکستند. و نعش وزیر را ازگور برون آورده، سرش بریدند و به خوارزم فرستادند[4]. خلیفه بعد از این پیکار نیز کماکان طلب می‌کرد که خوارزمشاه غرب ایران را تخلیه نماید وبه حکومت خوارزم اکتفا کند. تکش پاسخ داد

۱ ـ این تاریخ درتألیف ابن اثیر (چاپ تورنبرگ، XII، ۷۰) منقول است: ۲۴ ربیع‌الاول ۵۹۰ هجری.

۲ ـ جوینی، (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۱۰؛ چاپ قزوینی، II، ۳۳)؛ «تشریف وعهد سلطنت از دیوان عزیز مهنول گشته است».

۳ ـ چاپ تورنبرگ، XII، ۷۰.

۴ ـ همانجا، ۷۳.

که‌متصرفات‌وی، حتی اگرعراق هم بدان منضم‌باشد، برای نگهداری‌لشکریان بسیار اوکافی‌نیست وبنابراین ازخلیفه تمنی دارد خوزستان راهم به‌وی واگذار کند[۱] . بنابه گفتهٔ ابن‌اثیر[۲] تکش درپایان سلطنت خویش خواست که در خود شهر بغداد نیز بنام وی خطبه خوانده شود و بعدها پسراو محمود نیزچنین کرد خصومت میان عباسیان و خوارزمشاهیان چنین آغاز شد و این دشمنی بعد ها یکی ازعلل نابودی هردو دودمان بوده است . تصادمات دائـم جنگی نیز در مردم صلح‌جو و غیرلشکری تأثیرمرگباری داشته. افواج خوارزمی درنواحی مختلفه غارت و ویرانی وحشتناکی را ببارمی‌آوردند. به گفتهٔ راوندی[۳] شمس الدین میاجق سردار لشکر تکش ظلمهائی‌کرد که حتی غزان در خـراسان و بعدها مغولان درعراق مرتکب نشدند . تکش سرانجام، درآخرین سال‌سلطنت خویش، به‌شکایات اهالی توجه نموده میاجق را از کار برکنار کـرد و پس از ورود به خوارزم فرمود به سیاستش رسانند . بغدادیان نیز در ظلم پیشگی کم ازایشان نبودند . به گفتهٔ راوندی[۴] خلیفه پس ازعقب‌نشینی تکش درسال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۴ میلادی) ۵۰۰۰ سوار به عراق فرستاد واینان « بقیتی که [پس از رفتن خوارزمیان] مانده بود بغارتیدند ». توقعات وزیر مؤیدالدین تنها از شاهزادگان وامیران نبوده بلکه متوجه صاحبان املاک‌خصوصی نیزبوده است.

---

۱ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۲ ؛ چاپ **اقبال** ۳۸۵ .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۸۸ .

۳ــ ترجمهٔترکی، ورقهای ۱۳۰ــ۱۲۹؛ چاپ **اقبال**، ۳۹۸. مؤلف‌اعمال اورا با مظالم « کافر ابخازی (مسیحیان قفقاز وگرجستان» و ترك خطایی وفرنگ شامی» قیاس می‌کند)

۴ ــ ترجمهٔ ترکی ، ورق ، ۱۱۸ ؛ چاپ **اقبال** ، ص ۳۷۷ .

وزیر اعلام داشت که همهٔ اراضی مسلمانان متعلق به خلیفه است وملك (یعنی قطعات اراضی که از خـراج معاف باشد) درید هیچکس نباید باشد . مورخ مزبور این توقع را درشمار «بدعتهائی» که وزیر نهاده بوده برمی‌شمرد[۱] . به هنگام مرگ تکش درعراق خوارزمیان تفوق داشتند. ولی چون مردم آنجا خبر درگذشت وی را شنیدند قیام کردند وهمهٔ لشکریان خوارزمی را که درسرزمین های ایشان بوده‌اند ازپای درآوردند[۲] .

تکش روز ۱۹ رمضان ۵۹۶ هجری (۳ ژویه ۱۲۰۰ میلادی)[۳] درگذشت. چنان‌که‌دیدیم وی موفق شده بوده برقدرت دودمان خویش بسی بیفزاید. ولی هم در زمان اوپایهٔ برخی ازجهات زندگی سیاسی ودولتی خوارزم، که اثرات آنچنان مرگباری برای فرزند او داشته ،گذاشته شد . خوارزمشاهیان که غالباً با خلیفه دشمنی می‌ورزیدند بالطبع نمی‌توانستند به نفاذ کلام روحانیان متکی شوند. تکش شاهزادگان قپچاق را به خدمت خویش پذیرفت و باایشان علائق

---

۱ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۱ ، « جمله بدعتلرندن برسی بوادی که مسلمانلرك النده که ملکلرن طوتروی ایدردی که جمیع یرلر اراضی مملکتدر امیرالمومنینك در کمسه نك ملکی بوقدراثبات اتسوللر» .

اصل فارسی ، « قبالها نمی‌خواست ومی‌گفت زمین ازآن امیرالمؤمنین است کسی نباشد که مملکت دارد » .

۲ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۳۰ ؛ اصل فارسی ، چاپ **اقبال** ، ۳۹۹

۳ ــ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴، ورق ۱۱۴؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۶) ــ ۱۹ رمضان ؛ به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تسورنبرگ ، XII ، ۱۰۳) ــ ۲۰ رمضان . این روز برخلاف آنچه در تألیف استاد **وسلوفسکی** اشتباهاً نقل شده (« اطلاعات تاریخی و جغرافیائی » ، ص ۶۵) با ۲۷ ژوئن مطابق نیست .

خویشاوندی استوار کـرد و طبقهٔ لشکری نیرومندی ایجاد نمود که موجبات موفقیتهای نظامی وی را فراهم آورد ، ولی هم در زمان حیات وی ، چنانکـه دیدیم (اواسط فصل۴) ، نیروی مزبور در مبارزه با دشمنان دشت نشین بسیار نامطمئن و غیرقابل اعتماد بـوده است . نفوذ این اشراف لشکـری، در تحت ریاست زنی خردمند همچون ترکان خاتون[1] (زوجهٔ تکش و مادر محمد) به درجه‌ای رسید که نفاذ حکم صاحب تاج وتخت را متزلـزل ساخت. قپچاقیان اراضی تحت اشغال خویش را غارت کردند ــ و حال آنکه همچون نجات ــ دهندهٔ اهالی آن نقاط به آنجا آمده بودند ــ ونام سلطان خویش را منفورعامه ساختند .

ملکشاه فـرزند ارشد تکش ، در زمان حیات پدر ، دربهار سال ۵۹۴ هجری (۱۱۹۷ میلادی)[2] درگذشت وفرزند دوم او، محمدکه در دوران حیات پدرقطب‌الدین وپس‌ازمرگ اوعلاءالدین لقب یافت‌به تخت سلطنت جلوس کـرد . اعلام سلطنت محمد خوارزمشاه فقط روز پنجشنبه بیستم شوال سال ۵۹۶ هجری (۳ اوت ۱۲۰۰ میلادی)[3] بعمل‌آمد . و سبب ایـن تعویق همانا رقابتی بوده که میان او و هندوخان پسر ملکشاه وجود داشته است . غوریان از حقوق هندوشاه دفاع می‌کردند و توانستند بعضی از شهرهای خراسان را

---

۱ ــ دربارهٔ این نام رجوع شود به ماقبل حدود ص۷۰۲ حاشیه .

۲ ــ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۸۵ .

۳ ــ درتألیف جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، IV ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۵ ؛ چـاپ قزوینی ، II ، ۴۷) و تألیف میرخواند (« تاریخ خوارزمشاهیان » . چاپ دفرمری ، ۴۱) تاریخ ۲۰ شوال ذکر شده .

به تصرف خویش درآوردند. غوریان به ضبط ومصادرهٔ اموال دست زدند[۱] و این خود دشمنی اهالی را علیه ایشان برانگیخت وخوارزمشاه بی‌درنگ ازآن وضع بهره گرفت، به ویژه که درآن گیرودار غیاث‌الدین هم درگذشت. هم درسال ۶۰۰ هجری (۱۲۰۳ میلادی) محمد متصرفات خراسان خویش را باز پس‌گرفت . دربهار سال ۶۰۱ هجری (۱۲۰۴ میلادی) موفق به توسعهٔ اراضی خود گشت و بادغیس را غارت کرد و غرامت هنگفتی از هرات ، که هرگز جزء متصرفات تکش نبوده، اخذ نمود. دراین هنگام شهاب‌الدین ازهندوستان به خراسان بازگشت و بالشکر خویش یکسره به سوی خوارزم شتافت. محمد به شتاب ازمرو بازگشت ومانند اسلاف خویش کوشید تا دشمنان را باغرقاب کردن اراضی اطـراف ، متوقف سازد ، ولی فقط چهل روز ایشانـرا متوقف ساخت . خـوارزمیان در قراسو[۲] شکسته شدند و پس از آن شهاب الدین گرگانج را محاصره کرد . به گفتهٔ جوینی[۳] مردم پایتخت یکدل و یك جهت

---

۱ ــ « متون » ، ص ۱۱۲ ــ ۱۱۱ (جوینی ؛ هم چنین درچاپ قزوینی ، II ، ۵۱) .

۲ ــ به گفتهٔ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۴۷۴ ، < چاپ ناسائو-لیس ۱۲۲ > ــ یکی از نهرهای آمودریا در مشرق پایتخت . در تألیف ابن اثیر (چـاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۲۲) ــ « سو-قرا » ذکرشده وضمناً معنی این کلمه نیزنقل شده : «آب سیاه». چون نام «الپ‌قراء» (رجوع شود به‌ماقبل، ص‌حدود ۵۲۴،و۷۱۰) نیز وجود دارد نمی‌توانیم این ترتیب عجیب کلمات را بالکل‌محال بدانیم . ولی بهرتقدیرباحتمال اقوی باید هم چنانکه درتألیف جوزجانی آمده « قراسو » قـرائت شود .

۳ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۷ ؛ چاپ قزوینی، II ، ۵۴ و بعد ؛ میرخواند (« تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۴۷-۴۶) .

درمقام دفاع ازشهر برآمدند. به همهٔ ایشان سلاح داده شد و «امام معظم شهاب الدین‌خیوقی که دین را رکنی وملك را حصنی بود»[۱] از بالای منبر ایشانرا ترغیب و تحریص می کرد که دلیرانه با دشمنان پیکار کنند وبه حدیث صحیح که «من قتل دون نفسه وماله فهوشهید» استناد می‌نمود . عوفی[۲] که در آن ایام درگرگانج اقامت داشته همین وقایع را به صورتی دیگر نقل می کند . تسلیح همگانی مردم فقط یك‌خدعهٔ جنگی بوده که ملکه ترکان خاتون بکاربسته بود. وی پیکی به خراسان فرستاد[۳] که فرزند را از هجوم دشمن خبر دهد و در عین حال فرمود در شهر اعلام کنند که مردم سلاح بردارند . خودهائی از کاغذ ساختند . منظرهٔ چنین لشکر کثیری غوریان را از حملهٔ عاجل مانع شد و حال آنکه شهر در واقع بی دفاع بود و لشکری درآن وجود نداشت . هفته‌ای بعد محمد سررسید ولی فقط صد سوار با وی بود . بتدریج ازاطراف

۱ ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، II ، ۵۵، «دین را رکنی وملك را حصنی بود».

۲ ــ « متون » ، ص ۸۸ .

۳ ــ از اینجا چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که درکنار قراسو لشکرمحمد باغوریان جنگ نکرد (جوینی دربارهٔ این پیکارسخنی نگفته) . شاید عده‌ای که درکنار قراسو شکست خورد از طرف ملکه اعزام شده بوده و برای غرقاب کردن آن سرزمین هم از طرف او اقدام بعمل آمده بوده . بنابه گفتهٔ جوزجانی ، سلطان محمد در برابردشمنان خویش « شکسته و منهزم » شد و «به خوارزم رفت» (این سخنان درتألیف عوفی تکذیب می‌شود) . عملیات جنگی قراسو « ازطرف مردم خوارزم » به هنگامی که شهاب‌الدین بردرخوارزم بود صورت گرفته بوده . ابن اثیر از پیکار «سوقرا» ، همچون نبرد بسیار بزرگی که میان دولشکر درگیرشده بود سخن می‌گوید

و اکناف دستجات بیشتری وارد شدند و شهر نجات یافت[1].

به‌گفتهٔ جوینی شمار لشکریانی که خوارزمشاه گردآورد به‌هفتاد هزار تن رسید. وی گذشته از این‌از قراختائیان استمداد نمود. لشکرگاه غوریان در کرانهٔ شرقی رود[2] قرار داشت. شهاب‌الدین به لشکریان خویش فرمود گذرگاهی بررود جستجو نمایند تا روزدیگر به شهر حمله کنند. ولی در آن هنگام لشکری کثیر از قراختائیان به سپهداری طاینکو-طراز وسلطان سمرقند عثمان «نزدیك رسید».

غوریان به شتاب عقب نشینی کردند. محمد خوارزمشاه ایشان را تا خراسان تعاقب کرد و درآنجا شکستشان داد و پس از آن به گرگانج بازگشت تا پیروزی خویش‌را جشن گیرد. قراختائیان تعقیب‌را دنبال کردند ودرنزدیکی اندخود لشکریان غور را محاصره کردند. درآغاز ماه صفر سال ۶۰۱ (در

---

۱ ـ زکریای قزوینی دربارهٔ دلیری مردم گرگانج بالکل به نحوی دیگر سخن می‌گوید («عجایب‌المخلوقات»، II، ۳۴۹، ذیل کلمه «الجرجانیه»). بنا به گفتهٔ وی، همهٔ اهالی گرگانج و حتی پیشه وران آن شهر لشکری بودند. یك بار سلطان محمد از چینهان شکست خورده به گرگانج گریخت وعدهٔ قلیلی از هواخواهانش با وی بودند. و برای اینکه کس به قلت نیروی وی پی نبرد شبانه وارد شهرشد و روز دیگرصبح هنگام توانست با لشکری مرکب از سی‌هزار سوار از شهرخارج شده علیه دشمنان خویش پیکار کند. این داستان (که البته حاوی مبالغهٔ بسیار است) فقط می‌تواند مربوط به جنگ با شهاب‌الدین باشد، ونام «چینهان» اشتباهاً نقل شده.

۲ ـ جوینی، چاپ قزوینی، II، ۵۵: «برجانب شرقی شط». شاید منظور مجرای اصلی رود نبوده بلکه نهری است که درنزدیکی گرگانج جاری بوده است.

اواخر سپتامبر یا آغاز اکتبر)[۱] در آن محل پیکاری دو روزه در گیر شد[۲] که به شکست غوریان پایان یافت و پس از آن شهاب‌الدین ناچار در اندخود متحصن شد. وضع شهاب‌الدین با روزگار ناپلئون <سوم> در سدان مشابهت داشت. و اگر به همان سرنوشت دچار نشد، نجات خویش را مرهون اقدام عثمان سمرقندی بوده. عثمان، که مسلمان بود، میل نداشت «سلطان اسلام» اسیر کفار گردد و بدین سبب پیشنهاد میانجیگری کرد، که پذیرفته شد. قراختائیان به غوریان اجازه دادند تا به متصرفات خویش بازگردند و فقط غرامتی دریافت داشتند. شهاب‌الدین به‌هنگام شکست به‌دست خود چهار پیل را که نمی‌توانست به قلعه بردکشت. دو پیل را هم دشمنان گرفته بودند. واکنون می‌بایست پیلی دیگر را هم به قراختائیان دهد. به‌گفتهٔ جوینی او هرچه داشت داد[۳].

شهاب‌الدین به غزنه بازگشت. در غزنه شایعهٔ مرگ او انتشار یافته بود، و در نتیجه اغتشاشاتی بروز کرده. شهاب‌الدین پس از اعادهٔ نظم با محمد

۱ـ به گفتهٔ **ابن‌الاثیر** (چاپ تورنبرگ، XII، ۱۲۲) در آغاز صفر ۶۰۱ هجری (اول صفر = ۲۸ سپتامبر ۱۲۰۴ میلادی).

۲ـ <درچاپ روسی سال ۱۹۰۰ (ص ۳۷۶) چنین است. در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ (ص ۳۵۱) «پیکاری دوهفته‌ای» («a two weeks battle») ـ هیئت تحریریه>.

۳ـ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۱۸؛ چاپ **قزوینی**، II، ۵۷، «تمامت آنچ داشت». **میرخواند** «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ **دفرمری**، ۴۸. **مروالرودی** مختصراً در بارهٔ شکست سلطان یاد می‌کند و از بازگشت وی به برشور (پشاور) از خوارزم و اندخو در سال ۶۰۱ هجری «پس از چشم زخمی» خبر می‌دهد (ورق 16 b)؛ در ترجمهٔ سر ا. د. **رُوس** (Ross, «The genealogies», p. 399) نوشته «بعد از آنکه زخمی به چشم او وارد آمد» ـ ترجمه‌ای زیاد کلمه به کلمه است [و غلط].

خوارزمشاه پیمان صلح و اتحاد بست. ظاهراً همهٔ شهرهای خراسان به جز هرات در تحت حکومت خوارزمشاه باقی ماند و درسال مرگ شهاب‌الدین فقط هرات به غوریان تعلق داشته. دربهار سال ۶۰۲ هجری (۱۲۰۵ میلادی) تاج‌الدین زنگی [1] والی بلخ به متصرفات خوارزمشاه دستبردی‌زد. ولی‌بدون رضای سلطان خویش عمل کرده بوده و سلطان مساعدتی درحق وی مبذول نمی‌داشت. غوریان مروالرود را غارت کردند ولی در نزدیکی سرخس شکسته شدند. زنگی و ده تن از سرداران وی اسیر و به خوارزم برده شدند وبه سیاست رسیدند[2]. شهاب‌الدین در آن زمان فقط در اندیشهٔ انتقام جوئی از قراختائیان بوده. در عین حال وی، همچون «سلطان اسلام» وظیفه‌دار بود که ماوراءالنهر را از زیریوغ کفار نجات دهد. بعدها، پس از اشغال شهرغزنه توسط خوارزمشاهیان نامه‌هائی از ناصر خلیفه در آن شهر کشف شد که وی سلطان‌را ترغیب می‌کرده که نخست‌کار خوارزمشاه را یکسره کند وحتی‌بدین منظور باقراختائیان عقد اتحاد ببندد[3]، به‌عبارت دیگر همان نقشهٔ عملیاتی را که یك سال بعد محمد مجری ساخت پیشنهاد کرده بوده. ظاهراً سلطان غور ازلحاظ دوراندیشی سیاسی به پای رقیب خویش نمی‌رسیده. دربهارسال ۶۰۲

۱ـ غوری، فرزند فخرالدین مسعود. جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، I، ۴۲۵، <چاپ ناماولیس، ۱۰۴>.

۲ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۳۴،۲، ورق ۱۱۹؛ چاپ قزوینی، II، ۵۸. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر (چاپ تورنبرگ، XII، ۱۳۵) اسیران درمرو به‌سیاست رسیدند وسرهای بریدهٔ ایشان چند روزآویزان بود.

۳ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۴۴؛ چاپ قزوینی، II، ۱۲۰.

هجری(۱۲۰۵ میلادی)عمادالدین‌عمر والی‌بلخ (ظاهراً جانشین زنگی) به‌فرمان سلطان خویش ترمذ را به حمله مسخرساخت . ترمذ به قراختائیان تعلق داشت ویکی ازقلاع نیرومند شمرده می‌شد. فرزندعمادالدین[1] بهرامشاه[2] به ولایت ترمذ منصوب گشت . به سبب اغتشاشاتی که در هندوستان روی داده بود بناچار عملیات بعدی علیه قراختائیان به وقت دیگر محول شد. به گفتهٔ جوینی لشکر کشی شهاب‌الدین به هندوستان بدان سبب بود که وی می‌خواست پیش ازآغاز مجدد جنگ با قراختائیان «امور خزاین وجنود» را بهبود بخشد[3] . در بهار سال ۶۰۳ هجری (۱۲۰۶ میلادی) شهاب‌الدین به غزنه بازگشت وسخت سرگرم تدارك لشکرکشی به ماوراءالنهر بود . به بهاءالدین[4] صاحب بامیان امرشد که به ساختمان پل آمودریا (جیحون)[5] همت‌گمارد . « برشط جیحون بارگاه برآوردند چنانك یك نیمه ازبارگاه درآب بود»[6] . در۱۳ مارس ۱۲۰۶

۱ ــ ابن اثیر، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۳۵ .

۲ــ در تألیف نسوی (سیرت جلال‌الدین ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه۶۶) نام برده شده است .

۳ ــ جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۵۸) .

۴ ــ به گفتهٔ جوزجانی متصرفات او ازمشرق تا کشمیر و ازغرب تا بلخ وترمذ و از شمال تا حدود کاشغر و ازجنوب تا غرجستان وغور ممتد بوده (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۴۳۱ < چاپ ناسائو ـ لیس ، ۱۰۸ >) . وی نوادهٔ فخرالدین مسعود بوده .

۵ ــ ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۳۸ .

۶ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۵۹ ؛ « برشط جیحون بارگاه برآوردند چنانك یك نیمه از بارگاه درآب بود » .

(روزهای آخر زمستان سال ۶۰۳ هجری) سلطان بدست قاتلان کشته شد . بنا به برخی اخبار قاتلان مزبور هندو بوده و بموجب اطلاعات دیگری این قتل کار اسماعیلیان بوده است [۱] .

شهاب‌الدین آخرین امیرمسلمان بوده که قدرت رقابت با خوارزمشاه را داشت . رئیس جدید آن دودمان غیاث‌الدین محمود فرزند شهاب‌الدین محمد واجد خصایل امیری نبوده. سرکردگان ترک نگهبانان کثیرالعدهٔ شهاب‌الدین قیام کردند و غزنه را و متصرفات غوریان را در هندوستان به تصرف درآوردند . خوارزمشاه به دعوت امیر هرات با لشکر وارد متصرفات وی شد و بهانه کرد که اگرچنین نکنند قراختائیان بلخ وناحیهٔ آن را تصرف خواهند کرد [۲]. عمادالدین عمرچهل‌روزدرمقابل‌لشکرخوارزم‌دفاع کرد، ولی‌سرانجام بناچار تسلیم گشت (در اوایل جمادی‌الاول ۶۰۳ هجری، اواخر نوامبر) و به خوارزم اعزام شد. محمدخوارزمشاه به اتفاق قراختائیان ترمذرا مسخرساخت

---

۱ ــ هردو خبر درتألیف **ابن اثیر** آمده (چاپ تورنبرگ، XII ، ۱۴۰ــ۱۳۹). به گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۹) ، قاتلان هندو بوده‌اند . به گفتهٔ **صدرالدین نظامی** که معاصر وقایع بوده و کتاب «تاج‌المآثر» (نسخهٔ خطی LGU ، ورق ۲۰۴) هم از اوست ایشانرا اسماعیلی (ملاحده) می‌داند . درتألیف **جوزجانی** نیزچنین است . (ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۴۸۵ ؛ < چاپ **ناسائو_لیس** ، ۱۲۴ ، « بدست فدائی ملاحده»>) .

۲ ــ **جوینی** . چاپ **قزوینی** ، II ، ۶۲ ؛ « در آن وقت سلطان از جانب خان ختای مستشعر بود که نباید پیش دستی کند و بلخ و آن حدود را که در تصرف سلاطین غور بود و به ملک ختای نزدیک با حوز خود گیرد » ؛ نسخهٔ خطی GPb ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۰ .

و به قراختائیان داد و مسلمانان سخت از این عمل منزجر شدند[1]. به گفتهٔ جوینی، امیر ترمذ به توصیهٔ پدرخویش عمادالدین خودقلعه را تسلیم عثمان سمرقندی کرد[2] . دراواسط جمادی‌الاول[3] (دسامبر) محمد با « اهبتی وهیبتی» تمام وارد هرات شد . غیاث‌الدین محمود درحکومت غور باقی ماند ولی در آنجا هم بالاجبار خویشتن را تابع خوارزمشاه می‌دانست و خطبه بنام وی می‌خواند و سکه بنام او می‌زد . در ماه جمادی‌الثانی ۶۰۳ هجری (۱۲۰۷ میلادی)[4] خوارزمشاه پس از آنکه به هدف دیرین دودمان خویش رسید به پایتخت خود بازگشت .

بدین قرار محمدخوارزمشاه درمبارزه علیه آخرین رقیبان مسلمان خویش از کمك قراختائیان استفاده کرد . ولی اکنون که به مقصود خویش رسیده و مقام اولویت را میان امیران مسلمان مشرق حایز گشته بود، مسلماً نمی‌توانست تابع کفار قراختائی باشد و هم برای حفظ نفاذ کلام و حیثیت خود می‌بایست مانند شهاب‌الدین وظیفهٔ نجات دهندهٔ مسلمانان را به عهده گیرد . اوضاع و احوال نیز برای وی مساعد بوده زیراکه درهمان زمان در تاریخ اسلام یکی از نهضت های بسیار وسیعی، که مشرق ترکستان و هفت آب و ناحیه کلجیان و

---

۱ ــ ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۵۳ــ۱۵۱ .

۲ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۶۴ . درتألیف میرخواند (تاریخ خوارزمشاهیان ، چاپ دفرمری ۵۲ــ۵۱) بجای عثمان خوارزمشاه نوشته شده

۳ ــ در نیمهٔ جمادی‌الاول (به گفتهٔ جوینی ، رجوع شود به نسخهٔ خطی GPB، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۶۴) .

۴ ــ درماه جمادی‌الثانی (به گفتهٔ جوینی، چاپ قزوینی، II، ۶۵ ، ورق ۱۲۱).

ماوراءالنهر را فرا گرفت ، وقوع یافت .

ما دربارهٔ وقایعی که در پایان قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) در ماوراءالنهر روی داد اطلاعی در دست نداریم . فقط ازسکه‌ها مشهوداست که نه تنها درسمرقند بلکه ـ لااقل درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ـ در بخارا نیز خان ابراهیم بن حسین که لقب « سلطان السلاطین » داشته حکومت می کرد . تا حدی که اطلاع داریم ، ازمیان مورخان ، فقط عوفی از وی یادکرده[1] ، ولی هیچگونه جزئیاتی نقل نکرده است ، ظاهراً وی جانشین بلافصل قلیچ‌طمغاج‌خان مسعودبوده . امادربارهٔ اینکه باسلفش‌چه‌خویشی‌داشته اطلاعی دردست نیست . پیشتر سکه‌هائی بنام وی‌ازسال ۵۶۰ هجری/۱۱۵۶ میلادی ـ یعنی هم در زمان قلیچ طمغاج خان در اوزگند ضرب می‌شده . اما درسمرقند سکه‌های او از سال ۵۷۴ هجری/۷۹–۱۱۷۸ میلادی آغاز شده وتا سال ۵۹۵ هجری/۱۱۹۹ میلادی دیده می‌شوند .گذشته ازاین سکه‌ای بخاری بنام ابراهیم که درسال ۵۹۷ هجری/۰۱ ـ ۱۲۰۰ میلادی ضرب شده وجود دارد[2] . عثمان فرزند ابراهیم[3] به‌جای وی نشست و چنانکه دیدیم تا سال ۶۰۱ هجری حکمرانی کرد . جوینی[4] وی را نیز «سلطان سلاطین» می‌خواند

۱ـ «متون» ، ص۸۴.

۲ـ مارکوف ، « فهرست تملکات » ، ص۲۸۹ ـ ۲۸۲ . از لباب‌الالباب عوفی می‌دانیم (I ، ۴۴)که ابراهیم در رجب ۵۹۷ هجری (۷ آوریل ـ ۶مه ۱۲۰۱ میلادی) که عوفی وارد بخارا شده بوده درقید حیات بوده‌است .

۳ـ به‌گفتهٔ عوفی و بموجب سکه‌ها چنین است (مارکوف ، «فهرست تملکات» ، ص ۲۹۴) . بموجب نوشتهٔ لباب‌الالباب (I ، ۴۴) درسال ۵۹۷ هجری (سال ۱۲۰۱ میلادی) وی ۱۴ یا ۱۵ سال داشته .

۴ـ نسخهٔ خطی GPB ، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۴۵ ، چاپ قزوینی ، II ، ۱۲۲ ؛ « او ←

ظاهراً حکومت عثمان تا بخارا نافذ نبوده. دیدیم که حتی در نیمهٔ اول قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) در بخارا دودمانی از خطیبان و رئیسان که لقب «صدرجهان» داشتند تأسیس شد که پشت در پشت فرمانروا بودند. دریغاکه اطلاعات مربوط به‌انساب صدور مزبور تاحدی ضد و نقیض است. نفوذ ودخالت صدور درامور غیرروحانی مسلماً می‌بایست به تصادم میان‌ایشان وخانان سمرقند منجرشود. وبروز تصادمات باعناصرعامهٔ خلق و قراختائیان نیز ناگزیر بوده. توجیه این‌که همهٔ صدور، از عمر که بدست قراختائیان مقتول گردید گرفته (رجوع شود به ص ۶۸۱) تا آخرین ایشان، به صفت «شهید» موصوف گـردیده‌اند[۱]، همین‌است. قراختائیان پس از کشتن عمر، مع‌هذا، نفاذ حکم جانشین وی را درامور دینی ـ که به‌گفتهٔ نظامی عروضی[۲] امام احمدبن عبدالعزیز (برادر مقتول؟) بوده، پذیرفته وشناختند. والـی قراختایی الپ تگین (یـا آتما تگین، رجـوع شـود به ص ۷۱۵) ـ چنانچه‌گفتهٔ نظامی عروضی را باور وقبول کنیم ـ می‌بایست درهمهٔ امور بـا اشارات امـام موافقت کند. چنانکه پیشتر دیـدیم (ص ۶۸۱)، ابن اثیر ضمن داستان قلع وقمع قرلغان، فقیه محمد فرزند عمرمقتول را رئیس بخارا می‌خواند ومی‌گوید که وی متحداً باخان سمرقند عمل می‌کرده و اعتـدال و میانه روی قراختائیان را می‌ستوده. در سال ۵۶۰ هجری / ۱۱۶۵ میلادی، بطوری که ازگفتهٔ نرشخی برمی‌آید[۳]، دربخارا قدرت به‌دست قلیچ طمغاج

→

را درماوراءالنهر سلطان سلاطین‌گفتندی».

۱ـ «متون»، ص ۱۶۹ (کتاب ملازاده)؛ Barthold, «Burhan»

۲ـ چهار مقاله. چاپ قزوینی، ۲۲ وبعد. ترجمهٔ براون، ۲۴ وبعد.

۳ ـ چاپ شفر، ۲۳، ۳۴ـ۳۳.

خان مسعود بوده ، که در آن سال حصار شهر را احیاء کرد . محمدبن‌زفربن عمر نویسندهٔ خلاصهٔ تاریخ نرشخی درسال ۵۷۴ هجری / ۷۹-۱۱۷۸ میلادی تألیف خویش را به «صدرصدور جهان» برهان‌الدین عبدالعزیز[۱] اهدا کرده درسند سابق‌الذکر خوارزمشاه تکش (رجوع شود به‌ماقبل ص حدود ۷۱۰) نیز، باحتمال‌اقوی، از همین شخص یادشده‌است[۲] . در طی سلطنت طویل‌المدهٔ خان ابراهیم‌بن حسین، حکومت خانان سمرقند دربخارا احیاء شد[۳] . ولی بعد از او مجدداً صدر را درمقام ووظیفهٔ حکمرانی می‌یابیم. درسال ۶۰۴ هجری/۱۲۰۷ میلادی، به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۴]، رئیس حنفیان بخارا بنام برهان‌الدین محمد بن احمدبن عبدالعزیز برای ادای مراسم حج وارد بغدادشد. محتملاً وی فرزند امام احمدبن‌عبدالعزیز بوده که نظامی عروضی یاد کرده است . وی صاحب واقعی شهربود وبرای قراختائیان خراج وصول می‌کرد وازطرف ایشان حکم می‌راند . وی را دربغداد نخست با احترام پذیرفتند . ولی بعد بسبب رفتاری که در مکه داشته ، نارضائی عمومی را برانگیخت ، تا حدی که بجای لقب «صدرجهان» به « صدرجهنمش » ملقب ساختند . محتملا داستان لطیفه گونه‌ای

---

۱ ــ همانجا ، ۳ــ۲ .

۲ ــ نام وی در لباب‌الالباب <عوفی> (I ، ۲۱۱) عبدالعزیزبن عمر ذکر شده و در چاپ <نرشخی> شفر ، عبدالعزیزبن عبدالعزیز آمده . ولی دربین دونام اخیرالذکر اشتباهاً کلمهٔ «بن عمر» افتاده است (درچاپ سنگی بخارائی تألیف نرشخی قرائت صحیح کلمات منقول‌است) .

۳ ــ اشعاری راکه صدر عمربن مسعود (نوهٔ احمدبن عبدالعزیز) درمدح او گفته عوفی نقل کرده است (لباب‌الالباب ، I ، ۱۶۹) .

۴ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۷۱ــ۱۷۰ .

که عوفی دربارهٔ گفتگوی صدر بخارا و درویش در کوه عرفات نقل می کند مربوط به همین حج وی بوده[۱] . صدر اعمال حج را با جلال تمام ، درحالیکه درمحفه‌ای نشسته بوده بجا آورد . بیش ازصد شتر بزیربنه وبار وی بوده . و « علمای بزرگ » همراه وی بودند . درویشی گرسنه و برهنه وپای بی‌موزه به او برخورد و پرسید که آیا خداوند اجر حج مرد مستمندی را که با این همه دشواری بجا آورده با حج صدر که باآن همه جلال وشکوه ادا شده ، برابر خواهد داد . صدر پاسخ داد که البته اجر هردو یکسان نخواهد بود زیرا که من فرمان خدا را می‌برم و تو برخلاف او عمل می کنی . خداوند به من گفته است : « اگر امکانت هست حج ادا کن » و بتو گفته « خود را بدست خویش هلاك مساز » . بدین قرار مرا دعوت کرده و تو را از زیارت مکه معاف کرده است . من مهمانم و توطفیلی . و هرگزطفیلی ازاحترامی که مهمان را درخور است برخوردار نخواهد بود . داستانهای عوفی و ابن اثیر نشان می‌دهند که صدور مزبور به هیچ‌وجه زندگی زاهدانه‌ای نداشته و نقدینه فراوان در اختیار داشتند.این سخنان را گفته های نسوی[۲] نیز تأیید می کند . وی می‌گوید که صدر مزبور گذشته ازشغل رئیس مقام خطیب را هم واجد بوده ولی از لحاظ ثروت فقط با شاهزادگان و امیران قابل قیاس بوده است . شش هزار فقیه به خرج او زندگی‌می کرده‌اند. نهضت عامه وجنبش دموکراتئی که اندکی پیش از لشکرکشی خوارزمشاه در بخارا وقوع یافت ، به احتمال قوی علیه صدور نیزبوده. پیشوای نهضت‌ـسنجرـپسرمردی سپرفروش [مجان فروش] بوده که شهر را بتصرف درآورد و « اهانت واستذلال اصحاب حرمت را از لوازم‌کار

---

۱ ــ « متون » ، ص ۸۸ ، (عوفی) .

۲ ــ «سیرت جلال‌الدین» ، « متون» ، ۲۴ــ۲۳ ؛ ترجمه ، ۴۱

می‌دانسته »[1] عوفی می‌گوید که[2] صدور پس از مرگ عبدالعزیز به اردوی قراختائیان رفته از ملك سنجر شکایت کردند. و اسناد لازمه را که ممهور به امهار لازمه بوده دریافت داشته‌ولی اوراق مزبور دیگرسودی برایشان نداشت زیرا موجودیت حکومت قراختائیان درست در همان زمان پایان یافت. قرای ایشان بی‌آب ماند و ثروتهایشان نابود شد.

درتألیف‌جوینی دو روایت دربارهٔمبارزه میان محمد وقراختائیان وجود دارد. بموجب یك روایت که درفصل «ذکر استخلاص ماوراءالنهر»[3] وفصل « ذکر مراجعت محمد خوارزمشاه بار دوم بجنگ گورخان » منقول است، سلطان مدتی‌به قراختائیان خراج‌می‌داد وسرانجام درسال ۶۰۷/۱۲۱۰ میلادی فرمود تا رسول قراختائیان را در رود افکنند[4]. وی که‌برای وصول‌خراج آمده بود به سلطان توهین کرده درکنار اوبرتخت نشسته بود. پس ازآن سلطان بخارا را اشغال کرد و ازآنجا به سمرقند روی آورد وقبلاً رسولانی به نزد عثمان فرستاده‌بود. عثمان پیش‌ازآن ازدخترگورخان قراختائی[5]خواستگاری

---

۱ ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۲۵؛ چاپ قزوینی، II، ۷۴؛ میرخواند، « تاریخ خوارزمشاهیان »، چاپ دفرمری، ۵۴.

۲ ــ « لباب‌الالباب »، II، ۳۸۵. مؤلف اشعار شمس‌اعرج بخاری را در هجو صدور نقل می‌کند.

۳ ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۲۹ ــ ۱۲۵؛ چاپ قزوینی، II، ۸۴ــ۷۴؛ میرخواند، « تاریخ خوارزمشاهیان »، چاپ دفرمری، ۶۰ــ۵۴.

۴ ــ نام او در نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴ « نوشی » آمده؛ در نسخهٔ خانیکوف، « توشی »، و درچاپ قزوینی (II، ۷۵) « بوسی » نقل شده.

۵ ــ میرخواند دراینجا این جزئیات را ازقلم انداخته.

کرده با پاسخ رد وامتناع روبرو شده بود. وی که بدین سبب رنجیده وموهن شده بوده بامحمد عهد اتحاد بست وفرمود تا درملك خویش بنام خوارزمشاه خطبه خوانند وسکه ضرب کنند. سلطان فرمود تا سمرقند را مستحکم کننـد و امیر بُرتنه را که از خویشان ترکان خاتون بود به نمایندگی خود در دربار عثمان منصوب کرد[1]. پس ازآن به پیش راند و ازسیردریا (سیحون) گذشت و درماه ربیع‌الاول ۶۰۷ هجری[2] (آخراوت وسپتامبر) درصحرای ایلامش[3] با لشکرقراختای که زیرفرمان تاینکوقرارداشته تلاقی دست داد. دشمنان شکسته شدند. وشخص تاینکو اسیر وبه خوارزم گسیل گردید. سلطان در راه باز- گشت اترار را ـ که صاحب آن مقاومت ابراز داشته بود ـ مسخر ساخت[4] و به سمرقند بازگشت وازآنجا به خوارزم رفت. به فرمان وی تاینکو کشته وبه رود افکنده شد. هنگام غیبت سلطان «جماعتی ازبقایای اصحاب قادرخان»[5] حوالی‌جندرا غارت وویران کردند. خوارزمشاه متعاقب این‌عمل مدتی‌قلیل در خوارزم مانده، سپس با لشکـر رهسپار جند شد. عثمان که باتفاق محمد به گرگانج آمده بود در آن شهر ماند تا با دختر خوارزمشاه عقد ازدواج منعقد

---

۱ ـ اینجا میرخواند دربارهٔ انتصاب برتنه سخنی نمی‌گوید. درتألیف جوینی، چاپ قزوینی (II، ۷۶) «ترتیه» نوشته شده.

۲ ـ میرخواند («تاریخ خوارزمشاه»، چاپ دفرمری، ۵۵) این واقعه را به سال ۶۰۶ هجری مربوط می‌داند (۱۰ـ۱۲۰۹ میلادی).

۳ ـ محل پیکار درتألیف میرخواند ذکرنشده.

۴ ـ «متون»، ص ۱۱۲ (جوینی، همچنان درچاپ قزوینی، II، ۸۰).

۵ ـ جوینی (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۲۸؛ چاپ قزوینی، II، ۸۴).

کند . وی چون برقپچاقیان پیروزشد خبریافت که لشکر قراختائیان باری دیگر سمرقند را محاصره کرده‌اند و به‌آن سوشتافت . تا هنگام ورود او ، ساکنان سمرقند هفتاد بار با قراختائیان پیکار کردند و در تمام موارد ـ جزیك بار که بدرون شهر خود رانده شده بودند ـ پیروزی نصیب ایشان بوده .

خبر نزدیك شدن لشکر سلطان وقیام کوچلك نایمانی دربخش شرقی قلمرو کشور، قراختائیان را برآن داشت که با سمرقندیان پیمان متارکه ببندند وعقب نشینی اختیارنمایند. محمد خوارزمشاه چون به سمرقند رسید به تعاقب ایشان پرداخت . صاحب شهر اوغنك (؟)[1] با اینکه مسلمان بود از اطاعت به خوارزمشاه سرباززد . و سلطان فوجی برای تسخیر شهر گسیل داشت . فوج مزبور مأموریت خویش را با موفقیت انجام داد و صاحب عاصی شهر را در زنجیر به خدمت سلطان آوردند[2] . چیزی از این واقعه نگذشت که رسولان کوچلك وارد لشکرگاه محمد خوارزمشاه شدند . میان کوچلك وخوارزمشاه پیمانی بسته شد و قید گردید که ترکستان ملك کسی خواهد بود که نخست گورخان را مغلوب سازد. و اگر سلطان دراین مهم موفق شد همه سرزمینها تا کاشغر و ختن از آن وی خواهد بود وچنانچه کوچلك نخست برگورخان غلبه کرده ویرا شکست داد همهٔ سرزمینهای واقع در مشرق سیردریا به وی تعلق خواهد داشت . کوچلك در واقع بهدف رسید . اما پیکاری که سلطان با لشکریان گورخان کرد برای وی موفقیت‌آمیز نبوده. پیش از پیکار برتنه که

---

۱ ـ شاید این محل همان « یوغنك » باشد که قبلا در ص ۳۰۷ ازآن یادشده .

۲ ـ « متن » ، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۲ (جوینی ؛ همچنان در چاپ قزوینی ، II ، ۸۳) .

نمایندهٔ سلطان درسمرقندبوده و یکی از شاهزادگان مازندران ـ اسپهبد ناحیهٔ کبودجامه ـ باقراختائیان روابطی برقرار کردند ومتعهد شدند که به‌خوارزمشاه خیانت کنند، به شرطی که گورخان پس از پیروزی خوارزم را به برتنه و خراسان را به اسپهبد دهد. گورخان نوید پاداش بیشتروکریمانه‌تری را بایشان داد. درآغاز پیکار برتنه‌واسپهبد ـ طبق قرار قبلی ـ ازعرصهٔ کارزارگریختند. وجناح‌چپ قراختائیان برجناح راست مسلمانان تفوق حاصل کرد وجناح چپ مسلمانان برجناح راست قراختائیان برتری یافت. قلب های هردولشکر درهم ریختند. و نبرد به نتیجهٔ قاطعی نرسید. ودر هردولشکرفاتحانی وجودداشتند که لشکرگاه دشمنان یعنی طرف دیگر را غارت کرده و مغلوبانی بودند که نجات خویش را درگریز جسته بودند. رسم سلطان این بود که به هنگام پیکار به‌لباس‌دشمنان‌ملبس‌می‌گشت. وی‌به‌هنگام آشفتگی وگم‌گشتگی (باچنان‌لباسی) به میان افواج قراختائیان افتاد و چند روزی درآنجا بسر برد و پس ازآن از فرصتی استفاده کرده ، بطوری که توجه را جلب نکند ، دشمنان را ترک‌گفت و درکرانهٔ سیردریا (سیحون) به لشکریان خویش پیوست. لشکر ازبازگشت وی بسیار شاد شد زیرا درآن وقت شایعاتی دربارهٔ مفقود شدن و حتی مرگ سلطان منتشر شده بوده.

همین وقایع درفصل «ذکر خانان قراختای و احوال خروج واستیصال ایشان» بالکل‌بصورت‌دیگری‌نقل‌شده‌است[۱]. خوارزمشاه که مغرور پیروزی‌های خویش شده بود دو سه سال خراج معهود را به قراختائیان نپرداخت.

---

۱ ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۳۳ ـ ۱۳۰ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۹۳ـ۸۶ . میرخواند خلاصهٔ این فصل را درتاریخ چنگیزخان نقل‌کرده است (چاپ ژوبر ، ۹۵ـ۹۰) .

سرانجام گورخان وزیر خویش محمودبای را بنزد اوفرستاد تا پرداخت وجه را طلب کند . محمد خوارزمشاه درآن زمان آمادهٔ حمله به قبچاقیان می‌شد و بدین‌سبب موقع را برای نزاع با قراختائیان مناسب نمی‌دید، ولی درعین‌حال نمی‌خواست ننگ را تحمل کند وخویشتن را خراج گزار کفار بشناسد وبدین سبب بالکل از پذیرفتن رسول طفره رفت و عازم جنگ شد و مذاکرات با قراختائیان را به ترکان خاتون مادر خود محول کرد . ترکان خاتون رسولان را با احترام تمام پذیرفت. ونقد مورد تعهد را کاملاً پرداخت و ازطرف خود رسولانی به نزد قراختائیان فرستاده دستور داد از گورخان ، به خاطر تأخیری که در پرداخت پدید آمده ، پوزش طلبند و (از طرف محمد خوارزمشاه) « التزام ایلی و انقیاد برقرار سابق تقریر نمود »[1]

مع هذا محمودبای به پادشاه خویش گزارش داد که خوارزمشاه به قدرت خویش مغرورشده است و برای گورخان خراجگزار وفاداری نخواهد بود . این بود که گورخان رسولان خوارزم را «زیادت اعزازی نکرد والتفاتی ننمود». محمد چون برقبچاقیان پیروزشد وبه‌خوارزم بازگشت عزیمت تسخیر ماوراءالنهر کرد و به سوی‌بخارا لشکرکشید وپنهانی باعثمان سمرقندی و دیگر امیران روابطی برقرار ساخت . همهٔ شاهزادگان نوید یاری دادند زیرا که از رفتارمأموران قراختائیان رنجیده خاطر بودند ومأموران مزبور «برخلاف ایام ماضیه»[2] «همه گونه بی رسمی وعدوان [نسبت به مردم] آغاز نهاده بودند» . مع هذا سلطان از بخارا به خوارزم بازگشت وقصد داشت که لشکر کشی را

۱ ــ « متون » ، ص ۱۱۳ ، (جوینی ، همچنان ــ درچاپ قزوینی ، II ، ۹۰).

۲ ــ جوینی، (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۲ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۹۰) .

باردیگر، سال بعد، آغاز کند[1]. درآن زمان امرای تابع گورخان درمشرق نیز قیام کردند. کوچلك شاهزادهٔ نایمانی بااستفاده ازاین‌موقع ازگورخان رخصت یافت تابقایا ومتفرقان لشکرقوم خود راگردآورد. چون‌نیات عاصیانهٔ کوچلك بزودی مکشوف گردید، گورخان ازاینکه او را از خدمت مرخص کرده نادم شد و برای جنگ با او از امیران تابع خویش و ازآن جمله عثمان سمرقندی یاری طلبید. عثمان ازگورخان که دخترخود را به وی نداده بود خاطررنجیده داشت و بدین سبب خواست خداوندگار خویش را برنیاورد و آشکارا جانب خوارزمشاه راگرفت وبنزد وی رسول فرستاد وبنام اوسکه زد وخطبه خواند. گورخان‌لشکری سی‌هزارنفری به سمرقندفرستاد وآنان به تسخیرسمرقند موفق شدند. قراختائیان به فرمودهٔ پادشاه خویش ازغارت سمرقند و ویران ساختن آن خودداری کردند، «سبب آنکه سمرقند را خزانهٔ خود می‌دانست». خبر موفقیتهای کوچلك گورخان را برآن داشت که لشکریان خویش را ازسمرقند احضار کند. آنگاه شهر مزبور بدست محمد خوارزمشاه اشغال شد[2]. عثمان به پیشوازش شتافت و آن سرزمین را تسلیم کرد و به لشکریان وی پیوست. متحدان بسوی طراز رفتند و با لشکریان فراوان قراختائیان که در زیرفرمان تاینکو بودند تلاقی کردند. پیکاربه نتیجهٔ قطعی نرسید. وجناح راست هردو طرف شکسته شد. ولی مسلمانان تاینکو را اسیرکردند و «هردولشکربازپس

۱ ـ همانجا، «وسلطان برقرار آنك در سال آینده برقصد او بازآید از بخارا بازگشت».

۲ـ <درچاپ روسی ۱۹۰۰ «محمود» نوشته شده بوده. این اشتباه را و. و. بارتولد درنسخهٔ روسی متعلق به خود رفع کرده ـ هیئت تحریریه>.

نشستند »[1] . قراختائیان به هنگام بازگشت متصرفات خاص خود را غارت کردند . ساکنان بلاساغون به امید آنکه هفت آب نیز بزودی بدست محمد مسخر خواهد شد دروازهٔ شهر را بروی ایشان بستند . محمودبای و امیران گورخان بیهوده کوشیدند که ایشان به فرمانبرداری رضا دهند . سرانجام پس از شانزده روز محاصره شهر را مسخر ساختند وسه روز غارت کردند . و در این گیرودار درحدود ۴۷۰۰۰ تن ازمردم تلف شدند . این عملیات جنگی بر- روی هم نیروهای گورخان راتباه وضعیف کرد . محمود بای «ازاین ترس که نباید بمال او که مالی بود که قارون را نبوده باشد[2] طمع رود » به پادشاه خود اندرز مرگ باری داد باین معنی که ازلشکریان خواسته شود آن چه پول کوچلك از « خزاین خاصهٔ » غارت کرده بوده وبه هنگام شکست وی نصیب افراد لشکری شده بوده ، بازپس دهند . اقدام به این امر موجب طغیان لشکر گردید و کوچلك بیدرنگ از آن بهره گرفت و عاصیان را بسوی خود جلب کرد . گورخان، که همه ترکش گفته بودند، به نزد کوچلك آمد و خواست « خدمتی کند و تواضعی نماید » . کوچلك رضا نداد وخداوندگار خویش را « اعزاز کرد » و« بمحل پدری می‌نگریست و حرمت او رعایت می کرد» . بدیهی است که قدرت کاملاً بدست کوچلك‌افتاد و وی بانامزد پیشین گورخان ازدواج کرد . و گورخان بعد از « یك دوسال » درگذشت .

میرخواند روایت اول‌را ترجیح داده و آنچه در روایت دوم با اولی تناقض داشته ازآن حذف کرده است (پرداخت خراج به قراختائیان به امر

۱ ــ « متون » ، ص ۱۱۴ــ۱۱۳ (جوینی ؛ همچنان ــ درچاپ قزوینی ، II ، ۹۲ــ۹۱) .

۲ ــ قرآن ، XXVIII ، ۷۶ .

ملکه ترکان خاتون و عقب نشینی سلطان از بخارا و تصرف سمرقند ازطرف قراختائیان و اسارت تاینکو وبرخی جزئیات دیگر که کمتر واجد اهمیت است) . وی به همین منظور جاهای دیگری ازمتن جوینی را هم تغییر داده است . به‌گفتهٔ جوینی[۱] علت قیام امیرهرات عزالدّین حسین بن خرمیل وقیام کزلی ترك که یکی ازخویشان ملکه ترکان خاتون بوده و ولایت نیشابور داشته،همانا شایعهٔ معدوم‌شدن سلطان درجنگ با قراختائیان بوده است . پس از بازگشت سلطان به خوارزم و ورود وی به نیشابور نایرهٔ شورش فرو نشانده شد . واقعهٔ اخیرالذکر در ۱۱ رمضان سال ۶۰۴ هجری / ۳۰ مارس ۱۲۰۸ میلادی وقوع یافت . میرخواند[۲] ، برخلاف جوینی ، داستان این قیام را پس از شرح دو لشکرکشی سلطان علیه قراختائیان قرار می‌دهد و تاریخی را که ازلحاظ او نامناسب است ازقلم ساقط می‌سازد . و حال آنکه اخبار دیگر منابع نیز مؤید تاریخ فوق است . ابن اثیر[۳] نیز نخستین لشکرکشی محمد خوارزمشاه را علیه قراختائیان مربوط به سال ۶۰۴ هجری می‌داند و می گوید که لشکرکشی مزبور به عدم موفقیت سلطان انجامید . به گفتهٔ نرشخی[۴] هم اشغال بخارا بدست سلطان درسال ۶۰۴ هجری وقوع یافته بوده . در نتیجه ، به رغم عقیدهٔ یکی ازمحققان تازه[۵] هیچ دلیلی نداریم از گفتهٔ دوسون[۶] که

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۴ ــ ۱۲۲ ؛ چاپ قزوینی، II ، ۷۰ــ۶۶ .

۲ــ «تاریخ خوارزمشاه» ، چاپ دفرمری ، ۶۴ــ۶۰.

۳ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۵ــ۱۷۱ .

۴ ــ چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ (درمورد دوم متن معیوب است).

5 — Oppert, «Der Presbyter Johannes», S. 156.

6 — D' Ohsson, «Histoire des Mongols», t. I, pp. 181—182

داستان ابن اثیر را به نخستین روایت جوینی ـ که مقبول میرخواند است ـ ترجیح می‌دهد ، اظهار شگفتی کنیم . ظاهراً روایت دوم به حقیقت نزدیك تر است ، گر چه اخباری بسیار مورد تردید در آن نیز دیده می‌شود.

نخست قبول این که سلطان پیش ازجنگ چند سال خراج معهود را به قراختائیان نپرداخته بوده بنظر ممکن نمی‌رسد . خوارزمشاه پیش از احراز پیروزی قطعی برغوریان نمی‌توانست حسن‌توجه گورخان راکم بگیرد وارج ننهد . واینکه در پایان سال ۶۰۳ هجری (۱۲۰۶ میلادی) ترمذ را ، چنانکه قبلاً گفتیم (ص‌حدود۷۴۰) به قراختائیان واگذار کرده بوده خود دال بر این نکته است . ناگزیر باید لشکرکشی به بخارا را مربوط به پائیز سال ۶۰۴ هجری / ۱۲۰۷ میلادی دانست . بنا به گفتهٔ جوینی (در روایت نخستین) ، سلطان در بخارا جانب فرقهٔ اشراف شهررا نگه داشت و « پسر سپر فروش به سزای اعمال خود رسید » ، این خبر را نباید چنین تعبیر کرد که سنجر به سیاست رسیده بوده . از داستانی که نسوی نقل می‌کند[1] نیك پیداست که وی [سنجر] سالها بعد نیز در درگاه سلطان می‌زیسته و مانند دیگر امیران اسیر می‌بایست در تشریفات درباری شرکت جوید[2] این که طول مدت حکومت سنجر دربخارا تا چه حد بوده،معلوم‌نیست. اگرزیارت مکهٔ صدر که قبلاً بدان اشاره شد (ص‌حدود۷۴۲) با جلوس وی مربوط بوده است، می‌توان اندیشید

۱ـ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۲۱ ؛ ترجمه ، ۳۸.

۲ـ ازگفته‌های عوفی، (لباب‌الالباب، II، ۳۹۳) چنین‌برمی‌آیدکه سنجربه‌آموی (چارجوی) اعزام شده بوده ؛ عوفی شعری چند در هجو او که ازآن شهابی غزال خجندی است ، نقل می‌کند .

که مدت حکومتش چند ماه طول کشیده . مع‌هذا وجود «سرای سنجر ملك» خود گواه بر آن است که زمان حکمرانی او طویل تر بوده . نام این سرا در داستان خروج تارابی[1] (۶۳۶ هجری / ۳۹ / ۱۲۳۸ میلادی) منقول است و مسلماً بعد ازغارت و کشتار و حریق سال ۶۱۷ هجری (۱۲۲۰ میلادی) سالم مانده بوده .

از سخنان ذیل‌نویس تاریخ نرشخی پیداست که سلطان دربخارا قلعه و حصار شهر را احیاء کرد. این بارموفقیتهای محمد خوارزمشاه به اشغال‌بخارا وعقد پیمان اتحاد باقراختائیان و به ویژه سلطان عثمان محدود بوده‌است. وی ازبخارا به‌خوارزم بازگشت. شایعهٔ ناپدید شدن سلطان که موجب قیام خراسان گردید ، نشان می‌دهد که این عقب نشینی اختیاری نبوده بلکه گفتهٔ ابن اثیر را دربارهٔ شکست خوارزمشاه ومتحد سمرقندی وی درپیکار باقراختائیان تأیید می کند. ازدیگرسوداستان‌لطیفه مانندهمان مورخ‌دایر براینکه محمدخوارزمشاه با یك تن ازنزدیکان خویش اسیرشده بوده و درنتیجهٔ حیلهٔ شخص مزبور– که شاه را بندهٔ خویش معرفی کرده بود– نجات یافت چندان قابل اعتماد نیست. بطوریکه می‌دانیم چنین داستان لطیفه مانندی دربارهٔ ملکشاه ونظام‌الملك نیز نقل می کنند[2] .

به هر تقدیرمحمد دربهارسال ۶۰۵ هجری /۱۲۰۸ میلادی به خـوارزم

۱– Schefer, « Chre omatie persane, t. II P. 128 ؛جوینی، مستخرجات چاپ دفرمری ، ۳۹۳ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۸۷ ، ۵.

۲– حمدالله مستوفی قزوینی، «تاریخ گزیده»، مستخرجات به ترجمهٔ دفرمری، ۴۴۸–۴۴۹ ؛ چاپ براون ، متن ، ۴۴۵ ، ترجمه ۹۷ [؟] .

بازگشت وحضور وی نظم را درخراسان برقرار ساخت . بنا به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] قیام‌هرات درنتیجهٔرفتارخوارزمیان بوجودآمده بود. بمحض‌اینکه شایعهٔناپدید شدن سلطان انتشاریافت، امیرهرات‌عهد اتحاد باغیاث‌الدین غوری[۲] را تجدید کرد، ولی پس از ورود خوارزمشاه باری دیگر طرفدار وی گشت . مشاوران خوارزمشاه خداوندگار خویش را قانع ساختند به کسی که چندین بارسوگند شکسته نمی‌توان اعتماد کرد . امیرهرات کشته شد و شهرهرات که وزیر امیر پیشین درآن تحصن جسته بود فقط پس از محاصره‌ای طولانی مسخرگردید . اما راجع به خروج کزلی امیر نیشابور (در تألیف ابن اثیر « کزلیك » ذکر شده)[۳] ... پس از ورود سلطان به نیشابور (۳۰ مارس ۱۲۰۸–اول بهار ۶۰۵ هجری) پسر کزلی به ماوراءالنهر نـزد قراختائیان گـریخت ولی فوجی از خوارزمیان درکنارجیحون(آمودریا) به اورسیدند وبا همراهانش به‌قتل‌رسید. خود کزلی به خوارزم گریخت . ملکه ترکان خاتون اندرزش دادکه به مرقد سلطان تکش پناه برد وملتجی شود[۴] ولی بعد ازآنکه کزلی به اندرز وی عمل کرد، خاتون فرمود تا به قتلش رسانند و سرش‌را برای پسرخود فرستاد[۵].

---

۱ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۲ .

۲ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۲ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۶۶ ؛ میرخواند، « تاریخ خوارزمشاه » ، چاپ دفرمری ، ۶۳ . درتألیف ابن‌اثیر دربارهٔ مرگ امیرهرات اندکی دیگرگونه سخن رفته است . همچنین گفته نشده‌که موقتاً به غیاث‌الدین روی‌آورده بوده .

۳ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۲ وبعد .

۴ ــ به گفتهٔ ابن اثیر (همانجا ، ۱۰۳) ، تکش مرقد خویش را درمدرسه‌ای که خود بنا کرده بود ، ساخت .

۵ ــ «متون» ، ص ۱۱۲ (جوینی، همچنان ــ درچاپ قزوینی ، II ، ۷۲)

اما راجع به وقایع سالهای بعد، فقط خبر زلزله‌ای که در سال ۶۰۵ هجری ۱۲۰۸ــ۰۹ میلادی در خوارزم وقوع یافت در دست است. میزان ضایعات و مصائب تا حدی اندك بوده زیرا که زلزله در روز واقع شد و اهالی موفق شدند اموال خویش را رها کرده از شهر بگریزند. مع‌هذا قریب ۲۰۰۰ نفر در پایتخت تلف شدند. عدهٔ تلفات در روستاها به مراتب بیشتر بوده. دو روستا با همهٔ سکنه بالکل نابود شد[1].

محتملاً رسالت محمود بای و لشکرکشی علیه قبچاقیان را باید به سال ۶۰۶ هجری / ۱۲۰۹ میلادی مربوط دانست ــ بشرطی که واقعاً سلطان پیش از آن تاریخ دو سال خراج معهود را به قراختائیان نپرداخته باشد. عمل سلطان گواه بر آن است که وی در آن زمان تجدید مبارزه علیه قراختائیان را زود می دانسته. ولی هم در سال بعد توانست قاطعانه تر عمل کند. زیرا که نواحی شرقی امپراطوری قراختائیان در آن روزگاران درمعرض هجوم صحرانشینانی که چنگیزخان از مغولستان بیرون رانده طردشان کرده بود، قرارداشت. در سال ۶۰۵ هجری / ۱۲۰۸ میلادی چنگیزخان در کنار رود ایرتیش بقایای نایمانیان را که در زیر فرمان کوچلك بوده و مرگیتیان را که توقتای بیکی سرکردهٔ ایشان بود کاملاً شکسته و منهزم ساخت[2]. کوچلك به سرزمین قراختائیان گریخت و پسران توقتای بیکی ــ که خود درپیکار از پای درآمده

---

۱ ــ «متون»، ص ۱۱۲ (جوینی، همچنان ــ درچاپ قزوینی، II، ۷۳ــ۷۲). شهرهای خراسان و بویژه نیشابور نیز از زلزله زیان دیدند (ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ XII، ۱۸۷).

۲ ــ رشیدالدین، چاپ برزین، بخش XV؛ متن، ۱۴، ۱۶۸؛ ترجمه، ۱۰، ۱۱۳.

بود ــ به متصرفات ایدی‌قوت [پادشاه] اویغور که تابع گورخان بوده فرار کــرد. محتملاً قیام ایدی‌قوت علیه گورخان و انعقاد عهد اتحاد باچنگیزخان مربوط به همین امراست . در سال ۶۰۶ هجری / ۱۲۰۹ میلادی شاوکم کــه سمت نمایندگی گورخان را دراویغورستان داشته و درقریهٔ قراخوجه می‌زیسته کشته شد . به گفتهٔ جوینی[1] «شاوکم را درخانهٔ پیچیدند [محاصره کردند] و خانه پروانباشتند» و ازاینجا می‌توان نتیجه گرفت که عناصر عامهٔ خلق که از تعدیات محصلان مالیاتی قراختائی بستوه آمده بودند در ایــن خروج شرکت داشتند . ایدی قوت تــوانست مرگیتیان را شکست دهد[2] . و بقایای ایشان به متصرفات مجاور گورخان[3] گریختند وبنابه گفتهٔ جوینی[4] به کوچلك پیوستند.

---

۱ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۶ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۳۲ .

۲ ــ پیکار درنزدیکی رود «چمام» وقوع یافت . عقیدهٔ د.گروت (که مورد قبول مارکوارت می‌باشد ، Komanen, S . 118) برآن است که «چمام» را باید همان «چو» دانست واین عقیده بالکل خطاست. به احتمال اقوی چمام همان رودی است‌که شهرچام‌ـ بالیق یا جان بالیق که درغرب اویغورستان قرارداشته بنام آن موسوم گردیده . دربارهٔ ایــن شهر رجوع شود به : Bretschneider , « Researches » , Index . به گفتهٔ برتشنیدر (به همانجا رجوع شود) این رود درنزدیکی رودایرتیش قرارداشته . <رجوع شود نیز : Pelliot . Notes sur Le turkestan ' P. 22>

۳ ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، متن ، ۱۷ ؛ ترجمه ۱۱ .

۴ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۱ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۴۷ . از برخی سخنان جوینی («متون» ، ص ۱۰۶ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۴۶ و بعد) و مــوارد مربوطهٔ تألیف رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، متن، ۱۷ ، ۵۵ ؛ ترجمه ، ۱۱، ۳۵ــ۳۴) ممکن بود چنین نتیجه گرفته شودکه کوچلك درلشکرکشی علیه اویغورستان ←

درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بلافاصله در مغرب اویغورستان، نواحئی که بیشتر ساکنان‌آن مسلمان بودند، آغاز می‌گردیده[1] . وظهور افواج

→

شرکت جست وباتفاق مرکیتهان ازآنجا، ازطریق کوچا، بسوی مغرب گریخت . ولی‌خود **جوینی**، درهمان ورق، می‌گوید که شاهزادگان مرکتی پس ازآنکه **کوچلك** از **گورخان** اجازهٔ گردآوردن لشکر متفرق خویش را تحصیل کرد ، درحدود ایمیل وقبوق (درچاپ **قزوینی** ، «قیالغ») به وی (**کوچلك**) پیوستند . ازسخنان **جوینی** چنین برمی‌آیدکه وی **کوچلك** را با **سنگون** شاهزادهٔ کرائیتی ــ که او هم به ترکستان شرقی گریخته بود ــ اشتباه می‌کند (رجوع شود به **رشیدالدین**،چاپ **برزین**، بخش XIII ، متن،۲۳۷، ترجمه، ۱۴۸) . این شاهزادهٔکرائیتی بیشتربه لقب چینی «سنگون» معروف است ومن درتقریظی (ZVORAO ، مجلد XI ، ص ۳۵۰) نوشته‌ام‌که نام خاص او معلوم نیست . مع هذا نام اورا **نصیرالدین طوسی** در « زیج ایلخانی » (نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا ، ورق b ۱) «ایلاقا» ذکرکرده و در «یوآنه‌ـشی» (فصل I ، ورق b ۵) نیز به صورت «ئی‌لاخا» آمده Pelliot, «à propos des Comans », PP . 178 - 180 و درآنجا حدس زده شده‌که شکل درست آن «ئی‌لخا» است، اما املای فارسی کلمه این حدس‌را تأیید نمی‌کند) . درتألیف **رشیدالدین** ــ **ایلقاخ** (چاپ **برزین** ، متن، بخش VII ، ۱۲۵ ؛ ترجمه، بخش V ، ۹۸ ؛ بخش XIII، متن، ۱۸۶ وبعد؛ ترجمه ۱۱۵ و ۲۸۲) . < پ . **پلیو** در تقریظی که به «ترکستان» نوشته اظهار عقیده کرده که شاید هردوشکل ــ یعنی «**ایلقا**» و « **ئی‌لی‌لقا** » وجود داشته ولی شکل اول جنبهٔ گویشی (شاید گویش کرائیتی) داشته وشکل دوم مغولی بوده . رجوع شود به ، Pelliot, «note sur le Turkestan », PP . 22—24 هیئت تحریریه > .

[1] ــ «چان چون» ، ترجمه **کافاروف** ، ۳۰۳ ؛

Bretschneider, « Researches », vol . I . P . 66 .

صحرانشینان در آن سرزمینها فقط غلیانی را که مدتها پیشتر آغاز گشته بوده تشدید می‌نمود. چنان‌که در جای دیگر گفتیم[۱] علت این غلیان تنها دینی نبوده بلکه بیشترسقوط امپراطوری قراختائیان وضعف نفاذکلام وحیثیت تاج‌وتخت وافزایش قدرت برخی ازاعیان دولت وخود کامگی محصلان مالیات باعث و مسبب‌آن بوده است. ظاهراً نهضت درترکستان شرقی آغازگشت. بطوریکه از داستان جالب توجه جوینی[۲] دربارهٔ رفتار گورخان با امیرقرلغان برمی‌آید، گورخان هم درآن روزگاران پیش بینی می‌کرد که نایرهٔ قیام سراسرمتصرفات مسلمان نشین قراختائیان را فـرا خواهد گـرفت. مسلمانان پیش از پیدا شدن دستجات صحرا نشین موفقیتی کسب نکرده بودند. «پسر خان کاشغر» اسیر گورخان بود وفقط بدست کوچلك آزاد شد[۳]. از این خبرچنین برمی‌آید که قیام دردوران سلطنت خان مزبور، یعنی ارسلان خان ابوالمظفریوسف، وقوع یافته بـوده. ارسلان خان بنا به گفتهٔ جمال قرشی[۴] در رجب سال ۶۰۱ هجری (فوریه ـ مارس ۱۲۰۵ میلادی) درگذشته بوده. بطوری‌که از شکست محمد و تصرف سمرقند بدست قراختائیان مستفاد می‌گردد، قیام نخست سرکـوب گشت. گورخان از ثمرات پیروزی خویش برعثمان (که به احتمال قوی در نیمهٔ اول سال ۱۲۱۰ میلادی / ۶۰۷ هجری کسب شده بوده) با اعتدال وافر

---

۱ ـ بارتولد، «تاریخ مختصر هفت‌آب»، ص ۱۰۶ وبعد.

۲ ـ «متون»، ص ۱۰۷ـ۱۰۶ (جوینی؛ همچنان ـ درچاپ قزوینی، I، ۵۶)؛ بارتولد، «تاریخ مختصر هفت‌آب»، ص ۱۰۸ـ۱۰۷.

۳ ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴؛ ورق ۲۲؛ چاپ قزوینی، I، ۴۸؛ D' Ohsson: « Histoire des Mongols », t - I , P . 170

۴ ـ «متون»، ص ۱۳۲.

استفاده کرد و به دریافت خراجی اندك قناعت نمود و ازطرف خود والئی در سمرقند منصوب کرد. به ظن قوی در همان زمان عقد ازدواج میان عثمان و شاهزاده خانم قراختائی– که پیش‌ازآن عثمان بیهوده برای حصول این‌مقصود کوشیده‌بوده– بسته‌شد. جوینی[1] این‌ازدواج‌را مربوط به‌نوبت‌دوم‌نزدیکی‌عثمان به قراختائیان وخروج‌وی علیه محمد می‌داند، ولی‌گمان نمی‌رود گفتهٔ مسورخ مزبور را – که محمد پس از دریافت خبراین نزدیکی و ازدواج دراقدام علیه داماد نافرمان تأخیر روا داشته بوده– بتوان باور کرد.

موفقیتهائی که کوچلك در۶۰۷ هجری/۱۲۱۰ میلادی به یاری قرلغان بخش‌شمالی هفت‌آب بدست‌آورده بوده وغارت خزانهٔ گورخان که دراوزگند حفاظت می‌شده، بدست ایشان، گورخان را برآن داشت‌که سمرقند را تخلیه کند و به دفاع از متصرفات اصلی و بلافصل خویش بپردازد. در نتیجه قیام ماوراءالنهر تجدید شد. محمد پس از پیروزی برقوم قپچاق ازجند به بخارا آمد[2] و عثمان باری دیگرجانب او را گرفت. باحتمال قوی داستان محاصره و تسخیر اوغنك مربوط به همین لشکرکشی می‌باشد. در هفت‌آب، گورخان درنزدیکی بلاساغون برکوچلك پیروز شد ولی سپهدار وی تاینکو درحوالی تلس[طراز] بدست مسلمانان اسیرگشت. پیروزی مسلمانان جنبهٔ قاطع‌نداشت بطوری‌که سلطان نخواست دشمنان را تعقیب کند و به هم کیشان خویش در هفت‌آب یاری رساند. مع‌هذا این پیکار و اعزام سپهدار اسیر قراختائی بـه

۱ – «متون»، ص ۱۱۴ (جوینی، همچنان – درچاپ قزوینی، II، ۱۲۴).

۲ – به احتمال قوی گفتهٔ نسوی («سیرت جلال‌الدین»، متن ۱۰۳ – ۱۰۲) در بارهٔ اقامت سلطان در جند و شکایت اهالی از وزیر محل، مربوط به همین زمان می باشد.

خوارزم شور وشعف رعایای محمد خوارزمشاه را برانگیخت و موجب مزید عـزت و احترام وی گردیـد . محمد را در اسناد رسمی « اسکندر ثانی » خواندند. شخص خوارزمشاه بیشتر مایل بـود کـه « سلطان سنجر » ش بخوانند[۱] و این بسبب طول دوران سلطنت آن سلطان سلجوقی بوده است . از آن زمان برمهرسلطان لقب « ظل الله فی‌الارض » منقور گشت . بنا به گفتهٔ جوینی[۲] تاینکو به فرمان سلطان به آمودریا (جیحون) افگنده شد . اما بـه گفتهٔ جوزجانی[۳] سپهدار اسیر اسلام آورد و در خوارزم زندگی می‌کـرد و مورد اعزاز و احترام بسیار بود. محتمل است که مؤلف اخیرالذکر سرنوشت تاینکو را با سرگذشت دوتن دیگر ازقراختائیان یعنی براق و برادرش اشتباه می‌کند . این دوتن نیز درآن پیکار اسیر شده ، زان پس به خدمت خوارزمشاه پذیـرفته گشته بودند و بتدریج ارتقاء مقام یافته به لقب امیر و حاجـب ملقب گشتند[۴] .

---

۱ ـ رجوع شود به هردو لقب درتألیف **عوفی** («متون» ص ۸۴) . لقب «**سلطان سکندر**» وپیکار نزدیك طراز در «لباب‌الالباب» هم آمده است (I ، ۱۱۲ در تذکـرهٔ حیات جالب توجه وزیر **ابوبکر احمد الحامجی** [عطاءالملك] که قبلا به سرزمین ختای و بلاساغون سفرکرده بوده ـ همانجا ، I ، ۱۱۱) . نیزهمانجا ، I ، ۲۰۲ ؛ II ، ۳۴۱ ، « **سلطان سکندر** » .

۲ ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۸ــ۱۲۷ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۱ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۵۷ــ۵۶ .

۳ ـ ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۶۲ــ۲۶۱ <درچاپ **ناسائوــلیس** وجود ندارد> ۹۳۴ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۲۹> .

۴ ـ «متون» ، ص ۱۱۵ (**جوینی** ؛ همچنان ـ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۲۱۱) .

شور وشعف مسلمانان دیری نپائید . امیرانی که پیشتر تابع قراختائیان بودند بزودی دریافتند که انتقال حکومت از دست گورخان کافر به دست خوارزمشاه مسلمان مؤمن، برای ایشان سودی در بر ندارد . بنا به‌گفتهٔ جوینی محمد خوارزمشاه هم درسال ۶۰۷ هجری / ۱۲۱۰ میلادی پیش از بازگشت به خوارزم مجبور شد نایرهٔ عصیان امیر اترار را فرونشاند . سرانجام امیر عاصی اظهار فرمانبرداری کرده به‌نسا اعزام شد [۱] . به گفتهٔ نسوی [۲] ، تاج‌الدین بلگاخان صاحب اترار پسر عم [۳] عثمان سمرقندی بوده . بلگاخان نخستین کس از قراختائیان بود (یعنی از امیران تابع گورخان) که جانب خوارزمشاه را گرفت و به حضرت اورفت وامید داشت که سلطان بخاطر خدمات پیشین پاداشش خواهد داد (او در پیکار اندخود شرکت جسته بود) . نسوی‌درbارهٔ عصیان‌وی سخنی‌نمی‌گوید وتبعید اورا اقدامی‌احتیاطی‌می‌داند که سلطان پیش از لشکرکشی بسوی عراق (۶۱۴ هجری/۱۲۱۷ میلادی) بعمل آورده بوده . بلگاخان یك سال در نسا بسربرد و در آن مدت باگشاده دستی خویش مردم را بسوی خود جلب کرد . آنگاه سلطان دژخیم خویش را به نسا فرستاد واو بلگاخان را کشت وسرش‌را به خوارزم آورد . بدیهی است که نسوی بهتر از دیگر مورخان از وقایع شهر زادگاه خویش‌ـ‌نسا‌ـ‌اطلاع داشته . ولی قبول این فرض که بلگاخان تا سال ۶۱۴ هجری / ۱۲۱۷ میلادی صاحب اترار بوده و همزمان با دیگر نمایندگان دودمان قراختائیان

۱ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۸ـ۱۲۷ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۸۱ ؛ میرخواند ، «تاریخ خوارزمشاهیان» چاپ دفرمری ، ۵۷.

۲ـ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۲۳ـ۲۲ ؛ ترجمه ، ۴۱ـ۳۸.

۳ـ درترجمه اشتباه است .

خلع نشده بوده دشوار بنظرمی‌رسد.

عثمان سمرقندی[۱] با محمدخوارزمشاه به گرگانج آمد تا با دختر خوارزمشاه ازدواج کند. جشنهای عروسی مدتی دراز دوام داشت. و چون عثمان خواست به سمرقند بازگردد ترکان خاتون جداً طلب کرد که داماد به رسم ترکان یك سال تمام درخانهٔ پدر زن زندگی کند. عثمان ناگزیر اطاعت کرد. چون در بهار سال ۶۰۸ هجری / ۱۲۱۱ میلادی لشکرکشی علیه قراختائیان ازسرگرفته شد، محمد تنها وارد سمرقند گشت وبزودی متوجه‌شد که غیبت خان موجب نگرانی مردم شده ودشمنی علیه خوارزمشاه را میان اهالی برانگیخته است. محمد به متابعت از اوضاع فرمود تا عثمان و زوجهٔ جوانش را مرخص کنند تا به سمرقند آیند. عثمان آنچه راکه درخور مقام وی بود دریافت داشت. وبرادر کوچکش را در خوارزم گذاشتند. محمد به پایتخت خویش بازگشت. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر نماینده‌ای ازطرف خوارزمشاه، باتفاق عثمان به سمرقند گسیل گشت ووی می‌بایست ازهمان حقوقی که سابقاً نمایندهٔ گورخان داشته برخوردار باشد. جوینی در اینجا راجع به عملیات جنگی آن سال سخنی نمی‌گوید و بدین سبب درست معلوم نیست که آیا مطالب روایت‌نخستین دربارهٔ خیانت برتنه والی سمرقند حصه‌ای ازحقیقت را واجد است یانه. فقط به‌گفتهٔ جوزجانی[۲] محمد خوارزمشاه درسال ۶۰۸ یا ۶۰۹ هجری/۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ میلادی با لشکری مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر(؟)

۱ــ دربارهٔ سرنوشت وی رجوع شود به‌گفته‌های **جوینی** («متون»، ص ۱۱۴ ــ ۱۱۵ ؛ چاپ **قزوینی**، II ، ۱۲۲) و **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII ، ۱۷۸ــ۱۷۷).

۲ــ ترجمهٔ **راورتی**، I ، ۲۶۴ــ۲۶۲ <درچاپ **ناسائوــلیس** وجود ندارد> ۹۳۴ . <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۲۹>.

باری دیگر برقراختائیان پیروزگردید .

عثمان چون به سمرقند بازگشت آن چنان از رفتار منجیان خوارزمی خویش عصبانی وبرآشفته بود که مجدداً با قراختائیان ایجاد رابطه کرد. سال ۶۰۸ هجری/۱۲۱۱ میلادی برروی هم برای گورخان سال خوشی نبود واین عمل عثمان ازاین رهگذر شایان توجه است . دربخش‌شمالی هفت‌آب‌فوجی ازمغولان به سرکردگی قُبیلای نویان [خوبیلای نویان] پیدا شد و درنتیجه صاحب‌آن محل بالکل از گورخان جدا شد و والی قراختائی را بقتل رسانید[۱] مع‌هذا عثمان عزم‌کرد که یوغ منجیان مسلمان خویش را بایوغ پیشین کفار تبدیل وتعویض نماید وضمناً ، بطوری‌که جریان وقایع گواهی می‌دهد دراین اقدام رعایا واتباع وی کاملاً موافقش بودند . بزودی به محمد خبر رسید که عثمان با دختر وی بدرفتاری می کند وآشکارا شاهزاده خانم قراختائی‌را براو ترجیح می‌نهد . دختر محمد خوارزمشاه حتی می‌بایست خدمت رقیب خود کند . سرانجام درسال ۶۰۹ هجری/۱۲۱۲ میلادی خبررسید که مردم‌سمرقند به فرمان عثمان خروج کرده همهٔ خوارزمیانی را که در شهر اقامت داشتند مقتول ساخته‌اند . دختر خوارزمشاه در قلعهٔ شهر متحصن شده در بروی خود بست وعثمان بدشواری ازسرخون او درگذشت. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر،خوارزمیان را شقه‌کردند وقطعات لاشهٔ ایشانرا در بازارها آویختند ، هم‌چنانکه قصابان گوشت را آویزند . از اینجا پیداست که نفرت مردم از ستمگران تا چه حد شدید بوده است. البته خبر این‌بلیه باعث شد که سلطان به سمرقند لشکر کشد.

۱ـ رشیدالدین ، چاپ برزین <متن ، بخش VII ، ۱۷۱> ؛ ترجمه ، بخش۷، ۱۳۲ ؛ <متن،۱۶۹> ؛ ترجمه ، ۱۴ ، ۱۱۴ـ۱۱۳ ؛ «افسانهٔ نهان» ، ترجمه‌کافاروف، ۱۳۱ـ۱۳۰ ؛ «متون» ، ص۱۰۷ (جوینی ؛ همچنان ـ درچاپ قزوینی ، I ، ۵۷)

به‌گفتهٔ ابن‌اثیر محمد، نخست خواست همهٔ بیگانگانی را که در خوارزم می‌زیستند بقتل رساند وزان پس قصد کشتن همهٔ سمرقندیان کرد. ولی ترکان خاتون قانعش کرد که چنین نکند. چیزی نگذشت که سمرقند بناچار تسلیم شد. به‌گفتهٔ جوینی، «عثمان شمشیر و کرباسی (برای کفن) برگرفت و به خدمت سلطان آمد» واظهار فرمانبرداری کامل کرد. به قول ابن اثیر، وی درقلعه متحصن شد وخوارزمیان پس ازغارت شهر آنجا را محاصره کردند. استدعای عفو او رد شد وپس‌از تسخیرقلعه وی‌را به نزد خوارزمشاه آوردند. شهر سه روز درمعرض غارت بود و فقط کویهائی را کـه اقامتگاه بیگانگان بود معاف کردند. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر شمار کشتگان به ۲۰۰۰۰۰ نفررسید. بنا به گفتهٔ جوینی که به حقیقت نزدیك‌تر بنظرمی‌رسد برروی هم ده‌هزارتن مقتول شدند وپس‌از آن محمد براثرشفاعت سادات وائمه وعلماء فرمود تا ازکشتار دست بازدارند. خوارزمشاه میخواست حتی عثمان را هم عفو کند، ولی دخترش خان سلطان به عفو شوهر خویش رضا نداد و بعد از یکشب خـان را به سیاست رسانیدند. محمد رسولانی به‌نزد «امیران فرغانه و ترکستان» فرستاد واز ایشان «مطاوعت ومتابعت خود خواند». فوجی به اسفیجاب گسیل گشت تا مراقب اعمال قراختائیان باشد ونگذاردکه آنان بخود آیند. سمرقند عملاً پایتخت خوارزمشاه گشت ووی مسجد جامع تازه‌ای در آنجا ساخت و«عمارات عالیه» که محتملاً کاخ بوده، احداث کرد.

از سخنان ابن‌اثیر [1] و جوزجانی [2] چنین برمی‌آیدکه عثمان وپسرعم او تنها نمایندگان دودمان قراخانیان کـه به فرمان محمد خوارزمشاه هلاك

۱ــ چاپ تورنبرگ، XII، ۱۷۸.

۲ــ ترجمهٔ راورتی، I، ۲۶۵؛ <درچاپ ناسائوــلیس وجود ندارد>.

شدند ، نبوده‌اند . دیگر اعضاء آن خاندان نیز دچار همین سرنوشت شدند. از سکه‌ها[1] پیداست که در آن زمان در اوزگند جلال‌الدین قادرخان حکومت می کرده . وی مانند پدر خود عثمان لقب « الغ سلطان » (یعنی سلطان بزرگ) داشته . به ظن قوی او نیز دچارهمان سرنوشت شد[2] . اعزام فوج به اسفیجاب نتیجهٔ وصول خبر نیرو گرفتن کوچلك بـوده است . کوچلك که گورخان را اسیر ساخته بود ، پسرخان کاشغر را که در اسارت قراختائیان بوده آزاد کرد و به کاشغر فرستاد . وی پیش از آنکـه وارد شهر شود[3] بدست امیران عاصی کشته‌شد. به‌گفتهٔ جمال قرشی[4]، شاهزادهٔ مزبور (ارسلان خان ابوالفتح محمد) درسال ۶۰۷ هجری / ۱۱ ــ ۱۲۱۰ میلادی کشته شد ، و از اینجا چنین نتیجه توان‌گرفت که اسارت گورخان نیز زودتر ازنیمهٔ اول‌سال ۶۰۸ هجری/۱۲۱۱ میلادی صورت گرفته بوده . این خبر با گفتهٔ جوینی موافق است. وی، چنان که پیشتر دیدیم ، دربارهٔ این واقعه بی‌درنگ پس از داستان عقب نشینی‌لشکر قراختائیان از کرانه های تلس (طراز) وتسخیر بلاساغون ، سخن می‌گوید . کوچلك در زمان حیات گورخان به قدرت واقعی قناعت کرده ، همهٔ ظواهر و علامات آشکار مقام سلطنت را برای خداوندگار خویش باقی گذاشته بود . به

---

۱ ــ مارکوف ، «فهرست تملکات» ، ص ۲۹۳ ــ ۲۹۲ ؛ <نیز رجوع شود به ، داوید ویچ ، «مدارك سکه شناسی» . هیئت تحریریه> .

۲ ــ میتوان وی راهمان کوچ تگین شوهر خواهر عثمان دانست کـه نامش در «لباب‌الالباب» I ، ۴۵ ، آمده . لقب کوچ تگین درسکه‌ها نیزدیده می‌شود .

۳ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۲ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۴۸ ؛ d. Ohsson. « Histoire des Mongols », t . I , P . 170

۴ ــ « متون » ۱۳۳ــ۱۳۲ .

هنگام پذیرائیهای رسمی گورخان برتخت جلوس می کرد و کوچلك در میان حاجیان وی می‌ایستاده[۱] . آیا پیش از اسارت گورخان ، میان محمد و کوچلك مذاکراتی‌صورت‌گرفته بوده؟... دراین باره اطلاعات موثقی دردست نداریم. بدیهی‌است پیمان عجیبی که جوینی از آن صحبت می‌دارد (به ماقبل حدودص ۷۳۸ رجوع شود) هرگز وجود نداشته . گفتهٔ ابن اثیر[۲] بیشتر به راستی میماند . وی می‌گوید که هنگام مبارزه میان گورخان و کوچلك، طرفین از خوارزمشاه یاری خواستند و تمنی کردند که وی با لشکر به کمك ایشان آید (محتملا درسال ۶۰۸ هجری /۱۲۱۱ میلادی)، ولی پیش ازمعلوم شدن نتیجهٔ مبارزه به هیچ طرف یاری نکرد. هردوطرف وی را متحد خویش‌می‌شمردند. محمد فقط پس ازشکست واسارت گورخان، در قلع‌وقمع قراختائیان شرکت جست . بخشی از نیروی جنگی قراختائیان وارد خدمت محمد گشت . و در نتیجه خوارزمشاه کوشید تا به کوچلك ثابت کند که وی پیروزی خویش را مدیون او می‌باشد و باید بخشی ازمتصرفات گورخان را به خوارزمشاه واگذار کند . کوچلك این درخواست را شدیداً رد کرد. نسوی مشروحتر ازدیگران[۳] دربارهٔ این مناسبات سیاسی سخن می‌گوید، زیرا که فرصت صحبت محمدبن قراقاسم نسوی ــ آخرین رسول خوارزمشاه به نزد کوچلك ــ را درك کرده بوده . محمد کوچلك را ملامت می کرد که ثمرات پیروزی وی را تصاحب کرده وازدست اوبیرون کرده است.گورخان که ازخوارزمشاه شکست خورده بود گویا به دشمن خود پیشنهاد صلح کرده بوده و وعده داده بود دختر خود

۱ ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن، ۷ ؛ ترجمه ۱۳ .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۹ــ۱۷۸ .

۳ ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۹ــ۷ ؛ ترجمه ۱۶ــ۱۳ .

طفغاج خاتونرا به‌عقد ازدواج او درآورد و همهٔ خزانهٔ خود را برسم جهیزیه به دختردهد وفقط دورترین نواحی متصرفی خویش را برای خود باقی‌گذارد. ولی دراین میان‌کوچلك، با استفاده ا زضعف گورخان، پادشاهی اورا متصرف شد . بدین سبب سلطان خواست‌که کوچلك، شخص گورخان و دختروخزانه وی را به نزد او (خوارزمشاه) فرستد. کوچلك درمقابل این خواست تهدید‌آمیز، نخست پاسخ خاضعانه‌ای داد و هدایای فراوان برای محمد فرستاد ولی ازتسلیم گورخان امتناع ورزید . خود گورخان نیز از سرنوشتی‌که درخوارزم چشم براه اوبود بیم داشت وهراس او بی‌دلیل نبود و از کوچلك استدعا می‌کرد که خواست خوارزمشاه را مجری نسازد . به گفتهٔ گورخان این ماجری آن چنانکه رسولان محمد نقل‌می کردند نبوده. گورخان‌که می‌خواست بقایای متصرفات خویش را نجات دهد ، در واقع مایل بود با خوارزمشاه صلح کند و دختر خود را به وی دهد ، ولی محمد پیشنهاد او را رد کرد. چون کوچلك در اجرای خواست سلطان تأخیر و کندی روا داشت ، خوارزمشاه خواست خویش را به صورت جدی‌تری تجدید کرد . رسول اوبموجب دستوراتی که دریافت داشته بود ، خشم وغضب سلطان را باسخنانی بسیارسخت به‌کوچلك ابلاغ نمود وبدین سبب مغلولش کردند . وی به هنگام یکی از مصادماتی که میان کوچلك ولشکریان محمد « درکاشغر وديگرمحال » صورت گرفت از بند رها شد .

به گفتهٔ ابن اثیر، خوارزمشاه به اعزام دستجات کوچکی برای جنگ چریکی، اکتفا کرد وبدین سبب کوچلك این عمل وی را، که شایستهٔ راهزنان بوده نه شاهان ، مورد مذمت قرار داد . گمان نمی‌رود که کوچلك به چنین مذمتی مبادرت ورزیده باشد ، زیرا که خود وی به چنین شیوهٔ جنگی توسل

می‌جسته وموفقیت کامل حاصل نموده بوده وبه طفیل آن درمبارزهٔ باخوارزمشاه پیروز گشته بوده ، و حال آنکه در آغاز کار فقط هفت آب و بخش شرقی ناحیهٔ سیردریا (سیحون) را در تصرف خویش داشته . ولی نخست می‌بایست آخرین بقایای نهضت مسلمانان را مغلوب سازدیعنی بربوزار یا اوزار[۱] وسران عاصیان کاشغر که خان خویش را کشته بودند پیروز گردد . اوزار سابقاً اسب دزد و راهزن بوده وبه هنگام نهضت اخیرالذکردولتی مستقل درسرزمین کلجه تأسیس کرد . کوچلك سه چهار سال به منظور کشورگشائی به ترکستان شرقی لشکر کشی نکرد (یعنی از ۶۰۸ هجری تا ۶۱۰ یا ۶۱۱ هجری / ۱۲۱۱ میلادی تا ۱۲۱۳ یا ۱۲۱۴ میلادی) ولی درفصل درو به آن سرزمین هجوم برده غارت می کرد . بطوری که از سخنان نسوی برمیآید و دیدیم ، محمد هم در آن زمان لشکریانی به همان ناحیه گسیل می‌داشته . سخنان جوینی نیز حاکی از همین نکته است و وی می‌گوید[۲] که گویا لشکریان محمد تا بیش بالیق [بیش‌بالیغ] رسیده بوده‌اند . دستبردها وحملات کوچلك کاملا منظوروی را حاصل کردند و در آن سرزمین قحطی آغاز شد و اهالی ناگزیر به کوچلك اظهار اطاعت نمودند . با در نظر گرفتن رفتار خوارزمیان در دیگر نقاط ، توان حدس زد که چون افواج لشکر محمد هم زمان با لشکر کوچلك در آن ملك حضورداشتند، این‌خود باعث اتخاذ تصمیم یاد شده ازطرف اهالی گردید. قدرت خوارزمشاه برای جلوگیری از تعقیبات و تعدیاتی که پس از پیروزی کوچلك در ترکستان

---

۱ ــ دربارهٔ وی رجوع شود به «متون» ، ص ۱۰۸ــ۱۰۷ (جوینی؛ همچنان ــ در چاپ قزوینی ، I ، ۵۷ وبعد) ۱۳۶ــ۱۳۵ (جمال قرشی) .

۲ ــ «متون» ، ص ۱۱۵ (جوینی ، همچنان ــ درچاپ قزوینی ، II ، ۱۶۲) .

شرقی به اسلام و مسلمانان روا می‌داشتند نیز اندك بود[۱] . محمد خوارزمشاه نه تنها کمکی به هم کیشان خویش در کاشغر وختن نکرد بلکه حتی نتوانست از نواحی شمالی ماوراءالنهر در مقابل تعرضات کوچلك دفاع کند . به گفتهٔ ابن اثیر[۲] وی لااقل تا سال ۶۱۱ هجری/۱۲۱۴ میلادی تابستان را درسمرقند می‌گذرانید زیرا ازحملهٔ کوچلك به ماوراءالنهر بیمناك بود. سرانجام به اهالی اسفیجاب وشاش وفرغانه وکاسان امرشد به جنوب غربی نقل مکان کنند و زان پس آن نواحی ویران شد تا بدست کوچلك نیفتد[۳]. این که نام کاسان درکنار فرغانه آمده باید چنین تعبیرشود که امر مزبور فقط مربوط به بخشی ازفرغانه بوده که آنسوی سیردریا (سیحون) قرارداشته. اما راجع به اسفیجاب وشاش، خبر ابن اثیر را گفته های یاقوت[۴] کاملا تأیید می کند، زیرا یاقوت نیزعلت آن اقدام را همین می‌داند ومی‌گوید چون خوارزمشاه ازعهدهٔ حکومت بر آن نواحی برنمی‌آمده ویرانشان کرد. باری نتیجهٔ مبارزه میان مقتدرترین سلطان مسلمان وپیشوای صحرانشینان چنین بود و حال آنکه درسال ۶۱۵ هجری / ۱۲۱۸ میلادی سردار مغول به آسانی کار او [کوچلك] را یکسره کرد .

عملیات محمد خوارزمشاه علیه یك دشمن دیگر صحرا نشین خویش یعنی قپچاقیان موفقیت‌آمیزتر بوده است . متصرفه سغناق به قلمرو دولت

---

۱ ــ دربارهٔ وی رجوع شود به ، **بارتولد** ، « دربارهٔ مسیحیان درترکستان » ص، ۲۹ ، **بارتولد** ، «تاریخ مختصر هفت‌آب» ، ص ۱۱۱ (از **جوینی** هم ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۲ وبعد) .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۹ .

۳ ــ همانجا ، ۱۷۹ .

۴ ــ « معجم » ، I ، ۲۴۹ــ۲۵۰ ؛ III ، ۲۳۴ .

خوارزمشاه منضم‌شده بوده، زیرا که نام‌دو پسر امیرسغناق درمیان شاهزادگان اسیری که درخوارزم می‌زیسته‌اند ذکرشده[1] . محمد خوارزمشاه غالباً از جند بسوی شمال ، علیه قپچاقیان ، که در دشتهای قرقزستان [خرخیز] زندگی می کردند، لشکرمی کشیده. درضمن‌یکی از آن لشکرکشیها، برحسب تصادف محض با لشکریان چنگیزخان درگیرشد . دربارهٔ این درگیری شرحی ازچهار مورخ، که با یکدیگر ارتباطی نداشته بودند ، به دست ما رسیده ـ یعنی ابن‌اثیر[2] و نسوی[3] و جوزجانی[4] و جوینی[5] . ولی هرچهار مؤلف دربارهٔ لشکرکشیهای خوارزمشاه به آسیای میانه نظر روشنی نداشتند . ابن اثیر می گوید که سلطان پس ازشکست اترار (۶۱۵ هجری /۱۲۱۸ میلادی) اقدام به لشکرکشی علیه مغولان نمود . نسوی آگاهانه اشتباه سلف خویش را درذکر تاریخ‌واقعه تصحیح نموده، لشکرکشی مزبور را به سال ۶۱۲ هجری (۱۲۱۵ ۱۲۱۶ میلادی) مربوط می‌سازد ولی مانند ابن‌اثیر مغولان را پس از پیروزی برکوچلك واردنبرد بالشکرسلطان می کند، وحال‌آنکه می‌دانیم که‌آن پیروزی

---

۱ ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۷ .

۲ــ چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۳۸ ، Sulzo 170 ، I، ۷ .

۳ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۱۱ــ۹ ؛ ترجمه ۱۹ــ۱۶ .

۴ــ ترجمهٔ راورتی، I، ۲۷۰ــ۲۶۷ <درچاپ ناسائوــلیس نیست>، ۱۰۹۷ ۱۰۹۶ <چاپ ناسائوــلیس ، ۳۷۸> .

۵ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۳۷ــ۱۳۶ ؛ قزوینی، I ، ۵۱ و بعد ؛ II ۱۰۰ وبعد ؛ میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، . . دفرمری ، ۷۴ ۷۷ : میرخواند « تاریخ چنگیزخان » چاپ ژوبر، ۹۹ ؛
d' Ohsson, « Histoire des mongols », T. I, PP 208—210 .

درسال ۶۱۵ هجری (۱۲۱۸ میلادی) بدست آمده بوده. گذشته ازاین، کوچلك درترکستان شرقی بوده وازآنجا به ساری کُل‌گریخت. دراین میان، چنان‌که بعد خواهیم دید، تصادمی بین مغولان و خوارزمیان در ناحیهٔ طورغای روی داد. جوزجانی این واقعه را به سال ۶۱۵ هجری (۱۲۱۸ میلادی) مربوط می‌داند. بنا به گفتهٔ وی سلطان در آن زمان در تعقیب قدر خان فرزند یوسف کتار(؟)[1] بوده و درجهت شمال تا محل یغور درترکستان رسیده بوده. اما دربارهٔ علت پیدا شدن مغولان درآن مکان ... فقط گفته شده که ایشان درتعاقب تاتاران بوده‌اند. دربارهٔ محل یغور[2] درتاریخ چین نیزخبری منقول است دایر براین‌که نقطه‌ای از سرزمین قپچاقیان که ستبای مرکیتیان را درآنجا شکست داد « یوی‌غو » نام داشته. درجای دیگرنام « یوی‌غو » به‌رئیس مرکیتیان داده شده[3] دراینکه کلمهٔ «یغور» در سرزمین قپچاقیان همچون لقب نیز بکار می‌رفته

۱ــ درجای دیگر (جوزجانی، ترجمه راورتی، II، ۱۰۹۷؛ <چاپ ناسائو لیس، ۳۸۷؛ « ققفتان یملك » >) همان مؤلف وی را « پسر ققفتان ایملك می‌خواند (ایملك یکی ازقبایل کیماك بود که با قپچاقیان قرابت داشته). عقیدهٔ مارکوارت (« Komenesn », S. 190) که می‌گوید جوزجانی قدر را با قودو شاهزادهٔ مرکیتیان اشتباه کرده فقط در صورتی قابل توجیه است که فرض کنیم وبگوئیم مارکوارت با بخش تاریخ جوینی که مربوط به دودمان خوارزمشاهیان بوده آشنائی نداشته.

۲ــ راورتی «ایغور» می‌نویسد (جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، I، ۲۶۷).

۳ــ « افسانهٔ نهان »، ترجمهٔ کافاروف، ۲۳۳. به نظر مارکوارت (Komanen. S. 130) کلمهٔ چینی «یویغو» ــ که نامی است جغرافیائی مربوط به ایرغز [یا ارغز]. این فقط در صورتی قابل توجیه است که بگوئیم چینیان از املای نادرست عربی کلمه (یعنی «ارغز» بجای «ایغر» یا «یغر») گمراه شده بوده‌اند. به نکته‌ای که استاد پلیو اشاره کرده است توجه شود « A Propos des Comans » P. 124

از کلمات سندرسمی (حدودص۰ ۷۱) که نقل کردیم ودر آن «از پسران یغوران» سخن رفته، پیداست . به گفتهٔ جوینی، محمد خوارزمشاه پس ازشکست اقرار در بخارا بوده[1] و از ۸ شعبان تا ۱۰ شوال (محتملا درسال ۶۱۵ هجری یعنی از ۳۰ اکتبر تا ۳۰ دسامبر سال ۱۲۱۸ میلادی) درآنجا اقامت داشته. و چون موسم بهار بود (؟) سلطان به خوشی روزگذراند وبعد به سمرقند رفت تا علیه کوچلك لشکـر کشد، که خبر رسید، مرگیتیان که چنگیزخان از مغولستان بیرون نشان کرده درتحت ریاست توق تغان (درتألیف رشیدالدین خول تغان[2])

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، دراینمورد اشتباه است .

۲ــ مارکوارت («Komanen», S . 134 , anml) به نحوی قاطع یکی دانستن این دو را رد می‌کند ، ولی نظریه شخص او هم محتمل بنظر نمی‌رسد . وی می‌گوید که « توق تغان » املای غلطی است (falsche umsehreilung) ازکلمهٔ مغولی توختاخان [توقتاخان] ، و شخص اخیرالذکر (که مارکوارت ویرا همان توختا بیکی [توقتای بیکی] می‌داند) را با پسر او « خودوخان » [قودوخان] اشتباه کرده‌اند . در تألیف رشیدالدین، بطوری‌که خود مارکوارت نیز معترف است ، (همانجا S . 131) خودو و خول تغان [قودو و قول تغان] همچون پسران توختا بیکی [توقتای‌بیکی] یاد شده‌اند . هردو به سرزمین قبچاق گریختند و درآنجا بقتل رسیدند . قول تغان درپیکار باجوچی اسیرشد و بفرمان چنگیزخان بقتل رسید . بنابراین می‌بینیم که در سرزمین قبچاق فقط قول تغان با مغولان مبارزه کرد نه قودو . درسالنامهٔ چینی نام خ ــ دو (همانجا S 128 (Ho (K) — tu) ممکن‌است نحوهٔ املای‌نام خول تغان <قول تغان> نیز باشد.ــ <بطوری که پلیو خاطر نشان کرده کلمهٔ چینی خ ــ دو با نام خول تغان مطابقت نداشته بلکه با اسم خودو [قودو] (Qodu) که در«افسانهٔ نهان» آمده منطبق می‌باشد. پلیو دلایل چندی آورده که نام « توختا » واقعاً ممکن است با توق تغان مطابقت داشته باشد . رجوع شود به ، (Pelliot, «Notes svr le Turkestan», P . 24) ــ هیئت تحریریه>

وارد سرزمین قنغلان (قپچاقیان) شده‌انــد . سلطان از راه بخارا و جند عازم حرب با ایشان شد. و درجند اطلاع پیدا کرد که گذشته از مرگیتیان، لشکر چنگیز که در تعقیب آنان بوده‌اند نیز وارد آن سرزمین شده‌اند . جوینی، جای دیگر ، می‌گوید که توق‌تغان پیش از آن با کوچلك نزاع کرده و « بحد قم کیچلك» (در تألیف رشیدالدین: «قم کمجیوت») یعنی سرزمین قرقزان رفته بوده و جوچی را علیه وی گسیل داشته بودند . خوارزمشاه، برسبیل احتیاط ، به سمرقندبازگشت وباقی لشکرخویش را ازآنجا برداشت وبانیروی مهمتری به جند آمد و « می‌پنداشت که به یك تیر دو نخجیر خواهد انداخت»[1] . ولی مرگیتیان پیش از آن بدست مغولان نابود شده بودند و سلطان فقط توانست با لشکریان چنگیزخان پیکار کند ولی با اینکــه دشمنان را ناچار به عقب‌نشینی کــرد موفقیت قاطعی بدست نیاورد . مسلماً لشکریان مغول کــه خوارزمشاه با ایشان تلاقی کــرده بوده واقعاً در تعقیب مرگیتیان بودنــد . در بارهٔ فرار مرگیتیان به سرزمین قپچاق که تحت فــرمان‌خول تغان مرگن صورت گرفته بوده ، منابع مغولی وچینی نیزسخن می‌گویند[2] . رشیدالدین[3] قلع‌وقمع و نابودی مرگیتیان را به سال گاو [اودئیل] (۶۱۴ هجری /۱۲۱۷ میلادی) مربوط می‌داند . لشکرمغول به سپهداری سبتای و تغاجار [تغوچار طغاچار، تغاجر] حرب می کرده ولی جوچی [توشی] فرزند ارشد چنگیزخان نیز در لشکرکشی شرکت داشته و وی را جوینی و نسوی و جوزجانی (و به

۱ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، II ، ۱۰۲ .

۲ــ قطعاتی از «یوآن‌ـشی» که کافاروف نقل‌کرده ، « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۳۳ ، ۲۴۸ .

۳ــ چاپ برزین، بخش XV ، <متن، ۵۱ــ۵۰، ۱۷۱> ؛ ترجمه ۳۱،۱۱۵ .

نقل قول از ایشان ، میرخواند) پیشوای مغولان می‌خوانند. اما دربارهٔ خول‌ـتغان [قول تغان] گفته شده است، که او را جوچی آورده بوده ، و در جای[1] دیگر منقول است که به‌نزد قپچاقیان گریخت: «جوچی‌خان لشکر در پی وی فرستاد که او را فروگرفتند» . در دو نسخهٔ خطی بجای «فرستاد» «برُد» [یا « با خود برُد»] نوشته شده[2] . اما راجع به تواریخ روزومه که در تألیف رشیدالدین آمده، باید گفت که تشخیصات مؤلف مزبور درمورد تواریخ وقایع بین ۶۱۲ و ۶۲۲ هجری / ۱۲۱۵-۱۲۲۵ میلادی ، بطور کلی فوق‌العاده غیردقیق است. رشیدالدین درمتن تاریخ تنگوز ئیل(۱۲۱۵ میلادی / ۶۱۲ هجری) و دربازدید تاریخ گذاری سال موش [سیچقان ئیل] (۱۲۱۶ میلادی / ۶۱۳ هجری) را از قلم انداخته و درنتیجه درمورد اول برای سالهای موش وگاو [سیچقان ئیل و اودئیل] و درمورد دوم برای سال گاو [اودئیل] سالهای هجرئی که آورده نادرست است[3] از سال ۶۱۵ هجری / ۱۲۱۸ میلادی تاریخهای مربوط به هر دو مبداء [مغولی و هجری] مجدداً انطباق پیدا می کنند و بدین منظور ناگزیر سال ۶۱۳ هجری را رد کرده و ازقلم انداخته است . درمتن تاریخ و بازدید تاریخ گذاری، فتح ماوراءالنهر را به سال مار [ئیلان‌ئیل] مربوط کرده (۱۲۲۱ میلادی/۶۱۸ هجری)[4] وحال آنکه این واقعه بموجب همهٔ منابع ومتون موثق

۱ـ چاپ برزین، ، <متن، بخش VII ، ۹۴ـ۹۳> ؛ ترجمه ، بخش V، ۷۳.

۲ـ به‌گفتهٔ مترجم چنین است . استاد برزین درچاپ متن فارسی (همانجا، بخش VII ، ۹۴) روایت دیگر مربوطه را نقل نکرده .

۳ـ همانجا ، بخش XV ، < متن ، ۵۱ـ۴۹ ، ۱۷۱ > ؛ ترجمه ، ۳۱ـ۲۹ ، ۱۱۵ .

۴ـ همانجا ، بخش XV ، <متن، ۱۷۳ـ۱۱۱> ، ترجمه ، ۷۴ـ۷۳ ، ۱۱۶،

درسال ۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی وقوع یافته . از گفتهٔ جوینی توان نتیجه گرفت که وی قلع و قمع و امحای مرگیتیان را با لشکرکشی جوچی علیه قرقزان مربوط می‌داند . رشیدالدین نیز از لشکرکشی مزبور یاد می کند و آنرا به سال ۱۲۱۸ میلادی / ۶۱۵ هجری مربوط می‌سازد . ولی هیچ خبری که مؤید داستان فرار مرگیتیان به نزد قرقزان باشد در دست نیست . جای انکار نیست که نسوی با وقایع آخرین سنین سلطنت خوارزمشاه نیك آشنا بوده و گمان نمی‌رود لشکرکشیی را که درسال ۱۲۱۸ میلادی/ ۶۱۵ هجری وقوع یافته بوده به زمان متقدم‌تری مربوط ساخته باشد[۱] . تا زمانی که مدارك دقیق‌تری بدست نیامده باید قبول کنیم که باحتمال اقوی لشکرکشی سلطان به سرزمین‌طورغای درزمستان سال ۶۱۳ هجری/۱۶-۱۲۱۵ میلادی آغاز گردید وتصادم وی با مغولان درتابستان[۲] سال ۶۱۳ وقوع یافت .

۱ــ چاپ برزین ، متن، بخش VII، ۱۶۹؛ ترجمه، بخش V ، ۱۳۱؛ بخش XV ، ۱۷۲-۱۷۱ ؛ ترجمه ، ۱۱۵ .

۲ــ گفتهٔ جوزجانی دربارهٔ فلقی که درسراسرشب دوام داشته حاکی ازوقوع حرب در این فصل است . مارکوارت («Komanen», S. 133) این پیکار را مربوط به سال ۱۲۱۹ میلادی (۶۱۶ هجری) می‌داند و این نظر او را نمی‌توان با موثق ترین اخبار منطبق کرد . عقیدهٔ او بر گفتهٔ ابن‌اثیر مبتنی می‌باشد که می‌گوید چنگیزخان پنج ماه پس‌ازبازگشت محمد خوارزمشاه به بخارا درظاهر بخارا پیدا شد (درفوریه سال ۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری) ولی‌اثبات این‌که ابن‌اثیر باوقایع یاد شده نیك‌آشنا بوده، محال است . خود مارکوارت (همانجا S. 135) اختلاف و انقطاعی سه ساله را محتمل می‌داند.

اما دربارهٔ تواریخ سال ومه « عجیب وغریب » منقولات مؤلفان چینی رجوع شود به :
Pelliot, «A propos des Comans», p. 162 sq.

بنا به‌گفتهٔ نسوی سلطان با لشکری شصت هزارنفری به کرانهٔ آب‌ارغز رسید ولی نتوانست بی‌درنگ از آن عبور کند زیرا که رود از یخ پوشیده شده بود. ظاهراً این واقعه در اوایل بهار روی داده بود و یخ تحمل عبورسواران را نداشته. وچون یخ رود را ترك گفت، محمد خوارزمشاه از آن گذشت و به صحنهٔ کارزاری که درآنجا مرگیتیان نابود شدند، رسید. جوینی میدان کارزار را درمیان دو رودخانهٔ قیلی وقیمچ(؟) میداند. از یك مسلمان مجروح اطلاع یافتند که نبرد در همان روز وقوع یافته. سلطان در دم عزم جزم کرد که فاتحان را تعاقب کند و در سپیده دم روز بعد بـه ایشان رسید. جوچی و دیگر سرداران مغول نمیخواستند بامسلمانان وارد پیکار شوند و اعلام داشتند که چنگیزخان ایشان‌را فقط برای حرب علیه مرگیتیان اعزام کرده. سلطان درپاسخ گفت که همهٔ کفار را دشمن می‌داند و مغولان را ناگزیر ساخت تـا جنگ را آغاز کنند ـ جنگی که نتیجهٔ آن معلوم‌نگشت به‌سود که بوده. جناح راست هردولشکر برجناح چپ دشمن فایق آمد. جناح راست مسلمانان در زیر فرمان جلال‌الدین فرزند ارشد خوارزمشاه بوده و دلیری او مسلمانان را ازشکست نجات داد[۲]. گمان می‌رفت که پیکار روز دیگر تجدید شود ولـی

۱ـ جوینی، چاپ قزوینی، II ؛ ۱۰۲ . مارکوارت («Komanen» S. 133) این‌رود را همان «خویلی» سالنامهٔ چینی «یوآنـشی» می‌داند. در منبع مزبور این پیکار بافرار خوارزمشاه در ۱۲۲۰ میلادی(۶۱۷ هجری) اشتباه شده وتاریخ آن ۱۲۲۲ میلادی (۶۱۹ هجری) ذکر گردیده است.

۲ـ این‌جزئیات که درتألیف جوینی آمده (درهردو روایت ـ رجوع شود به‌چاپ قزوینی، I ؛ ۵۲ ، II ، ۱۰۳) اندکی مشکوك‌است. جای شگفتی‌است که نسوی‌نویسندهٔ سرگذشت جلال‌الدین دربارهٔ نقش قهرمان خویش دراین پیکار چیزی نمی‌گوید.

مغولان در پناه تاریکی شب عقب نشینی کردند و آتشهائی که افروخته بودند مسلمانانرا فریب داد وفقط چون روز دمید دانستند که دشمن لشگرگاه خویش را ترك گفته . دلیری مغولان تأثیر عظیمی در سلطان کرده بود و یکی از علل آنکه وی دیگر حاضر نشد درعرصهٔ مکشوف رویا روی با مغولان تلاقی کند همین بود.

سلطان در میان امیران مسلمان رقیب نداشت . در سال ۶۱۲ هجری / ۱۲۱۵ میلادی همهٔ متصرفات پیشین غوریان را به قلمرو دولت خویش منضم ساخت وفرزند خود جلال‌الدین را در رأس آن سرزمین قرار داد ، می‌دانیم که برخی ازنواحی شمال آمودریا (جیحون) جزئی ازمتصرفات شاخهٔ بامیانی ملوك غور بوده است . در میان امیرانی کــه در خوارزم اسیر بوده‌اند از امیر وخش جمال‌الدین‌عمر [1] یاد شده و وی محتملاً جانشین ملکشاه بوده کــه نامش درتألیف جوزجانی مذکور است [2] . هنگامی که سلطان در ماوراالنهر می‌بود ـ ماوراءالنهری که درمعرض تهدید صحرانشینان بوده ـ سرداران وی تقریباً سراسر ایران را برای او مسخر کرده گشودند و حتی درعمــان دور ـ دست بنام‌محمد خوارزمشاه خطبه‌خوانده می‌شده [3]. محمد نخستین‌وتنها ناکامی وعدم موفقیت بزرگ را درمغرب ملك خاص خویش زمانی تحمل کرد که از خلیفه خواست در خود بغداد هم بنام وی خطبه خوانده شود ، هــم چنانکه زمانی بنام بوئیان وسلجوقیان خوانده می‌شده . چنانکه پیشتر گفته شد تکش

۱ـ نسوی ، «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۷ـ۶۶.

۲ـ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۴۳۶ . ۴۹۰ ؛ <چاپ فاسائو ـ لیس ، ۱۱۰ـ۱۲۵ ، «ملکشاه وخش»> .

۳ـ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۸ .

نیز چنین ابراز تمایلی کرده بوده . ولی محمد این خواست را بصورت جدی تری طرح کرد وبدین منظور وزیر خوارزمی قاضی مجیرالدین عمربن سعد را به رسولی به بغداد فرستاد (نسوی مورخ اطلاعات خویش را از شخص اخیرالذکر کسب کرده است) . حکومت بغداد پاسخ رد و قاطـع داد و شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به رسالت نزد خوارزمشاه گسیل داشت . بنا به‌گفتهٔ جوینی [1] ونسوی [2] شیخ را در دربار سلطان آنچنانکه حـق مقـام و شایستگیهای شخصی وی‌بود بزرگ نداشتند،گرچه نسوی ازقول سلطان‌سخن احترام‌آمیز چندی که‌گویا به شیخ گفته شده بوده ، نقل می کند . سلطان شیخ را مجبور کردکه مدتی درحیاط بایستد [3] . واگر به سخن جوینی اعتمادکنیم، چون شیخ وارد بارگاه شد سلطان بهوی اذن جلوس‌نداد. شیخ اجازه خواست

۱ـ میرخواند . «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۷۰ـ۶۹.

d'Ohsson, «Histoire de Wongols», t. I, pp. 192 – 193

درمتن چاپی جوینی دوداستان (چاپ قزوینی ، II ، ۹۶ وبعد ، ۱۲۲ و بعد) در بارهٔ دشمنی میان سلطان وخلیفه وجود دارد ولی درهیچ یك ازآن دوداستان سخنی از رسالت شیخ نرفته . در بارهٔ شخص اخیرالذکر رجوع شود به :

Brockelmann. GAL, BdI, S. 440.

۲ـ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۱۲،۱۳ ؛ ترجمه ، ۲۳ـ۲۱ ؛ در بارهٔ ایـن رسالت اطلاعات مشروحتری درکتاب «عبرت اولی‌الابصار» اسماعیل‌بن احمدبن الاثیر (ورق ۳۷ a) منقول است . رجوع شود به : (Brockelmann, GAL, BdI S. 341) وی می‌گوید که شمار لشکریان ۴۰۰۰۰۰ بوده (مبالغهٔ آشکاری است) وسه خرگاه بر پا شده بود که دریکی «شاهزادگان ایران» ودر دومی «شاهزادگان خراسان» و درسومی «شاهزادگان ماوراءالنهر» قرار داشتند .

۳ـ ظاهراً به رغم ترجمهٔ فرانسوی باید متن عربی‌آن چنین مفهومی‌داشته باشد.

که حدیث نبوی‌را نقل کند . سلطان رضاداد وچنان‌که رسم‌است برای‌استماع حدیث به‌زانو درافتاد. مضمون‌حدیث این‌بود که‌پیامبرمؤمنانرا اززیانرساندن به‌آل عباس برحذر داشته ، سلطان پاسخش چنین گفت : گرچه من ترکم و زبان عربی را خوب نمی‌دانم ، مع‌هذا معنی حدیثی راکه ذکر کردی دریافتم ولی به هیچ یك از اخلاف عباس آزاری نرسانده‌ام و نخواستم بدیشان بدی کنم . وضمناً بمن خبر رسیده که در زندان امیر مؤمنان دائماً برخی ازایشان [اخلاف عباسیان] محبوسند ودر همانجا به تکثیر نسل می‌پردازند .کاش شیخ این‌حدیث را برای امیرمؤمنان تکرار می کرد ـ که بهتر و مفیدتر می‌بود » . شیخ خواست ثابت کند که خلیفهٔ مجتهد (تعبیر کنندهٔ دستورات دین)است و حق دارد افراد را برای خیروصلاح جامعهٔ اسلامی به زندان افکند . رسالت شیخ به‌جائی نرسید ودشمنی دوفرمانروا فقط شدت یافت .

پاسخ سلطان با اینکه بسیار نکته سنجانه بود ، البته ، نمی توانست احترام جامعهٔ آن روزی مسلمانان را به‌رئیس و پیشوای اسلام متزلزل سازد . ابن‌الاثیر نیز[1] باهمان روح سخنان منقول شیخ « از فضایل خاندان نجیب عباسیان» سخن می‌گوید و اظهارعقیده می کند که هر کس‌خواست به‌آندودمان بدکند به سزای عمل یا نیت سوء خود رسید . به گفتهٔ جوینی ، سلطان نمی‌ـخواست که دربارهٔ وی (سلطان) بگویند که «برهوس ملك قصد امام‌که رکن اسلام ببیعت اوتمام شود ایمان خود را برباد داد»[2]. بدین سبب وی می‌بایست

۱ـ چاپ تورنبرك ، XII ، ۲۲۷ ،

d' Ohsson, «Histoire des Novgols», t, I, P. 194

۲ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۴۵ـ۱۴۴ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۲۱ .

بهانهٔ مناسب‌تری برای جنگ ـ مناسب‌تر ازموضوع خطبه ـ بیندیشد . از این گونه بهانه‌ها بسیار بود . خلیفه ناصر نیزمانند محمد خوارزمشاه در برگزیدن وسیله برای نیل به مقصود وسواس نداشت. خلیفه به جلال‌الدین حسن پیشوای اسماعیلیان نزدیك شد و چند تن « فدائی »[1] از وی گرفت و برای سربه نیست کردن دشمنان خویش از ایشان استفاده نمود . واغلمش والی خوارزمشاه در عراق و امیرمکه دوچار این سرنوشت شدند . قتل اخیرالذکر درمسجدالحرام بهنگام زیارت و در روز عید عرفات صورت گرفت . سرانجام خوارزمشاه اعلام داشت که درغزنه به هنگام تسخیرشهر (۶۱۲ هجری / ۱۲۱۵ میلادی) اسنادی پیدا شده دال برآنکه خلیفه دائماً غوریان را علیه محمد خوارزمشاه تحریك می‌نموده . سلطان « ازائمهٔ ملك خویش » فتوی گرفت که «هرامام که برامثال این‌حرکات که ذکررفت اقدام نمایدامامت اوحق نباشد وچون سلطانی را که مدد اسلام نماید و روزگاربرجهاد صرف کرده باشد قصدکند آن سلطان را رسد که دفع چنین امام کند و امامی دیگر نصب گرداند و وجه دیگرآنك خلافت را سادات حسینی مستحق‌اند و درخاندان آل عباس غصب است[2] » . سلطان بموجب این فتوای مقامات نافذالکلام روحانی، ناصررا مخلوع اعلام کرد ونام او را ازخطبه وسکه حذف نمود وخلافت سید علاءالملك ترمذی را اعلام داشت[3]. بدین طریق لشکرکشی خوارزمشاه به بغداد صورت قانونی و

۱ــ دربارهٔ ایشان رجوع شودبه ، Dozz , « Essai », P. 303 , . Bron , «A Lit. Hist, » vol. II, P 121 sq.

۲ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۲۲ ــ ۱۲۱

۳ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۴۵ ــ ۱۴۳ ؛ چاپ ←

مشروع پیدا کرد. خوارزمشاه درسال ۶۱۴ هجری / ۱۲۱۷ میلادی حکومت خویش را باری دیگر درایران برقرار کرد ولی درزمستان همان سال فوجی که ازهمدان به بغداد اعزام شده بود در کوههای کردستان دچار طوفانهای برفی گشت و تلفات سنگین تحمل کرد وبقایای آن تقریباً بالکل بدست کردان نابود گشت. وفقط عدهٔ قلیلی از آن فوج به نزد محمد بازگشت[1].

به حیثیت محمد خوارزمشاه ضربهٔ سختی وارد آمد، بویژه که مردم این شکست را مجازاتی میدانستند که خداوند به خاطر آن لشکرکشی ــ که توهینی به مقام مقدس خلافتش می‌پنداشتند ــ نازل کرده. چنانچه به سخنان ابن‌اثیر[2] باور کنیم، علت بازگشت محمد به مشرق همانا خوف وی از حمله صحرانشینان به ماوراءالنهر بوده، ولی دست ازخصومت با خلیفه نکشید. بر

→

قزوینی، II، ۱۲۲ــ۱۲۰؛ در بارهٔ علاءالملك به چاپ قزوینی، II، ۹۷ نیز رجوع شود؛ میرخواند، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ دفرمری ۶۸ــ۶۶؛ در «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی قزوینی (چاپ براون، متن ۴۹۶؛ ترجمه ۱۱۴) این سید بنام عمادالدین نامیده شده است.

۱ــ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۰۷.

۲ــ همانجا. درگزارش ژاکوب دوئیری اسقف‌عکا (درفلسطین) که معاصروقایع بوده، گفته شده است که خلیفه با موافقت اسقف بزرگ نستوری رسولانی به نزد «شاه داود» که «خان‌خانان» را مغلوب ساخته بود وپیش ازآن محمد همهٔ سرزمینهای آن سوی سیردریا (سیحون) را به وی واگذار کرده بود یعنی کوچلك را فرستاد. «شاه داود» در تحت نفوذ رسولان مزبور قرار گرفته با خوارزمشاه جنگ آغاز کرد و در نتیجه خوارزمشاه به متصرفات خویش بازگشت

(Zarnke, « Der Priester Johrannes », II, S. 48, 50–52)

عکس، چون درذوالقعدهٔ سال ۶۱۴ هجری/فوریه ۱۲۱۸ میلادی واردنیشابور شد بیدرنگ فرمود تا نام ناصر را از خطبه حذف کنند و اعلام کرد که خلیفه مرده است . در دیگرشهرها یعنی مرو وبلخ و بخارا و سرخس نیزچنین کرد . ولی این امرشامل حال خوارزم وسمرقند و هرات نگشت، زیرا که بلاد مزبور کمتر تابع دولت بودند و حق داشتند بنظر خویش خطبه را معمول و یا لغو نمایند(؟) . ازدیگرسو، عوفی[1] و نسوی[2] با اطمینان خاطر میگویند که محمد پس ازعدم موفقیت خویش اظهارپشیمانی کرد و کوشید تالااقل به ظاهربابغداد آشتی کند[3] به احتمال قوی خوارزمشاه واقعاً لازم دانسته بود که این گذشت را درمقابل افکار عامه بنماید و حذف نام ناصر از خطبه پیش از لشکرکشی به بغداد صورت‌گرفته بوده. این که دربرخی ازبلاد وازآن جمله درخود خوارزم خطبه را لغو نکرده بودند ، محتملا با مبارزه‌ایکه میان سلطان ومادرش جریان داشته مربوط بوده است و ضمناً باید باین نکته اشاره شود که طبقهٔ لشکری و روحانیان از مادر شاه جانبداری میکردند .

محمد خوارزمشاه درسال ۶۱۳ هجری / ۱۲۱۶ میلادی امر به اعدام شیخ‌مجدالدین بغدادی کرده بوده با این عمل‌هم مادرخویش وهم روحانیان را موهن ساخته بود . این شیخ جوان شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری مؤسس سلسلهٔ صوفیه کبرویه‌که تا کنون نیزوجود دارد بوده است . شیخ نجم‌الدین نیزمانند دیگرشیخان ذی‌نفوذ قرنهای ششم وهفتم‌هجری (۱۲ و ۱۳میلادی) به

۱ــ «متون» ، ص ۸۴ .

۲ــ «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ، ۲۰ــ۲۱ ؛ ترجمه ، ۳۶ .

۳ــ دربارهٔ سرنوشت خلیفه‌ای‌که **محمد خوارزمشاه** بوجودآورده بود هیچ‌اطلاعی دردست نیست .

مکتب ابویعقوب یوسف البوزنجردی الهمدانی[1] که ازغرب به ماوراءلنهر نقل مکان کـرده و مکتب مزبـور را در آنجا تأسیس نموده بوده ، تعلـق داشت (ابویعقوب درسال ۵۳۵هجری/ ۱۱۴۰ میلادی درگذشت). درتألیفات تاریخی ازمؤسس این‌مکتب وپیروانوی ندرتاً یادشده است ولی مسلماً ایشان درمیان مردم نفوذ فراوان داشته‌اند . از رجال فعال ایـن مکتب دوتن از اولیاء را که مردم تاکنون نیزبسیار بزرگشان می‌دارند ـ یعنی‌حکیم آتا و احمد یسوی[2] را باید ذکر کرد . نفوذ شیوخ در میان مردم ممکن بود موجب تـرس و هـراس زمامداران غیر روحانی گردد و بدین سبب شیخان هم ا زآغاز اقداماتی برای احترازازاین‌گونه تصادمات بعمل آوردند. حتی مؤسس این مکتب به‌جانشینان خود وصیت کرده بود به مریدان و پیروان خویش همان مطالبی را بگویند که درنامهٔ خطاب به سلطان سنجر عنوان شده بوده[3] یعنی درضمن‌سخن باعامهٔ خلق و روابط خویش با زمامداران احساسات وفاداری وفرمانبرداری خویش را به حکومت ابراز دارند . اگـر به سخنان عوفی اعتماد کنیم مجدالدین بغدادی نیزاین روش نزاکت را مرعی می‌داشته. امام شهاب‌الدین خیوقی که نامش بارها در تألیفات جوینی و نسوی آمده و درآن زمان در دربار خوارزم

۱ـ «متون» ، ص ۱۵۴ (یافعی ، «مرآت‌الجنان») ؛ رجوع شود به ؛
Brockelmann, GAL, Bd II, S. 178 sq
دربارهٔ شیخ همدانی رجوع شود به ، ژوکوسکی ، «ویرانه های مرو قدیم» ، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۲ (از «قندیه» ، رجوع شود به ترجمهٔ ویاتکین ، <۲۶۹ـ۲۶۶> .

۲ـ مقالهٔ ؛ Melioranscci, « Ahmed yesewi » (E I . I)
Barthold, « Hakim Ata (EI . II) .

۳ـ «متون» ، ص ۵۱ (قندیه)

شغل وکیل را شاغل بوده ، نامه‌ای به شیخ نوشته در طی آن اظهار امیدواری کرده بود که « بهمت عالی (شیخ مجدالدین بغدادی) مدد باید فرمود تا از این ظلمات دنیا بنور طاعت راه یابیم وحبل شواغل ومشاغل رابه تیغ انابت و مجاهدت قطع کنیم » . شیخ به وکیل فهماند که خدمت سلطان گناه نیست و او می‌تواند به رنج‌دیدگان یاری کند و غمزدگان را تسلی بخشد وبدین طریق هم به سعادت این جهانی وهم موهبات آسمانی برسد واین طریق برای وصول به مقصود بمراتب از روزه ونماز مؤثرتر است. بدین سبب توجیه علل تصادم میان شیخ ودولت خوارزمی دشوارتر می‌گردد. مؤلفان قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) به هیچ‌گونه ازاین واقعه یاد نمی‌کنند . منابع متأخرتر ، از حمدالله ـ مستوفی قزوینی‌گرفته به بعد[۱] ، همه می‌گویند که قتل شیخ به تهمت آنکه به «مادرشاه تعشق ورزیده» بوده‌است[۲]. گمان نمی‌رود که چنین‌امری ممکن‌بوده زیراکه ملکهٔ ترکان خاتون درآن زمان نتیجه داشته[۳] . خبرنزدیکی میان ملکه وشیخ‌را باحتمال قوی باید چنین تعبیرکرد که دراین‌مورد نیزمانند مواردیگر طبقهٔ لشکریان در مبارزهٔ خویش با صاحب تخت و تاج از طرفداری و یاری روحانیان برخوردار بوده است .

۱ـ « متون » ، ص ۱۵۳ (تاریخ‌گزیده) ؛ حمدالله مستوفی قزوینی ، « تاریخ گزیده » ، چاپ براون ، متن ، ۷۸۸ وبعد ؛ ترجمه ۲۱۵ (درص ۴۹۶ متن نجم‌الدین بغدادی نوشته شده ، خطاست به ترجمه ، ۱۱۴ ، رجوع شود)

۲ـ مشروحتر ازهمه جا در « متون » ص ۱۵۶ آمده < ازنسخهٔ خطی مجهول‌ـ المؤلف کتابخانه بودلیان به ورق ۱۱۵ ، Th.Hyde , 31>

۳ـ دربارهٔ سن پسر جلال‌الدین ، رجوع شود به نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۸۴ ، ترجمه ، ۱۴۰ .

به گفتهٔ مورخان قتل شیخ‌نجم‌الدّین نتیجهٔ یك خشم آنی و جرقه‌آسای خوارزمشاه بوده و وی بیدرنگ پس از آن ازعمل خویش نادم شد. محمد به نگهبانان ترك خود نیازمند بود و خواه ناخواه می‌بایست بکوشد تا باایشان در صلح و آشتی زندگی کند. لشکریان مزدور تنها نیروی جنگی خوارزمشاه را تشکیل می‌دادند. درقرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش توده های مردم را همچون نیروی کار می‌شمردند و نیروئی می‌دانستند که می باید مطیع صرف باشد. کاتب سمرقندی[۱] داستان لطیفه آمیز جالب توجهی را دربارهٔ سلطان سنجر نقل می‌کند که گویا گفته بوده دفاع از توانگران در برابر ایذاء و توهین ناتوانان بیش از دفاع ناتوانان در برابر خود کامگی توانگران ضرورت دارد. توهین‌به ضعیفان ازطرف اقویا جزظلم چیزی‌نیست. و حال‌آنکه توهین باقویا از طرف ضعفا هم ظلم است وهم رسوائی و بدنامی و ننگ. اگر عامهٔ ناس سراز ربقهٔ اطاعت بپیچند هرج و مرج کامل حکمفرما خواهد شد. «خردان کارهای بزرگان را می کنند و بزرگان کارهای خردان را نتوانند کرد» یعنی مردم عامی وعادی می‌خواهند زندگی بزرگان کنند و کسی باقی نمی‌ماند که کارهای مردم عادی و عامی را انجام دهد. جالب توجه‌تر از این نظری است که دربارهٔ « محترفه و برزگران» اظهار شده‌است[۲]. دریکی از اسناد رسمی‌زمان سنجرچنین نوشته شده است: «نه زبان ملوك دانند ونه حفایهٔ وفاق ولاة شنا سندونه شفاق قصارای کار ایشان ترتیب معاش و تربیت انتعاش زن و فرزندست لاجرم همیشه از ملامت رسته‌اند وبسلامت پیوسته»[۳].

۱ـ « متون » ، ص ۷۱ .

۲ـ « متون » ، ص ۳۰ (انشاء)

۳ـ همانجا

لاجرم لشکریان مزدور تنها تکیه‌گاه تخت‌وتاج بوده وسلطان می‌بایست ازنظرحفظ منافع خویش ایشان را درمقابل عناصر کشوری وغیرنظامی ترجیح نهد . تاحدی که میتوان از روی اسناد رسمی موجود داوری کرد در دولت خوارزمشاهیان نیز همان مشاغل عمدهٔ عهد سلطنت سلجوقیان ، یعنی مقام وزیر وقاضی ومستوفی،وجود داشته‌است. مورد استعمال‌اصطلاحات «وکیل» و « مشرف » در قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) ، ظاهراً اندکی تغییر کرد . گذشته از « وکیل درگاه »[1] از « وکیل دیوان خاص»[2] که محتملا مطابق با « وکیل خرجی » عهد مغولان بوده ، یاد شده است[3] . وکیل بر وصول و دریافت وجوه نقدی ـ به استثنای آنچه خاص نگهداری لشکر بوده ـ نظارت می کرد. درایالات این‌وظیفه را مشرفان ایفا می کردند[4]. رئیس این اداره به نظرخویش متصدیان مشاغل‌را درایالات معین‌ومنصوب‌می کرد[5] . فقط وزیران ایالتی به‌فرمان همایون منصوب می‌گشتند ـ به ویژه درنواحی که ولایت به عهدهٔ شاهزاده‌ای بوده[6] . در میان مشاغل لشکری ، برخلاف دولت

۱ـ « متون » ، ص ۹۷ (عوفی) .

۲ـ همانجا ، ص ۲۳ (انشاء) .

۳ـ همانجا ، ص ۱۱۷ (جوینی ؛ همچنین درچاپ قزوینی ، II ، ۲۳۹) .

۴ ـ اصطلاح « مشرف » ظاهراً به همان معنی در تألیف نسوی نیز بکار رفته (« سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ص ۱۹۵ ، ترجمه ، ص ۳۲۵) .

۵ـ رجوع شود به ماقبل ص ۴۹۷ .

۶ـ « متون » ، ص ۷۶ـ۷۵ (بغدادی ، «کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ بهمنیار ، ۹۰ـ۷۸>) نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۱۰۲ ؛ ترجمه ۱۷۰ .

سلجوقیان ، شغل دژخیم (جاندار) واجد اهمیت بسیار بود . درسندی که از طرف تکش نوشته شده[1] « جاندار » در شمار بزرگان لشکر و سران نگهبانان سلطان نام برده شده است . در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه ، ایناز که مأمور اجرای احکام قتل صادره از طرف سلطان بوده ، لقب « جهان پهلوان » داشته و ریاست فوجی مرکب از ده هزار سوار را عهده دار بوده است[2] . در بارهٔ قدرت رئیس مأموران اداری اطلاعات ما کمتراست . ظاهراً نظام‌الملک محمدبن مسعودالهروی وزیر محمد خوارزمشاه[3] پسر وزیر تکش بوده[4] و در این مورد نیز مانند دودمانهای پیشین به وزارت موروثی برمی‌خوریم . اساس و شیوهٔ اقطاعات لشکری که در زمان سلجوقیان بسط یافته بوده دراین دوران هم کماکان وجود داشته . سپهسالاری که درعهد تکش به ولایت بار چین لیغ کنت [بارجنلیغ : بارجنلیغ کنت] منصوب شده بوده، «برسم عنایت ازطریق « دیوان عرض » (یعنی ادارهٔ لشکری) یکی از قراء آن محل را دریافت داشت که به رباط طغانین موسوم بوده[5]. شاهزاده یغان طغدی [تمیرخان ابوالفتح] در عهد همان سلطنت قریهٔ نوخاس را که قانوناً جزء اموال بلاصاحب

---

۱ ــ « متون » ، ص ۷۸ (بغدادی ، « کتاب التوسل » ، < چاپ بهمنیار ، ۱۳۰ >) .

۲ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۲۳ ؛ ترجمه ۴۰ .

۳ــ همانجا ، متن ۲۸ ؛ ترجمه ، ۵۰ .

۴ــ دربارهٔ وی رجوع شود به ، ژوکوسکی ، « ویرانه های مروقدیم» ، ص ۳۳ .

۵ــ « متون » ، ص ۷۵ــ۷۴ (بغدادی ، « کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ بهمنیار ، ۴۳ــ۳۸ >) .

شناخته شده بوده ، به عنوان ملك (متصرفهٔ معاف از مالیات و خراج) دریافت داشت[۱] .

سلطان به رغم اعدام محبوب ملکه ، پیش از لشکرکشی به بغداد ، همهٔ خواستها و امیال مادر خویش را مجری ساخت . سلطان پس از خلع نظام الملك محمد هروی، بنابه میل ترکان خاتون محمدبن صالح غلام پیشین ملکه را به وزارت منصوب ساخت و وی به لقب نظام‌الملك و ناصرالدین ملقب گشت[۲] . بهمین سبب سلطان به خاطر ترکان خاتون فرزند کوچکتر خویش قطب‌الدین ازلاق [ارزلاق] شاه را که مادرش با ملکه از یك قبیله بود به ولیعهدی برگزید و فرزند ارشد وی جلال‌الدین منگوبرتی متصرفات پیشین غوریان را به استثنای هرات ، دریافت داشت و حال‌آنکه وارث خردسال تاج وتخت به فرمانفرمائی خوارزم و خراسان و مازندران[۳] منصوب گشت . بدیهی است که فرمانروای واقعی نواحی مزبورهمان ملکهٔ ترکان خاتون بوده . علیه روحانیان خوارزم نیز اقدامات تازه‌ای بعمل نیامد. فقط کسانی که برای تخت و تاج خطرناك بنظر می‌رسیدند از بخارا و سمرقند طرد شدند . برهان‌الدین صدر بخارا خلع وبه خوارزم اعزام شد . وبه جای وی مجدالدین مسعودبن صالح‌الفراوی منصوب گشت . وی برادر وزیربود (دوبرادر با یکدیگردشمن بودند) . مجدالدین تا هنگام هجوم مغول شاغل مقام مزبور بوده . شیخ الا—

۱ــ متون ، ص ۷۵ (بغدادی ، « کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ بهمنیار ، ۴۳ ــ ۴۶ >) .

۲ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۲۸ ؛ ترجمه ۵۰ــ۴۸ .

۳ــ همانجا ، متن ۲۸ ؛ ترجمه ، ۴۵ــ۴۴ .

سلامان سمرقند، یعنی جلال الدین و فرزندش شمس‌الدین و برادرش اوحدالدین به نسا فرستاده شدند[۱] . تصادم شدید میان سلطان و مادر اوفقط هنگامی وقوع یافت که خوارزمشاه از عراق بازگشته درنیشابور اقامت کرده بود (دراواخر زمستان و اوایل بهار سال ۶۱۵ هجری / فوریه و مارس سال ۱۲۱۸ میلادی[۲]) سلطان نظام‌الملك وزیررا متهم به بی‌لیاقتی و رشوه خواری کرده خلع نمود وبه خوارزم فرستاد وگفت: «به درگاه‌معلم خود بازگرد». این سخنان اشاره‌ای بود دشمنانه به ملکه ترکان خاتون . رفتار ملکه تصادم را تشدید کرد. ترکان خاتون در پایتخت خوارزم با تشریفات وتجلیل تمام از وزیرمخلوع پذیرائی کرد و ویرا به وزارت وارث و ولیعهد تاج و تخت منصوب نمود . سلطان چون ازاین امر در ماوراءالنهر اطلاع حاصل کرد یکی از نزدیکان خویش را کـه عزالدین طغرل نام داشت به خوارزم فرستاده فرمود سروزیر را از تـن جدا کند. ترکان خاتون طغرل را موقوف ساخت ونه تنها ازاجرای خواست سلطان مانع شد بلکه مأمور مزبور را مجبور کرد درملاء عام و درحضورهمهٔ اهل دیوان اعلام کند که سلطان انتصاب نظام‌الملك را مورد تصویب قـرار داده[۳] . سلطان ناگریز به این امر تن درداد و بدین قـرار معلوم می‌شود که در نواحی تابعهٔ ترکان خاتون ، حکومت محمد خوارزمشاه عملا مورد شناسائی

۱ــ نسوی،سیرت جلال‌الدین» ، متن ۲۵ــ۲۳ ؛ ترجمه ۴۳ــ۴۱ .

۲ــ سلطان دراواسط بهار (آوریل) در مروبوده (ابن الیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۰۷.)

۳ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۳۱ــ ۲۸ ؛ ترجمه ، ۵۵ ــ ۴۹ ، در ترجمه (۵۵) عزالدین یکجا کریم‌الدین نامیده شده است. این‌خطا دراصل وجودندارد.

و قبول نبوده است .

خوارزمشاه پس از خلع نظام‌الملك در متصرفات خاصه خویش مقام و موقع ارباب دیوان را احیاء نکرد ولی اجرای وظایف وزیر مملکت را به گروهی مرکب از شش تن وکیل دربار محول نمود و ایشان می‌بایست فقط تصمیماتی را که به اتفاق آراء اتخاذ می‌نمودند مجری سازند . یکی از آنان درعین‌حال ریاست دیوان رسائل‌را داشت[1]. این که محمد درحین این اصلاح جسورانه ـ اصلاحی که کاملا با سنن اداری آن عهد تناقص داشته ـ چه انگیزه‌ای داشته ... اظهار نظر دراین باره دشوار است . بهرتقدیر تبدیل ادارهٔ فردی به گروهی وآن هم به ایسن صورت ، نمی‌توانست به مقصود و هدف خویش نایل آید . به گفتهٔ نسوی مردم دریغ زمان نظام‌الملك را ـ به رغم همهٔ خودکامگیهای آن وزیر ـ می‌خوردند «زیرا که ارضای خاطریك تن آسانتر از ارضای شش کس است » .

بدین طریق سازمان سیاسی شرقی اسلامی که بدست عباسیان ایجادشده و در زمان طاهریان و سامانیان تکامل یافته بود اکنون دچار پاشیدگی و فساد کامل گشته بوده . اهمیت دستگاه اداری بالکل سلب گردیده بوده . طبقهٔ لشکری که مادر سلطان در رأس آن قرار داشته آشکارا باصاحب قدرت عالیه یعنی خوارزمشاه دشمنی می‌ورزیده . بظن قوی روحانیان قتل مجدالدین و فتوای اجباری علیه خلیفه را به خوارزمشاه نمی‌بخشیدند . مردم که بدست محمد خوارزمشاه از زیر یوغ کفار نجات یافته بودند علیه منجیان خویش قیام کردند وبرای اطفای نایرهٔ عاصیان سیل خون جاری شد . بدین‌قرار محمد به هیچ یك ازعناصر دستگاه دولت وهیچ طبقه‌ای ازاهالی نمی‌توانست

۱ـ نسوی «سیرت جلال‌الدین» ، متن، ۳۲ ؛ ترجمه ، ۵۶ .

تکیه کند . نتیجهٔ مبارزه میان چنین دولتی با نیروهای تازه نفس صحرانشینان که در آن زمان بوسیلهٔ یکی از داهی‌ترین سازمان دهندگان همهٔ قرون و اعصار متحدشده بودند ، معلوم و قابل درك است .

فصل چهارم

چنگیزخان و مغولان

درتألیف دیگری[1] کوشیده‌ایم جریان پیدایش امپراطوری صحرانشینی چنگیزخان و ویژگیهای عمدهٔ ساختمان آن را روشن سازیم. دلیلی نمی‌بینیم، ازنظرهائی که درآنجا اظهار داشته بودیم عدول کنیم. گرچه اگرروایات و افسانه‌های مردم مغول ـ که تاکنون به تقریب تنها منبع ما در تاریخ مغولستان درقرن دوازدهم میلادی شمرده می‌شود، بیش از آنچه اکنون برای اشخاص

---

۱ ـ بارتولد، «تأسیس امپراطوری چنگیزخان» ص۱۰۵ و بعد برای خلاصهٔ انگلیسی آن رجوع شود به Skrine and Ross, «The heart of Asia, p 151 sq. ؛ وخلاصهٔ آلمانی ؛ Stübe, «Tschingiz - Chan», S. 532 sq.

م. هارتمان (Hartman, «Der islamische Orient»; Bd II, S. 598) نظری راکه در مقالهٔ سابق‌الذکر اظهار شده به شخص اشتوبه نسبت می‌دهد و حال آنکه خود اشتوبه می‌گوید که هدف اوفقط بیان نتایج تحقیقات من، بطورکلی، بوده است.

دور ازچین‌شناسی تحقیق درآن مقدور ومیسور است ـ ازروی گواهیهای کتبی معاصران آن عهد ، مورد تحقیق قرارمی‌گرفت ـ بسیار مطلوب می‌بود . اگر از روایات وافسانه‌های مغولی برخی جزئیات عجیب وغریب ـ را که در مورد انتقال شفاهی هرداستان تاریخی پدید می‌آید واجتناب ناپذیر است ـ حذف کنیم در روایات مزبورچیزی که دور ازحقیقت باشد دیده نمی‌شود. به ویژه مناسبات صحرانشینان بادولت چین به راستی‌مانند است . دولت مزبوربرخی ازصحرا نشینان‌را علیه بعضی دیگرکه خطرناك بنظر می‌رسیدند مسلح‌می‌نمود ولی بیدرنگ پس‌ازپایان این‌مبارزه‌اقدامات مشابهی‌علیه متحدان پیشین‌خویش بعمل می‌آورد . در اواسط قرن دوازدهم میلادی دودمان منچوری تسزین که در شمال چین حکم می‌رانده با قبیلهٔ مینگو (یا منگو) ـ دادا ، یعنی مغولان در جنگ بوده است . در سال ۱۱۴۷ میلادی امپراطور تسزین با آذولو ـ بوتسزیل[۱] پادشاه مغول پیمان صلح منعقد کرد . استاد و . پ . واسیلیف[۲] واستاد ای. ن. برزین[۳] گرایشی داشتند که این‌نام را همان لقب ترکی‌ـفارسی الغ‌وزیر (وزیربزرگ) بشمارند ، ولی‌ما از هیچ موردی که امیران صحرا ـ نشین چنین لقبی را اختیار کرده باشند اطلاع نداریـم . باحتمال قوی بخش اول این نام تحریف نام خوتولا قاآن [«قوتولا» یا «قودولا» قاآن قوتله خان]است‌ازطرف‌چینیان. درروایات مغولی‌دربارهٔ این قاآن سخن‌رفته‌است[۴].

۱ـ واسیلیف ، « تاریخ و باستانیها » ، ص ۷۹ ؛

Pelliot, «A propos des Comans», p. 146

۲ـ واسیلیف ، «تاریخ وباستانیها» ؛ ص۵۲ـ۷۹ .

۳ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، ترجمه ، ۱۸۵ حاشیه .

۴ـ < بطوری‌که پ . پلیو خاطرنشان کرده کلمهٔ «بوتسزیل» (نحوهٔ قرائت
←

سلطهٔ این دودمان مغولی لااقل تا سال ۱۱۶۱ میلادی دوام داشته تا اینکه در آن زمان امپراطور تسزین بیانیه‌ای صادر کرد که عازم جنگ با «منگو- دادا» می‌باشد[1] . به احتمال اقوی چیزی از آن نگذشت کـه مغولان بدست تاتاران بوئیرنور تار ومار شدند . دولت چین درپایان همان سده ناگزیر کرائیتیان و مغولان را علیه تاتاران مزبور مسلح کـرد . درطی این جنگها ، نخستین‌بار ، تموچین با جُندی از اشراف سلحشور صحرانشین که خود برگزیده بـود درخشید وبراقران برتری یافت. پس‌از پیروزی برتاتاران ، چون خان کرائیتی اول شخص مغولستان شرقی شد ، و جند مزبور پیشوای خویش‌را به قاآنی اعلام کرد . تموچین با موافقت وان خان کرائیتی لقب مزبور را پذیرفت و نام طایفهٔ مغول (منغول) را که پس از خوتولا قاآن [قوتلـه‌خان- جامع - التواریخ رشیدی] در سرزمین اصلی مغولستان ازمیان رفته به‌فراموشی سپرده شده بود احیاءکرد . بنا به‌گواهی من - خون [من هون][2] کلمهٔ مغول(منغول) درعهد چنگیزخان کلمه‌ای‌بود رسمی که مردم‌عادی بالکل از آن خبرنداشتند. دراسناد رسمی دودمان یوآن ، مغولان واقوامی که بدانان پیوسته بودند ، در چین ، بنام مغولان نامیده می‌شدند و حال آنکه در مغولستان به «دادا»[3] (یعنی

←

قدیمی bögilö) به احتمال قوی لقبی است که سرانجام منچوریان آن را بشکل «بیله» درآوردند . پ . پلیو این گفته راکه « آئولو » تحریف چینی نام خوتولاقاآن باشد ، محال می‌داند . رجوع شود به : Pelliot, «Notes surle «Turkestan», pp 24-25 . - تحریریه> .

۱- «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف، ۱۴ ، ۱۷۳ ، حواشی .

۲- واسیلیف ، «تاریخ و باستانیها» ، ص۲۲۰-۲۱۹ .

۳- «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۷۲ . حواشی .

تاتاران) موسوم می‌گردیدند. تموچین نام مغولان را برقوم خود نهاد و بدین وسیله خویشتن را جانشین خوتولا قاآن (قوتله خان) اعلام نمود و ادعا کرد که باشخص اخیرالذکر خویشی دارد وحال آنکه به ظن غالب این ادعـا بی اساس بوده است. بنا به‌افسانهٔ بهادران (پهلوانان) مغول (که به عنوان چینی «یوآن ـ چائو ـ بی ـ شی» یعنی «تاریخ نهان دودمان یوآن» معروف است)، تموچین در همان اوان ده شغل درباری را ایجاد کرد. ضمناً باید گفته شود که در متن مغولی نام‌های مشاغـل، به‌استثنای شغل «چرنی» نقل نشده و فقط وظایف شاغلان مشاغل یاد شده‌است. اشخاص مزبور عبارت بودند از[1]:

۱ـ چهار نفر که می‌بایست «تیر و کمان داشته باشند»؛ بعدها این مشاغل «خورچی» (تیراندازان) نامیده شدند.

۲ـ سه نفر «متصدی خوردنیها و نوشیدنی»؛ متن مغولی میان متصدیان نوشیدنی بامدادی و نوشیدنی شام تفاوت قائل شده. بعدها این شغل «بوکائول»[2] یا «بائورچی» نامیده شد.

۱ـ افسانهٔ نهان، ۶۲؛ به توضیحات استاد برزین رجوع شود (رشیدالدین، چاپ برزین، بخش XIII؛ ترجمه ۲۵۷ـ۲۵۵، <حواشی>. اطلاعات مربوط به‌اصل مغولی را مدیون عنایت استاد آ. او. ایوانوسکی می‌باشم.

۲ـ درمیان نایمانان و برخی اقوام دیگر بجای اصطلاح «بوکائول» کلمهٔ «کونسات» متداول بوده که مغولان شرقی آنرا «کونجات» تلفظ می‌کردند (رشیدالدین، چاپ برزین متن، بخش VII، ۲۳۴؛ ترجمه، بخش V، ۱۷۶؛ بخش XiII، متن، ۲۱۰؛ ترجمه ۱۳۰). <بطوری که پلیو خاطرنشان کرده (که به بخش XV، متن، ۲۱۰؛ ترجمه، ۱۴۰، نیز اشاره واستناد می‌کند) قرائت صحیح‌تر کلمه «کیسات» یا «کیجات» است. رجوع‌شود به: Pelliot. « Notes sur le « Turkestan», pp. 25-27 ـ تحریریه>.

۳ـ یك «متصدی گله‌های گوسفندان» ؛ در تألیف رشیدالدین[1] این شخص میرآخور (آختاچی) رمه‌های درباری نامیده شده .

۴ـ یك «متصدی تدارك یورتها» که در واقع بصورت عرابه (ترگن) بوده‌اند. بعدها این شغل « یورتچی» نامیده‌شد. به‌گفتهٔ رشیدالدین این‌شخص به سمت امیرهزاره منصوب می‌گردیده و متصدی مادیانها بوده[2] . و در پایان عمر بوکائول وبائورچی می‌شده[3].

۵ـ یك «چربی» [4] «متصدی امور آدمهای [خدمه] خانه».

۶ـ چهارنفر که می‌بایست «دریکجا شمشیر داشته باشند» . جوچی خسر [قاسار ، قسر یاقاشر ـ وصاف] [5] برادر تموچین در رأس ایشان قرارداشته [در تألیف رشیدالدین غالباً «خ» اسامی‌مغولی به «ق» بدل شده].

۷ـ دونفر «متصدی تربیت اسبان» («آختا» که بعدها به نام« آختاچی » نامیده شدند . یکی ازایشان جلگوتی برادر تموچین بوده.

۱ـ چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۲۸۳ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۲۱۳.

۲ـ همانجا .

۳ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۳۴ ؛ ترجمه ، V ، ۱۷۵.

۴ـ جوزجانی (ترجمهٔ راورتی II ، ۹۷۹) کلمهٔ «چربی» (در ترجمهٔ راورتی به خطا Jazbi نوشته شده) را «حاجب» ترجمه می‌کند ؛ < در چاپ ناسائو ـ لیس «جزبی» نوشته شده ـ تحریریه > .

۵ـ < بطوری‌که پ . پلیو خاطرنشان‌کرده این اشخاص واقعاً شمشیردار بودند همچنان‌که «خرچیان» (به‌بعد رجوع‌شود) تیردان داشتند وحمل می‌کردند . بعدها ایشان بنام «اولدوچی» (ūlduči) که در زبان کلاسیك مغولی ildüči می‌شود ـ خوانده می‌شدند . رجوع شود به : Pelliot, «Notes sur le Turkestan», p. 27) ـ تحریریه >

۸ـ سه نفر « متصدی رمه‌های ایلخی » .

۹ـ چهار « خدنگهای [تیزتکان] دور و نزدیك » (به زبان چینی « یوآن تسزیان » و «تسزین تسزیان» ، و به مغولی «خلا» و «عُیرا»)، به احتمال قوی اینان کسانی بودند که مأموریت‌های شخصی خانان را اجرا می کردند و بیشتر سمت سفارت داشتند . رسم فرستادن «خدنگ خبربر» در امپراطوری تسزین وجــود داشته[1] . بعد ها در امپراطــوری مغولان نیز اصطلاح خاصی بــرای تشخیص «خدنگ» هائی که نامه‌های محرمانه در جوف آن می‌نهادند ، وجود داشته[2] .

۱۰ ـ دربارهٔ دو تــن از اعیان مأموران ، گفته شده کــه ایشان به ریش سفیدی قبیله ، یا طبق متن مغولی «حافظان» مجمــع منصوب شده بودنــد و در بارهٔ وظایف ایشان توضیح دقیق‌تری داده نشده . به ظن‌قوی ایشان، که سمت مشاوران کل خان را داشتند ، مأمــور حفظ و نظارت نظم جلسات و مجامــع بوده‌اند . هر دو شخصی که در اینجا از ایشان سخن رفته ، همواره در دربار چنگیزخان یکی از محترم‌ترین مقامات را داشته بودند . بوغورچی [بغرچی] نویان دردست راست‌وبالاتر ازسپهسالاران می‌نشسته[3]. وآن دیگریعنی چژلمه یکی از سران نگهبانان (کشیك) بوده و ضمناً « فقط دوسه تن از سرداران بر او ارشدیت داشتند »[4] کشیك یانگهبانان تموچین درسال ۱۲۰۳ میلادی/ ۶۰۰

۱ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۹۱ ، حاشیه .

2– d' Ohssorn, « Histoire des Mongols », t, III P. 434

۳ ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۲۷۱ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۶۱ .

۴ــ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۱۹۰ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۴۳ . <به عقیدهٔ
←

هجری پس از پیروزی بر کرائتیان، که وی شخص اول مغولستان شرقی‌شد، سازمان مشخص‌تری پیدا کرد[۱] . در آن تاریخ و آن مورد به اصطلاحات مغولی برمی‌خوریم ؛ ۷۰ نفر برای کشیك روز و ۸۰ نفر برای کشیك شب برگزیده شده بودند . کشیك چیان روز « تورگیئوت » و کشیك چیان شب «کبته‌ئوت» نامیده می‌شدند (مفرد آن « کبته ئور »)[۲]. این دو گروه برروی هم کشیکچیان

→

پ . پلیو این کلمه به صورت « کشیك » فقط درقرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) متداول شد و قبلا به دو صورت ـ یکی «کزیك » و دیگر « کزك » (Käzik / kāzāk) وجود داشته . صورت نخستین در جغتائی و تألیفات برخی مؤلفان ایرانی محفوظ مانده و در زبان مغولی بعدها به «کسیك» (Käsik) مبدل گشت و از آن «کشیك» پدید آمد . شکل Käzāk شکل Kāsäk را که در دوران دودمان مغولی به چینی نوشته شده بوجود آورد . رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le Turkestan », PP . 27–29 ـ تحریریه >

۱ ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۰۳ ـ ۱۰۲ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۴۴ وبعد > .

۲ ـ مسلماً این همان کلمه ایست که رشیدالدین به صورت « کبتاول » آورده (چاپ برزین، متن، بخش VII ، ۴۸ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۳۸) . استاد برزین این کلمه را اشتباهاً «کبتاول» خوانده و آن را ازفعل « کبتمك » (رفتن) مشتق دانسته است. نیز رجوع شود به همانجا ، بخش V ، ۲۳۰ . جای دیگر(همانجا ، بخش XV ، متن، ۲۰۴، ترجمه ۱۳۷) همین کلمه بصورت کایتاول بجای کابتاول (کبتؤل) نقل شده <بطوری که پ . پلیو خاطرنشان کرده باید « تورگائوت » خوانده شود که جمع تورکاك[(تورگاك) می‌باشد و کلمه‌ایست اصلا ترکی مفرد « کبتؤت » ، « کبتؤر » نبوده بلکه « کبتؤل » Kabtaül می‌باشد که به حروف فارسی «کبتاول» نوشته شده . رجوع شود به :

< Pelliot, « Notes sur le Turkestan », PP. 29–31 ـ تحریریه >

یا نگهبانان را تشکیل می‌دادند (« کشیکتن » که مفرد آن « کشیك »[۱] بوده ، بمعنی «نوبت» ، «عوض») . تیراندازان (خرچی) و میزبانان یا خوانسالاران (بائورچی) ودربانان (درمتن روشن نیست ؛ ظاهراً «اگودن چی» باید باشد از کلمهٔ مغولی « اِگُودِن » یا « اوُدِن » بمعنی « در ») و میرآخوران یا متصدیان طویله (آختاچی)[۲] نیز جزء این کشیکچیان بودند . بخش امـور معیشت و اقتصاد را «چربیان» متصدی بودند وعدهٔ ایشان تا شش نفر افزوده شده بوده . گذشته از این ُجند شخصی خان بنام « هزارهٔ بهادران » تأسیس گشته بود کـه در زمان جنگ مقدمه یا پیش قـراول را تشکیل می‌داده و در زمان صلـح بخشی از نگهبانان درباری بوده . قـراولان کشیك هـر سه روز یکبار عوض می‌شدند .

تجدیـد تشکیلات کشیکچیان[۳] در سال ۱۲۰۶ میلادی / ۶۰۳ هجری صورت‌گرفت. در آن سال تموچین نایمانان را شکست داد و چژه موخ را به سیاست رسانید وهمهٔ اقوام مغول را درتحت حکومت خویش درآورده متحد ساخت «و پرچم هفت دُم سفیدرا برافراشت[۴] و برتخت سلطنت نشست». بنا ـ

۱ـ درتألیف **رشیدالدین** عادتاً «کزیك» است . **استاد برزین** کلمهٔ «کشیك تن» را بمعنی «خجستگان» می‌داند . **کالرمر** نمونه ها و موارد استعمال اصطلاح «کشیك» را گرد آورده (**رشیدالدین** ، چاپ **کالرمر** ، ۳۱۱ـ۳۰۹ ، حاشیه) .

۲ـ کلمهٔ « آختاچی » در « **یوآنـچائو بی‌ـشی** » حتی در داستان سنگون دیده می‌شود . رجوع شود به » Pelliot, « A prpos des Comans », P. 180 , noute

۳ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۳۰ـ۱۲۵ ، <چاپ **کوزین** ، ۱۶۹ وبعد> .

۴ـ به گفتهٔ **من هون** (من‌خون) (**واسیلیف** ، « تاریخ وباستانیها » ، ص ۲۳۱)
←

به منابع رسمی درهمان زمان به لقب چنگیزخان ملقب شد . فوج کبته ئوتان نخست تا ۸۰۰ نفر افزایش یافت وبعد به هزارتن بالغ گردید. وشمارخرچی‌ها نخست به ۴۰۰ و زان پس به هزار نفر رسانده شد . و به همین گونه هزارهٔ تورگئوتان تشکیل گشت . شش هزارهٔ دیگرنیز ازروی نمونهٔ «هزارهٔ بهادران» تشکیل شده به کشیکچیان منضم گردیدند. وبدین قرارعدهٔ نفرات کشیکچیان به ده هزار نفر رسید . قراول کشیك به چهار نوبت تقسیم شد و هر نوبت کماکان سه روزطول می کشید . اما دربارهٔ تکمیل عدهٔ کشیکچیان ، گفته شده است که هرفرزند امیر هزاره (ظاهراً از عدهٔ پیشین) باید یکی ازخویشاوندان و ده تن از رفیقان‌خود را بیاورد و [معرفی کند] وفرزند امیرده‌ه و بطورکلی هرفرد آزاد ــ یك خویشاوند و سه رفیق خود را بیاورد . اعلام شده بود که «هرکس خواست وارد رستهٔ کشیکچیان (نگهبانان، گارد) شود هیچ کس حق ندارد مانعش گردد» . قواعد بسیار سختی برای حفاظت مقرو ستاد خان‌به هنگام شب مقرر گردیده بوده . پس از غروب نگهبانان هرکس را که در نزدیکی مقر آمد وشد می کرد توقیف می کردند . ورود به چادر خان فقط با همراهی نگهبانان مقدور و مجاز بوده . اگرکسی غفلتاً وارد مقر خان می‌شد نگهبانان علیه وی سلاح بکار می‌بردند . هیچ کس جرأت نداشت تحقیق

→

در وسط آن پرچم تصویر ماه سیاه وجود داشته . < پ . پلیو چنین تصحیح کرده ، « پرچم سفید با هفت دم » ؛ دربارهٔ معنی این اصطلاح رجوع شود به Pelliot, «Notes sur le Turkestan », P. 12 اما راجع به شرحی که من هون (= چژالو_هون) داده ... شرح مزبورمربوط است به پرچم موخولا (Muqali ، به بعد رجوع شود) ؛ پ . پلیو می‌پندارد که ماه‌سیاه علامت مشخصه‌ای بر پرچم موخولا بوده و در پرچم چنگیزخان وجود نداشته (به همانجا رجوع شود) ــ تحریریه > .

کند که در فلان روز عدهٔ نگهبانان چند نفر است . و چنانچه کسی مرتکب چنین گناهی می‌شد به رسم جریمه اسبی با زین و براق و لباس از او می‌گرفتند .

کشیکچیان مطیع انتظامات سختی بوده‌اند . اگر کسی در روز نوبت خدمت حاضر نمی‌شد ، نخستین بار سی ضربه چوب و دومین بار ۷۰ ضربه چوب می‌خورد وبارسوم ۳۷ ضربه چوب وطرداز زمرهٔ کشیکچیان مجازاتش بود . سرکردگانی که روز نوبت خدمت را به تابعان خویش یادآوری نکرده بودند نیز دچار همین مجازات می‌گردیدند . ولی از دیگر سوافراد کشیکچی دارای امتیازات بزرگی بودند . کشیکچی صفی بالاترازفرد هزارهٔ ارتش‌بوده ومقامات غیرصفی کشیکچیان بالاتر از امیران صده ارتشی بودند. سرکردگان کشیکچیان حق نداشتند خود سرانه تابعان خویش‌را مجازات کنند ومی‌بایست دربارهٔ همهٔ اعمال ایشان به خان‌گزارش دهند. قاعده‌ای وجود داشت‌که « هر کس خود سرانه اتباع خود را شلاق بزند، شلاق خواهد خورد و هر کس که ایشان را بامشت مضروب سازد بامشت‌مضروب خواهد شد». کشیکچیان که‌در واقع‌بمثابه نزدیکان خان بوده‌اند، در لشکرکشیهای دور دست نیزازاین امتیاز برخوردار می‌بودند . هنگامی که چنگیزخان سبتای بهادر را برای حرب گسیل می‌کرد به وی چنین دستور داد : « هر کس که از فرمان سرپیچی کند، اگر من او را می‌شناسم به اینجایش بیاور و گرنه در محل مجازاتش کن »[1] . کشیکچیان فقط در مواردیکه شخص خان در لشکرکشی شرکت داشته ، در جنگ شرکت می‌نمودند. در لشکرگاه نخستین « هزارهٔ بهادران » درپیشاپیش مقرستاد خان مستقر می‌شده و خرچیان و تورکوکان درسمت راست و ۷۰۰۰

۱ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۱۶ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۵۴ ــ ۱۵۴ > .

نفر باقی در سمت چپ . هزارهٔ بهادران و جنگ آورانی که جزء کشیکچیان دوران نخستین بودند بیش از دیگران مورد احترام قرار می گرفتند .

بیشتر سرداران چنگیزخان از میان کشیکچیان وی برخاستند . بدین طریق ، در نتیجهٔ تأسیس این صنف، ریاست نیروهای جنگی در سراسر قلمرو امپراطوری در دست کسانی قرارداشته که خان شخصاً ایشان را آزموده بوده است . نتایج و آثار فعالیت سرداران مزبور نمودار مهارت و چیره دستی و اطلاع چنگیزخان به خصایل‌اشخاص بوده و گواه بر آن است که وی بااستفاده ازاین مقدمات دستیاران خویش را برمی گزیده . توده‌های مردم می‌بایست فقط آلت فعلی در دست برگزیدگان چنگیزخان باشند . وی حتی در کلمات قصار و گفته هائی که به او نسبت داده می‌شود ، درهیچ مورد همهٔ مردم را مخاطب نمی‌سازد و در برابر عامهٔ ناس از خدمات خویش سخن نمی گوید و فقط آن چه را خان برای اعقاب خویش و اشراف پیروخود بعمل‌آورده، برمی‌شمرد. در قلمرو امپراطوری شاهزادگان و نویانان طبقهٔ عالیهٔ اشراف را تشکیل می‌داده‌اند . تولوی خان فرزند اصغر چنگیزخان[1] که در امور نظامی[2] دستیار اصلی پدر خویش بوده لقب « اُلُغ نویان » [نویان بزرگ] داشته. برادران کوچك تموچین یعنی تموغا و بیلگوتی [بیلکتای][3] نیز نویان نامیده می‌شدند . برروی هم از بازماندگان برادران چنگیزخان فقط اخلاف جوچی‌قسر

۱ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، <متن ، ۱۲۶ ، «الغ نویان» > ترجمه ، ۷۷ .

۲ــ «متون» ، ص ۱۰۵ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۹) .

۳ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، <متن ، ۹۷ ، ۱۰۰> ؛ ترجمه ۶۰ ، ۶۲ .

[قاسار یا قسر یا قاسر] واجد حقوق شاهزادگان بوده‌اند ؛ و دیگران در زمرهٔ اشراف درآمدند[۱] . اشراف لشکری ـ همچنان که در میان ترکان رسم بوده ـ به نام «ترخانان» موسوم بوده‌اند. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] امتیازات ترخانان به قرار زیر بوده : از همهٔ مالیاتها و خراج و عوارض معاف بودند ؛ هرغنیمتی که در جنگ بدست می‌آوردند یا شکاری که می‌کردند ملک طلق ایشان شمرده می‌شده[۳] ؛ بدون اجازهٔ مخصوص در هرزمان می‌توانستند وارد کاخ شوند ؛ فقط پس از ارتکاب نه بزه[۴] مورد تعقیب واقع می‌شدند (ضمناً در اینجا بزهی منظور نظر است که جزایش مرگ باشد)[۵] . ترخانان به هنگام بزم در مقام محترمی جلوس می‌کردند و هریك قدحی شراب دریافت می‌داشتند[۶] .

هم چنانکه دیربازی پیش از چنگیزخان نیز در میان اقوام صحرا نشین مرسوم بوده ، در رأس لشکریان وی نیز امیران دهه و صده و هزاره و امیر تومانان [تمنان ، تومنان] قرارداشتند (امیر تومان سر کرده ده هزارتن بوده) در عهد چنگیزخان سه امیر تومن اصلی وجود داشته : یکی بنام « موخولی » که در رأس طرف چپ، شرقی، بوده (طرف جنوب در نظر مغولان از دیگر

۱ـ رشیدالدین ، <متن ، ۸۷> ، ترجمه ، ۵۵ .

۲ـ «متون» ، ص ۱۰۴ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۷) .

۳ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۹۸ ، ۱۲۴ . < چاپ کوزین ، ۱۴۰ ، ۱۴۷ > .

۴ـ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ . <چاپ کوزین ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ > .

۵ـ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۲۳ ، حاشیه .

۶ـ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف، ۹۸ ، ۱۲۳ ، <چاپ کوزین ، ۱۴۱ ، ۱۶۷>

طرفها بیشتر احترام داشته)[1] - و دیگر «بوغورجی» [بغرجی] در رأس طرف راست، غربی، بوده و سوم «نایا» در رأس «قشون میانه»[2] قرار داشته . در تألیف رشیدالدین ازنایا فقط به سمت معاونت موخولی یادشده. بوغورجی نویان نیز چنین دستیار و معاونی داشته . تا حدی که اطلاع داریم در منابع مغولی، لقب مربوط دیده نمی‌شود وتلفظ آن مشکوك است[3] . اگر کسی خود سرانه دستهٔ یك رئیس را رها کرده به دستهٔ رئیسی دیگرمی‌پیوست به سیاست اعدام محکوم می‌گشت و این حکم در حضور افراد لشکر مجری می‌گشت و رئیسی که وی را پذیرفته بوده به مجازات سخت می‌رسید[4] . برای شکارشاهانه

۱ـ همانجا، ترجمهٔ **کافاروف**، ۸۳ <درچاپ **کوزین**، ۱۲۷، ترجمه به نحودیگر است > ، ۲۰۳ ، حاشیه . نیز رجوع شود به‌گفتهٔ **پلانو کارپینی** در بارهٔ پرستش روح **چنگیزخان** در جنوب (چاپ **یازیکوف** ، ص ۸۴) چاپ **لاتینی** (چاپ **داوزاك** ، ۶۲۱) . < ترجمهٔ **مالئین** ، ۸ > . در ترجمهٔ **روکخیل** وجود ندارد .

۲ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۱۶ـ۱۱۷ ، ۱۲۴ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۶۱ ، ۱۶۸ > .

۳ـ **استادبرزین** دریك مورد «سوتوکرسون» خوانده وآن راهمان «سوتوکرسن» منولی که بمعنی « برگزیده » و « خردمند » است تعبیر می‌کند (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، متن، بخش VII ، ۲۶۰ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۹۵ ، ۲۹۷ ، حاشیه) ؛ درموارد دیگر (بخش XV ، متن ، ص ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹) « سونکوسون » خوانده و این کلمه را از واژهٔ ترکی «سونك» ــ بمعنی «بعد» ــ می‌داند (همانجا ، ص ۱۷۷) .

۴ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی ۹PB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۴ : «آنکس را که تحویل کرده شد درحضور خلایق بکشند وآنکس که اورا راه داده باشد نکال و عقاب کنند » .

نیز قواعد دقیقی مقرر گشته بود . در دولتهای مغولی شکار تنها تفریح و سر-گرمی نبوده بلکه منبعی برای تدارك و تهیهٔ آذوقه بشمارمی‌رفته‌است . و گذشته ازاین برای لشکریان به منزلهٔ مانوربوده[۱]. گاه نقض‌قواعد شکارموجب‌اجرای سیاست اعدام درحق ناقض ومقصر می‌گشته[۲] . بعد ها چنگیزخان ادارهٔ امور شکار را به فرزند ارشد خویش جوچی سپرد[۳] .

سازمان دادن ادارهٔ امور کشوری با دشواریهای بیشتری همعنان بوده . مغولان چنگیزخان مسلماً، حتی‌درمقام قیاس‌باهم‌قومان خویش، مانندکرائیتیان و نایمانیان نیز، سطح فرهنگ و تمدنشان بسیار نازل‌بوده. بدین سبب بمحض آنکه مغولستان متحد شده در تحت فرمان حکومت واحد در آمد ، حتی پیش از انقیاد سرزمینهای با فرهنگ ، لزوم و احتیاج به اخذ برخی جوانب تمدن اقوام مطیع ومتمدن پدید آمد. نخستین افراد و نمایندگان فرهنگ و تمدن در دربار چنگیزخان (حتی پیش از سال ۱۲۰۳ میلادی / ۶۰۰ هجری) ، که اطلاعاتی از ایشان در دست است، بازرگانان مسلمان بوده‌اند[۴] . دربارهٔ اینکه نفوذ ایشان درچنگیزخان تاچه حد بوده هیچ چیزنمی‌دانیم. باحتمالی درتنظیم سازمان کشیکچیان شرکتی داشته‌اند . دفترداری کتبی و تحریرو تنظیم نامه‌های رسمی ، پس از انقیاد نایمانیان ، در دولت چنگیزخان پدید آمده متداول

1 - D. Ohsson, « Histoire bes Mongols », t; I, PP. 404–406

۲- جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۲۰ ؛ « و بسیار باشد نیز که بکشند » .

۳- «متون» ص ۱۰۴ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۹) .

۴- «متون» ، ص ۱۵۹ (معزالانساب) ؛ بارتولد ، «تأسیس امپراطوری چنگیز خان » ، ص ۱۱۲ .

گشت (۱۲۰۶ میلادی / ۶۰۳ هجری) . تاشاتون که ازمردم اویغور ومهردار خان نایمانی بوده در دربار چنگیزخان نیز به همان شغل مشغول بوده است ، و گذشته از این مأمور بود خط وسواد اویغوری را به پسران خان بیاموزد[۱] . به‌گفتهٔ جوینی[۲] تاتاران (تتران) ازخود الفبا نداشتند. بدین سبب جوانان مغول می‌بایست از اویغوران سواد فراگیرند تابعد مجموعهٔ یاساها یعنی حقوق‌عرفی مغولان را تنظیم و تحریر کنند. اما راجع‌به مهرخان ، ازمتون ومنابع تاریخی چنین برمی‌آید که مهر مزبور دونوع بوده و برای تشخیص و تعریف آن دو نوع اصطلاح ترکی « آل‌طمغا » (مهرسرخ) و « کُك طمغا » (مهر آبی) بکار می‌رفته است . به اصطلاح « آل طمغا » بسیار بـرمی‌خوریم[۳]. اما مهر آبی (كك طمغا) ، ظاهـراً ، فقط در موارد بسیار رسمی و تشریفاتی و بیشتر در اسنادی که بعنوان افراد خاندان سلطنتی معنون بوده بکار می‌رفته است[۴] .

۱ــ Abel-Rémusat, « Tha-tha toung » P. 61 < بطوری که پ . پلیو خاطر نشان کرده « تاشاتون » قرائت اشتباهی است بجای «تاتاتون» (Ta-ta-tong-o) (بموجب «یوآن‌ـشی») ؛ این که کلمه از کدام شکل اویغوری مشتق گشته هنوز معلوم نشده است . ولی‌بخش دوم آن ، ظاهراً، همان «تنگ» ترکی است کـه بمعنی «قهرمان» می‌باشد. رجوع‌شودبه ، Pelliot « Notes sur le Turkestan », PP. 23-35 >تحریر به .

۲ــ «متون» ، ص ۱۰۳ (جوینی ، همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۱۷) .

۳ــ حتی درتألیف جوزجانی (ترجمهٔ راورتی، II، ۱۱۵۸) ؛ <چاپ ناسائو ــ لیس ۴۰۲ ، « الطمغاج» > .

۴ــ دربارهٔ مورد استعمال طمغای آبی رجوع شود به ، رشیدالدین ، چاپ برزین متن، بخش VII ، ۵۱ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۴۰ . ظاهراً شخصی‌که دراینمورد دربارهٔ وی ←

بنابراین نخستین آموزگاران مغولان و اولین کارمندان امپراطوری مغول اویغوران بوده‌انـد . بعد ها کارمندان اویغور با فاتحان مغول بـه سرزمینهای متمدن آمدند و چه درچین وچه درکشورهای اسلامی با موفقیت با بومیان آن ممالك که بمراتب تحصیل کرده تر و با سواد تر بودند به رقابت برخاستند . شکی نیست که تمدن از ادوار بسیار متقدم در نـواحی مجاور جبال تیان شان رخنه کرد واین نفوذ ازجوانب مختلفه صورت گرفت: یعنی ازچین وهندوستان (کیش بودا) و ترکستان (مانویان ونستوریان)[1] . ولی چون ایغوران ازامنیت خارجی برخوردار نبودند نتوانستند از دروس آمـوزگاران خـویش استفاده کرده فرهنگ و تمدنی استوار و ملی از خویشتن پدید آورند . جریان تاریخ خارجی اویغورستان و به ویژه جریان تکامل تحصیل و تربیت و سواد در میان اویغوران هنوز کماهوحقه روشن نشده است . اطلاعات باستان شناسی کـه اخیراً بدست آمده اندك پرتوی بر آن افکنده[2] ولی اهمیت آنها فقط درصورتی

→

سخن رفته از طرف خان بـزرگ سندی خطاب به ایلخان **اباقا** آورده و بموجب آن در دربار به شغلی منصوب گشته بود . < به عقیدهٔ پ . **پلیو** حدس **و. و. بارتولد** دربارهٔ معنی و اهمیت «آل‌طمغا» و «کلك طمغا» مبتنی به دلیلی نیست. تنها مهرسلاطین مغول که برما معلوم است همان «آل‌طمغا» می‌باشد . دربارهٔ فرضیهٔ پ . **پلیو** راجع به معنی «کلك طمغا» رجوع شود به ، . Polliot, ‹ Notes sur le Turkestan › .
تحریریه– PP. 35–42 >

۱– نیك می‌دانیم که اویغوران ارخونی درلویان – چین– به سال ۷۶۲ میلادی به معلمان مانوی برخوردند . رجوع شود به ، Chavannes – Pelliot, ‹ un traité › JA, I, P. 177 sq. (= otg. ott, II, P. 201)

۲– در بارهٔ کشفیات بعدی رجوع شود به : Nachrichten, H. I .

←

بطور قطع روشن خواهد شد که منابع کتبی و به ویژه متون چینی مورد تحقیق اساسی و دقیق قرار گیرد . بدین سبب به بیان آنچه دربارهٔ وضع آن کشور در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) می‌دانیم بسنده می کنیم. بنابه گفتهٔ عوفی[1] قراختائیان و اویغوران بعضاً آفتاب می‌پرستیدند و برخی نیز مسیحی بودند . برروی هم پیروان همهٔ ادیان ، جز یهود ، در میان ایشان دیده می‌شده ولی اویغوران بیشتر مسیحی بودند. سازمان دولتی اویغورستان برای معاصران عوفی آنچنان معلوم و آشنا بوده که وی به تفصیل سخن گفتن دربارهٔ آن را زاید دانسته است . مؤلف مزبور[2] دریکی از داستانهای لطیفه‌گونه‌ای که نقل کرده از اویغوران ، همچون قومی صلح طلب که فاقد دلیری و خصایص جنگی می‌باشند سخن می گوید . پلانو کارپینی[3] هم، گذشته از عوفی، دربارهٔ تفوق

→

« Stand and Aulgaben » Barthold, S. 1075–1080 . در این تألیف به بعضی کتب که راهنمای خواهند بود اشاره شده است . برای فهرست مشروحتر تألیفاتی که در این موضوع وجود دارد رجوع شود به : Stein.., « Serindia » introduction. P. XX Vsq. ولی در تألیف اخیرالذکر تألیفات لوکوك ازقلم افتاده. تاحدی که اطلاع دارم ، اخبار و اطلاعات پراکندهٔ مربوط به اویغوران ــ که ممکن است از روی اکتشافات جدیده جمع‌آوری گردد ــ هنوز موضوع تحقیقات همه جانبه وکامل قرارنگرفته وتألیفی دراین باره پدید نیامده . < رجوع شود به تحقیقات جدیده دربارهٔ اویغوران : Gabain, « Des ulgürische », Hamilton, Les Ouighours .. ــ تحریریه >

۱ــ «متون» ، ص ۹۹ .

۲ــ همانجا ، ص ۹۵ .

۳ ــ چاپ یازیکوف ، ۱۲۸ ؛ چاپ بیزلی ، ۶۹ ، ۱۰۳ ، ۱۴۴ . < ترجمهٔ مالثین ، ۱۸ > .

مسیحیت درمیان اویغوران سخن می گوید. ولی گمان نمی رود که دراویغورستان شمار مسیحیان از بوداثیان بیشتر بوده . کلمهٔ بخشی (« بخیکشو » ـ ی سانسکریت) که نخست فقط در مورد زهادبودائی بکار می رفته ، در قلمرو دولتهای مغولی معنی « کاتب و کارمند دولت » را نیز کسب کرد[1] و از اینجا چنین میتوان نتیجه گرفت که افراد متنور اویغور که خدمت مغولان می کرده اند بیشتر به صنف روحانیان بودائی تعلق داشتند . روبروك جزئیاتی چند دربارهٔ بودائیان اویغوری نقل می کند[2] . به گفتهٔ وی اینان درمیان بت پرستان « گوئی فرقهٔ ویژه ای را تشکیل می داده اند » (Quasi secta divisa ab aliis) . اویغوران به هنگام عبادت روی بسوی شمال می کردند و دودستان را بهم پیوسته وبه زانو در می آمدند وپیشانی را با دستان مماس می ساختند. درمعابد تصاویر مردگان را می گذاشتند . و هنگام عبادت زنگ بکار می بردند . روبروك دعائی بودائی را که Om mani Padmè hum « اُم مانی پادمه هوم » نام دارد نقل می کند . بنابه گفتهٔ چان ـ چون[3] راهبان بودائی در اویغورستان لباس سرخ به تن می کردند . جهان گرد مزبور عده ای از دائوسیان [پیروان دین دائوس که در آغاز مبداء مسیحیت درچین ظهور کرد و اکنون عدهٔ پیروان آن اندك است] را در اویغورستان دیده بوده و این خود موجب تعجب بسیار اسقف بزرگ

۱ــ به لغت نامهٔ بوداگوف ذیل کلمهٔ « بخشی » رجوع شود .

۲ــ چاپ میشل ـ رایت ، ۲۸۷ــ۲۸۳ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۱۰۹ــ۱۰۷ > .

۳ــ چان ـــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۰۰ . درکتاب برکشنیدر وجود ندارد (Bretschneider, «esearches» , Vel. I) . رجوع شود نیز ، ، Chavannes –Pelliot «un traité», JA.I, P. 317 که جملهٔ متن را «abit brun» ترجمه کرده .
(= otg. oit. II, P. 279)

پالادی گشته است و وی چنین چیزی‌را غیرمحتمل می‌شمارد[۱] . ظاهراً مانویان، که در قرنهای نهم و دهم در منابع اسلامی[۲] و چینی[۳] ازایشان به موازات بودائیان، در اویغورستان یادشده، درقرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) دیگر وجود نداشتند. ولی آثارتعالیم ایشان درمعتقدات بودائیان و مسیحیان محفوظ مانده بوده . روبروك با نمایندهٔ کیش بودا که از چین آمده بود به مباحثه پرداخت و بودائی مزبور به ویژه در هواخواهی از اصل وجود دومبداء خیرو شر و انتقال ارواح [تناسخ] پافشاری می کرد . بدین سبب روبروك می گوید که همهٔ ایشان پیرو الحادمانویان دربارهٔ وجوددومبداء وانتقال ارواح[تناسخ] می‌باشند . حتی یکی از روحانیان نستوری که تحصیل کرده‌تربوده ازروبروك پرسید که‌آیا برای جانوران جهان دیگری که ازکاراجباری معاف باشند وجود دارد یا نه[۴] . البته ، فکر اخیرالذکر را ممکن است نستوریان ازبودائیان به‌وام

۱ــ چانــچون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۴۰۶ ، حاشیه . ــ شاوان و پلیو این نظر را که دائوسیان مفروض در واقع مانوی بوده‌اند محتمل و ممکن می‌دانند.

Chavannes–Pelliot, «Un traité », JA, I, P. 317 (=otg. ott. , II, P. 279)

۲ــ بارتولد ، « دربارهٔ مسیحیت درترکستان » ، ص ۱۸ ؛ به ویژه متن یاقوت («معجم» ، I ، ۸۴۰) . دربارهٔ بودائیان به بیرونی نیز رجوع شود (« آثارالباقیه » ترجمهٔ زاخائو ، ۱۸۹) .

۳ــ به ویژه در سیاحت وان یانــده («کوتان‌گو بیلیك» ، چاپ رادلوف، بخش I ، ص LXIX ؛ رادلوف . «در موضوع اویغوران» ، ص ۱۰۰ . و. و. رادلوف اشتباهاً این اخبار را مربوط به مسیحیان دانسته است) . همان متن را بنگرید در :

Chavannes–Pelliot, « Un traité », JA, I, P. 308 (= otg. ott. II, p. 270) .

۴ــ روبروك ، چاپ میشل‌ــرایت ، ۳۵۶ــ۳۵۸ ؛ <ترجمهٔ مالئین، ۱۵۳>.

گرفته باشند نه از مانویان . نشانه های مشخص‌تری از نفوذ مانویان در فرضیهٔ سرگی ارمنی (که در دربار مغولان خویشتن را زاهد قلمداد می کرده) در پیدایش مشهود است . وی از روبروك پرسیده بود : « مگر ابلیس در روز اول از چهار کشور جهان خاك نیاورد و از گل جسم آدمی رانساخت وخداوند روح بدان نلمید »[۱] . مسلماً سرگی که بالکل فاقد معلومات کتابی بوده این سخنان و تعالیم را در آسیای میانه شنیده بود . بوداثیان اویغوری مانند بوداثیان مغولی کنونی کتب مقدسهٔ خویش را « نومی » می‌خواندند[۲] . بی ـ

۱ـ روبروك ، چاپ میشل‌ـ رایت ، ۳۳۲ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۳۷> .

۲ـ « کوتادگو بیلیك » ، چاپ رادلوف ، بخش I ، ص XLVII ؛ رادلوف ، «در موضوع اویغوران» ، ص ۶۰ ؛ جوینی ، چاپ قزوینی، I ، ۴۴ . اصطلاح «نومیان» هرگز وجود نداشته . قرائت نسخ خطی گواه برآن است که منظور کلمهٔ «توینان» بوده و بطوری که می‌دانیم اکنون نیز در مغولستان روحانیان بوداثی را باین نام می‌خوانند. در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) این اصطلاح بسیار رایج بوده است (جوزجانی ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۵۷) . درچاپ متن جوینی نیز این کلمه بصورت « توینان » قرائت و پذیرفته شده (چاپ قزوینی ، I ، ۴۴) . در تألیف عوفی (« متون » ، ص ۸۳) از قول شقیق بن ابراهیم بلخی که در پایان قرن هشتم و آغاز قرن نهم میلادی (سوم هجری) می‌زیسته، منقول است که‌وی درترکستان باکاهنی بوداثی که لباس سرخ به تن داشته ملاقات کرده بوده . ضمناً گفته شده‌که کاهنان مزبوربه زبان چینی [ختائی] (محتملا به زبان قراختائیان) « توینان نامیده می‌شدند و در هندوستان ایشان را sthavira می‌خوانده‌اند (توضیح این کلمه را مدیون س. ف. اولدنبورگ می‌باشم) .

< اصطلاح « توین » در تألیفات مؤلفان ایرانی (به‌شکل « توین ») و ارمنی ←

شك این کلمهٔ یونانی را (که سوریان اخذ کرده بودند) مانویان به اویغورستان آورده بودند.

میان بودائیان ومسیحیان اویغور ، تا حدی که اطلاع داریم ، ضدیت دینی وجود نداشته ، گرچه نستوریان اقداماتی بعمل می‌آوردند که کس ایشان را با بودائیان اشتباه نکند وبدین‌منظور ازبکاربردن زنگ خودداری می‌نمودند وبه هنگام دعا وعبادت دستها را بیکدیگرمتصل نمی‌کردند بلکه هم‌سطح سینه بطرف جلودراز می‌کردند[1] . به هرتقدیراحساسات ملی نیرومندتر ازعواطف دینی بوده است .مثل چینیهای که اویغوری بود مسیحی ازکورکوز [گرگوز]

→

(توئین) قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) به معنی « راهب بودائی » دیده می‌شود . **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۵۷ ؛ چاپ **ناسائو-لیس**، ۴۰۱) دربارهٔ ایشان می‌گوید ، « زهاد کفار چین و بت پرستان (بودائیان) تنکوت و طمغاج که ایشانرا توینان می‌گویند برکیك استیلا یا فتند» . درچاپ **ناسائو-لیس**، به‌سبب اشتباه ناشران همه جا به جای « توین » « نوین » قرائت وچاپ شده است . در ترجمهٔ **راورتی** «tuni» منقول است . **گراکوس گنجوی** (« تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی » ، II ، ۱۰۷) می‌نویسد ، « درمیان تاتاران قوم **توئینان** زندگی می‌کند که همه ساحر و جادوگرند و بیاری نیروئی شیطانی اسبان و شتران و بتان نمدین را به سخن گفتن وا می‌دارند . همهٔ ایشان کاهنانند و سر وریش را می‌تراشند و رشته‌های زرد برسینه می‌آویزند. همه چیزرا می‌پرستند به ویژه شاکمونی و مادرین را » (یعنی بودا شاکیامونی و مای تری را) . - تحریریه > .

۱- **روبروك** ، چاپ **میشل-رایت**، ۲۸۴-۲۸۳ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۰۶ - ۱۰۷> .

بودائی حمایت می‌کرد «بواسطهٔ آنکه اویغور بود»[۱] . درجهٔ مدارای مسیحیان اویغور با پیروان ادیان دیگر از اینجا معلوم می‌گردد که پیشوای ایشان به استقبال چان ــ چون زاهد دائوسی رفته بوده [دربارهٔ دائوسیان به ماقبل رجوع شود][۲] از دیگرسو بودائیان[۳] ومسیحیان[۴] ، هردو ، دشمنان سرسخت مسلمانان بوده‌اند ، گرچه ، اگر به سخنان روبروك اعتماد کنیم[۵] ، نستوریان در برخی از تشریفات دینی به مسلمانان تأسی می‌کردند : مثلاً روزجمعه تعطیل می‌کردند وقبل از ورود به کلیسا وضو می‌ساختند . به احتمال قوی خصومت پیش گفته کمتر به علل دینی وبیشتر ــ درآغاز امر ــ به سبب رقابت برسر منافع تجاری و ــ بعدها ــ برسرمزایای خدمت دولتی بوده است .

بطورکلی گمان نمی‌رودکه دین تأثیر عظیمی در اویغوران داشته بوده

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۵ ؛ چاپ قزوینی ، II، ۲۲۸ . استاد پلیو (Pelliot, «Chrètiens», p. 634) می‌پندارد که شاید کورکوز [گرگوز] مسیحی بوده ، زیراکه نام او تحریفی است ازنام «گئورگی» ولی ما گواهی جوینی را (چاپ قزوینی ، II ، ۲۴۲) که پدرش شخصاً با کورکوز آشنائی داشته در اختیار داریم که می‌گوید وی «بت پرست» بوده ودرپایان عمراسلام آورده .

۲ــ چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۰۱ ، ۴۰۷ ، حاشیه ؛ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 66

۳ــ «کوتادگوبیلیك» ، چاپ رادلوف ، بخش I ؛ ص XLVIII ؛ رادلوف ، «در موضوع اویغوران» ، ص ۶۱ ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۴۴ .

۴ــ «متون» ، ص ۱۱۱ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۱۴).

۵ــ چاپ میشل ــ رایت ، ۲۹۳ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، III> ؛ Oppert, <Der Presbyter Johannes», S. 142.

یا اینکه به‌ارتقای سطح اخلاقی وعقلی ایشان کمکی کرده باشد . رسم ازدواج بازن بیوهٔ پدر[1] درمیان اویغوران محفوظ مانده بوده وحال آنکه اکنون براثر نفوذ کیش بودا این رسم از میان مغولان رخت بربسته[2] . رسم دیگری که عبارت بوده از قتل سالخوردگان بوسیلهٔ غذاهای بسیار چرب ، نه تنها از طرف بت پرستان بلکه « مسیحیان مرتد » نیز مراعات می‌شده[3] . چینقای مسیحی که بعدها در رأس ادارهٔ امور کشوری امپراطوری [مغول] قرار گرفته بوده درضمن صحبت با چان ـ چون خویشتن را به‌صورت زنده‌ای خرافاتی نشان داد وسخنان وی‌فقط موجب سکوت تحقیرآمیز آن زاهد دائوسی گشت[4]

۱ـ «متون» ، ص ۱۱۶ . (**جوینی** ؛ همچنان درچاپ **قزوینی** ، II، ۲۲۶).

۲ـ **واسیلیف** ، «تاریخ وباستانیها» ، ص ۲۴۶.

۳ـ **پلانوکارپینی** ، چاپ **یازیکوف** ، ۱۰۰ـ۹۸ ؛ <در ترجمهٔ **مالئین** نیست ؛ این خبر که صحت‌آن مورد تردیداست ، از آن **پلانوکارپینی** نبوده بلکه اضافه‌ایست که توسط **وینسنت بوه‌ـای** بعمل‌آمده ومبتنی برگفته‌های شفاهی برادر **سیمون** است ، که همراه راهب **آستسیلین** بهنگام سفر شخص اخیرالذکر به‌ایران درسال ۱۲۴۷ میلادی بوده . **آستسیلین** نه دراویغورستان بوده ونه در مغولستان ــ تحریریه> . رجوع شود به **واسیلیف** . «تاریخ وباستانیها» ، ص ۲۵۴ .

۴ـ **چان‌ـچون**، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۹۶ . Bretschneider, «Researches», vol I, p. 61 چیزی از این‌واقعه نگذشت که **چان‌ـچون** عقیدهٔ خویش را دربارهٔ ترس از «غول کوهستان» چنین بیانمی‌کند ، «غولان ناپاك وشیاطین چون به‌آدمی‌زادهٔ راست ورك برخورند از او می گریزند وهرچه دورتر می‌روند . در این باره درکتابها نوشته شده وکیست‌که این‌را نداند ؟ چرا باید دائوسیان [به‌توضیح ما قبل مترجم رجوع شود] به‌این‌گونه چیزها بیندیشند ؟» (**چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۹۹ـ۲۹۸ .
Bretschneider, «Researches», vol I, p. 64.

اما راجع به‌انحطاط روح سلحشوری ... این‌پدیده در نتیجهٔ تبدیل اویغوران به‌صورت یك قوم بازرگان بوده و قابل توجیه است. گو اینکه، البته، در این مورد ممکن است پیشرفت زهد بودائی ومسیحی نیز مؤثر بوده زیرا که جنبهٔ زاهدانهٔ دینهای مزبور همواره درمیان عامهٔ ناس‌بیشتر از جوانب اصولی ولایتغیر دینی (دگماتیك) حایزموفقیت بوده‌است.

اطلاعات ما دربارهٔ ویژگی تعلیم وآموزش آموزگاران اویغوری اندك است. آموزگاران نستوری شاگردان خویش را بامبادی مسیحیت و انجیل و مظاهر معتقدات خود آشنا می‌کردند[1]. به‌احتمال قوی آموزگاران بودائی‌نیز به شرح مبادی کیش خویش می‌پرداختند. ولی چنگیزخان وجانشینان بلافصل ونزدیك وی‌کاملاً وبطور دربست در تحت تأثیر مشاوران با فرهنگ و متمدن خود قرار نمی‌گرفتند و ایشانرا فقط آلت فعلی برای وصول به مقاصد خویش می‌دانستند. نخستین نتیجهٔ پذیرش الفبا وکتابت اویغوری این بود که حقوق عرفی مغولی (یاسا) مدون و مکتوب گشت. یاسای مزبور وسخنان چنگیزخان («بیلیك») مدتهای مدید برای دولتهای مغولی بمنزلهٔ احکام نافذه و عالیه بوده است (رجوع شود به ص۱۸-۱۱۶). از میان نزدیکان چنگیزخان، ظاهراً، بیش از همگنان شیکی خوتخو [قوتقو] نویان که اصلاً تاتار بوده و زن چنگیزخان وی را از اوان کودکی پسر خواندهٔ خویش کرده بود[2]، خط وسواد اویغوری آموخت. چنگیزخان حل‌وفصل امور قضائی‌را

۱ــ روبروك. چاپ میشل‌ـ‌رایت، ۲۹۳؛ <ترجمهٔ مالئین، ۱۱۲>؛ «تاریخ مغولان ازروی منابع ارمنی»، I، ۱۱.

۲ــ رشیدالدین، چاپ برزین. < متن، بخش VII، ۷۳>؛ ترجمه. بخش V، ۵۸؛ بخش XV. <متن، ۲۰۲ــ۲۰۱>؛ ترجمه، ۱۳۶.

به وی محول ساخته بود و به طوری که در افسانهٔ بهادران منقول است دستورات زیر را به وی داده بوده : « داوری ومجازات مربوط به امور دزدی و فریب را به تومحول می کنم. آن کس که شایستهٔ مرگ است او را به سیاست اعدام برسان . آن کس که سزاوار مجازات است ، مجازات کن . در امور تقسیم املاك مردم تو تصمیم بگیر . تصمیمات مربوط به امـور را برلوحه های سیاه بنویس تابعد دیگران آنرا دگرگون نسازند»[۱] کلمه‌ای که برای داور(یرغوچی) استعمال می‌شده ، هنوز در افسانهٔ بهادران (یعنی یوآن ـ چائوبی ـ شی) دیده نمی‌شود . بعدها حافظ یاسا فرزند دوم چنگیزخان چغتای بوده[۲] .

۱ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۱۵ . بنا به گفتهٔ رشیدالدین (چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۷۵ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۵۹) وی این وظیفه را به درستی انجام داد و در بازجوئی از اشخاص جنبهٔ بیطرفی را مراعات می‌کرد و به اعترافاتی که براثر ترس و تهدید بعمل آمده بوده ترتیب اثر نمی‌داد . احکام قضائی وی نمونه‌ای برای ازمنهٔ بعدی بوده . < بطوری‌که پ . پلیو خاطرنشان کرده ترجمهٔ کافاروف [در این مورد] (یعنی « لوحه های سیاه ») که و. بارتولد و و. ولادیمیرتسوف نیز از او متابعت کرده‌اند ، نادرست است . و در واقع «تسین‌ـتسه» (ts' ing-ts'ö) درترجمهٔ چینی « یوآن‌ـچائوـشی » ترجمهٔ تحت‌اللفظی اصطلاح «ککه دبتر» ـ یعنی « دفترـ کبود» است . مردم تابع هریك از بزرگان مغول وهمچنین احکام قضائی در «ککه‌دبتر» ثبت می‌شده . رجوع شود به ، pelliot, « Notes sur Le Turkestan », PP. 38-40 در حاشیهٔ نسخه بارتولد (چاپ انگلیسی) دراینجا چنین یادداشت شده ، « به گفتهٔ پلیو ، ۳۹ ، ترجمهٔ ts'ing-ts'ö «kokodäbtär » است ـ تحریریه > .

۲ـ d'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, P. 100 ؛ « متون » ، ص ۱۰۴ـ۱۰۵ (جوینی ؛ هم چنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۹) .

عنوان «بخشی بزرگ»، یعنی رئیس ادارهٔ کشوری در فلان یا بهمان محل، بوسیلهٔ اصطلاح چینی «تیشی»[1] ادا می‌شده. درزمان حیات چنگیزخان، نمایندهٔ حکومت کشوری مغول در چین که اصلاً چژورچژنی بوده، لقب تیشی داشته[2]. سرکردگان لشکریان کومکی قراختائی و چژورچژنی به لقب دیشی ملقب بوده‌اند و این کلمه به‌گفتهٔ رشیدالدین[3] بمعنی «امیر تومان» (امیرگروه ده هزار نفری) بوده. ولی مسلماً دراین مورد نیزهمان کلمه تیشی درکار است[4].

---

۱ ـ رشیدالدین، چاپ برزین، متن، بخش VII، ۱۹۰؛ ترجمه، بخش V، ۱۴۳؛ بخش XV، متن، ۲۰۷؛ ترجمه ۱۳۸.

۲ـ واسیلیف، «تاریخ و باستانیها»، ص ۲۲۳. < پ. پلیو اینجا «را» از روی «من‌ـداـتی‌ـلو»، به گونهٔ دیگری توجیه می‌کند. رجوع شود به:
Pelliot, «Notes sur le Turkestan». PP. 46—49 > تحریریه ـ

۳ـ چاپ برزین، بخش XV، متن، ۲۱۴؛ ترجمه ۱۴۳.

۴ـ < بطوری‌که پ. پلیو خاطرنشان کرده، ن. ای. برزین بجای «ونشی» به خطا «دیشی» خوانده («ونشی» ـ درتألیف رشیدالدین چاپ برزین، بخش XV، متن، ۲۱۴ آمده) «ونشی» مطابق است با «یوآن‌ـشوآی» چینی که بمعنی «ژنرالیسیموس» می‌باشد. (رجوع شود به: (Pelliot, ‹ Notes sur Le Turkestan ›, PP. 42—43 در حاشیهٔ نسخهٔ بارتولد (چاپ انگلیسی) دراینجا چنین یادداشت شده، «قرائت نادرست. Pelliot ۴۳ باید «ونشی» باشد که چینی آن Yuan—chouai است «généralissime». پ. پلیو نیز خاطرنشان کرده که لقب «بخشی بزرگ» (چنانکه رشیدالدین توضیح می‌دهد لقب «تیشی» است) درمیان مغولان واقعاً وجود نداشته و اصطلاح «تیشی» خود بمعنی مأمور عالی‌مقام و اعیان دولت بطور اعم بوده است. (رجوع شود به:
(Pelliot, ‹ Notes sur le Turkestan ›, PP. 44—45) > تحریریه ـ >

چنگیزخان به رغم نـزدیکی خویش با نمایندگان فرهنگ و تمدن ، به کیش شمنان وفادار ماند ، و چون ادارهٔ امور لشکری و کشوری را مـرتب کرد، شخصی را برای ایفای شغل « بیکی » نیزمنصوب نمود . مقام « بیکی » مدتها پیش از دوران چنگیزخان وجود داشته وظاهراً ایـن کلمهٔ بمعنی سرور روحانیان بـوده و عالیترین مقام ذی نفوذ دینی شمرده می‌شده . بـزرگی که سالمندترین فرد قبیلهٔ بارین بوده و به این مقام انتصاب یافته دستوری به شرح زیر دریافت داشته بود : « براسب سفید سوارشو و لباس سفید به تن کن و در میان جمع در بالاترین مقام جلوس کن . سال وماه نیك را برگزین و بگـذار داوری را محترم و بزرگ دارند» وتعبیراین سخن توسط اسقف بزرگ پالادی چنین است که : « بگذار همان گونه که تو تصمیم می‌گیری رأی تورا محترم بشمارند»[۱] . همین کلمهٔ «بیکی» درالقاب برخی ازسلاطین، مثلاً فرمانروایان مرگیت[۲] و اویرات[۳] نیز دیده می‌شود .

۱ ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۲۳ـ۱۲۲ ، ۲۲۹ـ۲۲۸ ، حاشیه ؛ <چاپ کوزین، ۱۶۶> . ظاهراً رشیدالدین نیزازهمین شخص یادکرده، منتها اشتباهاً کلمهٔ «بیکی» را اسم خاص پنداشته است (چاپ برزین ، ترجمه ، بخش ۵ ، ۱۹۸).

۲ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۹۲ ؛ ترجمه، بخشV، ۷۲.

۳ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۱۰۱ ؛ ترجمه ، بخش V ،۷۹ ؛ «افسانهٔ نهان» ترجمهٔ کافاروف، ۱۳۱ . ظاهراً کلمهٔ «بیکی» همان لقب «بیکه» یا «بیگی» که درمورد شاهدختان بکار می‌رفته نمی‌باشد (رشیدالدین ، چاپ برزین متن، بخش VII ، ۱۲۷ و بعد ، ترجمه ، بخش V . ۱۰۱ـ۱۰۰ ؛ «افسانهٔ نهان» ترجمهٔ کافاروف ، ۲۲۸). <در بارهٔ این لقب رجوع شود به : Pelliot, Notes sur le Turkestan, Pp. 49–51 قرائت درست‌تر این کلمه «بکی» (یا «بگی») می‌باشد . ـ تحریریه > .

درکنار شخصیتی همچون چنگیزخان ، بدیهی است ، که خویشاوندان وی نفوذ و تأثیری در امور نداشتند وفقط می‌توانستند مجری ارادهٔ نابغه‌ای که در رأس امپراطوری بوده ، باشند . مع هذا چنگیزخان تابع رسم و عـادت مردم بوده و در زمان حیات حصه‌هائی برای پسران و دیگر خویشاوندان خود معین کرد . چون در سال ۱۲۰۷[۱] و ۱۲۰۸ میلادی[۲] «اقوام جنگل نشین» کـه سرزمین واقع میان سلنگا وینی‌سئی و حوضهٔ رود اخیرالذکر را اشغال کرده بودند مطیع و منقاد گشتند ، نخست جوچی فـرزند ارشد چنگیزخان حصهٔ خویش را دریافت کرد. جوچی صاحب «همهٔ اقوامی که در جنگلها می‌زیستند واز عشیرت شیبیردرجنوب بودند»گشت وپدر همهٔاین‌اقوام‌را به‌اوهدیه کرد[۳]. رشیدالدین[۴] سرزمین ایبیر ـ شیبیر را در شمال شرقی ملك قرقزان می‌داند. که رود آنگارا آن دو ملك را از یکدیگر جدا می کرده . ظاهراً رسم مغولان

۱ـ افسانهٔ بهادران («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۲ـ۱۴۱) و **رشیدـ الدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ۱۳ ، ۱۶۸> ؛ ترجمه ، ۹ ، ۱۱۳ـ۱۱۲) انقیاد قرقزان را مربوط به‌این‌سال می‌دانند.

۲ـ اویراتها دراین سال مطیع وفرمانبردار شدند (**رشیدالدین** ، چـاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ، ۱۴> ؛ ترجمه ، ۱۰ .

۳ ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۳۲ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۷۴ ـ ۱۷۵ > .

۴ـ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۱۶۸ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۳۰ . کلمهٔ «ایبیر ـ شیبیر» (که کلمهٔ «سیبریا» «سیبیر» ازآن مأخوذ است) درتاریخ چین («افسانهٔ‌نهان» ، ترجمهٔ**کافاروف** ، ۲۳۵، حاشیه ،Bretschneider, «Researches», vol. II, p. 37) نیز دیده می‌شود .

چنین بوده که نه تنها متصرفات اصلی پدر به فرزند کوچکتر برسد بلکه هر قدر پسر بزرگتر می‌بود حصهٔ متصرفی وی نیز دورتر بوده است. جوچی که فرزند ارشد بوده دورترین حصه را دریافت داشت. پس از توسعهٔ حدود امپراطوری همهٔ متصرفات مفتوحهٔ مغولان در اقصای شمال غرب «تا آنجا که سم اسبان تاتار رسیده بود»[۱] به او واخلاف وی رسید رشیدالدین[۲] یورت جوچی‌را «درحدود اردیش [ایرتیش]» ذکرمی کند وقرار می‌دهد. به شهادت پلانوکارپینی[۳] این بخش متصرفات برخلاف رسم و عادت به پسرارشد او ارد رسید. روایات بعدی دایر براینکه مرقد جوچی در حوضهٔ رود ساری سو ونزدیك رودك سارایلی اندکی‌شمالی‌تر از رودك ترس ـ کندرلیك[۴] قرارداشته چندان مورد اعتماد نیست.

اما دربارهٔ اینکه درچه تاریخی حصه‌هائی به دوپسر دیگر چنگیزخان، یعنی جغتای (چغتای) و اوکتای قاآن (اوگدی) اختصاص داده شده بوده، اطلاعی در دست نیست. قدیمترین اطلاعات مربوط به حصه‌های مزبور را در تألیف چان ـ چون می‌توان یافت. وی در سال ۱۲۲۱ میلادی از آن نقاط

۱ ـ «متون»، ص ۱۰۵ (جوینی، همچنان در چاپ قزوینی. I، ۳۱).

۲ ـ نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱ ورق ۱۸۷، «درحدود اردیش». درنسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، 566 a (D66)، ورق۲۰۲b «وکوههای التان» اضافه شده؛ درچاپ بلوشه، ص۱۳۱، «والتای».

۳ـ پلانوکارپینی، چاپ یازیکوف، ۲۸؛ چاپ بیزلی، ۱۲۳، ۱۶۷؛ < ترجمهٔ مالئین، ۵۱ >.

۴ـ ولیامینوف ــ زرنوف، «تحقیق دربارهٔ شاهان قاسمیه»، بخش۲، ص۳۰۷ ـ ۳۰۸ (متن از«عبدالله نامه» «حافظ‌تانیش»).

عبور کرده و درسال ۱۲۲۳ میلادی از طریق همان سرزمین بازگشته بـوده . یورت جغتای در آن زمان درجنوب رود ایلی[۱] قـرار داشته . دربارهٔ یورت ـ اوکتای قاآن (اوگدی) سخنی گفته نشده ولی خبری در دست است که وی جاده‌ای ازطریق آلتائی جنوبی احداث کرده بوده[۲] واین خود می‌نماید که او هم عملاً در نقاطی که حصهٔ وی بوده اعمال حکومت می‌کـرده . بنا به گفتهٔ جوینی[۳] یورت اوکتای قاآن در زمان حیات پدر وی درحدود ایمیل و قوباق بوده و اوکتای ازآن محال[۴] حرکت کرده در قورولتای سال ۱۲۲۹ میلادی شرکت جست . از سخنان رشیدالدین[۵] در بارهٔ مدفن اوکتای قاآن پیداست

۱ـ چانـچون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۷ ؛

Bretschneider, « Researches », Vol. I, P. 99

۲ـ چانـچون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۹۶ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 62

۳ـ «متون» ، ص ۱۰۵ (جوینی ؛ همچنان در چاپ قزوینی، I ، ۳۱ که بجای «قوباق» «قوناق» نوشته‌شده.)

۴ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ورق ۶۳ ؛ « ازایمیل و قوباق » (درچاپ قزوینی ، I ، ۱۴۵ ـ باری دیگر «قوناق» طبع شده) . درتاریخ چینی ـ خوبوو [Khobovo] («یوآنـشی» ، ترجمهٔ بیچورین ، ۱۴۸) و خوـبو از «یوآنـشی» (Bretschneider, « Researches », vol. I. p. 161) سخنان استاد ن. ای. وسلوفسکی (ص ۱۶۲ ، ZVORAO. T. VII) دایر براینکه اوکتای (اوگدی) اوینورستان را دریافت‌داشته‌بوده درمنابع ومتون موجود تأیید نمی‌شود .

۵ـ «متون» ، ص ۱۲۲ (رشیدالدین ؛ درچاپ بلوشه نیست) < ترجمهٔ روسی درچاپ انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم ، II ، ۴۳ ـ تحریریه >

که حوضهٔ بخش علیای رود اردیش (ایرتیش) نیز جزئی از یورت وی بــوده است .

پیش تر گفتیم (ص حدود ۷۶۳) که هم در سال ۱۲۱۱ میلادی (۶۰۸ هجری) لشکریان مغول از سمت شمال به هفت آب رسیدند و بخش شمالی ناحیهٔ مزبور را به قلمرو امپراطوری مغول منضم ساختند . ولی در همان سال جنگ باچین آغاز گشت وچنگیزخان به ناچارهمهٔ نیروهای خویش را متوجه آن سو کرد و ناگزیر موقتاً نایمانان و مرگیتیانی را که بطرف مغرب گریخته بودند آسوده گذاشت . پیروزیهائی که چنگیزخان درچین بدست آورد و در سال ۱۲۱۵ میلادی[۱] به فتح پکن‌منجرشد نام وی را بمراتب بیش ازتوفیقی که در متحد ساختن قبایل مغول کسب کرده بود، بلند آوازه کرد. ثروتهای چین همواره جالب نظر مسلمانان بوده . بالطبع خوارزمشاه نیزپس از پیروزی بر-گورخان، مانند حجاج وجانشین او درگذشته، (رجوع‌شود به ص۳۹۶–۳۹۴) آرزوی گشودن کشور چین را در دل می‌پروراند (البته پس ازپایان مبارزه با کوچلك) . درآن میان به اوخبر رسید که فاتح‌مغول دراین زمینه براوپیشدستی کرده . بنابه گفتهٔ جوزجانی[۲]، خوارزمشاه خواست دربارهٔ این شایعات تحقیق بعمل آورد و اطلاعات مشروحی راجع به نیروهای واقعی فاتح مغول کسب

۱ــ بنابه منابع چینی چنین است (واسیلیف ، «تاریخ وباستانیها »، ص ۱۵۳)؛ به‌گفتهٔ رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ۴۴ــ۴۳ ، ۱۷۰ > ؛ ترجمه ۲۷ ، ۱۱۴) در تخاقوی‌ئیل (سال مرغ) یعنی ۱۲۱۳ میلادی بوده .

۲ــ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۲ــ۲۷۰ ، < در چاپ ناسائوــلیس نیست > ؛ II ، ۹۶۶ــ۹۶۳ ، < چاپ ناسائوــلیس ، ۳۳۶ــ۳۳۵ > .

کند و بدین سبب رسولانی از خوارزم به نزد چنگیزخان گسیل گشتند. بهاء‌الدین رازی در رأس این هیئت سفارت قرارداشته . مورخ مزبور اطلاعات خویش را از اوبدست آورده . رسولان پس از فتح پکن بدست چنگیزخان وارد دربار وی شدند ، ولی هنوز او درچین بوده (چنگیزخان درسال ۱۲۱۶ میلادی به مغولستان بازگشت)[۱]. پسر آلتان خان یعنی امپراطوردودمان تسزین درآن زمان اسیر مغولان‌بوده. همه جا آثار وویرانیهای وحشت انگیزدیده می‌شده . از استخوانهای کشتگان کوهها تشکیل شده بود . خاك از روغن آدمیزادگان مقتول نرم شده بود . براثر تلاشی و پوسیدگی اجساد بیماریها ساری گشته، برخی از همراهان بهاءالدین مریض شده جان سپردند. درکنار دروازهٔ شهرپکن تودهٔ عظیمی ازاستخوان آدمی دیده می‌شده. مردم به رسولان گفتند که به هنگام تسخیر شهربدست مغولان شصت هزار(؟) دوشیزه خویشتن را از باروی پکن بزیر افکندند تا به چنگ ایشان نیفتند .

چنگیزخان رسولان را بامهربانی پذیرفت و فرمود تا به خوارزمشاه بگویند که وی را فرمانفرمای مغرب می‌داند ، همچنانکه خود فرمانفرمای مشرق است و میل دارد که دوستی و صلح در میان باشد و بازرگانان آزادانه ازیك کشور به کشور دیگر آمد وشد کنند. دلیلی برای ابرازتردید درصداقت این سخنان در دست نیست. گمان نمی‌رود که چنگیزخان درآن زمان آرزوی فرمانروائی برجهان را در سرمی‌پرورانده . نتیجهٔ اتحاد اقوام صحرانشین ساکن مغولستان همیشه این بوده که به چین حمله می‌کردند ولی در دوران پیش از مغولان ، فقط دو امپراطوری صحرانشینان درآن واحد بخش شرقی

۱ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، <متن ، ۴۹ > ، ترجمه ، ۳۰ ؛ « یوآنشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۸۴ــ۸۳ .

و غربی آسیای میانه را در بـر گرفته بوده ـ یکی امپراطوری هونها و دیگـر امپراطوری ترکان درقرن ششم میلادی. در دیگـر موارد صحرانشینان فقط در صورتی در سرزمینهای غربی پیدا می‌شدند که در مغولستان تحت فشار قـرار گرفته بیرون رانده شده‌باشند. از دیگرسو داد وستد وتجارت بااقوام اسکان‌یافته همیشه برای صحرانشینان واجد اهمیت بسیار بوده ، به ویژه از لحاظ تحصیل اشیاء وموادپوشاکی. محتملاً درزمان چنگیزخان براثرعملیات جنگی درشمال‌چین و ویرانی آن‌کشور، حتی‌گندم ازخارج به مغولستان وارد می‌شده و « ازآنسوی کوههای شمال » و شاید ازکرانه‌های رود ینی‌سئی می آوردند. به گفتهٔ چان چون درآن نقاط گندم کاشته می‌شده[1] و بقول رشیدالدین « بلاد و قراء بسیار » وجود داشته[2] . در این داد و ستد « بربران بازرگان کشورهای غـربی » واسطه بوده‌اند[3] می‌دانیم که حتی داد وستد و بازرگانی میان چین و مغولستان دردست تجار اویغوری ومسلمان بوده است[4] . منافع چنگیزخان در این مورد کاملاً بامنافع سرمایه داران مسلمان مطابقت داشته.

در میان‌گرایشهای سیاسی محمد خوارزمشاه و منافع بازرگانان قلمرو دولت وی چنین هم‌آهنگی وجود نداشت . خوارزمشاه که رسولانی به نزد چنگیزخان گسیل داشته بوده ، فقط می‌خواسته اطلاعات موثقی دربارهٔ فاتح

۱ـ چان چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۹ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I P. 101

۲ـ چاپ برزین ، متن ، بخش VII ؛ ترجمه ، V ، ۱۳۰.

۳ـ چان چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۹۲ـ۲۹۱ ،

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 58

۴ـ بارتولد ، « تأسیس امپراطوری چنگیزخان »، ص ۱۰۸ (از «متن‌ـ‌هون»)

مزبور ـ که رقیب خطرناك خویشش می‌شمرد ـ بدست آورد ومنافع تجاری اتباع خود را درنظرنداشت و حال‌آنکه منافع مزبور بسیارمهم بوده. تجارت بافلان یابهمان کشور وهمچنین باروسیه وچین سودهای کلانی عاید بازرگانان می‌ساخت ولی با خطرات بسیار توأم بود، زیرا که درمشرق زمین کالاها رابه نسیه می‌خریدند. بدین سبب گاه، وقفه در تجارت زیان فراوان به بازرگانان وارد می‌کرد. به هنگام لشکرکشی یکی ازسلاطین سلجوقی به طرابوزان بازرگانی بایونان و روسیه متوقف شد و خسارت عظیم به تجار مسلمان وارد آمد[1]. چون درسال نبرد کالکا [اکنون: کالچیك] «راه ارتباط باجنوب روسیه قطع شد» و زمانی کوتاه ورود «پوست روباه[2] وگرگ[3] و سگ‌آبی [بیدستر] و دیگر کالاها» موقوف‌گردید، این واقعه برای مسلمانان آنچنان حایز اهمیت بوده، که ابن‌اثیر علیحده ازآن سخن گفته است[4]. متارکهٔ میان خوارزمشاه و قراختائیان (محتملاً درسال ۱۲۰۹ میلادی / ۶۰۶ هجری. رجوع شود به ماقبل ص ۷۵۴)[5] بیدرنگ باعث اعزام کاروانـی به ترکستان شرقی گردید.

۱ـ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۱۶۰.

۲ ـ در بارهٔ کلمهٔ «برطاسی» رجوع شود به:

Jacob, « Handelsartikel », S. 24—25

۳ـ <درچاپ انگلیسی چنین است (« Wolves ») ؛ درچاپ روسی سال ۱۹۰۰ «سنجاب» بوده ـ تحریریه>.

۴ـ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۴؛ CMIZO، I، ۲۸.

۵ـ به گفتهٔ ا. گ. براون، در حدود سال ۱۲۱۰ میلادی

(Brown, « A Lit. Hist », vol. II, P. 527)

سعدی شاعر نیز با کاروان مزبور از کاشغر دیدار کرد[۱] . در آغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) تجارت از طریق خشکی باچین اهمیت بیشتری ـ بیش از پیش ـ احراز کرد ، زیرا که بازرگانی از راه دریا براثر تصادفاتی دشوار شده بوده ، باین معنی که میان صاحبان دو بندرگاه خلیج فارس یعنی صاحبان هرمز و کیش، اختلاف و نزاع درگرفته بود و هریك از این دو تن به وسایل گوناگون مانع می‌شد که تجار از بندرگاه آن دیگر آغاز سفر کنند[۲] . ازدیگر سو، پس ازلشکرکشیهای محمد به‌سرزمین قپچاق و الحاق بخش شمالی هفت آب به امپراطوری مغول ، قلمرو دولت خوارزمشاه بلاواسطه هم مرز کشورچنگیزخان گشت و ضمناً هردو فاتح ، و به ویژه چنگیز ، مراقب استقرار امنیت در متصرفات خویش بودند . در چنین شرایطی بازرگانان متصرفات محمد خوارزمشاه، بالطبع، می‌بایست بکوشند که ازطریق شمال در مغولستان‌رخنه کنند، یعنی ترکستان شرقی‌را که به کوچلك تعلق داشت دورـ بزنند .

جوینی اطلاعات مبسوطی دربارهٔ این کاروان بدست می‌دهد[۳] . در رأس کاروان سه بازرگان به اسامی احمد خجندی و « پسر امیر حسین (یا

۱ـ «گلستان» ، V ، ۱۶ ، ترجمهٔ خولموگوروف، ۲۲۴ـ۲۲۲ . متن، رجوع شود به چاپ سمله ۱۲۸ ـ ۱۲۷ < چاپ علیوف ، متن ۳۲۳ و بعد ؛ ترجمه ، ۱۶۰ـ ۱۶۱ > . [موضوع شرکت سعدی در این کاروان محل تردید است]

۲ـ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۹ .

۳ـ داستان این واقعه در منتخبات شفر مندرج است :

(Schefer, ‹ Chrestomatie Persane›, t. II, p 106 sq·) رجوع شود نیز :

d' Ohsson, ‹ Histoire des Mongols ›, t. I, P. *204* sq

«حسن»)[1] و احمد بالچیچ (؟) قرار داشتند. ایشان منسوجات زربفت (محتملاً ابریشمین) [ثیاب مذهب] و پنبه‌ای (کرباس) و پارچه‌های زندنیجی (به ماقبل ص ۴۹۱-۴۸۹ رجوع شود) [در اصل بارتولد «زندنی» نوشته، ولی باید «زندنیجی» باشد] حمل می کردند. معلوم نیست که چنگیزخان را درمغولستان یافتند یادرچین. به احتمال‌قوی بازرگانان مزبورازسفارت بهاءالدین استفاده کرده همراه وی شدند. چنگیزخان، نخست ازبی‌شرمی بالچیچ، که سه‌بالش[2] زر در ازای بهای جامه‌هائی که از ده تابیست دینارخریده بوده طلب‌می کرد، درخشم شد. چنگیزخان فرمود تا جامه‌هائی را که در یورت او «معد بوده» به بالچیچ نمودند تا بداند که این چیزها برای مغولان تازگی ندارد. پس از آن کالاهای بالچیچ را بتاراج داد. همراهان بالچیچ ازاین آزمایش درس عبرتی گرفته از تعیین بها برای کالاهای خویش سرباز زدند وگفتند که این امتعه برـ امرای خان هدیه آورده‌ایم. این سخنان دل چنگیزخان را نرم کرد و بـرسرـ مرحمتش آورد و «فرمود تا هرجامهٔ زررا یك بالش زربداده‌اند وهردو کرباس و زندنیجی‌را بالشی نقره». بالچیچ نیزدرازای کالای خویش‌همین بهاگرفت. بنابه‌گفتهٔ جوینی، مغولان «درآن وقت مسلمانانرا بنظراحترام می‌نگریسته‌اند» و «جهت احتشام وتیمن را خرگاههای پاکیزه ازنمد سپید [برای ایشان] برمی‌ـ داشته‌اند». وفقط مسلمانان بعدها «چنین خوارگشتند» وگناه ازخود آنان‌بوده.

۱ـ ابن عربشاه («فاکهة‌الخلفاء»، ۱۸۶) گوید: «عبدالله بن امیر حسن ـ الجندی».

۲ـ دربارهٔ ارزش «بالش» نظرهای متضاد وجود دارد. رجوع شود به: رشیدـ الدین، چاپ کاترمر، ۳۲۱-۳۲۰، جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۱۱۰، حاشیه ۶؛ به گفتهٔ جوینی (که کاترمر نقل کرده) بالش تا ۷۵ دینار آن زمان می‌ارزیده.

چنگیزخان در پاسخ اعزام رسولان ازجانب خوارزمشاه هیئت سفارت وکاروان بازرگانئی به مغرب فرستاد. بنا به‌گفتهٔ نسوی[۱]، در رأس هیئت چنگیز، محمود خوارزمی و علی‌خوجهٔ بخاری و یوسف کنکای اتراری قرار داشتند[۲]. از جمله هدایائی که برای سلطان ارسال شده بوده قطعه‌ای زر از کوههای چین به بزرگی کوهان شتر بوده‌است[۳] که بوسیلهٔ عرابه حمل می‌شده وهمچنین شمشهای دیگری ازفلزات گرانبها وقطعات سنگ یشم و شاخ ختو[۴] ومشك و دیگر پارچه‌هائی که، به‌گفتهٔ نسوی، «ترغو»[۵] نامیده می‌شده و از

۱ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۳۳ــ۳۴؛ ترجمهٔ ۵۷ــ۵۹.

۲ــ ابوالغازی نیز همین اشخاص را نام برده («شجرة‌الاتراك»، چاپ دمزون، <متن، ۹۵>؛ ترجمه، ۱۰۵) ولی دربارهٔ سفارت محمود یلواج علیحده سخن‌می‌گوید (همانجا، <متن، ۹۴ــ۹۵>؛ ترجمه، ۱۰۲ــ۱۰۴) و می‌نویسد که محمود مذاکره‌ای شبانه باسلطان داشته وپیمان بسته است. ازآنجائی‌که کلمهٔ «یلواج» به زبان ترکی بمعنی«سفیر»است، امکان بسیار دارد که محمود یلواج همان «محمود خوارزمی» نسوی باشد (در «تاریخ چنگیزخان» میرخواند چنین است. چاپ ژوبر، ص۹۹) و در «یوآن ــ چائو بی‌ــشی» («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۱۴۹؛ <چاپ‌کوزین، ۱۸۹> اشتباهاً گفته شده که یلواج فقط پس از سقوط گرگانج به خدمت چنگیزخان درآمد.

۳ــ دربارهٔ وی به تألیف جوزجانی رجوع شود (ترجمهٔ راورتی، II، ۹۶۶ <چاپ ناسائوــلیس، ۳۳۶>.

۴ــ < دربارهٔ این اصطلاح رجوع شود به ص ۵۷۸. حاشیه ۱ ــ هیئت تحریریه >.

۵ــ درتألیفات مورخانه و به‌ویژه رشیدالدین، کلمهٔ «ترغو» بمعنی‌قطعات‌منسوجی ــــ

پشم شتر سفید تهیه می کردند (؟). هرقواره ازاین پارچه ۵۰ دینار و بیشتر بها داشته . خوارزمشاه در بهار سال ۱۲۱۸ میلادی / ۶۱۵ هجـری رسولان مزبور را در ماوراءالنهر به حضور پذیرفت[۱] . رسولان به وی گفتند کـه چنگیزخان آوازهٔ پیروزیها و قدرت او را شنیده و پیشنهاد می کند که پیمان صلح در میان منعقد شود و اورا «باگرامی‌ترین پسران خویش‌برابرمی‌شمارد». ومطمئن است که اخبار فتوحات مغول نیز به گـوش خوارزمشاه رسیده و به ویژه از تسخیرچین و ثروتهای بیکران سرزمینهای تابع مغول اطـلاع یافته است . بدین سبب استقرار صلح و روابط بازرگانی مصون از خطرات میان دودولت به‌سود هردوطرف خواهدبود.مورخ نمی‌گوید که محمد خوارزمشاه به هنگام بارعام چه پاسخی به رسولان داده بوده . خوارزمشاه فرمود تا شب بعد محمود خوارزمی را جدا از دیگررسولان احضار کنند و با وی گفتگوئی داشته بوده . معلوم نیست که آیا کسان دیگری نیز در حین این‌گفتگو حضور داشته‌اند یا نه و نسوی مضمون مذاکـرات را از چه کسی دانسته است . خوارزمشاه پیش از هر سخنی به محمود گفت که او همچون فردی از مردم

→ که خاصه به سلطان هدیه شود ، آمده است < بطوری که **پ . پلیو** خاطرنشان کرده «ترغو» یا «ترقو» را باید «ترغو» خواند . این کلمه بمعنی پارچهٔ ابریشمین سبك وزن است (رجوع شود به؛ (pelliot, «Notes sur le «Turketan», p. 52)درنسخهٔ **بارتولد** (چـاپ انگلیسی) در اینجا چنین یاد داشت شده ؛ « Pelliot 52 torgu » — تحریریه> .

۱ــ به‌گفتهٔ **دوسون** رسولان‌دربخارا بحضوررسیده‌ند .«Histore des mongols», t, I, p, 210) واحتمال صحت این‌گفته‌قوی است ، ولی در منابع ما اشارهٔ صریحی به‌این شهر نشده است .

خوارزم باید به منافع میهن خویش خدمت کند و همهٔ حقایق را دربارهٔ چنگیزخان برای او نقل کند و بعدها در دربار خان جاسوس خوارزمشاه باشد. در عوض پاداشی به او نوید داد و سنگی قیمتی به رسم تضمین این وعده فی المجلس تسلیمش کرد. محمود از ترس سلطان رضا داد. پس از آن خوارزمشاه پرسید: آیا راست است که چنگیزخان چین و «شهرطمغاج» را مسخرساخته. رسول پاسخ مثبت داد. خوارزمشاه گفت که حتی این فتوحات هم به آن مرد کافر حق نمی‌دهد که اورا (خوارزمشاه را) که صاحب مملکتی عظیم است، پسرخود، یعنی تابع ودست نشاندهٔ خویش، بخواند. رسول که از خشم سلطان بیمناك بود دراین مورد نیز جواب گفت که لشکریان چنگیزخان از لحاظ عده قابل قیاس ومقابله با نیروهای خوارزمشاه نمی‌باشند. محمد به همین پاسخها راضی شد و به‌انعقاد پیمان صلح با چنگیزخان رضا داد. در اینجا ازمناسبات بازرگانی سخنی گفته نشده. ازسخنان بعدی نسوی[۱] می‌توان چنین استنتاج کرد که رسولان به‌نزد چنگیزخان بازگشتند و وی ازانعقادپیمان بسیار خشنود بوده وفقط پس از آن کاروان بازرگانی اعزام شد و ضمناً سندی بامضای سلطان (که ظاهراً رسولان آن سند را باخود آورده بودند) دراختیار کاروان گذارده شده بوده. گمان نمی‌رود که فرصتی برای این امر وجود داشته، زیرا که بموجب همهٔ اخباری که در دست است، واقعهٔ هائلهٔ اترار نیز درسال ۱۲۱۸ میلادی/ ۶۱۵ هجری وقوع یافته. باحتمال اقوی، طبق گفتهٔ جوزجانی، کاروان هم‌زمان باحرکت رسولان، از مغولستان خارج شد واندکی بعد ازعزیمت هیئت سفارت از کشور، وارد شهر مرزی متصرفات محمد، یعنی اترار، گشت. نسوی اسامی چهار تن از بازرگانان راکه در

۱ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۳۴؛ ترجمه، ۶۰ــ۵۹.

رأس کاروانیان قرار داشته‌اند به شرح زیر نقل می‌کند : عمر خواجه [عمر] اتراری ، جمال مراغی [درمتن‌بارتولد حمال‌مراغی‌نوشته‌شده]، فخرالدین دیزکی بخاری وامین‌الدین هروی . بنا به‌گفتهٔ جوینی دراین کاروان برروی هم ۴۵۰ تن شرکت داشتند وهمه مسلمان بودند . و به گفتهٔ جوزجانی اینان ۵۰۰ شتر بار کالا داشتند ــ یعنی زر وسیم وابریشم چینی ومنسوجات ترغو و پوست بیدستر وسمور وچیزهای دیگر. در اترار همهٔ این بازرگانان، به‌فرمان حاکم محل اینالجق که لقب قایرخان [غایرخان] داشته[1]. (نسوی وی را اینال‌خان می‌خواند) واز خویشان ترکان‌خاتون بوده (به‌گفتهٔ نسوی خالوزادهٔ سلطان بوده) به‌اتهام جاسوسی بازداشت شدند . دربارهٔ اینکه مسؤلیت محمد خوارزمشاه دراین امر تاچه درجه بوده اخبار ضد ونقیض دردست است . بنا به‌گفتهٔ نسوی حاکم مزبور از روی حرص وطمع و به منظور تصرف کالاهای بازرگانان به‌این‌عمل مبادرت ورزیده بوده . وچون به سلطان خبرداد که‌رفتار بازرگانان به جاسوسان می‌ماند ، خوارزمشاه فقط فرمانی فرستاد که ایشان را توقیف کند . وقتل‌آنان به‌ابتکار شخص حاکم صورت‌گرفت وهمهٔ گنجینه‌های مقتولان بدست وی افتاد . فقط بعد ، سلطان ناگزیر شد از نفاذ حکم خویش

۱ــ در تألیف **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۷۲ ، II ، ۹۶۶ ، < چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۳۳۷ >) «قدرخان» نوشته . <بطوری‌که **پ . پلیو** اشاره‌کرده لقب **قایرخان [غایرخان]** به‌ظن اقوی صورتی از لقب ترکی **قدرخان**است («قــدر» بمعنی «صاحب نیرو» و«مهیب») وهیچ وجه مشترکی‌با«قدر» عربی‌که درتألیف**جوزجانی**آمده، ندارد . «**اینالجق**» هم ممکن بود نام یالقب باشد (بمعنی «شاهزاده») . رجوع شود به ، Pellioi, « notes sur le Turkestan» pp. 52-54 ــ تحریریه> .

۲ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۹ ؛ CMIZO, I, 5 .

استفاده کرده . عمل حاکم را پرده پوشی کند، زیرا که قادر نبود با فرقهٔ لشکریان درافتد و به مبارزه برخیزد . بنابه گفتهٔ ابن‌اثیر، حاکم فقط دربارهٔ ورود بازرگانان و مقدار اموال ایشان سلطان را مطلع ساخت . و سلطان بیدرنگ فرمود تا بازرگانان را هلاك سازند واموال آنانرا به نزد وی فرستند. کالاها به تجاربخاری وسمرقندی فروخته شد . وسلطان پولی را که ازفروش آنها بدست آمده بود تصاحب کرد . بنابه‌گفتهٔ جوینی، اینالجق از طرزرفتار یکی ازبازرگانان که اصلاً هندو بوده و درگذشته حاکم را می‌شناخته وبطور خودمانی بنام ، بدون ذکرلقب خانی ، خطابش می‌کرده رنجیده خاطر بوده است . غضب و عصبیت شخصی و طمع تصرف اموال بازرگانان حاکم را برانگیخت که ایشان را بازداشت کند ، و در نامه‌ای که به سلطان نوشته به عراق (؟) ارسال کرده بوده[۱] جاسوسشان بخواند . سلطان فرمود تا بقتلشان رسانند و اموالشان را تاراج کنند . جوزجانی[۲] در دو جا از قتال اترار سخن می‌گوید و درهردومورد حرص وطمع حاکم را سبب آن می‌داند، ولی‌اشاره می‌کند که وی ازسلطان اجازه دریافت داشته بوده . وی دریك مورد می‌گوید که اموال برای محمد ارسال شده بوده . بطوریکه مشهود است ، در هیچ یك

---

۱ ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۶۱ . جوینی نیز در تاریخ خوارزمشاهیان خویش (چاپ قزوینی ، II ، ۹۹) می‌گوید که محمد پیام غایرخان را به هنگام بازگشت از عراق دریافت داشت وبه گفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی (« تاریخ‌گزیده»، چاپ براون ، متن ، ۴۹۶) در همدان . ولی این گفته با دیگر اخبار مطابقت ندارد و به ویژه با داستان مشروحی که نسوی آورده جور در نمی‌آید .

۲ــ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۲ < درچاپ ناسائو ــ لیس نیست> ؛ II ، ۹۶۷. <چاپ ناسائو ــ لیس ، ۳۳۷ > .

از منابع ما گفته نشده که رفتار بازرگانان دلیل و بهانه‌ای برای شکایت شده باشد. و داستانی که جوینی دربارهٔ عمل آن مرد هندو نقل کرده، مسلماً، در این مورد نقشی نداشته. به احتمال قوی بازرگانان قربانی حرص حاکم و بدگمانی سلطان شدند. چنان‌که پیشتردیدیم، محمد خوارزمشاه فقط به‌منظور کسب اطلاعات هیئت سفارتی به نزد چنگیزخان فرستاده بوده و به هیچ وجه مقصودش استقرار روابط بازرگانی با مغولستان نبوده وطبیعی است که تصور می‌کرده کاروان مغول نیزبه همان منظورفرستاده شده. آیا نسوی، که می‌گوید محمد فرمان قطعی دربارهٔقتل رسولان صادر نکرده بوده، حق داردیانه‌ـپاسخ این پرسش دشوار است. به هرتقدیر قدرمسلم آن است که سلطان غنایم را با حاکم تابع خویش تقسیم کرد و در دست بازرگانان بخاری واقعاً امتعه‌ای که سلطان فروخته بوده دیده می‌شده است. ابن‌اثیر از وقایع بخارا نیك آگاه بوده واطلاعات خویش را ازفقیهی که دربخارا اسیرمغولان شده و درسمرقند ازچنگك ایشان گریخته بوده به دست آورده بوده است[1]. به ظن غالب فروش کالاها به تجار (با منظور داشتن نفع ایشان) تا حدی برای جبران زیانی بوده که براثر موقوف شدن بازرگانی با صحرانشینان متوجه ایشان گشته بوده. اما راجع به عدهٔ مقتولان، به گفتهٔ جوینی همهٔ اهل کاروان هلاك شدند (یعنی ۴۵۰ نفر)، جزیك نفر (به‌گفتهٔ جوزجانی وی ساربان بوده) که موفق به فرار شد وآن خبروحشت اثر را به چنگیزخان رسانید[2].

۱ــ ابن‌الیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۲، CMIZO, I, 13.

۲ــ بنابه افسانهٔ مغولی («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۱۴۳؛ << چاپ کوزین، ۱۸۲ >>). مسلمانان اوخون، رسول مغولان، و دیگران را که برروی هم صد ←

چنگیزخان در اینمورد هم آرامش و تسلط برنفس همیشگی خویش‌را نشان داد. رسول دیگری ازطرف چنگیزخان، بنام ابن‌کفرج بغرا [«سیرت» چاپ مینوی: = کوج بغرا][1] (که پدرش زمانی درخدمت تکش بوده) به همراهی دومرد تاتار به دربار خوارزمشاه آمد. رسول مزبور مأمور بود که خوارزمشاه را به خاطرعمل عهد شکنانهٔ وی ملامت کند و تسلیم اینالجق [ینال‌خان] را طلب نماید. خوارزمشاه نه فقط این‌خواست را برنیاورد، بلکه فرمود تارسول را هلاك کنند. وهمراهان‌وی‌را پس‌ازآنکه ریششان‌را تراشیدند رها کردند[2]. بدین طریق لشکرکشی چنگیزخان به متصرفات خوارزمشاه به صورت امری اجتناب ناپذیر درآمد. مابه رغم عقیدهٔ آ. موللر[3] دلیلی نمی‌بینیم که پنداریم نفوذی خارجی سبب تسریع‌تصادم میان دو دولت شده بوده. کوشش و گرایش چنگیزخان برای استقرار رابطه باکشور خوارزمشاه کاملاً قابل توجیه است ومنافع مشاوران ذی‌نفوذ مسلمان وی مسبب‌آن مساعی‌بوده. و اینکه رسولان او به فرمودهٔ سلطان خویش، خوارزمشاه را پسر چنگیزخان خواندند ... گمان نمی‌رود که این عمل به منظور تحریك غضب محمد بوده

→ نفر بودند به هلاکت رساندند. <طبق تصحیحی که پ. پلیو بعمل‌آورده نام رسول‌مغول «اوخون» نبوده و «اوخونا» بوده است. (رجوع شود به:
(Pelliot, « Notes sur le « Turkestan »' P. 54. — تحریریه >.

۱ ــ در بارهٔ وی رجوع شود به نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن ۳۵ــ۳۴؛ ترجمه ۶۱ــ۶۰.

۲ــ به گفتهٔ ابن‌الاثیرچنین است (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۳۷؛ I،CMI ZO,I,7) به گفتهٔ نسوی هرسه رسول کشته شدند.

3— Müller, «Der Islam», Bd.II, S. 205

است. گذشته از این خوارزمشاه این امر را بهانهٔ جنگ قرار نداد. بدین سبب تصور نمی‌رود که خبر مربوط به دعوت مغولان از طرف ناصر خلیفه علیه خوارزمشاه شایان توجه و مهم باشد. داستان مشروح هیئت سفارتی را که از طرف خلیفه گسیل گشته بوده، فقط در تألیف میرخواند می‌یابیم[۱]. در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) این خبر فقط به صورت شایعات مبهم انتشار داشته[۲] و به سبب مخاصمتی که میان خلیفه و خوارزمشاه وجود داشته پیدایش و شیوع اینگونه اخبار احتراز ناپذیر بوده است. به همین گونه در اروپا نیز هواخواهان پاپ می‌گفتند که فردریك دوم مغولان را دعوت کرده وطرفداران امپراطور هم پاپ را به این عمل متهم می‌کردند[۳]. خلیفه، واقعاً، در میان همسایگان شرقی خوارزمشاه، متحدانی برای خویشتن می‌جست وبدین‌منظور رسولانی ـ نخست ـ نزد غوریان و ـ زان پس ـ به نزد کوچلك اعزام کرد. ولی دلیلی در دست نیست که بگوئیم از سلاطین مشرق آسیا استمداد کرده باشد. عمل خوارزمشاه حتی از نظرگاه حقوق بین‌المللی کنونی هم دلیلی قوی برای جنگ شمرده می‌شود و نیازی به تحریك از طرف دیگران نبوده است. البته، بدون این بهانه‌هم، هجوم مغولان به‌متصرفات خوارزمشاه، منتهی اندکی دیرتر، صورت می‌گرفته. چون مغولان قدرت خویش‌را بطورقطع در دشتهای مجاور قلمرو دولت خوارزمشاه مستقر ساختند، بالطبع متوجه ضعف

۱ـ «تاریخ چنگیزخان»، چاپ ژوبر، ۱۰۴ـ۱۰۲.

۲ـ ابن‌الیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۸۷؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, P. 211

۳ـ Cahun, «Introduction»' pP. 356–357. دربارهٔ اتهامی که‌علیه‌امپراطور اقامه شده بوده رجوع شود نیز: Purchas, XI, P. 181

داخلی دولت مزبور شدند. درچنین شرایطی هجوم صحرانشینان به سرزمینهای ثروتمندتر اقوام با فرهنگ و تمدن امری اجتناب ناپذیر بوده . مع هذا چنگیز-خان درآن سالها هنوز از ضعف دولت خوارزمشاه بی اطلاع بوده و بطوری که از تدارکات وی برای جنگ برمی آید نیروی جنگی خوارزمشاه را خیلی دست بالا می گرفته . و اگر-درچنان اوضاع واحوالی محمد خوارزمشاه رضا می داد، مغولان، محتملاً، تامدتی به داشتن روابط بازرگانی صلح آمیز با قلمرو وی اکتفا می نمودند. بنابه گفتهٔ ابن اثیر[۱] خوارزمشاه از زمان جنگ باکوچلک طرق بازرگانی ترکستان را مسدودساخته بوده .

چنگیزخان که تدارک انتقام گیری ازخوارزمشاه رامی دیده، ناگزیرمی بایست پیش از هرکاری کارکوچلک را یکسره کند. جزبه (جبه، یمه) نویان بالشکری کثیر علیه وی اعزام شد[۲] . سردار مغول با مهارت فراوان از تضییقاتی که کوچلک[۳] نسبت به پیروان ادیان دیگر روا میداشت بهره گرفت وقلمرو دولت

---

۱ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۶ ؛ CMIZO ، I ، 5 ؛ صحبت از موقوف داشتن فروش منسوجات و دیگر کالاها به صحرانشینان در میان است ، ولـی در ترجمه اشتباهاً برخلاف قلمداد شده .

۲ ــ دربارهٔ املای این اسم رجوع شود به ؛

Pelliot, «A propos des Comans» P. 172, sq.

۳ ــ محتملاً دوسون (Histoire des mongols P, t. I, p. 172) رقم ۲۰۰۰۰ را از نسوی اخذ کرده وچنانکه دیدیم (ص حدود ۷۶۸)گفتهٔ نسوی مربوط به جنگ با کوچلک نمی باشد . در تألیف رشیدالدین (چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۱۶۴ ؛ ترجمه ، بخش ۷ ، ۱۲۷) خبری مندرج است که ایدی قوت اویغور با گروهی کوچک (۳۰۰ نفر) در لشکرکشی شرکت داشته ؛ درتألیف جوینی نیز چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۶ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۳۳) .

وی را تقریباً بدون اینکه مقاومتی شود ـ تصرف کرد . وی نخست حکومت مغولان را در آلمالیغ که در آن ایام تحت محاصرهٔ لشکریان کوچلک قرار داشته ، مستقر ساخت . کوچلک بناگهان حمله کرد و بوزار [اوزار] را که پیش از آن با چنگیزخان عهداتحاد بسته با دختر جوچی [توشی] ازدواج کرده بود ـ به اسارت درآورد مع هذا به تسخیر آلمالیغ موفق نشد و ساکنان آن شهر دلیرانه به دفاع پرداختند. وچون خبر نزدیک‌شدن لشکر مغول رسید کوچلک ناگزیر عقب نشینی کرد . و در میان راه فرمود تا بوزار [اوزار] را به قتل رسانیدند . مغولان وارد آلمالیغ شدند و آن ناحیه را به سقناق تگین پسر بوزار [اوزار] تسلیم کردند وبه اوهم دختر جوچی [توشی] را به زنی دادند . اینها گفته های جوینی است[1] به گفتهٔ جمال قرشی[2] بوزار [اوزار] که به لقب طغرل خان ملقب گشته بوده فرزند خویش سقناق تگین ودخترخود الغ‌خاتون را به نزد چنگیزخان فرستاد و با مغولان پیمان اتحاد بست . ولی کوچلک در شکار بوزار را اسیر کرده کشت و این واقعه پیش از لشکرکشی‌های کوچلک به کاشغر وقوع یافته بوده ، یعنی در حدود سال ۱۲۱۱ میلادی /۶۰۸ هجری. پس از آن کوچلک آلمالیغ را محاصره کرد ولی سلبک ترکان‌بیوهٔ بوزار [اوزار] از شهر دفاع موفقی بعمل‌آورد . چون خبر هلاکت بوزار [اوزار] به چنگیزخان رسید. وی چزه‌به (جبه، یمه) نویان را بالشکربه آلمالیغ فرستاد. جبه چون به ناحیهٔ کلجه‌رسید کوچلکرا درآنجا نیافت . دختر جوجی[توشی] بُلغان بیگی [بیگه]، پیش ازسلطنت اوکتای قاآن، هنوز به ازدواج سُقناق‌ـ

۱ـ « متون » ، ص ۱۰۸ ـ۱۰۷ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۵۷ وبعد) .

۲ـ « متون » ، ص ۱۳۶ـ۱۳۵ ، ۱۴۰ .

تنگین درنیامده بوده .

ازگفته های چان چون[1] پیداست که درسال ۱۲۲۱ میلادی /۶۱۸ هجری درآلمالیغ سوای امیر بوقی داروخه چی [داروغه‌چی؟] مغول یعنی نمایندهٔ رئیس امپراطوری نیزوجود داشته است . طبق مندرجات تاریخ چینی[2] بعدها وظایف زیربه عهدهٔ داروخه‌چی بوده است : ۱/ سرشماری ساکنان ؛ ۲/ لشکری گیری ازبومیان ؛ ۳/ سازمان دادن ارتباطات پستی؛ ۴/ گردآوری ووصول مالیات ؛ ۵/ رساندن وایصال خراج و مالیات به دربار . بدین قرار داروخه‌چی رئیس لشکری و گردآورندهٔ مالیات بوده است . و نیز اخبار و اطلاعات را به دولت مرکزی ارسال می‌داشته . تا حدی که اطلاع داریم ، داروخه چی آلمالیغ نخستین نمایندهٔ حکـومت مغول در سرزمینهای با فرهنگ و متمدن آسیای میانه بوده است، وبطوری که ازگفته‌های چان چون برمی‌آید درآنزمان چنین نماینده‌ای در اویغورستان وجود نداشته .

دربارهٔ اینکه مغولان از چه طریقی از سرزمین کولجین بـه کاشغرستان رخنه کردند وآیا عده‌ای به هفت‌آب اعزام شده بوده یا نه ، اطلاعی دردست نداریم . فقط درتاریخ چینی[3] داستانی دربارهٔ خسیمایلی (محتملاً «اسماعیل» مسلمان) منقول است که زمانی از نزدیکان گورخان بوده و درشهرهای کسان و بسیخا (کاسان و اخسیکت؟)[4] که تابع گوتس‌زه ـ اُردو ، یعنی بلاساغون

۱ـ ترجمهٔ کافاروف ، ۳۰۴ ؛ Bretschneider, « Researches », vol. I eP. 70

۲ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۵۶ ، حاشیه .

۳ـ همانجا ، ۲۳۳ ، حاشیه ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 233

۴ـ شاید این بخش فرغانه پس از آنکه بدست محمد ویران شده بوده از طرف ←

بوده‌اند[۱] حکومت داشته . وی به اتفاق ریش سفیدان آن بلاد به استقبال‌لشکر مغول رفت و اظهار اطاعت و ایلی کرد . جبه (چژه‌به، یمه) دراین باره به چنگیزخان‌گزارش داد . وخان فرمود تاخسیمایلی به مقدمهٔ لشکرچژه‌به[جبه] ملحق شود یعنی راهنمائی را بعهده گیرد .

فقط ابوالغازی دربارهٔ برخوردلشکریان کوچلك وچژه‌به [جبه،یمه] سخن می‌گوید[۲] . اُپرت[۳] پنداشته که داستان پلانوکارپینی[۴] ، در بارهٔ پیکار

→

اتباع مسلمان کوچلك اشتغال گشته . <ب. پلیو حدس می‌زندکه شایدکلمهٔ «بسیخا»ـی متن چینی (« یوآن‌ـشی ») اصطلاح جغرافیائی نبوده ، بلکه شیوهٔ تحریر چینی کلمهٔ ترکی «باسقاق» (که مطابق و معادل « داروغه‌چی » مغولی است) باشد . در این صورت از متن « یوآن‌ـشی » چنین مستفاد می‌گردد که خسیمایلی باسقاق شهر کسان بوده . پ. پلیو ضمناً قید می‌کندکه معلوم نیست پیش ازفتح سرزمین قراختائیان بدست مغولان باسقاقان درآنجا وجود داشته‌اند یا نه . رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le «Turkestan », PP. 54—55 — تحریریه >

۱ — Bretschneider, « Reseorches », vol I, P. 18. > پ. پلیو آغازقسمت مربوطهٔ « یوآن‌ـشی » را چنین‌ترجمه می‌کند :

« Ho—sseu—moi—li était un homme de Kou—tsö—woeul—to (Ghuzz ordo :) des pays d' occident » (« Nofes sur le « Turkestan », p. 54) .

ایـن تعبیر کلمهٔ (قزاوردو ، یعنی « بلاساغون ») درحاشیهٔ نسخهٔ چاپ انگلیسی وی یادداشت شده (یادداشت او را کاملا نتوانستیم بخوانیم) تحریریه .>

۲ـ « شجرةالاتراك » ، چاپ دمزون <متن ، ۹۴ > ، ترجمه ۱۰۲ ؛ ظاهـراً ابوالغازی کلمهٔ « دوانیدن » را که درتألیف رشیدالدین آمده باین معنی درك کـرده بوده (چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۲۷۸) . در جای دیگـر (بخش XV ، متن ، ۶۲؛ ترجمه، ۴۰) خودرشیدالدین می‌گویدکه کوچلك پیش ازآنکه مغولان پیکارآغاز کنند گریخت .

3— Oppert, « Der presbyter Johannes », S. 160

۴ ـ چاپ بازیکوف ، ۱۲۶ ، چاپ بیزلی ، ۶۹ ، ۱۰۲ ، ۱۴۳ ؛ < تـرجمهٔ مالئین ، ۱۷ > .

« در درهٔ تنگی میان دو کوه » که درطی آن مغولان تایمانان و قراختائیان را شکست دادند ، مؤید این خبر می‌باشد ـ خبری که فقط یك نفر نقل کرده و آن هم مدتها پس از واقعهٔ مفروض . شخص پلانوکارپینی هنگامی که به یورت گیوك خان می‌رفت از درهٔ مزبور عبور کرده بوده . دریغا که جهانگرد یاد شده این خبر را درضمن شرح اوضاع مسیر سفر خود نقل نکرده بلکه در فصل‌مربوط به فتوحات مغول آورده است ومیدانیم که درفصل مزبورمطالب غیردقیق فراوان است . بدین سبب نمی‌دانیم که عرصهٔ پیکاری که وی از آن سخن می‌گوید در کجا بوده و آیا اقوامی که نام می‌برد واقعاً در آن شرکت جسته بودند یا نه. بنابه دیگر اخباری‌که در دست است، کوچلك جنگ‌نکرده از مغولان گریخت . از داستانی که دربارهٔ خیمایلی نقل‌کردیم حدس زده می‌شود که مغولان ازناحیهٔ کلجه وارد هفت‌آب شدند و ازآنجا به‌کاشغرستان هجوم بردند . بلاساغون پایتخت هفت‌آب بدون اینکه پایداری کند ازطرف ایشان اشغال شد ، وبدین سبب ایشان آن شهر را غبالیغ ، یعنی «شهرخوب» نامیدند[1] . چژه‌به (جبه، یمه) درکاشغرستان، و شایدهم در هفت‌آب، فرمانی صادر کرده ، حق عبادت آشکار را که کوچلك ازمسلمانان سلب کرده بود به ایشان بازگردانید . اهالی آنجا مغولان را همچون منجیان خویش ازتضییقات بیرحمانهٔ پیشین درود گفتند و در اندك زمانی لشکریان کوچلك راکه در خانه‌های ایشان منزل گزیده بودند هلاك کردند . جبه (چژه‌به ، یمه) برخلاف محمد خوارزمشاه، درنتیجهٔ تنسیقات وانتظاماتی که چنگیزخان مقررداشته‌بود،

---

۱ ـ بارتولد ، « دربارهٔ مسیحیت درترکستان » ، ص ۳۰ ، همچنین بارتولد ZVORAO ، مجلد X، ص ۲۲۶، که گفتهٔ میرخواند را نقل‌کرده (تاریخ «چنگیزخان» چاپ ژوبر ، ۹۱) .

توانست نقش منجی و آزاد کننده را ایفاء کند . دستجات لشکر مغول فقط از مردم اطلاعاتی دربارهٔ کوچلك می‌خواستند و به اموال ایشان کاری نداشتند، بطوری که کاشغریانی، که جوینی[1] این اخبار را از ایشان کسب کرده بوده، ورود مغولان را رحمت الهی می‌شمردند. مغولان درساری کول (ساریق‌قول)[2] به کوچلك رسیدند و وی را کشتند . بنابه‌گفتهٔ تاریخ چینی ، چژه‌به (جبه‌یمه) خسیمایلی را مأمور کرد که « با سربریدهٔ کوچلك سراسر متصرفات نایمانان را بپیماید » و پس ازآن همهٔ شهرها در برابر مغولان سراطاعت فرود آوردند . مغولان بدون اینکه به امـوال اهالی صلح طلب کاری داشته باشند ، مع‌هذا غنیمت فراوان به دست‌آوردند و چژه‌به (جبه،یمه) هزاراسب پوزه‌

۱ـ « متون » ، ص ۱۰۶ (جوینی ؛ هم چنان در چاپ قزوینی ، I ، ۵۰) .

۲ـ به‌گفتهٔ رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۶۳ > ؛ ترجمه، ۴۰) ، و افسانهٔ مغولی (سالیخون ـ رجوع شود به « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف، ۱۳۱ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۷۴> و جمال قرشی (« متون »، ص ۱۳۳) چنین است . به‌گفتهٔ جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۳) ، کوچلك در درهٔ وزاری بدخشان کشته شد (در چاپ قزوینی ، I ، ۵۰ ؛ « ورارنی ») . < در چاپ انگلیسی «ترکستان» Sarykol . پ. پلیو دراین باره می‌گوید که در متن رشیدالدین « ساریق قول» آمده واین کلمه را باید فقط «ساریق‌کل» (« رود زرد ») خواند نه «ساریق‌کول» ـ که درچاپ برزین آمده . در « افسانهٔ نهان » « سالیغ کون » نوشته شده نه « ساریق کون » ، و این تحریفی است که در قرن ۱۴ میلادی وارد شده . در متن بدوی افسانـه نیز « ساریق‌کل » آمده . (رجوع شود به ؛

Pelliot, (Notes sur le «turkestan», P. 52) . ـ تحریریه > .

سفید[۱] برای چنگیزخان هدیه فرستاد، که ظاهراً ازصحرانشینان شکست‌خورده ویاگریخته ومنهزم، گرفته شده بوده . فتح قلمرودولت کوچلك درنظرمردمان آن عصر آن چنان واقعهٔ مهمی بوده که چنگیزخان ازآنکه سردار وی را براثر این پیروزی غرور به سرزند و از اطاعت او سرپیچی کند بیمناك گشت[۲]. مسلماً خبرفتح ترکستان شرقی بدست مغولان به گوش اتباع سلطان رسید و تأثیر عمیقی درایشان کرد . سردار مغول به آسانی نیروی جنگی کوچلك را، که اندکی پیش، سلطان درمقابل آن عقب نشسته، نواحی حاصلخیزوپرجمعیت را بدست غارت و ویرانی سپرده بوده ، نابود ساخت . وی درعین حال نقش منجی مسلمانان را از شرتضییقات ایفاء نمود و این وظیفه را خیلی بهتر از محمد خوارزمشاه انجام داد. محمد دیگرقادرنبود به‌تصادم خویش با چنگیزخان جنبهٔ جنگ دینی دهد ، به ویژه که قربانیان واقعهٔ هائلهٔ اترار که حرب میان طرفین را احتراز ناپذیر ساخته بود ـ فقط و فقط مسلمانان بوده‌اند .

ظاهراً چنگیزخان بمتابعت ازگفته‌های مشاوران مسلمان‌خویش «سلطان مغرب» را خیلی دست بالا گرفته بود وهم چنانکه زمانی برای جنگ با چژورچژنیان [قبایلی که اسلاف منچوریان بودند و درقرن ۱۲میلادی دولت تسزین را تشکیل دادند که دراواسط قرن ۱۳ میلادی بدست چنگیز منهدم شد] آماده می‌گشت سرگرم تدارکات جنگی با وی بود . و با اینکه علیه کوچلك فقط سردار خویش را فرستاده بود ، اکنون شخصاً به لشکرکشی پرداخته ، همهٔ پسران و نیروهای اصلی خود را همراه برده بود . وی تابستان سال ۱۲۱۹

۱ ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۲۷۸ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۲۰۹ .

۲ ـ همانجا ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, P. 172

میلادی / ۶۱۶ هجری را در کنار ایرتیش [اردیش ـ رشیدالدین] به سر- برد[1] . و در پائیز از آنجا لشکرکشی آغاز کرد . درقیالیق، محتملاً همانجائی که روبروک[2] « زیباترین جلگه‌ها » ـ یش می‌خوانـد ، گذشته از ارسلان خان غرلغ [قرلغ، قرلیغ ـ خلج] امیرمحل، سُقناق تگین آلمالیغی و بارچوق[3] ایدی قوت اویغور نیز با دستجات لشکری‌خویش به اوپیوستند . بدین طریق همهٔ لشکریانی که برای عملیات جنگی در قلمرو دولت خوارزمشاه در نظـر گرفته شده بودند درآنجا گردآمدند . اما دربارهٔ شمار لشکریان یاد شده هیچ اطلاع و مـدرك موثقی در دست نیست . ارقام عجیب و غـریبی که مؤلفان مسلمان نقل کرده‌اند (به‌گفتهٔ جوزجانی[4] ۶۰۰۰۰۰ نفر و حتی ۷۰۰۰۰۰) ، به

۱ـ رشیدالدین . چاپ برزین ، بخش XV ، ۴۲ ، ۱۱۶ (درمورد اول ترجمه خطاست . به متن ، ۶۶ ، <۱۷۲> رجوع شود . دربارهٔ تواریخی که رشیدالدین ذکر کرده رجوع شود به ماقبل ص حدود ۷۷۰).

۲ـ چاپ میشل‌ـرایت ، ۲۸۱ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۰۵> .

۳ـ درچاپ قزوینی جوینی ، I ، ۶۳ چنین است

«Chrestomatie persane» , t. II, P. 110) در بارهٔ ایـن نام رجوع شود به چـاپ قزوینی ، I ، ۳۲ . < در حاشیهٔ نسخهٔ بارتولد < چاپ انگلیسی > در اینجا چنین یادداشت شده : « تصحیح « بارچوق » pelliot, 5 » : این نام به صورت « بارجوق » ، بطوری که پ. پلیو خاطرنشان کرده ، در متن جوینی ، (چاپ قزوینی ، I) فقط در ص ۳۲ دیده می‌شود و در ص ۶۳ نیست (رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le 5 Turkestan » PP. 55–56 . ـ تحریریه > .

۴ـ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۳ ؛ II ، ۹۶۸ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۳۸ : ۸۰۰۰۰۰ . ـ تحریریه > .

هیچ وجه قابل اعتماد نیست. از دیگرسو ارقام مربوط به لشکریان منظم مغول را ، که به‌گفتهٔ رشیدالدین[۱] به هنگام مرگ چنگیزخان فقط به ۱۲۹۰۰۰ تن بالغ بوده نیز نمی‌توان ماخذ قرارداد . فقط دستجاتی که نیروی جنگی‌خاصهٔ مغولستان را تشکیل می‌داده وپس از چنگیزخان به ارث به تولوی‌خان رسیده بوده ، کلاً جزء این رقم آمده . و از لشکریان سه برادر دیگر نیز فقط از دستجات مغولی کـه به ایشان داده شده بوده (به هریك ۴۰۰۰ نفر) یاد شده و بی‌شك این عده بخش کـوچکی از قوائی را که هریك از ایشان در قلمرو خویش بدان متکی بودند، تشکیل می‌داده است. ضمناً این‌نکته نیزمسلم است که در لشکرکشی به غرب نقش اصلی را دستجات لشکری شاهزادگان مزبور ایفاء می‌کرده‌اند . از آنجائی که امر تسخیر چین و تنگوت هنوز پایان نیافته بوده ، گمان نمی‌رود که چنگیزخان سرکردهٔ جناح چپ خود موخولی را، که تقریباً نیمی ازلشکریان منظم در زیرفرمان اوبوده‌اند، ازمردان لشکری محروم کرده باشد . از دیگر سو ، چنانکه از گفته های چان چو [۲] مستفاد می‌گردد ، سردار کل جناح راست بُغرُجی نویان در لشکرکشی شرکت داشت . بنابقول جوزجانی[۳] فوج ارسلان خان از ۶۰۰۰ تـن مرکب بوده . دربارهٔ شمار افواج ایدی قوت و سغناق تگین اطلاعی دردست نیست. از اخبار مربوط به تقسیم افواج مغولی چنین برمی‌آید و انگیزهٔ این حدس است که لشکر چنگیز خان برروی هم کمتر از ۱۵۰۰۰۰ و بیش از ۲۰۰۰۰۰ تن نبوده است .

۱ـ چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۱۹۵ وبعد > ؛ ترجمه ، ۱۳۲ وبعد.

۲ـ چانـچون . ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۸ ، ۴۱۴ (حاشیه) ؛
Bretschneider. < Researches >: vol. I, p. 81

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۴ ؛ < ناسائوـلیس ، ۳۴۳ > .

به عقیدهٔ دوسون[۱] ، که درست بنظر میرسد ، قوای خوارزمشاه ازلحاظ شمار خیلی بیشتر بوده . ولی چون مناسبات خوارزمشاه و سردارانش دشمنانه بوده ، وی قادر نبود از این برتری خویش استفاده کند . وی پیش از ورود آخرین هیئت رسولان مغول شورائی جنگی تشکیل داد و شهاب‌الدین خیوقی در آن مجلس گفت که سلطان باید لشکریان خویش‌را در کنار سیحون (سیر دریا) گرد آورد و در آنجا به استقبال مغولان شتابد و با نیروهای تازه نفس به ایشان حمله کند ــ پیش از آنکه آنان از خستگی سفر دراز به خود آیند . دیگران برخلاف می‌گفتند که باید مغولان را به خود گذاشت تا وارد ماوراءالنهر شوند و در آنجا با استفاده از آشنائی با اوضاع محل نابودشان کرد[۲] . برخی دیگر توصیه می‌کردند که ماوراءالنهر را به حال خود گذارند و به سرنوشتش سپارند و از معابر جیحون (آمودریا) دفاع کنند . آنان که از همگان ضعیف‌النفس‌تر بودند پیشنهاد می‌کردند که لشکر را در غزنه گرد آورند (یعنی به آنسوی هندوکش عقب نشینی کنند) و از آنجا هم اگر ضرورت اقتضا کرد به هندوستان روند[۳]. سلطان جرأت نکرد توصیهٔ نخستین‌را بپذیرد ولی پادگانهای نیرومندی در ماوراءالنهر باقی گذاشت . و زان‌پس آن ناحیه را ترک گفت و وعده داد که بالشکر به آنجا بازگردد و مشغول گردآوردن قشونی در نزدیکی بلخ گشت . سلطان پیش از حرکت از سمرقند فرمان داد که حصاری گرد شهر برآورند .

1— D' Ohsson. « Histoire des Mongols », t. I, P. 212

۲ــ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۳۷ ؛ CMIZO ، I ، ۶ .

۳ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۸ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۰۶ ؛ میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۷۸ .

بنا به گفتهٔ نسوی[1] ، این حصار می‌بایست ۱۲ فرسخ امتداد داشته باشد یعنی نه تنها شهر بلکه حومه و حوالی آن را هم محصور و مأمون دارد ، هم چنانکه در دوران پیش ازاسلام‌بوده (رجوع‌شود به‌ماقبل‌ص۲۱۱-۲۰۹). خوارزمشاه برای تأمین هزینهٔ این حصار عظیم، در ظرف یك سال سه بار مالیات و خراج سالیانه را بطور کامل از مردم گـرفت . به گفتهٔ نسوی ساختمان حصار نه تنها پیش ازهجوم مغول پایان نیافته بلکه هنوز آغازنگشته بوده، و بنابراین چیزی ازوجوه گردآورده بدین منظور مصرف نشده بوده . فقط جوینی می‌گوید که در سمرقند مستحکم‌گشته بوده. سلطان هنگام کارهای ساختمانی حضورداشت و چون مشغول کندن خندق بودند،گویا گفت « لشکری که قصد ما دارد اگر هرکسی تازیانهٔ خویش درینجا اندازد انباشته شود» و حصار ازاین سخن «دل شکسته شدند» . به ظن قوی این‌داستان پس از هجوم مغول پدید آمده وگمان نمی‌رود که محمد خوارزمشاه درست پیش از ورود مغولان، مردم‌را دل سرد کرده باشد . نسوی[2] دریغ می‌خورد که سلطان تصمیم هلاکت انگیزی اتخاذ کرده نیروهای خـویش را در شهرهای ماوراءالنهر پـراکنده ساخت و معتقد است که اگرمغولان را درمرزاستقبال‌می‌کرد (یعنی توصیهٔ شهاب‌الدین‌خیوقی را می‌پذیرفت) دشمنان را به آسانی نابود می‌ساخت . دانشمندان اروپائی ، قبل از آ . مولـلر[3] (که مولـلر هم جزء آنان بوده) نیز سلطان را به سستـ عنصری جنایت‌کارانه و حتی «حماقت» متهم می‌کنند . ولی اگروقایع آخرین سالهای سلطنت محمد را نیك بسنجیم به این نتیجه خواهیم رسید که وی چارهٔ

۱ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۵ ؛ ترجمه ۶۱ .

۲ــ همانجا ، متن ۳۷ــ۳۶ ؛ ترجمه ۶۳ .

3– Müller, « Der Islam » Bd II, S. 209

دیگری نداشته . وی فقط در صورتی می‌توانست نیروهای خویش را در یك نقطه گرد آورد که قوای وی نیز، مانند لشکر مغول، که دردست چنگیزخان آلت گــوش بفرمانی بوده ، از اوشنوائی می‌داشتند . و مسلماً چون مناسبات سلطان و سرداران او خصمانه بوده چنین چیزی امکان نداشته . به احتمال‌قوی اگرمیان سرداران سلطان توافق وجود می‌داشت و دررأس ایشان پیشوائی‌لایق و مقبول عموم قرار می‌داشت ، ایشان به دفع‌مغولان توفیق حاصل می کردند. ولی پس از پیروزی ایـن نیروی شگرف متوجه سلطان خویش و دودمان وی می‌گشت. اما دربارهٔ اینکه مناسبات سلطان با سردارانش، بعد از نزاعی که‌وی بامادر داشته ، از چه قرار بوده است ، از داستان لطیفه‌آمیزی که جوینی[1] نقل می کند پیداست . وی می گوید در ایامی که سلطان درکرانهٔ‌آمودریا (جیحون) بوده ، توطئهٔ سوء قصدی درمیان لشکرعلیه حیات وی بعمل آمده و کشف شده بوده. محمد خوارزمشاه شبی پنهان از انظارلشکریان خیمه‌ای راکه می‌بایست درآن بیتوته‌کند ترك کرد. وبامداد خیمه را از هرسو با تیرهای بسیارسوراخ‌ـ سوراخ یافتند . گمان نمیرود که سلطان در میان غوریان که فـوجی از ایشان در سمرقند اقامت داشته[2] و همچنین در میان ساکنان آن شهر، که مصمم بــود عده‌ای از تیراندازان داوطلب از ایشان تــرتیب دهــد ، مقبولیت و محبوبیتی داشته. عدهٔ‌داوطلبانهرمحل‌می‌بایست متناسب‌بامقدارمال‌وخراج آن محل‌باشد.

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۰ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۰۹؛ میرخواند « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۸۰ ؛
D'Ohsson, « Histoire des Mongols ». t. I, P. 243 .

۲ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۲ .

هرفرد تیرانداز می‌بایست شتری وسلاح و آذوقه باخود بردارد . نسوی[1] دریغ می‌خورد که سلطان کرانه‌های آمودریا (جیحون) را پیش از آنکه داوطلبان گرد آیند ترك گفت . مردم ازهرسو روی‌آورده بودند واگر اوصبر می کرد ، در رأس بزرگترین لشکری که کس تاآن روز دیده بود ـ قرار می‌گرفت . «انبوهی خواست شدن کـه درهیچ عهدی نشان آن نداده‌اند». اما درواقع در پایان بهار سال ۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی هنوز داوطلبان گـرد نیامده بودند و این خود می‌رساند کـه جمع آوری ایشان ـ برخلاف گفتهٔ مورخ مزبور ـ چندان با موفقیت جریان نداشته و سلطان از این جانب نیز با حسن توجهی مواجه نگشته بوده ، هم‌چنانکه مورد التفات لشکریان ترك خویش‌نیز نبوده[2].

مورخان مسلمان تاریخ دقیق ظهور مغولان را در زیرحصار اترار ذکر نمی‌کنند وحال آنکه این موضوع در تاریخ اسلام واجد اهمیت است . بـه

۱ـ نسوی « سیرت جلال‌الدین » .

۲ـ در بارهٔ روحیهٔ توده های مردم ماوراءالنهر بلا فاصله پیش از هجـوم مغول اطلاعات موثق در دست نداریم . اشعار خرم‌آبادی که عوفی نقل‌کرده («لباب‌الالباب» ، I ، ۲۰۲) و ازمبارزه باتاتاران درآن سخن رفته محتملاً مربوط به‌پیکار باچنگیزخان نبوده بلکه راجع به نبرد باکوچلك است . <شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی مؤلف کتاب عروض فارسی [المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم] می‌گویدکه در آسمای میانه شایعات مبهم در بارهٔ هجوم مهیب تاتار که در شرف تـدارك و تکوین بوده انتشار یافت و مردم بسیار وحشت زده شدند و به سوی مغرب گریختند . و خـود مؤلف نیز چنین کرد و به فارس گریخت (رازی ، « معجم » ، چاپ قزوینی ـ براون ، ۳ و بعد). ـ تحریریه>.

گفتهٔ جوینی[1] شهر اترار پنج‌ماه ازخود دفاع کرد و دز آن ماهی‌دیگرمقاومت نمود . پس ازتصرف شهر ، لشکریانی که برای محاصرهٔ آن باقی مانده‌بودند هنگامی که چنگیزخان مشغول محاصرهٔ سمرقند بود ـ یعنی در ماه مارس ۱۲۲۰ میلادی (اول بهار ۶۱۷ هجری) به وی ملحق شدند . از اینجا چنین نتیجه توان گرفت که آغاز محاصره در سپتامبر ۱۲۱۹ میلادی (آخر تابستان سال ۶۱۶ هجری) بوده است . ولـی به ظن قوی جوینی دربارهٔ طول مدت محاصره اندکی مبالغه کرده . به گفتهٔ نسوی[2] چنگیزخان فقط پس از سقوط اترار به‌طرف بخارا حرکت کرد واحتمال صحت این‌نظر اندك است .

چنگیزخان در زیر حصار اترار نیروهای خویش را تقسیم کرد. بخشی از لشکریان وی (که به‌گفتهٔ رشیدالدین[3] چند تومن ـ چند ده هزارتن بوده) که فوج اویغور[4] نیز جزء آن بوده ـ برای محاصرهٔ شهر درمحل ماند. بخش دیگر درتحت فرماندهی جوچی به‌سوی بخش‌سفلای سیردریا (سیحون) اعزام گشت . گروه کوچکی (۵۰۰۰ نفر) نیزبطرف بخش علیای رود و در جهت

۱ـ چاپ قزوینی ، I ، ۶۴ ، ۹۲ ؛ ۱۳۲۰

Schefer, «Chrestomatie persane», t. I, pp. 110-112

۲ـ «سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۴۳ ؛ ترجمه ، ۷۴ـ۷۳ .

۳ـ چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۶۷ > ؛ ترجمه ، ۴۳ . در تـألیف جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۶۴) همان کلمات (چند تومان) مربوط به فوج جوچی قلمداد شده .

۴ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش ، VII ، ۱۶۴ ؛ ترجمه ، بخشV ، ۱۲۷ . به گفتهٔ جوینی شاهزادگان جغتای و اوکتای (اوگدی) نیز در این بخش لشکر بوده‌اند .

بناکت و خجند به حرکت درآمد . خود چنگیزخان با تولوی‌خان و نیروهای اصلی خویش بطرف بخارا رفت و به گفتهٔ نسوی ــ منظور وی جدا کردن سلطان از لشکریانش بوده‌است . در اترار ــ محتملاً پیش از سقوط شهر ــ بدرالدین عمید نمایندهٔ مقامات کشوری که والی و جانشین صفی‌اقرع بوده (نسوی شخص اخیرالذکر را «وزیرسلطان دربلاد ترك» می‌خواند) به طرف چنگیزخان رفت وجانب وی راگرفت . پدر و عم وی قاضیان اترار بودند و بادیگر خویشاوندانشان به هنگام تصرف اترار بدست سلطان به‌سیاست رسیده بودند[1] . محتملاً اینان به فرقهٔ روحانیانی که با سلطان خصومت میورزیدند تعلق داشتند ، منتهی دشمنی خویش را به صورتی زننده‌تر از صدر بخارا و شیوخ سمرقند ابرازداشته بودند. چنگیزخان از بدرالدین اطلاعات مبسوطی دربارهٔ اوضاع سیاسی کشور ودشمنی ترکان خاتون وفرقهٔ لشکریان با سلطان دریافت داشت و بعدها از آن اطلاعات برای نیل به مقاصد خویش استفاده کرد . گذشته ازاین چنگیزخان و پسران اورا عده‌ای از بازرگانان مسلمان همراهی می‌کردند و مسلماً اینان مغولان را با اوضاع و شرایط زندگی محلی آشنا می‌نمودند . بدین قرار مسلمانان نتوانستند از آشنائی‌محلی‌خویش‌سودی برند . نقشه‌های سوق‌الجیشی چنگیزخان وپیاده کردن وعملی‌ساختن آنها به نحوی درخشان ، خود گواه برآن است که وی بااوضاع جغرافیائی نیك‌آشنا بوده است .

چنگیزخان به‌کنار قلعهٔ زرنوق رسید . نام این قلعه در شرح آخرین لشکرکشی تیمور ازسمرقند به اترار ،که ازطریق درهٔ جیلان اوتین [ایلان

۱ــ نسوی ، «سیرت جلال‌الدین» ، متن، ۳۷ ؛ ترجمه، ۶۴ ؛ حمدالله قزوینی، «تاریخ گزیده» ، چاپ براون ، متن ، ۴۹۷ .

اوتی] صورت گرفته بوده آمد و آخرین موقف، پیش از کسرانهٔ سیر دریا (سیحون) ، قلمداد شده[1] - ظاهـراً مغولان هنگام عبور از رود به مشکلاتی برنخوردند. شاید عبور درموسمی ازسال وقوع یافته که رود را یخ پوشانده بوده . دانشمند حاجب به‌نزد ساکنان زرنوق فرستاده شد وایشان را قانع کرد که داوطلبانه تسلیم شوند وضمناً دانشمند به جان ومال مردم را امان داد . وبه وعده وفا کرد . مغولان فقط استحکامات را ویران ساختند و از جوانان محـل فوجی برای کارهای محاصرهٔ [دیگرشهرها] گرد آوردند . مغولان [محتملاً ترکانی که در این لشکرکشی شرکت داشتند] به این شهر لقب قتلغ بالیـغ ، یعنی «شهرمسعود»[2] داده‌اند .

در زرنوق چند تن از ترکمنان یافت شدند که مغولان را، از راهی که پیشترکس نمی‌دانست، به نورهدایت کردند . ازآن زمان این‌جاده بنام«خانی» نامیده شد[3] . جوینی در سال ۱۲۵۱ میلادی/۶۴۹ هجری از آن جـاده عبور کرده . به‌عقیدهٔ کسانی که باآن سرزمین آشنا هستند ، از شرح لشکرکشی‌های چنگیزخان وتیمور چنین‌برمی‌آیدکه وضع آن نقاطازآن زمان کلاً دگرگون شده ، زیرا که « اکنون بین نورآتا و مصب‌های رود اریس جاده‌ای ـ حتی

۱ـ شرف‌الدین علی‌یزدی ، ترجمهٔ پتی‌دلاکروا ، II ، ۲۱۶ ؛ چـاپ کلکته . II، ۶۴۶ (درچاپ اخیرالذکر این‌کلمه به‌صورت «زرتوق» آمده)

۲ـ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, pp. 120-121 جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۷۷ .

۳ـ «خانی» (همچنان که در تألیف جوینی آمده . چاپ قزوینی ، I ، ۷۸) نه «خالی» که درچاپ برزین تألیف رشیدالدین منقول است (بخش XV ، متن ، ۸۰ ؛ ترجمه ، ۵۲) .

کاروان رو ـ وجود ندارد و در فاصلهٔ میان این دو نقطه بیابان بی‌آب قزل‌قوم ممتد است»[۱] . این عقیده بعداً رد شده است زیرا که در زمان حاضر نیزجاده‌های کاروانروبین اترار و نور وجود دارند[۲] . گذشته ازاین می‌باید بیادآوریم که لشکر مغول درماه ژانویه [زمستان] در بیابان قطع طریق کرد . ظاهراً در آن زمان هنوز نهرهای کرانهٔ چپ سیردریا (سیحون) متروك نبوده‌اند وبیابان کمتر وسعت داشته . پیش قراول لشکر مغول به سرکردگی طایربهادر به نزدیك نور رسید . مغولان شبانه از باغهائی که به ساکنان شهر تعلق داشته عبور کردند . بدیهی است که این باغها ـ مانند دیگر جاهای آسیای میانه ـ در فصل تابستان مورد استفادهٔ ساکنان قرار می‌گرفتند و بمنزلهٔ باغهای ییلاقی بوده و درآن فصل‌سال ازسکنه خالی بودند . طایربه مغولان فرمود تادرختان را قطع کنند و نردبام‌هائی تعبیه‌نمایند (ظاهراً برای اینکه درصورت محاصرهٔ شهر بکار آید). ظهور مغولان آنچنان ناگهانی بود که ساکنان شهر ایشان را کاروانی از بازرگانان پنداشتند و فقط زمانی به خطای خویش پی بردند که نخستین افواج به زیرحصارشهر رسیده بودند. طایربه مردم شهرتکلیف تسلیم کرد . وبا رضای وی ایشان رسولی به نزد چنگیزخان فرستادند و وی امرکرد که شهررا به سبتای بهادر[۳] تسلیم کنند (که ظاهراً درمیان لشکرمقامی والاتر از طایر داشته) . مردم به خواست سبتای شهر را خالی کردند و فقط آذوقه

۱ـ اسمیرنوف ، « آثار باستانی در مسیر وسطی و سفلای سیردریا » ، ص ۱۳ .

۲ـ گلاره ، « اترار باستانی » ، ص ۱۶ .

۳ـ سبتای به سمت امیرهزاره بجناح چپ تعلق داشته (رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۲۱۱ > ؛ ترجمه ، ۱۴۱ .)

وآلات کشاورزی و دامها را باخود برداشتند . پس از آن خانه‌های ایشان به دست مغولان تارومار شد . چنگیزخان ، پس از ورود ، از مردم خواست که فقط مبلغ ۱۵۰۰ دینار ـ برابر خراجی که حکومت سلطان از نور مأخوذ می داشته ـ بپردازند . گوشواره های زنان نیمی از این مبلغ را تشکیل می‌داده. البته این خبرنشان می‌دهد که اموال ساکنان تاراج نشده بوده (والا محلی‌برای پرداخت ۷۵۰ دینار [باقی] نمی‌داشتند) و لااقل پس از ورود چنگیزخان به صاحبان آن مسترد گشته بوده . گروهی کوچك (جمعاً ۶۰ نفر) برای کارهای محاصره گرفتند که درتحت سرکردگی ایل‌خوجه پسررئیس محل قرارداشته. این گروه بعدها در محاصرهٔ دبوسیه (دبوسی) مورد استفاده قرارگرفت[1].

چنگیزخان ، بنابه گفتهٔ دوتن از معاصران حوادث مزبور ـ یعنی ابن‌اثیر[2] و جوزجانی[3] ـ هم درماه فوریه سال ۱۲۲۰ میلادی (آخر زمستان ۶۱۷ هجری) به بخارا رسید نه درماه مارس . و حال‌آنکه جوینی [در اوایل محرم سنهٔ ۶۱۷ هجری] ماه مارس را ذکر می کند و ناقلان اقوال دیگران بعد ازوی نیزتاریخ اخیررا ازقول او می‌آورند[4]. تاریخی که ابن‌اثیر و جوزجانی ذکر کرده‌اند با گفتهٔ ذیل نویس تألیف نرشخی نیزتأیید شده است[5] . شمار عدهٔ پادگان بخارا به‌تفاوت ذکر شده. به‌قول جوزجانی فقط ۱۲۰۰۰ سوار بوده و

۱ـ Sehefer, « Chrestoma tie Persane », t. II, 121—122 ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۷۹ .

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۹ ؛ CMIZO ، I ، ۸.

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۹۷۶ ؛ < چاپ ناسا لوـلیس ، ۳۳۹ > .

۴ـ درتألیف دوسون نیزچنین است («Histoire ds Mongols », t. I, P. 228)

۵ـ چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ .

به‌گفتهٔ جوینی تنها «لشکر بیرونی» ۲۰۰۰۰ بوده است[۱] (عدهٔ افراد پادگان به معنی اخص ذکر نشده است) و به گفتهٔ نسوی[۲] برروی هم ۳۰۰۰۰ بوده است. بنابه قول نسوی مقدمان شهر عبارت بودند از اختیارالدین کُشلی[۳] امیرآخور سلطان و اینانج خان اغُل حاجب و ازدیگرامرا، به گفتهٔ جوینی: حمیدپور[۴] (ازمردم قراختای که در پیکار سال ۱۲۱۰ میلادی / ۶۰۷ هجری اسیر شده به خدمت خوارزمشاه درآمده بوده است) و سونجخان و شخصی بنام گورخان [کوك خان] بوده‌اند که «می گفتندمغولی بودازو [چنگیزخان]گریخته و به‌سلطان [محمد خوارزمشاه] پیوسته». جوینی خود در صحت این خبرشك دارد. سه روزپس ازآغاز محاصره، لشکریان درتحت ریاست اینانجخان عزم ترك شهر

۱ــ جوینی، چاپ GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۳۴؛ «لشکربیرون». درنسخهٔ خطی خانیکوف و چاپ قزوینی، I، ۸۰، «لشکر بیرونی». درکتاب شفر، «لشکر اندرونی» («Chrestomatie Persane», t. II, P. 123). این که جوینی، برخلاف پندار دوسون، مجموع عدهٔ پادگان را ۲۰۰۰۰ نفر تعیین نکرده از عدهٔ مدافعان دژ که وی بعداً نقل کرده پیداست. (D'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, P. 233)

۲ ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن ۳۴؛ ترجمه، ۶۲؛ بـه گفتهٔ ابن اثیر ــ ۲۰۰۰۰ نفر.

۳ــ درمتن «سیرت جلال‌الدین» اشتباهاً «کشکی» و درترجمه ــ Kechki ــ نوشته شده. درصفحهٔ ۴۳ متن و ص ۷۴ ترجمه صحیح است. همچنین در تألیف جوزجانی و نسخه‌های خطی جوینی. در متن چاپی قزوینی (I، ۸۰) «کشلی» آمده.

۴ــ نیز رجوع شود به «متون»، ص ۱۱۵ (جوینی: نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۷۳، چاپ قزوینی، II، ۲۱۱).

کوردند و ازمیان صفوف مغولان راهی بسرای خویش گشودند ولی پس از آن مغولان فراریان را تعقیب کردند . فقط اینانچخان با عدهٔ کمی از لشکریان خود موفق به عبور از آمودریا (جیحون) گشت . حمید پور دراین پیکار به هلاکت رسید . اهالی شهر، که مدافعانشان ایشان را ترك گفته بودند ، تصمیم به تسلیم گرفتند. قاضی بدرالدین قاضیخان در رأس نمایندگانی که ازطرف اهالی به نزد مغولان گسیل شده بودند، قرارداشته. بنابه گفتهٔ ابن‌اثیر مغولان روزدهم[۱] و به قول جوزجانی روز شانزدهم فوریه غرهٔ ذی‌الحجهٔ ۶۱۶ هجری (سه شنبه ۱۴ ذی‌الحجه ۶۱۶ هجری) بقول ابن‌اثیر وارد شهرشدند . دفاع از قلعه ، با وجود اینکه بیش از ۴۰۰ سوار در آن نبودند[۲] ، دوازده روز دیگر تعقیب شد[۳] . بنا به گفتهٔ جوینی گورخان [کوك‌خان-چاپ قزوینی] در عداد مدافعان بود « که بمردی » و شجاعت شگفتیها نمود. اهالی را مجبور کردند آذوقه‌ای را که برای لشکریان سلطان تهیه کرده بودند به مغولان دهند وخندق قلعه را پر کنند . و پس از تصرف قلعه همهٔ مدافعان آن را هلاك کردند . پس از آن بازرگانان ثروتمند را مجبور ساختند تا نقره‌ای را که پس از واقعه هائلهٔ

۱ــ رجوع شود به CMIZO ، I ، ۸ ، حاشیه . ابن اثیر روز سه شنبه را ذکر کرده نه چهارشنبه (که درترجمه گفته شده) .

۲ــ («Histoire des Mongols» D' Ohsson (t. I, P. 233, دوسون به حق سخنان جوینی رد می‌کند (چاپ قزوینی ، I ، ۸۳ ؛ Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, P. 125) جوینی گفته است‌که بهنگام تسخیر قلعهٔ بخارا در حدود ۳۰۰۰۰ نفر کشته شده‌بوده .

۳ ــ ذیل‌نویس نرشخی نیز ــ گذشته از ابن اثیر ــ چنین می‌گوید (نرشخی ، چاپ شفر ، ۲۳) .

اترار، از خوارزمشاه خریده بودند، تسلیم کنند (محتملاً دیگر کالاها را هم). سرانجام همهٔ اهالی فقط با لباسی که بتن داشتند از شهر بیرون رانده شدند. مغولان اموال ایشان را تاراج کردند و هر کس به رغم فرمان در شهر باقی‌ماند به قتل رسید. به‌گفتهٔ جوینی، امام جلال‌الدین علی‌بن حسن (یا حسین) زندی چون دید که مغولان مسجدها را غارت می‌کنند و اوراق قرآن لگدمال سُم اسبان ایشان می‌گردد، اظهار تنفر کرد و رکن‌الدین‌امام زاده که «از افاضل علمای» شهر بود پاسخش گفت که «خاموش باش‌باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست» [جملات میان دوابروها از متن جوینی است. بارتولد چنین ترجمه کرده: «باد غضب خداوند است که می‌وزد. کاهی را (که بحرکت در آورده) مجال سخن گفتن نیست»][1]. ولی گفتهٔ ابن‌اثیر گواه بر آن است که رکن‌الدین امام‌زاده تااین حد تسلیم سرنوشت نشده بوده وچون دید که مغولان بااسیران به خشونت رفتارمی کنند وبه‌ناموس زنان دست اندازی می‌نمایند، وی وپسرش باایشان نبرد کردند و کشته شدند. قاضی‌صدرالدین خان وبرخی دیگر نیزچنین کردند و صدرمجدالدین مسعود بـرادر وزیر نظام‌الملك[2] (به ماقبل ص۸۷-۷۸۶رجوع شود) نیز در شمار مقتولان بوده. گفته‌های جوینی دایربراینکه چنگیزخان «به مصلای عید رفت وبه منبربرآمده بود و عامهٔ شهر را حاضر کرده بودند» و نطقی ایراد کـرد و خویشتن را «عذاب خدا» نامید که به خاطر «گناههای بزرگ» خلق برایشان فرستاده، ... این سخنان مستبعد و غیرمحتمل بنظر می‌رسد. اگرچنین صحنهٔ

۱ــ جوینی، چاپ قزوینی، I، ۸۱؛
Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 123–124

۲ــ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۲۴، ترجمه، ۴۳.

غریبی در واقع بوجود آمده بوده ، مسلماً ابن‌اثیر دربارهٔ آن از فقیه سابق‌الذکر اطلاع حاصل می کرد وسخنی می‌شنید . ولی درعوض گفتهٔ ابن‌اثیر با داستانی که جوینی آورده که چنگیزخان از مردم شهر خواست تا فهرستی از توانگران ومقدّمان تنظیم کنند و درمورد مطالبات پولی‌خویش‌به‌ایشان‌مراجعه می کرده ـ مطابقت دارد . شهررا پس از تاراج و غارت طعمهٔ آتش ساختند. و فقط مسجد جامع و چند کاخ که از آجرپخته ساخته شده بوده باقی ماند[۱] . گمان نمی‌رود کـه آتش زدن به شهر درنقشهٔ چنگیزخان بوده است. در شهر بخارا بسبب فشردگی ونزدیکی ابنیه بیك‌دیگر حریقهای ویران‌کننده پدیده‌ای عادی شمرده می‌شده ، وآتش سوزی به هنگام غارت و تاراج امری اجتناب‌ناپذیر بوده است . (رجوع شود به ماقبل ص۲۶۳) .

مغولان چون از بخارا روانهٔ سمرقند شدند دسنجات عظیمی از اسیران را با خود بردند . بنابه اطلاعاتی که ابن‌اثیر میدهد و بی‌شك ازفقیه یادشده، دریافت کرده بوده ، سرنوشت اسیران مزبور فوق‌العاده سخت و رقت انگیز بوده است . اسیران می‌بایست پیاده به دنبال سواران مغول حرکت کنند . هر کس در راه براثر خستگی فرو می‌ماند کشته می‌شد[۲]. درمیان‌آن جمع، گذشته از شهریان اسیر، مسلماً اهل روستا نیزبودند . مغولان در همهٔ سرزمینهائی که به عملیات می‌پرداختند ، روستائیان قراء اطراف را برای کارهای مـربوط به

۱ـ این سخنان را که دوسون («Histoire des Mongols», t. I, p. 243) بـه ابن‌اثیر نسبت می‌دهد. درواقع فقط درتألیف جوینی وجود دارد (چاپ‌قزوینی، I، ۸۲؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 124; I 82)

۲ـ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۰ ؛ 10 ، I ، CMIZO .

محاصره به جبر می‌راندند[۱] . ازمیان نقاط مستحکم بین بخارا و سمرقند فقط دبوسیه و سرپل مقاومت کردند. و ازاینجا چنین نتیجه توان گرفت که افواج مغول در هردو کرانهٔ رود زرافشان حرکت می کردند. ازداستانی که چانچون[۲] درسال ۱۲۲۱ میلادی / ۶۱۸ هجری دربارهٔ چنگیزخان شنیده بوده چنین برمی‌آید که مسیر شخص چنگیزخان کرانهٔ شمالی رود بوده .

دیدیم که خوارزمشاه برای دفاع از سمرقند[۳]ـ شهر عمدهٔ ماوراءالنهرـ اهمیت خاصی قایل بوده و بالطبع در آن شهر لشکریان بیشتری‌ـبیش ازدیگر شهرها ـ متمرکز کرده بوده . بنابه گفتهٔ جوینی[۴] درسمرقند ۱۱۰۰۰۰ لشکری گردآمده بوده که ۶۰۰۰۰ از ایشان ترك و ۵۰۰۰۰ تاجیك بوده‌اند و نیز ۲۰ زنجیرفیل در آن‌شهر وجود داشته. بنابه‌قول نسوی عدهٔ‌لشکرفقط ۴۰۰۰۰ و در تألیف ابن‌اثیر ـ ۵۰۰۰۰ وطبق‌گفتهٔ جوزجانی ـ ۶۰۰۰۰ بوده است، مرکب از ترکان و تاجیکان و غوریان وخلجان وقرلغان. طغای‌خان برادر ترکان‌خاتون

۱ـ واسیلیف ، « تاریخ وباستانیها » ، ص ۲۲۴ ؛ «تاریخ مغولان از روی‌منابع ارمنی » ، II ، ۲۰ ؛ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۵۳ ؛ ترجمه، ۹۱ .

۲ـ ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۰ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 76

۳ ـ در بارهٔ محاصرهٔ سمرقند رجوع شود به ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۰ـ۲۴۱ ؛ CMIZO, I, 10-11 ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۹۷۹ ـ ۸۰ ؛ <چاپ ناسائوـلیس ، ۳۳۹ـ۳۴۰> ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I، ۹۰ـ۹۶ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, pp. 131-136

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 534-240

۴ـ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۲ـ۶۳ .

[در « سیرت جلال‌الدین » نسوی ، بـه تصحیح مجتبی مینوی ـ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب « طغان خان » آمده] رئیس کل شهر بوده[۱] .

چنگیزخان درماه مارس [اول بهار] به ظاهر سمرقند رسید و در قصر کوك‌ـسرای در بیرون شهر منزل گزید (بدیهی است که این قصر ـ جزنام ـ وجه مشترك دیگری باکاخی که برای تیمور ساخته شده بوده ، ندارد . گرچه شاید تقریباً در همان مکان قرار داشته ، زیراکه مغولان از سوی مغرب به شهر نزدیك می‌شده‌اند) . مغولان خواستند محصوران را فریب دهند و اسیران را آرایش جنگی دادند و دربرابر هرده نفر رایتی افراشتند و اهالی شهرپنداشتند که‌لشکری انبوه درزیرحصار قراردارد. براثر ورود جغتای‌واوکتای (اوگدی) عدهٔ اسیران افزون گردید زیراکه توده‌های مردم اترار که به اسارت درآمـده بودند به ایشان اضافه گردیده بود . محاصرهٔ اترار از محاصرهٔ دیگر شهرهای ماوراءالنهر طولانی‌تر بوده . اینال خان [ینال خان][۲] به دلایل متقنه نسبت به سرنوشت خویش بیمناك بود و لاجرم با منتهای جد و نیرو دفاع می‌کـرد و حال‌آنکه، اگربه‌گفتهٔ نسوی اعتمادکنیم[۳]، فقط ۲۰۰۰۰ سواردر اختیارداشت. به گفتهٔ جوینی سلطان ۵۰۰۰۰ تن از « لشکریان بیرونی » به وی داده بوده .

۱ـ درتألیف جوینی (Schefer, «Chrestomatie Persane » t . II, p. 136) « بغای‌خان » آمده ، درتألیف نسوی (« سیرت جلال‌الدین » ، متن،۳۶) ، نسخهٔ خطی « طما اسحا » < در نسخهٔ چاپ روسی سال ۱۹۰۰ متعلـق بـه بارتولد . وی چنین یادداشت کرده ، « چاپ متن < جوینی ، چـاپ قزوینی > ، I ، ۹۵ تغای » . ـ تحریریه > .

۲ـ < که ملقب به لقب قایرخان [غایرخان] یا قدرخان بوده ـ تحریریه >.

۳ـ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۲ .

گذشته از این عده ، اندکی پیش از آغاز محاصره ، حاجب قراجه با فوجی مرکب از ده هزار تن به یاری او اعزام شده بوده . قراجه پس از تحمل پنج ماه محاصره (؟)[۱] تصمیم گرفت تسلیم شود وبا لشکریان خویش از شهرخارج شد. مع‌هذا جغتای و اوکتای امربه کشتن او دادند، زیراکه پس ازخیانتی که به سلطان کرده بوده ، دیگر وی را شایستهٔ اعتماد نمی‌دانستند . ساکنان اترار دچار همان سرنوشت مردم بخارا شدند . از شهر بیرونشان بردنـد و شهر را مورد نهب وغارت قرار دادند . دژ اترار ماهی دیگر ازخود دفاع کرد وچون مسخر مغولان شد ، همهٔ مدافعان آن هلاك شدند . اینال خان به بام یکـی از ساختمانها گریخت وچون همهٔ تیرهایش بپایان رسیدآجربسوی مغولان پرتاب می‌کرد . ظاهراً به مغولان امرشده بود که وی را زنده اسیر کنند و درمیانش گرفتندومقیدش ساختندوبه‌نزد چنگیزخانش به‌کوك‌سرای‌فرستادند وبه‌سیاستی بیرحمانه ، که نسوی شرح آن داده ، رسید[۲] .

روزسوم، محصوران، درسمرقند، به قصد حمله به دشمن بیرون‌آمدند. به گفتهٔ ابن‌اثیر و جوزجانی این خروج به شکست وحشت‌انگیزی منجرشد. مغولان برسرراه مسلمانان کمین‌کردند وتانفرآخرایشان رابه هلاکت‌رسانیدند و درآن گیرودار به گفتهٔ ابن‌اثیر ۷۰۰۰۰ و بقول جوزجانی ۵۰۰۰۰ نفرتلف شدند. ابن‌اثیر می‌گوید که لشکریان سلطان درخروج ازشهرشرکت نجستند وفقط اهالی مبدع ومبتکر این امربودند. این گفته‌های معاصران وقایع‌مزبور،

---

۱ ــ از جزئیات تسخیر اترار فقط جوینی سخن می‌گوید (چاپ قزوینی ، I ، ۶۴ و بعد ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 110—111 ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 219—221)

۲ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۷ ؛ ترجمه ۶۳ .

سخن جوینی را که ترکان مبدع این کار بودند ، رد می‌کند . ایشان زیر فرمان البارخان (الپ‌ـارخان)[1] و شیخ‌خان و بالاخان وچندتن از خانان دیگراز شهر بیرون رفتند و مغولی چند را کشتند و چند تن را اسیر کردند و خود هزار تن تلفات دادند . روز پنجم محاصره[2] همه اعم از ترکان و اهالی محل تصمیم بـه تسلیم گـرفتند . ترکان ، به استثنای فوجی قلیل که درقلعه تحصن جست ، به ریاست شخص طغای‌خان ، نسبت به مغولان ابراز خدمت گزاری کردند و در آغازمورد قبول و رضای ایشان واقع‌گشت. اهالی شهرهیئتی به ریاست‌قاضی و شیخ‌الاسلام به نزد مغولان فرستادنـد . مغولان از دروازهٔ نمازگاه (؟)[3] وارد شهرشدند و بی‌درنگ به تخریب استحکامات پرداختند . مردم را حسب‌العادة ازشهربیرون راندند وشهررا غارت کردند . فقط قاضی وشیخ‌الاسلام و کسانی را که در تحت حمایت ایشان بوده‌اند وگویا عدهٔ آنان به حدود ۵۰۰۰۰ می‌ـ رسیده مستثنی ساختند . این خبربسیار جالب توجه است زیراکه ثابت می‌کند که روحانیان سمرقند بـرخلاف علمای بخارا در مقابل مغولان واکنشی نشان ندادند و هم از آغاز از احترامی که پیروان کیش شمنی بطور کلی در مورد

۱ـ درمتن چاپ قزوینی، I ، ۹۲ ؛ « البارخان » (Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, p. 133) .

۲ـ به‌گفتهٔ جوینی چنین است . به قول جوزجانی محاصره ده روز دیگرهم پس ازخروج دوام داشته . شهر، بنابه گفتهٔ وی ، روز دهم محرم (۱۷ مارس) مسخر گشت .

۳ ـ یعنی دروازهٔ محل نماز عید . حدس می‌زنند که این دروازه در جانب شمال غربی شهر ، آنجائی که ویاتکین درسال ۱۹۰۵ به حفریات پرداخته ، قرار داشته است (رجوع شود به ، ویاتکین ، « گزارش حفریات مربوط به محل نمازگاه » ص ۱۲ وبعد . و همچنین ، بارتولد ، آبیاری ، ص ۱۱۰) .

روحانیان همهٔ ادیان مبذول می‌داشته‌اند، برخوردار بودند. اگر، چنانکه بعدها معمول شده بوده ، همهٔ سادات را هم درشمار روحانیان وعلماء آورده باشند، جمع عدهٔ ایشان معتنابه می‌شده ، ولی مع هذا گمان نمی‌رود کـه به ۵۰۰۰۰ بالغ گشته بوده . دژ سمرقند نیزمانند قلعهٔ بخارا به حمله وبایورش تسخیرشد، و ضمناً مغولان «جوی ارزیز» یعنی نهر جاکردیز (رجوع شود بـه ماقبل صفحه‌های ۲۲۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۸) را هم خراب کردند . محتملاً ایشان یکی از سد ها را ویران ساختند تا اطراف قلعه غرقاب شود و بخشی از حصار آن را منهدم کند[1]. البخان (محتملاً همان البارخان است) با هزارتن ازجنگجویان ازقلعه بیرون آمد وتوانست از صفوف مغولان بگذرد وبعد به لشکریان سلطان بپیوندد . باقی مدافعان قلعه که هزار نفر بودند در مسجد جامع گرد آمدند و همهٔ ایشان را در آنجا ازپای درآوردند ومسجد را طعمهٔ آتش ساختند. محتملاً منظور نظر ساختمان جدیدی است که خوارزمشاه بنا کرده بوده (رجوع شود به ماقبل ص حدود۷۶۳) وهنگامی که من درسال ۱۹۰۴ درآنجا بحفریات پرداخته بودم آثارآتش سوزی مکشوف گردید . دراین هنگام لشکریان ترك سلطان که درآغاز به خدمت پذیرفته شده بودند، درمکانی مسطح محاصره گشتند وایشان را باهمهٔ امرایشان و ازآن جمله طغای خان به قتل رسانیدند . بنابه گفتهٔ جوینی عدهٔ لشکریان مزبور بیش از ۳۰۰۰۰ و امرای ایشان بیش از ۲۰ تن بوده .

۱ــ از این اخبار پیداست که کهن دزی که مغولان مسخر ساختند نه تنها شامل قلعه‌ای که جغرافیون قرن دهم میلادی (چهارم هجری) شرح داده‌اند بـوده ، بلکـه شهرستان یعنی همهٔ اراضی که اکنون « افراسیاب » نامیده می‌شود نیز جزء آن بوده ــ و شهرستان درآن زمان بوسیلهٔ « جوی ارزیز » مشروب می‌گشته . رجوع شود به ماقبل، در شرح سمرقند (ص ۲۰۷ــ۲۰۶ وبعد) .

بعدها اسامی ایشان در یرلیغی که از طرف چنگیزخان خطاب به رکن‌الدین‌ـ کُرت[1] نیای دودمان معروف امیران هرات ، صادر شده بوده نقل گشته است . در یرلیغ مزبور همهٔ امرای لشکر و نواحئی که مغولان مغلوب ساخته بودند برشمرده شده است . دریغا که سند مزبور به دست ما نرسیده . اما راجع به دیگر ساکنان شهر ، از میان ایشان ۳۰۰۰۰ پیشه‌ور به پسران و خویشاوندان چنگیزخان داده شد. و ۳۰۰۰۰ تن نیزبرای کارهای محاصره برده شد. وباقی رخصت بازگشت بـه شهریافتند و ضمناً مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار از ایشان سربها ستاندند (یعنی باقی اموال ایشان را مسترد داشتند ؟). پس از آن نیزچندین بار ساکنان شهر را بردند ، بطوری‌که تقریباً سمرقند بالکل خالی از سکنه گشت. و در زمان چان ـ چون فقط ربع عدهٔ ساکنان پیشین سمرقند درشهرباقی مانده بوده[2] .

چنگیزخان پس از تسخیر سمرقند موقتاً پیشروی لشکریان خویش را

۱ـ <یا «کَرت» که اکنون صحت قرائت اخیر معلوم شده (اظهارات شفاهی و. ف. مینورسکی) ـ تحریریه> .

۲ـ چان‌ـچون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۱ ؛

Bretschneider , «Researches», vol . I, P. 78 جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۹۴) داستان لطیفه‌گونه‌ای دربارهٔ سقط شدن فیلانی که در سمرقند بدست مغولان افتاده بودند نقل می‌کند . چنگیزخان پـرسید که اینان خورشان چیست . گفتند ، علف ، فرمـود رهایشان کنید « تا خود می‌زنند و می‌گیرند و پیلان را گشاده کردند تا هلاک شدند» از گرسنگی . ولی از سخنان چان ـ چون پیداست‌که فیلان هنوز در زمستان ۱۲۲۱/۲۲ میلادی زنده بوده‌اند (چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۲ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 79) .

متوقف ساخت. گروهی که وی از اترار بـه سوی بخش سفلای سیردریا (سیحون) به ریاست جوچی گسیل کرده بود نیز با موفقیت عمل کرد. ظاهراً انقیاد این بخش کشور بدان سبب به جوچی محول گشته بوده که نواحی شمال غربی امپراطوری می‌بایستی جزئی ازحصهٔ وی باشد. جزئیات پیروزی وی‌را فقط جوینی شرح می‌دهد[1]. مغولان نخست به ظاهر سقناق رسیدند (بمسافت ۲۴ فرسخی اترار)[2] و جوچی با ساکنان‌آن شهر وارد مذاکره شد وحسن‌حاجی[3] بازرگان مسلمان را بسمت نمایندهٔ خویش به نزد ایشان فرستاد. حسن‌حاجی سالها بود که خدمت مغولان می‌کرد. محتملاً وی همان «آسان»ـی است‌که در «یو آن ـ چائو ـ بی ـ شی»[4] منقول می‌باشد. اهالی سقناق رسول جوچی را

---

۱ ــ چاپ قزوینی، I، ۷۰ ــ ۶۶؛

Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 112--15

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 221—224

۲ ــ در متن چاپی رشیدالدین (چاپ برزین، بخش XV. متن ۶۹؛ ترجمه ۴۵) ــ حسین حاجی.

۳ــ «افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۹۵؛ <چاپ کوزین، ۱۳۹>. Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 269 در اینجا گفته شده که «آسان» قبلا درسرزمین اونکوتان [تاتاران سفید] زندگی می‌کرده وبه منظور بازرگانی‌به ساحل رود ارغون آمده بوده.

۴ ــ به گفتهٔ رشیدالدین چنین است (چاپ برزین، متن، بخش VII، ۱۴۹؛ ترجمه، بخش V، ۱۱۷). در جای دیگر (نسخه خطی موزهٔ آسیائی (D66) a566 ورق ۱۸۲؛ چاپ بلوشه، ۳۷) رشیدالدین از قول جوینی (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۸۰؛ چاپ قزوینی، II، ۲۱۸) وی را قراختائی می‌خواند؛ به احتمال‌اقوی او درنزد قوم اخیرالذکر تحصیل دانش‌کرده بوده. گرچه به احتمال دیگراصلا قراختائی بوده است و در سرزمین اونکوتان می‌زیسته.

کشتند و پس از آن مغولان هفت روز شهر را محاصره کردند و سرانجام به حمله تسخیرش نمودند و همهٔ مردم‌را ازپای درآوردند. فرزند حسن‌حاجی مقتول به ریاست محل منصوب گشت . جوچی زان پس اوزگند [در چاپ قزوینی جوینی : اورکند] و بارچین لیغ کنت [در چاپ قزوینی جوینی : بارجلیغ کنت] و اشناس را برسرراه خویش مسخر ساخت . اشناس‌مقاومت سختی ابراز داشت و [بقول جوینی] پادگان آن شهر از « رنود و اوباش بود » . پس از آن‌جنتمور که اصلااونکوت (تاتاران‌سفید)بود، وبعدها نقش‌بزرگی در تاریخ ایران ایفاء کرده برای مذاکره به جند گسیل گشت . پیش از آن لشکر سلطان جند را تخلیه کرده ، سالار ایشان قتلغ‌خان از طریق بیابان به خوارزم رفته بوده . به گفتهٔ نسوی[1] قتلغ‌خان در رأس ده هزار سوار درشهر کنته (ینی کنته) قرارداشته . جنتمور را مردم جند بد استقبال کردند و فقط بعد از آنکه سرنوشت سقناق را به اهالی آن شهر متذکر شد و وعده داد که مغولان را از جند دور کند ، توانست بازگردد . سرکردگان مغول قبلاً نمی‌خواستند که بی‌درنگ عازم جندشوند بلکه قصد داشتند[2] درقراقروم به استراحت پردازند. البته منظور نظر پایتخت چنگیزخان در مغولستان نبوده بلکه موضع و مرکز قنقلیان (قبچاقان) که به همان نام (قراقروم) موسوم بوده ، می‌باشد . جوینی از این محل در داستان نخستین مصادمهٔ سلطان با مغولان یاد کرده است[3] .

۱ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ۶۲ .

۲ــ درمنتخبات شفر (Chrestomatie Persane », t. II, P. 114 ») بایدبجای « نبود » « بود » خوانده شود (« در نسخهٔ خطی خانیکوف و چاپ قزوینی ، I ، ۶۹ ، « بود » است) .

۳ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۶ (چاپ قزوینی ، II ، ۱۰۱) ، « قراقورم که موضع اقامت قنقلیان بود » .

مرگیتیان از دست مغولان به‌این نقطه گریخته‌بودند[۱]. نیّت سرکردگان مغول گواه بر آن است که سوارهٔ مغول نیاز به تکمیل داشته و جوچی می‌خواسته بدین منظور از ییلاقات صحرانشینان استفاده کند . ولی اجرای این نیّت را معوق گذاشت و به جند رفت . در همهٔ نسخه های خطی تألیف جوینی گفته شده که این واقعه درچهارم[۲] ویا چهاردهم صفر[۳] سال ۶۱۶ هجری (۲۱ آوریل یا اول مه سال ۱۲۱۹ میلادی) وقــوع یافته بوده و رشیدالدین نیز از قــول جوینی این تاریخ را نقل کرده . ولی گمان نمی‌رود که وقوع واقعه در این تاریخ ممکن بوده باشد . به احتمال اقوی باید بجای سال ۶۱۶ هجری سال ۶۱۷ خوانده شود و واقعه را مربوط به دهــم یا بیستم آوریل ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷ هجری) دانست . اهالی جند دروازه‌ها را بستند ولی هیچ‌گونه مقاومتی ابراز نداشتند . مغولان نردبامها برحصار شهر نهادند و بربارو صعود کردند و شهر را اشغال نمودند و مردم را مجبور کردند خارج‌شده نه روز درصحرا بمانند تاتاراج وغارت شهرپایان پذیرد. فقط کسانی‌که درطی نطقهای خویش به جنتمور توهین روا داشته بودند به قتل‌رسیدند علی‌خوجهٔ بخاری به ریاست شهر منصوب شد و دوسون وی را همان رسولی می‌دانــد که در تألیف نسوی یاد شده و از طرف چنگیزخان به نزد محمد خوارزمشاه رفته بوده (به ماقبل حدودص ۸۲۵رجوع شود) و ظاهراً حق با دوسون است . تا حدی‌که اطلاع

۱ــ به عقیدهٔ ناشر « تاریخ جهانگشای » قرائت صحیح کلمه «قراقوم» است .

۲ــ در نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ (ورق ۳۲) وچاپ قزوینی ، I ، ۶۹ وهمچنین به گفتهٔ رشیدالدین(چاپ برزین؛ بخش XV ، متن؛۷۱ ، ترجمه ۴۶) چنین‌است،

۳ــ در نسخهٔ خطی خانیکوف <جوینی> و چاپ شفر (منتخبات ، مجلد II ، ص ۱۱۴) چنین است .

داریم ، خود جوچی در جند ماند و سال بعد از آنجا به خوارزم رفت . فوجی کوچك به ینی کنت (شهر کنت) گسیل گشت و ظاهراً آن شهر را، بدون‌اینکه ازطرف اهالی مقاومتی بعمل آید ، اشغال کرد . بخشی از لشکرتحت ریاست اولوس ایدی به قراقروم اعزام گشت[1] . وجای آن را فوجی ده هزار نفری از ترکمنان گرفت . فوج مزبور جزء لشکریانی که تحت ریاست تاینال‌نویان به خوارزم اعزام شده بودند درآمد .

تاینال[2] باتفاق مقدمهٔ لشکر خویش چند منزل ره سپرده بود که خبر

---

۱ ــ گمان نمی‌رود که عقیدهٔ **استاد برزین** دایـر براینکـه « منظور نظر از « **اولوس ایدی** » ــ **ایدی قوت** و **اویغوران** وی می‌باشد » درست باشد (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، ترجمه ۱۷۱ ، حاشیه؛ **دوسون** نیزهمین خطا را مرتکب شده « Histoire des Mongols », t. I, P. 233) . دیدیم‌که فوج **اویغور** درمحاصرهٔ اترار شرکت جسته بود . از متون به وضوح معلوم است که « **اولوس ایدی** » نام سردار مغول بوده . به اقرب احتمال منظور نظر امیرهزارهٔ جناح راست (میمنه) جده نویان می‌باشد (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** < متن ، بخش VII ، ۲۵۳>؛ ترجمه ، بخش V، ۱۹۰ــ ۱۹۱؛ بخش XV ، <متن، ۲۰۰ــ۱۹۹>؛ ترجمه ، ۱۳۵ــ۱۳۴) ؛ نام وی درترجمهٔ **استاد برزین** به **«جدی»** و **«جده»** نیزآمده (همانجا ، ترجمه ، بخش V ، ۷۶ ، ۸۷ ، ۱۵۷) ؛ در متن **«جدی»** و در « **یوآن‌ــچائوــبی‌ــشی** » ــ « چژه‌دای » منقول است (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۶۰ ، ۶۲ ، < چاپ **کوزین** ، ۱۰۹ ــ **چژه ــ تای** » >) .

۲ ــ گذشته از **دوسون** ، استاد **برزین** نیز این گونه قرائت کلمه را قبول کرده است (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، بخش XV ، <متن ، ۷۲ **«تاینال نویان»**>؛ ترجمه ۴۶)؛ درتألیف **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۰) **«تاینان»** نوشته شده، ولی درمنتخبات **شفر** **«باینال»** آمده وهم چنین است درنسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ .

رسید فوج ترکمن شورش کرده ومغولی که بهریاست آن منصوب شده بوده ، مقتول گشته است . تاینال بیدرنگ عنان بازگرداند و به ترکمنان حمله کرد وبیشتر آنانرا نابود کرد وبقیةالسیف بمرو و آمل پناه بردند .گمان نمیرود که این داستان از آغاز تاپایان قابل وثوق باشد . عدهٔ سپاه جوچی آنقدر بسیار نبوده که بتواند عدهای که، طبق مدارك مذکوره ،کمتر ازبیست هزار نبوده از خود جداکرده مأمور امری کند . و دیگراین که باچنین عدهای بسوی خوارزم - یعنی مرکز قدرت دودمان خوارزمشاهیان ، رفتن هیچ معنی نداشت . به هر تقدیر حرکت تجدید نشد و سپاه جوچی تا پایان سال در بخشهای سفلای سیر دریا (سیحون) باقی ماند و حالت دفاعی به خود گرفت و چنانکه بعد خواهیم دید حتی شهرهای نو گشوده همه وقت در تحت حکومت مغولان نبوده .

عدهای که به بناکت[1] اعزام شد و مرکب از ۵۰۰۰ تن بوده در تحت ریاست الاق نویان قرار داشت. وی ازقبیلهٔ بارین بوده وباتفاق برادر خویش همیشه چنگیزخان را همراهی میکرده [2] . دیگرامرای فوج عبارت بودند از امیر هزارهٔ جناح راست سکتو - چربی ازقبیلهٔ خنگ ختن[3] وتقای . پادگان

۱ـ در بارهٔ اعمال وی رجوع شود به تألیف جوینی ، چاپ قزوینی ،I ، ۷۰؛

Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p. 115 ; D'ohsson, «Histoire des mongols», t. I, p. 224.

۲ـ دربارهٔ وی رجوع شود به رشیدالدین (چاپ برزین، <متن ، بخش VII ، ۲۶۱> ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۹۶).

۳ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۱۵ ؛ ترجمه ، بخش ، ۱۶۰ ؛ بخش XV ، <متن ، ۲۰۰> ؛ ترجمه ۱۳۵ .

ترک بناکت که امیر آن ایلتگوملک[1] بوده سه روز از خود دفاع کرد . و روز چهارم شهر تسلیم شد . مغولان افراد پادگانرا بقتل رسانیدند و از ساکنان‌شهر پیشه‌وران وگروهی ازجوانانرا «به‌حشربرون‌آوردند» وبرای‌کارهای محاصره بردند . بنا براین مغولان در بناکت به هیچ‌وجه بـا مقاومت سرسختانه‌تری ـ سرسختانه‌تر از شهرهای دیگـر ـ روبرو نشدند . ضمناً از میان همهٔ شهرهای ماوراءالنهر فقط در مورد بناکت گفته شده که از زمان چنگیزخان تـا عهد تیمور به حال ویرانه باقی‌مانده بوده[2]. به‌احتمال قوی شهر در دوران‌آشوب نیمهٔ دوم قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ویران‌گشت و در روایـات خلق این خرابی به خطابه چنگیزخان نسبت داده شده است .

به‌گفتهٔ جوینی ، فوج ازبناکت به خجند رفت . ولی‌خود جوینی در جای دیگر الاق نویان [3] را یکی از دو امیر فوجی می‌خواند که از طـرف چنگیزخان به وخش وطالقان گسیل شده بودند. بدین‌سبب به احتمال اقوی ،

۱ـ درنسخه‌های خطی تألیف جوینی « اتاسکو» و در چاپ قزوینی ، I ، و ۷ و درمنتخبات شفر بصورت مصوت «ایلتکو» تحریر شده‌که محتملاً ازفعل« ایلتمك» که بمعنی «بردن» است مشتق می‌باشد. استاد برزین (رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV متن ۷۳ ؛ ترجمه‌ ۴۷) «ایلگتو»آورده .

۲ـ شرف‌الدین علی یزدی ، ترجمهٔ پتی‌دلاکروا ، IV ، ۲۰۷ ؛ چاپ کلکته ، II ، ۶۳۶ .

۳ ـ درچاپ قزوینی ، I ، ۹۲ ، بهشکل «غداق» آمده ، .

در Schefer «Chrestomatie persane», t. II, p. 132 بشکل دیگر یعنی «علاق» نوشته شده . درتألیف رشیدالدین درهردو مورد «الاق» نوشتهٔ (چاپ برزین ، بخش XV متن ۷۳ ، ۸۶ ، ترجمه ، ۴۷ ، ۵۷)

فوج پنج هزارنفری‌مزبور پس از تسخیر بناکت به‌نزد چنگیزخان که سمرقند را درمحاصره داشت بازگشته بوده و محاصرهٔ خجند به فوج ویژه‌ای که از سمرقند اعزام شده بوده محول گشته . ابن‌اثیر[1] و جوزجانی[2] نیز می‌گویند که چنگیزخان پس ازسقوط سمرقند فوجی به فرغانه فرستاد . خود جوینی اعتراف می‌کند که تودهٔ اصلی محاصره‌کنندگان خجندرا افواجی که از«اترار وبخارا وسمرقند وقصبها و دیههای دیگر» گرد آمده بودند تشکیل می‌دادند و مرکب بودند از ۲۰۰۰۰ مغول و ۵۰۰۰۰ اسیر [«مرد حشری»] . به احتمال قوی فوج جغتای و اوکتای را که پس از سقوط اترار به نزد چنگیزخان باز گشته بوده به خجند فرستادند . آیا هردوشاهزاده درلشکرکشی شرکت‌داشتند یانه ؟ در این باره اطلاعی در دست نیست و بطورکلی نمیدانیم که رهبر و فرمانده مغولان در محاصرهٔ خجند ، که یکی از حوادث جالب توجه تاریخ نظامی را تشکیل می‌دهد ، چه‌کسی بوده[3] . تیمور ملك امیر خجند قادر به مقاومت درشهر نبود و به اتفاق هزارتن از جنگجویان در یکی از جزیره های سیردریا (سیحون) استوار و متحصن گشت . توان گفت که منظور نظر جزیره‌ایست که درفاصلهٔ یك ورستی [تقریباً یك‌کیلومتری] پائین‌تر از خجند قرار دارد . در روزگار اخیر «مقدار زیادی سکه‌های زر وسیم ومس وظروف

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۵۴ ؛ CMIZO. I, 48 .

۲ــ ترجمه راورتی ، II ، ۹۸۰ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ، ۳۴۰>.

۳ــ دربارهٔ محاصرهٔ خجند رجوع‌شود به تألیف جوینی، چاپ‌قزوینی،I،۷۱ وبعد؛ Schefer, «Chrestomatie Persane», t. II, pp. 115—117. D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. I, pp. 224—226

گوناگون ولوازم خانه وغیره درآنجا پیدا شده[1] . جزیره به‌حدی از کرانه دور بود که تیراندازی وسنگ پرانی بامنجنیق بسوی استحکامات آن مقدور نبوده. مغولان‌اسیرانرا به دهه‌ها تقسیم‌کرده در رأس‌هردو دهه مردی مغول‌گماشتند. اسیران مزبور می‌بایست ازکوههائی که سه فرسخ باخجند فاصله داشته سنگ بیاورند . سواران مغول سنگها را در رود می‌افکندند تاسدی بسازند . تیمور ملك «دوازده زورق ساخته بود ، سرپوشیده ، وبرنمد تر گل بسرکهٔ معجون اندوده ودریچها درگذاشته» . «وزخم تیربرآن کارگرنبود» وآتش ونفت نیز . مدافعان استحکامات ، شب هنگام و بامدادپگاه به ساحل می‌راندند ، به مغولان شبیخون می‌زدند و سد را ویران می‌ساختند . سرانجام تیمور ملك ناگزیر جزیرهٔ خویش را ترك گفت . محتملاً ذخیرهٔ آذوقه و اسلحه بپایان نزدیك می‌شده . تا حدی کـه اطلاع داریم ، محصوران از هیچ سو انتظار و امید رسیدن نیروی کومکی نداشتند . دربارهٔ طول مدت محاصره نیز اطلاعی در دست نیست . تیمورملك ، شب هنگام ، افراد وباقی «بنه و اثقال و امتعه و رحال» را درهفتاد کشتی که «روزگریز را معدکرده بود» قرار داده در روشنی مشعلها در جهت پائین رود راند . لشکریان مغـول در امتداد هردو کرانهٔ رود به‌حرکت درآمده وی‌را تعقیب کردند . اگرگفتهٔ مورخ را باور کنیم ، تیمور ملك درآن‌حال نیز به‌ایشان حمله می‌کرد و«به زخم تیرکه چون قضا ازهدف خطا نمی‌کرد ایشان را دور میبردند». مغولان قبلاً دربناکت «زنجیری‌درمیان آب‌کشیده بودند» «تاکشتی‌هارا حایل باشد»، ولی تیمورملك زنجیررا درید وگذشت . چون به حدود بارجنلیغ کنت [در چاپ قزوینی : «بارجلیغ»] و جند رسید، اولوس‌ایدی [در چاپ قزوینی: «الوش‌ایدی»] «لشکررا برهردو طرف جیحون به‌چند جایگاه بداشت» «به‌کشتیها پل بستند» ومنجنیق‌ها نهادند

۱ــ آندره‌یف ، «محال ترکستان» ، ص۱۹ .

مع‌هذا تیمورملك موفق به‌پیاده شدن برساحل گشت . ولی چون مغولان از تعقیب او دست بردار نبودند همهٔ بنه وهمرهان خویش را ازدست داده ، تنها وبه سلامت به‌خوارزم رسید وظاهراً درآنجا ازدلیریهای خویش سخن راند و به تخلید آن اندیشید وکوشید . گمان نمی‌رودکه نیل به چنین نتیجه‌ای ارزش توسل به‌این همه اعمال شگفتی‌انگیز و تبعات‌را داشته . زنده ماندن تیمور- ملك نه سودی به‌خوارزم رسانید ونه به سلطان جلال‌الدین . چیزی ازوقایع پیشین نگذشت که تیمورملك به جلال‌الدین پیوست و تاهنگام مرگ سلطان درسرنوشت اوشریك بود . دلیریهای‌تیمورملك نیز مانند قهرمانیهای شخص سلطان جلال‌الدین نمونه‌های درخشانی از دلاوریهای فردی شمرده می‌شده که ازلحاظ امر مشترك بالکل بی‌فایده بوده است . ما در این گیر ودار درمیان مسلمانان پهلوانانی می‌بینیم که بیاری مشتی‌جنگ‌آوران معجزات دلیری‌ابراز می‌دارند(که یحتمل خودستائی ایشان و دیگران باعث شده که در شرح آن غلو شود) ولی بالکل ازسازمان بخشودن به نیروهای مهم‌تری عاجزند و بدین سبب دربرابر قوای اصلی تاتار جزعقب نشینی کاری نمی‌کنند . ولی دراین جنگ‌ازطرف مغولان تقریباً بموارد قهرمانی‌فردی برنمی‌خوریم. سرکردگان ایشان فقط مجریان‌گوش به‌فرمان وماهر وچیره دست ارادهٔ سلطان خویشند که برحسب ضرورت وبه‌سرعت برای‌رفع عواقب ناکامیهای اتفاقی اقدام‌می‌کنند. جنگ‌آوران مغول که تابع تنسیقات و انتظامات سخت بوده‌اند جویای آنکه دربرابر رفیقان خویش‌بدرخشند نیستند ولی‌دقیقاًفرمان سلطان یا اوامر امیرانی راکه ازطرف وی منصوب شده‌اند ، مجری می‌دارند .

محمد خوارزمشاه حتی‌نمی‌توانست مقاومتی‌راکه بعدها دربرابرمغولان برای‌جلال‌الدین مقدورشده بوده، ابراز دارد. چنگیزخان ازاندرز بدرالدین

خائن اترار استفاده کرد تا عدم اعتماد سلطان را نسبت به سرداران و امرای وی که از خویشاوندان ترکان خاتون بودند، بیش از پیش کند. نامه هائی از طرف امرا خطاب به چنگیزخان تنظیم شد و سپس پنهانی بـه سلطان تسلیم گـردید[1]. هنگامی که مغولان در ماوراءالنهر مشغول عملیات جنگی بودند، خوارزمشاه باافواج خویش کلف [کلیف ـ کالف] واندخود[2] را اشغال کرده بوده و ظاهراً می‌خواست بدین وسیله از عبور مغولان ازآمودریا (جیحون) مانع شود. هنگام محاصرهٔ سمرقند، سلطان یکبار ۱۰۰۰۰ سوار وباری‌دیگر ۲۰۰۰۰ به یاری محصوران فرستاد. ولی هیچ‌یك ازاین دوگروه جرأت نکرد به محل‌مأموریت برسد[3] و واقعاً هم وصول آنان‌به سمرقندامری عبث وبیهوده بوده. چنگیزخان نیروهای خویش را در زیرحصارسمرقند به طریق زیر تقسیم کرد: گذشته از فوجی که‌به‌خجند و فرغانه گسیل گشته بوده، فوجی دیگر به سرکردگی الاق‌نویان [جوینی، چاپ قزوینی: «غداق نویان»] و امیرهزارهٔ جناح چپ یساوور[4] (ازقبیلهٔ جلایریان) به وخش و طالقان گسیل گردید، ولی

۱ــ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۳۸ ــ ۳۷؛ ترجمه، ۶۵ ــ ۶۱؛ حمدالله مستوفی قزوینی، «تاریخ گزیده»، چاپ براون، متن ۴۹۷؛ D' Ohsson, «Hist. des Mongols», t. I, pp. 213–215 به رغم عقیدهٔ دوسون، دلیلی نمی‌بینیم که در واقعیت این امرشك کنیم.

۲ــ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۴۳؛ ترجمه، ۷۳.

۳ــ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۱؛ CMIZO, I, 11.

۴ ــ دربارهٔ وی رشیدالدین رجوع شود (چاپ برزین، متن، بخش VII، ۵۳؛ ترجمه، بخش V، ۴۲؛ بخش XV، متن، ۲۱۰؛ ترجمه، ۱۴۰)؛ استادبرزین به دو ←

ابن‌اثیر می‌گوید[1] که به کلیاب [کلاب] اعزام شده بوده . دربارهٔ عملیات فوج اخیرالذکر هیچ گونه جزئیاتی در دست نیست . ابن‌اثیر از اعزام فوج دیگری به ترمذ نیز سخن می‌گوید، ولی چنان‌که بعد خواهیم دید، قلعهٔ مزبور را چنگیزخان به شخص خود تسخیر کرد . سرانجام سه تومن (۳۰۰۰۰ نفر)[2] به سرکردگی جبه (چژه‌به،یمه) و سبتای و تغوچار [تغاجار و تقچار نیز تحریر شده] بهادر ، می‌بایست از آمودریا گذشته ، نه مزاحم مردم شوند و نه به محاصره شهرها پردازند، بلکه فقط خوارزمشاه را تعاقب کنند . چنگیزخان

→

صورت کلمه را قرائت کرده ، « بی‌سور » و «بی‌سودر» . بنظرما ، منظورنظر همان نامی است که در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) شاهزادهٔ مشهور جغتائی که به ایران مهاجرت کرده بدان موسوم بوده است . (D' Ohsson, « Histoire de Mongols », t. IV, PP. 564–568) در تألیف وصاف نام او به صورت « یسور » آمده و ذیل‌نویس تاریخ رشیدالدین « یساوور » نقل‌کرده است .

۱ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۵۴ ؛ CMIZO, I, 28 . « کلاب » و یا « کلابه » نزدیکتر به صحت و محتمل‌تر بنظر می‌رسد .

۲ ـ این رقم را نه تنها نویسندگانی که در خدمت مغولان بوده‌اند آورده بلکه نسوی نیز نقل کرده (« سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۴۴ ؛ ترجمه ، ۷۵) ؛ ابن اثیر (چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۱) که از وجود فوج تغوچار اطلاعی نداشته فقط از رقم ۲۰۰۰۰ سخن می‌گوید . واردان نیز رقم ۲۰۰۰۰ راآورده (« تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، I ، ۲) . بنا براین، به رغم عقیدهٔ راورتی (جوزجانی، ترجمهٔ راورتی II ، ۹۸۷ ، حاشیه ۳) برای این حدس که مورخان از روی قصد عدهٔ فوج مغول را کم گفته‌اند تا دلیریهای ایشان بیشتر بدرخشد دلیلی در دست نیست و رقم ۶۰۰۰۰ که جوزجانی نقل‌کرده بیشتر به حقیقت میماند .

فقط بعد از آنکه اخبار موثقی دربارهٔ ضعف لشکرسلطان بدست آورد به این اقدام مبادرت ورزید. اندکی پیش از آن فوج قراختائیان (مرکب از ۷۰۰۰ تن) و علاءالدین صاحب قندوز[1] از لشکر مزبورجدا شده بودند و اخبار دقیقی دربارهٔ وضع سپاه دشمن برای چنگیزخان آوردند[2]. اگر سخنان جوینی را باور کنیم، اندکی قبل از آن، خوارزمشاه در لشکرگاه خویش مورد سوء ـ قصد واقع شده بوده (رجوع شود به حدودص۸۴۲). سلطان تصمیم گرفت به اندرز وزیر رکن‌الدین فرزند خویش که در عراق حکومت داشت عمل کند وبه آن سرزمین رود ودرآنجا به‌گردآوردن لشکرپردازد. به رغم دررفصاحت نسوی[3] باید این تصمیم را کاملاً طبیعی دانست. جوینی[4] می‌گوید که جلال ـ الدین‌می‌کوشید پدر را از اتخاذ چنین تصمیمی که‌کار مردم ذلیل و ضعیف ـ النفس است منصرف کند و یاآنکه لااقل کار لشکر به وی (جلال‌الدین) باز گذارد. و گرنه مردم حق خواهند داشت دودمان ایشان را مورد ملامت قرار دهند و گویند که فقط از اهالی خراج و مالیات می‌ستانند ولی وظایف معهود یعنی دفاع کشور در برابر دشمن خارجی را انجام نمی‌دهند. گمان نمی‌رود که این سخنان هرگز گفته شده باشد. اگر جلال‌الدین درهمان زمان به ملک

---

۱ ــ وی را علاءالملک نیز می‌نامیدند (جوینی، چاپ قزوینی، II، ۱۹۷، ۱۸؛ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۲۳، حاشیه).

۲ــ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن ۴۴ـ۴۳؛ ترجمه، ۷۵.

۳ــ همانجا، متن، ۴۵؛ ترجمه، ۷۵.

۴ ــ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۳۹ـ۱۳۸، ۱۴۷، چاپ قزوینی، II، ۱۰۷، ۱۲۷؛ میرخواند، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ دفرمری، ۷۹؛ D' Ohsson. « Histoire des Mongols », t. I, PP. 242—243

حصهٔ خویش یعنی غزنه می‌رفت و امر مقاومت در برابر مغولان را درآنجا سازمان می‌داد ، چه کسی می‌توانست مانع او شود . و اگر جلال‌الدین و برادرانش در سرنوشت پدر ـ تا زمان فرار وی به جزیره ـ شرکت جستند ، ظاهراً بدان سبب بود که ترس از مغولان در نهاد ایشان نیز رخنه کرده بوده[۱] .

خوارزمشاه اندکی پیش از ورود افواج چژه‌به[یمه،جبه] کرانه‌های آمودریا را ترك گفت و فقط فوجی برای دیدبانی درپنج آب باقی گذاشت . ظاهراً فوج مزبور بسیارضعیف بوده ، زیرا که مغولان هم‌چنان که ازسیردریا (سیحون) بلامانع عبور کرده بودند از جیحون (آمودریا) نیز گذشتند . ابن اثیر[۲] وسیلهٔ عبور ایشان را چنین وصف می کند : « ایشان ازچوب چیزی‌شبیه طشت های بزرگ آب ساختند و بروی آنها پوست گاو کشیدند تا آب نفوذ نکند و درون آن اسلحه و لوازم خویش را نهادند و اسبان را به‌آب انداختند و دم آنها را (بدست) گرفتند و آن طشت‌ها را به خود بستند، بطوری‌که اسب آدمی را (بدنبال خود) می کشید و آدمی طشت را که پراز سلاح و دیگر چیزها بود و بدین طریق همه یك باره از رود عبور کردند » . این که مغولان توانسته بودند در کرانهٔ جیحون (آمودریا) آن همه طشت چوبین بسازند ـ مشکوك و مورد تردید است . باحتمال اقوی ابن‌اثیر گفته‌های شخصی را که منبع اطلاع اوبوده به‌درستی نفهمیده و مغولان وسیلهٔ عبور از رودهای بزرگ

۱ـ جوینی یکجا می‌گوید (چاپ قزوینی، I ، ۱۳۵ ؛ شفر، «منتخبات»، مجلد II ، ص ۱۶۵) که سلطان از نیشاپور جلال‌الدین را برای حفظ بلخ فرستاد ولی وی به نزد پدر بازگشت زیرا که از عبور مغولان از رود خبریافت .

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۱؛ CMIZO, I, ۱۲ .

را که مرسوم و معمول صحرانشینان بوده بکاربسته بودند و این وسیله را چند نفروازآن جمله پلانوکارپینو وصف کرده‌اند. وی چنین می‌گوید[1]: «رئیسان چرمینه‌های مدور و سبکی دارند که از روی و در اطراف آن گره‌های فراوان زده‌اند. ازاین گره‌ها ریسمانی را می‌گذرانند و چنان میکشند که در درون‌آن مخزن گونه‌ای پدید مـی‌آید و آن را باالبسه و اسلحه و دیگر چیزها انباشته مـی‌کنند و محکم مـی‌بندند. پس از آن در میان آن زین و دیگر اشیاء سفت‌تر را می‌گذارند. کسان در میان آنان می‌نشینند. زورقی را کـه بدین طـریق تعبیه و تهیه شده به دم اسب می‌بندند و یك کس را که راهنمای اسب است شناکنان به پیش روانه می‌کنند. گاهی پارو نیزدارند که به هنگام عبور از رود مورد استفاده قرارمی‌دهند. اسبان را به درون رود می‌رانند ویك سوار [با اسب] پیشاپیش شناکنان حرکت می‌کند و دیگراسبان بدنبال او می‌روند. آناتکه فقیرترند باید هریك کیسهٔ چرمینی که خوب دوخته شده باشد، داشته باشند. و درآن کیسه لباس وهمهٔ اشیاء خویش را می‌گـذارند و روی آن را محکم می‌بندند وبه دم اسب متصل می‌کنند و بطوریکه دربالا گفته شد از رود می‌گذرند.» میدانیم که همان کیسه‌ها یا خیکهای چرمین برای نگهداری آب نیزبکار می‌رفته است.

بنا به گفتهٔ‌ویـنی خبرعبور مغولان در نیشابور به سلطان رسید[2] و وی

---

۱ ـ چـاپ یازیکوف، ۱۷۲ ـ ۱۷۰؛ چـاپ بیزلی، ۸۱، ۱۱۳، ۱۵۶؛ <ترجمهٔ مالئین، ۳۰؛ ترجمهٔ آ. ای. مالئین باترجمهٔ منقول و. و. بارتولد فرق دارد. ـ تحریریه>.

۲ـ دربارهٔ فرار ومرگ سلطان رجوع شود به: ابن‌اثیر. چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۶ـ۲۴۱؛ CMIZO, I, 12–13, 17؛ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، I، ۲۷۹ـ۲۷۷ ←

روز ۱۲ صفر ۶۱۷ هجری / ۱۸ آوریل ۱۲۲۰ میلادی وارد آنجا شده بوده[۱]. به گفتهٔ جوزجانی عبور از رود درماه ربیع‌الاول ـ یعنی ماه مه ـ صورت گرفته بوده . گفته های جوینی دایر براینکه سلطان قریب یك ماه در نیشابور اقامت کرده بوده (از ۱۸ آوریل تا ۱۲ مه) [۱۲ صفر سال ۶۱۷ هجری تا سه‌شنبه ۷ ربیع‌الاول ۶۱۷ هجری] و درآن مدت خطری که وی را تهدید می کرده به فراموشی سپرده سرگرم عیش و عشرت بوده است ، مورد تردید شدید است. نسوی که فرصت گفتگو با یکی از همراهان سلطان را دریافته بوده ، می‌گوید که سلطان از ترس مغولان حتی یك روزهم درنیشابور توقف نکرد . محتملا[۲] این گفته درست است . فرارسلطان به نیشابور گواه است که وی عبور مغولان را از جیحون انتظار داشته . گمان نمی‌رود که در چنین اوضاع و شرایطی توقفهای طولانی در بلاد خراسان کرده باشد . سلطان در بسطام به امیرتاج‌الدین عمربسطامی که یکی از وکیلان دربار بوده ، دو صندوق پراز جواهر داد [در « سیرت جلال‌الدین مینکبرنی » ـ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب به تصحیح مجتبی مینوی ـ ص ۶۷ ، «ده صندوق» نوشته] «و فرمود که به قلعهٔ اردهن که محکم‌ترین قلاع روی زمین است» (عین گفتهٔ نسوی) ببرد[۲]. بعدها

→

< درچاپ ناسائو‌ـ‌لیس نیست > ، نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۴۸ـ۴۵؛ ترجمه ۸۲ـ۷۶ ، جوینی ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۴۳ـ۱۳۹؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۱۷ـ۱۰۵ ، میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۷۹ـ۸۵ ؛ D, Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, PP. 243—256

۱ـ این تاریخ را جوینی دوبار آورده است (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۴ ـ ۲۰ ، II ، ۱۰۹ـ۲۰) .

۲ـ درترجمهٔ فرانسوی اثر نسوی اشتباهاً Erdelin نوشته ، درمتن صحیح است.

[«سلطان جلال‌الدین فرمود»] تا «عظام رفات او را» هم به قلعهٔ اردهن برند[1].
سلطان نتوانست گنجینهٔ مزبور را نجات دهد. بعدها قلعه ناگزیر تسلیم مغولان شد و صندوقها را برای چنگیزخان فرستادند. خوارزمشاه از طریق ری به قزوین فرار کرد و پسر او رکن‌الدین غورشانچی [در «سیرت جلال‌الدین» چاپ یاد شده: «غورسانچتی»] با ۳۰۰۰۰ مرد لشکری در آنجا بوده [در تألیف جوینی ـ یعنی «تاریخ جهانگشای» به جای «قزوین» «قلعهٔ فرزین» نوشته که «سلطان رکن‌الدین با سی‌هزار حشم عراق درپای آن نشسته بود». قلعهٔ فرزین به گفتهٔ نسوی «درحدود کرمان» بوده است. بنظر می‌رسد که قلعه‌ای که از آن سخن درمیان است «استوناوند» باشد، که رکن‌الدین در آنجا محصور و بدست مغولان کشته شد]. حال سلطان نیك می‌توانست افواج پراکندهٔ چزه‌به (جبه، یمه) و سبتای را نابود سازد. ولی از این فرصت استفاده نکرد. وی زوجهٔ خویش، مادر غیاث‌الدین پیرشاه را «با حرمهای دیگر به قلعهٔ قارون» که امارت آن با تاج‌الدین طغان بود روان کرد و آنگاه اتابك نُرتصرة‌الدین هزارسف را برای مشورت به نزدخویش احضار کرد[2]. اتابك خاطرنشان وی ساخت که «کوهی هست میان فارس و لور که آنرا تنگ‌تکو[3]

۱ــ درتألیف جوینی چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴، ورق ۱۴۳؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۱۷) . قلعه در فاصلهٔ سه روز راه از ری قرار داشته (یاقوت ، «معجم» ، I ، ۲۰۴) .

۲ــ رجوع شود به لن‌ـپول ، «دودمانهای مسلمان» ، ص ۱۴۷ .

۳ــ نام آن درتألیف جوینی «تنگ تکو» آمده (چاپ قزوینی ، II ، ۱۱۳) (در نسخهٔ خطی IV.GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۴۱ ؛ «سنك سکو» ، درنسخهٔ خطی خانیکوف «سك تکو» ؛ بموجب کتاب راورتی (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۷) Tang—Talu ؛ < درچاپ ناسالوـلیس نیست > .

گویند از معاقل آن چون بگذرند ولایت پرنعمت و خصب باشد ، آنجا رویم وآنرا پناه جای سازیم از لور وشول و فارس صد هزار مرد پیاده جمع کنیم » و بیاری ایشان دفع مغولان نمائیم . سلطان این نقشه را هم تصویب نکـرد و گفت که نصرةالدین غرض شخصی دارد و بدین وسیله می‌خواهد از دشمن خویش اتابك فارس انتقام ستاند . نصرةالدین به سرزمین خود بازگشت . و محمد در عراق باقی ماند وچون مغولان نزدیك شدند با پسران به قلعهٔ قارون رفت ولی روزی بیش درآنجا نماند و چند اسب و چند تن راهنما [قلاوز] با خود برد و « متوجه بجانب بغداد » شد و مغولانی را که در تعقیب وی بودند گمراه کرده فریب داد و به قلعه سرجاهان رفت و هفت روز در آنجا اقامت گزید و ازآنجا خود را به کرانهٔ دریای خزر رسانید .

آنچه نقل شد گفته های جوینی است و وی بالکل دربارهٔ آنکه سلطان به همدانرفته بوده سخنی‌نمی‌گوید. بازرگانانی که ابن‌اثیر اطلاعات خویش را ازایشان بدست آورده ، سلطان را در همدان دیده بودند . بنابه گفتهٔ نسوی حتی‌درمرغزار دولت‌آبادکه درحومهٔ همدان بوده پیکاری میان سلطان ومغولان وقوع یافت . اخبار مربوط به عملیات مغولان نیز[1] چندان روشن نیست. بنابه دستورالعملی کـه در « یوآن ـ چائو بی‌ـشی » منقول است[2] ایشان مأمـور

۱ــ دربارهٔ ایشان گذشته از جاهای مذکور ، به ابن‌الیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۳ــ۲۴۶ ؛ CMIZO, I, 13-17 ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۹۸۷ــ۹۹۵ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۴۱ــ۳۴۲ > ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۲ــ۱۱۶ ؛ ۱۳۴ــ۱۳۸ ؛ Schefer, «Chrestomatie Persane », t. II, PP. 147–150, 164–168 ؛ میرخواند ، « تاریخ چنگیزخان » ، چاپ ژوبر ، ۱۲۴ــ۱۳۴ . رجوع شود .

۲ــ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۶؛ <چاپ کوزین ، ۱۵۷> .

بوده‌اند «که شهرهای مسلمان نشین را دور زده بگذرند وکاری به مردم آنجا نداشته باشند. تا اینکه خود او (چنگیزخان) وارد شود و آنگاه از دو طرف به مسلمانان حمله کنند». پلانوکارپینی[1] دربارهٔ این افواج مقدمه (Praecursores) می‌گوید که ایشان «جز نمدها واسبان و اسلحه خویش چیزی با خود حمل نمی‌کنند، چیزی نمی‌دزدند، خانه‌ها را نمی‌سوزانند، حیوانات را نمی‌کشند؛ آدمیان را زخمی می‌کنند، و می‌کشند یالااقل مجبور به فرار می‌کنند. ولی زخمی کردن را از فراراندن دوست‌تر می‌دارند». چژه‌به (یمه،جبه)وسبتای، وگذشته از این، می‌بایست خوارزمشاه را تعقیب کنند. لاجرم، بنابه گواهی ابن‌اثیر[2] «در طی راه خویش - برای غارت و قتل هیچ جا توقف نکردند، و فقط حرکت خویش را برای تعقیب او [خوارزمشاه] سریع‌تر کردند و فرصت درنگ و استراحت به وی ندادند». جوزجانی[3] نیز می‌گوید که مغولان، «به موجب اوامری که از چنگیزخان دریافت کرده بودند به هیچ یك از بلاد خراسان زیان نرساندند» جز بوشنگ در ناحیهٔ هرات که یکی از اُمرای ایشان درآنجا به قتل رسیده بوده‌و بدین سبب شهر مزبور ویران شد و ساکنان آن ازپای درآمدند. ازدیگرسو، بنابه گفتهٔ جوینی، مغولان والئی دربلخ منصوب کردند و شهر زاوه را، که مردم‌آن مقاومت کرده و ایشان را مورد اهانت و استهزاء قرار داده بودند، ویران ساختند و در آغاز ماه ربیع الثانی (ژوئن) به زیر حصار نیشابور رسیدند.

۱- چاپ یاریکوف، ۱۷۰؛ چاپ بیزلی، ۸۱؛ <ترجمهٔ مالئین، ۳۰>.
۲- چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۱؛ GMIZO, I, 12.
۳- ترجمهٔ راورتی، II، ۹۸۹-۹۹۲؛ <چاپ ناسائو-لیس، ۳۴۱>.

فقط فوج سوم یعنی فوج تغوچار (تقچار) فرمان مربوط به ویران کردن و تخریب را نقض کرد . رشیدالدین [۱] می‌گوید که ملك خان [۲] امین‌الملك [۳] والی هرات پیش از آن به چنگیزخان اظهار فرمانبرداری‌وایلی کرده منشوری دریافت داشته بود که مغولان نباید در متصرفات وی مرتکب نهب و غارت شوند. چژه‌به[جبه ، یمه] وسبتای امررا اطاعت کردند ولی تغوچار نقض فرمان نمود ودر پیکار با کوهیان کشته شد . این‌نقض تنسیقات در نظر مغولان آن‌چنان واجد اهمیت بوده که افسانهٔ مغولی از آن یاد می کند [۴] و حال آنکه بطور کلی مختصرترین اخبار را دربارهٔ لشکرکشی مغرب می‌دهد . بنا به خبر مزبور تغوچار فقط « گندم را از خوشه درو کرد » . دربارهٔ مرگ او سخنی نرفته‌وی چون به نزد چنگیزخان بازگشت ، خان خواست سیاستش کند وتقبل رساند ، بعد مورد عفوش قرار داد ولی توبیخش کرد و از امیری لشکر برکنار نمود . ظاهراً تخریب بوشنگ را ، که جوزجانی از آن سخن گفته ، باید کار تغوچار دانست . این که تغوچار درآن گیر ودار کشته نشده بوده ... [۵] از گفتهٔ نسوی دربارهٔ ویرانی شهر نسا پیداست (زیرا که مسلماً تغوچار فقط پس از عملیات خویش در ناحیهٔ هرات می‌توانسته به نسا رخنه

---

۱ ــ چاپ برزین ، بخش XV ، <متن ، ۱۱۹ــ۱۱۸> ؛ ترجمه، ۷۸ .

۲ــ بیشتر به‌این نام خوانده شده وکمتر «خان ملك».

۳ ــ در جاهای مختلف ، امین ملك ، امین‌الملك ، یمین ملك و یمین‌الملك آمده .

۴ ــ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۷ــ۱۴۶؛ <چاپ کوزین ، ۱۸۷ ؛ ترجمهٔ کوزین باترجمهٔ کافاروف تفاوت فاحش‌دارد ــ تحریریه > .

۵ــ «سیرت جلال‌الدین» ، متن، ۵۲ــ۵۰ ؛ ترجمه ، ۸۹ــ۸۴ .

کند) . تخریب آن شهر بوسیلهٔ فوجی ده هزارنفری ازمغولان تحت ریاست تغوچار نویان ، داماد چنگیزخان و دستیار او بورکاتویان صورت گرفته بوده [۱] . اندکی پیش از این‌واقعه ، اهالی نسا با اجازهٔ سلطان ، قلعهٔ شهرخود را احیاءکرده بودند . گرچه سلطان بوسیلهٔ فرستادهٔ خویش به ایشان توصیه کرده بود ازمغولان به‌دشت وکوهسار بگریزند ومنتظر بمانند تامغولان بقدر کفاف خویش غنائم‌گردآورند وبه زادگاه خود بازگردند . به‌گفتهٔ جوزجانی[۲] و جوینی[۳] - هردو - تغوچار درنزدیکی نیشاپور مقتول گردید [در تألیف جوینی - تاریخ جهانگشای - بجای «تغوچار» «کغاجار گورکان» نوشته . هم‌چنین در «سیرت جلال‌الدین» چاپ مجتبی مینوی : «تغاجار ، تغچار ، تغچار نویان »] . به‌گفتهٔ جوینی این واقعه در اواسط رمضان (نوامبر) وقوع یافت . لشکر تغوچار ، پس از آن سبزوار را ویران کرد وبعد ازآن دیگر خبری دربارهٔ لشکریان وی در دست نیست . به‌احتمال قوی تاتارانی که در آغازسال ۱۲۲۱ میلادی/ ۶۱۸ هجری شاهزادگان خوارزمی بالیشان سروکار پیدا کردند هم‌اینان بودند . نسوی[۴] می‌گوید که نسا نخستین شهرخراسان‌بوده

۱- درمتن نسوی ، «یرکا» ، در تألیف جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۸) ، «نورکای نوین» ؛ « بورکا » ؛ Schefer , «Chrestomatie persane», t. II, p. 167 وی اصلاً از قبیلهٔ جلایریان بوده (رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۵۲، ۲۷۸ ؛ ترجمهٔ ، بخشV ، ۴۱ ، ۲۰۹) .

۲ - ترجمه راورتی . II ، ۹۹۲ ؛ <چاپ ناسائو-لیس ، ۳۴۱> .

۳- چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۸؛ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p.167; میرخواند («تاریخ چنگیزخان» چاپ‌ژوبر،۱۵۳) می‌گوید که تغوچاررااولی‌فرستاده بوده واین خطاست .

۴- «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۵۸ ؛ ترجمه ، ۹۸.

که تاتاران به تصرف درآوردند ولی داستان جوینی دربارهٔ تخریب زاوه این گفته را رد می‌کند. به هرتقدیر لشکریان چژه به (جبه ، یمه) و سبتای کمتر از آن بودند که ازخود شحنه‌ها درشهرهای بزرگی همچون بلخ منصوب‌نمایند زیرا که انتصاب شحنه بدون گماردن پادگان مسلماً کاری بی معنی می‌بوده . گفتهٔ جوینی دایر براینکه مردم نیشابور مکتوبی به‌خط اویغوری[1] وممهور به مهر سرخ (آلطمغا) دریافت داشته بودند به راستی مانندتر است . در مکتوب مزبور به مردم توصیه شده بود در برابر مغولان مقاومت ابراز ندارند و بی درنگ پس از رسیدن قشون مغول یعنی لشکر چنگیزخان ایلی و اطاعت کنند .

بی‌شك محمد به هنگام ترك نیشابور توانست رد خود را گم کند . در بارهٔ حرکت او به‌سوی عراق نه فقیهی که ابن اثیر با او صحبت داشته بود خبرداشته ، نه جوزجانی مورخ. سبب‌آن‌که مغولان دستجات لشکر خویش را ازحومهٔ نیشابور به‌اطراف فرستادند همین بوده وظاهراً می‌خواستند دربارهٔ جهت و مسیر فرار سلطان اطلاعاتی بدست آورند . به گفتهٔ جوینی لشکر سبتای پس از غارت طوس وبرخی شهرهای دیگر مستقیماً از طریق دامغان و سمنان رهسپار ری‌شد. لشکر چژه‌به [جبه ، یمه] نیز پس ازتاراج بعضی از بلاد مازندران وبه ویژه آمل وارد آنجا گشت . بنا به گفتهٔ جوینی مردم ری خود ایلی واطاعت کردند . اما به‌قول ابن‌اثیر تاتاران بناگهان درظاهر شهر پدیدآمدند وآنجارا به تصرف درآوردند وزنان و کودکان را به‌اسیری بردند.

۱ــ به گفتهٔ جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۶ ، Schefer, «Chrest. per , t. II, pp. 166 مقدمهٔ لشکرمغول نوزدهم ربیع‌الاول (۲۴مه) [۶۱۷ هجری] » بردرشهر نزدیك رسید» وخود چژه‌به [جبه ، یمه] اول‌ربیع‌الثانی (۵ژوئن) واصل‌شد.

ابن‌اثیر ظهور ایشان را درظاهر ری چنین توجیه می‌کند که شایعاتی به سمع ایشان رسیده بود که سلطان وارد آن شهر شده است. مغولان در ری اطلاع یافتند که سلطان به همدان عزیمت کرده ومتوجه آنجا شدند. ودرآن راه «هر شهر وهرقریه را غارت کردند وسوزاندند وویران ساختند ومرد وزن و کودك را از دم شمشیر گذراندند». به‌گفتهٔ ابن‌اثیر سلطان پیش از ورود دشمنان به همدان آنجا را ترك گفت. اما به‌قول جوینی سلطان با مغولان در راه قزوین به قارون تلاقی کرد ولی ایشان اورا نشناختند. مغولان چند تیری به طرف لشکریان وی انداختند و سلطان را زخمی زدند [جوینی می‌گوید: بارگیر او را چند زخم زدند] ولی مع‌هذا اوبسلامت به‌قلعه رسید ومغولان پس‌ازعزیمت سلطان قلعه را محاصره کردند. وچون دانستند که او درقلعه نیست بیدرنگ رفع محاصره کردند وچند تن از راهنمایان سلطان را در بین راه بازداشتند وپی اوراگرفتند. سلطان ناگهان راه خویش‌را تغییرداد و وارد قلعهٔ سرجاهان شد. مغولان رد اورا گم‌کردند وراهنمایان (قلاوزان) را کشتند وبازگشتند. دیگراینکه، بنا به‌گفتهٔ نسوی سلطان درجلگهٔ دولت‌آباد ـ دراطراف همدان ـ با دوازده هزارنفر لشکری درمحاصرهٔ مغولان افتاد وبه‌دشواری نجات یافت. مغولان بخش‌اعظم همرهان وی‌را ازپای درآوردند. بدین طریق در اقصای غرب متصرفات سلطان این تنها پیکاری بود که میان وی ومغولان وقوع یافت. حتی اگراو مجموع لشکریان چژه‌به [جبه، یمه] و سبتای را در مقابل می‌داشت، وحال آنکه این احتمال ضعیف است (به‌گفتهٔ جوینی فقط لشکریمه [جبه، چژه به] متوجه همدان شده بوده)، نیز، مع‌هذا نیروی مغولان بیش ازقوای وی نمی‌بود. با این‌حال سلطان فقط دراندیشهٔ نجات حیات خویش بیاری فرار بوده وبس.

به‌رغم گفته‌های ابن‌اثیر و جوینی و نسوی ، تردیدی نیست که مغولان در اطراف همدان رد سلطان را بالکل گم کردند و وی از آنجا تا کنار دریای خزر و همچنین درجزیره‌ای که‌پایانگاه زندگی وی بود مورد تعقیب نبوده . جزیره آن چنان به‌کرانه نزدیك بود که ، به قول خود نسوی ، مازندرانیان هر روز برای سلطان غذا و دیگر چیزها می‌آوردند . مسلماً ، مغولان ، در بندرگاههای مازندران ، می‌توانستند به تعداد کافی قایق برای رسیدن به دشمن خویش[1] بیابند ، به‌ویژه که شاهزادگان محلی نیز خصم خوارزمشاه بودند . اما راجع به عملیات تاتاران .. می‌دانیم که ایشان ازهمدان به زنجان و قزوین بازگشتند وشهرهای مزبوررا ویران ساختند . بنابه‌گفتهٔ جوینی این‌عده لشکر خوارزم راکه در زیرفرمان بك تگین و کُجبر وقماخان [کجبوقه، کچبوقه ــ «سیرت جلال‌الدین»، چاپ مجتبی مینوی] شکست‌داد . وهم در آغاززمستان وارد آذربایجان شدند واردبیل‌را غارت کردند وچون سرما شدید شد به‌کرانهٔ دریای خزر ــ مغان ــ رفتند ودربین راه تصادماتی باگرجیان داشتند . هنگامی که تاتاران به‌کرانهٔ دریا رسیدند سلطان درگذشته بود .

جزیره‌ای که سلطان در آن پنهان شده‌بود، نزدیك شهرساحلی آبسکون، بفاصلهٔ سه روزه راه از شهرگرگان[2] ، یعنی نزدیك مصب رود گورگن قرار داشته . شاید منظورنظر همان جزیرهٔ آشوراده باشد . مدت اقامت سلطان در جزیره معلوم‌نیست .بنا به‌گفتهٔ همراهان وی ،که نسوی بعدها با ایشان صحبت داشته بود ، سلطان به‌هنگام ورود به‌جزیره دچار ذات الجنب شدید بود وامید

۱ــ حتی ایوانین به‌این نتیجه رسیده («دربارهٔ هنرجنگ» ، ص۶۶).

۲ــ یاقوت ، «معجم» ، I ، ۵۶ــ۵۵ . دربارهٔ آبسکون نیزرجوع شودبه‌استخری (۲۱۴) وابن‌حوقل (۲۷۳)

به بهبود وی نمی‌رفت. وی در بازپسین روزهای زندگی‌خویش باگشاده‌دستی، کسانی را که خدمتی کرده بودند با مناصب والا و اقطاعات پاداش و توقیع می‌داد والبته این‌پاداشها در آن زمان ارزش واقعی‌نداشت ولی، چنانچه سخنان نسوی را باور کنیم ، همه توقیعات و احکام مزبور را بعداً جلال‌الدین تصویب و تأیید کرد. تاریخ‌دقیق‌مرگ‌سلطان‌درمنابع ومتون اصیل یافت نمی‌شود. وبدین قرار تاریخی که راورتی[1] نقل کرده (شوال ۶۱۷ هجری / دسامبر ۱۲۲۰ میلادی) و همچنین آ. مولر[2] آورده ، ظاهراً، ازناقلان متأخر اقوال دیگران مأخوذ است . تاریخ نخستین ، بهرتقدیر، به راستی نزدیك‌تر است ، زیرا که بنا به گفتهٔ نسوی[3] « در ذی‌القعده سنهٔ ۶۱۷ هجری (ژانویه ۱۲۲۱ میلادی) خوارزم را مغول به محاصرت گرفت » . نسوی می‌گوید که پس از رحلت سلطان پولی که برایش کفن بخرند نداشت و یکی ازهمراهان [شمس‌الدین محمود] « کفن او را بضرورت ازپیراهن (خود) ساخت » .

چنین‌بود پایان‌کارسلطانی که بخش اعظم اراضی امپراطوری سلجوقیان را بزیر فرمان خویش درآورده متحد ساخته بود . وی به هنگام مغول چنان نقش ناچیز و رقت انگیزی ایفاء کرد که مغولان خود ، او را به فراموشی سپردند . حتی در روایات و افسانه های قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بالکل از او نامی نیست و فقط از جلال‌الدین یاد شده است و بطوری که از شرح عملیات چژه‌به [یمه‌جبه] و سبتای و تغوچار پیداست ــ در روایات

۱ــ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۸ ، حاشیه .

۲ــ Müller, « Der Islam », Bd II, S. 213 . تاریخی‌که دولتشاه آورده (چاپ براون ، ۱۳۶ــ۱۸) ، ۲۲ ذوالحجه سال ۶۱۷ هجری (۱۷ فوریه ۱۲۲۱ میلادی) .

۳ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۹۲ ؛ ترجمه ، ۱۵۳ .

مزبور هردو شخصیت به صورت شخصی واحد در آمده‌اند[۱] . ابن بطوطه ، که[۲] مسلماً آن چه را در آسیای میانه دربارهٔ مغولان شنیده بوده بازگو می کند ، نیز فقط جلال‌الدین را نام می‌برد و وقایعی را که در عهد پدر او وقوع یافته بوده مربوط به عهدسلطنت وی می‌داند. مع‌هذا به‌دشواری می‌توان‌خوارزمشاه را بخاطر فرار دربرابر دشمنی که (همچون سلطان) بالکل از مقاومت دربرابر وی ناتوان بوده، مقصر دانست . وی فقط در صورتی که روحیهٔ ماجراجوئی می‌داشت ـ روحیه‌ای که برخلاف پسرش وی فاقد آن بوده ـ می‌توانست‌علیه مغولان مبارزه کند .

چنگیزخان در بهار سال ۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری می‌توانست ماوراءالنهر را متصرفهٔ خویش بشمارد و بنابراین اقداماتی برای احیای‌زندگی صلح‌آمیز درآنجا بعمل آورد . توشاباسقاق به سمت والی مغول از سمرقند به بخارا گسیل گشت و ادارهٔ امور آن ناحیه را به عهده‌گرفت[۳] . زمستان را چنگیزخان درحوالی نسف گذراند تا اسبان و مراکب لشکر استراحت‌کنند . و بعدها نسف و حومهٔ آن ییلاق محبوب و مرجع سرکردگان مغول بوده . می‌دانیم که یکی از خانان جغتائی در آنجا قصری بنا کرد و شهر مزبور نام کنونی خویش را ازآن اخذ کرده [«قرشی» که به زبان مغولی به معنی قصر

۱ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۶ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۸۷> .

۲ـ ابن‌بطوطه ، III ، ۲۳ .

۳ـ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 125-126

<جوینی> . درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۸۳ و بعد) قرائت این کلمه بصورت « توشا » مورد قبول واقع شده .

است][1] . حتی بابُر در وصف قرشی می‌گوید که گرچه در آن ناحیه آب کم است « بهار آنجا بسیار خوش است »[2] . مسلماً هم پیش از هجوم مغول ، بـه علـل نامعلوم ، کش و اطراف آن به حال انحطاط افتاد و در عوض نسف رونق گرفت . توجیه آن که جغرافیون قرن دهم میلادی (چهارم هجری) خزار (غزار) و حتی محل مایمرغ را که برسرراه بخارا به نسف است جزئی از رستاق کش می‌دانند، همین است و حال آنکه سمعانی نه تنها محال مزبـور را از اعمال نسف می‌شمارد، بلکه قریه‌ای را که برسرراه سمرقند به کش بوده نیز جزء نسف می‌داند[3] .

درپائیز چنگیزخان به نزدیك ترمذ رسید. امردفاع شهر به فوج سلجوقی سپرده شده بوده . بنابه گفتهٔ نسوی[4] نام سرکردهٔ آن فخرالدین حبش ایتان ـ النسوی بوده و به قول جوزجانی[5] زنگی بن حفص فـرماندهی آن را به عهده داشته . به عدهٔ افراد پادگان اشاره نشده است . پیشنهاد تسلیم پذیرفته نشد . چند روز ازطرفین منجنیق‌ها درکار بودند. سرانجام مغولان آلات جنگ دشمن را خاموش کردند وپس از آن قلعه، در روز دوازدهم محاصره به حمله مسخر

۱ــ <قرشی> . رجوع شود به ماقبل ص ۳۱۱ــ۳۱۰ .

۲ ــ بابرنامه ، چاپ ایلمینسکی ، ۶۲ ؛ چاپ بوریج ، ورق b ۴۹ ؛ تـرجمهٔ بوریج ، I ، ۸۴ . < درچاپ انگلیسی چنین است ، درچاپ روسی ۱۹۰۰ به شرح زیر بوده ، « بابر گوید که در آنجا آب فراوان است » . ــ تحریریه> .

۳ــ رجوع شود به ماقبل ص ۳۱۰ــ۳۰۸ .

۴ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ۶۳ .

۵ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۲ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ، ۳۴۲> .

گشت . شهر ویران شد و همهٔ اهالی از پای درآمدند[۱] .

زمستان سال ۲۱–۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری را چنگیزخان در کرانهٔ آمودریا (جیحون) گذرانید. این نقطه ، مانند کرانه‌های دیگررودهای بزرگ، در نظر صحرانشینان برای قشلاق مناسب بوده . بعد ها یکی از پایتخت های جغتائیان در آن نقطه پدیدآمد که «سالی‌سرای» نام داشت[۲] . درطی‌آن زمستان و بهار بعد از آن ، وقایعی رخ داد که بـرای مدتی کـوتاه وضع را به سود مسلمانان دگرگون ساخت . عملیات جنگی تا آن زمان درنواحئی، که فقط در عهد تـکش و محمد به قلمرو خوارزم ملحق شده بودند ، جریان یافته بـوده و بالکل‌به خاك اصلی خوارزم کشیده نشده بوده . دیدیم که درناحیهٔ اخیرالذکر ترکان‌خاتون مادرخوارزمشاه حکومت می کرده ودررأس فرقهٔ لشکریان قرار داشته . رفتار هواخواهان وی در نواحی مسخره و تابعه یکی از علـل اصلی انقراض‌دولت خوارزمشاه بوده، ولی‌ازآنجائی که صحرانشینان درآن نواحی پهنهٔ کافی برای جولان داشتند ، خاك اصلی خوارزم از وجود ایشان زیان‌نمی‌دید . و برعکس ناحیه‌ای که پس ازسال ۱۲۰۴ میلادی / ۶۰۱ هجری مورد هجوم دشمنان قرارنگرفته وثروتهای سرزمینهای مسخرشده بسوی آن سرازیر شده بوده ، می‌بایست به رونق و شکفتگی شگرفی نایل‌آید . و ایـن خود از سخنان یاقوت که آن ناحیه و پایتخت آن را در سال ۱۲۱۹ میلادی / ۶۱۶

۱ــ درباوهٔ تسخیر ترمذ رجوع شود به‌جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۰۴– ۱۰۰۵ ؛ < چاپ ناسائو-لیس، ۳۴۴–۳۴۳ > ؛ جوینی ، چاپ قزوینی، I ، ۱۰۲ ، Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, P. 140

۲ــ شرف‌الدین علی یزدی ، ترجمهٔ پتی‌دلاکروآ، I ، ۲۱ ، در چاپ کلکته ، I ، ۳۸ « شالی‌سرای » نوشته شده .

هجری زیارت کرده[1] پیداست. اعتلای رفاه مادی مردم آن باسطح عالی‌تربیت و فرهنگ ایشان متناسب‌بوده. قرنهای دوازدهم وسیزدهم میلادی (ششم وهفتم هجری) برای عالم اسلام‌مانندقرون‌پیشین عهد ترقی و تعالی نبوده، ولی هنوز گنجینه‌های علمئی که از نسل‌های ماقبل به‌ارث رسیده بوده ، با جد تمام حفظ می‌شده. در آن عهد تألیفات مهمی که ملخص وانموذجی منقول ازآثار سابقان بوده پدید آمد و کتابخانه های غنئی تأسیس شد. هم درآغاز سلطنت دودمان خوارزمشاهیان- پیش ازسال ۵۱۰ هجری/۱۱۱۶ میلادی ، شهرستانی‌مؤلف کتاب نامی «ملل ونحل » دربارهٔ تعالیم دینی و فلسفی ، درخوارزم می‌زیسته . مورخی محلی جزئیات چندی دربارهٔ فعالیت وی را نقل می کنـد . گفته های وی، که توسط یاقوت[2] نقل شده، حاکی ازآن است که مؤمنان قشری‌خوارزم گرایش آن عالم مشهور را به فلسفه نمی‌بخشیدند ولی برروی هم عملاً برای فلسفه تضییقاتی فراهم نمی‌شده. بنابه گفته های مزبور « شهرستانی دانشمندی نیك بود . اگر ایمان وی نقص نمی‌داشت و گرایش بسوی رفض‌والحاد ظاهر نمی کرد،امامی‌می‌بود. غالباً مادرعجب‌می‌شدیم که‌چگونه، باوجودشایستگی‌- های بسیار و کمال عقلی خویش به چیزهای بی‌اساس متمایل می‌شده و امری را برمی‌گزیده که نه به استنتاجات عقلی متکی بود و نه به شهادت احادیث مبتنی . خداوند ما را از خیانت و رد نور ایمان حفظ فرماید . سبب همهٔ ایـن واقعات‌آن بودکه وی از نور شریعت روی برگردانده در مغلقات گمراه کنندهٔ فلسفه فرو رفته بود . ما باوی همسایه و رفیق بودیم و اوسعی بلیـغ می کرد که

۱- رجوع شود به ماقبل ص۳۳۵-۳۳۴.

۲- « معجم » ، III ، ۳۴۳ . همین شرح وقایع محلی در « ارشاد » وی نیزآمده است (III ، ۲۱۲ ، V ، ۴۱۲) .

حقانیت تعالیم فلاسفه را ثابت کند و اتهاماتی را که علیه ایشان اقامه می‌شده رد نماید. من در چند جلسهٔ وعظ او حضور داشتم. هیچ بار نگفت که «خدا چنین گفته» یا «رسول‌الله چنین فرموده» و هیچ یك از مسائل شرعی را حل نکرد. خدا خود بهتر میداند که نظرها و عقاید وی چه بوده» . در پایان دوران فرمانروائی دودمان مزبور فیلسوف مشهور دیگری، یعنی فخرالدین رازی، مؤلف تألیفات بسیار، درهمهٔ شئون دانش، که آثار پیشینیان را گردآورده و نقل کرده است در دربار خوارزمشاهیان می‌زیسته . اما راجع به کتابخانه های سرزمینهای شرقی . . . گذشته از سخنان یاقوت دربارهٔ کتابخانه‌های مرو که مشهور عام است، می‌توان سخنان ابن‌اثیر را[1] دربارهٔ فخرالدین مبارکشاه‌بن حسن المروالرودی شاعر که در دربار غیاث‌الدین غوری می‌زیسته و درسال ۶۰۳ هجری/۱۲۰۶ میلادی[2] درگذشته ، نقل کرد . وی مهمانسرائی بنا کرده بود که در آن کتب و شطرنج‌ها وجود داشتند . علماء (که به مهمانسرا می‌رفتند) کتاب می‌خواندند و جهال شطرنج می‌باختند و بدین قرار دانشمندان حتی در مهمانسرا نیز غذای روحی می‌یافتند . وکیل شهاب‌الدین خیوقی که محیط برهمهٔ علوم بود و در پنج مدرسه درس می‌گفت در « جامع شافعیان خوارزم (گرگانج) کتبخانه‌ای ایجاد کرد که بنابه گفتهٔ نسوی مانند آن دیده نشده بود و دیده نشود »[3] شهاب‌-

---

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۶۱ــ۱۶۰ ؛

۲ــ دربارهٔ او و عقاید و زندگی وی در خوارزم رجوع شود به ؛

Goldziher, « Ausder Theologie », 213 sq رجوع شود نیز به ؛

Ross' « The genealogie», p. 393 < همانجا اشاره به منابع و مآخذ نیز شده است . ــ تحریریه>.

۳ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن، ۴۹ ؛ ترجمه ، ۸۴ــ۸۳ .

الدین چون اخبار هجوم مغول را شنید خوارزم را ترک گفت و «دریغش آمد آن کتبخانه را بخوارزم بجا گذاشتن» و نفایس آنرا به همراه برد. پس از مرگ شهاب‌الدین (که در شهرنسا به هنگام تسخیر آن شهر توسط تغوچار، مقتول گردید) کتابهای وی بدست عوام‌الناس افتاد. نسوی کوشش بسیار کرد تا کتابهای «نفیس و ممتاز» را از آن میان بدست آورد. وموفق شد. ولی‌پس از چند سال ناگزیر برای همیشه زادگاه خویش را ترک گفت و «آنچه از ذخایر موروث و مکتسب داشت» درقلعهٔ موطن خویش بجاگذاشت[1]. وی چنین می‌افزاید: «و ازبرای هیچ چیز از اندوختهٔ خویش آن حسرت و افسوس ندارم که بر آن کتابها اندوه می‌خورم»[2]. محتملاً کتابهای نسوی نیزدچار سرنوشت دیگراموال مورخ مزبورگردید ـ که به هنگام تسخیرشهرنسا ازطرف لشکریان غیاث‌الدین پیرشاه به غارت رفت. امیر محلی نسا از اینکه غیاث‌الدین را سلطان شناسد امتناع ورزیده بود[3].

ترکان خاتون که ناحیه‌ای ثروتمند را در تصرف داشت و از وفاداری لشکریان ترك بهره‌مند بود می‌توانست زیانی جدی به لشکریان چنگیزخان و یا

۱ـ درمتن < نسوی > فقط «بالقلعة» نوشته شده نه « Citadelle de nesâ » که در ترجمه آمده.

۲ـ جملات عجیب ترجمهٔ فرانسوی :

« De tout cela, plus tard, je ne pus recouvrer que mes livres »

نتیجهٔ آن بوده که ناشر به جای «اتحسر» «اتجسر» خوانــده. بارون و. ر. روزن به این اشتباه اشاره‌کرده (ص ۳۸۷ ، ZVORAO, T. VI) و درغلطنامه‌ای که به ترجمه منضم است قید شده.

۳ـ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن ۱۰۹ـ۱۰۶ ؛ ترجمه، ۱۸۰ـ۱۷۵.

لااقل سپاه جوچی [کوشی] رساند. چنگیزخان کاملاً این موضوع را درک می‌کرد و بدین سبب دانشمند حاجب را به رسولی ازبخارا یاسمرقند به نزدملکه فرستاد تابه وی اعلام دارد که خان فقط با پسراو (پسر ترکان خاتون) که مشارالیها را هم رنجانده و مورد توهین قرارداده- سرجنگ دارد وبه نواحئی که در تحت حکومت وی (ترکان خاتون) می‌باشد کاری ندارد[۱] بدیهی است که زان پس باین وعده وفا نشد. ملکهٔ فرتوت این‌بار آن جد وهمتی را که به هنگام هجوم ۱۲۰۴ میلادی / ۶۰۱ هجری ابراز داشته بود، از خود نشان نداد. هم زمان ورود دانشمند حاجب خبررسید که سلطان کرانهٔ جیحون (آمودریا) را ترك گفته. ترکان خاتون نیز تصمیم گرفت به‌وی تأسی کند[۲]. وی پیش از حرکت امرکرد تا امرای اسیری را که درگرگانج اقامت داشتند، و ممکن بود از وضع دشوار دودمان خوارزمشاهیان بهره‌گیرند، به آمودریا (جیحون) افکنده غرق کنند. بنابه گفتهٔ نسوی ملکه اعتقاد راسخ داشت که دشواریهای مزبور موقتی خواهد بود. شاهزادگانی که بدین سان جان‌سپردند قریب بیست نفر بودند. برهان‌الدین صدر بخارا به اتفاق برادر و دو تن از برادرزادگانش نیزجزء هلاك شدگان بود. بنابه گفتهٔ جوینی[۳]، ترکان‌خاتون

۱ــ همانجا، متن، ۳۸؛ ترجمه، ۶۵.

۲ــ دربارهٔ سرنوشت ملکه نیز رجوع شود به متن همانجا، ۴۱ــ۳۸؛ ترجمه، ۷۱ــ۶۶؛ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۷۴ ــ ۱۷۳؛ چاپ قزوینی، II، ۲۰۰ــ۱۹۸؛ میرخواند، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ دفرمری، ۸۵ــ۸۴؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, PP. 259-561

۳ــ «متون»، ص ۱۱۵ (جوینی؛ هم چنان در چاپ قزوینی، II، ۱۹۸ ــ ۲۰۰).

پیش از آن نیزشبانه به همین طریق [یعنی افگندن در جیحون] امیرانی را که برسم گروگان درگرگانج اقامت داشته بودنــد به هلاکت می‌رسانیده . ملکــه نخست به‌ناحیهٔ یازر[۱] که‌درغرب ترکمنستان‌کنونی‌بوده[۲] رفت وازآنجارهسپار مازندران شد و درآنجا باتفاق همراهان در قلعه‌های لارجان و ایلال باقی‌ماند. قلاع مزبور را مغولان محاصره کردند . ایشان، مانند دیگـر مواردی که بــه محاصرهٔ قلاع و استحکامات واقع برارتفاعات می‌پرداختند[۳] ، دراین مورد نیز حصاری از چوب بدور قلاع کشیدند و رابطهٔ پادگان را با خارج بالکل قطع کردند . قلاع پس از چهار ماه محاصره براثر کمبود آب تسلیم شدند . بنا به گفتهٔ جوینی و نسوی پدیده‌ای که درنقاط پرباران مانند مازندران بسیار نادر۔ است ظهور کرد . به قول نسوی چهار ماه تمام قطره‌ای باران نبارید. وبه‌قول جوینی ذخیرهٔ آب قلاع درمدت ده پانزده روز بپایان رسید . هــردو مــورخ می‌گویند که دراین مورد سرنوشت سخریه‌ای پرداخت و پس از تسلیم قلاع بی‌درنگ بارانی سیل‌آسا باریدن آغاز کرد . از گفته های ابن اثیر[۴] می‌توان

۱ــ املاء قدیم کلمه بصورت یزغر درتألیف محمود کاشغری و همچنین در کتاب فخرالدین مبارکشاه آمده . رجوع شود به ، Ross, «The genealogie», P. 407
< مروالرودی ، ۴۷ « یزغز ») (همین‌گونه). ــ تحریریه > .

۲ــ تومانسکی ، « دربارهٔ « کتاب کرکود » ، ۳۰۳ ــ ۳۰۲ . این شهر بعد ها « درون » نامیده شد (نزدیك ایستگاه کنونی «باخاردن » ، درنیمه راه، میان عشق‌آباد و قزل‌آروات) . رجوع شود به بارتولد . « آبیاری » ، ص ۴۱ .

۳ــ ازتاریخ وقایع‌نوگورود درتألیف‌کارامزین ، « تاریخ دولت روسیه» مجلد III، حاشیهٔ ۳۶۷ ، ص ۱۲۴ .

۴ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۳ ، CMIZO, I, 13—14 .

چنین نتیجه گرفت که ملکه در تابستان سال ۶۱۷ هجری/ ۱۲۲۰ میلادی اسیر شد، یعنی پیش از ورود مغولان بهری. جوینی دریک‌جا[1] آغازمحاصرهٔ قلاع و تسخیر آنها را مربوط با زمان ورود سلطان به جزیره می‌سازد و در جای دیگر[2] هم‌زمان با عملیات چژه‌به [جبه ، یمه] درمازندران می‌داند. در دوجا، فوجی که قلعه را محاصره کرده بوده جزءلشکریان چژه‌به [جبه ، یمه] ودر جای دیگر (سوم) در شمار جنگ آوران سبتای قلمداد شده است. نسوی می‌گوید که مغولان قلعه را پس از فرارسلطان به جزیره محاصره کردند. بدین سبب داوری در بارهٔ اینکه تسخیر قلاع مربوط به زمان عملیات لشکر چژه‌به [جبه، یمه][3] درمازندران است یا به زمان ورود مغولان به کرانهٔ بحرخزر به منظور گذراندن زمستان و قشلاق . . . امری دشوار است. نظر به داستان خشکسالی روایت نخستین محتمل‌تر بنظر می‌رسد. دختران و پسران صغیر سلطان نیز با ملکه اسیرشدند. و پسران وی را بیدرنگ به قتل رسانیدند، به استثنای کوچکترین پسر او، که وی را هم، اندکی بعد به امرچنگیزخان خفه کردند. همهٔ شاهزاده خانمها را چنگیزخان به «حرامزادگان» یا ــ بنابه قرائت صحیح‌تر کلمه ــ « مرتدان » یعنی مسلمانانی که در خدمت مغولان در آمده

۱ــ داستان فرار سلطان (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۴۲ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۱۶) . میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری، ۸۴ــ ۸۵ .

۲ــ داستان لشکرکشی چژه‌به [جبه ، یمه] و سبتای (چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۵؛ Schefer. « Chrestomatie Persane », t. II. P. 149)

۳ــ داستان ترکان خاتون (نسخهٔ خطی GpB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۴؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۹۹) همچنان درتألیف دوسون .

بودند و یکی ازایشان دانشمند حاجب بوده ـ داد. فقط سرنوشت خان سلطان بیوهٔ عثمان‌سمرقندی جز دیگران بوده و وی را جوچی خود گرفت. به گفتهٔ جوینی[1] خان سلطان به مرد رنگرزی که در ایمیل زندگی می‌کرده داده شد و تا زمان وفات زن او بوده. مورخ مزبور می‌گوید که دو شاهزاده خانم به جغتای داده شدند و اویکی را خودگرفت و دیگری را به وزیرمسلمان خویش حبش عمید داد. نظام‌الملک وزیر ملکه نیزبا وی اسیر شد و در سال ۶۱۸ هجری / ۱۲۲۱ میلادی چنگیزخان وی را به قتل رسانید. بعد ها چنگیزخان ملکه را به مغولستان برد و وی تا سال ۶۳۰ هجری / ۳۳-۱۲۳۲ درآنجا می‌زیسته. به وی ودیگرزنان امرشده بود که به هنگام ترك سرزمین زادگاه‌خویش مصیبت‌خویش را بصدای بلند باگریه و فغان ابراز دارند. [چنگیزخان ایشان را فرمود تا روز کوچ بآواز برملك و سلطان نوحه ـ کردندی ـ جهانگشای جوینی].

پس از رفتن ترکان خاتون امور کشوری خوارزم[2] را شخصی بنام علی به دست گرفت. وی را به سبب گرایشی که به دروغ داشت به لقب «کوه دروغان» ملقب ساخته بودند. اموال و عواید دیوان باکمال بی‌شرمی «در معرض اختلاس و افتراس» قرار گرفت. گفته نشده که در رأس

۱ـ «متون»، ص ۱۱۵؛ چاپ قزوینی، II، ۱۲۶.

۲ـ دربارهٔ وقایعی که پیش از عزیمت شاهزادگان از خوارزم روی داد، رجوع شود به، نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن ۵۷ـ۵۵؛ ترجمه، ۹۶ـ۹۴. جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۴۹ـ۱۴۷؛ چاپ قزوینی، II، ۱۳۱ و بعد؛ رشیدالدین، چاپ برزین بخش XV، <متن، ۱۰۳ـ۱۰۲> ترجمه، ۶۸ـ ۶۷.

نیروهای لشکری چه کسی قرار داشته . شمار نیروهای مزبــور به ۹۰۰۰۰ نفر[۱] بالـغ می‌گشته . در تابستان سال ۶۱۷ هجری/ ۱۲۲۰ میلادی تیمورملك مدافع خجند وارد خوارزم شد . لشکر خوارزم چون بزیر فـرمان چنین امیر جدی و مبتکری درآمد ، علیه لشکر جوچی تهاجم آغاز کرد و ینی‌کنت را از دست مغولان درآوردند . شحنهٔ مغول شهرمقتول شد[۲] . در واقـع تیمورملك از ثمرات این پیروزی بهره برداری نکرد و به خوارزم بازگشت و ایــن خود گواه بر آن است که میان او و سران ترك، هم درآنزمان ، سازش و وفاق‌کامل وجود نداشته . در زمستان نظم امور کشوری تا حدی، پس از ورود دوکارمند دیوان مشرف عمادالدین و وکیل[۳]شرف‌الدین، برقرارشد. ایشان خبرآوردند که سلطان هنوز زنده است و « احکام سلطانی بنام خود تزویر کردند » . پس ازآن شاهزادگان جلال‌الدین و ازلاغ شاه و آق شاه[۴] که تا زمان مرگ سلطان با وی درجزیره بودند وارد [خوارزم] شدند . ایشان پس از بخاك سپردن پدر

۱ــ این رقم درتألیف جوینی آمده . چاپ قزوینی ، II ، ۱۳۱ .

۲ــ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 117 <جوینی> ؛ در اینجا اشتباهاً « شهر بارخلیغ کنت » نوشته شده ؛ در نسخه های خطی جوینی که در پطر بورگ محفوظ است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۲) و چاپ قزوینی (I ، ۷۲) « شهرکنت » آمده ، در تألیف رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، متن ۷۶ ، ترجمه ۴۹) « ینکی‌ـکنت » نوشته شده .

۳ــ درمتن نسوی کلمه تحریف‌شده ولی‌ظاهراً نام‌شغل درنظربوده است نه‌چنانکه مترجم می‌اندیشیده که اسم خاص است .

۴ــ به گفتهٔ جوینی شاهزادگان مزبور قبلا درخوارزم بوده‌اند ولی بنا به داستان مشروحی که نسوی نقل کرده احتمال صحت گفته جوینی اندك است .

باهفتاد سوار به منقشلاغ رفته ازمردم محل اسبانی گرفتند. پس از آن به‌سلامت وارد پایتخت شده و مرگ سلطان را اعلام نمودند و گفتند که وی پیش از درگذشت وصیت‌پیشین‌را که بموجب آن ازلاغ‌شاه به‌ولیعهدی معین و منصوب شده بوده، لغو کرده به‌جای او جلال‌الدین‌را تعیین نموده‌است. بااین‌که‌خود ولیعهد پیشین [ازلاغ شاه] باین امر رضا داده بود امرای ترك نمی‌توانستند با چنین تغییری موافق باشند . قوجی پهلوان[1] که ملقب به لقب قتلغ خان بوده و ۷۰۰۰ سوار بزیر فرمان داشته در رأس ناراضیان قرار گرفته بوده است . یحتمل این شخص همان والی پیشین جند و ینی‌کنت بوده است . توطئه‌ای کردند که جلال‌الدین را به اسارت درآورند و یابکشند . اینانج خان قبلاً جلال‌الدین را ازاین معنی آگاهی داد و وی باتفاق تیمورملك و ۳۰۰ سوار از خوارزم به خراسان گریخت . سه روز بعد از عزیمت جلال‌الدین شایعاتی دربارهٔ نزدیك شدن تاتار به سمع ازلاغ شاه و آق‌شاه رسید وایشان نیزخوارزم را ترك گفتند.

مسلماً دفاع گرگانج[2] یکی از پدیده های شایان توجه تاریخ است . تا

---

۱ ـ در تألیف نسوی « بوحی » نوشته شده و همچنین در تألیف جوینی (نسخهٔ خطی خانیکوف) ، در چاپ قزوینی (I ، ۱۳۱) ، «لوح» ؛ در نسخه های خطی تألیف رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، متن ، ۱۰۲ ؛ < ترجمه ، ۶۷ >) « بوحی » نوشته شده .

۲ـ دربارهٔ وی رجوع شود به جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۱ـ۹۶ ؛ Schefer, ‹ Chrestomatie Persane ›, t. II, PP. 138—140 رشیدالدین،چاپ برزین، بخش XV ، متن ، ۱۱۰ـ۱۰۴ ؛ ترجمه ، ۷۳ـ۶۸ ؛ ابن‌اثیر ، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۵۸ـ۲۵۷ ؛ CMIZO, I, 32—33 ؛ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ۹۴ـ۹۲ ؛ ترجمه D' Ohsson, ‹ Histoire des Mongols ›, t. I, PP. 265—271 ؛ ۱۵۶ـ۱۵۳

آن زمان دعوی برسر وراثت تاج و تخت ، اتحاد و اتفاق همهٔ نیروها را بـه منظور دفاع محال ساخته بود. ولی بمحض رفتن افراد دودمان سلطنتی سازش و وفاق میان سران لشکری تجدید و احیاء شد. و یکی ازسرداران بنام خمار-تگین که ازخویشان ترکان خاتون بوده با موافقت دیگرسران، به لقب سلطان ملقب گشت .جوینی از میان دیگر مدافعان شهر اغول حاجب[۱] (مدافع بخارا که پیشتر از اویاد شد) و اریوقا پهلوان و علی‌دروغینی[۲] یعنی کوه دروغان را ــ که دراینجا از وی همچون سپهسالار نام برده‌شده‌ـ یاد می کند. چنگیز-خان بناچار برای محاصرهٔ شهر بزرگی چون گرگانج بیش ازآنچه علیه دیگر شهرها لشکـر اعزام کرده بود ، نیرو فرستاد . لشکـریان جغتای و اوکتای (اوگدی) با هزاره های جناح راست [میمنه][۳] از طرف جنوب شرقی و طریق بخارا وازجانب شمال شرقی لشکریان جوچی [توشی] ازجند، به‌سوی خوارزم بحرکت درآمدند. بنابه‌گفتهٔ نسوی نخست مقدمهٔ لشکرمغول که تاجی‌بك(؟)[۴] در رأس‌آن قرار داشته وسپس لشکریان اوکتای وبعد «چنگیزخان حلقهٔ خاص خودرا» در تحت فرماندهی بغرجی‌نویان، [در«سیرت جلال‌الدین مینکبرنی چاپ مجتبی مینوی ص ۱۲۳ « قـرچین نوین » نـوشته][۵] و بعد لشکـریان

۱ــ در « منتخبات » شفر کلمهٔ « اغول » ساقط شده ، درچاپ قزوینی « مغول » نوشته شده .

۲ــ استاد برزین این کلمه را درست نخوانده ، درچاپ قزوینی ، « دروغینی ».

۳ــ در تألیف رشیدالدین و در « یوآنــچائو بی‌ــشی » (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۷ ، <چاپ کوزین ، ۱۸۷ > .

۴ــ درتألیف نسوی « باجی » ذکر شده (در نسخهٔ خطی بدون نقطه) .

۵ــ مسلماً در متن نسوی باید به جای « نقرحن » ، « بغرجی » خوانده شود . در ←

جغتای که طولون ـ چربی امیرهزارهٔ مشهور جناح راست (میمنه)[1] و استون نویان (اسون؟) و خادان نویان [« قاجناق نوین » در چاپ مجتبی مینوی « سیرت جلال‌الدین] . درمیان ایشان بودند ، سررسیدند. شخص اخیرالذکر از قبیلهٔ سونیت و نیز امیر هزارهٔ میمنه (جناح راست) و فرمانده هزار تن کبتاولان بوده است[2] . عدهٔ این لشکریان ، پیش از ورود قشون جوچی ، گویا از ۱۰۰۰۰۰ نفربیشتربوده. جوینی اطلاعاتی چند دربارهٔ عملیات مقدمهٔ مزبور بدست می‌دهد . مطالبی که دربارهٔ نقشه و کیفیات زمین در طی آن اطلاعات آمده، فقط درصورتی قابل توجیه است که موفق به یافتن شرح مفصل اوصاف گرگانج درقرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) شویم .

→

چاپ متن و ترجمهٔ استاد برزین ، این کلمه به اشکال مختلفه نقل شده ، ولی خود استاد برزین شکل « بغرجی » را از دیگر اشکال صحیح‌تر می‌داند (رشیدالدین ، چاپ برزین، بخش XIII ، ۲۴۲ ، حاشیه) . به رغم سخنان نسوی فقط ممکن است از «هزارهٔ خاص » امیر میمنه (جناح راست) سخن در میان باشد (همانجا بخش XV ، < متن ، ۱۹۸ > ؛ ترجمه ، ۱۳۴) ؛ بطوری که پیشتر دیدیم « هزارهٔ خاص » چنگیزخان فقط در زمانی که خود خان در لشکرکشی شرکت داشته در آن شرکت می‌جسته است .

۱ ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۱۴ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۶۰ ؛ بخش XV ، <متن ، ۲۰۰> ؛ ترجمه ، ۱۳۵ ؛ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۲۰؛ <چاپ کوزین ، ۱۶۴ > .

۲ ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۲۰۴ > ؛ ترجمه ، ۱۳۷ .

عدهٔ قلیلی از مغولان در نزدیکی دروازهٔ شهر پیدا شدند و به راندن و بردن چارپایان مشغول گشتند. بعضی از مدافعان شهر فریب قلت عدهٔ ایشان را خورده‌از«دروازهٔعالمی»[1] بیرون شده به‌تعقیب آنان پرداختند. مغولان تعقیب‌کنندگانرا به کمین‌گاهی که در نزدیکی «باغ‌خرم»[2] دریك فرسخی شهر ترتیب داده بودند کشانیدند. درآنجا فوجی کثیر ازمغولان خوارزمیان را محاصره کردند وپیش ازغروب آفتاب درحدود ۱۰۰۰ نفر از ایشان را به خاك هلاك افگندند[3]وبقیةالسیف را تاشهرتعاقب کردندوبدنبال آنان ازدروازهٔ اقابلان(؟)[4] وارد شهرشدند وتا موضعی که آنرا نبوره[5] می‌گفتند رسیدند وبه‌هنگام غروب عقب نشینی اختیار کردند. روز دیگر پیکار از سرگرفتند. فریدون غوری حمله‌ای را که به دروازه شده بود دفع کرد. پس از آن لشکریان جغتای و اوکتای (اوگدی) سررسیدند وبا اهالی وارد مذاکره شدند، ولی درعین حال مشغول تدارك مقدمات محاصره، آنچنانکه باید و شاید، گشتند «و چون در

۱ــ «دروازهٔ عالمی» (جوینی، چاپ قزوینی، I، ۹۸)

۲ــ همانجا.

۳ــ در تألیف رشیدالدین ــ «۱۰۰۰۰۰» نوشته شده که مسلماً محال است.

۴ ــ < به گفتهٔ جوینی >، در کتاب شفر « آقابیلان »، در نسخهٔ خطی IV,GPB، ۲، ۳۴، «اقابیلان»، در نسخهٔ خطی خانیکوف، « قابیلان ». در چاپ قزوینی (I، ۹۹) « قابیلان » و « قابیلان »؛ استاد برزین « خاثیلان » خوانده است.

۵ ــ در چاپ استاد برزین چنین است. درکتاب شفر «اتنوره» آمده، درنسخه های خطی جوینی«سوره»، درچاپ قزوینی (I، ۹۹) «تنوره»، در نسخه های خطی رشیدالدین «تنوزه» نقل شده.

جوار خوارزم سنگ نبود ازدرختهای توت سنگها می‌ساختند» . بدین منظور تنهٔ درخت را بشکل قطعات مدور می‌بریدند ودر آب خیس می‌کردند تاسختی وصلبی لازم را کسب کنند . پس از ورود لشکر جوچی شهررا ازهرسو درمیان گرفتند . به اسیران امرشد که خندق را پر کنند و این فرمان مجری گردید (به گفتهٔ رشیدالدین ده روز صرف این کارشد) . پس‌ازآن همان کارگران مشغول نقب زدن برای تخریب حصار شدند . اعمال مغولان سلطان خمارتگین را آنچنان وحشت‌زده کرد که وی از دروازهٔ شهر بیرون‌آمده تسلیم مغولان‌شد[1]. این که پس از وی چه کسی ریاست را به‌عهده گرفت ... درمتون ومنابع سخنی در این باره گفته نشده است [2] . خیانت سلطان [خمارتگین] ، روحیهٔ ساکنان شهررا اندکی ضعیف کرد . ولی مع‌هذا دفاع دوام یافت و مغولان با اینکه پرچم خویش‌را برفراز حصار شهر افراشته بودند بناچار هر کوی وهربرزن‌را علیحده تسخیر کردند ، مغولان‌خانه‌ها را بیساری قاروره‌های نفت طعمهٔ آتش می‌ساختند . بخش اعظم شهر ویران شده بود که مغولان برآن شدند که اثر آتش زیاد کند است و باید آب جیحون (آمودریا) را ازشهر منحرف کرد .

---

۱ ــ طبق گفتهٔ جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۰) ؛ دوسون از گفته‌های رشیدالدین متابعت می‌کند و رشیدالدین به هیچ وجه ازخیانت خمارتگین یاد نمی‌کند ومی‌گوید که مغولان حصار را اشغال و پرچم خویش را ، پس از آنکه سه‌هزار نفراز پای درآمدند و فرماندهی را اوکتای به عهده گرفت ــ هفت روز پیش ازسقوط قطعی شهر ــ برآن افراشتند .

۲ــ ازگفتهٔ جوینی در بارهٔ محاصره مرو (چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۴ ؛ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p. 157 وژوکوسکی ، «ویرانه‌های مرو قدیم» ، ص ۵۰) پیداست که درآغاز سال ۶۱۸ هجری/ ۱۲۲۱ میلادی ، ۲۰۰۰ مرد لشکری وازآن جمله اغول‌حاجب ازخوارزم بمرو گریختند .

در شهر بر آب جیحون جسری بسته بودند . سه هزار مرد از لشکر مغول آن جسر را اشغال کردند تا مشغول کار شوند . خوارزمیان ایشان را در میان گرفتند و همه را ازپای درآوردند . بدین سبب این موفقیت مردم شهر را دلیر کرد و « برمقاومت و مبارزت » افزودند و دفاع با جدّ بیشتر دنبال شد . ابن‌اثیر می‌گوید که درطی دفاع از شهر ، تا زمانی که حصار را مغولان اشغال کردند عدهٔ کشتگان ایشان بیش ازمقتولان اهالی بوده . بنابه گفتهٔ رشیدالدین از استخوانهای مغولان مقتول تلها پدید آمده بوده که حتی درزمان وی در نزدیکی ویرانه های گرگانج قدیم دیده می‌شده است .

ازسخنان مؤلف مزبورچنین برمی‌آید که سبب‌عدم‌موفقیت امرمحاصره اختلافی بود که میان جوچی و جغتای پدیدآمده بوده . دربارهٔ علت اختلافات مزبور سخنی گفته نشده ولی از سخنان نسوی پیداست که جوچی سعی بلیغ مبذول می‌داشته تاآن شهر ثروتمند را از گزند حفظ کند زیرا که می‌بایست جزو متصرفات وی شود . و بدین منظور چندین بار اهالی را به تسلیم دعوت کرد. و درتأیید صدق مواعید خویش می‌گفت که مغولان تا آخرین حد امکان از عملیات جنگی اجتناب کرده ، برخلاف رسم و عادت خویش حتی زیانی به مردم روستاهای اطراف (رستاقها) شهر نرسانده‌اند. مردمی که‌عاقل‌تربودند توصیه می‌کردند که پیشنهاد مغولان پذیرفته شود ولی « ابلهان » پیروز شدند. عاقلان می‌گفتند که خود سلطان محمد خوارزمشاه هنگامی که درجزیره بود[1] درطی نامه‌های خویش به مردم توصیه کرده که از مقاومت در برابر دشمنان

۱ــ معلوم نیست که چرا مترجم فرانسوی <نسوی> در این مورد «الجزیره» را اسم خاص شمرده است .

خودداری کننـد . بدیهی است که تـردید جوچی موجب خشم جغتای شد . چنگیزخان ، چون خبر اختلافات موجود میان شاهزادگان را دریافت داشت، اوکتای (اوگِدی) را به فرماندهی کل هرسه لشکـر منصوب نمود[1] . مغولان همچنان کوئی را بعد ازکوی دیگر تسخیر می‌کردند . و چون فقط سه محله در دست اهالی باقی ماند ، سرانجام مردم تصمیم گـرفتند که فقیه علاءالدین خیاطی‌راکه محتسب‌خوارزم بود به‌نزد جوچی (توشی)فرستاده‌شفیع قراردهند و طلب عفو کنند . حال دیگرحتی خود جوچی هم قادرنبود خواهش ایشان را برآورد. خلایق را به صحرا راندند. اعلام شد که ارباب حرف و پیشه‌ها جدا بایستند. برخی ازایشان این‌فرمان را اطاعت نمودند وبعضی دیگرشغل‌خویش را پنهان داشتند وگمان کردند که مغولان ، هم چنانکه در دیگر شهرها معمول داشته‌اند، پیشه‌وران را باخود می‌برند وبه دیگران اجازه خواهندداد درزادگاه خویش باقی بمانند . به‌گفتهٔ جوینی « ارباب حرفت و صناعت » « زیادت از صد هزار» بودند و ایشانرا «به بلاد شرقی فرستادند» و « اکنون مواضع‌بسیار است درآن حدود که از اهالی آن معمور شدست و بسواد آن موفورگشته[2] »

۱ــ این خبر را مندرجات افسانهٔ مغولی « یوآن‌ـچائو بی‌ـشی» تأیید می‌کند. («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۷ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۸۷> .

۲ ــ یحتمل این مهاجران خوارزمی نیاکان دونگان بوده‌انـد یا اینکه نیاکان دونگان تحت نفوذ ایشان اسلام‌آوردند (دربارهٔ موضوع دونگان رجوع شود به بارتولد، «پاسخ‌به گ. ا. گرومو ـ گرژیمایلو» ، ص ۷۰۴ــ۷۰۰ . که گفتهٔ رشیدالدین دربارهٔ تغییرکیش شاهزاده آناندا و لشکریان وی در تنگوت [تنکقوت ؟] چاپ بلوشه ، ۵۵۹ وبعد . میدانیم که دونگانان اکنون نیزهمه شافعی هستند . اخبار تاریخی حاکی است که

←

کودکان و زنان جوان[1] را به اسیری بردند و باقی مردم را ازپای در آوردند ، بدین طریق که ایشان را « برلشکر قسمت کردند ، هریك مردقتال (که به‌گفتهٔ رشیدالدین بیش از ۵۰۰۰۰ نفربودند) را بیست و چهار نفس مقتول رسید» ظاهراً جوینی رقم بزرگتری شنیده بوده و بنظر وی آن چنان غریب و مستبعد آمده بوده که از نقل آن خودداری کرده . رشیدالدین داستانی نیز در بارهٔ شیخ‌نجم‌الدین کبری نقل می‌کند . شهرت مقام قدسی شیخ‌گویا به‌گوش چنگیزخان رسیده و وی امرداده‌بوده که وی‌را ازلشکرکشی مغول به خوارزم آگاه کنند و توصیه نمایند از شهر خارج شود . شیخ گفت که می‌خواهد در نیك وبد هم شهریان خویش شریك باشد وبه هنگام تسخیرشهر کشته شد. البته داستان رسول فرستادن چنگیزخان به نزد شیخ غیر محتمل است ، به ویژه که مغولان درآغازقصد «نهب وقتل وغارت» پایتخت خوارزم را نداشتند و دلیلی نداشت که ترك شهررا به شیخ توصیه کنند .

به‌گفتهٔ‌ابن‌اثیر ، سرنوشت‌گرگانج‌غم‌انگیزترازدیگرشهرهائی که‌مغولان مسخرساخته بودند ، بوده . درموارد دیگر ، همیشه عده‌ای ازساکنان ازقتال و

→

پیروان این منهب درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) در خوارزم نیرومندتر از جاهای دیگربودند. <در اینجا در حاشیهٔ نسخهٔ **بارتولد** (چاپ انگلیسی) چنین‌یادداشت شده ، « اشارهٔ Poll ، ۵۶ در JA ، ۱۹۲۷ ، II ، ۲۷۹ــ۲۶۱ » (دربارهٔ یکی از این مهاجرنشینهای مسلمان؛ رجوع شودبه ؛ (Polliot, «notes sur le «Turkestan», P. 56 ـ تحریریه > .

۱ــ درتألیف **جوینی** چنین است (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۱ ، « کودکان وزنان و جوانان » ؛ در تألیف **رشیدالدین** ، « زنان و مردان و کودکان » ، و ایـن معنی را نمی‌رساند .

نابودی نجات یافته بودند : «بعضی پنهان شدند ، برخی گریختند ، پاره‌ای را بردند ولی بعد (مع‌هذا) توانستند نجات یابند و عده‌ای نیز در میان مقتولان مخفی شدند (وپس از رفتن مغولان برخاستند)» . ولی در گرگانج مغولان پس ازنهب وقتل وغارت مردم سد را خراب کردند وآب سراسر شهررا غرقاب وساختمانها را ویران ساخت . و جای شهر را بعد آب پوشانید . هرکس از تاتار نجات یافته بود در آب غرق شد و یا در زیر آوار ویرانه‌ها هلاك گردید . ولی به گفتهٔ جوزجانی[1] دو ساختمان ، یکی « کشك آخچاك » (؟) و دیگر مرقد سلطان تکش (در یك‌جا اشتباهاً «مرقد محمد» گفته شده) برپای ماند[2] . بدین سبب احتمال اینکه مغولان عمداً و از روی قصدشهر را غرقاب کرده باشند اندك است . ولی مسلماً بر اثر تخریب و ویرانئی که ایشان مسبب آن بودند ، سد ها وبه ویژه سدهائی که مانند سد آن پایتخت به تعمیر وترمیم روزانه‌احتیاج‌داشتند[3] ویران‌گشتند. سبب وتوجیه غرقاب شدن چندین شهر خوارزم وتغییر مسیر جیحون (آمودریا) که مجدداً به‌دریای خزر جریان

۱ـ ترجمهٔ راورتی، I ، ۲۸۱ <درچاپ ناسائو‌ـ‌لیس نیست> ؛ II ، ۱۱۰۰ <چاپ ناسائو‌ـ‌لیس ، ۳۷۸> .

۲ـ بنا به خبر متأخری که معلوم نیست که‌ازکجا اخذ شده (عبدالکریم بخاری، متن ، ۷۸ ؛ ترجمه ۱۷۷) ، مرقد نجم‌الدین‌کبری ومرقد ابن‌حاجب و مناره و مرقد دختر محمد و بقایای بازار سالم مانده بوده . مرقد شیخ نجم‌الدین کبری اکنون در میان ویرانه‌های شهر کنونی قرار دارد (Lansdell, «Russian Central asia» , vol. II, p. 347) و « مردم خیوه بسیار محترمش می‌دارند » (رجوع شود به : اسمیرنوف ، «دراویش» ، ص ۱۸) . حتی درتألیف ابن بطوطه نیزازآن یاد شده‌است (III ، ۶).

۳ ـ یاقوت ، «معجم» ، II ، ۴۸۳ .

یافت[۱] همین است.

محاصرهٔ گرگانج به‌گفتهٔ رشیدالدین هفت ماه و به‌قول ابن‌اثیر پنج ماه طول کشید. ولی گفتهٔ نسوی که شهر در آوریل سال ۱۲۲۱ میلادی (بهار سال ۶۱۸ هجری) تسخیرشده بوده بیشتر به‌حقیقت مانند است. ازآنجائی که خوارزم می‌بایست جزء متصرفات جوچی باشد، جغتای و اوکتای به نزد پدر که در آن زمان سرگرم محاصرهٔ طالقان بود بازگشتند و بر سرراه خویش شهری دیگر را ویران کردند[۲].

شاهزادگان خوارزمی‌چون خوارزم را ترک گفتند می‌بایست از خراسان بگذرند، وچنانکه پیشتر گفتیم، لشکریان تخوچار در آنجا بودند. مغولان

۱ـ بارتولد، «حافظ ابرو»، ص ۱۱ـ ۸؛ بارتولد، «آمودریا». گفته‌های پلانوکارپینی (چاپ بیزلی، ۷۶، ۱۱۰، ۱۵۲) دربارهٔ تخریب شهر «ارناس» بوسیلهٔ غرقاب ساختن آن، مسلماً مربوط به گرگانج است < ترجمهٔ مالئین، ۲۴. ـ هیئت تحریریه >.

۲ـ نام آن <درتألیف جوینی> درچاپ قزوینی (I، ۱۰۱) ومنتخبات شفر ودر نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴ «کاسف» آمده، در نسخهٔ خطی خانیکوف «کاشف» نقل شده. شفر قرائت کلمه را بصورت «کاسن» پیشنهاد می‌کند (Chrestomatie persane», t. II, notes, pp. 175 - 176) به عقیدهٔ وی قریهٔ کاسن در ناحیهٔ نسف‌منظور نظر است (رجوع شود به‌ماقبل ص۲۲۱ـ۲۱۹)، ولی این‌که آن قریه‌ـ که درمحل اقامت تابستانی چنگیزخان درسال ۱۲۲۰ میلادی/ ۶۱۷ هجری قرارداشته، درمقابل مغولان پایداری کرده باشد، ضعیف‌الاحتمال است. ممکن است کیلف (کالف) منظور نظر باشد.

درآن زمان در شهرهای بزرگ خراسان پادگان نداشتند. چون چنگیزخان خبر فرار شاهزادگان را شنید به مغولان فرمود تا دستجات مراقبت در مرز شمالی خراسان مستقر سازند . در حوالی شهرنسا فوجی از مغولان مرکب از ۷۰۰ مرد سوار استقرار یافته بوده، که مورد حملهٔ ناگهانی جلال‌الدین و ۳۰۰ تن از سواران وی قرار گرفت . حمله آن‌چنان شدید وسریع بودکه مغولان فرار برقرار اختیار کرده اسلحه و لوازم خویش را به دشمنان گذاردند . فقط عدهٔ قلیلی موفق به نجات و فرار گشتند . نسوی[۱] این برخورد را نخستین موفقیت مسلمانان دراین جنگ می‌داند. وی از موفقیت دیگرتیمورملك (تسخیرینی‌ـ کنت) بی‌خبرماند. جلال‌الدین و همراهان او براثراین‌پیروزی توانستند اسبان عوض کنند وبسلامت وآسودگی به نیشابور برسند . ولی اقبال بابرادرانش ازلاغ‌شاه و آق‌شاه این‌چنین یاری نکرد. گرچه ایشان نیزموفق‌به فرار ازدست دستجات مرزی مغول شدند ولی‌در داخل کشور ازطرف مغولان محاصره شده با همهٔ همراهان بقتل رسیدند[۲] . به‌گفتهٔ جوینی[۳] شاهزادگان اسیر شدند و فقط پس از دو روز به هلاکت رسیدند . با اینکه نیروی نظامی مغول در خراسان ناچیز بوده ، مع‌هذا جلال‌الدین نتوانست لشکری درآنجا گردآورد . به‌گفتهٔ نسوی[۴] وی یك ماه تمام در نیشابور اقامت گزید. ولی به قول جوینی فقط سه روز درآن شهربود و درپانزدهم ذی‌الحجه سال ۶۱۷ هجری/۶ فوریه ۱۲۲۱ میلادی آنجا را ترك گفت . وی از نیشابور وارد زوزن شد (در مرز خراسان

۱ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۶۰ ؛ ترجمه ، ۱۰۱ .

۲ــ همانجا ، متن ، ۶۲ ؛ ترجمه ، ۱۰۵ .

۳ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۴۹ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۳۳.

۴ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۶۴ ؛ ترجمه ۱۰۸ .

وکوهستان و سه روز راه از قاین) وخواست درقلعهٔ آن شهر رود و «متحصن شود» و وسایل مقاومت فراهم آورد. بنابه‌گفتهٔ جوینی سلطان به سبب روحیهٔ عنادآمیز ساکنان آن شهر بناچار آنجا را ترك گفت[1] ولی به قول نسوی خود از اجـرای نیت خویش سرباززد و امتناع وی براثر سخنان «مستحفظ قلعه» بود که گفت: «امثال پادشاه را نشاید به قلعه پناه بردن ...» و سلطان باید در عرصهٔ گشوده پیکار کند، نه آنکه درقلعه پنهان و متحصن شود. وقلعه هرقدر مستحکم باشد مغولان وسیله‌ای برای تصرف آن خواهند یافت. جلال‌الدین ازآنجا ازطریق ناحیهٔ هرات به بست رخنه کـرد[2]. بنا به‌گفتهٔ نسوی[3]، وی در آنجا به لشکر ده هزار نفری [در «سیرت جلال‌الدین» چاپ پیش گفته، ص ۹۲ «نه هزار مرد» نوشته] امین‌الملك که در سجستان مشغول عملیات بوده پیوست و لشکرتاتار را که درآن ایام قندهار را در محاصره داشتند، شکست داد و پس ازآن وارد غزنه، که شهرعمدهٔ قلمرو وی بود، گـردید. در هیچ منبع دیگری از پیکار قندهار سخن نرفته (مگراینکه دراین مورد پیروزئی که امین‌الملك بدست آورده بـوده و دربارهٔ آن بعداً صحبت خواهم داشت، منظور نظر باشد). گروهی از مغولان که در آن زمان، به آنچنان نقطهٔ دور جنوبی نفوذ کرده بوده، جزعده‌ای معدود نمی‌توانست باشد. والا اطلاعاتی دربارهٔ ایشان درتألیف جوینی و یا رشیدالدین وجود می‌داشت.

۱ــ چاپ قزوینی، II، ۱۳۴؛ «با سلطان مناقشت نمودند».

۲ــ جوینی از حرکت به بست یاد نمی‌کند. ولی گذشته از نسوی، جوزجانی نیز دربارهٔ آن سخن می‌گوید (ترجمهٔ راورتی، I، ۲۸۷؛ < در چاپ ناسائو‌ـ‌لیس نیست >.

۳ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۶۵ــ۶۴؛ ترجمه ۱۱۰ــ۱۰۹.

چنگیزخان لشکریان خویش‌را سرانجام بالتمام دربهارسال۶۱۸هجری /۱۲۲۱ میلادی از جیحون عبورداده‌بلخ را اشغال کرد. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] شهر بلخ‌خود تسلیم شد ومورد عفو قرارگرفت. بقول جوینی[۲] چنگیزخان نخست ایلی و اطاعت شهررا پذیرفت ولی بعد به وعده وفا نکرده امربه قتل عام مردم شهر کرد و مغولان کسانی را که به هنگام آن کشتار پنهان شده بودند در بازگشت خویش از پای در آوردند. شهر بلخ در زمان ابن بطوطه هنوز به صورت ویرانه بوده[۳]، ولی از گفته های ابن اثیر چنین برمی‌آید که تخریب شهر بعداً براثرشورش اهالی صورت گرفت. تولوی به خراسان و جغتای و اوکتای (اوگدی) به خوارزم اعزام شدند. دیگر لشکریان، قلاع کوهستانی واقع برشاخه‌های کوهساران هندوکش و پاروپامیز [درشمال غربی‌افغانستان و ترکمنستان شوروی، ارتفاع بلندترین قلهٔ آن که «کوه حصار» نام دارد ۴۲۲۵ متراست] را محاصره کردند. چنگیزخان به شخص خویش قلهٔ «نصرت کوه»[۴] را در حوالی طالقان[۵] محاصره نمود. لشکرگاه مغول «تل نعمان» و

۱ـ چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۵ ؛ CMIZO, I, 28 .

۲ـ چاپ قزوینی، I، ۱۰۳ وبعد.
Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 141—142

۳ـ ابن‌بطوطه، III، ۵۸ـ۶۲.

۴ـ در تألیف جوینی چنین است (چاپ قزوینی، I، ۱۰۴ ؛ در « منتخبات » شفر اشتباهاً «نقره‌کوه» نوشته شده؛ درتألیف ابن‌اثیر «منصورکوه» ودرکتاب جوزجانی « ناصرکوه » آمده.

۵ـ بطوری که راورتی ثابت کرده (جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۰۸ وبعد، حاشیه ۱) منظور نظر طالقان خراسان است (دربارهٔ آن به ماقبل ص ۱۹۹ رجوع شود) نه طالقان تخارستان. اما راجع به موضع نصرت کوه، باحتمال‌قوی منظور قلعهٔ شهر طالقان است.

« بیابان کعبه »[1] واقع میان طالقان و بلخ را اشغال کرده بود. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر محاصره ده ماه (که شش ماه اول پیش از ورود چنگیزخان بوده) و به قول رشیدالدین هفت ماه بدرازا کشید . در آن مدت تولوی و جغتای و اوکتای وظایف محوله را انجام داده به نزد پدر بازگشتند . مسلمانان نتوانستند از این فرصت استفاده کرده زیانی واقعاً جدی به مغولان وارد آورند . یکی از علل اصلی که عملیات جلال‌الدین را دشوار ساخته بوده، همانا اختلافاتی بود که پیش از ورود وی میان ترکان وغوریان آغازگشته بوده .

نمایندهٔ جلال‌الدین در غزنه[2] کربرملک بوده. وی درسال۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی ناحیه‌ای را که به او سپرده شده بوده ترك گفت و به دعوت امین‌الملك که در سجستان سرگرم عملیات بوده عازم آنجا گشت . اختیار-الدین محمد بن علی خرپوست والی پشاور از غیبت وی استفاده کرده غزنه

---

۱ ــ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۹ ؛ < چاپ ناسائو ــ لیس ، ۳۴۶ > . دیگر منابعی که از محاصره سخن گفته‌اند عبارتند از : ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۵۵ ؛ CMIZO, I, 29 ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۴ وبعد ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 142; رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۱۱۴ > ؛ ترجمه ۷۶ ــ ۷۵ ؛

D'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, 273

۲ ــ در بارهٔ حوادث غزنه پیش از ورود جلال‌الدین رجوع شود به : نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۸۰ ــ ۷۹ ؛ ترجمه ۱۳۳ ــ ۱۳۱ ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۱۶ــ۱۰۱۲ ؛ < چاپ ناسائو‌ـلیس ، ۳۴۸ــ۳۴۷ > ؛ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۷۲ــ۱۷۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۹۲ و بعد ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, PP. 297–300

را اشغال نمود . بنابه گفتهٔ جوزجانی (که به سبب انتساب و همشهریگری به غوریان حسن توجه کامل دارد) خرپوست به امر محمد خوارزمشاه وارد غزنه شده بوده . مورخ مزبور می‌گوید که خرپوست ۱۳۰۰۰۰ مرد جنگی گرد ـ آورد و بیاری ایشان تدارك حمله به چنگیزخان را می‌دید . به‌گفتهٔ جوینی عدهٔ لشکر وی برروی هم ۲۰۰۰۰ بوده . امین‌الملك به وی پیشنهاد کرد که عقد اتحاد ببندند و قدرت را میان خود تقسیم کنند ولی جواب شنید که «ما مردمی غوری‌ایم و شما ترك ، با هم زندگانی نتوانیم کرد»[۱] . کوتوال قلعه، صلاح ـ الدین محمد نسائی و نمایندهٔ حکومت کشوری ، وزیر جلال‌الدین بنام شمس‌الملك شهاب‌الدین الپ سرخسی ازاین تصمیم ناراضی بودند . و به این نتیجه رسیدند که « غوریان عصیان سلطان در دل دارند ، یمین ملك را که خویش سلطانست درملك غزنه راه نمی‌دهند »[۲]. آیا این نظرفقط تعلق به خود مورخ دارد و یااینکه اشخاص یاد شده واقعاً برای توجیه اعمال خویش این دلیل را تراشیده بودند ـ دلیلی که باوجود دشمنی سلطان نسبت به خویشان مادریش عجیب بنظر میرسد ـ به هرتقدیر سخن‌گفتن دراین باره دشواراست. صلاح‌الدین بدست خویش‌خرپوست را باخنجر درمجلس بزمي مقتول‌ساخت (به گفتهٔ نسوي درمیدانی) و پیش ازآن که غوریان ـ که لشکرگاهشان در نیم فرسخی غزنه بوده ـ اطلاع‌حاصل کنند ، شهر را به تصرف درآورد. غوریان جرأت نکردند شهر را محاصره کنند و پراکنده شدند . افراد فرقهٔ ایشان که

۱ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۹۳ .

۲ـ همانجا .

در شهر بودند مورد تعقیب و ایذا ، قرار گرفتند . صلاح‌الدین خواهر زادهٔ خرپوست را اعدام کرد . پس از دو یا سه روز امین‌الملك وارد شد و زمام قدرت را بدست گرفت . وی شمس‌الملك وزیر را در قلعه حبس کرد . در آن ایام چنگیزخان سرگرم محاصرهٔ نصرت کوه بوده . دستجات کوچك مغول در نقاط دیگر مشغول عملیات جنگی بودند. امین‌الملك یکی از آن دستجات‌را شکست داد (که مرکب بود از ۲ تا ۳ هزارنفر) و به تعقیب آن پرداخت و صلاح‌الدین را در غزنه گذاشت . دربارهٔ وقایع بعدی مورخان اطلاعات ضد ونقیضی بدست می‌دهند بنابه‌گفتهٔ جوینی غوریان ازغیبت امین‌الملك‌استفاده نموده قیام‌کردند و صلاح‌الدین را کشتند . حکومت بدست دو برادر ، بنـام قاضی رضی‌الملك و عمدة‌الملك‌که از ترمذ آمده بودند، افتاد . رضی‌الملك خویشتن‌را سلطان نامید . درپشاورعدهٔ کثیری خلجان وترکمنان‌که ازخراسان وماوراءالنهر آمده بودند گردآمدند. در رأس ایشان سیف‌الدین اغراق‌ملك قرار داشته . رضی‌الملك درطی پیکار با ایشان شکست خورد ومقتول گشت و بخش اعظم لشکروی نیز نابود شد.درغزنه عمدة‌الملك به امارت اعلام شد. اعظم ملك پسرعمادالدین بلخی سابق‌الذکر (رجوع‌شود بص حدود۷۳۰-۷۳۲)[1] وملك شیر امیرکابل برضد او برخاستند وغوریان راگرد خویش‌جمع کرده غزنه را اشغال نمودند . عمدة‌الملك درقلعهٔ شهر متحصن شد و پس از

---

۱ ـ معلوم نیست وی چگونه توانست از سرنوشتی که پدر و برادرانش بهنگام فـرار **ترکان خاتون** از خوارزم ، دچار آن شدند احتراز کند (**نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۶) ظاهراً **نسوی** در آنجا (متن ، ۲۱ ؛ ترجمه ۳۸) که در میان شاهزادگان اسیر در خوارزم از **ملك اعظم** صاحب ترمذ نام می‌برد ـ وی‌را با برادرش اشتباه می‌کند .

یك محاصرهٔ چهل‌روزه قلعه‌مسخر گشت. در این میان جلال‌الدین، شمس‌الدین وزیر را که درقلعه محبوس بود آزاد کرد و وی را به غزنه فرستاد و او خبر نزدیك شدن سلطان را به مردم آن شهر رسانید. هفته‌ای بعدجلال‌الدین‌وارد شد و همهٔ سران لشکرنسبت به‌وی ابراز اطاعت وانقیاد کردند.

جوزجانی و نسوی بالکل از عمدة‌الملك یاد نمی‌کنند. به گفتهٔ جوزجانی رضی‌الملك که از اغراق شکست خورده بود ازطرف اعظم‌الملك دستگیر شد و پس‌از ورود جلال‌الدین به‌قتل رسید. به‌گفتهٔ نسوی‌رضی‌الملك پیشتر شغل مشرف دیوان را در غزنه ایفاء می‌کرده (رجوع شود به ص۷۸۴–۷۸۵). صلاح‌الدین همهٔ امور اداری کشوری را به وی محول کرده بود، ولی چون رضی‌الملك وجوه خزانه را حیف و میل می‌کرده از وی ناراضی بوده. آنگاه رضی‌الملك فوج سجستانی را اغوا کرد که صلاح‌الدین را به قتل رسانند. تا هنگام ورود جلال‌الدین حکومت در دست رضی‌الملك باقی ماند. خود جلال‌الدین هم فقط پس‌از آنکه براثر پیکار در نزدیکی پروان فاتح و پیروزمند به غزنه بازگشت تصمیم به تعویض وی‌گرفت. رضی‌الملك به خاطرنقودی‌که حیف ومیل‌کرده بود مورد شکنجه قرارگرفت و بر اثر آن درگذشت. ولی چون جوینی و جوزجانی هر دو متفقاً گواهی می‌دهند، به احتمال اقوی هنگام ورود جلال‌الدین، غزنه در تحت حکومت اعظم‌الملك بوده است. جلال‌الدین به اتفاق امین‌الملك و ۳۰۰۰۰ مرد لشکری وارد غزنه شد. بنا به‌گفتهٔ نسوی[1] ۳۰۰۰۰ نفرمرد جنگی نیز درغزنه به‌وی‌پیوستند.

۱ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۸۰؛ ترجمه، ۱۳۴. مؤلف می‌گوید که هر یك از چهار سردار غزنه دارای ۳۰۰۰۰ تن مرد لشکری بوده و لشکری دیگر به‌همین شمار با جلال‌الدین وامین‌الملك وارد آنجا شد. بنابراین می‌بایست مجموع لشکریان
←

جوینی هم‌به تقریب همین رقم را بدست می‌دهد (۶۰-۷۰ هزار)[1] ولی درجای دیگر[2] می‌گوید که ۵۰۰۰۰ نفر تحت فرمان امین‌الملك و ۴۰۰۰۰ نفر زیر حکم سیف‌الدین اغراق[3] بوده‌اند. نسوی، گذشته از سه تن سرداران یادشده (اعظم‌الملك، امین‌الملك و اغراق) از دو تن دیگر هم یاد می‌کند: یکی مظفرملك پیشوای افغانان ودیگر حسن پیشوای قرلقان[4]. جلال‌الدین با دختر امین‌الملك ازدواج کرد.

جلال‌الدین با لشکری که ازقبایل و اقوام گوناگون مرکب بوده به

←

درحدود ۲۴۰۰۰۰ باشد که گمان نمیرود امکان داشته بوده [در «سیرت جلال‌الدین» چاپ مجتبی مینوی، ص ۱۰۶، چنین نوشته، «جلال‌الدین بغزنه آمد... این جمله با قرب سی‌هزار سوار در خدمت مرتب گشتند و با او از لشکرخود و لشکر امین‌الملك سی‌هزار دیگر بود» که می‌شود ۶۰۰۰۰].

۱ــ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۷۲، «قرب شصت هزاربل هفتاد هزار»، < چاپ قزوینی، II، ۱۹۵، «شست هفتاد هزار»، در تألیف ابن اثیر هم ۶۰۰۰۰ ذکرشده (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۸؛ CMIZO, I, 33).

۲ــ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۵۰؛ چاپ قزوینی، II، ۱۳۵؛ درتألیف رشیدالدین نیز درمورد اول ۴۰۰۰۰ (چاپ برزین، بخش XV، متن، ۱۱۷؛ ترجمه، ۷۸).

۳ــ نسوی وی را «بغراق» می‌خواند، هم چنین ابن‌اثیر (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۹).

۴ــ نام وی درتاریخ دوران سلطنت اوکتای قاآن نیزذکرشده است (جوزجانی، ترجمهٔ راورتی. II، ۱۱۱۹؛ <چاپ ناسائو-لیس، ۳۸۸ >).

استقبال مغولان رفت و در پروان موضع گرفت[۱] . وی از آنجا نخست فوج مغول را که قلعهٔ والیان (یا والشتان) را در تخارستان[۲] محاصره کرده بوده شکست داد. مغولان[۳] درحدود ۱۰۰۰ نفر کشته دادند وازرودگذشتند (محتملا

---

۱ ــ **راورتی** بموجب سخنان **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۴۲ ؛ < در چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۳۵۵ ، « در حدود بامیان و غزنین » . ــ تحریریه > که موضع پروان را میان غزنه و بامیان ذکر کرده و دلایل دیگر (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی**، I ، ۲۸۸ ، حاشیه ۳ ؛ II ، ۱۰۲۱ ، حاشیه ۸) ثابت می‌کند ــ و ظاهراً گفته های وی مستدل و اساسی است ــ که منظور نظر پروان مشهور که در درهٔ پنج شیر (رجوع شود بماقبل ص ۱۷۴) نبوده بلکه پروان دیگری است که در نزدیکی سرچشمه های رودك لوغر [؟] (شاخه‌ای ازکابل) قراردارد .

۲ــ در بارهٔ این پیکار رجوع شود به تألیف **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ؛ ۳۴ ، ورق ۱۵۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۶ و بعد ، **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۲۱ ؛ ترجمه ، ۸۰ ؛ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۱۶ ؛ < درچاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۳۴۸ ، « حصار زاولستان » . ــ تحریریه > .

۳ــ اسامی سرداران ایشان در نسخ خطی و چاپهای مختلف بدین قراراست ، در تألیف **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، « کمجك » و « ملنور » . در نسخهٔ خطی**خانیکوف** ، « مکحك » و « ملنور » ؛ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۶ ، « تکبجك » و « ملنور » ؛ **جوینی** ورق ۱۷۳ ، « بکاجك » ، چاپ **قزوینی**، II ، ۱۹۷ ، «تکاجك» ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 142–143 ، « تکجك » ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۵ ، « تکجوك » ؛ < در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ چنین است . ــ تحریریه > . استاد **برزین** « مکاجك » و « ملغر » خوانده است . (برای نحوه های قرائت در نسخ خطی **رشیدالدین** ، رجوع شود به چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۲۱) .

از پنج شیر) وپل را ویران کردند . و بدین وسیله دشمنان خویش را آنقدر متوقف ساختند که سلامت به نزد چنگیزخان بازگردند . پس از این واقعه شیکی قوتوقونویان علیه جلال‌الدین اعزام شد . به‌گفتهٔ جوینی وی ۳۰۰۰۰ مردلشکری همراه داشت وبه قول‌جوزجانی[1] ۴۵۰۰۰ . جلال‌الدین برای مقابله باآن لشکر شتافت . پیکار دریك فرسخی پروان وقوع یافت . میمنهٔ مسلمانان در زیرفرمان امین‌الملك و میسره به فرماندهی اغراق بوده . لشکرمسلمانان پیاده پیکار می‌کرد و «اسبان بردست گرفتند»[2] . نبرد دو روز طول کشید . به گفتهٔ جوینی، شیکی‌قوتوقونویان شب روز دوم به لشکریان خود فرمود «تا هرسوار برجنیبت تمثالی (از نمد) نصب کردند» تا دشمن پندارد که مغولان نیروی کمکی دریافت داشته‌اند . این خدعه درآغاز موفق آمد ، ولی جلال‌الدین توانست لشکریان خویش‌را تشجیع‌نماید و دل‌گرم سازد. چون‌مغولان از پیکار خسته و فرسوده شدند ، جلال‌الدین لشکریان خود را براسبان سوار کرد و «به یکبار حمله آوردند» و این حمله سرنوشت و نتیجهٔ پیکار را معین کرد. شیکی قوتوقونویان فقط باباقیماندهٔ ناچیز لشکرخویش‌به نزدچنگیز-

---

۱ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۶ ؛ < چاپ ناسائو-لیس ، ۳۴۴ > .

۲ــ به‌گفتهٔ جوینی چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۰ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۳۷) ، « فرمود تا تمامت لشکر پیاده شدند و اسبان دردست (در چاپ قزوینی ، « بردست ») گرفتند وتن برمرگ نهادند » . به‌گفتهٔ رشیدالدین (چاپ برزین ، بخش XV ، متن ۱۲۲ ؛ ترجمه ، ۸۰) ایشان لگامهای اسبان را به کمربند خویش بستند . درتألیف میرخواند نیز چنین است (« تاریخ خوارزمشاهیان »)، چاپ دفرمری ، ۹۶) .

خان بازگشت[1] .

پیکار پروان بزرگترین ناکامی مغولان دراین جنگ بوده و نتیجهٔ مستقیم آن ایـن بود که مغولان موقتاً از قلعهٔ ولخ [در « سیرت جلال‌الدین » چاپ مینوی ص ۱۰۷ « قلعهٔ ولج » نوشته] رفع محاصره کردند . قلعهٔ مزبور پیش ازآن درمحاصرهٔ فوج شش هزار نفری قرلغان ارسلان خان وفوج مغول طولن چربی[2] (که ظاهراً درآن تاریخ از خوارزم بازگشته بود) بوده است . گذشته ازاین درپاره‌ای شهرها که پیشتر درتحت اشغال مغولان بوده ، مردم قیام کرده شحنه های [باسقاقان] مغول را کشتند . مسلمانان از پیروزی خویش فقط این استفاده کردند که کین خویش را از مغولانی که اسیر ایشان بودند گرفتند . نسوی[3] باشعف تمام حکایت می کند که «فراشان اسیران را پیش [جلال‌الدین] می‌آوردند و اوتاد خیام راجهت تشفی درگوش ایشان می کوفتند وجلال‌الدین تفرج می کرد و از بشاشت چون صبح متبلج می‌شد » « ایشان را در این جهان عذاب دادند ولی عذاب آن جهانی سخت‌تر و طولانی‌تر خواهد بود» [بخش آخردر کتاب بارتولد بوده ولی درنسخهٔ نسوی که من دردست داشتم وجود

۱ــ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۱ : چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۸) ؛ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن، ۱۲۱ــ ۱۲۲ > ؛ ترجمه ، ۸۱ــ۸۰ .

۲ ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۰۴ ؛ < چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۳۴۳ > .

۳ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۸۱ ؛ ترجمه ، ۱۳۵ ؛ اینکه مسلمانان تاچه حد در وصف پیروزی خویش طریق مبالغه پیموده‌اند ازاینجا پیداست که **نسوی** می‌گوید **تولوی** در پیکار کشته شد .

نداشته . ترجمه کردم] . سرداران برسرغنیمت منازعت کردند . این منازعه باعث برانگیختن شور و اختلافات ملی و قومی شد و جلال‌الدین نتوانست مانع از آن شود. سیف‌الدین اغراق و اعظم‌ملك و مظفرملك سلطان‌خویش را ترك گفتند و فقط امین‌الملك با ترکان خویش در نزد وی باقی‌ماندند[۱] .

اگر سخنان رشیدالدین را باور کنیم[۲] ، چنگیزخان خبرشکست را با خاطری بسیار آرام استقبال کرد و اندوه خویش را به هیچ صورتی ظاهر نساخت وفقط گفت که شیکی‌قوتوقو همیشه به غلبه خوگرفته است وتاکنون بخت با وی بیرحمی و خشونت نورزیده. اکنون که باچنین بیرحمئی روبرو شده محتاط‌تر خواهد بود. درآن زمان طالقان در دست مغولان بوده و بدین سبب چنگیزخان می‌توانست با همهٔ نیروی خویش علیه دشمن اقدام کند . جلال‌الدین پس از رفتن سرداران خویش قادر نبود در پیکار آشکاری با دشمن درآویزد ، ولی محتملاً می‌توانست حرکت و عبور وی را از گردنه های هندوکش دچار دشواری کند . معلوم نیست که به چه علتی چنین نکرد و تا کرانه‌های سند فقط در برابرمغولان عقب نشست. منابع اصیل دربارهٔ حرکت و مسیر مغولان اطلاعاتی که کاملاً روشن باشد بدست نمی‌دهند . جوینی در

۱ــ در این باره به تألیف جوینی بنگرید ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۵۱ ، ۱۷۲ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۳۹ ، ۱۹۶ ؛ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین ، متن ، ۸۲ــ۸۱ ؛ ترجمه ۱۳۷ــ۱۳۶ ؛

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 303

۲ــ چاپ برزین ، بخش XV ، متن ، ۱۲۳ ؛ ترجمه ، ۸۱ .

داستان هجوم مغولان[1] می‌گوید که چنگیزخان خبر شکست والیان را پس از تسخیر طالقان دریافت داشت و بی‌درنگ به لشکرکشی اقدام کرد و از طریق گرزوان[2] به بامیان رسید و در نتیجهٔ مقاومت ساکنان گرزوان یکماه تمام در آنجا متوقف گشت . در طی محاصرهٔ بامیان موتوگن [در تألیف جوینی : « ماتیگان »] نوهٔ محبوب چنگیزخان ، پسر جغتای مقتول شد . بدین سبب فرمانی صادر شد که پس از تسخیر شهر جانداری درآنجا زنده نگذارند . این شهر را « موبالیغ » [درتألیف جوینی و وصاف : « ماؤوبالیغ »] لقب دادند (بمعنی «شهربد» [«دیه‌بد» — جوینی] . جوینی درفصل بعد[3] می‌گوید که چنگیزخان پس از شکست سرداران خویش مستقیماً راه غزنه پیش گرفت و « دو کوچه می‌رفت چنانک طعام نمی‌توانست پختن » . درفصل مربوط به جلال‌الدین از حرکت به سوی بامیان به هیچ‌گونه سخن گفته نشده و در فصل مربوط به امین‌الملک و اغراق نیزچیزی ازاین مقوله بیان نگشته ، ولی‌خبری که درجاهای دیگر دیده نمی‌شود اضافه شده، دایر براینکه بخشی از لشکریان شیکی‌قوتوقو که در حدود ۱۲ — ۱۰ هزار نفر بوده‌اند ، پیش از تصادم با جلال‌الدین، غزنه را غارت کرد، و درآن زمان درغزنه لشکری وجودنداشته،

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۴ و بعد ؛
Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 142—143

۲ـ در [منتخبات] شفر و نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۴۶ ، «کروران» ، در نسخهٔ خانیکوف ، « کرذوان » ، درچاپ قزوینی، I ، ۱۰۵ ؛ «کرزوان» یحتمل قلعهٔ رنگ در گزروان (Guzarwan) که الغ خان رئیس آنجا بوده منظور نظر است (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۳ ؛ < چاپ ناسائو-لیس ، ۳۴۳ >) .

۳ـ چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۶ .

و مسجد جامع شهر را طعمهٔ آتش ساخته مردم بسیاری را بقتل رساندند[1] . رشیدالدین[2] می‌گوید که چنگیزخان پس از تسخیر طالقان ـ که محاصرهٔ آن هفت ماه به درازا کشید ـ به بامیان رفت . پس از تخریب آن شهر باتفاق پسران خویش بازگشت و « تابستان را در تپه های طالقان گذرانید » . درپائیز « چون مردان استراحت کردند و اسبان فربه شدند » از حدود طالقان بسوی غزنه رهسپار شد . مورخانی که از جوینی متابعت نمی‌کنند (ابن‌اثیر و جوزجانی و نسوی) سخنی دربارهٔ تسخیر بامیان نمی‌گویند و می‌نویسند که چنگیزخان از طالقان مستقیماً به غزنه رفت و ضمناً هیچ گونه جزئیاتی دربارهٔ راه و مسیر وی ذکر نمی‌کنند . جوزجانی یك جا اشاره می‌کند[3] که چنگیزخان از طریق غرجستان رفته و همهٔ بنهٔ سنگین خویش را درتحت حفاظت عده‌ای اندك در لشکرگاه باقی گذاشت ، زیرا که درکوهستان جادهٔ عرابه رو وجود نداشته . معلوم نیست میرخواند[4] اطلاعات خویش‌را ازچه منبعی اخذ کرده ومی‌گوید که چنگیزخان از طالقان ، از طریق اندرآب ـ که محاصرهٔ آن یك ماه تمام طول کشید ـ و سپس از راه بامیان وپس از تسخیر شهر مزبور، ازطریق کابل به غزنه رفت . از میان محققان اروپائی ، دوسون[5] معتقد است که چنگیزخان

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۲ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۹۶ ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۲۱ ؛ <چاپ ناسائو ـ لیس، ۳۴۸ـ ۳۴۹> .

۲ــ چاپ برزین ، بخش XV ، متن ، ۱۱۷ ــ ۱۱۵ ، ۱۲۵ ــ ۱۲۴ ؛ ترجمه ، ۷۶ــ۷۷ ، ۸۲ــ۸۳ .

۳ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۷۲ــ۱۰۷۱ ؛ <چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۷۱> .

۴ــ « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۹۹ــ۹۷ .

5– D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 294–296

در پائیز از طالقان به گرزوان و بامیان رفته و در شهر اخیرالذکر خبرشکست سرداران خویش را دریافت کرد . راورتی[۱] به این نتیجه رسیده که محاصرهٔ بامیان هرگز وقوع نیافته بوده و بجای « بامیان » باید « والیان » قرائت شود . معهذا ـ اگرطالقان وپروان درهمان نقطه‌ای که دانشمند مذکور آنها را قرار داده واقع بوده‌اند ـ بعید نیست که چنگیزخان طریقی را برگزیده بوده که از میمنهٔ کنونی در جنوب رودماك آغاز می‌گردید . و ازآنجا از طریق شهار [شاخر، شخر، شهر ...؟] وبای ومعبر هفتاد گردش و ناحیهٔ بلخاب و یقولان و فیروز بغر به بامیان پایان می‌یافته[۲] اظهار نظر دربارهٔ اینکه بامیان فقط درآن زمان تسخیر شده بوده یا در تابستان گذشته ، دشوار است . درمورد دوم باید گفت که چنگیزخان به منظور احتراز از گرمای تابستان ، پیش ازسقوط قلعه، از طالقان به هندوکش رفت و فوجی را برای تعقیب محاصره در آنجا باقی گذاشت و تسخیر قلعه پس از بازگشت وی در پائیز وقوع یافت . البته چنین چیزی محال نیست .

به گفتهٔ رشیدالدین ، چنگیزخان عرصهٔ کارزار را در پروان از نظر گذرانید و سرداران خویش را بخاطر انتخاب موضع نامناسب توبیخ کرد . شخص چنگیزخان از طرف لشکریان جلال‌الدین مواجه با هیچ مقاومتی نشد و غزنه را اشغال کرد و درآنجا اطلاع یافت که سلطان پانزده روز پیشترشهر

۱ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۹۰ ، حاشیه ۳ ؛ II ، ۱۰۲۱ـ۱۰۲۰ حاشیه ۶ ؛ ۱۰۲۵ ، حاشیه ۲ .

۲ـ خبری که بعد نقل شده ، که بخشی از بنه در بغلان باقی گذاشته شده بوده ، این اندیشه را درمخیله برمی‌انگیزد که فوج دیگر مغول از تخارستان ، ازطریق اندر‌آب و درهٔ پنج شیر حرکت می‌کرده .

را تــرك گفته . به گفتهٔ جوینی ، چنگیزخان مابایلواچ[۱] را به شحنگی شهر منصوب کرد (ظاهراً نه محمود یلواچ را) . ولی پس از فــرار جلال‌الدین اوکتای (اوگدی) را به غزنه فرستاد و وی به فرمودهٔ پدر اقدامات بسیارسختی علیه آن شهر که قبلاً اطاعت وایلی خود را اعلام کرده بوده ، بعمل‌آورد (در بارهٔ قیام اهالی سخنی نرفته است) : مردم شهر را به صحرا برده هلاك کردند به استثنای محترفه [پیشه وران]که به اسارت برده شدند[۲] . جوزجانی نیز از کشتار اهالی سخن می‌گویــد[۳] ، ولی به اشغال قبلی شهر اشاره‌ای نمی‌کند . جلال‌الدین پیش از آن تاریخ به سند عقب نشینی کرده بوده و فرموده تا کشتی‌هائی برای‌عبور از رود فراهم‌کنند. درآنمیان‌برخوردی میان مؤخرهٔ ـ سلطان که زیر فرمان اورخان بوده و مقدمهٔ مغولان وقوع یافت و مسلمانان شکسته شدند[۴] . بنابه گفتهٔ نسوی ، شخص جلال‌الدین در نزدیکی گردیز (به فاصلهٔ یك روز راه در مشرق غزنه) به مقدمهٔ لشکرمغول حمله کرد و شکستی کامل برایشان وارد آورد . صرف نظر ازنتیجهٔ این برخورد، به هرتقدیرتصادم

۱ــ درکتاب شفرچنین است («Chrestomatie Persane » t. II, P. 143) درچاپ قزوینی ، I ، ۱۰۶ ، « مامایلواج » .

۲ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۸ ؛

Schefer, « Chrestomatie persane » t. II, p. 144

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 310

۳ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۴۳ــ۱۰۴۲ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ، ۳۵۵>.

۴ــ دراین باره به جوینی رجوع شود (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۴۰) ؛

D, Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, p. 300

مزبور نیروهای اصلی مغول را متوقف نساخت و آنان پیش از آنکـه کشتی‌ها تهیه شوند به کرانهٔ سند رسیدند. فقط یك کشتی وارد شد ومی‌خواستند زنان خاندان سلطنتی را در آن بنشانند ولی آن کشتی را هم امـواج رود شکست. جلال‌الدین نتوانست نقشهٔ دیگر خویش را عملی سازد و مجدداً سردارانی را که ترکش گفته بودند بسوی خویش جلب کند[۱].

بنابه گفتهٔ نسوی، پیکار قطعی درکرانهٔ سند در چهارشنبه ۹ شوال ۶۱۸ هجری / ۲۴ نوامبر ، ۱۲۲۱ میلادی[۲] وقوع یافت. اماراجع به محل کارزار، فقط گواهی جوزجانی دردست است[۳] که می‌گوید جلال‌الدین به پشاور (قرائت کلمه مشکوك است) عقب نشست ونسوی گوید[۴] که صاحب ناحیهٔ کوهستانی جودی پس از عبور جلال‌الدین از رود، به وی حمله کرد و شرف‌الدین علی یزدی دربارهٔ لشکرکشی تیمور شرحی می‌نویسد[۵] که گویا وی به کنارسند ومحل

۱ــ نسوی، «سیرت جلال‌الدین»، متن ۸۳ــ۸۲؛ ترجمه ۱۳۹ــ۱۳۸.

۲ ــ به گفتهٔ نسوی، ۹ شوال (در ترجمه «هشتم» آمده)؛ ولی روز ۹ شوال (۲۶ نوامبر) جمعه بوده. درتألیف جوینی و دیگر منابع ماه رجب ذکرشده (اوت ــ سپتامبر)، در تألیف میرخواند («تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ دفرمری، ۱۰۱) اشتباهاً سال ۶۲۰ هجری نقل شده. راورتی هم به عدم احتمال این تاریخ اشاره کرده (جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۵۰ــ۱۰۴۹، حاشیه ۲) و حال آنکه تألیف نسوی را نخوانده بوده.

۳ــ ترجمهٔ راورتی، I، ۲۹۲ــ۲۹۱.

۴ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۸۶، ترجمه، ۱۴۲.

۵ــ شرف‌الدین علی یزدی، ترجمهٔ پتی‌دلاکروا، III، ۴۷ــ۴۵؛ چاپ کلکته، II، ۴۷.

پیکار جلال‌الدین با مغولان رسید و پس از عبور از رود وارد دشتی گشت که بنام جلال‌الدین به « چول‌جلالی » موسوم بوده است (بنا به‌گفتهٔ راورتی[۱] این نام هنوزهم محفوظ مانده) ومراتب اطاعت‌وایلی شاهزادگان ناحیهٔ کوهستانی جودی را پذیرفت . راورتی[۲] معتقد است که یحتمل مرز طبیعی‌گورا ـ تراپ (به معنی تحت‌اللفظی «پرش اسب») محل پیکار بوده و به عقیدهٔ وی شاید این محل بعد از عبورسلطان از رود به این نام موسوم‌گردیده . محل مزبوراندکی پائین‌تر از گذر نیلاب قرار دارد . درهمهٔ آن پهنه رود جریان بسیار تندی دارد که عبور از آن میسر نیست . راورتی[۳] اعتراف می‌کند که این محل کاملاً با معبر تیمور از رود مطابقت ندارد . تیمور در دنکت از رود عبور کرده ـ بوده .

بنا به گفتهٔ نسوی[۴] ، قلب لشکر مسلمانان که زیرفرمان شخص جلال ـ الدین بوده ، مغولان را تارومار کرد و « چنگیزخان پشت بنمود و روی به هزیمت نهاد » (؟) ولی ۱۰۰۰۰ از بهادران مغول (رجوع شود به ماقبل ص ۴۴۹ اصل) که کمین کرده بودند به میمنهٔ مسلمانان که زیرفرمان امین‌الملک بود حمله کردند و سرنوشت قطعی پیکار را معین نمودند. پسر جلال‌الدین که هفت یا هشت ساله بوده اسیرگشت و به قتل رسید . جلال‌الدین خود فرمود تا مادر و زن دیگرزنان حرم او را درآب غرق کنند تابدست مغولان اسیرنشوند. شخص جلال‌الدین سوار براسب ازآب‌گذشت و «آن اسپ تا وقت‌آنکه فتح

۱ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۹۳

۲ـ همانجا ، ۲۹۲ ، حاشیه ۴ .

۳ـ همانجا ، ۲۹۱ ، حاشیه ۴ .

۴ـ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۸۵ـ۸۳ ، ترجمه ، ۱۴۱ـ۱۳۹ .

تفلیس کرد» با وی بود ولی دیگر هرگز سوار بر آن نشد. نزدیك ۴۰۰۰ نفر از لشکریان با سلطان به کرانهٔ دیگر رود رسیدند. و سه روز بعد ۳۰۰ سوار دیگر نیز به او پیوستند ـ اینان را جریان آب بدور انداخته بود [در « سیرت جلال‌الدین » نسوی ، چاپ مینوی ، ص ۱۱۳ نوشته شده : « سبب آنکه او را موج آب بدور انداخته بود باسه نفر ازخواص خود »]

چنگیزخان عبور ازسند و تعقیب جلال‌الدین را لازم نشمرد. سال‌بعد ، فوجی مرکب از ۲۰۰۰۰ مرد لشکری برای تعاقب سلطان گسیل گشت و به مولتان رسید و به سبب گرمای تابستان ، بدون آنکه شهر را مسخر سازد ، بازگشت[1] .

عملیات جنگی سال ۶۱۹ هجری / ۱۲۲۲ میلادی تقریباً منحصر به محاصره و تسخیر استحکامات کوهستانی بوده است و شرح آن از وظیفهٔ مابیرون است[2] . فقط باید سخنی چند دربارهٔ وقایع سال ۱۲۲۱/۶۱۸ میلادی خراسان که در ماوراءالنهر هم انعکاسی داشته بگوئیم .

درآغاز سال ۱۲۲۱ میلادی/۶۱۸ هجری چنگیزخان از طالقان تولوی را مأمور اشغال شهرهای خراسان کرد و ضمناً ، اگر سخنان جوینی را باور کنیم[3] ، فقط عشر لشکریان خویش را به اوداد . شمار نفرات افواجی که وی

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۲ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane » t. II, P. 147.

۲ـ دربارهٔ ایشان مشروحتر از همه جا در تألیف جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۴۳ و بعد ، منقول است ؛ <چاپ ناسائو‌ـلیس ، ۳۵۵ و بعد> .

۳ـ چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۷ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 151

از شهرهای مطیع شده گردآورده بمراتب بیشتربوده ، زیرا که به‌گفتهٔ مورخ مزبور، درظاهر مروعدهٔ لشکر اوبه ۷۰۰۰۰ بالغ گشته بوده[۱] . پس‌ازعزیمت محمد خوارزمشاه در خراسان نیز وقایع خوارزم و غزنه تکرار شد . وقدرت به دست برخی افراد نامجو و هنگامه طلب افتاد که پاره‌ای از ایشان آرزوی تخت و تاج سلطنت‌داشتند. درمرو مجیرالملك شرف‌الدین مظفر[۲] حاکم و وزیر وفرمانروای‌کشوری چنین آرزوهائی‌داشت . تولوی درچنین شرایط و اوضاعی توانست در مدتی کمتر از سه ماه وظیفهٔ خویش را انجام دهد و سه شهر بزرگ خراسان (مرو و نیشابور و هرات) و بسیاری ازشهرهای کوچکتر را بزیر اطاعت و فرمان درآورد . مرو روز اول محرم سال ۶۱۸ هجری / ۲۵ فوریه ۱۲۲۱ میلادی[۳] مسخرشد . اهالی را ، بجز ۴۰۰ تن از پیشه وران (محترفه) کشتند. یکی از اعیان محلی بنام امیرضیاءالدین علی را به ریاست شهر گماشتند و برماس را به شحنگی منصوب کردند و وی را مأمور کردند تا مردمی را که ازکشتار نجات یافته‌اندگردآورد . وایشان مورد حملات تازهٔ دیگر افواج مغول قرار گرفتند . سرنوشت نیشاپور که در روز شنبه ۱۵ صفر ۶۱۸ هجری / ۱۰ آوریل مسخر شد، بسیار سخت‌تر بود . در اواسط رمضان

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۵ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 157

ژوکوسکی ، « ویرانه‌های مرو قدیم » ، ص ۵۱ .

۲ ـ در بارهٔ وی رجوع شود به ، ژوکوسکی ، « ویرانه های مرو قدیم » ، ص ۵۰ـ۴۹ .

۳ـ درتألیف جوینی، چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۵ ـ اول محرم ۶۱۸ هجری‌آمده استاد ژوکوسکی تاریخ دقیق را نقل نکرده است .

سال ۶۱۸ هجری / نوامبر ۱۲۲۰ میلادی تغوجار [تغاجار گورکان داماد چنگیزخان] به تیری در زیر حصار شهر کشته شد و مردم نیشابور تاوان آن را با جان دادند و بدین سبب تولوی پس از تسخیر شهر تقاضای عفو اهالی را نپذیرفت. مردم شهر پس از تسخیر آن، به‌استثنای ۴۰۰ تن از پیشه وران، هلاك کردند. شهر نیشابور را بالکل ویران ساختند و جایگاه آنرا شخم زدند. در محل ویرانهٔ شهر امیری مغول و ۴۰۰[1] تاجیك گذاشتند « تا بقایای زندگان را که یافتند برعقب مردگان فرستادند » [جوینی][2]. هرات از دیگر شهرها کمتر زیان دید. و فقط لشکریان خوارزمشاه که شمار ایشان ۱۲۰۰۰ بود در آن شهر به هلاکت رسیدند. در رأس امور شهر شحنگان مغول و مسلمان منصوب شدند[3].

در نیمهٔ دوم سال ۱۲۲۱ میلادی / ۶۱۸ هجری شایعات مربوط به پیروزیهای جلال‌الدین، دربرخی از بلاد خراسان، و از آن جمله در مرو و هرات، باعث و انگیزهٔ قیام مردم شد. قیام مرو[4] در سلخ رمضان [سال ۶۱۸

۱ــ درکتاب‌شفر (« Chrestomatie persane », t. II, p 196.) کلمهٔ «صد» از قلم افتاده. رجوع شود به جوینی، چاپ قزوینی، I، ۱۴۰.

۲ــ دربارهٔ سرنوشت نیشابور، رجوع شود به جوینی (چاپ قزوینی، I، ۱۳۳ــ ۱۴۰ ؛ Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 163—169) D' Ohsson, « Gistoire des Mongols », t. I, pp. 288—291 نسوی نیز در بارهٔ سرنوشت شهر تقریباً همین گونه سخن می‌گوید، ولی بنابه‌گفتهٔ او شهرفقط در پایان سال ۶۱۸ هجری، پس از فرار جلال‌الدین به هندوستان مسخرشد (« سیرت جلال‌الدین »، متن، ۵۴ ؛ ترجمه، ۹۲).

3_ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 292

۴ ــ در شرحی که استاد ژوکوسکی می‌دهد (« ویرانه های مرو قدیم »، ص ۵۲) بعضی مطالب فاقد دقت دیده می‌شود. رجوع شود به جوینی، چاپ قزوینی، I، ۱۲۸ و بعد. Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 160—163

هجری] / (اواسط نوامبر) آغاز گشت . ضیاءالدین در آنزمان به سرخس رفته بود تا نهضتی را که درآنجا پدید آمده بوده خاموش کند. برماس پیشه ـ وران (محترفه) و دیگر اسیران را از شهر بیرون آورده بود تا به بخارا اعزام شوند. اهالی چنین نتیجه‌گرفتند که «شحنه‌را ازجانب سلطان خبری رسیدست و مستشعر گشته و بهزیمت می‌رود »[جوینی] و « یاغی شدند » . برماس به نزدیك دروازهٔ شهرآمد و نمایندگان اعیان و معاریف شهر را به نزدخویش خواند . « کس روی ننمود » . برماس چند تن را که نزدیك دروازه بودند کشت و با کسانی که در مصاحبت وی بودند به بخارا رفت . خواجه مهذب الدین باستابادی در زمرهٔ ایشان یادشده است[1] . برماس دربخارا درگذشت و مرویانی که وی با خود برده بود آنجا ماندند . و چون ضیاءالدین به مرو بازگشت غنیمتی را که با خود داشت ایثار و میان اهالی تقسیم کرد و پسر بهاءالملك (یکی از رئیسان پیشین مرو)را [«برسبیل‌نوا» جوینی] نزد ایشان فرستاد [«که پسر منست» ـ جوینی] . ولی‌به سران عصیان چندان روی‌خوشی نشان نداد. وی درعین حال‌به مرمت حصار شهر وقلعه پرداخت. چون گروهی از لشکرمغول به شهر رسید ، ضیاءالدین ایشان را با احترام تمام پذیره‌گشت و « نزدیك خود نگاه داشت » (جوینی) . تا آن‌که «کُشتگین پهلوان با جمعی انبوه در رسید »[2] . وی یکی ازافراد نگهبان جلال‌الدین بود وشهررا محاصره کرد . « جمعی از رنود شهری » نزد کشتگین رفتند و ضیاءالدین را ترك

۱ ـ درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۹) ، « باسنابادی » .

۲ ـ درست‌تر « کیوچ تگین » است(در تألیف نسوی چنین است ، «کوچ‌تگین» ، درتألیف جوینی ، « کشتکین » .

گفتند . و وی با جماعت مغولان که همراه او بودند به قلعهٔ « مرغه » رفت[۱] . کشتگین شهررا اشغال کرد و اقداماتی برای تعمیر حصار آن و احیای زراعت بعمل آورد . حزب مخالف ضیاءالدین را دعوت کرد و وی «به درشهر نزول کرد . کشتگین چون ازآن خبریافت فرمود تا او را گرفتند و مطالبهٔ مال از وی کرد . ولی ضیاءالدین [گفت] که مال را « به فاحشات » یعنی کسانی که دیروز به سود او (ضیاءالدین) نبرد می‌کردند و اکنون نزد کشتگین هستند ، داده . کشتگین فرمود تا رقیب را بکشند و باجدی بیش ازپیش « به عمارت و زراعت » اشتغال ورزید . وی ضمناً سدی [بندی] را که برمرغاب بوده احیاء کرد . بنابه گفتهٔ نسوی[۲] ، کشتگین آن چنان نیرومند شد که از مرو به بخارا لشکر کشید وشحنهٔ مغول آنجا را بقتل رسانید[۳] . خبر اخیرمشکوك است زیرا کوشاباسقاق که در تألیف جوینی نام وی آمده ، محتملاً همان بوقابوشای (یا «توشا») شحنه است که در تاریخ وصاف آمده[۴] . اگرچه وصاف می‌گوید که بوقابوشا اززمان اوکتای شحنه بوده. مغولان قیام را درسال ۶۱۹ هجری /۱۲۲۲ میلادی ـ محتملاً در پایان تابستان‌ـ سرکوب کردند. قراجه نویان[۵] وارد سرخس شد. کشتگین با هزارمرد جنگی شبانه مرو را ترك گفت. مغولان

۱ـ درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۹) ؛ « مرغه » .

۲ـ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۶۸ ؛ ترجمه ، ۱۱۵ .

۳ـ درترجمهٔ نسوی اشتباهاً (به جای «شحنه») « garnison » [پادگان] نوشته شده .

۴ـ چاپ هامر ، ۲۵ ؛ < درچاپ بمبئی ، ۱۲ ، « بوقابوشا » ـ تحریریه>.

۵ ـ یا « قراجه نوین » ؛ در متن چاپی جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۰) ، قراجه نوین » آمده .

در نـزدیکی قریهٔ سنگ بست به مردان جنگی او رسیدنـد[1] (به گفتهٔ استاد ژوکوسکی سنگ‌بست بین سرخس و نیشابور واقع است) و بیشتر ایشان را از پای درآوردند. خود کشتگین، بطوری که از گفتهٔ نسوی مستفاد می‌گردد، نجات یافت و به سبزوار گریخت و از آنجا به گرگان رفت و به لشکریان اینانج‌خان، که در آن زمان بعضی از شهرهای خراسانرا درتصرف داشت پیوست، پس از ۴-۳ روز عده‌ای ۲۰۰ نفری سوار ازلشکریان قوتوقونوی‌یان به‌نزدیك مرو آمد. از آن عده صد نفر در زیر حصار مرو باقی ماندند و اوضاع را به امرای لشکر کربای (یا «ترتای») [2] و قبای ایلچی (یا «قتای») [3] که در نخشب (نسف)

۱ـ درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی، I، ۱۳۰) اشتباهاً «سنگ پوشت» نوشته شده. این محل نیك معروف است و رباطی داشته که ارسلان جاذب معاصر سلطان محمود غزنوی ساخته بوده. رجوع شود به راوندی، چاپ اقبال، ۹۲، و همچنین در شرح ویرانه‌ها Diez, «Churasanische Baudenkmäler», S. 52 sq، سنگ‌بست بفاصلهٔ یك روز راه درجنوب شرقی مشهد واقع است.

۲ـ از روی املای کلمه معلوم است که منظور نظر همان شخصی است که دربهار وآغاز تابستان سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری در رأس فوجی ازمغولان درهندوستان مشغول عملیات جنگی بوده. درمتن چاپی جوینی (چـاپ قزوینی، I، ۱۱۲ و) نام او «توربای تقشی» و (همانجا، ۱۳۰) «تربای» آمده. در کتاب شفر («Chrestomatie Persane», t. II, PP. 147، 162) «ترتای» و درنسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴ و نسخهٔ خطـی خانیکوف «تربای» و «تورمای» و در تألیف رشیدالدین (چاپ برزین، بخش XV، متن، ۱۲۸، ۱۳۰) «دربای» و «دوربای» منقول است. استاد برزین (همانجا، بخش XV، ترجمه، ۸۵، ۸۶) ایـن کلمه را «دوربای» خوانده.

۳ـ درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی، I، ۱۳۰) «قبار» آمده.

اقامت داشتند اطلاع دادند . پس از پنج روز (؟) قربای با لشکری مرکب از پنج هزار مرد جنگی، که‌همایون سپهسالار محلی که به لقب آق ملك موسوم بود نیز درمیان‌آنان بوده، به دروازهٔ مرو رسیدند . شهر بی‌درنگ مسخر شد و اهالی را هلاك كردند وگویا درآن گیرودار درحدود صد هزارنفرتلف شدند. آق ملك را در ویرانه های شهر باقی گذاردند تا باقی مردم را که از مرگ جسته باشند معدوم کند و وی این وظیفه را با جدی پیش‌تر و بهتر از شحنگان مغول انجام داد . این افراد نگون بخت را درمدرسهٔ شهابی زندانی می کردند و ازبام بزیر می‌افکندند . به رغم این ، پس از رفتن مغولان ، شهرباری دیگر احیاء شد و « امیرزاده‌ای » بنام ارسلان « به امارت بنشست » [جوینی] . پس از آن مردی ترکمن از نسا به مرو آمد . و مردم به اطاعت او رغبت کردند ، تااینکه توانست ۱۰۰۰۰ مرد لشکری گرد آورد و مدت شش ماه امیری کند. بنابه گفتهٔ نسوی[۱] نام این مرد ترکمن تاج‌الدین عمربن مسعود بوده وگذشته از مرو ، ابیورد و خرقان را هم در تصرف داشته . به گفتهٔ جوینی وی حتی کسانی « به حدود مروالرود و پنج دیه و طالقان می‌فرستاد تا دزدیده بربنهٔ مغولان می‌زدند » . درعین حال نسا را محاصره کرد . درنسا یکی از اخلاف دودمان امیران محل بنام نصرةالدین حمزه‌بن محمد حکومت می کرد . در آنجا تاج‌الدین بناگهان از طرف یازر مورد حمله واقع شد (به ماقبل ص ۴۹۷اصل‌رجوع شود) . درهمان زمان کوتوال قلعه هم بیرون‌آمده حمله کرد. تاج‌الدین کشته شد . قراجه نویان با هزار مرد لشکری از طالقان به نزدیك مرو آمد و مشغول دزدی و غارت شد و ظاهراً با هیچ مقاومتی روبرونگشت. متعاقب وی قوتوقونویان با صد هزار لشکری (؟) رسید و عده‌ای خلجان و

۱ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۹۹ ؛ ترجمه ، ۱۶۵ .

افغانان نیز جزء ایشان بودند وایتان تجاوز وبیرحمی را به اهالی بیش ازپیش روا داشتند وآخرین بقایای مرو را نابود ساختند .

پس ازانهدام بلخ ومرو ، اغتشاشات نواحی جنوب آمودریا(جیحون) دیگر در آرامش ماوراءالنهر مؤثر نمی‌توانست باشد. درسرزمین اخیرالذکر عناصر عاصی فقط بصورت دستجات راهزن وجود داشته وقادر به تسخیر بلاد وبخشها نبودند. شرح سفر چان ـ چون زاهد چینی که توسط یکی‌ازشاگردان[1] وی تهیه شد اطـلاعاتی چند دربارهٔ اوضاع آن سالها و طریق بازگشت چنگیزخان بدست می‌دهد .

آوازهٔ زندگی زاهدانهٔ چان ـ چون دائوسی [به ما قبل رجوع شود] به گوش چنگیزخان رسید و وی هنگامی که هنوز درتابستان سال ۱۲۱۹میلادی درکرانهٔ ایرتیش [«اردیش» ـ جوینی] مقام‌داشت وی‌را به‌نزد خویش‌خواند. از پرسشهائی که چنگیزخان بعدها از چان ـ چون بعمل‌آورده پیداست که‌خان جهانگشای امید حصول « داروی زندگی ابدی » را از آن حکیم در دل می‌ـ پرورانید وتعالیم پیروان کیش دائوسی [به ما قبل رجوع شود] را دربـارهٔ «دان» (اکسیراعظم)[2] بمعنی ظاهری آن درك کرده بوده ، وحال آنکه مکتبی که چان ـ چون بدان تعلق داشت ، آن‌گنج واکسیررا درعالم روحانی‌می‌جست

۱ــ رجوع شود به ، چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ترجمهٔ انکلیسی، Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 35 sq (تواریخ در این کتاب از روی گاهنامهٔ مسیحی است) .

۱ــ چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۲۰ ،

Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 86.

ومی کوشید تا آرامش و فراغت فیلسوفانه‌ای بدست آورد . از پاره‌ای سخنان چان ـ چون پیداست که وی خواست چنگیزخان را بر آورد و آرزو داشت که در وجود آن مرد جهانگشا نفوذ کرده ازخونریزی بازش دارد[۱].

چان ـ چون به مغولستان و اویغورستان وسرزمین کلجه [امارتی که مرکز آن آلمالیغ بود واوزار ـ یا بوزار ـ در رأس آن قرار داشته] وهفت‌آب وسیرام سفر کرد ودرماه نوامبر سال ۱۲۲۱ میلادی وارد محل‌اخیرالذکر شد . جاده‌ها را مغولان هنگام لشکرکشی‌خویش مرمت کرده بودند ، وضع آنها از حال بهتر بود . مسافران ازرود «چون» ازروی پلی‌چوبین می‌گذشتند وازرود تلس [طراز] برپلی‌سنگی[۲] . از شرح سفر پیداست که سرزمین واقع درشمال سیر دریا (سیحون) که توسط محمد خوارزمشاه ویران شده بوده ، در آن زمان مجدداً مسکون گشته بوده است . وهمه‌جا ، تا خود سمرقند ، ازدودمان‌های امیران محلی یاد می‌شود[۳] . شحنه‌ها و پادگانهای مغول در هیچ‌جا وجود نداشته . نام سیرام ، تاحدی که اطلاع داریم ، برای نخستین‌بار دراین‌سفرنامه ذکر شده[۴] . از ساختمانهای شهر ، برجی کوچك نام برده شده است . مؤلف

۱ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۲۹ ؛ در تألیف برتشنید ، نیست .

۲ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۰۸ـ۳۰۷ ؛

Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 72-sq

۳ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۰ـ۳۰۸ ؛

Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 74 sq

۴ـ فقط اثر محمودکاشغری را باید مستثنی کرد (در خلافت خلیفه مقتدی ، ۴۸۷ـ۴۶۸ هجری) وی سیرام و اسفیجاب‌را یکی می‌داند (I،۷۸) .

در شرح بازگشت خویش[1] سیرام را همچون شهری بـزرگ یاد می کند . جهانگردان مزبور ، به‌گفتهٔ ایشان ، روز ۲۰ نوامبر ، مراسم جشن سال نو را مشاهده کردند . درواقع این‌همان جشن بایرام بوده که در سال ۱۲۲۱ میلادی روز ۱۸ نوامبر آغاز می‌شده . اهل محل، مانند این‌ایـام ، «دسته دسته به راه می‌افتادند وبه یکدیگر تبریك می‌گفتند» . برسیحون (سیردریا) جسری شناور وجود داشته . میان سیرام و کرانهٔ رود از دوشهردیگر یاد شده ، یکی درفاصلهٔ سه روز راه از سیرام و آن دیگربفاصلهٔ یك روز راه دورتر و بمسافت دوروز راه از سیردریا (سیحون) . آن سوی رود بمسافت ۷۰ ورست («بیش از ۲۰۰ لی») [بیش‌از ده فرسخ] بیابان « گرسنه » ممتد بوده . جهانگردان در جنوب بیابان ــ پیش از رسیدن به سمرقند ـ ازپنج شهر دیگرگذشتند، مقامات دولتی مسلمان همه‌جا به استقبال سیاحان مزبور آمدند و پذیرائی با شکوه و رسمی از ایشان بعمل‌آوردند .

وضع سمرقند اندکی بدتر بوده و جهانگردان از دروازهٔ شمال شرقی واردآن شهرشدند . روز ۳ دسامبر ازرود زرافشان عبور کردند . عدهٔ ساکنان پس از قتل وغارتی که ازطرف مغولان بعمل‌آمده بود به یك‌ربع تقلیـل یافته بوده . مسلمانان حق داشتند فقط به شرکت چینیان وقراختائیان ودیگرانمالك مزارع وباغها باشند . سران و کدخدایان نیز غالباً ازمیان افراد اقوام‌گوناگون منصوبـمی گردیدند. حاکم شهر که‌آنحای‌نام داشت‌اصلاً قراختائی‌بوده ولقب «تـای شی» داشت . وی با فرهنگ وتمدن چینی آشنا بوده ، زیرا که به هنگام گفتگوی چان ـ چون با چنگیزخان وظیفهٔ مترجمی را ایفـاء می کرده است .

---

۱ ــ چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۶ ؛
Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 96.

آنجای نخست درقصر ناتمام محمد خوارزمشاه (به ماقبل ص ۶۴-۷۶۳ رجوع شود) زندگی می کرده و بعد به سمت شمال رود [منظور «زرافشان» است] نقل مکان کرد ، زیرا که « بر اثر دشواری معیشت » در اطراف شهر دستجات راهزن پدید آمده بوده[1].

اندکی پیش از ورود چان ـ چون به سمرقند «عاصیان» پل شناوری را که بر آمودریا(جیحون) وجود داشته،خراب کرده بودند. ظاهرا کارمسلمانانی بوده که پس از پیروزی جلال الدین قیام کرده بودند . چان ـ چون تا۲۵ آوریل سال ۱۲۲۲ میلادی [بهار ۶۱۹ هجری] در سمرقند مقیم بوده وزان پس باری دیگر از اواسط ژوئن تا ۱۴ سپتامبر [تابستان آن سال]و، بار سوم از آغاز نوامبر تا ۲۹ دسامبر [آخر پائیز واول زمستان همان سال] در آن شهر اقامت داشته . بدین‌سبب وی و همراهانش می‌توانستند اطلاعات مبسوطی در بارهٔ سمرقند وساکنان آن گردآورند . ازشرح و وصفی که می‌دهند پیداست که به رغم تخریب و کشتاری که مغولان بعمل آورده بودند زندگی در آن شهر جریان عادی خودرا داشته . مردان و زنان به‌آواز مؤذنان به‌مساجد می‌شتافتند (درآن زمان هنوز زنان درنمازجماعت شرکت می‌جستند). هرکس این‌وظیفه را ایفاء نمی‌نمود مجازاتی شدید تهدیدش می کرد . در ماه رمضان علی‌الرسم بزمها و ضیافتهای شبانه ترتیب داده می‌شد . دربازارها کالاهای فراوان وجود داشت . دراشعار چان ـ چون گفته شده که «همهٔ شهر پر از ظروف مسین‌است که همچون زر می‌درخشند »[2] . در بهار سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری

۱ـ چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۱ـ۳۱۰ ، ۴۱۰ ؛
Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 78 sq.
(ازمشکلاتی که در راه یافتن وسایل اعاشه وجود داشته ذکری نشده است) .

۲ـ چان ــ چون ، ترجمهٔ کافاروف، ۳۲۷ـ۳۲۶ (درکتاب برتشنیدر نیست).

چینیان مجالس گردش و عیش و سرور درخارج شهر تشکیل می‌دادند . به ویژه نقاط غربی اطراف شهر بسیار زیبا بوده . محتملاً این نقاط همان است که بابر[1] کول مغاك می‌نامد و اکنون کول ماغیان نامیده می‌شود ودر رستاق آنگار واقع است. دراینجا «همه‌جا مهتابیها وبرکه‌ها و برجها ووثاقها دیده می‌شده» دربعضی جاها باغهای میوه وجود داشته . حتی باغهای چین هم با آنها قابل مقایسه نبوده[2] . از دیگرسو، درسپتامبر سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری در مشرق شهر دسته‌ای از راهزنان که به ۲۰۰۰ نفر بالغ می‌شده تشکیل شد . محتملاً اینان ازمردم کوهستان زرافشان بودند. اهالی سمرقند هرشب روشنی حریق‌ها را مشاهده می کردند[3]. چان ـ چون ، درایام آخرین اقامت خویش‌در آن شهر ـ درماه نوامبر و دسامبر ـ روستائیان گرسنه و قحطی‌زده را با بقایای آذوقه‌ای که به‌او داده شده بود تغذیه می‌نمود و گذشته از آن آشی برای ایشان تهیه می کرد . عدهٔ کسانی که از این مطبخ رایگان استفاده می کردند خیلی زیاد بود[4].

در پایان آوریل سال ۱۲۲۲ میلادی / اواسط بهار ۶۱۹ هجری ، چان ـ چون عازم دربار چنگیزخان شد . پیش‌از آن تاریخ رابطه میان دو کرانهٔ

۱ــ «بابرنامه» ، چاپ ایلمینسکی ، ۶۰ ؛ مستخرجات به ترجمهٔ ویاتکین، ۳۶؛ چاپ بوریج ، ورق ۴۸ b ؛ ترجمهٔ بوریج ، I ، ۸۲ .

۲ــ چان‌ــچون . ترجمهٔ کافاروف ، ۳۱۶ ؛ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 80. sq <در چاپ روسی ۱۹۰۰ « بستانها » نوشته شده بوده ــ تحریریه .> .

۳ــ چان‌ــچون . ترجمهٔ کافاروف ، ۳۲۸ ؛ <در کتاب برتشنیدر نیست> .

۴ــ همانجا، ۳۳۲؛ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 96 (خلاصه شده)

آمودریا (جیحون) مجدداً برقرار شده بوده وهم در آغاز آن سال جغتای پل شناور را احیاء کرده ، عاصیان را نابود ساخته بود[۱] . چنگیزخان هنگامی که مرکز ستاد و اقامتگاهش در جنوب هندوکش قرارداشته‌از ورود زاهد یادشده اطلاع یافت . روز ۲۶ آوریل چان ـ چون از سمرقند حرکت کرد و پس از چهار روز از کش عبور کرد. درطی راه چون از درآهنین می‌گذشت، بفرمان چنگیزخان،شخص بُغرُجی نویان با ۱۰۰۰ لشکری زره پوش مغول ومسلمان وی را همراهی می‌کرده . چینیان پس ازعبور از دره عازم جنوب شدند و همراهان لشکری ایشان‌متوجه شمال گشتند تا علیه «راهزنان» اقدام کنند. بدین قرار کوهستانیانی که‌درشاخه‌های‌علیای‌سرخان زندگی‌می کردند هنوزبطورقطع فرمانبردار و سرکوب نشده بودند.در باقی راه ، چینیان ، با کشتی از سرخان وآمودریا (جیحون) گذشتند. درآن زمان هردو کرانهٔ سرخان‌پوشیده ازجنگل انبوه بوده . روز ۱۶ مه وارد مقرّ خان شدند، که درآن زمان فقط چهار روز راه یا گذرگاه جیحون (آمودریا) فاصله داشت .

چان ـ چو درپاسخ خان، که دربارهٔ « داروی زندگی جاویدان » ازاو پرسیده بود ، گفت : « وسایلی برای حفظ حیات هست ولی داروی زندگی جاویدان وجود ندارد » . خان به هیچ گونه یأس خویش را ظاهر نساخت و فقط صداقت آن آموزگار را ستود . وی روز ۲۵ مه را برای اصغای مواعظ زاهد معین کرد ولی بعد ، چون خبر عملیات «عاصیان کوهستانی مسلمان» را دریافت‌داشت صحبت با وی را به ماه نوامبر محوّل کرد. چان‌ـچون بدین سبب به سمرقند بازگشت. حرکت بسوی «کوههای برفی» را چنگیزخان قبل

---

۱ ـ چان ـ چون ، ترجمه کافاروف ، ۳۱۵ ؛
Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 80.

از آن تاریخ ، بر اثر آغاز گرمای تابستان، شروع کرد . چان-چون چند روزی همراه لشکریان مغول بوده . در بازگشت هزار سوار که سر کرده‌ای مسلمان فرمانده ایشان بوده ، آموزگار را از راهی دیگر، و طریق «موقف گذرگاه» ، که فقط اندکی پیش‌ازآن ازطرف لشکریان اشغال‌شده بوده، همراهی‌وهدایت کرد . به گواهی وصفی که چان ـ چون کرده، راه ازطریق موقف مزبور، که در جنوب آمودریا (جیحون) واقع بوده ، از جاده‌ای که از درآهنین می‌گذشته ، بسیار دشوارتر بود. چینیان درآن راه به فوجی ازمغولان برخوردند، که پس ازلشکرکشی بغرب بازمی‌گشتند. و درمقابل دو «ای» (پائوند چینی) نقره، ۵۰ شاخه مرجان ازایشان خریدند[1] .

درماه سپتامبر، چان ـ چون ، که ازکش و طریق جیحون حرکت می‌کرد ، عدهٔ بیشتری مستحفظ ـ یعنی هزار نفر پیاده و ۳۰۰ سوار همراهیش می‌کردند . وی از جاده‌ای دیگر، نه از طریق درآهنین ، عبورکرد ، ولی بعد از جهت جنوب غربی به نزدیك معبر مزبور (درآهنین) نزدیك شد . وی در بین راه چشمهٔ نمك وکانهای نمك سرخ‌معدنی مشاهده‌کرد. کماکان ازجیحون (آمودریا) باکشتی گذشتند . دربین راه از کنار ویرانه‌های بلخ عبورکردند . « مردم آنجا بتازگی شورش و طغیان کرده از شهر گریخته بودند . از شهر هنوز صدای پارس سگان بگوش می‌رسید » . چان ـ چون روز ۲۸ سپتامبر به لشکرگاه مغول که درآن زمان به فاصلهٔ اندکی در مشرق بلخ قرار داشته وارد شد و زمانی چندهمراه چنگیزخان بسربرد. چنگیزخان درآن ایام در راه باز-

---

۱ ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۲۳-۳۱۸ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, PP. 82–88

گشت از ممالك اسلامی خویش بوده است[1] .

گفته های جوزجانی[2] حاکی است که چنگیزخان ، پس ازفرار جلال ـ الدین سه ماه در حوالی سند ماند تا لشکریان سیف‌الدین اغراق و اعظم‌ملك را نابود کند . وی می‌خواست از طریق هندوستان و هیمالایا و تبت بازگردد و بدین منظور رسولانی به دهلی ، نزد سلطان شمس‌الدین ایلتوتمش [در « تاریخ گزیده » حمدالله مستوفی قزوینی : « ایلتمش »] فرستاد . مورخ مزبور جزئیات مأموریت این رسولان و پذیرائی را که ازایشان بعمل‌آمد نقل نمی‌کند . راه کوهستان را برف بسته بود . درآن میان به چنگیزخان خبری رسید که پادشاه تنگوت [در جامع‌التواریخ رشیدی : «تنکقوت»] قیام کرده وعاصی شده است وبدین سبب تصمیم‌گرفت ازهمان راهی‌که آمده بازگردد. گذشته ازاین فال‌گیران به خان توصیه کردند که به هندوستان نرود . اگر چنگیزخان سه ماه در ناحیهٔ سند بسربرده‌بوده،پس‌عبور وی ازپشاور به‌کابل‌در پایان فوریه یا آغاز مارس سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری صورت گرفته . به فرمان چنگیزخان گردنه ها را کارگران از برف پاك کرده بودند . اما دربارهٔ مسیر بعدی چنگیزخان ، نظر جوزجانی فوق‌العاده مبهم است ، زیرا که می‌گوید خان از طریق کاشغر رفته بوده ، و حال آنکه هرگز در کاشغر نبوده .

۱ـ چان‌ـچون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۰ـ۳۲۸ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, PP. 91–93

۲ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۴۷ـ۱۰۴۳ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۵۵ ـ ۳۵۶ ، ۳۷۵ > .

جوینی[1] نیز می‌گوید که چنگیزخان نخست می‌خواسته به هندوستان رود ولی بعد از راه قدیمی بازگشت ، وی پیش از ترك کرانه های سند فرمود تا اسیران مقدار معینی برنج [پاك کرده] تحویل دهند و پس از آن امر به قتل عام ایشان کرد . جزئیات این داستان (چنانکه میدانیم بعدها چنین داستانی را دربارهٔ تیمور نیزنقل می‌کردند)[2] تا حدی شك وتردید برمی‌انگیزد ، به ویژه جوزجانی ــ که عادتاً بیرحمیهای مغولان را پنهان نمی‌دارد ، در بارهٔ این عمل که محال است ازآن اطلاع نیافته باشد ــ حتی سخنی نمی‌گوید . جوینی ، پیش از شرح این واقعه[3] می‌گوید که قوتوقونویان [قتقونوین] « را برسر- اسیران وصناع بگذاشت » . در زیرفرمان سردار مزبور لشکری که ازاقوام و قبایل گوناگون مرکب بوده قرارداشته وچنانکه پیشتر دیدیم درسالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ میلادی / ۶۱۹ و ۶۲۰ هجری در مروعمل می‌کرده . بدیهی است که اسیران درعملیات مزبوربی‌فایده نبوده‌اند. مسلماً چنگیزخان از وقایع‌خراسان وافغانستان مطلع‌بوده‌می‌دانست که هنوزمحاصره بلاد واستحکامات کوهستانی درپیش است . بدین سبب وی اگرهم از راه نوع پرستی نبوده بخاطراستفاده ازنیروی کار اسیران،می‌بایست ایشان را عفو کند وامان دهد .

به‌گفتهٔ جوینی، چنگیزخان ازطریق «کوههای بامیان» وارد بغلان شد و بخشی ازبنهٔ خویش را پیشتر درآنجا گذاشته بود. وی تابستان را درمراتع آن محل بسربرد و فقط در موسم خزان از آمودریا (جیحون) گذشت . چنانکه

۱ــ چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۹ وبعد ؛ شفر، « Chrestomatie Persane», t. II pp. 144—147 D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, pp. 319—323

۲ــ شرف‌الدین علی‌یزدی، ترجمهٔ پتی‌دلاکروآ ، III، ۹۰؛ چاپ‌کلکته، II، ۹۲

۳ــ چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۸ .

دیدیم ، ازاین رهگذر گفته‌های جوینی کاملاً باگفتهٔ چان ـ چون مطابق‌است. پیشتر دیدیم که‌درماه‌مه‌چنگیزخان به کرانه‌های‌جیحون (آمودریا) خیلی نزدیك بوده ، ولی ، مع‌هذا ، بعد برای گذراندن تابستان محلی نزدیك هندوکش را برگزید ، نه حوالی نسف را ، وحال آنکه تابستان سال ۱۲۲۰ میلادی/ ۶۱۷ هجری را درآنجا [نسف] گذرانده بوده واگر واقعاً برای رسیدن به مغولستان شتاب داشته ، بالطبع می‌بایست به‌حوالـی نسف [«نخشب» پیشین و «قرشی» پس ازهجوم مغول] عزیمت کند . چه وقایعی انگیزهٔ این عمل وی بوده . در این‌باره اطلاعی در دست نداریم .منابع ما از هیچ‌گونه عملیات جنگی‌درسال ۱۲۲۲میلادی/۶۱۹ هجری ،که شخص چنگیزخان در آن شرکت جسته‌باشد، سخنی نمی‌گویند . وظیفهٔ سرداران وی این بود که استحکامات کوهستانی را ویران سازند وازطرق مواصلات وبنه‌ها حفاظت کنند . واین که ایشان برروی هم این وظیفه را باموفقیت انجام دادند ونیروهای اصلی مغولان درنقاطی‌مانند بخش شمالی‌افغانستان هرگزباوضعی دشوار روبرو نشدند خود یکی‌ازبهترین دلایل نبوغ نظامی چنگیزخان است . مغولان از این رهگذر بزرگترین تلفات را درطالقان تحمل کردند . دیدیم که چنگیزخان بهنگام حرکت بسوی غزنه عرابه ها و وسایل حمل و نقل خویش را در آنجا گذاشت . کوتـوال قلعهٔ کوهستانی اشیار [طبقات ناصری جوزجانی] یا اشیر [در نزهةالقلوب چنین است] درغرجستان که امیر محمد مراغنی[1] نام داشت ، به بنهٔ مزبور حمله کرد و هرچه توانست ازعرابه‌های پر ازطلا ودیگراموال و اسبان بسیار باخود برد وعدهٔ کثیری‌ازاسیران را ازبندآزاد کرد . این‌قلعه درآغازسال ۱۲۲۳میلادی/ ۶۲۰ هجری ، پس از پانزده ماه محاصره ، بدست مغولان افتاد . در سال‌های

---

۱ ـ درچاپ کلکته جوزجانی(چاپ ناسائو ـ لیس، ۳۷۱) ، «امیرمحمد مرغزی».

۱۲۲۲ و۱۲۲۳ میلادی/۶۱۹ و ۶۲۰ هجری دیگر قلاع غرجستان نیز سقوط کرد.[۱]

در پائیز سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری چنگیزخان از آمودریا (جیحون) عبور کرد و زمستان را در سمرقند بسربرد. در آن زمان جغتای و اوکتای در قراکول، نزدیك مصب زرافشان بودند و به صید پرندگان اشتغال می‌ورزیدند و هرهفته پنجاه بارشتر پرنده شکار شده برای چنگیزخان ارسال می‌داشتند. درنظر بود که در راه بازگشت نیز شکارهای بزرگتری ترتیب دهند (محتملاً برای تأمین آذوقه) و همهٔ شاهزادگان در آن شرکت جویند. به جوچی [توشی] امر شد که از قبچاق گورخر برانند. در بهار سال ۱۲۲۳ میلادی/۶۲۰ هجری چنگیزخان حرکت کرد و دورتر رفت. در کرانهٔ سیر دریا (سیحون) باجغتای واوکتای دیدار تازه کرد وقوریلتای تشکیل داد. در جلگهٔ قلان‌باشی[۲] (درشمال کوه‌های الکساندروسك) ملاقات باجوچی (توشی) وقوع یافت و جوچی «چنانك اشارت رفته بود گله‌های گورخر» رانده بود و گذشته از آن «بیست هزاراسب خنگ [سفید] پیش کش پدر کرد». در آنجا «جمعی ازامرای ایغوررا بیاوردند وسبب گناهی که کرده بودندبکشتند».دربارهٔ

۱ــ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۷۷ــ۱۰۷۲؛ <چاپ ناسائو ــ لیس، ۳۷۱ــ۳۷۲>.

۲ــ دربارهٔ دشت قلان رجوع شود به کالائور، «امکنه قدیمه»، ص ۲. جوینی در داستان سفر ارغون نیز از قلان باشی یاد می‌کند («متون»، ص ۱۱۸، در چاپ قزوینی، II، ۲۵۱؛ «قلان تاشی»؛ همانجا، I، ۱۱۱؛ «بقلان‌تاشی») درکتاب‌شفر («Chrestomatie persane», t. II, p. 147,4) اشتباهاً «بنلان» بجای «قلان» آمده. نام محل شکارگاه درتألیف جوینی «اوتوقا» ذکرشده.

اینکه جرم ایشان چه بوده چیزی گفته نشده است .

گفته های چان ـ چون[1] ، برروی هم ، مؤید اقوال جوینی است ولـی بیاری آن می‌توانیم مسیر چنگیزخان را اندکی مشروحتر تعقیب وتعیین کنیم. روز ۱۶ اکتبر ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری لشکریان از روی پـل شناور از آمودریا (جیحون) گذشتند . خان سه بار، در ۲۰ و۲۴ و۲۸ اکتبر، به مواعظ آن آموزگار گوش فرا داد و از آخای همچون مترجم استفاده کرد وفرمود تا سخنان وی را ثبت کنند . درآغاز ماه نـوامبر وارد سمرقند شدند . استاد در اقامتگاه سابق خویش یعنی قصرپیشین سلطان منزل گزیـد . لشکرگاه مغولان در ده ورستی [درحدود یك فرسخ ونیم] مشرق شهر قرارداشت. مدت اقامت چنگیزخان در سمرقند ، آن چنانکه از سخنان جوینی طولانی بنظر می‌رسد ، دراز نبوده . دربارهٔ حرکت مغولان اخبار دقیق دردست نیست ، زیراکه چان‌ـ چون اجازه خواسته بود « بمیل خود جلـوتر یا عقب تر [از ایشان] حرکت کند »[2] ولی از گفته های او پیداست که در اواخر ژانویه سال ۱۲۲۳ میلادی / ۶۲۰ هجری مقرّ خان درساحل راست سیردریا (سیحون) بوده. به هرتقدیر گفته های جوینی و چان ـ چون، هردو، نشان می‌دهند که چنگیزخان ، به رغم داستانی که درتألیف میرخواند از مؤلف مجهولی[3] منقول است به‌هنگام باز-

---

۱ـ ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۶ـ۳۳۰ ؛

Bretschneider, « Rsearches », vol. I, PP. 94—97

۲ـ < چان ـــ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۳۲ > ؛ درکتاب برتشنیدر (« Researches », vol. I, P. 95) چنین ترجمه شده ، « در آینده تنها سفر کند ، جلـو بیفتد ، یا عقب بماند » .

۳ـ « تاریخ چنگیزخان » ، چاپ ژوبر ، ۱۶۶ .

گشت ، در بخارا نبوده است .

از گفته های چان ـ چون پیداست ، محلی کـه چنگیزخان در بهار سال ۱۲۲۳ میلادی/ ۶۲۰ هجری در آنجا چشم براه پسران خویش بوده ، بر کرانهٔ رود بزرگی قرارداشته و فاصلهٔ آن با سیرام سه مرحله بوده و یحتمل درساحل چیرچیك واقع بوده است . چنگیزخان درآنجا ، نزدیك «کوههای شرقی» ، هنگام شکار از اسب سقوط کرد و نزدیك بود که گرازی هلاکش کند . چان‌ـ چون ازاین فرصت استفاده کـرده ، خان را قانع ساخت که به سبب پیری از شکار صرف نظر کند . چنگیزخان رضا داد، ولی گفت که قادرنیست بی‌درنگ عادت دیرین را ترك گوید. روز ۱۱ آوریل چان‌ـچون بطورقطع باچنگیزخان وداع گفت و منتظر ورود شاهزادگان نشد .

جوینی دربارهٔ مسیر و حرکت چنگیزخان از قلان‌باشی به مغولستان[1]، فقط می‌گوید که چنگیز درپائیز حرکت کرد و درفصل بهاربه « اردوی خویش نزول کرد » رشیدالدین[2] و تاریخ چینی[3] و « یوآن‌ـ جائو بی‌ـشی »[4] دراین متفقند که چنگیزخان فقط درسال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری بـه مغولستان بازگشت . منتهی طبق تاریخ چینی و تألیف رشیدالدین این بازگشت دربهار

---

۱ ــ چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۱ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 147

۲ ــ چـاپ برزین ، بخش XV . < متن ، ۱۴۲ــ۱۴۳ ، ۱۷۵ > ؛ ترجمه ، ۹۴ ، ۱۱۸ ؛ درمورد دوم مترجم (در سطر ششم) اشتباهاً کلمهٔ « در تابستان » را ملحق کرده درمتن (ص ۱۷۵) این کلمه وجود ندارد .

۳ــ « یوآنـشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۱۲۷ .

۴ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۹ < چاپ کوزین ، ۱۸۹ > .

صورت گرفته و بموجب افسانهٔ مغولی درپائیز. به احتمال اقوی، وی تابستان سال ۱۲۲۴ میلادی / ۶۲۱ هجری را ، بنا به گـواهی افسانهٔ مغولی ، در کنار ایرتیش بربسرده بوده .

چنگیزخان کشورهای غربی را ، پیش از آنکه آن سرزمینها را کاملاً به زیر اطاعت خود درآورد، ترك گفت . ولی در ماوراالنهر و خوارزم ، پس از سال ۱۲۲۳ میلادی / ۶۲۰ هجری هیچکس در صدد مخالفت با حاکمیت مغولان برنیامد . ابن‌اثیر[۱] و جوینی[۲] در این گـواهی متفقند که بدین سبب شهرهای ماوراءالنهر ، خیلی زودتر از بلاد خراسان و عراق جان گرفتند و به ترمیم ویرانیها موفق شدند . حقایق تاریخی نشان می‌دهند که مصائب مـردم ماوراءالنهر به هنگام آشوبها واغتشاشات نیمهٔ دوم‌قرن سیزدهم میلادی و آغاز قـرن چهاردهم میلادی آثاری ممتدتر و عمیقتر از ویرانیهای ناشیه از هجوم مغول ، بجای گذاشته بوده . حتی خوارزم که بیش از جاهای دیگر از هجوم مغول زیان دیده بوده ، تا حدی به ترمیم اوضاع خویش توفیق حاصل کـرده بود. جوچی پس از تسخیرآن سرزمین جنتمور را، که پیشترسخن از اورفت، به‌حکومت (باسقاقی)خوارزم‌منصوب کرد (بماقبل ص۸۶۴-۸۶۳رجوع‌شود) و وی می‌بایست امـور خراسان و مازندران[۳] را هم اداره کند . جوچی گمان می‌کرد که سرزمین‌های اخیرالذکر جزء حصهٔ اوخواهد شد . جوچی (توشی)

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۳۲۳ ؛ CMIZO, I, 38 .

۲ــ چاپ قزوینی ، I ، ۷۵ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, pp. 118–119

۳ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۰ ؛ چاپ قزوینی، II، ۲۱۸ : « بتولیت خراسان و مازندران نامزد شد » .

نتوانست به وعدهٔ خویش وفا کند و پایتخت خوارزم را از ویرانی و خرابی نجات دهد ، ولی پس از مدتی کوتاه ، بنا به گواهی ابن‌اثیر[۱] در نزدیکی خرابه های گرگانج شهر تازهٔ بزرگی پدید آمد . مغولان نام گرگانج را به ارگنج تبدیل کردند[۲] و تاکنون نیزبه همین‌صورت باقی و محفوظ مانده‌است. دیدیم که درقرن دهم میلادی/قرن چهارهجری این شهر درکرانهٔ چپ‌آمودریا (جیحون) قرار داشته . درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ، که به صورت پایتخت امپراطوری وسیع درآمده بوده ، برهر دو کرانهٔ رود بسط یافته و دوکرانه باپلی به یکدیگر مربوط بوده‌اند . بطوری که از بسیاری جا- های تألیف ابوالغازی[۳] برمی‌آید ، شهرجدید برکرانهٔ راست رود ساخته شده بوده . اگر روزی در ویرانه های اطراف « کونیه اورگنج » [کهنه اورگنج] کنونی که‌فقط درقرن نوزدهم‌میلادی پدیدآمده[۴] تحقیقاتی بعمل‌آید (تحقیقاتی

۱ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۳۲۳ ؛ CMIZO, I, 38

۲ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، متن، ۱۰۴ ؛ ترجمه ، ۶۹ . ازمتن جوینی ، چاپ شفر (« Chrestomatie Persane », t. II, P. 130) ومتن چاپ قزوینی (I ، ۹۵) میتوان دریافت که کلمهٔ « اورکنج » پیش از مغولان نیز وجود داشته . ولی درچند نسخهٔ خطی دراین مورد « کرکانج » نوشته شده .

۳ـ بویژه روشن است : ابوالغازی ، « شجرةالاتراك » ، چاپ دمزون ، متن ، ۲۲۵ ؛ ترجمه ، ۲۴۱ . همچنین رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، ۲۹۶ و بعد (از تألیف قرن شانزدهم میلادی) . از خرابه‌های شهری که بدست مغولان ویران نشده بوده ، علیحده در ردیف شهری که درآن زمان وجود داشته یاد شده است .

۴ ـ گالکین ، « مواد و مطالب » ص ۱۶۱ . طبق تاریخ رسمی خیوه ، کونیا- اورگنج [کهنه اورگنج] در ۱۸۳۱ میلادی بنا شده بوده . بارتولد ، « آبیاری » ، ص ــه

که بسیار مطلوب خواهد بـود) . باید این موضوع منظور نظر قرار گیرد . اُرگنج بصورت یکی از مراکز بازرگانی بسیار مهم ، برسرراه اروپا به‌آسیا، درآمد[۱] . علی‌رغم این‌مراتب، خوارزم پس‌ازخرابی‌به‌کندی‌جان‌گرفت وترمیم شد . سدها و بندها مدتی مدید احیاء نشده بودند و آمودریا (جیحون) در طی سه قرن به سوی دریای خزر جاری بوده . خوارزم زمان فرمانروائی مغولان با خوارزم دوران سامانیان فرق بسیارداشت و این خود از سخنان ابن بطوطه[۲] نیك پیداست . او می‌گوید که بین پایتخت خوارزم (اورگنج) وبخارا بیابانی بوده که در آن فقط یك نقطهٔ مسکونی ـ یعنی شهرك کاث ـ وجـود داشته و بس .

پسران چنگیزخان باتفاق پدر به مشرق بازگشتند ، بجز جوچی (توشی) که در متصرفات وسیع خویش باقی ماند . گرایش و کوشش بارز جوچی به منظور تأسیس دولتی مستقل که تابع مراکز امپراطوری نباشد سبب تصادم و نقار میان پدر و پسرشد . بنا به گفتهٔ جوزجانی[۳] ، جوچی آنچنان مفتون قپچاق شده بود که خواست آن سرزمین را ازخرابی و افلاس نجات دهد . وی بـه نزدیکان خود گفت که چنگیزخان عقل خود را از دست داده ، والا ایـن همه

←

۹۹ . دربارهٔ خرابه های شهر قدیم رجوع شود نیز به کون ، « از خیوه تا قنقراط » ، ص ۲۴۶ـ۲۱۱ (از هلالی تاکونیا اورگنج) و ص ۲۱۸ـ۲۱۶ (از کونیا ـاورگنج تا خوجیلی) . داستان خرابه‌ها که درکتاب لندسدل آمده ازتألیف مزبور مأخوذ است .
(Landsdell, « Russian Central asia », vol. II, pp. 341–348)

1– Yule, « Cathay », vol. II, pp. 287–288

۲ـ ابن بطوطه ، III ، ۲۰ـ۱۹ .

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۱ ؛ < چاپ ناسائو ـلیس ، ۳۷۹ > .

سرزمین‌ها واقوام‌را به‌خاك وخون‌درنمی کشید ونابود نمی‌ساخت وبدین سبب او (جوچی) می‌خواهد پدر را به هنگام شکار به قتل رساند و بامسلمانان عقد اتحاد ببندد. جغتای ازاین نقشه خبردار شد و به پدر اطلاع داد و چنگیزخان فرمود تا درنهان جوچی را زهردهند. ازمیان دیگر منابع اصیل فقط رشید‌الدین[۱] از تصادم میان پدر و پسر سخن می‌گوید. درتألیف جوینی[۲] فقط گفتهٔ شده، که جوچی پس از دیداری که در قلان باشی وقوع یافت به متصرفات خویش بازگشت و چیزی نگذشت که درگذشت. بنا به گفتهٔ رشیدالدین به جوچی مأموریت داده شده بود که «نواحی شمالی» یعنی سرزمینهائی را که چژه‌به (جبه، یمه) و سبتای بتازگی ازآن گذشته بودند به تحت انقیاد در‌آورد. وی این مأموریت را مجری نساخت و چون چنگیزخان بـه مغولستان بازگشت پسر را به نزدخود خواند وجوچی پاسخ‌داد که به‌علت بیماری قادر به حرکت وعزیمت نیست. ضمناً مردی مغول که ازسرزمینهای غربی سررسیده بوده نقل کرد که جوچی را در شکار دیده. آنگاه چنگیزخان چنین استنباط کرد که فرزند وی (جوچی) عمداً فرمان پدررا نادیده گرفته وجغتای و اوکتای را علیه او فرستاد و خود تدارك دیده تا متعاقب ایشان رهسپار شود. درآن میان خبر مرگ جوچی رسید. رشیدالدین اضافه می کند که بنابه یك سلسلهٔ اخبار، جوچی فقط بیست ساله بوده وبه قول منابعی دیگر سی‌تاچهل سال‌داشته ولی، از آنجائی که فرزند سوم چنگیز یعنی اوکتای (اوگدی) درسال ۱۲۰۶

۱ـ نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱، ورقهای ۱۸۸ـ۱۸۷؛ چاپ بلوشه، ۱۳۲ وبعد؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 353–354

۲ـ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۵؛ چاپ قزوینی، I، ۲۲۱.

میلادی/۶۰۳ هجری پسری داشته[1] ، پس جوچی که فرزند ارشد بوده در سال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری نمی‌توانست کمتر از چهل سال داشته باشد . رشیدالدین تاریخ مرگ جوچی را ذکر نمی کند . ولی بنا به متون و منابع دیگر ومتاخر[2] وی شش‌ماه پیش از وفات پدرش درگذشت یعنی‌درربیع‌الاول سال ۶۲۴ هجری یا فوریه ۱۲۲۷ میلادی اگر چنین باشد ، پس خبر مرگ او در تنگوت به چنگیزخان رسیده بوده . و به گفتهٔ رشیدالدین[3] خان در پائیز سال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری و به قول تاریخ چینی[4] در بهار سال ۱۲۲۶ میلادی / ۶۲۳ هجری روانهٔ آنجا شده بود و پس از آن دیگر به مغولستان بازنگشت . داستان شاعرانه‌ای که دربارهٔ چگونگی رساندن خبر مرگ پسر به چنگیزخان وجود دارد[5] مسلماً دارای اهمیت تاریخی نمی‌باشد .

چنگیزخان در رمضان ۶۲۴ هجری / اوت ۱۲۲۷ میلادی[6] در سن ۷۲

۱ــ «یوآن ــ شي» ، ترجمهٔ بیچورین ، ۲۹۸ .

۲ــ درخلاصهٔ تاریخ الغ بیك چنین است («شجرة الاتراك» ، نسخهٔ خطــی موزهٔ بریتانیا ، ورق ۱۰۸ ؛ ترجمهٔ مایلس ، ۱۹۶) . در کتاب راورتی نیز چنین است . ربیع‌الاول ۶۲۴ هجری (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۲ ، حاشیهٔ۲)

۳ــ چاپ برزین، بخش XV ، <متن ۱۴۳ــ۱۴۲، ۱۷۵) ، ترجمه ، ۹۴، ۱۱۸

۴ــ «یوآن‌ـشي» ، ترجمهٔ بیچورین ، ۱۳۲) .

۵ــ « متون» ، ص ۱۶۴ــ۱۶۳ «شجرةالاتراك»).

۶ ــ درتألیف جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۶۳ ؛ چــاپ قزوینی ، I ، ۱۴۴) ــ ۴ رمضان (۱۸ اوت) ــ همچنین در کتاب دوسون («Histoire des mongols», t. I, p. 381) ؛ درکتاب جمال قرشي («متون»ص۱۳۶)ــ

←

سالگی درگذشت و نه تنها امپراطورئی پهناور که به‌نیروی سلاح مسخر گشته بود، بلکه رهنمونهای نمونه‌ای برای سازمان‌آن امپراطوری نیز برای‌جانشینان خویش باقی‌گذارد . شرح ویژگیهای خلق وخو و صفات آن فاتح مهیب با مراعات صحت و کمال ، از روی اطلاعاتی که در دست داریم ،کاری بسیار دشوار است . ازاین رهگذر وضع ما در مورد اخلاف وی مساعدتر و بهتر است ، زیرا که برخی از مورخان ایشان را مستدلاً مخرب و ویران کننده نشمرده بلکه سازنده محسوب داشته‌اند . مثلاً باتوخان درنظر وقایع‌نگاران روسی جز « ددی محیل »[1] نبوده وحال آنکه نه‌تنها مغولان ویرا «خان‌خوب» (صائین‌خان) نامیده‌اند بلکه نویسندگان مسلمان[2] وارمنی[3] که هیچ گرایشی به ستایش مغولان نداشته‌اند وی را بخاطر فروتنی و ملایمت و عدالت و خردش به نیکی‌یادکرده‌اند. ما دربارهٔ رجال تاریخی واقوام‌گوناگون فقط درصورتی توانیم به صحت داوری کرد که اطلاعاتی دربارهٔ زندگی ایشان و تجلیات

---

۱۰ رمضان (۲۴ اوت) آمده . از سخنان **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ۱۷۷ ؛ ترجمه ، ۱۱۹) چنین مستفاد می‌گرددکه مرگ **چنگیزخان** اندکی پیشتر وقوع یافته ، زیراکه در ۱۴ رمضان ۶۲۴ هجری (۲۸ اوت ۱۲۲۷ میلادی) جنازهٔ او وارد مغولستان شده بوده .

۱ــ **کارامزین** «تاریخ دولت روسیه» ، مجلد IV ، ص۱۰ .

۲ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۷۲ــ۱۱۷۱ ، (چاپ **ناسائوــلیس** ۴۰۷ــ۴۰۶> .

۳ــ **ماگاکیا** ، ترجمهٔ **پاتکانوف** ، ۱۸ <اکنون معلوم شده که مؤلف کتاب که تألیف‌آن به **ماگاکیای راهب** نسبت داده شده **گریگور آکانتسی (آکنرتسی)** می‌باشد . رجوع شود به چاپ جدید **بلیکــفرای** ، متن ، ۳۱۲ ؛ ترجمه ، ۳۱۳. ــتحریریه>

گوناگون آن در دست داشته باشیم . اعلام حکم در مورد رجال و اقوام بر اساس دلایل معدوده وجوانب منفرده فعالیت ایشان ، اسلوبی است مسلماً غیر علمی که متأسفانه برخی ازمورخان عصر ما نیز بکارمی‌بندند. دیدار چان‌ـچون بامغولان[۱] خود گواه است که حتی مغولان قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) گاه صحرانشینانی مهماندوست و نیکخو ـ مانند قرقزان کنونی ـ بوده‌اند ، ولی این به‌هیچ‌وجه مانع‌ازآن نبود که دراوضاع واحوالی‌دیگر، بابی‌رحمیها وقساوتهای خویش عالمی را در وحشت وهراس غوطه‌ور سازند . ضمناً باید گفت که مقایسهٔ صحنه‌های زندگی صلح‌آمیز کنونی صحرانشینان بـا گذشتهٔ نزدیك خونین ایشان بعضی ازسیاحان را به‌این نتیجه رسانیده که اقوام مزبور گوئی درمعرض یك «استحالهٔ»کامل قرارگرفته‌اند .

مبسوط‌ترین اطلاعات‌را دربارهٔ صورت ظاهر چنگیزخان ، جوزجانی و من ـ هون (من ـ خون) بدست می‌دهند . کسانی که جوزجانی[۲] با ایشان صحبت داشته بوده خان‌را هنگام هجوم مغول به‌خراسان ـ یعنی زمانی که ۶۵ سال ازعمرش گذشته بوده دیده بودندـوی قامتی بلند وتنی نیرومند و«چشمان گربگان» داشت . در آن زمان فقط اندکی موی سپید برسرش دیده می‌شد . بنا به‌گفتهٔ من ـ هون[۳] چنگیزخان به قامت بلند وپیشانی پهن و ریش دراز از دیگرمغولان ممتازبود.ازصفات اخلاقی بارز وی یکی‌تسلط برنفس‌فوق‌العاده بود و دیگر اینکه به هیچ چیز دلبستگی‌شدید پیدا نمی‌کرد و به‌یك جانب‌دل

۱ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۸۸ ؛

Bretschneider, «Researches», vol. p, 52.

۲ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۷۷ ؛ <چاپ ناسالوـلیس ، ۳۷۳> .

۳ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۱۷ .

نمی‌داد . چنگیزخان نیز مانند دیگر جهانگشایان حاضر بود، اگر برای تحکیم قدرت خویش ضروری می‌شمرد، مردم را هزار هزارنابود سازد . ولی در هیچ یك از اعمال وی ـ اعمالی که اطلاع کمابیش موثقی دربارهٔ آن در دست می‌باشد ـ نشانی از آن قساوت بیهوده و خودکامانه‌ای که بحکم جلال‌الدین در مورد اسیران مغول اعمال شده بوده دیده نمی‌شود . سیاحان غالباً به تضادی که میان شور وجنب وجوش طبیعی آن مرد وحشی از یك‌طرف و کوشش‌وی برای پنهان داشتن احساسات خویش دربرابربیگانگان از سوی دیگر وجود داشته اشاره می‌کنند ومی‌گویند که منظور وی ازاختفای احساسات این بوده. که به شأن وشایستگی او درنظر غیر لطمه‌ای وارد نیاید . برای بازماندگان و اخلاف چنگیزخان هیچ حظ ولذت غیرقابل وصول‌وجود نداشته‌وهمه دربرابرشان سرتعظیم فرود می‌آوردند وبدین‌سبب ، چه‌دراستفاده ازلذایذ زندگی وچه در امرحفظ شأن و مقام خویش راه افراط می‌پیمودند . درمیان ایشان سلاطینی را می‌بینیم که هرگز تبسمی برلب نیاورده فقط تابعان خویش‌را به وحشت و هراس می‌افکندند (مثل جغتای و کیوک)[1] برخی دیگر به متابعت از شور و حرارت طبیعی صحرانشینی بیش از هرچیز می‌کوشیدند زندگی کنند وبه دیگران امکان زندگی دهند . اینان هر یك از اتباع خویش را با خوش روئی می‌پذیرفتند و با رفتار وگشاد دستی خود همهٔ قلوب را جلب می‌کردند ومانند سارداناپال بایرون در برابر دیدگان عموم به عیش و نوش می‌پرداختند ـ عیش‌ونوشی که به‌صحنه‌های فسق وفجور مبدل می‌گشت ومقام

۱ـ دربارهٔ خوی سیرت کیوك رجوع شود به پلانوکارپینی ، چاپ بیزلی، ۱۲۷؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۵۹ ـ ۵۸> ؛ جوینی ، چاپ قزوینی، I ، ۲۱۳ ؛ رشیدالدین ، چاپ بلوشه ، ۲۵۲ و بعد .

وحیثیت تاج وتخت را در انظار پست می کرد (مانند اوکتای و تا حدی ترم شیرین- از خانان جغتائی)[۱]. چنگیزخان از این افراط و تفریط بدور و بیگانه بود. چنگیزخان باشخصیت خویش‌هر ارادهٔ دیگری‌را خرد می کرد ودرارتش خود چنان انتظام و تنسیقات سختی برقرار کرده بود که به‌گواهی جوزجانی -دشمن مغولان- [۲] دزدی ودروغ درمیان ایشان بالکل‌محال بود، ولی در عین حال به‌آرمان بهادر وقهرمان‌گشاده دست و بزرگوار مؤمن بوده آن را عملی می‌ساخت. دربارهٔ وی می گفتند که : «این شاهزادهٔ تموچین لباسی را که بتن دارد می کند ونثار می کند ، ازاسبی که سوار است پیاده می‌شود ومی‌بخشد»[۳] گفتگوی چنگیزخان با قاضی وحیدالدین بوشنجی که جوزجانی نقل کرده ، نشان می‌دهد که چنگیز قادربود در برابر سخنهای نامطبوعی که به اوگفته می‌شده خشم خویش را فرو برد و کظم غیظ کند[۴] . چنگیزخان در گرایش قوم خود به شرابخوارگی شریك بود ودر طی نصایح ودستورات خویش نظروی برضد شراب چندان سخت و شدید نبوده [۵] . صحنه‌ای که من - هون[۶] نقل

۱- دربارهٔ وی به ابن‌بطوطه (III ، ۳۹ - ۳۳) رجوع شود .

۲- ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۷۹ ؛ <چاپ ناسائو- لیس ، ۳۷۴>.

۳- رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، متن ، ۱۶۰ ؛ ترجمه ، ۹۸ .

۴- جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی، II ، ۱۰۴۲-۱۰۴۱ ؛ <چاپ ناسائو-لیس ۳۵۴-۳۵۳ . به‌گفتهٔ قاضی مزبور وی جسورانه قتل‌عامهائی را که چنگیزخان از آن برخود می‌بالید، مورد منمت قرارداد. چنگیزخان‌گرچه کظم غیظ کرد ولی‌بعدها آنچنان نسبت به قاضی بی‌لطفی ابراز داشت‌که وی بخاطر حیات خویش بیمناك شد وفرصتی‌یافت وازقرارگاه چنگیزخان گریخت .- تحریریه>.

۵- رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، <متن ، ۱۸۸-۱۸۶> ؛ ترجمه ۱۲۷ - ۱۲۵ .

۶- «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۳۴ .

کرده دایر براین که چنگیز چگونه «رسول چین را به [نوشیدن] شش ساغر جریمه کرد» داستان بزم وسرورهای پطر کبیر را به یادمان می‌آورد. من‌ـهون مزبور دربارهٔ گروه دوشیزگان نوازنده که همه‌جا همراه خان‌مغول بوده‌اند نیز سخن می‌گوید . در داستان سفر چان ـ چون نیز[۱] از دوشیزگان یاد شده است . موضوع تأمین لشکریان وسرکردگان وشخص‌خان ازلحاظ کنیزکان هم بستر، مانند دیگر امور امپراطوری بادقت وشدت نظم و سازمان یافته بوده[۲]. چنگیز خان باحفظ‌کامل نیرو واستعداد عقلی خویش‌به‌کهولت رسیده بود و این خود گواه برآن است که وی به‌آن درجه از فسق وفجور که بازماندگانش مرتکب می‌شدند نگرائیده بوده .

استعداد عظیم چنگیزخان در سازمان دادن امور جالب منتهای توجه است ، بویژه اگر درنظرگیریم که وی تاپایان عمر ازهرگونه تحصیل و تعلیم عاری بوده و جز مغولی به هیچ زبانی تکلم نمی‌کرده[۳] و مسلماً ساختمان امپراطوری درنظروی‌فقط بصورت سلطه وحاکمیت‌صحرانشینان فاتح‌براقوام بافرهنگ‌ومتمدن تجسم‌یافته بوده‌ـ اقوامی که به‌عقیدهٔوی خداوند به‌مغولانشان سپرده بوده تا ایشان ازکار ملوبان درآمد حاصل‌کنند وفقط بدین‌منظور آنان را حفظ کنند[۴] .

---

۱ ـ ترجمهٔ کافاروف ، ۲۷۳ ؛
Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 43 sq.

۲ ـ جوینی ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲ ؛ چاپ قزوینی ، I ، ۲۴ . D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. I, pp. 416—417

۳ـ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II ، ۱۱۱۴ ؛ <چاپ ناسائو ـ لیس، ۳۸۶>

۴ـ ماگاکیا ، ترجمهٔ پاتکانوف ، ۱۱ ؛ <چاپ بلیك ـ فرای ، متن ، ۳۰۰ ؛ ترجمه ، ۳۰۱> .

درپندهای چنگیزخان ، که به دست ما رسیده ، برخلاف نصایحی که عثمانیان نخستین به‌اغوزخان نسبت می‌دهند[۱] فرمانی صریح دایربراینکه «دایم کوچ ایده‌لر، اوتراق‌اولمیالر» (همیشه کوچ کنند وهرگزدرجائی ساکن‌نشوند» وجود ندارد . ولی مسلماً ارادهٔ چنگیزخان چنین بوده[۲] . کشاورزان و پیشه‌وران می‌بایست نیروی خام خویش‌را دراختیار صاحبان وارباباں یعنی‌مغولان، ویا بهترگوئیم ، سران ایشان‌گذارند وارباباں ازآن استفاده کنند . چنگیزخان فقط برای خود واعقاب وپیروان نزدیك خویش کار وکوشش می کرد . هیچ اشاره‌ای درمنابع وجود ندارد که وی با اندیشهٔ کار برای رفاه و آسایش همهٔ قوم‌ــحتی به‌صورتی که این‌اندیشه درنبشته‌های ارخونی بیان شده ــ آشنابوده است[۳]. ازدیگرسو فرهنگ وتمدن عقلی به‌خودی‌خود نیروئی‌را تشکیل‌می‌داده که روا نبود دربست دردست اتباع باقی‌گذاشته شود. در دستگاه‌چنگیزخانی کوششی بعمل می‌آمد تادوچیز راکه دریکجا نمی‌گنجیدند یعنی‌زندگی‌صحرانشینی وفرهنگ عقلی‌را بایکدیگر سازش دهند واین‌خود نقطهٔ ضعف‌آن‌اساس وعلت اصلی سقوط‌آن بوده . ولی سازمانی که چنگیز به امپراطوری خویش

۱ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ۲۸ ، «دایم‌کوچ‌ایده‌لر اوتراق اولمیالر» (البته دراصل فارسی نیست .)

۲ــ **حمدالله مستوفی‌قزوینی**، «تاریخ گزیده»، نسخهٔ خطی LGU ، شمارهٔ ۱۵۳، ورق ۴۷۲ ، «مغول را درشهرنشستن قاعده نیست وخلاف یاساق **چنگیزخان** است».

۳ــ **ملیورانسکی** ، «بنای یادگاری به‌افتخار**کیول‌تگین**» ، ص۷۰ (کتیبهٔ بزرگ **کیول‌تگین** ، سطرهای ۲۶ و۲۷) ؛

Radloff. «Die alttürkischen Inschriften der Mongolei». Lief. I. S. 17.

Thomson. «Inscriptions de l'Orkhon». pp. 106. 107.

داده بود برای حفظ وحدت آن درطی چهل سال پس‌ازمرگ بانی‌اساس کفایت کرد و بعد هم سلطهٔ خاندان چنگیزی را در دولتهائی که پس از انقراض امپراطوری تأسیس یافته بود در طی حیات چند نسل دیگرهم تأمین نمود. این پدیده بیشتر از آن جهت شایان توجه است که هیچ‌یك از پسران و نوادگان وی دها و استعدادهای عالیه وی را به ارث نبرده بوده . چنگیزخان در زمان حیات جانشین خویش را برگزید و این انتخاب دلیل دیگری است به روشن بینی و وسعت نظر وی . چنگیزخان به هنر و استعداد نظامی تولوی و یا شدت عمل و سختی تزلزل ناپذیری که جغتای در اجرای مبادی اساسی روش و اسلوب پدر می‌داشت ، توجه خاصی مبذول نکرده ، بطرف اوکتای که با بزرگواری و گشاد دستی و خوشروئی و نیك سیرتی خویش تسخیر قلوب می کرد متوجه شد . و چون هیچ یك از پسران ارادهٔ نیرومند پدر را به ارث نبرده بود ، می‌بایست پس از مرگ وی مجموع خاندان خان متفقاً حکومت کنند . وحدت امپراطوری فقط به شرطی محفوظ می‌ماند که قدرت عالیه در دست کسی باشد که اگر هم جملگی را به نیروی عقل و ارادهٔ خویش متحد نسازد لا اقل بتواند با صفات جذابهٔ اخلاقی خود این منظور را برآورد . این که دلایل یاد شده به چه صورتی در مخیلهٔ چنگیزخان تجسم یافت . . . بیان آن دشوار است . به هر تقدیر ولیعهدی اوکتای (اوگدی) ، بنا به همهٔ اخباری‌که در دست است ، در زمان حیات پدر اعلام شد . در دوران سلطنت اوکتای قاآن افراد خاندان با اتفاق نظر بی‌مانندی حقوق خویش‌را اعمال می کردند و اتباع از رفاهی نسبی برخوردار بودند - و این خود نشان می‌دهد که اوکتای امیدواریهای آن پدر نابغه را به خویشتن عملاً تایید کرد .

البته امعان نظر در انعکاسی که تأسیس امپراطوری مغول در تاریخ آسیای میانه داشته و آثاری که از سازمان آن در دولت‌های پدید آمده بر ویرانه های آن باقی مانده ، واجد اهمیت بسیار و شایان توجه فراوان است . ولی پاسخ این پرسشها می‌تواند موضوع تألیفی مستقل و علیحده باشد [۱] .

---

۱ ــ < لازم است خاطرنشان شود که به رغم ارزش عالی تحقیق حاضر ، بطوری که در « مقدمه » گفته شد ، تعبیر کلی **و. و. بارتولد** در بارهٔ عواقب و نتایج فتوحات مغول در سیر تکامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشورهای آسیای مقدم و میانه مورد قبول تاریخ نگاران شوروی نمی‌باشد . **و. و. بارتولد** آشکارا میزان خرابیهائی را که لشکر مغول باعث گشته و حقایق سقوط اقتصادی و فرهنگی بعد از آن را کم گرفته و به ویژه گفته‌های **ابن اثیر** و **جوینی** و **رشیدالدین** و دیگر منابع را در بارهٔ ویرانی‌های عظیمی که همعنان فتوحات مغول بوده آن چنانکه باید و شاید ارج ننهاده و یوغ اساس مالیاتی‌راکه مغولان مقرر کرده بودندکما هو حقه درك نکرده است . ارزیابی کلی مورخان شوروی در بارهٔ اهمیت تاریخی فتوحات مغول‌کماکان منفی می‌باشد. برسبیل نمونه به تألیفات زیر مورخان شوروی رجوع شود : **علی‌زاده** ، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» (فصول III–V) ؛ **بلنیتسکی** ، « در موضوع مناسبات اجتماعی در ایران » ، **گرکوف_یاکوبوسکی** ، « قزل اردو »، ص ۵۶_۴۷ ، ۲۵۸ ــ ۲۵۷ ؛ **زاخودر** ، « تاریخ قرون وسطی در شرق » ، ص ۱۱۵ ــ ۱۰۹ ؛ **ناسونوف** ، « مغولان و روسیه » ؛ **پطروشفسکی** ، « کشاورزی » ، ص ۵۴_۲۹ ، ۸۳_۶۷ ، ۳۳۹ ــ ۳۲۴ ، ۴۱۴_ ۳۴۰ (فصول I ، IX,II ـ VII)؛**تولستوف** ، «بررد..» ص ۲۹۴ و بعد ؛ **یاکوبوسکی** ــ در کتاب « تاریخ اقوام ازبکستان » ، مجلد I ، ص ۳۳۲ ــ ۳۰۶ (بخش VI ، فصل III) ؛ از او هم ــ درکتاب « تاریخ جمهوری شوروی ازبکستان » مجلد I ، کتاب I ، ص ۳۰۳_ ۲۷۹ (بخش III ، فصل VIII). نیز رجوع شود به مقالهٔ **ای. م. مایسکی** (« **چنگیزخان** ») ،که ارزیابی نقش تاریخی**چنگیزخان** و عواقب فتوحات مغول درآن بیان شده . ــ تحریریه> .

فصل پنجم

< ترکستان در زیر سلطهٔ مغولان >

(۱۲۶۹ ـ ۱۲۲۷ میلادی / ۶۲۴ تا ۶۶۸ هجری)[۱]

اوکتای قاآن (اوگدی) در زمان حیات پدر به جانشینی وی تعیین شده بود [و پس از مرگ چنگیز] و اندك وقفه‌ای، رسماً و با تشریفات تمام در قورولتای سال ۱۲۲۹ میلادی/ ۶۲۶ هجری اودئیل [در تاریخ جهانگشای جوینی «قوریلتای» نوشته. لفظی است مغولی، تقریبا معادل «کنگره» به مفهوم کنونی] به سمت خانی اعلام و نامی شد[۲]. این که در فاصلهٔ میان تاریخ مرگ چنگیزخان

۱ـ < این فصل نخستین باری است که از روی نسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** ـ محفوظ در بایگانی فرهنگستان علوم شوروی، F. 68. op. I, No. 12 (در ۲۵ ورق دو رو) ـ منتشر می‌شود. این فصل در دست نوشتهٔ **بارتولد** عنوان ندارد و با کلمات «**اوکتای قاآن** در زمان حیات پدر...» آغاز می‌گردد. ـ تحریریه>.

۲ـ طبق تاریخ مغولی ـ چینی، این **قورولتای** در سیجقان ئیل (۱۲۲۸ میلادی. ۶۲۵ هجری) وقوع یافت. رجوع شود به «افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۵۲؛ <چاپ **کوزین**، ۱۹۱>.

وجلوس اوکتای قاآن چه کسی در کشور حکومت می کرده ، فقط در منابع ومآخذ چینی اطلاعاتی وجود دارد: به‌گفتهٔ چینیان ، تولوی خان نایب‌السلطنه بوده و از روی بی‌میلی وبراثر فشار و اصرار الیُوی چو ـ تسای وزیر چینی خویش رضا داد که قوریلتای را دعوت کند . ولی دیگر منابع از این همه اهمیت ونفوذ آن وزیرچینی سخنی نمی‌گویند و حتی نام الیُوی چو ـ تسای هم درآن منابع دیده نمی‌شود.

انتخاب ولیعهد دلیل دیگری است که چنگیزخان تا چه حد آدم شناس بوده ، زیرا که جوچی حتی در زمان حیات پدر نیز با برادران مخاصمت داشته واز او نمی‌توانست سخنی درمیان باشد . و چنگیزخان بنابراین ناگزیر می ـ بایست ازمیان سه پسردیگر یکی‌را بولیعهدی برگزیند . ازآن سه تن به ظن غالب جغتای سختگیرومجری بی‌چون وچرای قانون یاسابود وبیش‌ازدیگران باپدر خویش مشابهت داشت .

تولوی خان از لحاظ خدمات نظامی خویش و شاید نبوغ فرماندهی و سرداری هم بی شك بر برادران سر بود ، ولی چنگیزخان نیك می‌دانست که به طفیل این صفتها دو برادر مذکور مجریان بسیار نیکوئی هستند اما برای اداره امور و حکومت برامپراطوری پهناور وی و حفظ وفاق و هم‌بستگی‌میان اعضای خاندان ـ که شرط‌لازم یك پارچگی‌دولت صحرانشینان است ـ آن صفات کافی نمی‌باشد .

وحدت خاندان ایشان یا بر اثر نفوذ کلمهٔ شخصیتی مقتدر و ذی نبوغ ، مانند چنگیزخان میسر می‌بود و یا در نتیجهٔ نفوذ مردی که اعضای خاندان و باقی مردم را با جوانب روشن و نیکوی خوی و کردار خویش جلب کند و محبوب همه باشد و جملگی در برابر او وفادار و

فداکار باشند . فقط اوکتای (اوگدی) دارای این شرط بود . وی بی‌چون و چرا مجری یاسا نبود . میل او به می‌گساری از حدودی که چنگیزخان مقرر کرده بود تجاوز می‌کرد . اوکتای واجد صفات ممتازهٔ سرداری و فرماندهی سپاه نیز نبود وبمراتب کمتر ازپدر درلشکرکشیها شرکت می‌جست. اوکتای قاآن بیشتر روزگار سلطنت خویش‌را در قراقروم و اطراف آن گذراند و به یاری استادان چینی ومسلمان بناهای زیبا در آن دیار برپا داشت . چنگیزخان مزایای کرامت سیرت اوکتای را دریافت و بدین سبب او را برگزید و از انتخاب تولوی‌خان لشکرکش‌جنگ‌آور ویا جغتای که مجری سرسخت یاسا بود ، سر باز زد.

فتوحات وکشورگشائیهای تازهٔ اوکتای‌قاآن از لحاظ ما واجد چندان اهمیتی نیست . زیراکه عملیات جنگی درچین وآسیای غربی و اروپا جریان داشته ، نه در سرزمین‌هائی که اکنون مورد علاقهٔ ما می‌باشند . در ترکستان آرامش برهم‌نخورد. فقط درپایان دوران سلطنت اوکتای قاآن قیام‌بخارائیان سرکوب شد و دراین باره بعد سخن خواهیم گفت . در عوض اقداماتی که اوکتای برای سازمان بخشودن وآرامش‌قلمرو سلطنتی که پدر اوتأسیس کرده بود ، بعمل‌آورد برای ما واجد اهمیت عظیمی است زیراکه مربوط به‌سراسر دولت مغولان می‌باشد .

جملهٔ منابع تاریخی وحتی آنهائی که ، بدون شك ، در برابر خوانین مغول استقلال رأی داشته و دشمن ایشان بوده‌اند[1] ، بزرگواری و ملایمت اوکتای قاآن را ستوده‌اند . در زمان سلطنت وی هیچ یك از آن محاکمات

---

۱ ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۶ ؛ < چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۸۰ > .

جنائی وسیاستهای وحشت‌انگیزی که غالباً در عهد جانشینان او مکرراً وقوع یافته مشاهده نمی‌گردد . بدیهی است که اوکتای قاآن مع‌هذا فرزند عصر و زمان وقوم خویش‌بوده‌است، قومی که‌چنانکه دیدیم، آدمی‌را قربانی‌می‌کرده. به هر تقدیر قتل پنهانی بزرگان و اعیان در دوران وی کمتر از زمان پدرش معمول می‌گردیده . حتی تاریخ‌مغولی–چینی[1] فقط دریك مورد وی‌را به‌چنین قتل نفسی متهم می‌کند . باین معنی که اوکتای‌قاآن به انگیزهٔ انتقام شخصی بطور پنهانی‌یکی‌ازهمرهان وفادار وفداکار پدرخود راکه نامش‌بارها درتاریخ انقیاد چین یاد شده است ، بنام دخولخو (توقولقوچربی) به قتل رسانید[2] . سرانجام ، جوینی ازقلع وقمع بیرحمانهٔ تمام افراد یك قبیله به دست اوکتای سخن می‌گوید . شایعات دروغی انتشار یافت که خان می‌خواهد دوشیزگان آن قبیله راگرفته به بیگانگان بهزنی دهد . مردم‌آن قبیله برای احتراز از این مصیبت و«از خوف این‌خبر بیشتردختران را نامزد خصمان‌کردند در میان قوم خود وبعضی‌را تسلیم» . چون اوکتای‌قاآن ازاین امرخبریافت فرمود که همهٔ

۱ـ «افسانه نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۹ ، <چاپ کوزین ، ۱۹۷>.

۲ ـ **دخولخو** از طایفهٔ مانخو (مانخوك) یکی از نخستین کسانی بود که به **چنگیزخان** پیوستند («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۶۰)؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۰۷> بعدها یکی ازچهار رئیس نوبتی قراولان نگهبان (همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۲۶ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۷۰>). **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن۲۱۱ ؛ ترجمه ۱۴۱) از **دخولخو** (توقولقوچربی) از طایفهٔ ارولات که امیر هزاره بوده یاد می‌کند . به‌گفتهٔ **رشیدالدین** وی درزمان **اوکتای‌قاآن** در انقیاد چین شرکت داشته است . (نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۶ ؛ نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a 566 (d 66) ورق۱۷۸؛ <چاپ **بلوشه** ، ۲۴–۲۱ وبعد>) .

زنان و دختران را «که سن او ازهفت گذشته باشد جمع کنند وهر کس را که درآن سال به‌خصم داده‌اند بازستانند» و«تمامت حاضران را یاسا رسانیدند که باایشان ــ درحضور برادران وشوهران خلوت کنند» وبه ناموس ایشان تجاوز نمایند. «وآنچه لایق اردو بود باحرم فرستادند»، «وقومی باصحاب فهود و جوارح دادند وبعضی‌را بهر کس ازملازمان درگاه»، «تاهر کس که حاضربود ازمغول ومسلمان در ربودند» وعده‌ای را هم «بخرابات ورسول‌خانه فرستادند تاخدمت صادر و وارد کنند» یعنی به روسپی‌خانه‌ها گسیل‌داشتند[1].

گمان نمی‌رود که این‌اعمال فجیع فقط خودکامگی و قلدرئی از جانب اوکتای قاآن بوده باشد. زیراکه نکاح میان دوعضو یك قبیله با رسوم مغولان واقوام ترك مخالفت دارد[2] و قاآن دراین مورد قبیلهٔ مزبور را به خاطر نقض

۱ــ جوینی. نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورقهای ۸۴ ــ ۸۳؛ < چاپ قزوینی، I، ۱۹۱ــ۱۹۰ >؛ d'Ohsson, «Histoire des Mongols» t. II, p. 98. درمنابع چینی نیز ذیل وقایع سال ۱۲۳۷ مختصراً به‌این‌واقعه اشاره شده (دیوآنــشی، ترجمهٔ بیچورین، ۲۷۲)، وگفته شده‌است که آوازهٔ آن «به نسلهای طرف مشرق رسیده» محتملاً افسانهٔ مغولی ــ چینی(«افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۱۵۹؛ <چاپ کوزین ۱۹۹>) نیز به‌همین واقعه اشاره می‌کند. درافسانهٔ اخیرالذکر اوکتای‌قاآن متهم شده است که «دوشیزگان قوم عم خویش اَلچی‌گین را برای خود گرفت». اما اینکه دوسون می‌گوید این‌واقعه مربوط به قوم اویرات بوده، درنسخه‌های جوینی ورشیدالدین که من در دست دارم مطلبی دیده نمی‌شود.

۲ــ درمیان مغولان نکاح میان افراد یك‌طایفه دیده نمی‌شود. درتاریخ مغولی‌ــ چینی بهادران برای زن خواستن به طایفهٔ دیگر می‌رفتند. گاه بهادری برای فرزند خویش زنی ازطایفهٔ مادرآن فرزند می‌گرفته. عرضه داشتن دوشیزگان برای طایفهٔ خان منحصراً ازامتیازات چند طایفه ویژه بوده‌است.

عادات و رسوم قومی مجازات کـرده بوده . بیان این نکته که چـه شایعاتی مسبب ایـن اقدام غیرقانونی شده بوده ، نیز دشوار است . مسلماً ، برخلاف حدس دوسون ، ازاین ، که مغولان مزبور نمی‌خواستند برای دختران خویش نامزدانی ازقبیله‌ای دیگر برگزینند، نمی‌توان سخن گفت. شاید بیم‌آن داشتند که قاآن به عنف ایشان را مجبور به عقد عهد خویشی با طائفه‌ای که با آنان خصومت می‌ورزیده بنماید. شاید هم این واقعه باتصمیم وفرمان اوکتای‌قاآن کـه نکاح میان مغولان و مسلمانان را تجویز و تشویق می‌کرده مرابطه داشته است[1] .

گمان نمی‌رود که ، در سلطنت صحرانشینان ، هرگز و درهیچ عهدی اصل تصرف و تملك مشترك دودمان ، که جوینی ازآن صحبت می‌دارد ، بـا آن چنان پـی‌گیری و استمراری که در عهد پادشاهی اوکتای قاآن بکار بسته شده بوده، عملی شده باشد فی‌المثل درهمهٔ لشکرکشیهای بزرگ از هریك از چهار اولوس شاهزاده‌ای گسیل می‌گشته و شرکت می‌جسته . چون حکومت خراسان به جنتمور محول گشت از هراولوس نماینده‌ای به نـزد وی اعزام و منصوب گشت[2] . به هنگام تسخیر وفتح چین درآمد های نواحی و شهرهای مختلف میان‌لشکریان شاهزادگان تقسیم شده بود[3] . زمانی که موضوع تأسیس

۱ـ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۷ ؛ <چاپ ناسائوـلیس ، ۳۸۰ـ ۳۸۱> .

۲ ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۱ ؛ <چاپ قزوینی II ، ۲۱۸ـ۲۱۹> ؛ ازطرف قاآن « کلبلات » و از طرف باتوخان « نوسال » و از طرف جغتای «قزل بوقه » و ازطرف بیوهٔ تولوی کـه سیورقو یقتنی بیکی [سرقوتی ، سرقوقتی ، سیورقوقیتی] نام داشت « یکه » مأمور شد .

۳ ــ « یوآنـشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۲۶۰ .

پست[یام] به میان آمد رئیس هراولوس نماینده‌ای ازطرف خویش برای اجرای آن طرح مبعوث ساخت[1].

تفاوت میان سلطنت چنگیز و اوکتای (اوگدی) و ویژگیهای نیات خان اخیرالذکر را حتی خود مغولان نیز درك می کردند. درافسانهٔ مغولی[2] سخنان زیر به اوکتای نسبت داده شده است: «پادشاه ما چنگیز با رنج فراواندودمان سلطنتی را پی‌افکند. اکنون زمان آن فرارسیده که صلح و رفاه به مردم عطا شود و ایشان درمضیقه نباشند».

سبب اقدامات اساسی اوکتای‌قاآن ــ ازقبیل ایجاد شغل‌ومقام تنماچیان و تثبیت و تعیین میزان مال وخراج و تأسیس پست [یام] ــ کوشش وگرایشی بود که وی به آرامش کشور و دفاع از مردم صلح جو در مقابل تضییقات و تحمیلات داشته است.

چون اوکتای‌قاآ سرزمینهای نوگشوده چین‌را میان شاهزادگان تقسیم کرد الوی چو ــ تسای خواست به لغواین فرمان وادارش کند. و زمانی که آن‌وزیرچینی‌دید این‌امرمحال است، اندرزش‌داد که لااقل بههرجائی مأموری از خود فرستد که به گردآوری مالیات برای شاهزادگان پردازد و اینان را از اخذ مال وخراج، بلاواسطه، از ساکنان منع کند. اوکتای قاآن به این امر

---

۱ ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۱۶۱، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، (D 66) a 566، ورق ۱۸۳؛ <چاپ بلوشه، ۴۲>، ازطرف **قاآن بیتکچی** قریدای و ازطرف **جغتای** ــ **تایجیورتای ایملکچین** و از طرف **باتو سوقومولجتای** و ازطرف بیوهٔ **تولوی** که **سیورقوقتنی بیکی** نام داشت ــ **الجیقه** معین شده بود.

۲ ــ «افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۵۷؛ <چاپ **کوزین**، ۱۹۷>.

رضا داد[۱] . ظاهراً ایـن مأموران همان تنماچیانی[۲] بوده‌اند کـه برطبق افسانهٔ

---

۱ ـ « یوآنشی » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ .

۲ ـ بنا بـه تاریخ چینی (همانجا ، ص ۲۶۰) ، « خان فرمود کـه درهمه جا داروغتسی [داروغگان] معین کنند و مقام وزارت برای گرد آوری در آمد ها مأمورلنی متصوب کرد » . درتاریخ مغولی ـ چینی < «افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۵؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۴ > پس ازنقل داستان انقیاد اقوام مشرق اروپا ، چنین گفته شده است ، « او (باتو) پس ازآنکه درآنجا داروخچیان و تنماچیان برای حفاظت معین کرد ، بازگشت » . به گفتهٔ **پالادی** اسقف بزرگ (همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۵۶ ـ ۲۵۵ ، حاشیه) داروخچین « با کلمهٔ تنماچی ، بجای یك اسم ، بطور غیر مفروز نوشته شده ، گمان می‌کنم اشتباهاً چنین شده » . ظاهراً داروغچی رئیس کل ناحیه و تنماچی تابع او بوده است . به عقیدهٔ پالادی اسقف بزرگ (همانجا ، ۲۵۵ ، حاشیه) «تنماچی‌ها سرداران مغول بوده‌اند که فرماندهی افواج مرکب از اقوام دیگر [غیرمغول] را بعهده داشتند ، مثلا افواج کیدانیان و ترکان و غیره را . نام سردار ازنام افواج ، که شاید به اسم تنما موسوم بوده‌انـد ، مأخوذ می‌گردیده » [تنماچی = کسی‌که فوج دارد ، رئیس فوج است] . رجوع شود به تبصره های **برزین** به چاپ کتاب **رشیدالدین** (بخش XV ، ۱۸۱)؛ در اخبار چینی و ارمنی وگرجی غالباً به کلمهٔ « تماچی » برمی‌خوریم (رجوع شود به **ماگاکی** ، ترجمهٔ **پاتکانوف** ، ۳۰) ولی معنی آن چندان روشن نیست . درتألیف **رشیدالدین** کلمهٔ «تما» Tamā در مورد لشکریانی که قبلا برای تسخیر و حفظ سرزمین های مطیع گسیل گشته بودند ، بکار رفته است. وچون لشکریان مزبور پیشتروارد محل شده بودند، بنابراین نویسندگان ارمنی ایشان را لشکریان قدیمی می‌خوانند . دراخبار چینی نیز مأمـوریت ایشان همین است ، منتهی شکل کلمه بصورت « تنماچی » درآمده است. بدین طریق « تماچی » سربازانی بوده‌اند که به « تما » Tamā ـ یعنی «حفاظت»

←

مغولی[1] « در همهٔ شهرها برای حفظ آنها » مستقرگشته بودنـد . پالادی پدر روحانی « تنماچی » را با « باسقاق » [شحنه؟][2] یکی می‌داند و این نظر به ظن غالب صحیح است. بنابه افسانهٔ مغولی[3] درچین ونواحی مفتوحهٔ آسیای مقدم تنماچیان منصوب شده بودند. گاه قدرت نظامی‌نیزبه‌تنماچی‌محول می‌گردیده. قاآن که نسبت به فرزند خویش گیوك غضب کـرده بود می‌خواست وی را تبعید کند وگفت : « او باید به سمت تنماچی به مرزهای دور رود و شهرهای مستحکم را تسخیر کند و زحمات سخت تحمل نماید»[4] . حکام نواحی وسیعتر نه‌تنهاخراسان ـ که‌خودوضع‌خاصی‌داشته ـ بلکه‌ماوراءالنهرنیز ـ که‌محمودیلواچ ازطرف قاآن‌درآنجا حکومت می‌کرده ودرخجندمقیم بوده است ـ نیزمستقیماً

→

می‌پرداختند این کلمه به مأموران عالی رتبه‌ای که به همین عنوان معنون بودند نیز اطلاق می‌شده . کلمهٔ مغولی «دم» ـ به معنی « یاری » ، « کومك » است وفعل «تماکو» بمعنی «گردآوردن». درتألیف رشیدالدین چاپ برزین . بخش XV، متن، ۲۲۹، چنین منقول است :

«... معین گردانیدند که لشکرها که به جهت تما به ایران زمین فرستاده‌اند و آنچه باسامی نویان هم برسبیل تما بجانب ولایت کشمیر وبدخشان وحدود بلخ‌اندتمامت ازآن هولاکو باشد » .

(رجوع شود به ترجمهٔ برزین ، بخش XV ، ۱۵۲) تحریریه > .

۱ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۹ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۹۹ > .

۲ـ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۵۵ (تعلیقات و توضیحات) .

۳ـ همانجا ، ۱۵۵ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۹۳ > .

۴ـ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۶ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۹۴ > .

تابع وی (قاآن) بوده‌اند[۱] . جغتای خود سرانه محمود را احضار و معزول کرد . و چون قاآن وی را ملامت کـرد پوزش خواست . قاآن عـذر او را پذیرفت و حتی ماوراءالنهر را به رسم اینجو به جغتای عطا کرد[۲] . این نمونه خود نشان می‌دهد که به سبب فقدان قدرت واحد در کشور ، اقدام مربوط به تنماچیان، وبطور کلی نصب حکامی که بلاواسطه تابع قاآن بوده‌اند، تا چه حد اندك تأثیر بوده است .

رشیدالدین تعیین میزان مال و خراج و تأسیس پست [یام] را مربوط به قورولتای سال ۱۲۳۵ میلادی (قوی ئیل) (۶۳۳ هجری)[۳] می‌داند[۴] در تألیف

۱ـ < جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۸۶ > .

۲ ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۶؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۸۹ ؛ <چاپ بلوشه ، ۱۹۶ ؛ «متون» ، ص ۱۲۵ـ۱۲۴ > . از آنجائی که محمود یلواچ درزمان قیام محمود طارابی هنوز درماوراءالنهر اقامت داشته پس احضار و عزل او، مسلماً پس از سال ۶۳۶ هجری (از ۱۴ اوت ۱۲۳۸ تا ۲ اوت ۱۲۳۹ میلادی) وقوع یافته است .

۳ـ چینیان بنای قراقروم را هم مربوط به همین سال می‌دانند ؛ رجوع شود به « یوآنـشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۲۵۳ ، « مغولان پیشتر آنجا را محل گردآمدن و اجتماع ساخته بودند و اکنون حصاری بدور آن کشیده‌اند که قریب پنج لی محیط آن بوده است » .

۴ـ < اساس مالیاتی و عوارضی که توسط فاتحان مغول وضع شده بوده وپس از این شرح داده می‌شود ، بعدها مفصلا در تألیف و. و. بارتولد تحت عنوان نوشتهٔ فارسی بردیوار مسجد منوچه درآنی » (SPB ، ۱۹۱۱) منقول است . تحریریه > .

رشیدالدین[1] فقط از مالیات ارضی (ده در صد محصول) و مالیات بر صحرانشینان یا «قپچور» (یك درصد ازگله) سخن رفته است. گندم و دامهائی که ازاین طریق گرد می‌آمده برای کمك به مستمندان مخصوص بوده است[2]. فقط درمنابع چینی از اخذ و وصول «ترغو» و مالیات بازرگانی سخن رفته و معلوم نیست که در این مورد قواعد یاد شده در سراسر قلمرو امپراطوری چنگیزی نافذ بوده است یا نه. درچین هردو خانوار یك چین ابریشم به خزانه می‌دادند و هر ۵ خانوار یك چین ابریشم به نفع اعیان می‌پرداختند. در چین مالیات از هرخانوار اخذ می‌شده. ومیزان مالیات ارضی برحسب کیفیت خاك و زمین متفاوت بوده است و میان $\frac{۱}{۲}$ ۲ تا ۵ گارنتس از هرمو (مو = ۱۲۰۰ فوت یا گام مربع) نوسان می کرده. درمورد کالاها $\frac{۱}{۳۰}$ ارزش آنرا برسم مالیات اخذ می کردند. گذشته از این مالیات برنمك نیز وضع شده بوده (یك اونس نقره از ۴۰ چین). بنظر مردم آن زمان این مالیاتها سبك بوده است[3].

هدف مؤسسهٔ پست [یام] درمیان اقوام صحرانشین بالکل با آنچه درنزد مردم با فرهنگ و متمدن دولتهای آسیائی معمول بوده تفاوت داشته است. درهیچ جا اشاره نشده است که رؤسای پست مغول نظارتی برفعالیت و اعمال

---

۱ ـ رشیدالدین، نسخه خطی موزهٔ آسیائی a288(D66)، ورق ۱۸۳؛ نسخهٔ GPB درن ۲۸۹، ورق ۱۶۱؛ نسخهٔ خطی V GPB، ۳، ۲، ورق ۱۰۵۷؛ < چاپ بلوشه، ۴۲؛ متون، ص ۱۲۱ >.

۲ـ درافسانهٔ مغولی ـ چینی («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۱۵۸؛ <چاپ کوزین، ۱۹۷ >) نیز منظور از وصول و اخذ قپچور را همین گونه نقل کرده است.

۳ـ «یوآن‌شي»، ترجمهٔ بیچورین، ۲۵۶ـ۲۶۴.

حکام و کارمندان نواحی داشته بوده‌اند [برخلاف صاحب برید یاروُسای پست ایران و دیگـر ممالك اسلامی که غالباً چنین مأموریتی نیز داشته‌اند] . پست مغولی [یام] فقط برای حمل و نقل رسولان و ایلچیان و پیکان اختصاص داده شده بوده . تأسیس پست می‌بایست اولاً از بطوء جریان امور جلوگیری کند و ثانیاً از تضییقات کسانی که با مأموریت دولتی سفر می کردند ، نسبت بـه اهالی ممانعت بعمل آورد[1] . وبه منظور ایجاد اشکال در برابر اعمال اینگونه تضییقات ایستگاههای پستی را بیشتر درنقاط غیرمسکون مستقرساخته بودند . از هر هزار مادیان یك مادیان برای پست [یام] و یك نفر برای « چرانیدن و دوشیدن آن » می‌گرفتند . اسب و آدم دائماً عوض می‌شدنـد . فقط در مورد امورفوق‌العاده مهم ایلچیان می‌توانستند، درصورت کم بودن اسب درایستگاه از نقاط مسکونی صحرانشینان عبور کنند[2] .

اوکتای قاآن می‌خواست که ایلچیان و رسولان در ایستگاههای مزبور نه تنها وسیلهٔ حمل ونقل بلکه آذوقه نیزبیابند. بدین سبب بنای انبارهای مملو ازخوار بار ضرورت پیدا کرد وبرای خوراك مراجعان گوسفندان بدانجاگسیل

---

۱ ــ جوینی به هردو علت اشاره کرده است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳ ؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۲۵ــ۲۴ ؛ « تا ممر ایلچیان بسبب نشستن اولاغ دور نیفتد و دایماً لشکر و رعیت در زحمت نباشند » ، CB >) و در افسانهٔ مغولی ــ چینی نیز از هردوعلت سخن رفته («افسانهٔ نهان» ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۸ ، «ایلچیان درنقاط مسکونی صحرانشینان بهنگام سفرآمد وشد می‌کنند و بدین‌سبب هم امور با تأنی صورت می‌گیرد وهم‌مردم در زحمت می‌باشند» ،<چاپ‌گوزین ۱۹۶ >) .

۲ ــ « افسانـهٔ نهان » ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۸ ؛ < چـاپ گوزین ، ۱۹۷ ــ ۱۹۸ > .

می‌داشتند . به گفتهٔ جوینی[۱] « مصالح و اخراجات هر یامی ترتیب کردنـد و تعیین ازمرد وچهارپای و ماکول ومشروب و آلات دیگرو برتومانها تخصیص از هردوتومان یك یام [یعنی یك ایستگاه پستی] معین کردند ».

مغولان پست را «الاغ» می‌نامیدند . گذشته ازاین میان پست عادی ــ یا «بایات» (یا تیان ــ نایات) وپست مخصوص پایتخت (که «ناریت» یا «بارین تاریت » نامیده می‌شده) تفاوت قائل بودند . در جادهٔ قراقروم به چین ۳۷ یام تأسیس‌شده بوده که هریك بادیگری ۵ فرسخ (قریب ۳۰ ورست) فاصله داشته است . در هرایستگاه فوجی مرکب از ۱۰۰۰مرد گماشته شده بوده . روزانه[۲]

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۲۴ > .

۲ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66 ، ورق ۱۸۵ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۶۳ ؛ نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۵۹ ؛ <چاپ بلوشه ، ۴۹ ؛ « متون » ، ص ۱۲۱ > . در تألیف دوسون نیز چنین است ولی برخی جزئیات را ندارد (« Histoire des Mongols », t. II, P 65). کلمهٔ «یکتی» و «سرمه» درتألیف رشیدالدین ، محتملا از فعل «یکمك» که به معنی «حیوانی را به عرابه بستن» و «سرمك» بمعنی «کشیدن» مأخوذ است . افسانهٔ مغول وچین («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۹ ، < چاپ کوزین ، ۱۹۸ >) . درآنجا که از «یامهای داخلی» سخن می‌گوید ، ظاهراً همین جاده را در نظردارد . اگر در ایستگاه اسب وگوسفند و عرابه و گاونر به تعداد مقرر وجود نمی‌داشت، نیمی از اموال مقصر را از وی گرفته ضبط می ــ کردند . گذشته از این طبق نوشته تاریخ مغولی ــ چینی (« افسانهٔ نهان » ، تـرجمهٔ کافاروف ، ۱۵۹ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۹۸ >) ، در هرایستگاهی ۲۰ شترمهیا بـوده است .

۵۰۰ عرابه آذوقه ازاین جاده حمل می‌شده و در انبارها ذخیره می‌گشته. برای حمل محمولات عرابه های بزرگی که به هریك شش گاومیش بسته بودند در ایستگاهها فراهم شده بود . ظاهراً درچنین اوضاع و احوالی تجارت گندم با مغرب که چنگیزخان مقرر داشته بوده، می‌بایست موقوف شده باشد. وقراقروم آذوقه را فقط ازچین دریافت می‌داشت . و وقفهٔ موقتی که ، براثرجنگ میان قبلای [قوبیلای] و اریغ بوکا ، در حمل آذوقه از چین پدید آمده بوده سبب قحطی در پایتخت گردید[۱] .

بنا به مندرجات افسانهٔ مغولی ـ چینی[۲] ، مخازن و انبارهائی در دیگر جاده های پستی نیز تأسیس شده بوده است . گذشته ازاین امرشده بود که از نقاط مختلفه اشخاصی « بـه عنوان نظار انعامات : یعنی طلا ها و پارچه ها و آلات و اسباب و اسلحهٔ موجود در مخازن و انبارها »[۳] اعزام شوند. معلوم نیست که آیا این انبارها فقط در ایستگاههای پستی تأسیس می‌شده یا نه .

اقدامات اوکتای قاآن فوایدی را که انتظار می‌رفت ببار نیاورد . این قاعده که پیکها « درصورتی که مأموریت بسیار مهم داشته باشند» می‌توانستند درنقاط مسکونی صحرانشینان حرکت کنند، یعنی ازاسبان مردم عادی استفاده نمایند راه را برای همه‌گونه سوء استفاده می‌گشود .گذشته ازاین شماراسبانی که پیك حـق داشت طلب کند معین نشده بوده . و سرانجام باید گفت کـه بازرگانانی که برای کارهای شخصی خویش سفرمی کردند نیز، ازاسبان پستی

---

۱ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB ، ۳۰۷ ، ۱ ، ورق ۲۱۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۴ ؛ < چاپ بلوشه ، ۳۹۳ > .

۲ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۹ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۸۹ > .

۳ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۵۸ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۹۷ > .

(یام) استفاده می‌نمودند و محتملاً رئیسان و کارمندان مغول در این زمینه از ایشان حمایت می‌کردند. فقط پس ازجلوس منگوقاآن قرارشد که هیچ‌پیکی از ایستگاه پستی بیش از ۱۴ اسب نگیرد و مراکب پستی ازطرف کسانی که برای امور خصوصی خویش مسافرت می‌کردند مورد استفاده قرار نگیرند. و پیکان به سختی ازگرفتن اسب از مردم عادی منع شدند[۱].

تعیین میزان مال وخراج نیز، چون نظارتی براعمال حکام وعمال‌وصول وجود نداشت ، نمی‌توانست تأثیری داشته باشد . خلفا و سلاطین اسلامی و اوکتای قاآن برای بنای ساختمانها وبراه انداختن مجالس بزم وسرورخویش به پول احتیاج داشتند و بیشتر ازحاکمی راضی بودندکه وجوه بیشتری برای ایشان ارسال می‌داشته و هیچگاه از خود نمی‌پرسیدند که این هدیه‌ها و وجوه به چه بهای گرانی برای مردم تمام شده است ، و اوکتای قاآن که برای ساختمانها و سورها و طوبهای خود نیاز به پول داشت ، به احتمال قوی حتی اگرچنین نظارتی برای وی مقدورمی‌بود نیز به اعمال‌آن رضا نمی‌داد. درچین مالیاتها را به رغم اندرزها و توصیهٔ مصرانهٔ الیوی چو ـ تسای به عبدالرحمن مسلمان به مقاطعه دادند[۲]. محتملاً شیوهٔ مقاطعه در دیگربخشهای پادشاهی‌مغول

۱ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ بلوشه ، ۳۱۲-۳۱۱ > .

D' Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, PP. 265–266

۲ــ « یوآنــشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۲۸۱ . درتألیف یاکینف اسم خاص به خطا تعبیر شده است . و درکتاب Abel – Remusat (Yeliu–hsou – thsou) درست است . به گفته جوینی (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ؛ ورق ۸۷ ؛ < چاپ قزوینی ، I، ۱۹۹ >) عبدالرحمن ازطرف فرمانفرمای چین پس ازمرگ اوکتای‌قاآن

←

نیز جایز شمرده می‌شده است. روش‌وشیوهٔ وصول عطایا و مالیاتها درمتصرفات مغولان بـه حد کافی از تاریخ روسیه پیداست . افسانهٔ مغولی و چینی[1] از یك اقدام دیگر اوکتای‌قاآن که فقط برای صحرانشینان واجد اهمیت بوده[2] وبدین سبب مورخان چینی و مسلمان از آن یاد نمی‌کنند ، سخن گفته است . به این معنی که تصمیم گرفته شده بود که برای محل کوچ اراضئی به مردم اختصاص داده شود، و بدین منظور هرهزاره می‌بایست نمایندهٔ مختاری برگزینند . دوتن از اعیان به نام چیننای و اویورقـای مأمور بازدید دشتهای مزبور که پیشتر «به سبب فقدان آب درندگان وحشی درآنجا درگشت وگذار بوده و مسکن‌آدمی دیده نمی‌شد » ، شدند . ایشان می‌بایست نقاط قرارگاهها را معین کرده و در جاهای مناسب چاههائی حفر کنند . در اینجا فقط از تبدیل دشتهای بی‌آب به

←

ودرزمان حکومت توراکینا خاتون بجای محمودیلواج منصوب‌گشت، <«عبدالرحمن را برکشید و بجای محمود یلواج بختطای فرستاد » > . بنا به مندرجات تاریخ چینی («یوآنـشی، ترجمه بیچورین، ۲۸۷) ، اوکتای قاآن اندکی‌قبل ازوفات عبدالرحمن را در شکارضیافت‌کرد . جوینی (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۷۶؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۱۷۴ ؛ « متون » ، ص ۱۰۸) همین داستان را دربـارهٔ محمود یلواج می‌گوید .

۱ ــ « افسانه نهان » ، ترجمه کافاروف ، ۱۵۸ ؛ < چاپ کوزین ، ۱۹۷ > .

۲ــ ظاهراً حفظ شیوهٔ زندگی صحرانشینی میان مغولان جزئی‌ازنقشه چنگیزخان بـوده . بهر تقدیر بعدها دراین مورد بـه یاسا استناد می‌شده . رجـوع شود به تألیف حمدالله مستوفی قزوینی . « تاریخ گزیده » ، نسخه خطی LGU شمارهٔ ۱۵۳ ، ورق a ۴۷۲ ؛ « مغول را در شهرنشستن قاعده نیست وخلاف یاساق چنگیز خانست » . < این جملات درچاپ براون وجود ندارد . هیئت تحریریه > .

مرتع سخن رفته است . ولی موارد منفردی نیز دیده می‌شده که اراضی زراعی پیشین را به نفع مردم صحرانشین به مرتع مبدل ساخته بودند . به هر تقدیر روبروك دربارهٔ بخش شمالی هفت‌آب ازاین موارد سخن می‌گوید .

مورخان مسلمان بالحن تحسین وستایش ازعنایت و توجه اوکتای‌قاآن به مسلمانان سخن می‌گویند . جوینی ضمن لطایفی که در «ذکرصادرات افعال اوکتای قاآن »[1] آورده، در برخی جاها ازاینکه قاآن اسلام را بردیگر ادیان ترجیح می‌داده و از مسلمانان در برابر دشمنان و رقیبان ایشان یعنی چینیان و اویغوران دفاع می‌کرده ، سخن می‌گوید . بعضی از لطایف مذکور درتألیف جوزجانی[2] که پیش از تاریخ جوینی در هندوستان نوشته شده و بالطبع هیچ ارتباطی باآن نداشته ، دیده می‌شود . از اینجا پیداست که لطایف یاد شده تا

۱ــ جوینی ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۷۲ــ۷۱ ، ۷۹ــ۱۷۸؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۱۶۴ ــ ۱۶۲ ، ۱۸۱ ــ ۱۷۹ > ؛ d' Ohsson. « Histoire des Mongols», t. II, PP. 92—96 گذشته از داستانها و لطایفی که دوسون نقل کرده ، داستان مرد اویغوری که مرد مسلمان آشنای خویش را تحت فشار داده بود و از او می‌خواست که به دین «بت‌پرستی» درآید. شایان توجه است. قاآن فرمود تا در بازارصد ضربه چوب به مرد اویغور بزنند و زن وخانه او را بانضمام صد بالش به مسرد مسلمان دهند . < اصطلاح « بت پرستی » (فارسی) ممکن است هم « بت پرستی » به معنی اعم باشد و هم به معنی کیش بودا ــ هیئت تحریریه> .

۲ــ داستان نجات مسلمانی که براثر سختگیری جغتای داخل آب شده بود ورسوا کردن مرد بت پرستی که فرمانی از طرف چنگیزخان برای کشتن همه مسلمانان آورده بود؛ رجوع شود به جوزجانی، ترجمه راورتی ، II ، ۱۱۱۴ــ۱۱۰۷ ؛ <چاپ ناسائو ــ لیس ، ۳۸۳ــ۳۷۰ > .

چه حد درجهان اسلام‌رایج بوده‌است .

رضایت خاطرمسلمانان ازجغتای، که بلاواسطه بخش‌عظیمی ازنواحی مسلمان نشین آسیای میانه را در تصرف داشت ، به مراتب کمتربود . وی در میان خاندان چنگیز ارشدبود وحتی در برادر خویش هم نفوذ بسیار داشت[۱]. جغتای درمقام مجری و مراعات کنندهٔ قانون [یاسا] از شخص قاآن هـم ، به خاطر گرایش مفرط وی به می‌گساری ، بازخواست می کرد . قاآن جـرأت نکرد آشکارا دربرابر دستور برادرمقاومت کند و فقط می‌کوشید به حیله شانه خالی کند[۲] ، هم چنان کـه باحیله و تزویر ــ نه بیاری نفوذ کلام و حیثیت خویش ــ مسلمانانی راکه به سبب نقض‌مقررات یاسا موردخشم جغتای واقع

۱ــ جغتای بیش از دیگر پسران درتحت تأثیر وصایای پدر بود . و رسوم قومی که‌بوسیله یاسای چنگیزی تقدیس شده‌بود، از طرف وی به‌شدت مجری و مرعی می‌گشت. وی بیش از دیگر فرزندان چنگیزخان به حکمت و خرد خلق و سنن مردم صحرا نشین عشق می‌ورزید (به داستان وزیر که بعد خواهد آمد رجوع شود) . او بالطبع دراندیشه منافع خاندان و قبیله خویش بـود . وی برادر را قانع ساخت که چند تـن از اسیران جوچی قاسار [قسر یا قاسر] را برای تقویت عنصر مغول به نزد او فرستد (رشیدالدین چاپ برزین ، بخش XIII ، متن ، ۹۳ ؛ ترجمه ۵۸) . ترجمه استاد برزین (« از همه آنان خرلجو را منصوب کردند ») چندان دقیق نیست و می‌بایست بگوید ، «وازآن میان [یعنی ازمیان‌دیگران] خرلجو [«قرالجار» درچاپ سوم انگلیسی، شاید «قراجو» باشد] را منصوب کردند » .

۲ــ رشیدالدین ، نسخه خطی موزهٔ‌آسیائی (a566(D66 ، ورق ۱۸۶ ؛ نسخه‌خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۶۴ ؛ <چاپ بلوشه ، ۵۱ > ؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 85—86

می‌شدند ، نجات می‌داد . ولی البته اوکتای قاآن علناً حتی درعالم اندیشه هم درصدد دفاع مجرمان مزبور نبود و بدین سبب مسلمانان ، درعهد سلطنت وی فقط پنهانی‌درآب جاری وضو می‌گرفتند ویا گوسفندی را طبق دستورشریعت ذبح‌می‌نمودند. حتی فرد مسلمان، نه تنها درنواحئی که بلاواسطه تحت‌نظارت جغتای بود ، بلکه درخراسان هم ، درمدت حیات وی قادرنبود علناً گوسفندی رابکشد وبالنتیجه عدهٔ بسیاری ناگزیر گوشتی را می‌خوردندکه خود مردارش می‌شمردند[1] .

از امیران جغتای اشخاص زیر را می‌شناسیم : قراچار از قوم برولاس؛ موکه [موکا] نویان از جلایریان؛ خوشوق نویان [قوسوق نویان] ازهمان قوم (محتملاً این همان قوم کوکوسوسیان افسانهٔ مغولی ـ چینی می‌باشد) ؛ جغتای کوچك از قوم سوتیت ؛ کی‌شیخ از قوم سولدوس[2] . وی یکی ازدو

۱ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۶ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۲۲۷ > ،

۲ـ درتألیف رشیدالدین (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۱۹۳ ؛ <چاپ بلوشه ۱۷۸>)ـدونام آمده (قراچاروموکه) ؛ هرپنج اسم درکتاب معزالانساب ورق ۲۹ منقول است، نـام « قوسوق نویان » یا « قوسو » از قـوم جلایریان در تألیف رشیدالدین هم مذکـور است (نسخهٔ خطی مـوزهٔ آسیائی ، a566(D66) ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ بلوشه ۱۹۴ ؛ « متون » ص ۱۲۳ > ؛ در بارهٔ جغتای کوچك رجوع شود به ، تألیف رشیدالدین ، چاپ برزین، متن ، بخش VII ، ۵۹ ؛ ترجمهٔ بخش V ، ۴۷؛ قشلق به گفتهٔ رشیدالدین (همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۲۲ ، ترجمه ، بخش V ، ۱۶۵) از قوم اورنادت‌ـشاخهٔ کلکنوت می‌باشد. کوکوسوسیان بنابه تاریخ مغولی وچینی («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۶۰ ؛ < چاپ کوزین ۱۰۷ > ، ازقوم بارین بوده‌اند . در ←

تن شبانانی بود که چنگیزخان را از نقشهٔ خدعه آمیز وان خان با خبر کرد و بدین سبب هردو به مقام درباریان ونجبا ارتقاء یافتند. ولی در ردیف ایشان از قطب‌الدین حبش عمید که اصل او از اترار بوده[1] و از زمان فتح‌ماوراءالنهر به خدمت مغولان درآمده، به‌مقام وزارت جغتای رسیده‌بود نیزیادشده است.[2]

←

بارهٔ نقش کوکوسوسیان درعهد جغتای رجوع شود به « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ۱۳۴ ، <چاپ کوزین ۱۷۶ (درچاپ کوزین ـ « کوکو‌ـتسوس » آمده)> . دربارهٔ جغتای کوچك مؤلف ارمنی به‌نام گریگورآکانتسالی (ماگاکیا) نیز خبر می‌دهد. رجوع شود به چاپ بلیك‌ــفرای ، متن ، ۳۰۲ ؛ ترجمه ۳۰۳ ـ تحریریه > .

۱ـ نام شهر درتألیف رشیدالدین فقط در نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66)a566، ورق ۲۱۶ ، آمده است ؛ < هم چنین درچاپ بلوشه . ۱۹۷ ، «حال حبش عمید چنان است که او مردی مسلمان بود بیتکچی جغتای اصل او از اترار» (بعد ازاین جملات در متن افتادگی دارد) . تحریریه> . < به گفتهٔ جمال قرشی («متون» ، ص ۱۴۰) ، حبش عمید اصلا از کرمینه نزدیك بخارا بوده و نسبة الایلارغوی نیز داشته (حبش عمید الکرمینی البخاری‌الایلارغوی) واین ایلارغوی نام اردوگاه جغتای بوده است .

رجوع شود به ؛ Barthold, « 12 Vorlesungen », S 195–196

Barthold, « Caghatai–Khan»

به گفتهٔ نسوی («سیرت جلال‌الدین» ، متن ۵۳) وی از ناحیهٔ استوای خراسان بوده [خبوشان] C. B > ـ < درنسخهٔ خطی این فصل [پنجم] همه جا «جیش عمید» قرائت و نوشته شده . ولی بعدها و. و. بارتولد قرائت صحیح این نام را معلوم کرد («حبش» بجای «جیش») رجوع شود به ، بارتولد ، « جغتای خان» ـ تحریریه> .

۲ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ قزوینی، I . ۲۲۸ >.

نفوذ حبش‌عمید آن چنان‌عظیم بود که خاندانهای سلاطین جویای خویشاوندی با او بودند. قطب‌الدین کرمانی دختری ازخویشان خودرا به‌زنی به‌وی‌داد[۱] امااین که مغولان چه‌نظری به‌وی داشتند ازاین‌جا پیداست که پس‌از اسیرکردن اهل بیت خوارزمشاه دو دختر وی نصیب جغتای گشت وجغتای یکی را خود گرفت وآن دیگر را به حبش عمید داد[۲].

موقع ومقام حبش عمید انگیزهٔ این اندیشه می‌گردد که بغض و نفرت جغتای نسبت به مسلمانان که جوزجانی[۳] وچند تن دیگر ازمؤلفان بعد از وی ازآن سخن رانده‌اند[۴] بسیار مبالغه‌آمیز است. البته حبش‌عمید چندان پای‌بند وتابع‌غیرتمند دین‌خود نبوده است. وبه‌هرتقدیر روحانیان مسلمان ازحکومت او راضی نبودند و این خود از پیامی‌که سیف‌الدین باخرزی صوفی مشهور برای وی فرستاده بوده پیداست. صوفی مذکور پس از تحسین و تعارفات

۱ــ وصاف، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۱۹۷؛ <چاپ بمبئی، ۲۸۸؛ «عفیفهٔ دیگررا بصاحب حبش‌عمید داد که مشهور آفاق بود بکثرت تمسول و تقرب در حضرت قاآن».

۲ــ جوینی، نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورق ۱۷۴؛ <چاپ قزوینی، II، ۲۰۰>.

۳ــ ترجمه راورتی، II، ۱۱۴۵ــ۱۱۴۶؛ <چاپ ناسالو-لیس، ۳۹۷>. دراین تألیف گفته شده‌است که‌کس‌جرات نداشت نام‌مسلمانی را بدون افزودن دشنامی در محضر جغتای به‌زبان‌آورد.

۴ــ اسفزاری مؤلف تاریخ هرات (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ص۲۰۱)می‌گوید که جغتای به‌هرکسی‌که خبر اعدام مسلمانی‌را به‌او می‌داد یك‌بالش طلا یعنی ۳۰۰ دینار عطا می‌کرد.

مرسوم نسبت به‌آن وزیرمقتدر چنین می‌گوید :

«کی نصرت حق‌را دراین دولت معین‌چون توئی # ها
پس اگر نکنی بروز حشر چه عذر آوری # ها
اندرین ملت که بادا تا قیامت پایدار # ها
دانش و پیری و اسلام است شرط سروری # ها
چون جوان بی‌هنر جوید سری نزدیک عقل # ها
عاملان پیر را عیبی نباشد بی‌سری # ها
هدهد قواده در جائی که باشد تاجدار[1] # ها
عار نبود باز را در عهد او بی‌افسری # ها
عاقلان را کنج بهتر چون سفیهان سرشوند # ها
دار چون منبر شود بهتر بود بی‌منبری[2] »

در آخرین مصرعهای این منظومه علت تنفر وانضجار باخرزی ـ یعنی تفوق وبرتری قدرت غیرروحانی و تحفیف طبقه‌ای که وی [باخرزی] خود بدان منسوب بوده ـ به‌بهترین وجهی نموده شده است . در ایام هجوم مغول صوفیان دربرانگیختن مردم علیه ایشان و ابراز مقاومت از دیگران کوشاتر بوده‌اند . ورئیسان صوفیه از قبیل نجم‌الدین کبری و رکن‌الدین امام‌زاده ـ که باخرزی شاگرد ایشان شمرده می‌شد ـ به‌هنگام‌دفاع ازگرگانج [جرجانیه، اورگنج] وبخارا نقد جان باختند[3] . بدیهی است ، حکام مغول ونزدیکان ایشان

۱ـ <درمتن (به‌اشعار متن رجوع شود) «هدهد» آمده است ـ تحریریه> .

۲ـ < بارتولد زیر مصرع آخـررا خط کشیده . متن پیام منظوم سیف‌الدین باخرزی به حبش‌عمید در«متون» ، ص ۱۰۲ (بتخانه) منقول‌است>

۳ـ <رجوع شود به «متون» ، ص ۱۶۸، ۱۷۱ («کتاب ملازاده) تحریریه>

که روحانیان مسلمان و روحانیان دیگرادیان را ازهرگونه مالیات وعوارض و خراجی معاف کرده بودند نمی‌توانستند قدرت غیر روحانی را هم به ایشان بسپارند[۱].

۱ــیکی دیگر از نمایندگان روحانیان ، یعنی **ابو یعقوب سکاکی** نیز دشمــن **حبش‌عمید** بوده است . خواندمیر دربارهٔ وی چنین می‌گوید (چاپ تهران ، سال ۱۲۷۱ هجری قمری . ۱۸۵۴/۵۵ ،. III ، ۲۸)،

«عالم فاضل **ابویعقوب‌السکاکی** که کتاب مفتاح درعلم معانی‌وبیان ازجملهٔمؤلفات بلاغت نشان اوست ازعلوم غریبه وفنون عجیبه وتسخیرجن و نیرنجات و دعوت‌کواکب و طلسمات وفن سحروسیمیا وخاصیت اجسام ارض‌واجرام سما وقوف تمام داشت واین معنی ازتقریر **حبش‌عمید** وزیر ودیگری ازنواب پایهٔ سریر سلطنت مصیر بر**جغتای‌خان** ظاهر گشته آن جناب را طلبید وانیس وجلیس خویش‌گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیاء بپادشاه مینمود وآن معنی‌موجب مزیداعزاز واحترامش میگردید ازجمله آنکه درروزی که جغتای خان برصندلی‌نشسته بود دیدکه کلنگی چند در فضای هوا طیران مینمایند و دست به‌تیروکمان برد سکاکی‌پرسیدکه پادشاه کدام یك از این‌کلنگان را می‌خواهد که برزمین افتد جغتای‌گفت اولین وآخرین ویکی ازآنهاکه درمیان می‌پرند **وسکاکی** خطی مدور برزمین‌کشید وافسون خواند وبه‌انگشت اشارت‌کرده فی‌الحال‌آن سه‌کلنك برزمین افتاده **جغتای** بدو زانوی ادب نشست ودرآن ایام نوبتی**سکاکی** بعرض‌جغتای رسانید که درآن فرصت‌که دربغداد بودم ازوزیــرخلیفه رنجیده آتش‌را ببستم چنانچه هرچند سعی می‌کردند افروخته نمی‌شد وبعد ازسه شبانه‌روز فریاد ازنهاد خلایق‌برآمده خلیفه دانست که این‌معنی ازنتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده‌گفت آتش‌بگشای‌گفتم وقتی‌بگشایم که در بغداد نداکنندکه این‌فعل ازسکاکی صدوریافته ووزیر بوسه برکــون سگ دهد و همچنین‌کردند تاآتش‌را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که

←

در زمان اوکتای قاآن حکام مغول ماوراءالنهر عبارت بودند از : خزار بوقاکه درنخشب زندگی می کرد (ظاهراً مغولان به‌تأسی از چنگیزخان این‌محل‌را برای ییلاق برگزیده بودند) و خواهر قطب‌الدین کرمانی را به زنی‌داشت[۱]؛ چین‌سانگ طایفو [در تاریخ وصاف: چونکسان طایفو] (که ظاهراً

آتش‌رشك وحسد درضمیر وزیرمشتعل‌گردیده وهمت براستیصال آن زبدهٔاهل فضل وکمال بست وسکاکی برین‌قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست وباجغتای‌خان گفت‌که ازدلایل نجوم چنان معلوم می‌شودکه کوکب دولت واقبال حبش‌عمید بدرجهٔ هبوط و حدود نحوس رسید وازآن‌می‌ترسم‌که شقاوت وادبار اوبرسعادت واقبال تو سرایت‌کند وجغتای این‌سخن باورکرده فی‌الحال حبش‌را ازوزارت معزول ساخت وچون یکسال از عزل وزیر بگذشت واختلال دراحوال ملک‌ومال ظاهرگشت‌جغتای باسکاکی گفت‌که ضعف ونحوست طالع‌مردم دوام نمیدارد شایدکه‌کوکب بخت‌حبش‌قوت‌گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده‌گفت می‌تواند بود وجغتای باردیگر منصب وزارت را بحبش تفویض‌فرمود و او کمرقصد ابویعقوب برمیان بسته زبان به‌غیبتش بگشاد ودرآن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری آتشوش‌که ساز وسلاح آن نیزآتشین‌بود در خرگاه جغتای ظاهرگردانید و جغتای ازمشاهدهٔآن‌حال اندیشناك شده حبش‌مجال سعایت یافت وگفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این‌امور قدرت دارد می‌تواند بودکه خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکر آتشین‌کشد واین‌سخن مؤثر افتاده جغتای‌خان سکاکی‌را محبوس‌گردانید واوسه‌سال در زندان بسربرده بعد ازآن روی بعالم‌آخرت آورد».

متن خواندمیرکه بارتولد نقل‌کرده وما دراینجا آورده‌ایم داستانی است منتهی بابیانی پرآب ورنگ‌که میرخواند نوشته (چاپ لکنهو، ۷، ۴۴). درداستان‌میرخواند نه‌تنها علم به«علوم‌غیبی»ونجوم وسحر وکیمیاگری‌بلکه «مجموع علوم مسلمانی ویونانی» نیز به‌سکاکی نسبت داده شده‌است — تحریریه> .

۱ــ وصاف ، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ بمبئی ، ۲۸۸> .

چینی بوده) و بوقانوشا [در تاریخ وصاف: بوقابوشا] حکام سمرقند و بخارا[۱]؛ شخص اخیرالذکر محتملاً همان «نوشا» - ئی است که چنگیزخان در رأس ناحیهٔ بخارا بریاست منصوب کرده بود . در آغاز سلطنت اوکتای قاآن (اوگدی) حکومت برمردم شهرنشین واسکان یافتهٔ مسلمان ازطرف خان بزرگ با محمود یلواج خوارزمی بوده و اساس وصول مالیاتها را نیزوی بر قرار ساخت[۲]. بعد وی حاکم چین شد وظاهراً این امروقتی وقوع یافت که ماوراءالنهر بجغتای واگذارشد ومحمود بالضروره می‌بایست به نزد اوکتای قاآن رود . دوسون[۳] و دکتر برتشنیدر در وجود این یلواج [یعنی یلواج حاکم چین] شك دارند ویکی بودن او و الیوی چو- تسای[۴] را ممکن می‌شمارند. ولی نام

۱- وصاف ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ورق ۸ ؛ چاپ هامر ، متن ۲۴ ؛ ترجمه ۲۵ ؛ <چاپ بمبئی ، ۱۲> . گذشته از آن ، جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۶ ؛ < چاپ قزوینی ، II ، ۲۳۲ >) در داستان کرکوز [کرگوز] و رقیبان از «ملك بخارا ساین ملکشاه » نام می‌برد . در تألیف دوسون («Histoire des mongols», t. III, P. 112) به ذکر کلمهٔ intendant بدون ذکر نام اکتفا شده است . ممکن است که اخلاف سنجرملك اسماً قدرتی داشته بودند، هم چنانکه دودمانهای بیش‌ـ الیق وآلمالیق نیز ازچنین قدرتی برخوردار بوده‌اند .

۲- جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۹۶ ؛ <چاپ قزوینی ، II ، ۲۳۴> .

3- d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, p. 194

۴- Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 11. < برتشنیدر در جای مذکور حدس دوسون را داير براینکه محمود یلواج همان الیوی چو-تسای می‌باشد رد می‌کند .- CB> .

محمود خوارزمی درمنابع چینی هم بسمت مأمور وصول مالیاتها در ثغرغرب ذکر شده است[۱] .

جوینی حکومت محمود یلواچ و فرزند او مسعودبك را می‌ستاید[۲] . به‌گفتهٔ وی کشور درعهد فرمانروائی ایشان ویرانیهای مغولان را ترمیم کرد و بخارا آن‌چنان معمور گشت که هیچ‌یك ازبلاد اسلامی ازلحاظ شمار نفوس و ثروت مردم و بسط و شکفتگی دانشها قادر به رقابت با آن نبود . مع‌هذا یك نهضت عام خالص علیه مغولان درناحیهٔ بخارا برپا شد وچنان دامنه پیدا کرده وسعت یافت که عاصیان حتی مدتی در مبارزه علیه لشکریان مغول موفقیتی کسب کردند. رهبراین‌نهضت مانند جنبشی که پیش‌ازهجوم مغول[۳] علیه‌صدور وقوع یافته‌بود مردی غربال‌ساز (صانع‌غربال) بنام محمود بود، ازقریهٔ تاراب که یکی ازقدیمترین قرای ناحیهٔ بخارا شمرده می‌شده (در سه فرسخی شهر ، برسرجادهٔ خراسان)[۴] . بطوری که از داستان جوینی برمی‌آید نهضت مزبور نه‌تنها علیه مغولان بلکه برضد اشراف بخارا نیز بوده است . محمود تارابی نیزمانند سنجرملك مبین نیازمندیهای مردم فقیر وبه‌ویژه روستائیان، که بیش‌از همه ازهجوم مغول رنج کشیده وزیان دیده بودند ، بوده‌است . پیشتردیدیم که

۱ــ «یوآن‌ـشی» ، ترجمهٔ بیچورین ، ۱۴۹ ، ۳۷۰ . بی‌شك «موــ حه ــ موــ دی ــ خوآــ لاــ سی‌ــ ما» تحریرکلمات «محمود خوارزمی» است به‌چینی و هیچ وجه مشترکی با «ماها ــ موکتا ــ راسمی» زبان سانسکریت ندارد.

۲ــ <چاپ قزوینی ، I ، ۸۵ــ۸۴.>

۳ــ <همانجا ، ۸۵ ، «صانع‌غربال» ــ تحریریه>

۴ــ <دربارهٔ ویرانهٔ قریهٔ تاراب رجوع‌شود به شیشکین، «کارهای باستانشناسی» ۱۹۳۷ میلادی ، ص۳۴ــ۳۱ ــ .C.B>

وضع روستائیان ماوراءالنهر درآغاز سالهای بیستم [در سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری‌قمری] ودرزمان چهان ـ چون چگونه بوده‌است[۱]. ظاهرا روستائیان به رغم حسن اداره یلواچ هنوز به‌ترمیم آثارخرابی وفقر موفق‌نشده بودند.

خروج ونهضت تارابی نیز مانند همهٔ نهضتهای مردم مبنای دینی داشته ولی رهبرخروج مبین‌عقاید «برحق» اسلامی [سنی] نبوده بلکه معتقدات عوام را تبلیغ می کرده. درآن زمان درماوراءالنهر وترکستان مردم بسیار و به ویژه زنانی وجود داشتندکه مدعی داشتن مرابطه باارواح بوده [پری داری و پری خوانی] بیماران را بیاری احضار ارواح و رقص واعمال عجیب و غریب و گوناگون شفامی‌دادند. یکی‌ازاین زنان خواهرتارابی بوده وتارابی این هنر را ازاوآموخته بود. تارابی موفق به شفادادن چندین‌بیمارشد وپس‌ازآن عامهٔ ناس به‌نیروی اعجازوی اعتقادی پیداکردند وشمار پیروانش روز بروز افزون گشت . محمود تارابی تنها میان‌عوام طبقهٔ پست طرفدار نداشت. ایمان به‌وی آن چنان دربخارا رواج یافت که حتی جوینی دربخارا «از چند معتبر مقبول قول» شنید که محمود درحضور ایشان دو نابینا را فضلهٔ سگ در چشم کرد و «صحت یافتند» . جوینی می گوید «اگر من این‌حالت بچشم خود مشاهده کنم بمداوای چشم مشغول شوم» . ولی به‌عقیدهٔ وی «عوام‌الناس را خود چه باید تا تبع جهل شوند ، روی بدونهادند» .

یکی از دانشمندان بخاراکه «بفضل و نسب معروف ومشهور» بود وبه شمس‌الدین محبوبی ملقب « به سبب تعصبی که او را باائمهٔ بخارا بودست » جانب تارابی راگرفت وبه‌وی‌گفت‌که پدرم روایت کردست درکتابی نوشته که از تاراب «صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند ظاهر خواهد شد و

۱ـ رجوع شود به ماقبل‌ص ۹۳۷ـ۹۳۵ اصل .

علامات این سخن را نشان داده و آن آثار در تو [یعنی تارابی] پیداست» منجمان نیز گفتند که «این آوازه باحکم» ایشان موافق است. و گفتهٔ محبوبی را تأیید می‌کند.

نهضت آن چنان دامنه‌ای پیدا کرد که امیران و باسقاقان مغول نمی‌توانستند بدان بی‌اعتنا باشند وماوقع‌را به‌صاحب یلواچ که در خجند می‌زیسته اطلاع دادند و(ظاهراً باصلاح‌دید وتایید وی) تصمیم گرفتند تارابی را فریب داده به‌بخارا بکشانند و در میان راه بکشند. محمود تارابی نیت باطنی‌ایشان را دریافت و به شحنهٔ مغول بازگفت و فهماند که رازشان را می‌داند. شحنهٔ مزبور که ازاین دانش خارق‌العادهٔ وی وپی‌بردنش به‌نیات باطنی آدمی‌خائف و اندیشناك شده بود آزاد و رهایش کرد. توجیه‌گذشت وارفاق مغولان نسبت به تارابی و بطوء فوق‌العاده‌ای که دراقدام علیه او نشان دادند، همانا حسن نظری بوده که آن قوم شمن پرست به مردی داشتند که مدعی پری داری و مرابطهٔ باارواح بوده‌است.

محمود تارابی همچون فرمانفرمائی واقعی وارد بخارا شد ودر کاخ سنجرملك اقامت کرد. محلات و بازارهای نزدیك‌کاخ همیشه مملو از مردم بوده. محمود اطلاع یافت که دشمنان قصد کشتن او کرده‌اند واز دری مخفی کاخ‌را ترك‌گفت و باتفاق همراهش براسبانی که قبلاً تهیه شده بود سوار شد و «به یك‌تك» به تپهٔ ابوحفص رسید. وچون مردم اورا برآن تل یافتند گفتند که «خواجه به‌یك پرزدن به‌تل باحفص‌پرید» و باشوروشعف درودش‌فرستادند. آنگاه محمود مصمم شد تاپیروان خویش‌را دعوت کندکه مسلح شوند وگفت دنیا را ازکفار «پاك بایدکرد». مردم به‌دنبال وی روی به‌بخارا آوردند و مغولان شهررا ترك‌گفتند، محمود تارابی درسرای رابع‌ملك (که دربارهٔ‌وی

اطلاع دیگری در دست نیست) نزول کرد و روزبعد که آدینه بود در مسجد بنام وی خطبه خوانده شد .

تارابی نخست نمایندگان اشراف بخاری یعنی «صدور و اکابر ومعارف شهر را » به نزد خود طلبید . سرور صدور از همان خاندانی بود که افراد آن پیش از دوران مغولان ریاست داشتند[1] ، و تارابی وی را «سبب آنکه ازعقل و فضل هیچ خلاف نداشت » و در برابر آن مرد عاصی مقاومت نکرد ، به منظور بالا بردن نفوذ کلام و حیثیت خویش خلافت داد و محبوبی را بجای او « به صدری موسوم » و منصوب کرد . ولی محمود برروی هم به « عوام ورنود » متکی بود و « اکثر اکابر و معارف را جفا گفتی » ومورد تعقیب قرار

۱ــ <درباره صدور بخارا که فئودالهای روحانی از خاندان برهان درآن شهر بوده‌اند به فصل سوم ایـن کتاب (ص ۶۸۷ــ۶۸۵) رجوع شود . بـه مقالهٔ مفصل **بارتولد** تحت عنوان « برهان » (EI' I) نیز رجوع شود. درآن مقاله به مراجع ومآخذ نیز اشاره واستناد شده است . گذشته ازمنابعی که **و. و. بارتولد** ذکرکرده به **جوزجانی** نیز بنگرید (چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۱۶۷) . جالب توجه است که پس از وقایع سال ۱۲۳۸ میلادی / ۶۳۶ هجری نیز صدور بخارا باقی و برقـرار بوده‌اند . **رشیدالدین** (چاپ **علی‌زاده** ، متن ، ۱۴۱ ؛ همانجا ، ترجمهٔ **آرندس** ، ۸۹ ــ ۸۸) ذیل سال ۶۷۱ هجری (۷۳ــ۱۲۷۲ میلادی) از **صدرجهان** بخارا که حاکم شهر بوده یاد می‌کند . در مکاتبات **رشیدی** نامه‌ای خطاب به « **مولانا صدر جهان** بخارا » که مربـوط بـه زمان فرمانروائی **اولجایتوخان** است (۱۳۱۶ــ۱۳۰۴ میلادی ۷۱۶ ــ ۷۰۴ هجری) دیده می‌شود که درطی‌آن پاسخ مسائل دینی‌که صدر طرح کرده بوده داده شده است (مکاتبات **رشیدی**، چاپ **شفیع** ، نامهٔ شمارهٔ ۱۶، ص ۵۲ــ۴۳ ؛ وهمچنین نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ۷۳۴ (D838) ، ورقهای ۲۶b ــ ۲۲a) ــ تحریریه > .

می‌داد . برخي ازاينان مقتول شدند وباقي گريختند . تارابي به پيروان اجازه داد که خانه هاي ثروتمندان را تاراج وغنايم مزبور را ميان خود تقسيم کنند. اين رفتار وي و دست اندازي و تجاوز به حيات و اموال مسلمانان بعضي از پيروان بي‌غرض و طمع را از پيرامون او پراکند و از آن جمله خواهرش از اودوري جست وحال‌آنکه تارابي نخستين‌موفقيتهاي خويش‌رامرهون خواهر بود . ولي بديهي است که غوغاي عوام بيش از پيش براي متابعت ازپيشواي خود آماده بود. اسلحه نداشتند. تارابي اعلام داشت که «حق تعالي ما را از غيب سلاح مي‌فرستد» . وچيزي نگذشت که «از جانب شيراز بازرگاني‌رسيد و چهار خروار شمشير آورد» . زان پس ديگر کس در پيروزي آن پيامبرعالم برمغيبات شکي نکرد .

اکابر و اشراف و مغولان نيروهاي خويش را در نزديکي کرمينه‌گرد- آوردند و از آنجا روي به بخارا نهادند . تارابي و محبوبي در برابر ايشان صف آرائي کردند و هردو پيشوا بي سلاح و جوشن درميان صفوف پيروان خويش ايستاده بودند وبه نيروي اعجازنماي خود ايمان داشتند. حتي دشمنان تارابي معتقد بودند « کـه هر کس در روي وي دست بخلاف بجنباند خشك شود » و « دست به شمشيروتير آهسته‌تر مي‌يازيدند» . وچون عاصيان به‌ايشان حمله کردند مغولان روي به انهزام نهادند . روستائيان قراي مجاور مسلح به بيل‌وتبر شده «هر کس‌را از آن جماعت که مي‌يافتند خاصه عمال ومتصرفا ن را مي‌گرفتند و به تبر سرنرم مي کردند » . در حدود ده هزارتن از اکابر کشته شدند . ولي پيشواي قيام خود ناپديد شده بود . بدين معني که در آن گيرودار تارابي و محبوبي به تيرلشکريان مغول کشته شدند و دوستان ودشمنان ايشان از اين واقعه بي‌خبر بودند . عاصيان دو برادر تارابي ــ بنام محمد و علي ــ را

به پیشوائی خویش شناختند .

پس ازیك هفته لشکر کثیری از مغولان درتحت ریاست ایلدزنویین و چکین قورچی در رسیدند . محمد و علی مانند برادر خویش بی سلاح در برابر دشمنان ظاهر شدند. ولی محتملاً خبرآن که «شمن» بزرگ و وحشت انگیز دیگر درمیان عاصیان نیست به سمع مغولان رسیده بوده . قیام کنندگان بالکل شکسته شدند . فقط ورود یلواچ شهر بخارا را ازتاراج دیگر و تجدید قتل عام نجات داد . و وی بعد از « الحاح و مبالغت و لجاج» بدشواری تمام سران مغول را قانع کردکه تنبیه وسیاست شورشیان را موکول به رأی قاآن کنند و « برآن جملت که فرمان[وی] باشد باتمام رسانند » . اوکتای قاآن رسولان یلواچ را باحسن نظر پذیرفت و عفو بخارائیان را صحه نهاد و «بر حیات ایشان ابقا کرد »[1] (در ۶۳۶ هجری / ۴۰/ ۱۲۳۹ میلادی) .

---

۱ ـ داستان قیام تارابی را در تألیف جوینی بنگرید . نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۴۰–۳۸ ؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۹۰–۸۵> درتألیف دوسون ، (Histoire des Mongols» t. II, PP. 102–1074) داستان جوینی بامحذوفاتی نقل شده است . <در نقل قول دوسون از جوینی اشتباهی دیده می‌شود ، به‌این معنی‌که دوسون بجای نام محمود یلواچ نام پسر وی مسعود بك را نقل کرده است . و. و. بارتولد به این نکته توجه کرده و در نسخه‌ای از « تاریخ مغولان » دوسون که در دست است و به وی تعلق داشته زیراشتباه را خط کشیده و درحاشیه نوشته ، « غلط است » ، دفرمری در سال ۱۸۵۲ میلادی داستان جوینی را دربارهٔ خروج تارابی به چاپ رسانده (JA, ser. 4' t. XX, PP. 376–344) و قطعه‌ای ازخواندمیر را که نقل قولی ازجوینی است باجملات دیگر بدان افزوده (JA, ser. 4, t. XIX. P. 58 sq) ؛ در هردومورد متن فارسی وترجمهٔ فرانسه نقل شده است. استاد آ، یو. یاکوبوسکی‌شاگرد بارتولد مقاله‌ای تحت عنوان « قیام تارابی » (به فهرست مآخذ رجوع شود) منتشر کرده است و ترجمه روسی متن جوینی (ص ۱۲۵–۱۲۱) را نیز درطی مقاله نقل‌کرده ـ تحریریه> .

چیزی از این واقعه نگذشت که یلواچ بالضروره ماوراءالنهر را تـرك گفت . در اواخر دوران سلطنت جغتای مـردی چینی ، که نخست مستخدم پزشك چینی جغتای بوده و پس از مرگ آن طبیب در خدمت یکی از اکابـر مغول به‌نام قوسوق نویان شبانی می کرده، کارش بالا گرفت . روزی جغتای از قوسوق نویان دربارهٔ لشکر کشیهای چنگیزخان سؤالاتی کرد . قوسوق‌ـ نویان نتوانست بـه همهٔ پرسشهای خان پاسخ دهد و بـه خانـه رفت و از همهٔ نزدیکان خویش استطلاع کرد . چوپان یاد شده از پشت در گفتگوی وی را می‌شنید و به صدای بلند پاسخهای حضار را تصحیح می کرد ومعلوم شد کاملاً ازجزئیات لشکر کشیهای چنگیزخان باخبراست. وی را احضار کرده پرسیدند این‌مطالب را ازکجا دانسته است. وی دفتری را نشان دادکه همهٔ وقایع‌مزبور درآن یادداشت شده بوده . قوسوق شاد شد و وی را با دفترش به نزد جغتای برد . جغتای که به آن گـونه اطلاعات علاقهٔ وافر داشت از قوسوق نویان خواست که آن مرد چینی را به اوبدهد و وی را درسلك نزدیکان خویش در آورد. به زودی مرد چینی‌قدرت ونفوذ بسیاربهم زد وشخص قاآن [اوکتای] عقل و خردمندی او را ستود و چون از اهمیت وی در دربار جغتای آگاهی یافت ، نام وزیر براونهاد . وزیر مردی بود کوتاه قامت و بد صورت ولی از حیث جسارت و عقل و بلاغت لسان ممتاز بود . در بزم و سور بالاتر ازبیشتر امیران می‌نشست و درمجلس مشورت سخنان جسورانه می گفت وحتی روزی به روی زوجه جغتای بانگ زد که « تو زنی و در این امر سخنی برای گفتن نداری » . باری دیگر ، بدون اینکه از جغتای رخصت طلبد عروس او را که مظنون به نقض اصل وفاداری به شوهر بوده ، سیاست نمود و چـون جغتای سبب از او پرسید گفت : « چرا باید عروس تـو مرتکب اعمال زشت شود و

شرافت زوجیت (خان) رالکه دار کند» . جغتای اقدام وزیرخویش‌را تصویب کرد . درآن زمان رسم بود که هرروز سخنان خان را یادداشت کنند و ضمناً خان ، بدین منظور، غالباً به نثر مقفی سخن می‌گفت (امثال وحکم می‌گفت). این وظیفه را در دربار جغتای وزیروی ایفاء می‌کرد و در دربار اوکتای قاآن شخصی(مسیحی) ازقوم اویغور بنام چینقای [جینقای] عهده‌دار این کاربود . روزی در مجلس بزم و سور هردو برادر بیاری این‌گونه امثال وکلمات قصار سخن گفتن آغاز کردند . وزیر وظیفه دار بود که سخنان هردو تن را به یاد سپارد وپس ازپایان سور ثبت کند. و این امر را چنان نیکو انجام داد که قاآن برتری وی را به جینقای خویش پذیرفته تصدیق کرد .

جغتای که تحت نفوذ چنین مشاورانی قرارداشت در زمان حیات برادر یرلیغی صادر و بخشی از ماوراءالنهر را که جغتای به یلواج سپرده بود از دست اوبیرون کرد . یلواج شکوه نامه‌ای به قاآن نوشت. و اوکتای ازبرادر توضیح خواست .

جغتای پاسخ داد که خود را مقصر می‌داند و هیچ عذری برای ابرای ذمهٔ خویش ندارد . پاسخ خاضعانهٔ برادر دل اوکتای را آن چنان نرم کرد که ماوراءالنهر را به « اینجوی » جغتای ضمیمه کرد . پس از آن یلواج به نزد جغتای رفت . و چون با پذیرائی خشن و رفتارسخت وی روبروشد وزیر را به کناری خواند وگفت :

« من نایب قاآنام جغتای مرا بی کنکاج او نتواند کشت اگر من از تو شکایت کنم قاآن ترا بکشد اگرکارمن تدارك می کنی فبها والا در بندگی قاآن ترا ایقاعی کنم و اگراین سخن درخدمت جغتای بگوئی هرچند از من پرسند منکرشوم . ترا هیچ گواهی نه » .

وزیر ازروی ضرورت اطاعت کرد وحاجت یلواچ را بر آورد[۱]، یعنی ظاهراً بازگشت او را براحتی و سلامت به دربار قاآن مقدور ساخت .

می‌دانیم که یلواچ حتی در زمان حیات اوکتای قاآن درچین حکومت می کرد. قطب‌الدین کرمانی ، چون تخت سلطنت کرمان به پسرعم وی رکن الدین داده شد، «فرمان شد» به چین، نزد یلواچ رود ویلواچ‌همچون فرزند خویشش نظر می کرد[۲] . اما ترکستان و ماوراءالنهر در پایان دوران سلطنت اوکتای قاآن و پس از وی درعهد سلاطین بعدی تا قایدوخان [قیدوخان] ، و در دولت وی نیز، توسط مسعود بك پسر یلواچ‌اداره می‌شد[۳] و جوینی او را نیز مانند پدرش می‌ستاید[۴] بنا به گفتهٔ رشیدالدین ، مسعود بك امور همهٔ مردم‌اسکان یافته وشهرنشین آسیای میانه را از اویغورستان تاخوارزم[۵] رسیدگی

۱ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۶ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورقهای ۱۸۹ــ۱۸۸ ؛ نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۱۶، <چاپ بلوشه ، ۱۹۶ ؛ « متون » ، ص ۱۲۵ــ۱۲۴ > .

۲ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۹ ؛ <چاپ قزوینی، II ، ۲۱۵ > ؛ d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, P, 131

۳ــ به گفتهٔ جوزجانی (ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۴۷ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ۳۹۸ > « مسعود بیك جملةالملك چغتای بود» .

۴ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۳۸ ــ ۳۷ ، < چاپ قزوینی ، I ۸۴ >.

۵ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۹۸ a566(D66) ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۷۳ ، < چاپ بلوشه ۸۶ ــ ۸۵ > . ازجملهٔ نواحی مسعود بیك بیش‌بالیق ، [یابیش بالیغ] ، قراخوجه (؟)، آلمالیق [یا آلمالیغ] ، ←

و اداره می کرد و این می‌رساند که تنها حکومت سرزمینهای مسلمان نشین با وی نبوده . خبر مندرج در «یو آن‌ـشی» نشان می‌دهد که مسعود بیك به هر تقدیر، واقعاً درزمان منکوقاآن در اویغورستان حکومت می کرد[1] . جوینی به ویژه بالحن ستایش از بناهائی که در زمان مسعودبیك دربخارا برپا شده بوده و به ویژه‌مدرسهٔ خانیه که به‌هزینهٔ‌شاهزاده خانم سیورقوقتنی‌بیکی [سرقویتی] (بیوهٔ تولوی خان) ساخته‌شده ومدرسهٔ مسعودیه که باپول مسعودبیك برپاگشته بوده ، یاد می کند . ظاهراً هردوبنا درقرب ریگستان قرار داشته بودند زیرا که به‌گفتهٔ جوینی[2] این‌دوساختمان «میدان بخارا را زینتی ورتبتی» بخشیده بودند. در هریك ازاین دو مدرسه ۱۰۰۰ طلبه مشغول تحصیل بودنـد . به ویژه عمل شاهزاده خانم مزبور که مسیحی بوده و ۱۰۰۰ بالش بـرای بنای مدرسه عطا کرد شایان توجه است. سیف‌الدین باخرزی[3] مشهور مدرس و متولی مدرسهٔ خانیه بوده . محتملاً بانی مدرسهٔ مسعودیهٔ کاشغر که مترجم فارسی لغت نامهٔ

→

ختن، کاشغر وماوراءالنهر نام برده شده . و از جملهٔ نواحی کـه در زمان **منکوقاآن** به وی سپرده شده بـوده نام فرغانه و خوارزم دیده می‌شود (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۰۸ ، نسخهٔ خطی GPB **ددن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ > چاپ **بلوشه** ، ۳۰۹ >) .

1— Bretschneider «Researches », vol. I, P. 11

۲ــ نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۸ ؛ >چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۴ــ ۸۵ > .

۳ــ **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۱۰ ، >چاپ **قزوینی**، III ، ۹ > .

جوهری از آن یاد کرده ، نیز مسعودبك بوده است[۱] .

می‌گساری بیرون از اندازه به زندگی اوکتای قاآن پایان داد . به گفتهٔ جوینی[۲] وی در ۵ جمادی الثانی سال ۶۳۹ هجری (۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ میلادی)[۳] درگذشت . رسم مغول چنین بود که خان درمحل اردوی خویش به خاك سپرده شود . جنازهٔ او را به کرانهٔ ارتیش علیا حمل کرده برکوه بلند مستور ازبرف بلداق قاسر (که بعدها به «اِیکه‌ـایر» موسوم‌گردید) که دو روزه راه ازساحل ارتیش فاصله‌داشت، دفن کردند . از آن کوه دو رود جاری بوده که به ارتیش می‌پیوستند[۴] . اندکی بعد از مرگ اوکتای قاآن همسر محبوب

۱ـ < یعنی جمال قرشی ـ هیئت تحریریه > .

۲ـ نسخه خطی GPB ، ۲۰ IV ، ۳۴ ، ورق ۶۹؛ <چاپ قزوینی، I ، ۱۵۸>

۳ـ رشیدالدین (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66)a566 ، ورق ۱۸۶؛ نسخه خطی GPB ددن ۲۸۹ ، ورق ۱۶۴ ؛ <چاپ بلوشه ، ۵۲ـ۵۱ >) به تناقضی که میان خبر جوینی و خبر مغول که می‌گوید اوکتای در سال گاو [اودئیل] درگذشته توجه مبذول داشته . ولی چنین تناقضی وجود ندارد ، به‌این معنی‌که اودئیل فقط در ماه شعبان ۶۳۹ هجری (بین ۴ فوریه و ۴ مارس ۱۲۴۲ میلادی) پایان می‌یافته است .

۴ـ رشیدالدین . نسخه خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۶۰ < « متون » ، ص ۱۲۲ > . نام کوه در نسخهٔ خطی منقول « بلداق قاسر » و به روایتی دیگر « ایکه اوایر» آمده است) . متن سخت تحریف شده است ولی متأسفانه در نسخه های GPB ددن ۲۸۹ و موزهٔ آسیائی (D66)a566 این قسمت وجود ندارد ، < در چاپ بلوشه هم نیست ـ تحریریه > . رجوع شود به راورتی ، حواشی و تعلیقات به ترجمه « طبقات ناصری» جوزجانی (II ، ۱۱۴۳) ، راورتی نامهای زیر را آورده ،

Buldan Kair, yakah wandur

Yasun Nuran, Tarkan Usun

او موکا خاتون که فرزند نداشت ـ دیده از جهان فروبست . جغتای و دیگر شاهزادگان اعلام داشتند که تورا کینا خاتون[1] « مادر پسران قاآن متوفی » باید به فرمانفرمائی منصوب گردد . جغتای خود فقط چند ماهی پس از برادر زنده بود[2] . وچون بیمار شد وزیر و مجدالدین پزشك مسلمان وی از عهدهٔ معالجهٔ او برنیامدند ونتوانستند شفایش دهند . وپس ازمرگ او شاهزاده خانم یسلون [خاتون بزرگتر او] ایشان هردورا متهم کرد که خان را زهرداده‌اند و

۱ـ جوینی ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۸۵ ؛ < چاپ قزوینی I ، ۱۹۵ـ۱۹۶ >

۲ـ در تألیف جوینی (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۷ ؛ < چاپ قزوینی، I ، ۲۲۷ >) و تاریخ وصاف (نسخه خطی GPB ، ورق ۴۰۵. <چاپ بمبئی ۵۸۰ >) و بعضی از نسخ خطی تألیف رشیدالدین (مثلا در نسخه خطی موزه بریتانیا Add. 16688 ، ورق ۱۵) و همچنین در کتاب « معزالانساب » ، ورق ۲۸ چنین نوشته شده است . بنابه نسخ دیگرتألیف رشیدالدین (GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۴) جغتای هفت ماه پیش از وفات اوگتای . درماه ذوالقعده ۶۳۸ هجری (بین ۱۴ مه و ۱۲ ژوئن ۱۲۴۱ میلادی) درگذشت . دوسون روایت اول را پذیرفته است وحق با اوست . این خود تا حدی صحت سخنان راورتی ، را می‌رساند (جوزجانی ، ترجمه راورتی ، II ، ۱۱۴۸ ، حاشیه ۴) که گویا خبر میرخواند دربارهٔ وفات جغتای به سال ۶۴۰ هجری < رجوع شود به میرخواند ، چاپ لکنهو ، V ، ۴۴ > «is contrary to the statements of others» [با اخبار دیگران تناقض دارد] و میرخواند محتملا سال وفات جغتای را با سال درگذشت قراچار اشتباه کرده است . اما این گفته را به هیچ وجه دربارهٔ مأخذ میرخواند یعنی جوینی نمی‌توان صادق دانست زیرا که جوینی بالکل از وجود قراچار بی‌اطلاع بوده است .

فرمود تا با فرزندان بکشتند. و وزیر بدین طریق هلاك شد[۱]. بنا به گفتهٔ رشیدالدین وی خود به جغتای گفته بود که: به خاطر تو من با هیچ موجودی دوستی نکردم و پس از تو هیچ کس دل به حال من نخواهد سوخت[۲]. این سخنان به قدر کفایت وصف‌الحال دوران حکومت وزیر مزبور است و لااقل عقیدهٔ مردم آن زمان را دربارهٔ حکومت وی ظاهر می‌سازد. سدیداعور[۳] شاعر درمرگ جغتای اشعاری گفته که یك بیت آن چنین است:

آنك در آب نمی‌رفت کسی از بیمش
غرقهٔ بحر محیط است که بس با پهناست

موتوگن [ماتیکان ـ یا ماسیکان] پسر محبوب جغتای که نامزد خلافت پدر بود به هنگام محاصرهٔ بامیان مقتول شد و پس از آن جغتای فرزند دیگر خویش بیلدیشینی را به‌جانشینی خود برگزید ولی آن شاهزاده هم در سن ۱۳ سالگی درگذشت[۴]. آن گاه قراهلاکو پسرماتیکان به ولایت عهدمنصوب

۱ـ جوینی (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۷؛ < چاپ قزوینی، I ۲۲۷ >) نام وزیر را «هجر» یا «هجتر» می‌نویسد. بنا به گفتهٔ او این وزیر اصلا ترك نبوده است و دراواخر سلطنت جغتای کارش بالا گرفت. دوسون متوجه یکی‌بودن این شخص و وزیری که رشیدالدین یاد کرده، نشده است.

(d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 108، 189)

۲ـ رشیدالدین، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (D66)a566، ورق ۲۱۶؛ نسخهٔ خطی لندن ۲۸۹، ورق ۱۸۹؛ < چاپ بلوشه، ۱۹۷ـ۱۹۶ >.

۳ـ جوینی، نسخه خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۸؛ < چاپ قزوینی، I، ۲۲۸ >.

۴ ـ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱، ورقهای ۱۹۳ ـ ۱۹۲

←

شد[۱] . و پس از مرگ جغتای « خاتون یسلون و حبش عمید و ارکان دولت » شاهزادهٔ جوان را برسریرسلطنت خان مستقرساختند[۲] .

در زمان اوکتای قاآن ، صرف نظر از وضع مردم ، به هرتقدیر، نمی‌توان انکار کرد که‌دربار مغول آن جنبه و صورتی را که بعد از وفات وی پیدا کرد ، نداشته بود . فقط پس از مرگ اوکتای قاآن [اوگدی] یك سلسله محاکمات نفرت‌انگیزوسیاست‌های بی‌رحمانه دردربارخان‌بزرگ وشاهزادگان تیول‌دار آغازگشت و در نتیجه « رفتن به اردو » تقریباً بمعنی عزیمت به سوی

→

« یلدشنی » (همچنین ــ در نسخه خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۸۸) ؛ نسخه خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۱۱ « یلکشی » ؛ < چاپ بلوشه ، ۱۷۴ ، « ایلدشنی » > .

۱ــ به گفته جوینی (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ < چاپ قزوینی، I ، ۲۲۸ > قراهلاکو در زمان محاصرهٔ بامیان بدنیا آمده بوده یعنی اندکی قبل ویا <مدتی کوتاه>. بعد ازمرگ پدر، به‌گفته رشیدالدین (نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۱ ؛ < چاپ بلوشه ، ۱۵۴ ؛ « متون » ، ص ۱۲۲ >) ، قرا هلاکو پسر ارشد موتوگن [ماتیکان] بوده است و دوبرادر داشته . دربعضی از نسخ خطی تألیف رشیدالدین (نسخه خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۸۸ ؛ نسخه خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۱۱ ؛ < چاپ بلوشه ، ۱۶۳ــ۱۶۲ >) قراهلاکو فرزند اصغر ماتیکان معرفی شده و محتملا دراین نسخه‌ها داستان جوینی مؤثر بوده است .

۲ــ جوینی ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۲۲۹ > به گفتهٔ رشیدالدین (نسخه خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱، ورق ۱۹۱ ؛ <چاپ بلوشه ، ۱۵۴ >) یسلون پیش از جغتای درگذشت و جغتای پس از مرگ یسلون با خواهر او توگن [توکان] ازدواج کرد .

مرگ حتمی بوده است . مع‌هذا اگر تنها مغولان را محکوم کنیم و باعث و بانی همهٔ این وحشتها بدانیم بی‌انصافی خواهد بود . دوسون و دیگران از « مناظر نفرت‌انگیز » تاریخ مغول صحبت می‌دارند ، ولی فراموش می کنند که تقریباً همهٔ محاکمات و جریاناتی که ما را این چنان متأثر و متألم می‌سازد نتیجهٔ تحریکات نمایندگان اقوام با فرهنگ بوده و دولت های مغول فقط آلت فعل در دست مفتنان و محرّکان چیره دست مسلمان و اویغور و اروپائی بوده‌اند . غالباً مغولان متهم را بدست دشمنانش می‌سپردند و به‌همین اکتفا می کردند و البته این اقدام در تخفیف شومی سرنوشت وی تأثیری نداشت .

درعهدسلطنت قراهلاکو چنین سرنوشتی‌نصیب کرکوز [گرگوز] گردید.

وی مردی اویغور و بودائی بوده است از روستای برلیغ (درچهار فرسخی بیش‌بالیق [بیش‌بالیغ] درمغرب‌جاده) و در اواخر دوران سلطنت اوکتای‌قاآن حکومت خراسان وهمهٔ متصرفات مغول درمغرب آمودریا (جیحون) با او بود. حسن اثرشیوهٔ حکومت وی را درآن سرزمین حتی‌مورخ مسلمان‌نیز ـ به رغم دشمنی خویش با اویغوران ـ تصدیق کرده است .

جوینی در سال ۶۵۱ هجری که از مغولستان بازمی‌گشت از روستای برلیغ عبور کرد و درمحل اطلاعاتی دربارهٔ شرح زندگی کرکوز گردآورد . کرکوز فرزند اویغور مستمندی بود و در اوان کودکی پدر خود را از دست داد . بیوهٔ پدر، بنا به رسم اویغوران ومغولان ، می‌بایست زن کرکوز شودولی به سبب صغرسن داماد از ازدواج با وی استنکاف کرد . کرکوز به ایدی قوت مراجعه کرد و وی رسم قدیم را تأیید نمود و مادر اندر کرکوز ناگزیر مبلغی به ناپسری خود داد که از اوصرف نظر کند . کرکوز نخست به کودکان خط ایغوری می‌آموخت ، ولی چنین زندگی نامجوئی و افتخار طلبی وی را

ارضاء نمی کرد و از پسرعم خویش بیش‌قلاج قرض کرد و «نفس خویش را وثیقه نهاد» واسبی خرید و«متوجه اردوی باتو شد» و وارد خدمت یکی از امیران گشت واو را به‌گله‌بانی گماشتند . پس‌از اندك زمانی براثرعقل‌وکفایت ومعلومات خود ارتقاء رتبه یافت وبه خدمت دولت پذیرفته شد ونخست مربی جوانان مغول گشت وبعد ازآن به شغل دبیری جنتمور که حاکم خوارزم بود منصوب گشت . کرکوز پس ازمرگ جنتمور درنتیجهٔ حمایت هم‌شهری خود جینقای[1] به‌مقام حکومت خراسان رسید . تحریك وتفتینی که دانشمند حاجب مسلمان ، رقیب جینقای وچند تن ازکارمندان خراسان به‌ویژه یکی‌ازکارمندان باتوخان که شرف‌الدین نام داشت (ازمردم خوارزم و پسر باربری بوده)[2] علیه او آغاز کردند منجر به‌محاکمه‌ای شدکه چند ماه طول کشید . و فقط در نتیجهٔ کرامت طبع‌اوکتای قاآن بدون خون‌ریزی پایان‌یافت. اوکتای به‌نفع کرکوز حکم‌داد ودشمنان وی‌را که به تقصیر اتهام غیرواقع‌شایستهٔ مرگ بودندبخشید

۱ـ <جینقای ازمردم اویغور ومسیحی بود.ـ تحریریه>

۲ـ دربارهٔ شرف‌الدین وسیرارتقای او رجوع شود به : جوینی ، نسخه خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق‌۲۰۱ ؛ <چاپ قزوینی، II ، ۲۶۲ وبعد>.ـ < شرحی در بارهٔ وی درتألیف سیفی‌هروی (۱۸۰ـ۱۷۴) نیزآمده است . جوینی وسیفی، هردو ، شرف‌الدین را مردی بیرحم وظالم‌نسبت به‌روستائیان وشهریان معرفی‌می کنند ومی گویند که تقصیر وضع‌عوارض وتحمیلات غیرقانونی ورشوه‌خواری‌ها واختلاسات وهمچنین‌شکنجه کسانی‌که مالیات عقب مانده مقروض بوده‌اند به‌گردن او بوده است . بنابه‌گفتهٔ سیفی شرف‌الدین درسال ۶۴۶ هجری (۱۲۴۸ـ۴۹ میلادی) به‌فرمان یسوـ منکو به سمت بیتکچی بزرگ [الغ‌بیتکچی] منصوب شده بوده وبعد از طرف فرمانفرمای هرات ملك شمس‌الدین‌کرت دستگیر واعدام شد. ـ تحریریه>

ودرعین‌حال کرکوز را از انتقام‌جوئی منع کرد و گفت که اگر به کین خواهی برخیزد تنبیه خواهد شد.

مع‌هذا تحریکات دشمنان کرکوز سرانجام با موفقیت قرین گشت و گناه باخود کرکوز بوده است. زیرا که وی به رغم گفته ومنع قاآن کین‌خواهی‌از دشمنان خویش‌را دنبال کرد. گذشته ازاین باسخنانی گستاخانه به‌یکی‌ازامیران جغتای توهین کرد ووی را رنجانید و دربارهٔ شخص یسلون که فرمانروا بود به بی‌احترامی سخن گفت. اکنون دشمنان وی زمینه‌ای برای تحریك علیه او یافته بودند. گذشته ازاین‌درآن گیرودار اوکتای‌قاآن وفات یافت و توراکینا خاتون جینتمای را طرد کرد. کرکوز را بر اردوی جغتائیان الغ‌ایف بردند و بخاطرسخنان گستاخانه‌اش «دهن اورا از سنگ پر کردند و بکشتند»[1]. هنگام جریان محاکمه یکی از امیران به‌شدت سخن شرف‌الدین را قطع کرد و گفت که کرکوز دراین بلائی که گرفتارشده خود مقصراست «اگر ازاین خلاص‌یابد امثال تو [مفتنان پست] چه مرداواند» وخردمندانه‌تر آن‌که ناچیزی خویش را دربرابر او ازیاد نبرند[2].

وقایعی که در زمان حکومت توراکینا خاتون در مغولستان روی داد تأثیری بس ناگوارتر در ذهن شخص باقی‌می‌گذارد. بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین[3]

۱ــ تاریخ کرکوز درتألیف جوینی آمده است، نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۹۰ــ۱۸۳؛ <چاپ قزوینی، II، ۲۴۲ــ۲۲۵>؛ d'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. III, pp. 109–121

۲ــ جوینی، نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورق ۲۰۴؛ <چاپ قزوینی، II، ۲۷۴ــ۲۷۳>.

۳ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (D 66) a 566، ورق ۱۷۱؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۱۴۹؛ <چاپ بلوشه، ۳>.

بیوهٔ اوکتای قاآن «خاتون دوم توراکنه [در تألیف جوینی : توراکینا] از قوم اوهات مرکیت ... و آن خاتون زیادی جمالی نداشته اما در طبیعت او تسلطی تمام بوده .» مع‌هذا این خاتون تحت نفوذ شدید کنیز مسلمان خویش بنام فاطمه و عبدالرحمن وزیر قرار داشته‌است و این دو تن بی‌درنگ تحریك وتفتین علیه رجال برجستهٔ دوران سلطان پیشین را آغاز کردند . از میان ایشان یلواچ وجینقای که ازهمگنان مهم‌تربودند ، براثربزرگواری شاهزادهٔ مغول کوتان از ورطهٔ هلاك نجات یافتند : کوتان در جواب مادر خویش که تسلیم آنان را خواسته بود گفت که «بغاث‌الطیور که ازمخالب باز بخاربنی پناهد از صولت او امان یابد ایشان نیزچون بما استیمان کرده‌اند وبدامن‌دولت‌ما تمسك نموده بازفرستادن ایشان در آذین همت ومروت محظوراست وازشیوهٔ مکرمت وفتوت دور»[1].

این بار موضوع وراثت تاج و تخت تا حدی بـا دشواریهائی رو برو شد . میان بازماندگان چنگیزخان کسی که قادر به جلب نظـر و طرفداری همگان باشد وجود نداشت . به یك روایت چنگیزخان وصیت کرده بود که

۱ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۸۶ ؛ <چاپ قزوینی ،I، ۱۹۷> ؛ رشیدالدین ، نسخه خطی GPB V ، ۳ ، 1 ، ورق ۲۰۰ ؛ < چاپ بلوشه ، ۲۳۴> ؛ این مقایسه را کلمه به‌کلمه در افسانه مغولی (« افسانهٔ نهان ») ، ترجمهٔ کافاروف ، ۴۳ ؛ < چاپ کوزین ، ۹۳ > دو برادر کـه تموچین به نزد ایشان گریخته بوده، نیز بکار برده‌اند ؛ « چون پرندهٔ کوچکی را باز تعقیب کند و آن پرنده در علفهای انبوه پنهان شود ، علفهای انبوه زندگی او را نجات می‌دهد . و چون علف چنین کند ، اگر ما به‌کسی که به ما ملتجی شده یاری نکنیم از آن علف بدتر خواهیم بود.»

پس‌از اوکتای قاآن تخت سلطنت به فرزند دوم وی [نوادهٔ چنگیز] کوتان برسد [1] کوتان مبتلا به بیماری علاج ناپذیری بود و اوکتای می‌خواست سریر فرمانروائی را به‌فرزند سوم خویش کوجو [جوینی = کوچو] گذارد. ولی کوجو پیش ازپدر درگذشت. آنگاه قاآن شیرامون فرزند کوچو را نامزد اشغال مقام وسریر سلطنت کرد ولی‌مغولان شاهزادهٔ مزبور را فوق‌العاده‌جوان می‌شمردند، وسرانجام پس‌ازفترت ممتدی گیوك خان به‌سلطنت رسید. افسانهٔ مغولی که درآن زمان تألیف شده، نشان می‌دهد که فرقهٔ نیرومندی از اشراف مغول که متمایل به قهرمان بزرگ و سلحشور چنگیزخان یعنی تولی‌خان و فرزندان وی بوده (منکو پسر ارشد تولی فقط دوسال از گیوك کوچکتربوده است)، با گیوك خان مخالفت می‌کرده. مع‌هذا، این‌بار، کار بدون خون‌ریزی فیصله یافت. پسران تولی‌خان و مادر ایشان و جغتائیان در قورولتای حضور یافتند. باتوخان خود نیامد ولی پنج برادر خویش را فرستاد. این قورولتای (درسال ۱۲۴۶ میلادی) حتی باتکلفات وتشریفات بیشتری ــ بیشتر از قورولتای اوکتای ــ برگزارشد: مهمانان در ۲۰۰۰ خیمه سفید نزول کردند. هرگز کس چنین اجتماع بزرگی را ندیده بود[2].

گیوك خان بزرگواری پدرراند‌اشت. ولی مانند اوکتای در لذت‌گرفتن از می‌گساری و زنان افراط می‌کرد. ولی اوکتای قاآن مانند سارداناپال بایرون می‌کوشید زندگی کند و به‌دیگران هم امکان زندگی دهد ــ وبرعکس

---

۱ ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB IV، ۲، ۳۴؛ ورق ۸۹، < چاپ قزوینی، I، ۲۰۶ >.

۲ ــ همانجا؛ رشیدالدین، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D 66) a 566، ورق ۲۲۵؛ نسخه خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۱۹۵؛ <چاپ بلوشه، ۲۵۳>.

گیوك براثر عیش‌ونوش مفرط مردی جسماً واخلاقاً بیمار وملول ومکدر شده بود . پلانوکارپینی دربارهٔ وی می‌گوید که هرگز لبخندی بر لبانش دیده نمی‌شد[۱] . رشیدالدین[۲] می‌گوید که نزدیکان گیوا در حضور او می‌ترسیدند قدمی بردارند و کس جرأت نمی‌کرد بدون اینکه از او پرسش شود گزارشی به وی دهد .

مع‌هذا قاآن جدید دوران حکومت خویش را با روح صلح و سازش آغاز کرد : همهٔ قوانین موضوع درزمان چنگیز و اوکتای مورد تصویب و تایید قرارگرفت و اوامر اوکتای که به مهراو ممهور بوده می‌بایست بدون اینکه درآن باره گزارشی به قاآن دهند بموقع اجرا درآید . قاآن درملاءعام سیورقوقتنی بیگی [سرقویتی بیکی] و پسران او را ،که برخلاف دیگر شاهزادگان ، درزمان فترت ، از خودکامگی خودداری کرده بودند ، ستود . امر تقسیم عطایا ازطرف قاآن به سیورقوقتنی بیگی مفوض گشت. منکوفرزند ارشد مشارالیها به اتفاق اردو [درتألیف جوینی : هردو] فرزند ارشد جوچی برای رسیدگی به کار اتچیگین [اوتکین] برادر چنگیزخان که کوشیده بود در دوران فترت تخت سلطنت را تصاحب کند ، معین شدند . این امر با سیاست چندتن از بگان [و امرای او] پایان یافت[۳] . فاطمه خاتون و عبدالرحمن نیز

۱ــ <پلانوکارپینی ، ترجمه مالئین ، ۵۹>.

۲ــ نسخه خطی موزهٔ آسیائی (D 68) a 566 ، ورق ۲۲۵ ؛ نسخه خطی GPB دورن ۲۸۹ ، ورق ۱۹۵ ؛ <چاپ بلوشه ، ۲۵۳ ؛ «متون» ، ۱۲۵.>؛
d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 196–197 .

۳ــ جوینی، نسخه‌خطی GPB IV ، ۳۴،۲، ورق ۹۱؛ <چاپ قزوینی،I،۲۱۰>
d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 201–204.

به همین‌طریق طردشدند. فاطمه خاتون متهم بود که «کوتان را سحر کردست تا چنین معلول شد» (کوتان در زمان حکومت تورکیناخاتون درگذشت). سبب آغازمحاکمهٔ فاطمه خاتون مردی سمرقندی علوی بود بنام شیره که وی را متهم ساخت[1]. یلواج و مسعود ارغون (اویراتی که پس از سقوط کرکوز کارش بالا گرفته بود و موجبات سقوط کرکوز را خود فراهم کرده بود) به حکومت چین [ختای] و آسیای میانه و آسیای غربی منصوب شدند وهریك از آنان یرلیغ و پایزه سرببر [جوینی : سرشیر] دریافت داشت. ارغون هنگام سفربه محل حکومت خویش با گشاد دستی عطایا و هدایای فراوان به ساکنان ترکستان و ماوراءالنهر تقدیم داشت وچون به خراسان بازگشت در روستای غازكآباد (یا رازق)[2] که اقامتگاه پیشین وزیران آل‌سلجوق بوده توقف کرد. ارغون درکاخ سلاطین ضیافتی برپا کرد و فرمود تا باغ وقصری نو پی‌افکنند و همراهان اوهم به وی تاسی کردند[3]. قرار شد که لشکری به مغرب فرستند

۱ــ جوینی ، نسخه خطی 6PB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۸۸ ــ ۸۷ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۲۰۳ــ۲۰۰ > ؛ d, Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 232-233 شیره شرابی قداق بوده است .

۲ــ رجوع شود به ژوکوسکی ، « ویرانه های مروقدیم » ، ص ۳۴۴ . <«چاپ تألیف جوینی < چاپ قزوینی ، II ، ۲۴۷ــ۲۴۶ > بجای رازق‌آباد « ارزنقاباد » دیده می‌شود . درتألیف یاقوت هم «ارزنقاباد» یکی ازقرای نزدیك مرومعرفی شده‌است. رجوع شود به یاقوت «معجم» ، I ، ۲۰۵ ؛ « من قری مروالشاهجان ... ارزنقاباد » ــ تحریریه > ؛

۳ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۹۳ــ۱۹۲ ؛ <چاپ قزوینی ، II ، ۲۴۷ــ۲۴۶ ؛ « متون » ، ص ۱۱۷ > .

و هریك از شاهزادگان می‌بایست یك پنجم نیروی خویش را به آن اختصاص دهد. ایلچدای [وصاف: ایلچکدای] که ازقوم جلایر و برادر اصغر ایلوق ـ للهٔ اوکتای‌قاآن بود به سرداری آن لشکرمنصوب شد[1]. در نظربودمتصرفات اسماعیلیان و خلیفهٔ بغداد را به زیرفرمان در آورند[2].

گیوك رئیس اولوس جغتای[3] یعنی قراهلاکو را معزول کرد و اعلام داشت که «با وجود پسر نواده چگونه ولی عهد باشد». یسو ـ منکو [پیسو منکو، میسو ـ منکو] دوست گیوك، و ارشد پسران زندهٔ جغتای، برتخت نشانده شد. بنا به گفتهٔ رشیدالدین وی همیشه مست بود، به طوری که امور معیشت و حتی تدارکات شکار باقوش را هم زوجه‌اش توقاشی خاتون[4] اداره

۱ـ دراین باره به رشیدالدین رجوع شود، چاپ برزین، متن، بخش VII، ۴۹ ترجمه بخش V، ۳۸. <دراین جا فقط گفته شده است که اوکتای قاآن ایلچدای را «ملازم گردانید» (درچاپ برزین چنین است: = «ایلچکدای» ـ به بعد ص حدود ۱۰۳۵ رجوع‌شود.

۲ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۲؛ < چاپ قزوینی، ۲۱۲ ـ اینجا دربارهٔ خلیفه سخنی نرفته است ـ تحریریه >.

۳ـ جوزجانی (ترجمهٔ راورتی، II، ۱۱۵۷؛ <چاپ ناسائوـلیس، ۴۰۱> گیوك را متهم می‌کندکه پسرعمهای خود ـ فرزندان جغتای ـ را به قتل رسانیده، ولی این‌اتهام را دیگرمنابع تأیید نمی‌کنند.

۴ـ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱، ورق ۱۹۲؛ نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (D66)a566، ورق ۱۸۸؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۲۱۱؛ < چاپ بلوشه، ۱۷۵؛ «متون»، ص ۱۲۳ >. نام زوجهٔ یسو ـ منکو درمتن، نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱، ورق ۲۰۷ «تایشی» یا «نایشی»؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ←

می‌کرد. یسو-منکو امام بهاءالدین مرغینانی را به وزارت منصوب کرد. پدر او مقام شیخ‌الاسلامی فرغانه را داشت و این مقام در آن خاندان موروثی بوده است. نسبت وی از طرف مادر به قراخانیان یعنی طوغان خان می‌رسید. ظاهراً بهاءالدین در کودکی پدر خود را از دست داد. حبش عمید وی را به فرزندی برداشت و چون پسران خود را به «پسران جغتای داده بود و هریك را بیکی از پادشاه زادگان نامزد کرده . . . بهاءالدین مرغینانی را . . . به خدمت یسو - منکو داده بود». یسو - منکو از حبش‌عمید متنفر بود و او را هواخواه قراهلاکو می‌شمرد. بهاءالدین تاحدی از آثار این تنفر می‌کاست و کسی را که به وی نیکی کرده بود ازهلاکت نجات داد ولی حبش‌عمید هرگز دست پروردهٔ خویش را، که بعد از اومقام وزارت اشغال کرده بود، نبخشید و پس از تحول درباری سال ۱۲۵۱ میلادی (۶۴۹ هجری) به فجیع ترین و بیرحمانه ترین طرزی از او انتقام گرفت. جوینی که شخصاً بهاءالدین و دوستان وی‌را دیده بوده می‌گوید که وی «علوم دینی و دنیاوی جمع داشت» و خانه‌اش «مجمع بقیهٔ فضلاء عالم» بود و «مرجع صدور آفاق، هرکس را که بضاعت فضل‌سرمایه بودی و آن راخود رواجی‌نیست درجناب او آن متاع رواج گرفتی»[1].

→

ورق ۲۰۳ «ملوقاشی»؛ نسخه خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66، ورق ۲۱۱ «طغاشی»؛ <چاپ بلوشه، ۱۷۵ «نایشی»؛ همانجا ص ۲۹۸-۲۹۷ «طوقاشی»> دربارهٔ مستی- یسو- منکو بنگرید نیزبه تألیف جوینی (نسخه خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۸ <چاپ قزوینی، I، ۲۲۹>).

۱- جوینی، نسخه خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۹۹-۹۸؛ <چاپ قزوینی، I ۲۳۲-۲۲۹>،

برروی هم حکومت کوتاه مدت گیوك خان به حال اسلام و دانش اسلامی مساعد نبود . گیوك خان که تربیت یافتهٔ قداق مسیحی بود و زیرنفوذ جینقای وزیرمسیحی خود قرارداشت، عیسویان را بطورقطع برپیروان دیگر ادیان ترجیح می‌نهاد. ازهمه جا‌ـ‌ازسوریه و یونان وبغداد و روسیه‌ـ‌روحانیان وپزشکان مسیحی به دربار او روی می‌آوردند و در آن میان شمار پزشکان بیش از روحانیان بود. گیوك خان زمام همهٔ امور را به‌کف قداق و جینقای سپرده بود . مسیحیان از موقع خود استفاده کرده به مسلمانان شدیداً حمله می کردند و مسلمین جرأت مخالفت باایشان نداشتند[1] .

آنچه گفته شد از سخنان جوینی بود . در تألیف جوزجانی[2] حملات شدیدتری به‌گیوك خان ودشمنی اوبا اسلام ، شده است . گیوك‌خان بنابه تلقین واندرز یکی ازتوینان که درچین (جتای) وترکستان شهرت داشت، گویافرمان داده‌بود که همهٔ‌مسلمانان رااخته‌کنند[خصی کنند]. توینی راکه فرمان دردست داشت سگ مهیبی پاره پاره کرد وگیوك براثر این‌داوری خدائی‌حکم خویش را لغو کرد . « جماعت ترسایان و قسیسان[3] و طایفهٔ توینان بت پرست از کیك [گیوك] التماس نمودندکه آن امام [نورالدین خوارزمی] مسلمانان را حاضر

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۹۳ ــ ۹۲ ؛ < چاپ قزوینی ، I ۲۱۴ > .

۲ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۶۴ــ۱۱۴۸ ؛ < چاپ ناسائو‌ـ‌لیس ، ۳۹۹ــ ۴۰۶ > . ــ < جوزجانی هربار که از گیوك (و همچنین جغتای) یاد می‌کند افزودن صفت « ملعون » و یا « لعنه‌الله » را به نام ایشان ازیاد نمی‌برد. ــ تحریریه>.

۳ ــ < بنا به گفته جوزجانی ــ مسیحیان و بودائیان ؛ رجوع شود به ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۶۰ ؛ چاپ ناسائو‌ـ‌لیس ، ۴۰۴ . ــ تحریریه > ؛

کنند تا با او مناظره کنند» . مناظره درحضور گیوك خان صورت گرفت :

«چون درآن مجلس بنشست از وی پرسیدند که محمد چه کس بوده است ؟ بیان آن کن .آن امام ربانی گفت: محمد خاتم‌النبیین و سیدالمرسلین و رسول‌رب‌العالمین بوده ... موسی‌عاشق منقبت او اللهم‌اجعلنی من‌امة محمد عیسی چاوش کوکبهٔ او که مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد [گفته] ... آن جماعت کفار گفتند که : پیغمبر آن بود که روحانی محض بود و به شهوت نسوان تعلق نه کند و بدان التفات نـه نماید چنانچه عیسی بود ، محمد را نُه حجره و چندین فرزند بوده است ، این چگونه باشد ؟

آن امام ربانی گفت: داود پیغمبررا علیه‌السلام نودونه زن بوده‌است... و سلیمان صاحب امکان را سیصد و شصت زن بود درنکاح و یك هزار کنیزك خدمت فـراش او کردندی . آن جماعت کفار از راه تعند و انکار و مکابره و اصرار نبوت داود و سلیمان علیهما‌السلام انکار کردند و گفتند: ایشان پادشاه بوده‌اند[1] ...»

سرانجام مسیحیان مناظره را موقوف داشتند و از گیوك خان خواستند که به امام امر کند تا وی نماز گزارد و همهٔ تشریفات آن را مرعی دارد . امام مسلمانی را دعوت کرد وبه اتفاق وی به نماز ایستاد . مسیحیان هردوی ایشان را ناراحت می‌کردنـد و به هنگام سجود می‌زدند و مجبورشان می‌کردنـد تا سخت‌تر پیشانی به خاك بکوبند . ولی مسلمانان نماز را قطع نکردند وپس از پایان آن به آرامی به منزل خویش رفتند . درهمان شب گیوك خان به جزای توهین بـه امام بدرود زندگی گفت . روز بعد فرزندان او به عذر خواهـی

۱ــ <جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی، II ، ۱۱۶۲ــ۱۱۶۰ ؛ چاپ ناسائوــلیس ۴۰۴ــ۴۰۵> .

از توهین شدگان برخاستند و کوشیدند تا موجب رضایت خاطر ایشان رافراهم کنند[1].

گیوك خان می کوشید تا در کرامت وگشاده دستی به پدر تأسی کند. و پس از جلوس برتخت در مغولستان ۱۷۰۰۰۰ بالش میان مردم تقسیم کرد[2]. دربهار سال ۱۲۴۸ میلادی / ۶۴۶ هجری با لشکری انبوه روی به مغرب نهاد و متوجه اردوی خاندان خویش گشت و درسراسر مسیرخود همه جا به فقیران پول و لباس توزیع کرد.

گیوك خود سفرخویش را چنین توجیه می‌نمود که آب وهوای کرانه‌های ایمیل برای مزاج بیمار او سودمند تر است ولی سیورقوقتنی بیکی [جوینی: سرقویتی بیکی] به وی بدگمان شد که قصد دشمنی باباتودارد زیرا که درزمان سلطنت پدر[3] میان ایشان نزاعی روی داده بود و باتو از بیعت با گیوك سرباز می‌زد. باتوخان نیزبالشکربه مقابلهٔ او شتافت. ولی‌کاربه تصادم نکشید.

گیوك در سمرقند که به هفت روزه راه از پیش بالیق [بیش‌ـ

۱ـ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۱۶۴ـ۱۱۶۲؛ < چاپ ناسالوـلیس ۴۰۶ـ۴۰۵ >.

۲ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۳؛ < چاپ قزوینی، I، ۲۱۴ >؛ d, Ohsson, « Histore des Mongols », t. II, P. 202؛ <وصاف، چاپ بمبئی، ۵۷۶ >.

۳ـ افسانهٔ مغولی (« افسانهٔ نهان »، ترجمهٔ کافاروف، ۱۵۷؛ <چاپ کوزین ۱۹۴ >).

بالیغ][1] قرار دارد برسر راه ایمیل درگذشت. ظاهراً در این مورد سخن از سمرقند سغد درمیان نیست. اگرفرض تحریف نام‌را از طرف نساخان ایرانی نپذیریم[2] باید به‌فرض دیگری توسل جوئیم، به‌این معنی که در مغولستان یك مرکزمهاجرنشین سغدی [به‌این نام] وجود داشته‌است وفرض‌اخیر، بطوری‌که پیشتر کوشیده‌ایم ثابت‌کنیم، به‌هیچ‌وجه غیرمحتمل‌نیست.

پس ازمرگ گیوك‌خان مبارزه‌ای شدیدتر ولی کوتاه‌تر ـ کوتاه تر از آن‌چه پس‌ازمرگ اوکتای وقوع یافته‌بوده‌ـ میان‌گروهها وفرق مختلف‌جریان یافت[3]. باتوخان درمحلی که الاقماق نام‌داشت ازدرگذشت گیوك خبریافت[4]،

۱ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، ۲، ۳۴، ورق ۹۳؛ <چاپ قزوینی، I، ۲۱۵، «چون بحد سمرقند رسیدکه ازآنجا تا بیش‌بالیغ یك‌هفته راه باشد»؛ نیز رجوع شود به وصاف، چاپ بمبئی، ۵۷۶ در تألیف دوسون نام محل از قلم افتاده است.ـ تحریریه>.

۲ـ درهمهٔ نسخ خطی‌که به‌من معلوم است ـ جوینی و رشیدالدین و وصاف ـ کلمهٔ «سمرقند» ذکر شده است. طبق تاریخ چینی، گیوك در محل خانسیار که باملای چینی «خین ـ سیان ـ ای‌ـ ر» نوشته شده درگذشت (یوآن ـ شی، ترجمهٔ بیچورین ۳۰۱، ۳۸۱).

۳ـ دربارهٔ جلوس منکو رجوع شود به جوینی، نسخهٔ خطی GPB IV، ۳۴.۲، ورقهای ۹۶ـ۹۴؛ <چاپ قزوینی، I، ۲۲۱ـ۲۱۶>؛ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB IV، ۳، ۱، ورقهای ۲۰۷ـ۲۰۴؛ <چاپ بلوشه، ۲۷۲ و بعد>؛ d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 245-259؛ <وصاف، چاپ‌بمبئی، ۵۷۶ ـ ۵۷۸>.

۴ـ در تألیف جوینی نام این‌محل درجاهای مختلف بطورمتفاوت نوشته شده،

این‌محل هفت روز راه تاقیالیق [قیالیغ] فاصله داشته ، یعنی نزدیك کوههای آلاتائو بوده است . باتو و سیورقوقتنی بیکی پارچه های پربها و دیگـر چیزها [جوینی : جامه و بغتاغ] [1] برای مراسم تدفین گیوك ، که در ایمیل بعمل آمد ، ارسال داشتند . باتوخان پادشاه زادگان را به الاقماق بـرای مشورت « در تفویض کارخانیت » احضار کرد . در دورهٔ فترت و فاصلهٔ بین دو سلطنت حکومت به اغول غایمش خاتون بیوهٔ گیوك و جینقای سپرده شد .

گروهی وجود داشت که می‌گفتند ، مغولان در زمان چنگیزخان و هم پس‌از وی ــ درعهد اوکتای و گیوك ــ تعهد کرده‌اند هیچ کس‌ازپادشاه‌زادگان را «تا زمانی که قطعه گوشتی از فرزندان اوکتای قاآن باقی است»[2] به تخت

→

درنسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، «المالیغ» ، «الاقمان» ، «الاقماق» ، «الاوماق» ؛ در نسخهٔ خطی‌خانیکوف ، «الاقماق» ، «الاوماق» ؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ؛ III ، ۱۵ ، «الاقماق»> ؛ درتألیف دوسون «Histoire des mongols». t. II, p. 246 به‌کلمهٔ «monts Alactac» برمی‌خوریم .

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۴ «جـامه و بغلتاق» ؛ <درچاپ قزوینی ، I ، ۲۱۷ نیز چنین است > ؛ نسخهٔ خطی خانیکوف « بعاناق » ؛ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۳ «برعتاق» ؛ چاپ بلوشه ، ۲۵۱ «جامعه وبوقتاق»> ؛

۲ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۴۹ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۳۹ ؛ دربارهٔ گیوك رجوع شود به ، رشیدالدین ، نسخه خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۲ ؛ نسخهٔ خطی‌موزهٔ‌آسیائی ، a 566 (D 66) ، ورق ۲۲۴ ؛ چاپ بلوشه ، ۲۴۴> ؛
d'Ohsson' « Histoire des mongols » , t. II; p. 199

←

سلطنت ننشانند . ولی این عقیده شایع نبود و رواج کلی نداشت . بنا به مندرجات تاریخ مغولی ــ چینی[1] (که ظاهراً هواخواهان پسران تولی‌خان تنظیم کردند) شخص اوکتای ، چون پدر وی را به ولیعهدی منصوب کرد ، ابراز بیم کرد «فرزندان ونوادگان او افراد بی‌لیاقتی باشند ونتوانند وارث تاج وتخت گردند» . وگویا چنگیزخان در آن زمان گفت : « اگر همهٔ فرزندان و نوادگان اوکتای بی‌لیاقت‌باشند آیاممکن‌است که درمیان اخلاف وبازماندگان من یك‌آدم درست وشرافتمند یافت نشود؟»

به هرتقدیر همهٔ پادشاه زادگان رأی قطعی باتوخان راکه‌ارشد خاندان چنگیزخان بود پذیرفتند . خواجه وناقو ــ پسران گیوك خان فقط دو روز در الاقماق ماندند[2] و تیمور قداق نوین را از طرف خود به قایم مقامی باقی گذاردند «تاهراتفاق که پادشاه زادگان کنند اونیز برآن موجب و منوال خط دهد» [جوینی] .

→

دربارهٔ توقعات قایدو خان رجوع شود به وصاف ، چاپ هامر ، متن ، ص ۱۳۲ ، ترجمه ۱۲۷ ؛ چاپ بمبئی ، ۶۷ (اشاره واستناد به « یاسانامهٔ بزرگ ») . ــ تحریریه> .

۱ــ «افسانهٔ نهان» ترجمه کافاروف ، ۱۴۵ ؛ چاپ قزوینی ، ۱۸۶ .

۲ــ درتألیف جوینی چنین است (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۴ ، <چاپ قزوینی ، I ۲۱۸ ، « خواجه وناقو (درنسخهٔ خطی ، «ناغو» ، «یاغو») بعدما که آنجا رسیدند زیاده ازیك دو روز مقام نساختند»> . بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین ایشان‌به الاقماق نیامدند و تیمورقداق را بجای خود فرستادند (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۴ ؛ <چاپ بلوشه ، ۲۷۵ــ۲۷۴ ، «متون» ، ص ۱۲۵ > . ــ < در تألیف دوسون دراین‌باره چیزی گفته نشده‌است . ــ تحریریه>.

باتوخان سرانجام منکورا برگزید. منکو قبلاً به‌متابعت ازاندرز مادر بیش ازدیگر پادشاه زادگان به باتوخان احترام گذارده بزرگش داشته بود. «منکو باچشمان خویش وباگوشهای خود یاسا و یرلیغ چنگیزخان را دیده و شنیده بود». به‌اضافه وی فرزند تولی ووارث یورت پدر ودرزمان حیات وی از همه به وی نزدیك‌تر بود. گمان نمی‌رود در این مورد قول جوینی و رشیدالدین صحیح‌باشد. و به‌رسم مغولان‌که جای پدر را پسراصغر می‌گیرد و به ارث می‌برد، اشاره‌ای کرده باشد. زیرا که این قاعده فقط در مورد اموال شخصی مرسوم ومجری بوده نه دربارهٔ ریاست. گذشته ازاین درچنین شرایطی حق جلوس برتخت سلطنت ازآن منکو نمی‌بود وبلکه به‌برادراصغر او اریغ بوکا [یا اریق بوکا] می‌رسیده.

دیگر اینکه اخلاف اوکتای قانون چنگیزخان را ــ که بموجب آن عضو خاندان خان را فقط بموجب تصمیم همگان می‌توان به‌سیاست رساتید ــ نقض کرده، بدون محاکمه و تحقیق التی‌لون قاآن [آلتون بیکی] دختر چنگیزخان را مقتول‌ساخته بودند وسرانجام به‌رغم‌حکم اوکتای، پس‌ازمرگ قاآن مزبور گیوك را بجای شیرامون [سیرامون] به تخت سلطنت نشانده بودند[1]. قرارشد که سال بعد قورولتائی تشکیل دهند وجمع‌شوند و منکو را رسماً وباتشریفات تمام به‌خانی اعلام کنند.

تصمیم باتو درمیان اخلاف اوکتای نفرت عظیمی برانگیخت. یسو-منکو رئیس اولوس جغتای و بیشتر پادشاه زادگان جغتای هواخواه ایشان بودند. از دیگرسو قراهلاکو که از گیوك رنجیده خاطر بوده طرفداری از

۱ ــ رشیدالدین، چاپ برزین، متن، بخش VII، ۵۰ ــ ۴۹؛ ترجمه، بخش V، ۲۹.

منکو می کرد . حتی برخی از اخلاف اوکتای هم ـ و از آن جمله قداق ـ اغول پسر اوکتای[1] وپسران کوتان ـ جانب وی‌را گرفتند .

قورولتای [قوریلتای] در [جمادی‌الاخره] سال ۶۴۹ هجری / ۱۲۵۱ میلادی در قراقروم منعقد شد . ولی بی درنگ پس از اعلام قاآنی منکو محاکمهٔ عظیمی علیه پادشاه‌زادگانی، که متهم به‌توطئهٔ چینی بمنظور قتل منکو بودند ، آغاز گشت . شخص قا آن داوری درباره پادشاه زادگان را به عهده گرفت و داوری امیران را یرغوچی (رئیس کل محکمه) او که منکسارنویان نام داشت ، متعهد شد . محاکمه به خودکشی اتابك (مربی) شیرامون و اعدام ۷۷ امیر پایان یافت[2] . شیرامون و دیگر پادشاهزادگان مورد عفو قرار گرفتند ولی‌مع‌هذا پس‌ازگذشت سالی‌چند منکو فرمود تا شیرامون را در آب خفه کنند . محاکمهٔ شاهزاده خانم اغول غایمیش خاتون و قداقاج خاتون مادر شیرامون در اردوی سیورقوقتنی بیکی [سرقوتی ، سرقوقتی ، سیور قوقیتی] صورت گرفت . وهر دو اعدام شدند و قداق و جینقای نیز به سیاست رسیدند و جینقای را به دشمن دیرینه‌اش دانشمند تسلیم نمودند تا به قتلش رساند[3] . فرمانروائی قراهلاکو دراولوس جغتای احیاء شد . و داوری

۱ـ < در نسخهٔ خطی بارتولد چنین است ، شاید قدان [قداآن اغول] باشد . ـ تحریریه>.

۲ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D 66) a 566 ، ورق ۱۷۲ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۰ . <چاپ بلوشه ، ۲۹۷ـ۲۹۳> ؛

d'Ohsson. «Histoire des Mongols», t. II, p. 268

۳ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ بلوشه ، ۲۰۴ ـ ۳۰۳> ؛

d'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. II, pp. 268–269

دربارهٔ طوقاشی‌خاتون را به‌او محول کردند وبه حکم او آن زن نگون بخت زیرسم اسبان هلاك شد[۱].

منگو دو لشکر بزرگ به سوی مغرب فرستاد تا دشمنان خویش را بالقطع نابود سازد. یکی ازاین‌دولشکر (مرکب ازده تومن) می‌بایست‌اراضی بین قراقروم وبیش‌بالیغ را اشغال کرده افواجی به‌مغرب فرستد تابه‌لشکریان قوی قوران اغول که درقیالیق متوقف بودند ملحق شوند . دیگر (مرکب از دو تومن) به سر زمین قیرقیزان [خرخیزیان] و کم کمجیوتان[۲] اعزام گشت . هدف ومنظور این لشکرکشیها آشکار است . منگو می‌خواست قلع و قمع اولوسهای جغتای و اوکتای را که با وی دشمنی می‌ورزیدند بپایان رساند و مرزهای متصرفات خویش‌را تاسرزمین جوچیان [یا توشیان] بکشاند و توسعه دهد . یسو ـ منگو هنوز در رأس اولوس جغتای قرار داشت. قراهلاکو که مأمور حمله به وی بود در بین راه نزدیك آلتائی وفات یافت[۳] . ولی لشکر

---

۱ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ بلوشه ، ۲۹۸ــ۲۹۷>.

۲ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ بلوشه، ۲۹۸ وبعد ، «متون» ، ص ۱۲۵> .

۳ ــ D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II، p. 211 ؛ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۴ ؛ < چاپ بلوشه ، ۳۰۸ ، « بموضع‌التای رسید بمطلوب نارسیده وفات یافت » > . رشیدالدین قتل یسوــ منگو را به ارغنه (اورقنه) نسبت می‌دهدــ نسخهٔ خطی V GPB، ۳ ، ۱ ورق ۱۹۴ ؛ <چاپ بلوشه ، ۱۸۵> . جوینی (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲، ۳۴، ورق ۹۸ ؛)<چاپ قزوینی ، I ، ۲۳۰> فقط می‌گویدکه یسو ــ منگو اندکی پس از آنکه‌ارغنه [اورقنه] به‌اردوی خود رسید درگذشت ، <چون باردوی خویش رسید یسو را نیزدرآن نزدیکی تیراجل‌امان نداد> .

مأموریت خویش‌را انجام داد . یسو- منکو اسیرشد وبه‌نزد باتو گسیل گشت وبه‌قتل رسید[1].

ارغینه [ارغنه] خاتون [جوینی : اورقینه] به جای فرزند اصغر خویش مبارك شاه [«که هنوز کودك بود » - جوینی] به حکمرانی اولوس جغتای منصوب شد . بر اثر این انتصاب حبش عمید و پسر او ناصرالدین «باز متمکن گشتند» و قدرت به دستشان افتاد . امام بهاءالدین مرغینانی ، بنا به‌رسم مغولان ، تسلیم رقیبان گشت [یعنی تسلیم حبش‌عمید و ناصرالدین] وبا بی‌رحمئی که دست کم از قساوت مغولان نداشت به سیاست رسید : حبش عمید «بفرمود تا اورا در میان نمدی پیچیدند و شکل آنکه نمد مالند اعضا و اجزای اورا ریزه کردند» (درسال ۶۴۹ هجری / بین ۲۶ مارس ۱۲۵۱ و ۱۳ مارس ۱۲۵۲ میلادی)[2] . اکنون در عهد جانشینان چنگیزخان ، به‌جای قدرت شخصی ومستبدهٔ چنگیزخان وحکومت دسته جمعی همهٔ خاندان چنگیزیان ، دوران ثنویت حکومت ویا وجود دو قدرت در امپراطوری مغولان آغاز شده بود . منکوقاآن خود به روبروك چنین گفته بود : «هم چنانکه اشعهٔ خورشید

---

۱ ـ وصاف ، چاپ هامر ، متن ، ۱۶۳ ؛ ترجمه ۱۵۴ـ۱۵۳ ؛ چاپ بمبئی ، ۷۱ـ۷۰> . ـ <و. و. بارتولد با تطبیق اخبار تألیف رشیدالدین (رجوع شود به حاشیهٔ پیشین) و جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۲۳۰ ؛ III ، ۵۹ ـ ۵۶) و جمال قرشی (« متون » ، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۷) وقایع اولوس جغتای را که مربوط به هلاك یسو ـ منکو بوده ، با تفصیل بیشتری در کتاب « تاریخ مختصر هفت آب » خویش بیان کرده است.)>

۲ ـ جوینی ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۲۲۱ > .

به همه جا می‌تابد ، حکومت من و باتو به اطراف و اکناف گسترش یافته»[۱] ، باتوخان که ارشد خاندان چنگیزیان بود و وسیع‌ترین و دورترین نواحی، از مرکز امپراطوری، رادر تصرف داشت و در واقع باعث اصلی جلوس منکو برتخت سلطنت بود ، در امپراطوری چنگیزیان مقام خاص و فوق‌العاده‌ای داشت . روبروك حتی می‌گوید[۲] که در متصرفات باتو نسبت به نمایندگان خان بزرگ کمتر از آنچه در خاك خان بزرگ به فرستادگان باتو احترام می گذاشتند ــ جانب بزرگداشت ایشان را مرعی می‌داشتند . همین جا روبروك مرز میان دوپادشاهی را مشخص وذکرمی کند . مرز مزبور دربیابان میان تلس [تلاس ، تلاش = طراز] وچو، ازشرق جبال آلکساندروسك ، می‌گذشت ، یعنی همهٔ اراضئی که زمانی جزو اولوس جوچی [توشی] بوده ، اکنون تابع حکومت باتو نبوده است .

بنا براین ترکستان شرقی وناحیهٔ کلجه وهفت‌آب تابع حکومت عالیهٔ شخص خان بزرگ گشت . وحال و روز مسلمانانی که اکثریت مردم نواحی مزبور را تشکیل می‌دادند بهتر از دوران جغتای و گیوك گردید . منکو که فرزند زنی مسیحی بوده ، مسیحیان را بیشتر از افراد و نمایندگان دیگر ادیان بزرگ می‌داشت و امر تربیت فرزند ارشد خویش بالتو را به مردی

---

۱ ــ روبروك (چاپ میشل ــ رایت ، ۳۶۱ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۵۶>) .
وی در جای دیگر می‌گوید که منکو چون خواست توافق کامل خویش را با باتو بیان کند گفت ، « یك سر دوچشم دارد ولی با اینکه شمار آنها دو است دیدشان یکی است و چون یکی متوجه نقطه‌ای شودآن دیگر نیزبه‌همانجا می‌نگرد».

۲ ــ چاپ میشل ــ رایت ، ۲۸۰ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۱۰۵ــ۱۰۴>.

مسیحی سپرد . و بلغای مسیحی در عهد وی مقام وزیر اول داشت[1] . ولی منکو، ازلحاظ معتقدات دینی، شخصاً شمنی[2] بوده وارزش همهٔ ادیانرا برابر می‌شمرد واجازه نمی‌دادکه مردم بخاطر معتقداتشان مورد فشار وتضییق واقع شوند. وی اجرای یاسا وتحمیل آنرا نیز درمورد پیروان همهٔ ادیان جایز نمی‌دانست . اگرسخنان میرخواند را باور کنیم[3] ، به‌هنگام ضیافتی که به مناسبت جلوس منکو ترتیب داده شده بوده برای «بعضی از اهل اسلام [که حضور داشتند] حیوانات را بر وجه شرع ذبح می‌کردند»[4] موضوع محاکمه واعدام

۱ ــ روبروك ، چاپ میشل ــ رایت ، ۳۲۰ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۱۲۹ > .

روبروك دربارهٔ بلغای می‌گوید که او «est major Curiae et judicatreos morte» وبه گفتهٔ رشیدالدین (نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۲۰۶؛ <چاپ بلوشه ، ۳۱۶>، بلغای رئیس بیتکچیان بوده) رجوع شود به؛
D'Ohsson, «Histoire des mongols» t. II, p. 260

۲ــ «نشانهٔ ایمان» معروف منکو را در تألیف روبروك ، چاپ میشل ــ رایت ، ۳۵۹ــ۳۶۰ بنگرید ؛ ترجمهٔ مالئین ، ۱۵۵ــ۱۵۶ .

۳ــ <چاپ لکنهو ، ۷ ، ۵۸> .

۴ــ «درعید فطر سنهٔ خمسین وستمائه درحضرت اعلی [منکو قاآن] قاضی‌القضاة جمال‌الملة والدین محمود خجندی دام فضله بر در اردو چون مسلمانان حاضر آمدند امامت وخطابت بذکرخلفاء راشدین وامیرالمؤمنین مطرز وموشح گردانید وچون فارغ شدند قاضی‌القضاة در اردو [ی منکو] آمد ودعاها گفت» <رجوع شود به‌جوینی ، چاپ قزوینی ، III ، ۷۹ــ۸۰ ؛ D'Ohsson, «Histoire des mongols» t. II, P. 300 در تألیف یادشدهٔ دوسون سخنی از خطبه‌ای که بنام خلیفه خوانده شده باشد ، نرفته است . ــ تحریریه> .

ایدیقوت اویغوری بسیار جالب توجه است . وی متهم شده بود که توطئه‌ای چیده می‌خواسته است همهٔ مسلمانان ساکن اویغورستان را در یك روز آدینه هلاك کند[۱] . می‌گفتند که ایدیقوت فرمانی دراین‌باره (از شاهزاده خانم‌اغول غایمش خاتون که در زمان فترت فرمانروا بوده) در دست داشته است. بدین منظور بالابیتکچی به‌نزد او گسیل گشته بود. ایدی قوت می‌خواست به اردو نزد اغول غایمش وپسران گیوك رود. دراین موقع خبر جلوس منکو به‌تخت سلطنت رسید و ایدی قوت عازم حضرت وی شد . سیف‌الدین که یکی از اعیان مسلمان بود و در بیش‌بالیغ اقامت داشت (محتملاً به سمت نمایندگی ازطرف مسعودبك) به‌واسطهٔ مردی اویغور بنام تکمیش ازتوطئه اطلاع یافت. به فرمان وی [منکو] ایدی‌قوت را بازگرداندند و بازداشتش کردند. منکودر اردوی‌خان بزرگ به‌محاکمهٔ وی پرداخت وایدی قوت را شکنجه کردند ولی او همچنان در بی‌گناهی خویش اصرار می‌ورزید . و فقط براثر مواجهه با بالابیتکچی که همهٔ جزئیات نقشه توطئه را فاش کرد، مجبور به‌اعتراف گشت. وی به مرگ محکوم شد و این حکم دربیش‌بالیغ [بیش‌بالیق] توسط اوکنج برادرو محکوم مجری گشت . دوتن از اعیان ملك نیز به اتفاق وی به سیاست رسیدند ویك تن بخاطر سیورقوقتنی بیکی ویك تن دیگر بخاطر باتومورد عفو قرارگرفت . برای کشف دیگر شرکت کنندگان در توطئه تحقیقاتی بعمل نیامد . اویغوران پیش‌دستی کرده تکمیش راکه گزارش توطئه‌را داده بود با پول خریدند تا اوکسان دیگری را نام نبرد وبه محاکمه نکشاند . پس از این محاکمه (۶۵۰ هجری/ از۱۴ مارس۱۲۵۲ تا اول‌آوریل۱۲۵۳)گزارش‌دهنده

۱ــ <رشیدالدین، چاپ بلوشه، ۳۰۵ــ۳۰۴ ؛ ایدی‌قوت دراینجا «یدی‌قوت که سروربت‌پرستان بود» ، نامیده شده است.ــ تحریریه>.

مزبور که انعام هنکفتی دریافت داشته بود اسلام آورد . لقب ایدیقوتی نیز به اوکنیج رسید[۱].

نکتهٔ جالب توجه این است که پیروان همهٔ مذاهب خان بزرگ را از خود می‌دانستند . به‌گفتهٔ هایتونی وی طبق آئین مسیحیان تعمید یافته بود . و حتی هایتونی هنگام برگزاری مراسم تعمید حضور داشته است[۲] . بنا به‌گفتهٔ جوزجانی[۳] وی به هنگام جلوس برتخت سلطنت ، به اصرار و الحاح برکه [برکای ، برکا] ، سخنانی را که مسلمانان به علامت ایمان خویش به اسلام ، تلفظ می کنند [شهادتین] ادا کرد . بنا به مندرجات یک کتاب بودائی ، وی برتری کیش بودا را بردیگر ادیان معترف بود و می گفت : «همچنانکه پنج انگشت ازکف دست . بیرون می آیند ، کیش‌بودا نیزحکم کف دست‌را دارد و دیگر ادیان بمنزلهٔ انگشتان می‌باشند»[۴] سه خبری که دربالا مذکور افتاد به نیکوترین وجهی‌سخنان زیررا دربارهٔ منکوقاآن ونمایندگان ادیان گوناگون، تایید می کنند . وی چنین می گوید : «همه دربار اورا متابعت می کنند وبدنبال آن می‌روند هم‌چنانکه مگسان درپی عسل . او [منکو] به همه عطا می کند ،

۱ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۸ـ۱۶ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۳۹ـ۳۴> ؛ d' Ohsson. «Histoire des Mongols».t. II, PP. 271-274 < به گفتهٔ رشیدالدین (چاپ بلوشه ، ۳۰۵ ـ ۳۰۴) گزارش دهنده « غلامی » بوده است . میرخواند نیز همین خبر را تکرارکرده است (چاپ لکنهو ، V ، ۵۹ . ـ تحریریه> .

۲ـ <رجوع‌شود به‌هعتوم [هایتونی Haithoni] ، ترجمهٔ فرانسه ، ۳۹>.

۳ـ ترجمه راورتی ، II ، ۱۱۸۱ ؛ <چاپ ناسائو‌ـلیس ، ۴۱۱ـ۴۱۰>.

۴ـ پالاوی ، «آثارباستانی مسیحیت» ، ص۲۴ـ۲۳ .

همه اورا ازخود می‌دانند وهمه خیروخوشی فراوان برایش پیش‌بینی می‌کنند»[۱] مع‌هذا جوینی مورخ اعتراف می‌کند که درعهد او مغولان ، برخلاف عهود پیشین به‌نظر تحقیر به مسلمانان می‌نگریستند . به‌عقیدهٔ جوینی گناه این وضع به‌گردن خود مسلمین که علیه یکدیگر به‌تحریك و تفتین دست می‌زدند، بوده است[۲] . کماکان روحانیان‌همهٔ ادیان ازهرگونه مالیات وعوارضی‌معاف بودند به گفتهٔ میرخواند فقط خاخامهای یهودی از این قاعده مستثنی بوده‌اند[۲] و یهودیان ازاین رهگذر بسیارناخشنود بودند.

منکو می‌کوشید هرسرزمینی را طبق قواعد ورسوم و عادت قومی و ملی آن اداره کند ومدارای وی با پیروان ادیان مختلف نیز ازهمین اصل ریشه می‌گرفته . بدین منظور در دبیرخانهٔ دربار خان بزرگ دبیرانی از نمایندگان همهٔ ادیان واقوام و ملیت‌ها ــ ایرانیان و اویغوران وچینیان وتبتیان وتنکقوتان ــ پذیرفته می‌شدند . فرامینی که مخاطب آنها مردم سرزمین معینی بوده‌اند به زبان و خط محلی و طبق نمونهٔ فرمان‌هائی که در زمان شاهان پیشین آن سرزمین صادر می‌گشته ، تحریر می‌شد تا « اگر ایشان زنده بودندی برین

۱ ــ روبروك ، چاپ میشل ــ رایت ، ۳۱۴ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۲۵>.

2. Schefer. «Chrestomatie persane», t. II, pp. I, V.

۲ ــ < میرخواند ، چاپ لکنهو ، ۷ ، ۵۹ ؛ میرخواند در اینجا از معافیت مسلمین و «نصاری» ازمالیات سخن گفته ، می‌گوید ، «ویهود را ازسیورغال وانعام‌خویش مأیوس ساخت» اگراین‌خبرراست باشد ، محرومیت یهودیان را ازمعافیتی‌که درحق‌دیگر جماعات دینی ملحوظ می‌گشته ، فقط می‌توان چنین توجیه‌کردکه ایشان دراردوی خاقان طرفداری نداشتند وحال آنکه مسلمین ومسیحیان وبودائیان درمیان اعیان وارکان ومشاوران منکوقاآن ازخود نمایندگانی داشتند .ــ تحریریه>.

طریقه اقتدا نمودندی »[1] .

منکو نقشهٔ اوکتای را درمورد تنظیم امر وصول مالیاتها و پایان بخشودن به خود کامگی در اخذ عوارض تجدید کرد. خان بزرگ علناً اعلام داشت که اندیشهٔ وی متوجه اعتلای سطح رفاه و آسایش مردم است نه پر کردن خزانهٔ خویش[2]. چون ارغون و دیگر امرای مغرب در قورولتای سال ۱۲۵۱ میلادی /۶۴۹ هجری حضور یافتند ، منکوقاآن نطقی خطاب به ایشان ایراد کرده ضمن آن چنین گفت : « شکی نیست که هر کس نیازمندیهای اتباع و ناحیهٔ قلمرو خویش را بهتر می‌داند و راه و رسم اصلاح و رفع نقایص را نیکوتر می‌شناسد » . بدین سبب فرمود تا هریك از ایشان علیحده کتباً وضع ناحیهٔ خویش را گزارش دهد و اقداماتی را که برای رفاه و آسایش مردم میتوان به عمل آورد ذکر کند . تقریباً همهٔ ایشان از سنگینی بار مالیاتها همچون بلای عمده و آفت اصلی یادکردند ولزوم محدود کردن آن را ثابت نمودند . بنابه گفتهٔ رشیدالدین «چون کارظلم وتعدی بالاگرفته بود دهاقین از کثرت زحمات ومطالبات وتکلیف وعوارض بجان‌رسیده بودند تابحدی که محصول ارتفاعات بنصف مطالبات وفا نمی‌کرد»[3]. این‌بار، برخلاف احکام و تصمیمات اوکتای‌ـ

۱ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۶ ؛ <چاپ بلوشه ، ۳۱۷ . ـ تحریریه > .

۲ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ <چاپ بلوشه ، ۳۱۰ : «ما را نظر برترفیه احوال رعایاست نه برتوفیر اموال خزاین»>. رشیدالدین همانجاچنین افزوده، «و درباب تخفیف رعایا یرلیغ فرمود» ؛ d' Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, P. 205

۳ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ بلوشه ، ۳۱۲ ـ تحریریه > .

قاآن ، مالیات نقدی تعیین شد، ولی دربارهٔ میزان‌آن اخبار متناقضی بدست ما رسیده است[۱] . این خود نشان میدهد که اوامر منکو و اوکتای در این زمینه بسرروی کاغذ باقی مانده به موقع اجرا گذاشته نمی‌شده است . بنا بـه گفتهٔ رشیدالدین ، درچین و ماوراءالنهر حداکثرمالیات سرانه ۱۵ دیناربوده است (درمتنی دیگر ۱۱ دینار) و درخراسان وایران ۷ دینار، و حداقل درهمه جایك دیناربوده . به‌گفتهٔ جوینی منکوقاآن برای خراسان حداکثر ۱۰ دیناروحداقل یك دینار معین کرده بود . همهٔ هزینه‌های دولت ازمحل این مالیات می‌بایست پرداخته شود . ارغون چون درسال ۱۲۵۳ میلادی (۶۵۱ هجری) به خراسان بازگشت از هرده نفر ۷۰ دینار مأخوذ داشت ، یعنی متوسط حداکثری را که منکو مقرر کرده بود گرفت . درمواردی که شخص مالیات دهنده اموال غیر منقول ویا منقولی درنقاط مختلف داشته بـود ، می‌بایست در هرمحل علیحده مالیات بپردازد ، بطوری که گاه ازشخص واحد تا پانصد و حتی هـزار دینار مالیات مأخوذمی‌گردید. امادربارهٔ نحوهٔ وصول‌مالیات توسط ارغون،کراکوس مورخ[۲] چنین می‌گوید : « ازمردم بیش ازحد توانائی ایشان مالیات مطالبه می کردنـد و کار ایشان را به فقر وسائلی می‌کشاندند وآنگاه رنج وشکنجه شان می‌دادند. و کسانی‌راکه پنهان می‌شدند می‌گرفتند وبقتل می‌رساندند . هر کس

۱ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴ ، ورقهای ۱۹۹ــ۱۹۶ ؛ <چاپ قزوینی ، II ، ۲۶۱ ــ ۲۵۱ ؛ « متون » ، ص ۱۱۸ > ؛ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB ددن ۲۹۸ ، ورق ۲۰۵ ؛ چاپ بلوشه d, Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, PP. 283–284 ؛ <۳۱۳ــ۳۱۴

۲ــ «تاریخ‌مغولان ازروی منابع ارمنی»، II، ۷۹ــ۷۸(کراکوس گندزاکسکی‌ــ گنجه‌ای) .

قادر به پرداخت نبود کودکانش را می‌گرفتند، زیرا که مسلمانان ایرانی‌همراه ایشان بودند. ولی شاهزادگان فرمانفرمای نواحی تیزدراعمال شکنجه واخاذی یاریشان می کردند وضمناً خود نیزنصیبی می‌بردند».

منکو جملهٔ یرلیغها وپایزه‌هائی راکه بعد ازمرگ چنگیزخان صادرشده بود ملغی و کان لم یکن شناخت، یعنی باین طریق گوئی حتی قانونی بودن انتخاب اوکتای را منکرشد. پادشاه زادگان وظیفه داشتند من بعد درهمهٔ امور با نمایندگان (نواب) قاآن مشورت کنند[1]. اعمال حقوق عالیهٔ منکو با دشواریهائی‌مواجه نگشت زیراکه تقریباًهمهٔ بازماندگان بالغ اوکتای وجغتای نابود شده بودند. چند تن از اخلاف اوکتای که جانب منکو را گرفته بودند (ماتند قدان [قدقان، قدغان در تألیفهای جوینی و وصاف]، ملك و پسران کوتان) در تنکقوت وچین تیول وحصه‌ای داشتند. بنابه‌گفتهٔ روبروك[2]، بخشی از اراضی اصلی‌اوکتای، یعنی‌یورت‌گیوك درایمیل، «با همهٔ‌آدمیان وحیوانات متعلق به آن» به پسر خردسال گیوك (محتملا نوادهٔ او) تفویض‌گشت. به ظن قوی منظور نظرخانات پسر ناقو می‌باشد که بعدها به خدمت قایدو [قیدو] درآمد. اما راجع به خاندان جغتای... حتی یك تن از اعضای بالغ آن خاندان را هم (قراهلاکو به مرگ طبیعی درگذشت) سراغ نداریم که در زمان منکو مقام خویش را حفظ کرده باشد. همهٔ ایشان یا به قتل رسیدند و یا تبعید شدند. کودکان خردسال ایشان دراردوی خان بزرگ تربیت یافتند وفقط بعدها

۱ــ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB V ۳، ۱، ورق ۲۰۸؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ،ورق ۲۰۵؛ <چاپ بلوشه ۳۱۱ــ۳۱۰>؛
d' Ohsson », « Histoire des mongols », t. II, P. 265

۲ــ روبروك، چاپ میشل‌ــرایت، ۲۹۸ــ۲۹۷؛ <ترجمهٔ مالئین، ۱۱۴>.

درعهد قوبیلای قاآن بخشی از ایشان به متصرفات خاندان خویش بازگشتند. ظاهراً در واقع خاندان جغتای، بطوری که جوزجانی[۱] ومورخان ارمنی[۲] خبر می‌دهند کاملا معدوم شده بوده است.

داستانی که مؤلف تاریخ‌انساب مغول [معزالانساب] دربارهٔ پادشاه‌زاده قداقی نقل می کند شایان توجه می‌باشد. وی می‌نویسد: «او را (قداقی را) منکوقاآن سجن (ستسن) نام نهاد وبررسم بخشیان موی تراشیده می‌گشت وبا منکوقاآن بهم بولایت ختای بچریك رفت و در راه نماند»[۳].

۱ــ ترجمهٔ راورتی، II، ۱۱۸۶؛ < چاپ ناسائو ــ لیس، ۴۱۲: «وچنان کرد که ازخیل جغتای برروی زمین آثار نماند مگریك دوپسر جغتای که بطرف چین بنزدیك التون خان طمغاج رفتند» (یعنی به نزد امپراطور چین‌جنوبی ازخاندان سون) ــ تحریریه >.

۲ــ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، II، ۱۰۵ (کیراکوس گنجه‌ای ــ گالنزاکسکی).

۳ــ «معزالانساب»، ورق ۲۹؛ < «متون»، ص ۱۵۹ >. دراینجا هم، مانند بعضی نسخ خطی تألیف رشیدالدین نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a566، ورق ۲۱۰؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۱۸۶؛ < همچنین درچاپ علی‌زاده، متن ۱۳ و همانجا، ترجمهٔ آرندس، ۸۳ > «قداقی» پسر بوری معرفی شده است. نام «قداقی» دوبار در نسخه های یاد شده آمده است و وی پسر بوری و پسر هفتم جغتای معرفی شده؛ <درچاپ بلوشه نام «قداقی» سه بار بعنوان پسرهفتم جغتای منقول‌است (ص ۱۵۷ــ «قداقی»، ص ۱۷۷ و ۱۹۳ قداقی). ــ تحریریه > در «معزالانساب» «قرا ایلکو» پسر هفتم جغتای معرفی شده است. وصاف (نسخهٔ خطی GPB، ورق b ۳۵۱) نیز قداقی را پسر بوری می‌خواند.

ارغنه خاتون [اورقینه خاتون] در آلمالیغ حکومت داشت و درسال ۱۲۵۴ میلادی / ۶۵۲ هجری از هلاکو که به فرمان قاآن روانهٔ مغرب بود پذیرائی بعمل آورد[1] . شاهزاده خانم مزبور با اینکه عروس محبوب جغتای بوده[2] و خود کیش بودا داشته با حرارت تمام از مسلمانان حمایت‌می کرده است[3] .

فرزند وی مبارك شاه نخستین فرد خاندان چنگیزیان بود که اسلام آورد[4]. حکومت آن سرزمین کماکان ازطرف منکو و باتو با مسعودبك بوده است. پیشتر گفتیم که نه تنها نواحی‌مسلمان نشین بلکه اویغورستان نیز به دست او اداره می‌شد . در سال ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری وی در بیش بالیغ با ارغون ملاقات کرد . ولی در پائیز سال ۱۲۵۵ میلادی / ۶۵۳ هجری[5] قریب چهل‌روز درجلگهٔ [مرغزار] کان‌گل که درحوالی‌سمرقند است هلاکو راضیافت

۱ـ رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ۱۴۹ـ۱۳۷ ؛

d, Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, P. 138.

۲ـ < رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۱۰۲ (اورقنه خاتون)؛ ترجمهٔ ، بخش V ، ۸۰ > .

۳ـ وصاف ، چاپ هامر ، ۳۰ ؛ <چاپ ، ۱۵ بمبئی- ۱۴ > . ـ < جمال قرشی («متون» ، ص ۱۳۸) وی را مسلمان می‌شمارد . ـ C. B > .

۴ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۵ ؛ < چاپ بلوشه ۱۸۸ > .

۵ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴، ورق ۱۹۵ ؛ <چاپ قزوینی ، III، ۸۹ > .

کرد[1] . تا حدی که اطلاع داریم ، این نخستین باری است که به نام این جلگه ـ جلگه‌ای که در عهد تیموریان شهرت فراوان یافت ـ برمی‌خوریم . هلاکو از سمرقند به‌کش آمد و درآنجا ارغون و بعضی از امرای محلی ایران (شمس‌ـ الدین کُرت ملك هرات درسمرقند به‌خدمت هلاکورسید) ازوی استقبال کردند. در ژانویه سال ۱۲۵۶ میلادی / ۶۵۴ هجری بالشکر از آمودریا گذشت و در کرانهٔ چپ آن رود به شکار شیرپرداخت[2] .

بنابرآن چه روبروك دربارهٔ مرزمیان متصرفات باتو ومنکوگفته است و ما نقل کردیم ، ماوراءالنهر در منطقهٔ نفوذ باتو قرارداشته بود . و در واقع اخباری دربارهٔ بروز و تجلی نفوذ وی درآن سرزمین در دست است . مثلاً پسر مدافع خجند تیمورملك ، به فرمان باتو همهٔ اموال منقول و غیرمنقول پدرخویش را درخجند بازیافت[3] .

۱ـ رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ۱۴۹ .

۲ـ همانجا ، ۱۵۳-۱۴۹ . <مؤلفان ایرانی غالباً کلمهٔ « شیران » را به جای «ببران» بکار برده‌اند. ـ تحریریه > . بنا به اخبار چینی (« یوآنشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۳۲۹) ، منکو در زمستان سال ۵۷-۱۲۵۶ میلادی بخاراثیانی (خوی ـ خوی) را که مطیع شده بودند و در مسیرآمودریا می‌زیستند میان اعیان و ارکان دولت تقسیم کرد. ولی دربارهٔ وجوداستحکامات برساحل جیحون ـ به هنگام لشکرکشی هلاکو اطلاعی در دست نداریم .

۳ـ جوینی، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۲ ؛ <چاپ قزوینی ، I، ۷۳> ؛ d,Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, PP. 139-140 . جوزجانی (ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۷۲ ؛ < چاپ ناسائوـ لیتی، ۴۰۷ ـ ۴۰۶ >) مدارای باتو را با پیروان ادیان مختلفه و حمایت وی را از مسلمانان ترکستان می‌ستاید . در

←

باتوخان درسال ۶۵۳ هجری /۱۲۵۵ میلادی[1] درگذشت . وی‌اندکی پیش از وفات، فرزند خویش‌سرتاق رابه قورولتای نزد منکواعزام داشته‌بود. سرتاق حتی در زمان حیات پدر نیز در امور نفوذ فراوان داشت . شاهزادگان روسی‌حتی‌درسال ۱۲۴۹ میلادی[2] به نزد او رفتند. روبروك ازاردوگاه سرتاق که درموضعی بین رودهای دن و ولگا ــ به مسافت سه روز راه ازگذرگاه رود اخیرالذکر ــ قرار داشته ، دیدن کرده بود (این گذرگاه به گفته اشمیدت[3] در نزدیکی ۵۰ درجه عرض شمالی بوده است). سرتاق چون درطی سفرخویش به نزد منکو از مرگ پدر خبریافت ، به قبچاق بازنگشت و سفر را دوام داد . خان بزرگ [منکوقاآن] آنچنان ازاین عمل وی راضی و خشنود گشت که

→

اردوی او مساجد و امامان و مؤذنان وجود داشتند . حتی برخی معتقد بودند که وی در نهان دین اسلام آورده است . بنابه‌گفتهٔ جوینی (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۵ • < چاپ قزوینی ، I ، ۲۲۲ >) باتوخان به کیش یکتا پرستی منولی وفادار مانده بودوبه هیچ‌دین دیگری تمایل نشان نمی‌داد . <بارتولد درمقالهٔ خود تحت‌عنوان « باتوخان » EI,I دربارهٔ شخصیت باتو مفصل‌تر سخن گفته است > .

۱ــ درتألیف جوینی سال ۶۵۳ هجری (۱۲۵۵ میلادی) مذکور است ؛ به گفتهٔ رشیدالدین (نسخهٔ خطی GPB ددن ۲۸۹ ، ورق ۱۸۱ ؛ < چاپ بلوشه ، ۱۳۷ >) سال وفات او۶۵۰ هجری (۵۳ــ۱۲۵۲ میلادی) بوده است واین باگفتهٔ روبروك وقول خود رشیدالدین در بارهٔ جلوس منکو تناقض دارد . ضمناً باید گفته شود که به گفتهٔ راورتی (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۷۳ــ۱۱۷۲ ، حاشیه ۹) ،
[« بی شك سال ۶۵۰ هـ . تاریخ صحیح در گذشت وی است»]
« there is no doubt that 650H. is the correct year of his death »

۲ــ کارامزین ، « تاریخ دولت روسیه » ، مجلد IV ، حاشیه ۸۴ ، ص ۲۱ــ۲۰.

3— Schmidt. « über Rubruks Reis », S. 19 ــ۳

بنا به گفتهٔ کیراکوس[۱] «فرمانروائی وی را بر لشکریان و سرزمینهای تابع پدرش تأیید و تصویب کرد و حق داشتن مقام و نام دوم شخص سرزمین پادشاهی مغولان را به وی داد و اجازه داد همچون سلطان و خداوندگار منشور صادر کند و اورا باچنین امتیازاتی به زادگاهش بازگردانید. به گفتهٔ واردان، سرتاق حتی «بیش از اراضی» پدر دریافت داشت[۲].

بطوری که مؤلفان مسیحی[۳] و مسلمان نقل می کنند سرتاق مسیحی بوده است. ابوالفرج[۴] حتی می گوید که سرتاق شماس[۵] بوده است. واردان می نویسد[۶] که او «افراد قوم خود و بیگانگان را به دین مسیح درآورد». روبروک[۷] که

۱ـ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، II، ۸۷ (کیراکوس گنذزاکسکی ـ گنجه‌ای).

۲ـ < همانجا، I، ۱۱ (واردان بزرگ) >.

۳ـ گذشته از اخبار جوزجانی که نقل کردم جوینی نیز خبری دراین باره دارد (نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورق ۹۶؛ <چاپ قزوینی، I، ۲۲۳) مبنی براینکه «سرتاق متقلد ملت نصاری بود».

۴ـ Barhebrael, « Chronicon Syriacum . چاپ برونس کیرش، ۴۹۳. رجوع شود نیز بـه «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، II، ۱۳۴ (کیراکوس گنذزاکسکی ـ گنجه‌ای).

۵ ـ < شاید این خبر را باید با گفتهٔ روبروک مربوط دانست که می‌گویـد، مغولان نستوری چون اسقفی به ایشان وارد می‌شد، وی را مجبور می‌کردنـد که دست برسرهمه، حتی کودکان و خردسالان نهاده ایشان را وارد خدمت کلیسا کند. وی می‌گوید «بدین طریق همهٔ مردان ایشان مردان روحانی [کشیش] هستند». (ترجمهٔ مالئین ۱۱۲). ـ تحریریه >.

۶ـ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، I، ۱۱ (واردان بزرگ).

۷ـ روبروک، چاپ میشل ـ رایت، ۲۶۳. < ترجمهٔ مالئین، ۹۴ >.

درسال ۱۲۵۳ میلادی / ۶۵۱ هجری در اردوی سرتاق مقام داشته می‌گوید که که او واقعاً مسیحی نبود و فقط از مسیحیان حمایت می‌کرده است. سرتاق دبیری نستوری داشت بنام کیاق و وی حتی روحانیان فرانسیسکان را از اینکه پادشاه زادهٔ مزبور را مسیحی بنامند منع کرد وگفت: «او مسیحی نیست و مغول است»[1] . ازاین سخنان چنین برمیآید که کلمهٔ «مسیحی» درنظرمغولان مفهوم قومی ونژادی داشته است. روبروك خود می‌گوید که‌گوسست آلمانی[2] به فرمان سرتاق دربخشهای سفلای رود ولگا و کرانهٔ غربی آن، روبروی‌شهر سومرکنت[3] که برجزیره‌ای قرارداشته، کلیسائی بنا کرد . دیگسر روبروك می‌گوید[4] که سرتاق شش همسرداشت . این خود نشان می‌دهد که سرتاق، اگرهم تعلقی به کلیسای مسیحی داشته، تعلقی ظاهری و اسمی بوده است ولاغیر .

به گفتهٔ جوزجانی[5] سرتاق دشمنی خویش را نسبت به اسلام شدیداً در سخنانی خطاب بـه عم خویش برکه [برکای، برکا] بیان داشته است. بدین شرح : « تو مسلمانی و من به دین مسیح ایمان دارم . رؤیت صورت مسلمان بدبختی است » . مع هذا از مندرجات منابع و تألیفات مسیحیان پیداست که در عهد سرتاق روحانیان مسلمان کماکان از پرداخت مال و خراج معاف

۱ـ روبروك ، چاپ میشل‌ـرایت ، ۲۵۹ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۹۲ > .

۲ـ روبروك ، چاپ میشل‌ـرایت ، ۳۷۹ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۱۶۸ > .

۳ـ Schmidt, « über Rubruk's Reise » S. 75 –3

۴ـ روبروك چاپ میشل‌ـرایت ، ۲۵۳ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۸۹ > .

۵ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۱ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۴۶۰ > .

بوده‌اند[۱] .

سرتاق پیش از بازگشت از اردوی منکو به ناحیهٔ ولگا ، درگذشت و یا بنا باخبار دیگر[۲] اندکی پس ازمراجعت وفات یافت. به‌گفتهٔ جوزجانی[۳] مرگ وی به منزلهٔ مجازات وقهر الهی بود که براثر دعای برکه وبخاطر توهینی که به وی [برکه] کرده بود نازل شده بوده است. بـه گفتهٔ کراکوس[۴] سرتاق را خویشاوندان مسلمان وی ، برکه وبارکیش، یعنی عمّان وی برکه وبرکجار، زهرخوراندند . منکو ، پس از مرگ سرتـاق ، امیران خویش را به قزل اردو فرستاد و ایشان براقچین‌خاتون بیوهٔ‌باتو را به‌فرمانفرمائی منصوب کردند و اولاغچی را، که جوینی پسرسرتـاق[۵] و رشیدالدین فرزند باتوبش می‌خواند، به تخت سلطنت نشاندند[۶] . بنا بـه گفتهٔ جوینی اولاغچی در همان سال وفات

---

۱ ــ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II، ۷۵ (کیراکوس گاندزاکسکی، گنجه‌ای) . دراینجا گفته شده است که سرتاق « ازخدا می‌ترسید و مؤمن و متقی بود و درخیمهٔ خویش کلیسائی سفری داشت که دائماً درآن ادعیهٔ دینی خوانده می‌شد »

۲ــ همانجا ، ۸۷ (کیراکوس گنجه‌ای) .

۳ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۱ ؛ < چاپ ناسائو ــ لیس ، ۴۵۱ــ۴۵۰> .

۴ـ « تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II ، ۸۷ (کیراکوس گاندزاکسکی، گنجه‌ای) .

۵ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۶ ؛ <چاپ قزوینی ، I، ۲۲۳ > .

۶ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a566 ، ورق ۲۰۱ ؛ نسخهٔ‌خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۷۷ ؛ <درچاپ بلوشه (۱۰۰ و ۱۱۳) از «اولاقچی» دوبار به عنوان پسرپنجم توقوقان پسر باتو یاد شده است ؛ همانجا (۱۰۸) مذکور است کـه ←

یافت . ولی شاهزادگان روسی حتی در سال ۱۲۵۷ میلادی / ۶۵۵ هجری به دربار «اولاوچی» آمد و شد می‌کردند (کاراندین[1] وی را به خطا جانشین برکه می‌خواند) . پس ازمرگ اولاغچی برکه در رأس‌اولوس جوچی [گوشی] قرارگرفت .

ما دربارهٔ تاریخ وچگونگی اسلام‌آوردن برکه اطلاعات‌دقیق وموثقی در دست نداریم . روایت اصح آن است که جوزجانی آورده و می‌گوید که برکه مربی مسلمانی داشته‌است (به گفتهٔ جوزجانی برکه قرآن را درخجند ، نزد یکی از علمای آن شهر آموخت)[2] . شکی نیست کـه وی حتی در زمان حیات باتوخان هم مسلمان بوده و در قرارگاه او به واجبات مسلمانی عمل می‌شده است. روبروك[3] می‌گوید که برکه اسلام‌آورده بود و اجازه‌نمی‌داد که کس در قرارگاه او گوشت خوك بخورد . وی پس ازجلوس به بخارا رفت‌تا مراقب احترام را نسبت به علمای برجستهٔ آن شهرابراز دارد[4] . این خود می‌نمایاند که قلمرو حکـومت پیشین باتو ، ماوراءالنهر را هم در بر می‌گـرفته

سرتاق به هیچوجه‌دارای پسرنبوده ، «واورا هیچ پسرنبوده‌است». درکتاب «معزالانساب» «اولاچی» پسرچهارم باتو معرفی شده است، رجوع شود به حاشیهٔ بلوشه به چاپ تألیف رشیدالدین، ص ۱۰۸، حاشیه f . (دراینجا مستخرجاتی نقل‌کرده است). ــتحریریه>.

۱ــ « تاریخ مغول از روی منابع ارمنی » مجلد IV ، ص ۴۷ .

۲ ــ جوزجانی ، تــرجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۸۴ ، < چاپ ناسائو ــ لیس ، ۴۴۶ > .

۳ــ چاپ میشل‌ــرایت ، ۲۶۳ ؛ < ترجمهٔ مالئین ، ۹۴ > .

۴ ــ جوزجانی ، تــرجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۸۵ ؛ < چاپ ناسائو ــ لیس ، ۴۴۷ > .

است . و این نظر را سخنان رشیدالدین نیز تأیید می کند . وی می گوید که بعدها امرای آلغو همهٔ نوکران و پیروان برکه را از ماوراءالنهر طرد و تبعید کردند[۱] . بدین سبب دلیلی در دست نیست که صحت داستان منقول در تألیف جوزجانی را مورد تردید قرار دهیم. وی می گوید دخالت برکه سبب شد تا مبارزهٔ مسلمانان سمرقند علیه هم شهریان مسیحی ایشان به نفع مسلمین پایان یابد .

بطوری که می‌دانیم مسیحیت پیش از دوران اسلامی در سمرقند رخنه نموده در عهد سامانیان وقراخانیان نیز پایداری کرده بوده است ، ولی دربارهٔ شرکت مسیحیان در زندگی سیاسی‌آن سرزمین درآن دوران اطلاعی دردست نیست . سقوط سیادت اسلام و دودمانهای مسلمان بالطبع می‌بایست تمایل مسیحیان را به انتقام جوئی ازکسانی که بایشان ستم کرده بودند ، برانگیزد . اوضاع به حال ایشان مساعد بود . دیدیم که بسیاری از چنگیزیان ، و نه تنها افرادی که باروح مسیحیت پرورش یافته بودند[۲] ، بلکه حتی مجریان پروپا ـ قرص یاسا به اسلام دشمنی می‌ورزیدند . در زمرهٔ امرای ماوراءالنهر عده‌ای مغول وچینی‌دیده می‌شدند. گذشته ازاین درآن زمان مسلمانان دشمن خارجی عمدهٔ امپراطوری مغولان محسوب می گردیدند . در زمان گیوك خان حتی اندیشه‌ای پدید آمد (که بعد درعهد ایلخانان ایران توسعه و تقویت پیدا کرد) که اتحادی میان مغولان ومسیحیان علیه مسلمانان منعقد گردد .

۱ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۵ ؛ «چاپ بلوشه ۴۰۴» .

۲ ـ «رجوع شود به بارتولد ، « دربارهٔ مسیحیان چنگیزی » ، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲ . ـ تحریریه» .

در پایان سال ۱۲۴۸ میلادی / ۶۴۶ هجری رسولان ایلچکدای - [« ایلچدای » درتألیف وصاف] - که وی از طرف گیوك برای جنگ علیه اسماعیلیان وخلیفه بغداد اعزام شده بود - درجزیرهٔ قبرس به حضور سن‌لوئی رسیدند[۱] .رسولان مزبوربه اطلاع سن-لوئی رسانیدندکه مادر گیوك مسیحی است و خود گیوك نیز به اتفاق ۱۸ تن از پادشاه زادگان و بسیاری از اعیان و ارکان دولت به کیش مسیح درآمده است و ایلچکدای سالها است که تعمید یافته و اکنون عازم بغداد است «تا انتقام توهینی را که خوارزمیان به خداوند عیسی‌مسیح وارد آورده‌اند بکشد»[۲] . ایلچکدای درنامه ازپادشاه خواسته بود که میان مسیحیان پیرومذاهب گوناگون فرقی نگذارد یعنی بین کاتولیکها و یونانیان [ارتودوکسها] و ارمنیان و نستوریان و یعقوبیان [« یعاقبه » یا پیروان یعقوب بردعی] وهمهٔ کسانی که صلیب را بزرگ می‌دارند تفاوتی قائل‌نشود

۱- دربارهٔ روابط مغولان با سن - لوئی [لوئی نهم] پادشاه فرانسه ، در زمان گیوك خان ، رجوع شود به موسیخم ، ضمیمه XII . <رسولان ایلچکدای عبارت بودند از « سابلدین » (سعدالدین یا سیف‌الدین ؟) داود که مسیحی بود نستوری وعربی زبان وموصلی (دربارهٔ وی به بعد رجوع شود) و شخصی بنام مارك که محتملا وی نیز نستوری بوده است . تحقیق مشروح درتاریخ رسالت ایشان را پلیو نقل کرده ،

Pelliot، « Les Mongols et la Papauté », II, P, 151 sq.(xtrait de la ROC, sér.3.t.VIII(XVIII), N.1–2 -تحریریه>.

۲- < ترکان خوارزمی که باتفاق جلال‌الدین خوارزمشاه از آسیای میانه رفته بودند وپس ازمرگ اوبه خدمت سلطان صالح ایوبی فرمانروای مصر درآمدند درسال ۱۲۴۴ میلادی / ۶۴۲ هجری صلیبیان را (برای بار دوم) از اورشلیم بیرون راندند و ضمناً شهر و اماکن مقدسهٔ مسیحی را غارت کردند - تحریریه>.

زیرا که «ما همهٔ ایشان را برابر می‌دانیم»[۱]. پادشاه قبرس، پیش از رسیدن رسولان، به محض ورود سن‌لوئی به آن جزیره نامهٔ کونتابل[۲] ارمنی را که در ۷ فوریه سال ۱۲۴۸ میلادی درسمرقند نوشته شده بوده به سن‌لوئی نشان داد [«کونتابل» تقریباً به معنی امیرآخوراست که درفرانسهٔ قدیم مقامی‌عالی بوده]. در آن نامه ازموفقیتهای مسیحیان درمیان مغولان سخن رفته بوده‌است. نویسندهٔ نامه شخصاً در کلیسای مسیحیان محل [سمرقند] حضوریافته وتصویر مسیح و سه پادشاه مجوس را مشاهده کرده بوده است. در نامهٔ مزبور همهٔ موفقیتهای مسیحیت منحصراً به نفوذکلام ولطف سخن مسیح‌حمل شده، زیرا که مبلغان کلام مسیح شایستهٔ رسالت خویش‌نیستند. درنامه چنین منقول‌است: «بدانید، کسانی که [دراینجا] مبلغ شمرده می‌شوند، به عقیدهٔ من، سزاوار مجازات شدیدی می‌باشند». به گفتهٔ نویسندهٔ نامه مسلمانان اکنون باید تاوان گناهانی را که نسبت به مسیحیان مرتکب شده‌اند. بپردازند و «سارازین‌هائی [غربیان در قرون وسطی مسلمانان اروپا و افریقا را به این نام می‌خواندند]

۱ــ <نامه درماه محرم ۶۴۶ هجری یعنی بهار ۱۲۴۸ میلادی نوشته شده بوده است. بموجب تحقیقی که پ. پلیو بعمل آورده ممکن است بین ۱۵ و ۲۴ مه ۱۲۴۸ میلادی نوشته شده باشد.

Pelliot, « Les Mongols et la Papauté », II, P. 204 ــتحریریه>.

۲ــ سخن از سبات برادر پادشاه ارمنستان هایطون (هتوم) درمیان است. در بارهٔ سفر او به دربار گیوك رجوع شود به ماگاکی، ترجمهٔ پاتکانوف، ۱۸، وحاشیه۳۴؛ چاپ بلیك ــ فرای، متن، ۳۱۲، ۳۱۴؛ ترجمه ۳۱۳، ۳۱۵؛ نیز رجوع شود به «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، II، ص ۷۰ــ۶۹ (گیراکوس گندزاکسکی. گنجه‌ای). ــ تحریریه>.

که ترس و وحشت درمیان ایشان (مسیحیان) ایجاد کرده بودند اکنون دوبرابر آنچه را که خود مرتکب شده بودند تحمل می کنند».

سن‌لوئی را ازفکر اتحاد با مغولان مسیحی شده علیه سارازین‌ها خوش آمد و رسولانی ازطرف خویش به مغولستان گسیل داشت. ولی تقاضای مربوط به مدارا بادیگر مذاهب و فرق مسیحی بطور قطع رد شد. اُدن اسقف توسکولان (نمایندۀ پاپ در اردوگاه سن‌لوئی) نامه هائی به عنوان خان بزرگ و مادر او و ایلچیکدای [ایلچیدای] و رؤسای کلیساهای مشرق زمین تسلیم رسولان نمود. در این نامه ها گفته شده بود که کلیسای رُم ایشان را با کمال میل همچون فرزندان محبوب خویش می‌پذیرد ولی به شرطی که واجبات دین حق رامرعی دارند و کلیسای رم را مادر همۀ کلیساها بدانند و پیشوای آن را جانشین عیسی مسیح بشمارند و هر کس که خود را مسیحی می‌خواند موظف به اطاعت از وی است.

به سبب درگذشت گیوك این نقشه مجری نگشت. منکوقاآن نامۀ شدیداللحنی خطاب به پادشاه فرانسه تسلیم روبروك کرد و درطی آن داود[1] را فریبکارخواند وشاهزاده خانم اغول غایمش‌خاتون[2] را (که رسولان سن‌لوئی را با حسن نیت پذیرفته بود) «زنی شریر و بدتر از سگ» نامید و افزود که «چگونه ممکن است که مشارالیها چیزی از جنگ وصلح وخیروصلاح دولت

۱ـ <دربارۀ داود به ماقبل ص ۱۰۳۱ حاشیه ۶ رجوع شود ـ تحریریه>.

۲ـ < وی بیوۀ گیوك قاآن و ازقوم مرکیت بوده است وی را نباید بایکی از زنان منکوقاآن که به همین نام موسوم و ازقوم اویرات بوده است اشتباه کرد. دربارۀ جزئیات موضوع رجوع شود به،

Pelliot, « Les Mongols et la Papauté » II, P. 198 n. 2 ـ تحریریه>.

بداند »[۱] .

تأثیری که اقامت سمباث [نام نویسندهٔ ارمنی نامهٔ یاد شده است] در سمرقند در وی کرده، خود گواه مبارزه‌ایست که میان مسلمانان ومسیحیان آن شهر جریان داشته بود . روایت عجیب و غریب مارکوپولو در بارهٔ کلیسای یحیی تعمید دهنده نیز مؤید و شاهد وجود این مبارزه است[۲] : گویا کلیسای مزبور در زمان جغتای ، که خود بدین مسیح درآمده بوده، ساخته شده بوده است و برای بنای آن، با اجازهٔ خان، ازپایهٔ ساختمان مسجدی سنگ برداشتند و سنگ را زیرستون وسط کلیسا که تکیه‌گاه اصلی گنبد بنا بود قرار دادند . وچون فرزند جغتای (نوادهٔ او) که مسیحی نبود جانشین و وارث وی‌گشت، مسلمانان دسیسه کردند ومسیحیان را مجبور به بازگرداندن آن سنگ‌نمودند. سنگ را از زیرستون برداشتند ولی ، برخلاف انتظار ، بنا فرونریخت، زیرا که « ستون خود پنج وجب ازپایه بلند شد . و ازآن زمان ستون گنبد را نگاه نمیدارد بلکه گنبد ستون را تکیه‌گاه است » .

داستانی که جوزجانی از قول سیداشرف‌الدین شیخ خانقاه نورالدین اعمی درسمرقند نقل می کند موثق‌تر می‌نماید[۳] [شیخ نورالدین اعمی درقندیه ـ بیان مزارات سمرقند ـ «بصیر» بجای «اعمی» خوانده شده ، واین به سبب

۱ـ روبروك نامهٔ منکوقاآن را به لوئی‌نهم [سن‌ــلوئی] نقل‌کرده است (چاپ میشل‌ــرایت ۳۷۱ــ۳۶۹ ؛< ترجمهٔ مالئین ۱۶۳ــ۱۶۲ >؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 306—309

۲ـ مارکاپولو ، چاپ یول ، I ، ۱۸۶ــ۱۸۳ ؛ <ترجمهٔ میناییف ، ۶۹>.

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۰ ـ ۱۲۸۸ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ، ۴۴۸ـ۴۵۰>.

روشندلی‌وی بوده است، ولی‌شیخ واقعاً کوربوده] . سید درسال ۶۵۷هجری / ۱۲۵۹میلادی به‌قصدبازرگانی‌وارد دهلی شد. به گفته‌اومسلمین‌سمرقندکلیسا را ویران کرده بودند .

پس ازتاریخ مذکور دیگر اطلاعی از وضع مسیحیان سمرقند دردست نداریم . ولی ظاهراً هنوز مسیحیت در آن شهر کاملا نابود نشده بوده . در یک تألیف چینی پایان قرن‌سیزدهم‌میلادی (هفتم هجری) سمرقند بنام «کشوری که در آنجا دین « اِ-لی-که-عُون » حکمفرما است[1] نامیده شده (به زبان مغولی « ارکاعون » یعنی مسیحی) ؛ در قرن چهاردهم و سال ۱۳۲۹ میلادی پاپ ژان XXII اسقفی‌کاتولیک‌را به‌سمرقندگسیل داشت[2]. در آنزمان مسیحیت درهفت‌ـ

۱ـ پالادی ، « آثار باستانی مسیحیت » ، ص ۳۸ .

۲ـ موخسیم ، ۱۱۱ ـ ۱۱۰ ، ضمیمه LXIII ، LXV . <اطلاعات مربوط به مسیحیان درسمرقند تا عهد الغ‌بیك (۱۴۴۹ـ۱۴۰۹ میلادی) مورد مطالعه قرارگرفته. درسال ۱۴۰۴ میلادی کلاویخو (چاپ سرزنوسکی ، ۳۲۸) نوشت که در سمرقند عدهٔ کثیری مسیحیان اعم از ارمنی ویونانی [اورتودوکس] و نستوری و یعقوبی [یعاقبه پیرو یعقوب بردعی] (مونوفیزیتهای سوری] ـ که اکثرایشان را تیمور از دیگر کشورها به آنجا منتقل کرده بود ، وجود داشته‌اند . داستانی که وارداپت تومامتسوپی (توما ـ متسوپتسی، چاپ شاه‌نظریان ، ۲۹ـ۲۸) مورخ ارمنی قرن XV نقل می‌کند بسیارجالب توجه است . وی می‌گوید که در زمان الغ‌بیك « روزگار مسیحیان درآنجا (سمرقند) به پایان رسید » . عمل خلاف اخلاق یکی از نستوریان سریانی که زوجهٔ مرد مسلمانی را اغواکرده وبه وی تجاوزکرده بود وپس ازآن ازاین‌عمل برخود می‌بالید، بهانه‌ای برای تعقیب و اعمال تضییقات نسبت برهمهٔ مسیحیان سمرقند واقع شد . مسیحیان می‌بایست یا اسلام آورند و یا مرگ را برگزینند . « عدهٔ کمی مرگ را پذیرفتند و باقی از ایمان ←

آب ، چه در بخش جنوبی آن وچه در کرانه‌های چو و یا در شمال آن خطه ، وجود داشته بود. درسال ۱۸۸۶ درسواحل چو گورستان مشهور نستوری کشف گردید[۱] ... دراینجا مناسب و مقتضی است سخنی چند دربارهٔ نقش نستوریان درامپراطوری مغول، تاحدی که بیان مطلب ازروی اقوال معاصران آن‌دوران وبه ویژه روبروك مقدور است ،گفته شود .

طبق کتیبه‌های هفت‌آب ...[۲] .

→

خویش برگشتند» . این داستان را مؤلف از روی نامهٔ شاهد عینی وقایع نقل‌کرده است شاهد مزبور اسقف hOBhann3ca (ژان ، یحیی) ملقب به چانکی بود که برای بازخرید اسیران وآزادکردن ایشان به سرزمینهای شرقی‌سفر کرده بوده است. این خبرفاقدتاریخ است . از نیمهٔ دوم قرن XV به بعد دیگر یادی از مسیحیت در ماوراءالنهر نشده است . ـ تحریریه>.

۱ـ< اینجا درنسخهٔ خطی و. و. بارتولد چندنقطه‌گذاشته شده وظاهراً افتادگی دارد . وبه « روبروك ویس Recueil ، ۲۹۴ » اشاره شده است (چاپ میشل‌سدرایت) (ترجمهٔ مالئین، ۱۱۲ـ۱۱۱). ولی‌درصفحات مزبور داستان مسیحیان نستوری‌مغولستان منقول است نه هفت‌آب . ـ تحریریه>.

۲ـ اینجا هم درنسخهٔ خطی و. و. بارتولد چند نقطه وافتادگی دیده می‌شود. ظاهراً بارتولد می‌خواسته بعدها به جای نقطه‌ها گریزی به وضع‌مسیحیت درماوراءالنهر و هفت‌آب درقرن سیزدهم بزند . و و. بارتولد این موضوع را درتحقیق خویش تحت عنوان ، « دربارهٔ مسیحیت درترکستان پیش ازمغول» و درچاپ آلمانی تألیف مزبورکه حاوی اضافات و تکمله‌هائی می‌باشد تحت عنوان :
« Zur Geschichte des Christentumes in Mittel-Asien bis zur mongolischen Eroberung نیزمورد بررسی مفصل قرار داده است .

از میان دیگر مسیحیان ، چون از نستوریان بگذریم ، یعقوبیان [یعاقبه] سمرقند و یارکند و ارمنیان هفت‌آب شایستهٔ توجه می‌باشند ن . یا .مار[1] به نکته‌ای توجه کرده که درست و منصفانه است . وی می‌گوید از آن زمان که سنگ نبشته‌های ارمنی در هفت‌آب کشف شده ، دیگرشکی باقی نمی‌ماند که صومعهٔ شهرایسیك ـ کول ـ درکرانهٔ دریاچه‌ای به همین نام ـ واقعاً طبق‌نقشهٔ کاتولیك متعلق به ارمنیان بوده نه نستوریان . گذشته از این روبروك در دربار منکوقاآن با ارمنئی‌به نام سرگی مواجه شد که در وطن خود به پارچه بافی اشتغال داشته[2] وبه صورت زاهد گوشه‌گیری به نزد مغولان آمده ونفوذی در میان ایشان کسب کرده بود . داستانی که روبروك دربارهٔ وی نقل می‌کند سیمای وی را کاملا برای ما روشن می‌سازد. داستان دیگری که ندرتاً نقل‌شده و رفتار سرگی مذکوررا با یونا [کشیش‌نستوری] می‌رساند، نیزشایان توجه است و نشان می‌دهد که گاه تبلیغ مسیحیت درمغولستان با چه وسایل [پستی] صورت می‌گرفته وچگونه مبلغانی‌همچون سرگی خویشتن‌را از وجود رقیبانی که ازلحاظ پاکی سیرت ومعلومات برایشان‌برتری داشتند خلاص‌می‌کردند[3].

۱ـ مار ، « سنگ قبری ازهفت‌آب » ، ص ۳۴۸ .

۲ـ روبروك ، چاپ میشل‌ـرایت ، ۳۲۴ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۳۲ >.

۳ـ<منظورنظر داستانی‌است‌که روبروك دربارهٔ مبارزهٔ یوناکشیش‌تحصیلکردهٔ نستوری در قراقروم با راهب جاهل و ماجراجوئی بنام سرگی ، نقل کرده و سرانجام سرگی یونا را مسموم کرد . (روبروك ، چاپ میشل‌ـرایت ، ۳۴۵ ـ ۳۴۲ ، ترجمهٔ مالئین ، ۱۴۵ـ۱۴۴) . بعد از ایـن جا درنسخهٔ خطی و. و. بارتولد چند نقطه دیده می‌شود وظاهراً افتادگی دارد . ـ تحریریه >.

منکوقاآن به هنگام جنگ باچین درگذشت. رشیدالدین[۱] تاریخ مرگ وی را سال مار [ئیلان ئیل] ۶۵۵ هجری / ۱۲۵۷ میلادی و اخبار چینی سال ۱۲۵۹ میلادی / ۶۵۷ هجری ذکر می کنند[۲]. تاریخ اخیرالذکر به نظر صحیح ترمی‌رسد. رشیدالدین خود می گوید که منکودرهشتمین سال سلطنت‌خویش درگذشت. در سال ۱۲۶۰ میلادی/۶۵۹ هجری که‌جوزجانی «طبقات ناصری» را درهندوستان می‌نوشته فقط اخبارمبهمی دربارهٔ مرگ منکو در آن سامان شایع بوده است[۳]. اسمای پسر منکو جنازهٔ پدر را به مغولستان آورد. درهر یك ازچهارقرارگاه منکو به تناوب برای اومجلس عزا برپا کردند وآنگاه در محل بورخان‌خالدون [بورقان قالدون] در«یکه قرق» (قرق‌بزرگ) واقع‌است، کنار گورهای چنگیزخان وتولی به خاك سپردند[۴].

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB V ۳۰۱، ورق ۲۱۱؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۲۰۸؛ <چاپ بلوشه، ۳۳۵. در اینجا تاریخ مرگ منکوقاآن ماه محرم ۶۵۵ هجری (بین ۱۹ ژانویه و ۱۷ فوریه سال ۱۲۵۷ میلادی) ذکرشده است. ولی قبلاً گفته شده که مرض وبا که موجب هلاك قاآن گشت چون «تابستان درآمد وگرما قوت گرفت» میان لشکریان مغول انتشار یافت. تاریخ منقول محل تردید است ـ تحریریه>.

۲ـ «یوآنـشی»، ترجمهٔ بیچورین، ۳۴۹، ۳۵۳؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, P. 332.

۳ـ جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۹۳۲؛ <چاپ ناسائوـلیس، ۴۵۱، «جماعت آیندگان ازخراسان نقل کردند که منکو بدوزخ رفت». ـ تحریریه>.

۴ـ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB V ۳۰۱، ورق ۲۱۱؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۲۰۸؛ <چاپ بلوشه ۳۳۶ـ۳۳۷>. ـ <به گفتهٔ جمال قرشی، منکو قاآن در آغاز سال ۶۵۸ هجری یعنی اندکی بعد از ۱۸ دسامبر ۱۲۵۹ میلادی درگذشت. ـ C. B.>.

این بار مبارزه برسر تخت سلطنت میان پسران تولی- یعنی ارشد ایشان - قبیلای [قوبیلای] که با لشکر خویش درچین مقام داشته و فرزند اصغر تولی اریغ بوکا [یا اریق بوکا] که وارث یورت پدر بوده (مادرش سیورقوقتنی بیکی نیز در اردوی او زندگی می کرده) درگرفت . در سال ۱۲۶۰ میلادی / ۶۵۹ هجری برای نخستین بار در آن واحد دو خان بزرگ - یکی قبیلای درچین ودیگری اریغ بوکا درمغولستان انتخاب شدند. مقتدرترین نمایندگان خاندان چنگیزی یعنی هلاکو وبرکه [برکا، برکای] درهیچیك ازاین دوانتخاب شرکت نداشتند ، ولی اریغ بوکا شایع ساخت که ایشان هواخواه او می باشند . اگر سخنان جوزجانی را باور کنیم[1] نخست، پس ازمرگ منکو، درایران و خراسان و ماوراءالنهر بنام برکه خطبه خوانده می شده است. هریك از این دومدعی تخت و قدرت عده ای ازپادشاه زادگان را هواخواه داشت. ارغنه بیکی خاتون [اورقنه] فرمانفرمای اولوس جغتای طرفدار اریغ بوکا بود. قبیلای کوشید تا اولوس جغتای را تصرف کند و پادشاه زاده ابیشقا پسر بوری را بدین منظور بدان صوب فرستاد. ولی پیروان اریغ بوکا آبیشقا را در تنکقوت دستگیر کردند وچیزی نگذشت که وی به فرمان اریغ بوکا به قتل رسید . اریغ بوکا به تأسی از برادرخویش، به یاری ارغنه بیکی خاتون [اورقنه خاتون] متکی نشد و تصمیم گرفت که از طرف خود شاهزاده ای جغتائی را به ترکستان اعزام دارد تا تملك آن سرزمین را برای خویشتن تأمین کند و راه وصول به آنجا را بروی هلاکو و برکه - در صورتی که این دو جانب مدعی ارشد را بگیرند - سد کند . گذشته از این قبیلای حمل گندم را ازچین به مغولستان متوقف ساخت و براثر این اقدام در

۱ - ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۲ ؛ <چاپ ناسائو-لیس ، ۴۵۱ >.

سرزمین اخیرالذکر قحطی آغاز گشت و اریغ‌بوکا ناگزیرمی‌بایست دراندیشهٔ رساندن گندم از ترکستان به آنجا باشد.

همهٔ این امور به الغو نوهٔ جغتای و پسر بایدار محول شد. بایدار در تیراندازی شهرتی بسزا داشت و در لشکرکشیهای تاتار به اروپا و به ویژه درتاراج و تخریب لهستان و سیلزی در سال ۱۲۴۱ میلادی / ۶۳۹ هجری به نحوی درخشان شرکت جسته بود[1]. پسر نشان داد که فرزند شایستهٔ آن چنان پدری است. و به محض ورود به کاشغر توانست اعضای خاندان جغتای و هواخواهان ایشان را به دورخویش گردآورد. ارغنه خاتون [اورقنه] ناگزیر باتفاق مسعودبیك به نزد اریغ بوکا رفت. آلغو پسرعم خویش نیکپی‌اغول را با ۵۰۰۰ مرد لشکری برای اشغال ماوراءالنهروطرد حکام و والیان برکه از آنجا، گسیل داشت. باتفاق نیکپی، از میان امیران اوچچر [اوچاچر؟] و از بیتکچیان سلیمان بیك پسرحبش عمید اعزام شدند. این می‌رساند که‌حتی بعضی ازاعیان مسلمان نیزجانب آلغو را گرفته بودند. البته نمایندگان واقعی دین برحق می‌بایست از حقوق برکهٔ مسلمان دفاع کنند. شیخ جلال‌الدین باخرزی فرزند سیف‌الدین معروف به‌هنگام اشغال بخارا به قتل‌رسید. رؤسای افواج‌مغول درماوراءالنهر ـ بوقادوشا [در وصاف: بوقابوشا] وچین‌سنك طایفو [دروصاف: چونکسان و جونکسان وخونکسان] ـ درسلك طرفداران آلغو درآمدند و درمقام خویش باقی ماندند.

آلغو به این حد اکتفا نکرده خواست حتی سرزمینهائی را که هرگز جزومتصرفات جغتائیان نبودند ـ یعنی خوارزم و افغانستان را به زیرفرمان در آورد. اوچچر به خوارزم و سادای ایلچی به افغانستان گسیل گشت. درزمان

1– Wolff, « Geschichte der Mongolen », S. 159

منکوقاآن فوج مغولی که مأمور عملیات در هندوستان بوده تحت ریاست سالی‌بهادر قرارداشته است. سادای ایلچی‌زبردستان سالی‌بهادر را به‌جانب خویش جلب کرد وایشان رئیس خویش را تسلیم وی کردند وبدینطریق قدرت آلغو دراینجا نیز برقرار و استوارگشت[1].

ولی‌آلغو این اقدامات را فقط به سود خویش بعمل آورد وبه هیچ‌وجه دراندیشهٔ اجرای میل‌شخص اخیرالذکرنبود[2]. چون رسولان اریغ‌بوکا وجوه نقد و اسبان واسلحه‌ای راکه برایشان ضرورت داشت‌گردآوردند، آلغو آنان را مرخص نکرد[3]. وسرانجام آشکارا به اریغ‌بوکا اعلان جنگ‌کرد ورسولان را به قتل رسانید و وجوه گردآورده را میان لشکریان خویش تقسیم کرد (۱۲۶۲ میلادی / ۶۶۱ هجری).

دراین میان اریغ‌بوکا سرگرم جنگ با قبلای بود ولی موفقیتی نصیب وی نگشت و مجبورشد مغولستان را به وی [قبلای] گذارد وخود به سرزمین دوردست قیرقیزان (خرخیزان) در بخشهای علیای رود ینه سئی رهسپار شود. اغتشاشات چین عملیات بعدی قبلای را دچاراشکال‌کرد و اریغ‌بوکا توانست متوجه دشمن غربی خویش شود. ظاهراً آلغوپیش ازآن برضد دشمن‌خویش

۱ـ <دراین باره رجوع شود به: وصاف، چاپ هامر، متن ۲۴ـ۲۳؛ ترجمه ۲۵، چاپ بمبئی، ۱۲. ـ تحریریه>.

۲ـ < درنسخهٔ خطی بارتولد چنین است. ظاهراً منظورنظروی اریغ‌بوکا بوده است. ـ تحریریه>.

۳ـ تواریخ سال ومه [دراین مورد] درتألیف رشیدالدین بسیارمغشوش است. ما ارقامی را که الیوی سی‌ـلیان سیاح چینی، معاصرحوادث مزبور، آورده نقل‌می‌کنیم
(Bretschneider, « Researches », vol. I, PP. 157—163)

به‌حرکت درآمده بود، زیرا که بناچار به مسافت ۱۵۰۰ لی (قریب ۷۵۰ ورست = ۱۲۰ فرسخ] عقب نشینی کرد. سرانجام مقدمهٔ لشکر دشمن که تحت فرماندهی قرابوقا قرار داشت به او رسید و پیکار در قرب دریاچهٔ شوم کول (سیرام)، نزدیك شهر یلیتسیان (Ye-li-kien) وقوع یافت. قرابوقا شکسته شد و درطی پیکار هلاك گشت و سرش را به نزد قبلای فرستادند. ولی پس‌از آن فوجی دیگر ازلشکریان اریغ‌بوکا درتحت فرماندهی استای پسر منکو به آلغو حمله کرد. استای از طریق گردنهٔ تالکی (که مغولان «تیمورکاخالقا» یعنی «دروازهٔ آهنین» می‌خوانند) به سرعت وارد درهٔ هند گشت (آلغوقبلاً به‌آنجا بازگشته بود) و آلغو را که سرمست پیروزی خویش بوده انتظار این گونه ورود سریع دشمن را نداشت بالکل تارومار وشکسته کرد. آلمالیغ [آلمالیق] به تصرف استای درآمد وآلغو[درمتن همه‌جا «آلغوی»آمده است] ناچار به ترکستان شرقی گریخت، اریغ بوکا در درهٔ ایلی قشلاق کرد.

امرای مغول ازاینکه اریغ بوکا سرداران لشکر را از روی سبك مغزی به قتل می‌رسانید ناراضی بودند. و درطی زمستان عدهٔ کثیری ازامیران اریغ بوکا را ترك گفتند. سپاهیان مردم را آنچنان در زیرفشار قراردادند که در درهٔ ایلی قحطی بروز کرد و کسان بسیار تلف شدند. لشکریان آن چنان مقادیر کثیری گندم از مردم گرفتند که به اسبان خویش به جای جو گندم می‌دادند. ولی این عمل اثر مرگ باری برای اریغ بوکا داشته بود. زیرا که در موسم بهار اسبان که به گندم عادت کرده بودند از خوردن علوفهٔ سبز بیمار شدند و بسیاری سقط شدند. اوروننگتاش[1] فرزند منکو که با لشکر خویش درآلتائی

1- Yoroung - - tasch (d' Ohsson, « Histoire des Mongols » , t. II,P.384)
←

بررود چایقان مورن قراز داشت‌جانب قبلای را گرفته به وی پیوست و پسر اریغ‌بوکا، به خواست او، ناگزیرشد «تمغای بزرگ» پدرش [منکو] رابرای وی ارسال دارد . آلغو می‌خواست از ضعف اریغ‌بوکا استفاده کرده به وی حمله کند. اریغ‌بوکا ارغنه خاتون [اورقنه] و مسعودبیك را به‌نزد اوفرستاد وخود باتفاق استتای درسال ۱۲۶۴ میلادی/ ۶۶۳ هجری به خدمت قبلای‌رفته ابراز فرمان برداری‌کرد[۱]. ایـن بار نیزمانند گذشته و همیشه پس از جنگهای خانگی محاکمهٔ عاصیان و سیاست امیران عمده وقوع یافت (از آنجمله دبیر بلغای بود که قبلای نخست خواست مورد عفو قراردهد، زیرا که‌او«سخنان اوکتای قاآن ومنکوقاآن را شنیده بود»)[۲] .

اما قبلای دربارهٔ سرنوشت اریغ‌بوکا و استتای عقیدهٔ هلاکو وبرکه و آلغو را استفسار نمود .هرسه تن ازپاسخ صریح طفره رفتند و پادشاه زادگان یادشده مورد عفو قرارگرفتند . برکه وهلاکو می‌خواستند در ۱۲۶۶ یا ۱۲۶۷ میلادی / ۶۶۵ یا ۶۶۶ هجری در قورولتای حضور یابند ولی این‌نقشه مجری نگشت .

←

در تألیف رشیدالدین ، « اوروتکتاش » (نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۹ ؛ < چاپ بلوشه ، ۴۱۴ > و «ارکاس» نوشته شده است (نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۶) .

۱ــ به گفتهٔ رشیدالدین (نسخهٔ خطی V GPB ، ۳، ۱ ، ورق ۲۲۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۷ ؛ <چاپ بلوشه،۴۲۱>) و اخبارجهنی (تون‌ـ‌تسزیان‌ـ‌گان ــ مو ، IX ، ۳۰۲) چنین است .

۲ــ < رشیدالدین ، چاپ بلوشه ۴۲۸ ؛ «متون» ، ص ۱۲۶ ــ تحریریه> .

رشیدالدین در این‌جای تألیف خویش می‌گوید[1] که جنگ میان هلاکو و برکه درسال ۱۲۶۶ میلادی / ۶۶۵ هجری ، که سال درگذشت اریغ بوکا بوده، آغاز گشت . ولی از دیگر جاهای تألیف وی و تألیفات دیگران پیداست که عملیات جنگی میان دوخان یادشده در سال ۱۲۶۲ میلادی / ۶۶۱ هجری جریان داشته است . درهمان‌سال‌نخستین رسولان مصر به نزد برکه[«برکا» و «برکای» و «بورکه» هم‌آمده] آمدند[2] . درسال ۱۲۶۶ میلادی / ۶۶۵ هجری [در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ۶۶۳ هجری‌منقول است] هلاکوخان بدرود زندگی‌گفته بوده. علت جنگ عبارت بود ازدعاوی جوچیان [توشیان] نسبت به اران و آذربایجان و دیگرلحن غرورآمیز برکه- که ارشد خاندان بوده - در مکاتبات خویش با هلاکو و دیگر مرگ بعضی از پادشاه زادگان جوچی در ایران که گمان میرفت براثر مسمومیت بوده است[3] . گذشته از ایـن برکه ، همچون مسلمان ، خویشتن را مدافع مسلمانان در برابر تضییقات و فشارهای هلاکواعلام‌کرده بود. بنابه گفتهٔ کیراکوس ،آلغو نیزهلاکو را علیه‌برکه‌برمی‌انگیخت . نفرت آلغو از برکه بدین سبب بوده که « براثرگـزارشهای وی منگوخان خاندان او را معدوم ساخت»[4] ، یعنی درنتیجهٔ گزارشهای برکه ،

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB ددن ، ورق ۲۱۹ ، < چاپ بلوشه ، ۴۳۳ـ۴۳۲ > .

۲ـ دربارهٔ وی رجوع شود به ؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III; P. 386 sq

۳ـ همانجا PP. 377-379

۴ـ «تاریخ مغولان ازروی منابع ارمنی» ، II، ۱۰۵ (کیراکوس گنلذاکسکی، گنجه‌ای) .

که بخشی ازگناه وقایع سال ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری به او نسبت داده می‌شده .

جنگ میان آلغوو برکه واقعاً وقوع یافته بوده است . پس از عقب نشینی اریغ‌بوکا، آلغوبا ارغنه خاتون [اورگنه] ازدواج کرد و ادارهٔ امورو حکومت سمرقند و بخارا را به مسعودبیك سپرد . در آن زمان کشور تقریباً ویرانیهای هجوم مغول را مرمت کرده بود . بنابه گفتهٔ جوینی[1] درحدود سال ۶۵۸ هجری (۱۲۶۰ میلادی) بعضی‌جاهابه وضع‌پیشین بازگشته بودند ودیگر نقاط هم بدان نزدیك شده. ولی برخلاف در خراسان و ایران چنین نبود و درآن‌جا کار به هجوم وحمله محدود نگشت بلکه هرشهر وهرروستا چندین‌بار مورد غارت وتاراج قرارگرفته بود . از دوران آلغو باری دیگر دورهٔ تسلسل مصائب وبلایای کشور آغازگشت[2]. مسعودبیك به‌فرمان آلغو مالیات‌سنگینی برساکنان وضع کرد و وجوه مأخوذه رابرای آلغوفرستاد تا درجنگ بابرکه خرج کند ...[3] . لشکر برکه شکسته شد و آلغوپس ازآن اترار را مسخر و غارت کرد[4] .

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ۱۷ ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۳ ؛ <چاپ قزوینی ، ۱ ، ۷۵>

۲ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۵ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۵۳۸ ، «مشهور چنان است که ممالك ترکستان بیشتر **الغو** خراب کرد» ؛ کلمهٔ «بیشتر دربعضی ازنسخ خطی ازقلم افتاده است . ــ تحریریه >.

۳ــ <درنسخهٔ خطی **بارتولد** یك کلمه ناخوانا بود . ــ تحریریه >.

۴ــ **رشیدالدین**، نسخه خطی GPB ،V، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۰؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ورق ۲۱۷ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۴۲۰>.

واقعه‌ای که وصاف[1] شرح آن را آورده و محتملاً بدون شرکت آلغو روی نداده بوده است، نیز به همان زمان مربوط می‌باشد. بـه هنگام جنگ هلاکو و برکه، قبلای ایلچی‌ئی گسیل داشت و فرمود تا سرشماری تازه‌ای در بخارا بعمل آورند. در آن شهر ۱۶۰۰۰ لشکری مغول وجود داشت که ازاین شمار ۵۰۰۰ متعلق به باتو (یعنی اولوس جوچیان [توشیان]) و ۳۰۰۰ به سیورقوقتنی بیکی مادر هلاکوخان و باقی یعنی ۸۰۰۰ به «ارتش بـزرگ» («الغ‌قول») تعلق داشت، یعنی عدهٔ اخیرالذکر ملك آن کس از چنگیزیان، که تخت خان بزرگ را اشغال کند، شمرده می‌شده است. به فـرمان قبلای قاآن ۵۰۰۰ لشکری جوچی‌را ازشهر به‌صحرا راندند و به قتل‌رسانیدند وهمهٔ اموال ایشان وحتی‌زنان‌وکودکانشان را مصادره کردند[2].

---

۱ ـ <وصاف، چاپ هامر، متن، ۹۸؛ ترجمه ۹۴؛ چاپ بمبئی ۵۱: «و در این نزدیکی قاآن ایلچی را فرستاد و شمارهٔ بخارا تازه گردانید ازجمله شانزده هزار که در قفس بخارا معدود بودند پنج هزار بباتو تعلق داشت و سه هزار بقوتی‌بیکی مادر هلاکوخان وباقی بالغ‌قول یعنی دلای بزرگ موسوم بود تا هرکس از اولاد چنگیزخان که برسریر خانیت استقرار یابد آنرا بخاصه حاکم کند این پنج هزارهٔ باتو را تمامت بصحرا راندند وبزبان صفائح‌بیض که برید منایاء حمراست پیغام آجال برایشان‌خواندند و برمال و زن وفرزند ایشان هیچ ابقا نرفت».

دربارهٔ اصطلاحات «الغ‌قول» و«دلای بزرگ» به تبصرهٔ ۲ (بعد) رجوع شود.

ـ تحریریه>.

۲ ـ دسون («Histoire des Mongols», t. III, PP. 381–382) می‌گوید که کشتار بخارا به فرمان هلاکو وقوع یافت واین خود با متن وصاف درچاپ هامر، متن نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۳۹، تناقض دارد. گذشته ازاین هیچ دلیلی در دست

←

→

نیست که حکومت **هلاکو** زمانی بخارا را هم در برگرفته باشد . از اصطلاحات «هزاره» و «الغ‌قول» چنین برمی‌آید که برخلاف حدس **دوسون** سخن ازافواج مغول درمیان‌است نه ساکنان بخارا .

<<ظاهراً درتعبیری‌که پیشتر(رجوع شودبه حاشیهٔ قبل) ازمتن **وصاف** نقل‌کردیم حق با **دوسون** (و همچنین باءمبری در « تاریخ بخارا » ، مجلد I ، ص ۱۶۷) می‌باشد و **وصاف** ازسرشماری ساکنان بخارا سخن گفته نه پادگان مغول‌آن شهر. اصطلاح «هزاره» فقط یکبار دیده شده و در دیگر موارد کلمهٔ « هزار » بکار رفته یعنی‌فقط بمنظورواحد شمار استعمال شده است اصطلاح « الغ‌قول » (کلمه‌ایست ترکی که معنی تحت‌الفظی‌آن « مرکز بزرگ » لشکراست) و « دلای بزرگ » (مغولی۔ فارسی) ممکن است که نه تنها برلشکریان خاصه خان بزرگ اطلاق می‌شده است، بلکه همهٔ اولوس و اموال وی و ازآن جمله آدمیان تابع وی را هم شامل می‌گشته . می‌دانیم که خان بزرگ را « دلای خان » (مغولی است که معنی تحت‌اللفظی آن « خان اقیانوسی » می‌باشد) می‌نامیدند . ولی اصطلاح « دلای » در تألیف **رشیدالدین** (چاپ **علی زاده** ، متن ، ۵۱۳ = « زمین مواضع ... از اینجوو دلای و مزارع آبادان وخراب») و درکتاب **وصاف** (چاپ **بمبئی**، ۲۶۸ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰ ، ۳۶۳ ، ۴۰۴ ، ۴۴۵) بمعنی اموال خاصه خان (واموال غازان خان نیز) ، یعنی اراضی و روستائیانی‌که درآن ساکن می‌باشند ، آمده است وبه موازات اصطلاح «اینجو»که به همان معنی‌است، بکار رفته . (دربارهٔ اینکه کلمهٔ «اینجو» ممکن بود هم به لشکریان تابع وهم اراضی‌وآدمیان تابع خان اطلاق شود، به‌تألیف **رشیدالدین** چاپ **کاترمر**، ۱۳۲ــ۱۳۰ ، حاشیه ۱۲ رجوع شود. همانجا مستخرجاتی ازمنابع ومآخذ نیزمنقول است) . در این مورد باید اصطلاحات « اینجو » (مغولی) و «خاصه» (عربی۔ فارسی) و «دلای» (مغولی) را مترادف دانست . درمتن منقول از **وصاف** به احتمال قوی

←

[قایدو] که مؤسس پادشاهی مستقلی در آسیای میانه بشمار می‌رود آغاز گشت.

→

سخن از ساکنان بخارا و بطور کلی صنعتگران آنجا، که فاتحان مغول ایشان را برده (یا تابع افراد مغول) ساخته بودند درمیان است. این کسان میان سه امیر تقسیم‌شده بودند ـ یعنی **باتو** و **تولی** (که وارث او **سیور قوقتنی بیکی** بیوهٔ وی بوده است) و **اولوس خان بزرگ**. این افراد تابع یا مقید در بخارا باقی‌مانده بودند و بطوری که از جاهای دیگر تألیف **وصاف** مستفاد می‌گردد (چاپ **بمبئی** ۶۸، ۶۹) در «کارخانه‌ها» ـ ی متعلق به افراد خاندان چنگیزخانی کار می‌کردند و منبع درآمد ایشان بودند. از اینگونه پیشه وران برده یا «اسیران» و یا غالباً از افراد تابع و مقید که در کارخانه‌های متعلق به خزانه و یا اعضای خاندان خان کار می‌کردند، تألیف **رشیدالدین** یاد شده است (چاپ **علی‌زاده**، متن، ۳۰، ۱۷۹، ۳۹۲ و به ویژه ۵۴۲ـ۵۴۵؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس**، ۲۶، ۱۰۶، ۲۲۱ و به ویژه ۳۱۳ـ۳۱۱). ظاهراً کشتار افراد تابع **باتو** به ابتکار **آلغو** و **هلاکو** که می‌خواستند زیانی به **اولوس برکه** ـ وارث **باتو** ـ که با ایشان درجنگ بوده، وارد آورند، وقوع یافته بوده است. گذشته از این مضمون و مفاد کلی گفته‌های **وصاف** اجازه نمی‌دهد که با تعبیر **و. و. ـ بارتولد** در بارهٔ آن مطالب، موافق باشیم. به دشواری می‌توان باور کرد که ۱۶۰۰۰ نفر «که با افراد خانواده شمار ایشان به ده‌ها هزار نفر سر می‌زده) از لشکریان مغول، یعنی صحرانشینانی که تا آنزمان هرگز در شهرها زندگی نکرده بودند (بنا به تذکر خود **و. و. بارتولد**) «درنفس بخارا» (یعنی شهر بخارا) اسکان یافته باشند. و سرانجام این که پنج هزار تن لشکری مغول مسلح بدون مقاومت اجازه داده باشند که از شهر بیرونشان برند و همه را در صحرا سر از تن جدا کنند ـ باور کردنی نیست. اینگونه کشتارها غالباً از طرف مغولان در مورد مردم صلح جوی شهری که از دیرباز خلع سلاح شده بودند، بعمل می‌آمده است. در این باره برای توضیح بیشتر رجوع شود به تألیف **پطروشفسکی** تحت‌عنوان «درتاریخ بخارا»، ص ۱۱۸ـ۱۰۳. **آ. آ. علی‌زاده** («تاریخ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی آذربایجان»، ص ۳۱۲) نیز عقیده دارد که گفته‌های نقل شده **وصاف** مربوط به شهریان بخارا می‌باشد. ـ تحریریه >.

قیدو فرزند خاشین [قاشی] ، پسر پنجم اوکتای بوده است . پدر او در می‌گساری اندازه نگه نمی‌داشت و بدین سبب درعنفوان جوانی درگذشت. قیدو در اردوی چنگیزخان پرورش یافت . وی پس‌ازمرگ اوکتای (محتملاً پس از تحول درباری ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری) نزد منکو و سپس در حلقهٔ اطرافیان اریغ‌بوکا قرار داشت و به هنگام مبارزه برسر وراثت تخت خانی جانب شخص‌اخیرالذکر راگرفت[۱]. وچون اریغ بوکا از قبلای خان اطاعت کرد ، قیدو به وی تأسی نجست و خواست با نیروهای خویش از حق خود یعنی فرزندی وخلافت اکتای دفاع کند . دراین‌عمل او ظاهراً امید به موفقیت محال بود . از لشکریان اصلی اروغ اوکتای کسی در پیرامون وی نبود[۲] واو بناچار می‌بایست خود نیروئی جنگی برای خویشتن پدید آورد ، وحال آنکه رقیبان وی صاحب ممالك وسیع بودند . مع هذا نوادهٔ اوکتای قاآن نه تنها لشکری ،که داستان دلاوریها وموفقیتهای نظامی آن درمیان مغولان مثل شد ، ایجادکرد بلکه مؤسس امپراطوری گشت کـه سراسر آسیای میانه را در بر داشت . قیدوخان استعداد ودهای سالاری سپاه را با حسابگری خون سردانهٔ یك سیاستمدار تواماً واجدبود. جالب‌توجه است‌که این فرزند ونوادهٔ مردان دایم‌الخمر، ازیك جهت میان همهٔ افراد خاندان چنگیزخان ممتاز بود ، بدین معنی‌که قطره‌ای شراب ویا قمیس [کومیس = شیر تخمیریافتهٔ مادیان که‌اندکی سکرآور است] ننوشید[۳].

۱ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۷۲ (D 66) a 566 ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۰ ؛ <چاپ بلوشه ، ۸ـ۷>.

۲ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، متن ۲۲۰ـ۲۱۹ ، ترجمهٔ ۱۴۶.

۳ ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۴۵ ؛ < «متون» ،

←

مادر قیدو ازقوم بکرین یا مکرین [درجلد اول جامع التواریخ چاپ ع.ع. علیزاده «بکرین» آمده است] بوده که در سرزمین کوهستانی مجاور اویغوران می‌زیسته‌اند[۱] . بنا به گفتهٔ رشیدالدین بکرینیان نه مغول بودند و نه اویغور (به‌هرتقدیرقیدو، ازلحاظ ظاهر، مغولی‌پاك بوده‌است . رشیدالدین[۲] وی را مردی متوسط‌القامه که بالکل ریش نداشت معرفی می کند . ریش او عبارت ازنه تار موی جدا ازیکدیگر بوده است) . بکرینیان در صعود بر کوه مهارت فراوان داشتند واز این رهگذر درجنگ بسیارمفید بودند .قیدو ایشان را به‌کسان واطرافیان خویش ملحق ساخت . وی در عین حال ازجنگ میان آلغو و برکه استفاده کرده مساعدت وخدمت خویش‌را به‌برکه عرضه‌داشت. قیدو به یاری جوچیان [توشیان] « بعضی ولایت بدست فرو گرفت »[۳] . میرخواند می‌گوید[۴] که برکه [برکا] چون تقاضای استمداد او را دریافت داشت «فرمود که زایجهٔ طالع‌اورا [منجمان] بنظراحتیاط درآورند تا ازدلایل نجومی سعادت وشقاوت خدمتش معلوم‌گردد ... [وچون] از امارات سماوی

→

۱۲۱ ، «وشراب وقمیز ونمك نخورد » . همین‌جا شمایل ظاهر قیدو نیزوصف شده است. در دیگرنسخ خطی رشیدالدین وچاپ بلوشه این داستان وجود ندارد.ــ تحریریه>.

۱ ــ رشیدالدین، چاپ برزین، متن، بخش VII ، ۱۶۶ («بکرین ... نه‌مغول‌اند ونه اویغور») ؛ ترجمهٔ ، بخش V ، ۱۲۹ .

۲ ــ نسخهٔ خطی GPB . V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۴۵ ؛ <«متون» ، ص۱۲۱>.

۳ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۰ ؛ < چاپ بلوشه ، ۸ ، «[قایدو] با اوروق جوچی‌آغاز دوستی نهاد و بمعاونت ایشان بعضی ولایت به‌دست فروگرفت»> .

۴ ــ <چاپ لکنهو ، V ، ۶۵> .

بوضوح پیوست که طالع اودرغایت قوت است» بـرکه «به مال و لشکر [وی را] مدد داد» و موافقت کرد که اگر بر آلغو پیروز شود به امـارت اولوس جغتایش بشناسد و حکـومت آنجا « او را باشد » . آلغو یکی از امرای خویش را به جنگ قیدو فرستاد و آن امیر شکسته و مقتول گردید . و پس از آن آلغو یکی از پادشاه زادگان را بالشکری بسیار گسیل داشت و او بر قیدو غلبه کرد.

آلغو در سال ۱۲۶۴ میلادی / ۶۶۳ هجری درگذشت . رشیدالدین می‌گوید که پس ازمرگ وی ارغنه خاتون [اورقنه خاتون] با جلب موافقت امیران و وزیران فرزند خویش مبارك شاه را به‌تخت نشاند[1] . امـا بنا به گفتهٔ وصاف آلغو بعداز ارغنه خاتون زنده بوده‌است[2]. و چون ارغنه هنگام‌وضع حمل فوت کرد آلغو تصمیم گرفت همهٔ مسلمانان سمرقند و بخارا را که در کنف حمایت آن‌خاتون می‌زیستند معدوم کند وعقیده داشت که مسلمین‌موجب شومی طالع مشارالیها شده‌اند . و مسعودبیك به زحمت موفق شد وی را از اجرای‌این نیت منصرف‌گرداند [3].

---

۱ ــ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB ۳.۷ ۱۰ ، ورق ۲۲۰ ؛ <چاپ بلوشه، ۴۲۰>

۲ ــ وصاف ، چاپ هامر ، متن ، ۳۰ ــ ۲۹ ؛ ترجمه ۳۱ ــ ۳۰ ؛ <چاپ بمبئی ، ۱۵> .

۳ ــ همانجا ــ رشیدالدین (چاپ بلوشه ، ۱۸۸) می‌گوید ، آلغوی (آلغو) که در سال ۶۶۸ هجری (بین ۳۱ اوت ۱۲۶۹ و ۱۹ اوت ۱۲۷۰ میلادی) پیش از ارغنه خاتون درگذشته بود ، یك سال قبل از مرگ خویش که از لشکریان اریغ بوکا شکست خورده بود ، گریخت وچون به بخارا وسمرقند « آمد ازتوانگران مال و سلاح و ←

آیا ارغنه خاتون[اورقنه] (که زمانی جانب اریغ بوکا را گرفته بود) زنده بوده است یا نه ، نمی‌دانیم، به هر تقدیر قبلای راضی نبود[1] که مبارك شاه بر تخت خانی جلوس کند و پسرعم او براق را علم کرد و به رقابت باوی برانگیخت[2] . طبق یرلیغ قبلای قاآن ، مبارك شاه و براق می‌بایست متفقاً بر اولوس جغتای حکومت کنند[3] . براق چون وارد قلمرو جغتائیان گشت دریافت که وضع مبارك شاه تاحدی محکم واستوار است[4] وبدین سبب لازم

→

چهارپایان بستد وبه‌لشکر خود داد») . **رشیدالدین** درباره نقشهٔ قتل و غارت مسلمانان سخنی نمی‌گوید ــ تحریریه> .

۱ ــ < در نسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** « ناراضی نبود » نوشته و ظاهراً خطای قلم است > .

۲ ــ <اکنون ترك شناسان قرائت این‌نام‌را به صورت «**براق**» ترجیح می‌دهند . رجوع شود به **رادلوف** ، «آزمایشی در لغت‌نامهٔ لهجه‌های ترکی» ، IV ، ۱۹۰۴ ؛ «**براق**» به‌معنی سگ جوینده و سگ است » ؛

Brockelmann, « mittelturkischer Wortschatz, S. 31 : ‹ baraq – Lannghaariger Hvnd, der nach dem Volksglauben aus einemder beiden Letzten Eier eines alten adlers entsteht › :

رجوع شود به **بوداگوف** ، I ، ۲۲۱ ، ذیل کلمهٔ «باراق» . از میان دانشمندان شوروی **آ.ن. کونونوف** و **س. پ. تولستوف** ودیگران قرائت این‌کلمه‌را بصورت«براق» پذیرفته‌اند .ــ تحریریه >.

۳ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۸۷ ؛ درنسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، این‌جمله افتاده است ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۶۹>.

۴ــ <به‌گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ بلوشه ، ۱۸۸) ، **مبارك شاه** پسر **قراهلاکو**

←

ندانست یرلیغ خان بزرگ را نشان دهد. و همچون کسی که پناهگاهی می ـ جوید به‌حضور مبارك شاه رفت و اجازه خواست تا کسان‌خود را گرد آورد. چغانیان یورت خاندان پسران یسون توی[۱] بوده‌است[۲]. براق باتفاق برادران خویش‌مومن و بیاساریه آنجا رفت. مومن ارشد بود ولی‌همیشه درمی‌گساری روز می‌گذرانید وقادر نبود نقش برجسته‌ای ایفاء کند[۳]. براق از چغانیان، بتدریج بیشتر امیران مبارك شاه را به‌جانب خود جلب کرد و ماوراءالنهر را به‌تصرف درآورد وشخص مبارك شاه نیز ناگزیر تسلیم براق شد و براق وی را به‌سمت «مقدم بارسچیان» خویش منصوب کرد[۴]. درآغاز سال ۶۶۳هجری (ازماه اکتبر سال ۱۲۶۴ میلادی) براق در اوزگند برتخت جلوس کرد و همهٔ

←

و **ارغنه خاتون [اورقنه]** رعایا را در مقابل تجاوزات لشکریان مغول در آن دوران پر آشوب حمایت می‌کرد، «لشکر برعادت‌گذشته تاراج و بی‌راهی می‌کردند و **مبارکشاه** چون مسلمان بود نگذاشت که رعایا را زور رسد» ـ تحریریه>.

۱ ـ < **یاسو ـ توی** پسر سوم **موگوگن** [«**تاسیکان**» یا **ماتیکان**] پسر **جغتای** (**رشیدالدین**، چاپ **بلوشه**، ۱۶۹)؛ درمتن «یسوتوا» آمده ـ تحریریه>.

۲ ـ **وصاف**، چاپ **هامر**، متن. ۱۳۴، ترجمه ۱۲۸؛ < هامر به خطا « در حدود چغانائیان » خوانده است و در ترجمهٔ «an der tschagataischen Grenze» نوشته است؛ چاپ بمبئی، ۶۷؛ «درحدود چغانیان یورت معین‌داشتند»>.

۳ ـ **رشیدالدین**، نسخه خطی V GPB ۳، ۱، ورق ۱۹۱؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹، ورق ۲۱۰؛ <چاپ **بلوشه**، ۱۶۹>.

۴ ـ < **رشیدالدین**، چاپ **بلوشه**، ۱۸۹؛ به گفتهٔ **رشیدالدین**، **براق** شخص **مبارك شاه** مغلوب را «مقدم بارسچیان» (شکارچیان که ازبارس [یوزپلنگ] استفاده می کردند) [«بارسچیان» را درفارسی «یوزداران» گویند] معین کرد>.

خزاین آلغو و ارغنه خاتون را تصاحب نمود.

قبلای می‌دانست که براق آلت‌گوش به فرمان وی نخواهد بود و باید اقدامات جدئی برای حفظ حکومت و قدرت خویش در ترکستان بعمل آورد. خان بزرگ درواقع تصمیم گرفت نقشهٔ منکو را تجدید و لشکر کشی کند، تا لشکریان وی تا آمودریا (جیحون) رخنه کنند و همهٔ پادشاه زادگان نافرمان جغتائی را بر کنار سازند و رشتهٔ رابطهٔ متصل و بلا واسطه میان قبلای و هلاکو برقرار نمایند[۱].

ولی این اقدام باموفقیت قرین نگشت و محتملاً سبب این ناکامی اشتغال قبلای به‌جنگ با چینیان بوده‌است که نمی توانست نیروی مهمی به ترکستان گسیل دارد. قبلای قاآن امیر مغولتای را به حکومت ترکستان منصوب کرد ولی‌وی بناچار از آنجا بازگشت و براق ازطرف خود امیر بکمیش را به‌حکومت آنجا برگزید. قاآن ازقبل خویش امیر قوینچی را با ۶۰۰۰ سوار اعزام نمود ولی لشکر سی‌هزار نفری براق به مقابلهٔ او آمد و وی را مجبور به عقب نشینی کرد[۲]. پس از آن براق ختن‌را غارت کرد[۳]. براثر وقایع اخیرالذکر

۱ـ **وصاف**، چاپ هامر، متن ۱۳۲، ترجمهٔ ۱۲۶؛ <چاپ بمبئی. ۶۶>.

۲ـ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی GPB ۷، ۳، ۱، ورق ۲۱۹ (اسامی خاص در نسخهٔ خطی بصورت «مکمیش»، «قوبنجی»، «تکمیش» آمده است)؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹، ورق ۲۶۲ (اسامی‌خاص درنسخهٔ خطی به‌صورت «قوینجی»، «قوتنجی»، «بکمشی» آمده)؛ <چاپ **علی‌زاده**، متن ۱۰۸ـ۱۰۷ (اسامی خاص دراین چاپ به صورت «بکمیش»، «قوینجی» آمده‌است)؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس**، ۷۰>.

۳ـ همانجا. <مؤلف تذکرهٔ حیات بطریق نستوری ماربابالاها III (۱۳۱۶ ـ ۱۲۸۱ میلادی) که اصلاً اویغور ومقیم چین بوده وکتابدا! به زبان سریانی نوشته می‌ـ

آخرین بقایای قدرت وحکومت قاآن درترکستان نابود گشت . مرکز دیگر قدرت مغولان‌یعنی قزل‌اردو بسیار دوربود وقاآن قادرنبود، برای‌مدتی مدید، قلمرو ایشان را در تحت نفوذ خویش درآورد . آیندهٔ حکومت مغـول در ترکستان بسته به‌این بود که نمایندگان حکومت مزبور تاچه حد بتوانند متحد شده واحدی مستقل‌را تشکیل دهند . حل این مشکل مطمح نظروهمت قبلای قاآن بوده است .

قیدوخان ازوقایع یادشده استفاده کرده همهٔ نواحی را تا تلس (تلاس، تلاش) [طراز] به‌تصرف‌خود درآورد. براق‌بیم‌آن‌داشت که وی به‌ماوراءالنهر حمله‌کند وعلیه او وارد کارزار شد . بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین در پیکار نخستین که برکرانهٔ سیردریا (سیحون) وقوع یافت پیروزی با براق بود وفقط بعد از آن، قیدو به‌کمك ۵۰۰۰۰ نفر مردان منکو - تیمور(رئیس اولوس‌جوچیان [توشیان])که بیاری وی شتافته بودند تفوق یافت . وصاف فقط از لشکرکشی قیدوخان سخن می‌گوید و از منکو- تیمور به‌هیچ‌وجه یاد نمی‌کند . به هر تقدیر شکست براق آنچنان سخت ومهم بودکه وی به اقدامـات مأیوسانه‌ای دست زد تابرای ادامه جنگ پول بدست‌آورد . براق می‌خواست مردم بخارا وسمرقند را مجبور کند که شهرهای خویش را ترك‌گویند واموال خود را بر جاگذارند تا لشکر به‌تاراج و غارت آن پردازد . این‌خواست او به طایغو و نوشی‌که کماکان ریاست هر دو شهر را داشتند ابلاغ شد . ساکنان بخارا و سمرقندبه‌وساطت روحانیان متوسل‌شدند. براق ازاجرای نیت خویش‌منصرف

←

گوید که مارك (یابالاها) در سفر خود ازچین به‌ایران (از ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۰ میلادی) ختن وکاشغر را ویران وخالي ازسکنه یافت . رجوع شود به مارياًبالاها ، ترجمهٔ شابو، ۲۵_۲۲ ؛ ترجمهٔ پیگولوسکایا ، ۶۷ _ تحریریه>.

شد ولی غرامت سنگینی برپیشه وران شهر و «هزاره‌های» مغول وضع کرد[1]. صنعتگران شب وروز مشغول ساختن اسلحه بودند[2].

درگیر ودار این تدارکات جنگی به براق خبررسید که فاتح معرکه[یعنی قیدو] به‌ناگهان طریق اعتدال پیش گرفته‌است. قیدو به‌منظور آرام کردن براق پسرعم خویش قبچاق[3] را با پیشنهاد صلح و اتحاد به‌نزد وی فرستاد. براق قبچاق را با تشریفات تمام درحالی که درمیان جانداران خویش قرار داشت به حضور پذیرفت. دو پادشاهزاده به رسم مغولان، به علامت درود ساغرهائی به یکدیگر عرضه داشتند. و قرار شد سال بعد قورولتائی ترتیب داده گرد آیند.

دربهار سال ۶۶۷ هجری/۱۲۶۹ میلادی. قورولتای دعوت و تشکیل شد. به گفتهٔ وصاف محل آن در دشت قتوان[4] و به قول رشیدالدین در

۱ــ وصاف، چاپ هامر، متن، ۱۳۵؛ ترجمه، ۱۲۹؛ <چاپ بمبئی، ۶۸ــ درتألیف وصاف فقط گفته شده است که، «مقرر کرد که برهر هزاره وکارخانه تفصیل مسمی کنند». این که وصاف در کنار «هزاره» از کارگاه صنعتکاران یا «کارخانه» یاد می‌کند اندیشه‌ای را برمی‌انگیزد که دراین مورد «هزاره» درمورد صنعتگرانی که به‌کارگاههای مزبور وابسته ومقید بوده‌اند بکار رفته نه‌لشکریان مغول، و حال آنکه بارتولد این هزاره ها را مربوط به لشکریان مزبور می‌دانسته، رجوع شود به حاشیه ۲ ص ۱۰۴۹ ــ تحریریه>.

۲ــ وصاف، چاپ هامر، متن ۱۳۵؛ ترجمهٔ ۱۲۹؛ <چاپ بمبئی، ۶۸>.

۳ــ <رشیدالدین، چاپ علی‌زاده، متن، ۱۰۸؛ همانجا، ترجمهٔ آرندس، ۷۱؛ وصاف. چاپ هامر، متن، ۱۳۵؛ ترجمهٔ، ۱۲۹؛ چاپ بمبی، ۶۸>.

۴ــ <وصاف، چاپ هامر، متن ۱۳۷، ترجمه، ۱۳۰؛ چاپ بمبئی، ۶۹. بنابه گفتهٔ وصاف قورولتای «دردشت قتوان حوالی رباط بومحمد» تشکیل شد>.

درمرغزار تلاس[۱] [تلاش، طلس=طراز] بوده‌است. محل اخیرالذکر محتمل‌تر بنظر می‌رسد، زیرا که قیدو غالب وفاتح بود وعلی‌الرسم می‌بایست قورولتای را درنقطه‌ای ازمتصرفات خویش تشکیل‌دهد . باحتمال قوی آن چه در دشت قتوان گذشت جشن وسروری بود که براق بخاطر قپچاق بر پا داشته بود . از دیگرسو ، برغم خبر مندرج در تألیف رشیدالدین موضوع شرکت منکو ـ تیمور درقورولتای مزبور محل تردید شدید است .گمان نمی‌رود که صاحب وامیر اولوس جوچی [توشی] باچنین سفری موافقت کرده باشد . امـا خیلی ممکن‌است که یکی از افراد خاندان جوچی به‌منظور دفاع از منافـع اولوس خویش درقورولتای حضور داشته بوده‌است. پادشاهزادگان هفت‌روز سرگرم عیش‌ونوش بوده بساط بزم وطرب گسترده بودند وروزهشتم جلسات درتحت ریاست قیدو آغاز گشت ووی نطقی‌ایراد کرده دیگر پادشاه‌زادگان رابه‌صلح وآشتی دعوت‌کرد . براق خواسته بود به وی که خلف قانونی جغتای است یورتی تخصیص داده شود کـه تکافوی تغذیهٔ لشکر او را بنماید . دو ثلث ماوراءالنهر را به‌او دادند. وقرار شد باقی‌را قیدوومنکو ـ تیمور درتصرف داشته باشند[۲] . تصمیماتی که در قورولتای اتخاذ شد و نحوهٔ مذاکرات نشان می‌دهد که وجود همهٔ شرکت کنندگان را روح یاسا وسنت‌های دشت وصحرا

۱ـ < رشیدالدین . چاپ علی‌زاده ، متن ، ۱۱۰ ـ ۱۰۹ ؛ همانجا ، ترجمهٔ آرندس ، ۷۲ـ۷۱ . به گفتهٔ رشیدالدین « شهزادگان بمرغزار تلاس و کنجک جمع شدند» ـ تحریریه>.

۲ـ <رشیدالدین ، چاپ علی‌زاده ، متن ۱۱۱ ؛ «دوثلث ازماوراءالنهر براق را باشد و ثلثی قایدو و منکو ـ تیمور بدانند» ؛ همانجا . ترجمهٔ آرندس ، ۷۲ . ـ تحریریه > .

فراگرفته بود.

پادشاه زادگان تصمیم گرفتند درکوه و دشت زندگی کنند و به شهرها نزدیك نشوند وگله‌های خویش‌را درمزارع رها نکنند و از مردم جز مالیات قانونی چیزی مأخوذ ندارند. حکومت مردم شهری واسکان یافته کماکان به عهدهٔ مسعودبیك[1] محول گشت و«مقرر شد که هریك از شاهزادگان بهزارهاء وکارخانه‌هاء خاص که در بخارا وسمرقند معهود داشتند قناعت کنند»[2]. ییلاق وقشلاق براق نیز به‌دقت مشخص ومعلوم‌گردید[3]. پادشاه زادگان یکدیگر را «اندا» می‌خواندند والبسه‌ای مبادله کردند وبرسم ترکان و مغولان «سوگند را نوشیدند» یعنی بایکدیگر ساغرهائی مبادله‌کردند وبدین‌طریق قسم‌خوردند که هرگز از راه ورسم وفاداری عدول نکنند. منابع ما از اینکه قیدو به سمت ریاست خاندان اعلام شده باشد سخنی نمي‌گويند و دربارهٔ اجرای تشریفات بلندکردن وی برنمد سفید یعنی اعلام خانی او چیزی درمآخذ دیده نمی‌شود. مع‌هذا ازگفته‌های مورخان به وضوح پیداست که ریاست سازمان سیاسئی که قورولتای ۱۲۶۹ میلادی / ۶۶۸ هجری مقرر کرده بوده به قیدو تعلق داشته است. قیدو به‌منظور سد کردن راه براق به بخارا ومنع وی از ورود به آن شهر فوجی را در فاصلهٔ بین شهر و اردوگاه آن پادشاه زادهٔ جغتائی مستقر ساخت. بعدها قیدو، براق را متهم کرد که خراج معهود را به وی نپرداخته و حتی محصلان مالیاتی او را مورد ضرب و شتم قرار داده

1 _ <رشیدالدین، چاپ علی‌زاده، متن، ۱۱۱ ــ ۱۱۰؛ همانجا، ترجمهٔ آرندس، ۷۲>.

2_ <وصاف، چاپ هامر،متن، ۱۳۸؛ ترجمهٔ۱۳۱؛ چاپ بمبئی۶۹ـتحریریه>.

3_ همانجا.

است[۱] . از اینجا معلوم می‌شود که قیدو خویشتن را در اخذ مالیات از متصرفات همهٔ شرکت کنندگان در قورولتای محق می‌دانسته است . قدرت این فرمانفرمای آسیای میانه وقتی استوارتر گشت که براق درگذشت و لشکریان او بلاواسطه با قیدو بیعت کردند[۲] و او در همهٔ نواحی مرزی سه دودمان دشمن (یعنی جوچیان و هلاکوئیان وامپراطوران چین)[۳] پسران خود را به ریاست منصوب کرد[۴] . ولی این وقایع مربوط به تاریخ بعدی دولت مغولی آسیای میانه (که جریان تأسیس آن را می‌خواستیم دنبال کنیم) می‌باشد . دولت جغتائیان بدون آنکه ، مانند دولت مغولی چین و ایران به فرهنگ چندین صد سالهٔ یك قوم اسکان یافته و شهرنشین متکی شود و با وجود آنکه دستخوش جنگهای داخلی بوده ، نه‌تنها مقام خویش‌را در میان دیگر دولتهای چنگیزی حفظ کرد بلکه بعدها از آن خاندان مردی برخاست که سرزمینهای جوچیان [توشیان] و هلاکوئیان را مطیع و منقاد خویش ساخت و آخرین

۱ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۳۰۶؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۷۰؛ <چاپ علی‌زاده ، متن ، ۱۳۴ـ۱۳۵ ؛ همانجا، ترجمهٔ آرندس ، ۸۶ـ۸۵> .

۲ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۳۰۷؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۷۱ ؛ <چاپ علی‌زاده، متن ، ۱۳۷ـ۱۳۸ ؛ همانجا، ترجمهٔ آرندس ، ۸۷> ؛ d'Ohsson, «Histoire des mongols» t. III, p. 452.

۳ـ <یعنی خانان بزرگ مغول که تا سال ۱۳۶۸ میلادی تخت سلطنت امپراطوری چین‌را اشغال کرده بودند (و از اخلاف قبلای قاآن ـ یعنی دودمان یوآن ـ بودند) . ـ تحریریه> .

۴ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۱۷۳ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۱ ؛ <چاپ بلوشه ، ۱۳ـ۹>.

دولت سلطنتی مقتدر آسیای میانه را بنیان نهاد [منظور نظر مؤلف تیمور لنك است] .

امیدواریم براثر قرائت مطالب پیش گفته خواننده بتواند تصویر بالنسبة واضحی از عناصر فرهنگی ایرانی ـ اسلامی و چینی ـ اویغوری که دردولت جغتائیان رخنه کرده بودند وهمچنین ویژگی خودمغولان وسنت‌های صحرانشینی ایشان، درنظر مجسم سازد. اما تعقیب مطالعهٔ تاریخ سلطنت جغتائیان وتأسیس امپراطوری تیمور و تیموریان ـ که آسیای میانه در زمان ایشان به اوج ترقی فرهنگی خود رسید ـ محتملا وظیفه و محتوای ذیل تألیف حاضرخواهدبود. ما دشواریهائی راکه در راه انجام این‌مهم وجود دارد از خویشتن پنهان‌نمی‌داریم. درفاصلهٔمرگ‌جوینی وعهد شاهرخ، از معاصران وگواهان وقایع آسیای میانه هیچ اثر وتألیفی در دست نیست . وآن مشکلات زادهٔ این فقدان است . مع هذا امیدواریم‌که بمرور زمان لااقل قطعاتی از تألیفات‌مربوط به‌آن دوران ـ که بی‌شك وجود داشته‌اند ـ کشف شود و فهم یکی از تاریك‌ترین و شاید درعین‌حال شایان توجه‌ترین ادوار تاریخ‌آسیای میانه راآسان سازد .

پایان ترکستان نامه

و. و. بارتولد

تواریخ وقایع[1]

ـ ۶۸۳-۶۸۱ م / ۶۴ - ۶۲ ﻫ . مسلم‌بن زیاد در خراسان . اعراب برای نخستین بار زمستان را در ماوراءالنهر بسر بردند . [ابتدای امارت مسلم در خراسان بموجب زین‌الاخبار گردیزی چاپ بنیاد فرهنگ ص ۹۳ سال ۵۸ ﻫ . بوده است] .

ـ ۶۸۳ م / ۶۴ ﻫ . جنگ خانگی درخراسان ؛ عبدالله‌بن خازم .

ـ ۶۸۹ م / ۷۰ ﻫ . هجوم ترکان مشرق به ماوراءالنهر .

ـ ۷۰۴ - ۶۸۹ م / ۸۵ - ۷۰ ﻫ . موسی‌بن عبدالله بن خازم در ترمذ .

ـ ۹۲ - ۶۹۱ م / ۷۳-۷۲ ﻫ . احیای فرمانروائی امویان در خراسان .

ـ ۷۰۱ م / ۸۲ ﻫ . هجوم تازهٔ ترکان مشرق .

۱ــ تاریخهائی‌که احتمال صحت آنها کمتر ولی به هرتقدیر محتمل بنظرمی‌آیند درمیان دو ابرو قرار داده شده‌است . در مورد سنوات پادشاهی اشخاص ، به نواحئی که فلان یا بهمان والی یا امیر درآن حکومت می‌کرده اشاره شده است ، مگر در مورد امیرانی‌که عملا مستقل بوده‌اند وهیچکس برتری واولویت ایشانرا دربخش شرقی‌جهان اسلامی منکر نشده‌است ،

– ۷۱۵ - ۷۰۵ (۷۰۴) م / (۸۵ هـ.)۹۷–۸۶ هـ. قتیبه‌بن مسلم در خراسان(درزین-الاخبار سال ۸۷ هـ.)

– ۷۰۵ م / ۸۶ هـ . مسخر ساختن اعراب درهٔ سرخان را .

– ۷۱۱ م. / ۹۳ هـ . محمد بن قاسم درهندوستان . تسخیر بخش غربی آسیای میانه به دست ترکان مشرق .

– ۷۱۲ م./ ۹۴ هـ. تسخیر خوارزم وصغانیان [چغانیان] بدست اعراب. تصرف سمرقند از طرف ترکان مشرق .

–۷۱۳ م. / ۹۵ هـ . عقب نشینی ترکان مشرق ازسغد . لشکرکشی قتیبه به شاش [چاچ] وفرغانه . ساختمان نخستین مسجد در بخارا .

– (۷۳۸) ۷۳۷ - ۷۱۶ م. / ۱۱۹ - ۹۸ هـ. سولوخان ترك مغول (ابومزاحم) .

– ۷۲۰ - ۷۱۷ م / ۱۰۲ - ۹۹ هـ . خلیفه عمرثانی ؛توجه به پارسائی . آغاز نهضت شیعه درخراسان

– ۷۲۱-۷۲۰ ز ۷۲۲ - ۷۲۱ م/ ۱۰۳ - ۱۰۲ ، ۱۰۴ - ۱۰۳ هـ . سعیدبن عبدالعزیز در خراسان . ملایمت درحکومت . اعتلای دهقانان .

– ۷۲۲ - ۷۲۱ م/ ۱۰۴ - ۱۰۳ هـ . سعیدبن عمروالحرشی درخراسان . تبعید سغدیان به فرغانه .

– ۷۲۴ م/ ۱۰۶ هـ . پیکار در قرب بروگان میان اعراب شمال و جنوب .

– ۷۲۵ م/ ۱۰۷ هـ . احیای شهربلخ .

– ۷۲۹ - ۷۲۷ م/ ۱۱۱ - ۱۰۹ هـ . اشرس‌بن عبدالله السلمی در خراسان . ساختمان رباطها .

– ۷۲۸ م/ ۱۱۰ هـ. تبلیغ اسلام درسرزمین سغد. عهد شکنی حاکم وقیام ساکنان‌آنجا.

– ۷۲۹ م/ ۱۱۱ هـ . احیای حکومت اعراب در بخارا .

– ۷۳۰ م/ ۱۱۲ هـ . (۷۳۱ م/۱۱۳ هـ) . مبارزه والی جنید بن عبدالرحمن با ترکان

و سغدیان .

– ۷۳۳ م/ ۱۱۵ ﻫ . قحطی درخراسان .

– ۷۳۴ م/ ۱۱۶ ﻫ . قیام حارث بن سریج .

– ۷۳۸ - ۷۳۵ م/ ۱۲۱ - ۱۱۷ ﻫ . اسدبن عبدالله درخراسان .

– ۷۳۵ م (۷۳۶ م) / ۱۱۷ ﻫ . (۱۱۸ ﻫ) . لشکر کشی اسد به ورغسر .

– ۷۳۶ م/ ۱۱۸ ﻫ . انتقال موقتی تخت‌گاه والی به‌بلخ .

– ۷۳۷ م/ ۱۱۹ ﻫ . مبارزه علیه ترکان درتخارستان [طخارستان] . مرگ خان .

– ۷۴۸ - ۷۳۸ م/ ۱۳۱-۱۲۱ ﻫ . نصربن سیار درخراسان .

– ۷۳۹ م/ ۱۲۲ ﻫ . پیمان بستن نصر باامیران اسروشنه وشاش [چاچ] وفرغانه .

– ۷۳۹م (۷۴۰م)/ ۱۲۲ﻫ. (۱۲۳ ﻫ.) مرگ کورسول وسقوط کامل ونهائی‌امپراطوری غربی ترکان .

– ۷۴۱ م/ ۱۲۴ ﻫ . بازگشت سغدیان (مهاجر) به میهن.

– ۷۴۲ م/ ۱۲۵ ﻫ . بنای مسجد جامع در بلخ .

– ۷۴۳ م/ ۱۲۶ ﻫ . قیام علویان درخراسان . مرگ یحیی‌بن زید .

– ۷۴۴ م/ ۱۲۷ ﻫ . قیام یمنیان درخراسان .

– ۷۴۵ م/ ۱۲۸ ﻫ. بازگشت حارث‌بن سریج به مرو وقیام مجدد وی .

– ۷۴۶ م/ ۱۲۹ ﻫ. مرگ حارث .

– ۷۴۷ م/ ۱۳۰ ﻫ. ورود ابومسلم به‌خراسان.

– ۷۵۵-۷۴۸ م/ ۱۳۸-۱۳۱ ﻫ. فرمانروائی ابومسلم درخراسان .

– ۷۴۸ م/ ۱۳۱ ﻫ. ویرانی سویاب بدست چینیان .

– ۷۵۱ - ۷۵۰ م/ ۱۳۴-۱۳۳ ﻫ. قیام بخارا .

– ۷۵۱ م/۱۳۴ ﻫ. پیروزی اعراب برچینیان در طلاس [تلاس ، تلاش ، طراز].

– ۷۵۲ م/ ۱۳۵ ﻫ. سفارت امیراسروشنه به‌نزد چینیان .

– ۵۳ - ۱۳۶/۷۵۲ - ۱۳۵ هـ. قیام والیان سباع‌بن‌نعمان وزیادبن صالح درماوراءالنهر بنای دروازه‌ها وبرجهای سمرقند .

– ۷۵۷ - ۷۵۵ م/ ۱۴۰ - ۱۳۸ هـ. ابوداود خالدبن ابراهیم در خراسان .

– ۷۵۹ - ۷۵۷ م/ ۱۴۲ - ۱۴۰ هـ. ابوالجبار بن عبدالرحمن درخراسان .

– ۷۵۸ - ۷۵۷ م/ ۱۴۳ - ۱۴۲ هـ . اعدام والی بخارا مجاشع بن حریث‌الانصاری .

– ۷۵۹ م/ ۱۴۲ هـ. قیام عبدالجبار وبراز.

– ۷۶۶ م/ ۱۴۹ هـ. اشغال سویاب از طرف قرلقان [قرلغان ، خرلغان ، خلخان] .

– ۷۶۷ م/ ۱۵۰ هـ. قیام اشناس در بادغیس .

– ۷۷۶ م/ (؟) ۱۶۰ هـ. ساختمان حصار در شمال رود چرچیك [پرك ، برك].

– ۷۷۷ م/ (؟) ۱۶۱ هـ. قیام یوسف‌البرم دربخارا .

– (۷۸۲) ۷۸۳ –۷۸۰م/ ۱۶۷ - ۱۶۴ هـ (۱۶۶ هـ.) مسیب بن‌زهیر درخراسان. فرو-نشاندن قیام مقنع . ضرب درهم مسیبی .

– ۷۸۷ - (۷۸۲) ۷۸۳ م/ ۱۷۱ –(۱۶۶)۱۶۷ هـ. ابوالعباس فضل‌بن سلیمان‌الطوسی درخراسان . بنای حصارهای طویل درناحیهٔ بخارا .

– ۷۹۳ - ۷۹۲ م / ۱۷۷ - ۱۷۶ هـ . قطریف بن عطاءالکندی در خراسان . اخراج قرلقان [خرلغان ، قرلخان = خلخان] از فرغانه ضرب درهم‌های قطریفی .

– ۷۹۵ - ۷۹۴ م/۱۷۹ - ۱۷۸ هـ. فضل‌بن یحیی البرمکی درخراسان ؛ اسروشنه بزیر فرمان درآمد . بنای تازهٔ مسجدجامع بخارا. تأسیس سپاه «عباسی».

–(۸۰۸) ۸۰۶ - ۷۹۶ م/ (۱۹۳) ۱۹۱ - ۱۸۰ هـ. علی‌بن عیسی درخراسان .

– ۸۱۰ - ۸۰۶ م/ ۱۹۵ - ۱۹۱ هـ. قیام رافع‌بن لیث درسمرقند.

– ۸۰۹ م/۱۹۴ هـ. رفتن ترکان متحد رافع .

– ۸۱۸ - ۸۰۹ م/ ۲۰۳ - ۱۹۴ هـ. مأمون درخراسان.

– ۸۱۱ م/ ۱۹۶ هـ. جنگ مأمون وامین. لشکرکشی طاهربن حسین.

ـ ۸۱۶-۸۱۷ م/ ۲۰۱-۲۰۲ هـ. قحطی درخراسان.

ـ ۸۱۹-۸۲۱ م/ ۲۰۴-۲۰۶ هـ. غسان‌بن عباد درخراسان. نوح‌بن اسد درسمرقند.

ـ ۸۲۰-۸۲۱ م/ ۲۰۵-۲۰۶ هـ. تغزغزان در اسروشته.

ـ ۸۲۱ م/ ۲۰۶ هـ. قیام «داوطلبان» درخراسان.

ـ ۸۲۱-۸۲۲ م/ ۲۰۶-۲۰۷ هـ. طاهربن حسین.

ـ ۸۲۲-۸۲۸ م/ ۲۰۷-۲۱۳ هـ. طلحه‌بن طاهر.

ـ ۸۲۲ م/ ۲۰۷ هـ. لشکرکشی احمدبن ابوخالد به اسروشنه.

ـ ۸۲۸-۸۳۰ م/ ۲۱۳-۲۱۵ هـ. علی‌بن طاهر.

ـ ۸۳۰-۸۴۴ م/ ۲۱۵-۲۳۰ هـ. عبدالله‌بن طاهر.

ـ ۸۳۰ م/ ۲۱۵ هـ. پایان ساختمان حصارهای طویل درناحیهٔ بخارا.

ـ ۸۳۲ م/ ۲۱۷ هـ. مرگ ابوحفص دانشمند بخاری،

ـ ۸۳۹ م/ ۲۲۵ هـ. زلزله در فرغانه[1].

ـ ۸۴۰ م/ ۲۲۶ هـ. تسخیر اسفیجاب ازطرف سامانیان.

ـ ۸۴۱ م/ ۲۲۷ هـ. اعدام افشین.

ـ ۸۴۲-۸۶۴ م/ ۲۲۸-۲۵۰ هـ. احمدبن اسد درماوراءالنهر.

ـ ۸۴۴-۸۶۲ م/ ۲۳۰-۲۴۸ هـ. طاهربن عبدالله.

ـ ۸۴۸-۸۷۰ م/ ۲۳۴-۲۵۷ هـ. داودبن عباس در بلخ.

ـ ۸۴۹-۸۵۰ م/ ۲۳۵-۲۳۶ هـ. ساختمان حصارهای شهربخارا.

ـ ۸۵۱-۸۶۷ م/ ۲۳۷-۲۵۳ هـ. محمد عبدالله رئیس [شحنهٔ] بغداد.

ـ ۸۵۵ م/ ۲۴۱ هـ. مرگ یحیی بن اسد.

ـ ۸۵۶-۸۵۷ م/ ۲۴۲-۲۴۳ هـ. مرگ الیاس بن اسد درهرات.

ـ ۸۵۹ م/ ۲۴۵ هـ. غارت وکشتار چندین هزارنفر درشاودار[2].

۱ـ رجوع شود به «متون»، ص ۳.

۲ـ به «متون»، ص ۴۹، رجوع شود (قندیه)

- ۸۶۱-۸۷۹ م/ ۲۴۷-۲۶۶ ه. یعقوب‌بن لیث در سجستان .
- ۸۶۲-۸۷۳ م/ ۲۴۸-۲۶۰ ه. محمدبن طاهر .
- ۸۶۴-۸۹۲ م/ ۲۵۰-۲۷۹ ه. نصربن احمدبن اسد در ماوراءالنهر.
- ۸۶۴-۸۸۴ م/ ۲۵۰-۲۷۱ ه . (باوقفه‌هائی و به تفاریق) حسن بن زید درطبرستان.
- ۸۶۷ (۸۷۱) م/ ۲۵۳ ه. (۲۵۸ ه) . تسخیر هرات و بوشنگ به‌دست یعقوب .
- ۸۶۹ م / ۲۵۶ ه . تسخیر کرمان و فارس به دست یعقوب . مرگ محمد بن علی ترمذی .
- ۸۷۰ م/ ۲۵۷ ه. تسخیر بلخ وکابل وغزنی ازطرف یعقوب .
- ۸۷۱ م / ۲۵۸ ه. استقرار یعقوب در ولایت بلخ وتخارستان (طخارستان) .
- ۸۷۳ م/ ۲۶۰ ه. تسخیرخراسان به دست یعقوب .
- ۸۷۴ م/ ۲۶۱ ه. اسماعیل‌بن احمد در بخارا . حسین بن طاهر در مروالرود . منشور خلیفه علیه یعقوب .
- ۸۷۶ م/ ۲۶۳ ه. شکست یعقوب دردیرالعاقول.
- ۸۷۷ م/ ۲۶۴ ه. حسین‌بن طاهر در مرو.
- ۸۷۹-۹۰۰ م/ ۲۶۶-۲۸۷ ه. عمروبن لیث.
۸۸۲ م/ ۲۶۹ ه. رافع‌بن هرثمهٔ درنیشابور.
- ۸۸۵ م/ ۲۷۲ ه. منشور خلیفه علیه عمرو.
- ۸۸۸ م/ ۲۷۵ ه. پیکار میان نصر و اسماعیل.
- ۸۸۹ م/ ۲۷۶ ه. منشور خلیفه به‌سود عمرو.
- ۸۹۰ م/ ۲۷۷ ه. منشورخلیفه برضد عمرو.
۸۹۲ م/ ۲۷۹ ه. استقرار عمرو درسمت والی خراسان .
- ۸۹۲-۹۰۷ م/ ۲۷۹-۲۹۵ ه. اسماعیل‌بن احمد در ماوراءالنهر.
- ۸۹۳ م/ ۲۸۰ ه. منشور اسماعیل ازخلیفه . تسخیر اسروشنه و تلاس [تلس ، تلاش

= طراز] بتوسط اسماعیل.

ـ ۸۹۸ م/ ۲۸۵ ه. انتصاب عمرو به‌ولایت ماوراءالنهر وعزل اسماعیل.

ـ ۹۰۰-۸۹۹ م/ ۲۸۷-۲۸۶ ه. جنگ میان عمرو و اسماعیل.

ـ ۹۰۱ م/ ۲۸۸ ه. استقرار اسماعیل درمقام ولایت خراسان .

ـ ۹۰۲ م/ ۲۸۹ ه. توسیع بنای مسجد جامع بخارا .

ـ ۹۰۴ م/ ۲۹۲ ه. هجوم ترکان به ماوراءالنهر .

ـ ۹۱۴-۹۰۷ م/ ۳۰۲-۲۹۵ ه. احمدبن اسماعیل.

ـ ۱۴-۹۱۳ م/ ۳۰۲-۳۰۱ ه. حسن بن علی‌الاطروش درطبرستان .

ـ ۹۴۳-۹۱۴ م/ ۳۳۲-۳۰۲ ه. نصر بن احمدبن اسماعیل.

ـ ۹۱۴ م/ ۳۰۲ ه. فرونشاندن نایرهٔ شورش اسحق‌بن احمد.

ـ ۹۱۸ م/ ۳۰۶ ه. اطفای نایرهٔ عصیان حسین بن علی مروزی .

ـ ۹۱۹-۹۱۸ م/ ۳۰۷-۳۰۶ ه. بنای منارهٔ تازه‌ای در بخارا .

ـ ۲۱-۹۲۰ تا ۹۱۹-۹۱۸ م / ۹-۳۰۸ تا ۳۰۷ - ۳۰۶ ه . میکائیل‌بن جعفر در سمرقند .

ـ ۹۱۹ م/ ۳۰۷ ه. فرونشاندن نایرهٔ قیام احمدبن سهل درخراسان .

ـ ۹۲۲ م/ ۳۱۰ ه فرو نشاندن نایرهٔ عصیان الیاس بن اسحق در فرغانه .

ـ ۹۲۹ م/ ۳۱۷ ه . حریق بخارا .

ـ ۹۳۰ (؟) م/ ۳۱۸ ه (؟) . قیام برادران نصر.

ـ ۹۳۷ م/ ۳۲۶ ه . آتش سوزی ویران‌کننده‌ای در بخارا .

ـ ۹۳۸ م/ ۳۲۷ ه. وزیر ابوعلی جیهانی.

ـ ۹۴۰ م/ ۳۲۹ ه. مرگ وزیر پیشین ابوالفضل بلعمی.

ـ ۹۴۲-۹۴۱ م/ ۳۳۱-۳۳۰ ه. تسخیر بلاساغون بدست کفار ترک . نهضت شیعه در ماوراءالنهر. امتناع نصرازحکومت برکشور.

۹۴۳–۹۵۴ م/ ۳۳۲–۳۴۳ ه. نوح بن نصر.

– ۹۴۴ م/ ۳۳۳ ه. قیام درخوارزم.

– ۹۴۵ م/ ۳۳۴ ه. قیام ابوعلی چغانی.

– ۹۴۶ م/ ۳۳۵ ه. قتل احمدبن حمویه ووزیرالسلمی [لقبه ابوالفضل محمدبن احمد بن عبدالسلمی] (الحاکم الشهید).

– ۹۴۷ م/ ۳۳۶ ه. ورود ابراهیم بن احمد وابوعلی چغانی به بخارا. بازگشت نصر. کور کردن شاهزادگان عاصی. شکست ابوعلی.

– ۹۴۸ م/ ۳۳۷ ه. مرگ ابراهیم بن سیمجور. انتصاب منصوربن قراتگین به حکومت خراسان. صلح دولت با ابوعلی ومتحدان وی.

– ۹۵۱ م/ ۳۴۰ ه. مرگ منصوربن قراتگین.

– ۹۵۱–۹۵۲ م/ ۳۴۰–۳۴۱ ه. بنای ساختمان جدید مسجد بخارا.

– ۹۵۲ م/ ۳۴۱ ه. ابوعلی چغانی درمقام حاکم و والی خراسان.

– ۹۵۴–۹۶۱ م/ ۳۴۳–۳۵۰ ه. عبدالملک بن نوح.

– ۹۵۴ م/ ۳۴۳ ه. بکربن ملک الفرغانی درخراسان. وزیر ابومنصور محمدبن عزیز.

– ۹۵۵ م/ ۳۴۴ ه. مرگ ابوعلی چغانی، مرگ ستوک بغراخان (؟)

– ۹۵۶ م/ ۳۴۵ ه. قتل بکربن ملک.

– ۹۵۷ م/ ۳۴۶ ه. ابوالحسن سیمجوری در خراسان.

– ۹۵۹ م/ ۳۴۸ ه. وزیر ابومنصور یوسف بن اسحق.

– ۹۶۰ م/ ۳۴۹ ه. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق در خراسان. اسلام آوردن ترکان هفت آب.

– ۹۶۱ م/ ۳۵۰ ه. وزیر ابوعلی بلعمی. الپ تگین در خراسان.

– ۹۶۱–۹۷۶ م/ ۳۵۰–۳۶۶ ه. منصوربن نوح بن نصر.

– ۹۶۱ م/ ۳۵۰ ه. غارت و آتش زدن کاخ دربخارا.

– ۹۶۲ م/ ۳۵۱ هـ. حریق جدید کاخ . الپ‌تگین درغزنی. قیام ابومنصور بن‌عبدالرزاق درخراسان . ابوالحسن سیمجوری در خراسان .

– ۹۶۳ م/ ۳۵۲ هـ. مرگ الپ تگین . اسحق بن الپ‌تگین درغزنی .

– ۹۶۴ م/ ۳۵۳ هـ. فرار اسحق‌بن الپ‌تگین به بخارا .

– ۹۶۵ م/ ۳۵۴ هـ. بازگشت اسحق‌بن الپ تگین به‌غزنی .

– ۹۷۱ م/ ۳۶۱ هـ. ساختمان محل تازهٔ نماز عید دربخارا . [نمازگاه عید] .

– ۹۷۴ م/ ۳۶۴ هـ. مرگ وزیر ابوعلی بلعمی ووزیر یوسف‌بن اسحق .

– ۹۷۵–۹۷۶ م/ ۳۶۵-۳۶۶ هـ. وزیرابوعبدالله احمد جیهانی .

– ۹۷۶–۹۹۷ م/ ۳۶۶–۳۸۷ هـ. نوح‌بن منصور.

– ۹۷۷–۹۹۷ م/ ۳۶۷–۳۸۷ هـ. سبکتگین درغزنی .

– ۹۷۷ م/ ۳۶۷ هـ. وزیر ابوالحسین عتبی.

– ۹۸۲ م/ ۳۷۲ هـ . عزل ابوالحسن سیمجوری . تاش درخراسان . پیروزی آل‌بویه بر سامانیان درگرگان . قتل عتبی وزیر.

– ۹۸۵ م/ ۳۷۵ هـ. سلجوقیان در اطراف بخارا .

– ۹۸۶ م/ ۳۷۶ هـ. وزیرعبدالله بن محمدبن عزیز .

– ۹۸۷ م/ ۳۷۷ هـ. پیروزی ابوالحسن وفایق برتاش .

– ۹۸۹ م/ ۳۷۹ هـ. مرگ ابوالحسن سیمجوری .

– ۹۹۰ م/ ۳۸۰ هـ استقرار ابوعلی سیمجوری درمقام حکومت و ولایت خراسان .

– ۹۹۲ م/ ۳۸۲ هـ. بغراخان دربخارا . عقب‌نشینی وی وبازگشت نوح. مرگ بغراخان. وزیرعبدالله بن عزیز.

– ۹۹۴ م/ ۳۸۴ هـ. پیروزی نوح وسبکتگین بر ابوعلی وفایق .

– ۹۹۵ م/ ۳۸۵ هـ. پیروزیهای ابوعلی‌وفایق برمحمود. شکست ایشان دراطرافطوس. فایق در ترکستان . ابوعلی در خوارزم و بخارا . سقوط دودمان نخستین

خوارزمشاهیان .

– ۹۹۶ م/ ۳۸۶ ﻫ . قراخانیان و سبکتگین در ماوراءالنهر . انعقاد پیمان میان ایشان . عزل وزیرعبدالله بن عزیز . نصب ابونصر احمد بن محمد . مرگ ابوعلی.

– ۹۹۷ م/ ۳۸۷ ﻫ. مرگ وزیر ابونصر . نصب ابوالمظفر محمدبن ابراهیم‌البرغشی . مرگ خوارزمشاه مأمون بن محمد . پسراو علی‌بن مأمون.

– ۹۹۹–۹۹۷ م/ ۳۸۹–۳۸۷ ﻫ. منصوربن نوح‌بن منصور .

– ۹۹۸–۹۹۷ م/ ۳۸۸–۳۸۷ﻫ. اسماعیل‌بن سبکتگین درغزنی.

– ۱۰۳۰–۹۹۸ م/ ۴۲۱–۳۸۸ ﻫ. محمودبن سبکتگین در غزنی.

– ۹۹۸ م/ ۳۸۸ﻫ. پیروزی بگتوزون برابوالقاسم سیمجوری . فرار برغشی وزیر.مرگ ارسلان خان علی.

– ۹۹۹ م/ ۳۸۹ ﻫ. عبدالملک‌بن نوح‌بن منصور. پیروزی محمود و جلوس او برتخت سلطنت با تشریفات رسمی . مرگ فایق . اشغال بخارا توسط قراخانیان .

– ۱۰۰۰ م/ ۳۹۱ ﻫ. بازگشت اسماعیل منتصر به بخارا .

– ۱۰۰۱ م/ ۳۹۲ ﻫ. رفتن رسولان محمود به‌نزد ایلك نصر دراوزگند .

– ۱۰۰۳ م/ ۳۹۴ ﻫ . منتصر بار دوم به ماوراءالنهر آمد . پیروزی وی در زیر حصار سمرقند . عقب نشینی.

– ۱۰۰۴ م/ ۳۹۵ ﻫ . ناکامی منتصر درنسا وابیورد. پیروزی وی در دبوسیه وبورنمد، وشکست او درصحرای گرسنه [بین دیزك وخواص؟] . عملیات نا موفق در ناحیهٔ بخارا .

– ۱۰۰۵ م/ ۳۹۶ ﻫ. مرگ منتصر .

– ۱۰۰۶ م/ ۳۹۷ ﻫ. هجوم قراخانیان به خراسان .

– ۱۰۰۷-۰۸ م/ ۳۹۹-۳۹۸ ﻫ. هجوم مجدد قراخانیان .

– ۱۰۰۸ م/ ۳۹۸ ﻫ . شکست قراخانیان درچرخیان . [متن عربی عتبی منینی ص۸۴ ؛

گردیزی ص ۱۷۹ حاشیه].

ــ ۱۰۱۱ــ۱۰۱۰ م/ ۴۰۲ــ۴۰۱ هـ. قحطی درخراسان .

ــ ۱۰۱۲ــ۱۰۱۱م/۴۰۳ــ۴۰۲ هـ. صلح ایلک‌نصر باطغان‌خان کاشغری . رفتن رسولان ایشان به نزد محمود.

ــ ۱۰۱۳ــ۱۰۱۲ م/ (؟) ۴۰۴ــ۴۰۳ هـ. مرگ ایلک‌نصر . ایلک احمدبن علی. محمد بن علی (ارسلان خان) در بخارا .

ــ ۱۴ــ۱۰۱۳ م/ ۰۵ــ۴۰۴ هـ. مرگ وزیر ابوالعباس فضل‌بن احمدالاسفراینی . قلدر خان یوسف دریارکند .

ــ ۱۰۱۴ م/ ۴۰۵ هـ. میمندی وزیر از خوارزمشاه مامون بن مأمون خواست که [بنام محمود] خطبه خوانده شود.

ــ ۱۵ــ۱۰۱۴ م/ ۴۰۶ــ۴۰۵ هـ. قلدرخان یوسف درکاشغر.

ــ ۱۶ــ۱۰۱۵ م/ ۴۰۷ــ۴۰۶ هـ. ازدواج خوارزمشاه مأمون با خواهرمحمود .

ــ ۱۰۱۶ م/ ۴۰۷ هـ . جنگهای خانگی میان قراخانیان ـ وساطت خوارزمشاه .

ــ ۱۷ــ۱۰۱۶ م/ ۴۰۸ــ۴۰۷ هـ. (؟) مرگ ایلک احمدبن علی.

ــ ۱۰۱۷ م/ ۴۰۸ هـ. مرگ خوارزمشاه مامون . تسخیر خوارزم بدست محمود . نصب التونتاش بخوارزمشاهی .

ــ ۱۰۱۸ــ۱۰۱۷ م (۱۳ــ۱۰۱۲)/ ۴۰۹ــ۴۰۸ هـ (۴۰۴ــ۴۰۳هـ) . شکست ترکان بت پرست هفت آب . مرگ طغان‌خان .

ــ ۱۰۲۵ــ۱۰۲۴ م/ ۴۱۶ــ۴۱۵ هـ. مرگ ارسلان خان محمدبن علی .

ــ ۱۰۲۵ م/ ۴۱۶ هـ. محمود درماوراءالنهر. دیدار وی با قلدرخان .

ــ ۱۰۲۶ م/ ۴۱۷ هـ . تسخیر بلاساغون از طرف قلدرخان . طغان خان در اخسیکت . رسولان قیاخان وبغراخان به‌نزد محمود رفتند. رسولان خلیفه قادر .

ــ ۱۰۳۰ م/ ۴۲۱ هـ. محمدبن محمود درغزنی .

- ۱۰۴۱-۱۰۳۰ م/ ۴۳۳-۴۲۱ هـ. مسعودبن محمود در غزنی.
- ۱۰۳۱ م / ۳ - ۴۲۲ هـ . رفتن رسولان مسعود به کاشغر . آمدن رسولان خلیفه به نزد مسعود .
- ۱۰۳۲ م/ ۴۲۴ هـ . مرگ قدرخان . ارسلان خان سلیمان . لشکرکشی التونتاش به بخارا و مرگ وی .
- ۱۰۳۵-۱۰۳۲ م/ ۴۲۷-۴۲۴ هـ. هرون‌بن التونتاش درخوارزم.
- ۱۰۳۴ م / ۴۲۶ هـ . مرگ علی‌تگین . هجوم کمبجیان به ختل وترکمنان به قوادیان (قبادیان) . قیام هارون . سلجوقیان درخوارزم . بازگشت رسولان مسعود از کاشغر. ورود رسولان بغراخان .
- ۱۰۴۱-۱۰۳۵ م/ ۴۳۳-۴۲۷ هـ. اسماعیل خندان‌بن التونتاش درخوارزم .
- ۱۰۳۵ م / ۴۲۷ هـ . سلجوقیان در خراسان . حملهٔ پسران علی تگین به صغانیان [چغانیان] وترمذ . رفتن رسولان ایشان به‌نزد مسعود.
- ۱۰۳۶ م/ ۴۲۸ هـ. رفتن رسولان جدیدی از طرف پسران علی‌تگین به نزد مسعود . رسولان مسعود به ماوراءالنهررفتند .
- ۱۰۳۷ م / ۴۲۹ هـ . عزیمت رسولان مسعود به ترکستان . رسولان ترکستان در دربار مسعود .
- ۱۰۳۸ م/ ۴۳۰ هـ. قیام بوری تگین ابراهیم‌بن نصر در ماوراءالنهر . ارسال منشور خوارزم برای شاه ملك جندی .
- ۱۰۳۹-۱۰۳۸ م/ ۴۳۱-۴۳۰ هـ. لشکرکشی مسعود به صغانیان در زمستان.
- ۱۰۳۹ م/ ۴۳۱ هـ. موفقیتهای بوری‌تگین در ماوراءالنهر.
- ۱۰۴۰ م/ ۴۳۲ هـ. پیکار دندانقان . افتادن خراسان به دست سلجوقیان .
- ۱۰۴۱ م/ ۴۳۳ هـ. محمدبن محمود (بار دوم) در غزنی . تسخیر خوارزم ازطرف شاه ملك .

– ۱۰۴۸-۱۰۴۱ م/ ۴۴۰-۴۳۳ هـ . مودودبن مسعود در غزنی .
– ۱۰۴۲-۱۰۴۱ م/ ۴۳۴-۴۳۳ هـ. (؟) ابراهیم‌بن نصر در بخارا.
– ۱۰۴۳ م/ ۴۳۵ هـ. تسخیرخوارزم بدست سلجوقیان .
– ۱۰۴۵-۱۰۴۴ م/ ۴۳۷-۴۳۶ هـ. نهضت شیعه درماوراءالنهر.
– ۱۰۶۸-۴۷-۱۰۴۶ م / ۴۶۱ – ۴۴۰ – ۴۳۹ هـ . طمغاج خان بن ابراهیم نصر در سمرقند .
– ۱۰۵۹ م/ ۴۵۱ هـ. پیمان میان غزنویان وسلجوقیان .
– ۱۰۶۱ م/ ۴۵۳ هـ. رفتن رسولان طمغاج‌خان به بغداد .
– ۱۰۶۴ م/ ۴۵۷ هـ. لشکرکشی الب ارسلان به ختل .
– ۱۰۶۵ م/ ۴۵۸ هـ. شمس‌الملك نصربن ابراهیم درسمرقند .
– ۱۰۶۸ م/ ۴۶۱ هـ . سوزاندن مسجد جامع بخارا .
– ۱۰۶۹ م/ ۴۶۲ هـ . تجدید ساختمان مسجد بخارا . اعدام امام الصفار.
– ۱۰۷۲ م/ ۴۶۵ هـ . لشکرکشی الب‌ارسلان به ماوراءالنهر. مرگ وی . شمس‌الملك در ترمذ و بلخ .
۱۰۷۳ م/ ۴۶۶ هـ. عدم موفقیت ایاز در ترمذ .
– ۱۰۷۴ م (۱۰۷۳) / ۴۶۷ هـ (۴۶۶ هـ) . افتادن ترمذ به دست ملکشاه . عقد پیمان صلح با شمس‌الملك .
– ۷۹-۱۰۷۸ م/ ۴۷۲-۴۷۱ هـ . ساختمان «رباط‌الملك» .
– ؟ – ۱۰۸۰ م/ ۴۷۳ هـ. خضربن ابراهیم در سمرقند .
– ۱۰۹۵ م/ ۴۸۸ هـ. (با فاصله‌ای میان دو اقامت) احمد بن خضر درسمرقند .
– ۱۰۸۹ م/ ۴۸۲ هـ. تسخیر ماوراءالنهر ازطرف ملکشاه .
– ۱۰۹۰ م/ ۴۸۳ هـ. قیام درماوراءالنهر ولشکرکشی مجدد ملکشاه .
– ۱۰۹۵ م/ ۴۸۸ هـ. اعدام احمد خان.

– ۱۰۹۷ م/ ۴۹۱ هـ. ماوراءالنهر بزیرفرمان سلطان برکیارق درآمد . مرگ خوارزمشاه اکنجی بن قشقار .

– (۱۱۲۸) ۱۱۲۷–۱۰۹۷ م/ (۵۲۳)۵۲۱–۴۹۱ هـ . خوارزمشاه قطب‌الدین محمد

– ۱۱۰۲ – (؟) ۱۰۹۹ م/ ۴۹۶– (؟) ۴۹۳ هـ. قدرخان جبرائیل در ماوراءالنهر .

– ۱۱۰۲ م/ ۴۹۶ هـ. شکست قدرخان جبرائیل درترمذ .

– ۱۱۳۰–۱۱۰۲ م/ ۵۲۵–۴۹۶ هـ. ارسلان خان محمدبن سلیمان .

– ۱۱۰۳ م/ ۴۹۷ هـ. خروج ساغربیک در ماوراءالنهر .

– ۱۱۰۹ م/ ۵۰۳ هـ. خروج مجدد ساغر بیک .

– ۱۶–۱۱۱۵ م/ ۵۰۹ هـ. مرگ شیخ‌نمدپوش.

– ۱۱۱۹ م/ ۵۱۳ هـ. ساختمان نمازگاه عید دربخارا .

– ۱۱۲۱ م/ ۵۱۵ هـ. ساختمان مسجد جامع نو دربخارا .

– ۱۱۲۷ م/ ۵۲۱ هـ. پایان ساختمان مناره دربخارا .

– ۱۱۵۶–۱۱۲۷ م/ (۱۱۲۸) / ۵۵۱–(۵۲۲) ۵۲۱ هـ. خوارزمشاه آتسز بن محمد.

– ۱۱۳۰ م/ ۵۲۵ هـ. تسخیر سمرقند بدست سنجر.

– ۱۱۳۲ م/ ۵۲۷ هـ. خروج قدرخان احمد در ماوراءالنهر.

– ۱۱۴۱ (–؟) ۱۱۳۲ م/ ۵۳۶ –؟ ۵۲۷ هـ. رکن‌الدین محمود بن محمد در سمرقند.

– ۱۱۳۷ م/ ۵۳۲ هـ. پیروزی قراختائیان برمحمود خان .

– ۱۱۳۸ م/ ۵۳۳ هـ . خروج آتسز . لشکرکشی سنجر به خوارزم . شکست آتسز . سلیمان بن محمد درخوارزم.

– ۱۱۳۹ م/ ۵۳۴ هـ . بازگشت آتسز بهخوارزم . فرار سلیمان .

– ۱۱۴۰–۱۱۳۹ م/ ۵۳۵–۵۳۴ هـ. لشکرکشی آتسز به بخارا .

– ۱۱۴۱ م/ ۵۳۶ هـ. فرمانبرداری آتسز از سنجر . شکست سنجر در قطوان . تسخیر ماوراءالنهر از طرف قراختاییان . لشکرکشی آتسز به خراسان . هجوم

قراختائیان به خوارزم .

ــ ۱۱۴۲ م/ ۵۳۷ ه. فتح نیشابور بدست آتسز . احیای حکومت سنجر درخراسان .

ــ ۱۱۴۴ م/ ۵۳۹ ه. لشکرکشی سنجر بهخوارزم . حملهٔ غزان بهبخارا .

ــ ۱۱۲۸-۱۱۴۷ م/ ۵۴۲-۵۴۳ ه . لشکرکشی سوم سنجر به خوارزم .

ــ ۱۱۵۲ م/ ۵۴۷ ه. تسخیر جند ازطرف آتسز . مرگ سلطان مسعود .

ــ ۱۱۵۳ م/ ۵۴۸ ه . اسیر کردن غزان سنجر را.

ــ ۱۱۵۴-۱۱۵۳ م/ ۴۹-۵۴۸ ه. خوارزمیان در بیهق .

ــ ۱۱۵۶ م/ ۵۵۱ ه. قتل طمغاج‌خان ابراهیم‌بن سلیمان . لشکرکشی آتسز به خراسان. آزادی سنجر از اسارت .

ــ ۱۱۶۳ - ۱۱۵۶ م / ۵۵۹ - ۵۵۱ ه . چغری خان جلال الدین علی بن حسن در سمرقند .

ــ (۱۱۷۳-۱۱۷۰) ۱۱۷۲-۱۱۵۶ م/ (۵۶۹-۵۶۶) ۵۶۸-۵۵۱ ه.[1] خوارزمشاه ایل ارسلان بن آتسز.

ــ ۱۱۵۷م/ ۵۵۲ ه. مرگ سلطان سنجر.

ــ ۱۱۶۲-۱۱۵۷ م/ ۵۵۸-۵۵۲ ه. رکن‌الدین محمود درخراسان .

ــ ۱۱۵۸ م/ ۵۵۳ ه. لشکرکشی ایل ارسلان به ماوراءالنهر .

ــ ۱۱۶۱ م/ ۵۵۷ ه . غارت دهستان و گرگان توسط غزان .

ــ ۱۱۷۴-۱۱۶۲ م/ ۵۷۰-۵۵۸ ه . مؤیدالدوله آی ابه درخراسان .

ــ ۱۱۶۳ م/ ۵۵۹ ه. منشور از طرف سلطان ارسلان سلجوقی بنام مؤید .

ــ ۹-۱۱۷۸-۱۱۶۳ م/ ۵۷۴ - ۵۵۹ ه. قلیج طمغاج‌خان مسعود بن علی درسمرقند.

ــ ۱۱۶۵ م/ ۵۶۱ ه. جنگ میان مؤید وایل‌ارسلان . هجوم قراختائیان به‌بلخ‌واندخود. ابراهیم حسین دراوزگند . تجدید بنای حصارشهربخارا .

۱ــ <درمتن و.و. بارتولد چنین‌است ــ تحریریه>.

– (۱۱۷۰–۱۱۶۹) ۱۱۷۲ – ۱۱۷۱ م/ (۵۶۶ – ۵۶۵) ۵۶۸ – ۵۶۷ هـ. هجوم قراختائیان به خوارزم.

– ۱۱۷۲ م/ ۵۶۸ هـ. خوارزمشاه سلطان شاه. عزل او.

– ۱۱۷۲–۱۲۰۰ م/ ۵۶۸–۵۹۷ هـ. خوارزمشاه تکش بن ایل‌ارسلان.

– ۱۱۷۳–۷۴ م/ ۵۶۹–۵۷۰ هـ. تسخیر غزنه به دست غوریان.

– ۱۱۷۴ م/ ۵۷۰ هـ. شکست مؤید در شوبرلی.

– ۱۱۷۴–۱۱۸۵ م/ ۵۷۰–۵۸۱ هـ. طغان‌شاه درنیشابور.

– ۱۱۷۵–۷۶ م/ ۵۷۱–۷۲ هـ. تسخیرهرات بدست غوریان.

– (؟) ۱۱۷۸–۷۹–۱۲۰۱ م/ (؟) ۵۷۴–۵۹۸ هـ. الغ سلطان ابراهیم بن حسین در سمرقند.

– ۱۱۸۱–۱۱۹۳ م/ ۵۷۷–۵۸۹ هـ. سلطان شاه درمرو وسرخس وطوس.

– ۱۱۸۱ م/ ۵۷۷ هـ. اعزام رسولان ملك غور به خوارزم. الپ قرا اوران با قبچاقیان در خوارزم.

– ۱۱۸۳ م/ ۵۷۹ هـ. پیروزی سلطان‌شاه برغیاث‌الدین غوری.

– ۱۱۸۵–۱۱۸۷ م/ ۵۸۱–۵۸۳ هـ. سنجرشاه درنیشابور.

– ۱۱۸۷ م/ ۵۸۳ هـ. تسخیر نیشابور بدست تکش. ملك‌شاه بن تکش در نیشابور.

– ۱۱۹۲ م/ ۵۸۸ هـ. نخستین لشکرکشی تکش به‌عراق.

– ۱۱۹۳ م/ ۵۸۹ هـ. مرگ سلطان شاه. ملکشاه در مرو و قطب الدین محمد در نیشابور.

– ۱۱۹۴ م/ ۵۹۱ هـ. تسخیر عراق بدست تکش. مرگ سلطان طغرل سلجوقی.

– ۱۱۹۵ م/ ۵۹۲ هـ. لشکرکشی تکش به سغناق.

– ۱۱۹۶ م/ ۵۹۳ هـ. پیروزی خوارزمیان برلشکر بغداد.

– ۱۱۹۷ م/ ۵۹۴ هـ. مرگ ملکشاه بن تکش.

ــ ۱۱۹۸ م/۵۹۵ ه. لشکرکشی قطب‌الدین محمد والپ درك به دشت .

ــ ۱۱۹۹ م/ ۵۹۶ ه. لشکرکشی قایرتوقوخان علیه الپ درك.

ــ ۱۲۲۰ ــ ۱۲۰۰ م/ ۶۱۷-۵۹۷ ه. خوارزمشاه علاء الدین محمدبن تکش.

ــ ۱۲۱۲ ــ (؟) ۱۲۰۰ ــ ۰۱ م/ ۶۰۹ ــ (؟) ۵۹۸ ــ ۵۹۷ ه . «سلطان‌السلاطین» عثمان بن ابراهیم درسمرقند.

ــ ۱۲۰۳ م/ ۶۰۰ ه . احیای حکومت خوارزمیان در خراسان . پیروزی چنگیزخان بر کرائیتیان .

ــ هجوم غوریان به‌خوارزم . شکست شهاب الدین غوری درا ندخود.

ــ ۱۲۰۵ م/ ۶۰۲ ه. حملهٔ تاج‌الدین زنگی به مروالرود. شکست واعدام وی. تسخیر ترمذ توسط غوریان

ــ ۱۲۰۶ م / ۶۰۳ ه . مرگ شهاب الدین غوری . در آمدن بلخ و هرات و غور به زیر فرمان خوارزمشاه . متحد شدن مغولستان در تحت حکومت چنگیز خان .

ــ ۱۲۰۷ م/ ۶۰۴ه. بازگشت خوارزمشاه به‌خوارزم. تسخیربخارا بدست وی. شکست او درپیکار با قراختائیان . قیام درنیشابور و هرات .

ــ ۱۲۰۸ م/ ۶۰۵ ه. احیای حکومت خوارزمیان درخراسان ، فرارکوچلك ونایمانیان به متصرفات قراختائیان .

ــ ۱۲۰۹ م / ۶۰۶ ه . رسولان قراختائیان در خوارزم . لشکرکشی خوارزمشاه علیه قپچاقیان. خروج ایدوقوت اویغورعلیه قراختائیان وسر به‌اطاعت‌مغولان‌نهادن او. قیام کوچلك .

ــ ۱۲۱۰ م / ۶۰۷ ه . تسخیر سمرقند بدست قراختائیان . موفقیت های کوچلك . عقب‌نشینی قراختائیان از سمرقند . پیروزی خوارزمشاه درجلگهٔ ایلامش.

ــ ۱۲۱۱ م / ۶۰۸ ه . عزل‌گورخان و افتادن حکومت بدست کوچلك .

درآمدن بخش شمالی هفت‌آب بزیرفرمان مغولان.

– ۱۲۱۲ م/ ۶۰۹ ﻫ . قیام در سمرقند علیه خوارزمشاه ، نابودی دودمان قراختائیان.

– ۱۲۱۲ (۱۲۱۴) م/ (۶۱۱) ۶۱۰ ﻫ. تسخیر ترکستان شرقی بدست کوچلك.

– ۱۲۱۵ م/ ۶۱۲ ﻫ. تسخیر غزنه توسط خوارزمشاه .

– ۱۲۱۶–۱۲۱۵ م/ ۱۳–۶۱۲ ﻫ. لشکرکشی خوارزمشاه علیه قپچاقیان ، برخورد با مغولان ، رفتن رسولان خوارزمشاه به نزد چنگیزخان .

– ۱۲۱۶ م/ ۶۱۳ ﻫ. قتل مجدالدین بغدادی

– ۱۲۱۷ م / ۶۱۴ ﻫ . لغو خطبه که به نام خلیفه ناصر خوانده می‌شد . لشکرکشی ناموفق خوارزمشاه به‌بغداد.

– ۱۲۱۸ م/ ۶۱۵ ﻫ. رسولان چنگیزخان به‌نزد خوارزمشاه . غارت وکشتار بازرگانان دراترار . تسخیر ترکستان شرقی توسط مغولان .

– ۱۲۱۹م/ ۶۱۶ ﻫ. چنگیزخان درایرتیش [اردیش] ، نقشه ساختمان حصارهای طویل درناحیهٔ سمرقند .

– ۱۲۲۰ م/ ۶۱۷ ﻫ . فتح ماوراءالنهر به دست مغولان . هجوم و ورود افواج مغول به ایران

– ۱۲۳۱ – ۱۲۲۰ م/ ۶۲۹ – ۶۱۷ ﻫ . (باوقفه‌ای) خوارزمشاه جلال‌الدین بن محمد

– ۱۲۲۱ م/ ۶۱۸ ﻫ ، فتح خوارزم وخراسان وافغانستان به دست مغـولان . پیروزی جلال‌الدین درپروان . شکست او درکرانهٔ رود سند [هندوس] وفرار وی‌به هندوستان . ویرانی غزنه به‌دست مغولان ؛

– ۱۲۲۲ م/ ۶۱۹ ﻫ: کوش‌تگین درمرو ؛ حملهٔ وی به‌بخارا ؛ فرونشاندن نایرهٔ قیام‌در مرو وهرات ، بازگشت چنگیزخان به سمرقند .

– ۱۲۲۳ – ۱۲۲۲ م/ ۶۲۰ – ۶۱۹ ﻫ: تاج الدین عمر بن مسعود در مرو وابیورد و خرقان .

- ۱۲۲۳ م/ ۶۲۰ هـ. ویرانی کامل و نهائی مرو بدست مغولان. چنگیزخان در درهٔ چیرچیك وصحرای قلان باشی. دیدار وی با پسران.
- ۱۲۲۴ م/ ۶۲۱ هـ. چنگیزخان در ایرتیش.
- ۱۲۲۵ م/ ۶۲۲ هـ. بازگشت چنگیزخان به مغولستان.
- ۱۲۲۷ م/۶۲۴ هـ. مرگ جوچی [توشی]، مرگ چنگیزخان.
- ۱۲۴۲ - ۱۲۲۷ م/ ۶۴۰ - ۶۲۴ هـ.۱ حکومت جغتای به سمت خان اولوس ماوراءالنهر وهفت‌آب و ترکستان شرقی.
- ۱۲۲۹ م / ۶۲۷ هـ. قورولتای بزرگ در مغولستان و اعلام اوکتای به سمت خان بزرگ.
- ۱۲۴۱- ۱۲۲۹ م/ ۶۳۹-۶۲۷ هـ. دوران حکومت خان بزرگ اوکتای قاآن.
- ۱۲۳۵ م/ ۶۳۳ هـ. قورولتای درمحل تالان دبه. تعیین میزان مالیاتها و تأسیس‌پست دولتی [یام].
- ۱۲۳۸ م/ ۶۳۶ هـ. قیام روستائیان و پیشه‌وران به پیشوائی محمود تارابی (طارابی) در واحهٔ بخارا.
- ۴۰-۱۲۳۹ م / ۶۳۷ هـ. اوکتای قاآن ساکنان بخارا را که در قیام شرکت کرده بودند مورد عفو قرار داد. برکناری محمود یلواچ. از ولایت ماوراءالنهر.
- ۱۲۸۹ (؟) - ۱۲۴۱ (؟) م / (؟) ۶۸۸ - (؟) ۶۳۹ هـ. حکومت مسعود بیك بن محمود یلواچ درماوراءالنهر ازطرف خان بزرگ.

---

۱ - <دنبالهٔ جدول تاریخ وقایع در فاصله ۱۲۲۷ تا ۱۲۶۹ م / ۶۲۴ تا ۶۶۸ هـ. (مربوط به فصل پنجم‌که برای باراول منتشرمیشود) توسط ای.ب.پطروشفسکی تنظیم شده است وفقط تواریخ وقایع آن چنان‌که بارتولد در فصل پنجم آورده نقل شده. - تحریریه>.

– ۱۲۴۶ – ۱۲۴۱ م/ ۶۴۴ – ۶۳۹ ه. حکومت توراکیناخاتون بیوهٔ اوکتای قاآن ازطرف گیوك‌خان پسر او دراولوس خان بزرگ.

– ۱۲۴۷ – ۱۲۴۲ م/ ۶۴۵ – ۶۴۰ ه. حکومت قراهلاکو بن موتوگن [در وصاف «ماسبکن» آمده وقزوینی «ماتیکان» ضبط کرده] بن جغتای در اولولوس جغتای.

– ۱۲۴۶ م (اکتبر ۱۲۴۵ م ؟) / ۶۴۴ ه. قورولتای بزرگ در مغولستان و اعلام‌گیوك به سمت خان بزرگ.

– ۱۲۴۸ – ۱۲۴۶ م / ۶۴۶ – ۶۴۴ . حکومت خان بزرگ گیوك قاآن.

– ۱۲۵۲ – ۱۲۴۷ م / ۶۵۰ – ۶۴۵ ه. حکومت یسو منکو فرزند ارشد جغتای در اولوس جغتای.

– ۱۲۴۸ م (بهار) / ۶۴۶ ه. مرگ گیوك قاآن درناحیهٔ بیش بالیغ.

– ۱۲۴۸م (پایان سال) ۶۴۷ ه. سفارت ایلچیکدای به نزد پادشاه فرانسه لوئی نهم [سن لوئی] که درقبرس قرار داشته.

– ۱۲۵۱ – ۱۲۴۸ م / ۶۴۹ – ۶۴۶ ه. فترت بین دوسلطنت در اولوس خان بزرگ حکومت اغول غایمش خاتون بیوهٔ گیوك قا آن.

– ۱۲۵۰ م/ ۶۴۸ ه. قورولتای درآلاقماق، واقع دردشت قپچاق، تحت رهبری باتو خان (مجلس بمنظور تعیین وارث تخت خانی).

– ۱۲۵۱ م / ۶۴۹ ه. قورولتای بزرگ در قراقروم و اعلام منکو فرزند تولوی خان. به سمت خان بزرگ

– ۱۲۵۹ – ۱۲۵۱ م / ۶۵۸ – ۶۴۹ ه. دوران حکومت منکو قا آن، خان بزرگ.

– ۱۲۵۲ – ۱۲۵۱ م / ۶۵۰ – ۶۴۹ ه. محاکمات و اعدام پادشاه زادگان وامیرانی که بامنکوقاآن دشمنی می‌ورزیدند. اعدام طوقاشی خاتون وقداقاج‌خاتون واغول غایمش‌خاتون. اعدام قداق وجینقای.

- ۱۲۵۲ - ۱۲۵۱ م/ ۶۵۰-۶۴۹ ه. استقرار مجدد قراهلاکو به فرمان منکوقاآن در راس اولوس‌جغتای (اسمی نه‌رسمی).
- ۱۲۵۲ م/ ۶۵۰ ه. لشکرکشی جنودخان بزرگ به ماوراءالنهر. مرگ قراهلاکو. قتل یسومنکو. نصب ارغنه خاتون [اورقنه] بیوهٔ قراهلاکو، به‌فرمان منکو قاآن، به‌حکومت اولوس جغتای.
- ۱۲۵۲م (دسامبر)/ ۶۵۱ه. محاکمه واعدام ایدیقوت اویغور در اردوی خان‌بزرگ.
- ۱۲۵۲ (؟) م/ ۶۵۰ ه. وضع موازین جدید مالیاتی. لغو یرلیغها وپایزه‌هائی که بعد ازمرگ چنگیزخان داده شده بوده.
- ۱۲۵۳ (تابستان) م/ ۶۵۱ ه. ورود روبروك به‌اردوی سرتاق.
- ۱۲۵۳ (پایان دسامبر) م/ ۶۵۱ ه. ورود روبروك به اردوی خان بزرگ.
- ۱۲۵۴ م/ ۶۵۲ ه. پذیرائی ارغنه خاتون [اورقنه] درآلمالیغ ازهلاکوخان که با لشکریان به‌فرمان منکوقاآن به سوی مغرب روان‌بود.
- ۱۲۵۵ (پائیز) م/ ۶۵۳ ه. پذیرائی مسعود بك والی و حاکم ماوراءالنهر در کان‌گل نزدیك سمرقند ازهلاکوخان.
- ۱۲۵۵ م/ ۶۵۳ ه. مرگ باتوخان. سرتاق درسمت خانی اولوس‌جوچیان [توشیان]
- ۱۲۵۶ (ژانویه) م/ ۶۵۴ ه. عبور هلاکوخان باتفاق لشکرازآمودریا.
- ۱۲۶۶-۱۲۵۶ م/ ۶۶۵-۶۵۴ ه. برکه درسمت خانی اولوس‌جوچیان [توشیان].
- ۱۲۵۹ م/ ۶۵۸ ه. مرگ منکوقاآن.
- ۱۲۶۰ م/ ۶۵۹ ه. انتخاب قبلای خان را درچین واریغ‌بوکا را درمغولستان به‌سمت خان بزرگ دریك زمان. آغازجنگهای خانگی برسراشغال سریر خانی.
- ۱۲۶۱ م/ ۶۶۰ ه. تسخیرماوراءالنهر [بنام اریغ بوکا] توسط آلغوبن بایدارین جغتای.
- ۱۲۶۲ م/ ۶۶۱ ه. آغازجنگ میان هلاکوخان وبرکه [برکای]خان. نخستین‌رسولان

سلطان مصر به‌دربار برکه خان آمدند .

ـ ۱۲۶۳ م (؟) / ۶۶۲ هـ . غارت و کشتار «هزاره‌های» متعلق به اولوس جوچیان [توشیان] دربخارا .

ـ ۱۲۶۴-۱۲۶۲ م/ ۶۶۳-۶۶۱ هـ. جنگ آلغو با اریغ‌بوکا .

ـ ۱۲۶۴ م/ ۶۶۳هـ. پایان جنگ خانگی. اطاعت اریغ‌بوکا ازقبلای قاآن. مرگ آرغو. مرگ ارغنه خاتون [اورقنه خاتون] .

ـ ۱۲۶۴ م (اکتبر) / ۶۶۳ هـ. اعلام براق بن یسو - توا بن موتوگن [ماسبگان ، «ماتیکان»] بن جغتای به‌سمت خانی اولوس جغتای .

ـ ۱۲۶۶-۱۲۶۵ م/ ۶۶۵-۶۶۴ هـ . جنگ قبلای قاآن با براق . غارت ختن به دست براق . تسخیرهفت آب بدست قیدو نوادهٔ اوکتای .

ـ ۱۲۶۸ - ۱۲۶۷ م/ ۶۶۷-۶۶۶ هـ. جنگ میان براق وقیدو [قایدو] .

ـ ۱۲۶۸ م/ ۶۶۷هـ. صلح قیدو و براق .

ـ ۱۲۶۹ م/ ۶۶۸ هـ . قورولتای در درهٔ رود تلاس [تلاش ، تلس= طـراز] . تقسیم اولوس‌جغتای میان براق وقیدو ومنکو- تیمور [خان اولوس جوچی[توشی]

ضمیمه ها

رئوس مطالب

رسالهٔ پایان تحصیل تحت عنوان

« ترکستان در زمان هجوم مغولان »[1]

۱ ـ در ماوراءالنهر پیش از تسخیر آنجا بدست اعراب فرمانروائی به طبقهٔ زمین داران ـ یا «دهقانان» تعلق داشت که در قصرهای مستحکم زندگی می‌کردند و به هنگام جنگ هم اینان اسواران شوالیه گونه‌ای را تشکیل می‌دادند. درکنار اشراف اصل وتبار اشراف پول و مال وجود داشتند و افراد آن از لحاظ شیوهٔ زندگی با دهقانان فرقی نداشتند. اصطلاح « دهقان » در مورد امیران محلی نیزبکار می‌رفته‌است واینان نخستین درباریان بودند.

۲ـ امویان ووالیان وحکام منصوب ازطرف ایشان مقاصد وسیع‌دولت داری نداشتند وفقط مراقب بودندکه قدرت خویش را میان اعراب حفظ کنند

۱ـ < از روی متن منضم به چاپ اول «ترکستان» به زبان روسی، که درسال ۱۹۰۰ میلادی (تحت عنوان «رئوس مطالب») طبع شده، نقل می‌شود. ـتحریریه>

و ازمردم محلی فرمانبردار مالیات و ازامیران مطیع و دست نشانده (واسالها) باج وصول کنند. حکام و والیان غالباً عوض می‌شدند ولی ضمناً از اقامت کوتاه خویش درکشور استفاده کرده املاك واراضی‌وسیع بدست می‌آوردند و علی‌الرسم املاك دردست بازماندگان ایشان باقی می‌ماند.

۳ـ عباسیان برخلاف‌امویان می‌خواستند دولتی تأسیس کنندکه نواحی عرب نشین و ایرانی نشین با حقوق مساوی جزء آن باشند. سازمان سلطنت ساسانیان دراین زمینه نمونهٔ ایشان بوده است. بتدریج خلفا ادارهٔ امورنواحی شرقی رابه نمایندگان اشراف محلی‌سپردند و ازمیان اینان دودمانهای طاهریان وسامانیان برخاستند.

۴ـ دوران طاهریان وسامانیان را میتوان عصر «سلطنت مطلقهٔ منوّره» نامید. سلاطین مزبور بدون آنکه دست به اصلاحات اجتماعی شدید بزنند می‌کوشیدند تا حکومت ثابت و استوار وآرامش را درکشور مستقرسازند و طبقات مستمند را دربرابرتضییقات حمایت نمایند وبه ترقی صنعت وبازرگانی ومعارف کمك کنند.

۵ـ فرق‌شیعه وخوارج‌وطبقهٔ «مبارزان راه دین» مبین‌گرایشهای چشم‌گیرتر دموکراسی بودند و بانظام دولتی وقت دشمنی می‌ورزیدند. دودمان صفاریان بوسیلهٔ متحد ساختن عناصر گوناگون و مختلف الاصل عامه («دموکراتیك») اعتلا یافت.

۶ـ کوششهای سامانیان در زمینهٔ دولت داری با مقاومت دهقانان و نگهبانان ترك سلطان مواجه شد. در مبارزه‌ای که میان اشراف لشکری و مقام سلطنت درگرفته‌بود روحانیان جانب‌اشراف لشکری‌را گرفته بودند. مخالفت این طبقات کار تسخیر کشور را برای ترکان آسان کرد.

۷ ـ اندیشهٔ دولت مداری در زمان غزنویان و بویژه درعهد محمود به اوج خود رسیده بود. نفوس کشور به دودسته تقسیم شده بود: یکی لشکریان (که اکثراً از قبایل واقوام مختلف تشکیل شده بودند) که سلطان مواجبشان می‌پرداخت و در عوض از ایشان خدمت صادقانه می‌طلبید، و دیگر رعایا که سلطان از ایشان در برابر دشمنان خارجی دفاع می‌کرد و در عوض موظف بودند بی چون وچرا به وی مالیات پردازند. مردم حق نداشتند تمایلات ملی و میهن پرستی داشته باشند وحتی علیه دشمنان خارجی قیام کنند.

۸ ـ درعهد سلجوقیان و قراخانیان براثر اصل تصرفات عشیرتی که در میان صحرانشینان مزبور حکمفرما بوده ـ اصل حکومت وقدرت واحد به ضعف گرائید. نخستین خانان ترك ماهواً باشاهان مستبد ایرانی تفاوت داشتند. جالب‌توجه‌ترین پدیده‌های این عصرعبارت بود ازلغودستگاه نظارت برحکام و والیان‌نواحی‌وکاهش اهمیت شغل دژخیم در باری. به رغم نیات خیر برخی ازسلاطین این دوران، براثر شیوهٔ اختصاص حصه‌های اراضی به این و آن که ره‌آورد صحرانشینان بوده و درنتیجهٔ توسعهٔ شیوهٔ اقطاعات لشکری، سیادت ایشان برای نواحی متبوعه مرگبار بوده است. بی‌بها شدن اراضی ملکی‌زمین دارانرا بالکل‌ازپای درآورد و درزمان هجوم مغول دیگر ازدهقانان‌ـهمچون قشری جداگانه ازساکنان آن سامان ـ یاد نشده است.

۹ـ خانان ترك بتدریج به سلاطین مستبد ایرانی مبدل شدند واین خود هم قومان ایشان را علیه آنان برانگیخت و در نتیجه آتش مبارزه میان شاغل تخت وتاج‌وصنف‌لشکری تیزترشد.روحانیان کماکان جانب‌صنف اخیرالذکر رامی‌گرفتند. مبارزه میان‌قدرت غیرروحانی وروحانی‌دردولت قراخانیان‌باعث اعدام چند تن ازشیخان ذینفوذ وقتل یکی از خاقان به حکم روحانیان، گشت.

۱۰- متصرفات اصلی غوریان و خوارزمشاهان واجد شرایط طبیعی بوده و واحدجغرافیائی ونژادی مستقلی‌را تشکیل می‌دادند و این خود موجب اعتلاء سلاطین مزبور گردید. خوارزمشاهان ازلحاظ ثبات وپی‌گیری ومهارت سیاسی‌درمقابل رقیبان خویش برتربودند وبتدریج در بخش شرقی جهان‌اسلام مقام اول را حایز گشتند .

۱۱- شیوهٔ حکومت محمدخوارزمشاه چنان بود که درعین حال صنف لشکری و روحانیان و عامهٔ مـردم را علیه وی برپاداشت و برانگیخت . وی مقام وزیراعظم سراسرملك خویش را لغو کرد ویدین طریق از اهمیت‌دستگاه اداری کشوری کاست . درمبارزه علیه دشمنان خارجی قادرنبود برهیچیك از عناصر دستگاه دولت و یا طبقه‌ای ازمردم کشور تکیه کند .

۱۲- هستهٔ لشکریان چنگیزخان را جندی تشکیل می‌داده که وی ازمیان اشراف صحرانشین برگزیده و سازمان درستی یاقته بـوده . سازمان نیروهای جنگی و سازمان حکومت کشوری‌امپراطوری به‌همت شخص چنگیزخان داده شده بوده. مشاوران فرهنگی وبه ویژه نمایندگان فرهنگ اویغوری آلت‌فعلی در دست او بودند وبس .

۱۳ - چنگیزخان صادقانه مایـل بـود با دولت و کشور خوارزمشاه مناسبات بازرگانی داشته باشد و دلیلی در دست نیست که در حسن نیت وی شك کنیم . این تمایل وی با منافع صحرانشینان ومنافع تجارمسلمانی که در دربار مغول مقیم بودند منطبق وکاملا قابل توجیه است . چنین هم‌آهنگی میان تمایلات محمدخوارزمشاه که آرزوی انقیادآسیای شرقی را درسرمی‌پرورانده ومنافع بازرگانی اتباع وی وجود نداشته است .

۱۴- خبراعزام رسولان ازطرف خلیفه ناصربه مغولستان شایستهٔ اعتماد

نیست وبطور کلی برای این نظر که تصادم میان مغولان و مسلمانان را نفوذی خارجی تسریع کرده باشد ـ دلیلی دردست نیست .

۱۵ـآسان گشوده شدن کشور خوارزمشاهان بدستمغولانرا می‌توان از یك سو براثر وضع کشور مزبور و از دیگـر سو سازمان عالی نیرو های جنگی مغولان دانست وتوجیه کرد .

لشکریان مغول تابع تنسیقات سخت بودند و هرگز برای خودنمائی و کسب امتیاز در قبال رفیقان خویش فرصت نمی‌جستند ولی ارادهٔ پادشاه و یا مأمور منصوب ازطرف وی را بادقت مجری می‌ساختند . سرداران لشکرفقط مجری گوش به فرمان و چیره دست چنگیزخان بودند و وی برحسب احتیاج سپاه‌های قشونخویش را تقسیم و پراکنده می کرده یا مجدداً گردمی‌آورده و به سرعت برای رفع عواقب ناکامیهای جنگی اقدام بعمل می‌آورد . از سوی دیگر پیشوایان مسلمان ، اعـم از جلال‌الدین خوارزمشاه و یا دیگران ، قادر بودند به یاری مشتی مردان معجزات دلیری از خود نشان دهند ولی بالکل از سازمان بخشودن به قوای مهم‌تر عاجز بودند و از عهدهٔ مهارکردن احساسات قومی در قشون خویش ، قشونی که از اقوام مختلفه تشکیل شده بوده ، بر- نمی‌آمدند .

سخنرانی پیش از دفاع از رسالهٔ

پایان تحصیل[1]

بانوان و آقایان گرامی !

هنگامی که دراواسط قرن گذشته نخستین تألیف بزرگ درتاریخ آسیای میانه منتشر شد ، دگین مؤلف آن کتاب ناگزیر در برابر ملامت خرده گیران ازخویشتن دفاع کرد. می‌گفتند چرا موضوع تحقیق خویش را تاریخ اقوامی قرارداده که تاریخ ندارند و تاریخ ترکان مانند تاریخ ببران آن سامان شایستهٔ پژوهش وبررسی نمی‌باشد ـ دگین درپاسخ این سرزنش فقط می‌توانست گفت که مردم همه جا یکسانند و آن خشونت رسوم و اخلاق که موجب کراهت خاطر ما است غالباً توأم باصداقت بیشتر وصراحت و زُرکی فزونترو وفای به

۱ـ < این سخنرانی ، نخستین باری است که از روی نسخهٔ خطی و. و. ـ بارتولد که در بایگانی فرهنگستان علوم شوروی گنجینهٔ ۶۸، فهرست ۱ ، شمارهٔ ۱۳ (در ۱۶ ورق) مضبوط است ، چاپ می‌شود . ـ تحریریه > .

قول بیشتر وعیوب کمتر و بطور کلی با محاسن دیگر بسیار و بیشتر ـ بیشتر از آنچه در زندگی آدمیزادگان با فرهنگ دیده می‌شود ـ توأم می‌باشد، درعهد دگین توقعات نسبت به منابع ومآخذ به حد امروزه نبود . بدین سبب دگین توانست به ذکراین کلیات اخلاقی اکتفا کند و درطریق تعیین‌مقام اقوام آسیای میانه درتاریخ‌جهان به یاری استنتاجات علمی واحقاق حقی که اقوام مزبور در جلب‌توجه نمایندگان علم تاریخ دارند کوششی بعمل نیاورد. نظر دگین نسبت به منابعی که در دست داشته نیز تابع عقاید زمان وی بوده است، زمانی که مورخ بیشتر رسام هنرمند بوده و کمتر دانشمند . دگین اصل منابع شرقی را که در آن عهد در دسترس بوده کماهوحقه مورد مطالعه قرار داده وبژگیهای نسبی مورخان چینی ومسلمان را بوجهی درخشان ـ درخشان برای آن زمان ـ بیان کرده است . وی بی‌قید وشرط نه از اینان متابعت کرد و نه از آنان و در مورد همهٔ منابع خویش شیوه‌های دانشمندان اروپائی را بکاربست ـ ولی‌البته دانشمندان آن عصر را . اوحتی این حق را برای خویشتن قائل شد که ضمن نقل قول سخنان رجال تاریخ سبك ادای منابع اصلی خویش را برحسب سلیقه و ذوق اروپائی تغییر دهد . و در موارد بسیار رجال چینی و ترك را به سبك و شیوهٔ گفتار درباریان فرانسه درقرن پیش به سخن درآورد .

پس از دگین تا انتشار آخرین تألیف کائن متوفی ، هیچ‌کس در صدد تحریر تاریخ اقوام آسیای میانه بطورمشروح برنیامد و این وظیفه را به عهده نگرفت . توجه محققان بیشتر به تاریخ پهناورترین امپراطوری صحرانشینان که تأثیر فزونتری در تاریخ اروپا داشته یعنی امپراطوری مغولان که به دست چنگیزخان تأسیس گشته بوده ، معطوف بوده است . مطالعهٔ تاریخ مغولان پیش ازانتشار تألیف دگین آغاز شد. درپایان قرن هفدهم میلادی پتی‌دلاکروآ

مترجم زبانهای ترکی و عربی[1] در دربار فرانسه ، به دستور کلبر « تاریخ چنگیزخان » را از روی مآخذ اسلامی به رشته تحریر درآورد واین کتاب را فرزند وی مترجم مشهور تاریخ تیموردرسال ۱۷۱۰ میلادی چاپ ومنتشر کرد اندکی بعد درسال ۱۷۳۹ میلادی گبیل کشیش ژزوئیت (یسوعی) تحت‌عنوان «تاریخ چنگیزخان ودودمان مغولان» ترجمهٔ خلاصه‌ای ازتاریخ رسمی‌مغولان را که بزبان چینی بوده باحواشی وتعلیقات مترجم منتشر کرد .

تألیف های پتی‌دلاکروآ وگبیل با کتاب دگین تفاوت ماهوی دارند .

در بارهٔ دگین توان گفت که آسیائیان در زیرقلم او ویژگیهای خویش را از دست داده به صورت اروپائیان در آمده‌اند ، ولی از شیوهٔ بیان و نظرهای پتی‌دلاکروآ و گبیل به هیچوجه آشنائی ایشان بادانش اروپائی نمایان نیست و ازاین رهگذر با مورخان مشرق زمین تفاوتی ندارند . این داوری مابه ویژه در مورد گبیل صادق است . وی در مقدمه‌ای که به کتاب نوشته جداً ثابت می‌کند که شیوهٔ چینی تنظیم تاریخ رسمی - از همهٔ شیوه‌ای ممکن نیکوتر است وبرای تحقیق درصحت اخبار رأی انجمنی از افراد نافذالکلام و صالح لااقل باگفته چند مورخ مستقل و جدا از یکدیگر که درموضوعی متفق باشند هم سنگ‌می‌باشد و واجد اعتبار برابر است .گبیل به گروه مبلغان یسوعی که به چین مهاجرت کرده هرگونه رابطه‌ای را با تمدن اروپائی از دست داده بوده‌اند، تعلق داشته‌است. وی‌خوداعتراف‌می کند که درطی‌سالیان‌دراز اقامت خویش درچین هیچ کتابی جزتألیفات چینی و منچوری نخوانده بوده است . میدانیم که از این نوع دانشمندان در میان چین شناسان روسی نیز وجود داشته‌اند . از آن جمله است پدر روحانی یا کینف بیچورین ، مؤلف کتب

۱ - < درنسخهٔ خطی چنین است . - تحریریه > .

بسیار درتاریخ آسیای میانه که از آن میان مشروحترین و جامعترین کتاب‌فقط در سال ۱۸۵۱ میلادی تحت عنوان «مجموعهٔ اطلاعات دربارهٔ اقوام ساکن آسیای میانه درازمنهٔ قدیمه» طبع ومنتشرشده است. تألیفات این دانشمندان وامثال ایشان، مجموعه‌ای ازمواد خام بسیار ارزنده می‌باشد ولی تاریخ‌اقوام وملل را ازلحاظ علمی توجیه وتشریح نمی‌کنند. ازاین رهگذر چین شناسان درزمینهٔ معرفت به احوال ملل مزبورخیلی کمتراز عرب شناسانی که به‌تشریح وتوجیه تاریخ بخش غربی‌آسیای میانه پرداخته‌اند ـ کار کرده وموفقیت بدست آورده‌اند.

از این گونه تألیفات عربشناسان به ویژه باید به «تاریخ مغولان» دسون اشاره شود که گامی بلند به پیش بوده وچاپ اول آن در سال ۱۸۲۴ میلادی منتشرشد. مؤلف مزبور بیشترمنابع اسلامی را مبنای تألیف خویش قرارداده است واصل مآخذ مزبوررا مطالعه کرده وضمناً، برخلاف پتی‌دلاکروآ میان منابع ومتون اصیل وتألیفاتی که مؤلفان‌آن به نقل‌قول ازدیگران اکتفا کرده‌اند تمایز وتفاوت قائل شده‌است وبه طور کلی شیوه‌های انتقاد تاریخی را دربیان مطالب بکاربسته است. و اگر این تألیف تـوقعات کنونی را ارضاء نمی‌کند سبب آن ازیکسو کشف منابع تازه‌ایست که دسون ازآنها خبرنداشته وتاحدی هم نظرهای یك جانبه مؤلف باعث نقص تألیف وی می‌باشد. دسون برخلاف نظرنوع پرورانه، وشاید اندکی احساساتی، دگین نسبت بـه محاسن اقـوام ابتدائی، درتاریخ‌مغولان‌جز«مناظرچندش‌آور» چیزی‌نمی‌بیند وفقط سرگذشت آن‌قوم را به‌سبب‌آنکه باتاریخ چندین امپراطوری رابطهٔ نزدیك دارد واطلاع ازآن برای درك وقایع‌عمدهٔ قرنهای سیزدهم وچهاردهم میلادی ضروری‌است شایان توجه می‌داند وبس. وی درنتیجه تقریباً فقط ازدولتهائی که مغولان در

ایران وچین تأسیس کردند سخن می‌گوید و جز کلمه‌ای چند دربارهٔ دولتهای مغولی آسیای میانه و اروپای شرقی چیزی نمی‌نویسد. وچون هدف خویش را چنین محدود ساخته و در عین حال فاقد حسن توجهی ، که بدون آن درك تاریخ یك قوم ممتنع است ، بوده ، این عوامل مانع از آن شد که وی بنحوی کامل اهمیت تاریخی مغولان را بیان کند . دسون تغییراتی را که بر اثر ورود مغولان در زندگی ایران و چین پدید آمده بوده نیز معلوم نساخت زیرا که برای نیل بدین مقصود می‌بایست منظری ازشرایط اجتماعی و زندگی روزمرهٔ کشورهای مزبور درعهد پیش ازمغول رسم کند و در عهد وی چنین امری هنوز محال وممتنع بوده است .

مع‌هذا و به رغم همهٔ این نقایص تألیف دسون بمراتب مقامی بالاتر از آنچه بعد از اودرتاریخ مغولان نوشته شده دارا می‌باشد. پس ازدسون تاریخ مغولان را خاورشناسانی مانند هامر ـ پورگشتال و اردمان که فاقد استعداد و هنر تاریخ نویسی بودند تحریر کرده ویا مورخانی که نه از زبان اقوام‌مشرق اطلاع داشتند ونه ازوضع زندگی آنان باخبربودند ، نوشتند ومفاهیمی‌را که براثر بررسی تاریخ اروپا کسب کرده بودند خودکامانه وارد تاریخ مشرق زمین کردند. «تاریخ مغولان» چندجلدی هورث ازاین‌جمله است ومع‌التاسف تألیف لئون کائن متوفی نیزتحت عنوان :

« Introduction á l'histore de l' Asie,Turcs et Mongols des Origines á 1405 »

درابن شمار است . شادروان کائن که واجد استعداد درخشان ادبی بوده کتابی جذاب به رشته تحریر درآورده که خواننده آن را مانند داستانی قرائت می‌کند. وی مقدمه درخشانی در ویژگی نقش ترکان ومغولان بر کتاب نوشته و به

گفته او اینان آنچه را که باشمشیر توان کرد کردند و روح جنگی را درنهاد خویش پروردند . محاسن ایشان همانا محاسن سلحشوران واقعی بوده است: یعنی مردانگی و اطاعت از فرمان و صراحت وعقل سلیم . کائن معتقد است که ایشان هنر ودانش را تحقیر نمی‌کردند و برعکس کوشا بودند که از آن بهره‌گیرند ولی قادرنبودند عناصرتمدن ایران و چین را جذب و تغییر داده ، بر آن پایه فرهنگ ملی خویش را پدید آورند . مؤلف نمی‌گوید که این عدم استعداد معلول خواص طبیعی ونژادی ترکان نبوده بلکه نتیجهٔ عاداتی است که براثر زندگی ممتد دردشت وصحرا وتاریخ بعدی کسب کرده بودند ـ زندگی که مستلزم فشار برهمهٔ قوای موجود و استفادهٔ از آنها بـرای هدفهای جنگی بوده است و هرگزفراغت لازم را برای انجام کارهای مسالمت‌آمیز وفرهنگی باقی نمی‌گذاشته . استنتاجات درخشان و جذاب مؤلف جبران نقایص فاحش کتاب وی را نمی‌کند . کائن ظاهراً با زبانهای شرقی به نحوی بسیار سطحی آشنا بوده است و برای اسامی جغرافیائی و نامهای اقوام وقبایل تعابیرعجیب و غریب می‌کند و دراین طریق مبالغه می‌نماید وبرپایهٔ تعابیر مزبورنظریه‌های تاریخی می‌سازد . وی درضمن بیان مطلب میان آنچه واقعاً در منابع و مآخذ مورد استفادهٔ اوگفته شده و آن چه خود درتکمیل و توجیه آن مطالب ساخته و پرداخته هرگز و در هیچ جا فرقی قائل نمی‌شود . مستخرجاتی که آورده نشان می‌دهند که وی باتألیفات اروپا درقرون وسطی خیلی‌بیش ازکتب شرقی آشنائی داشته است . مؤلف ، بدون مراعات حدلازم و کافی احتیاط ، در بیان تاریخ مشرق زمین‌اصطلاحات ومفاهیم اروپائی‌را بکارمی‌بندد. شماراشتباهات وخطاهای کوچکتر وی ـ که بعضاً درنتیجهٔ آشنائی ناقص به مآخذ و تاحدی نیز ازتعبیر خودکامانه منابع مزبور می‌باشد ـ به مراتب بیشتراست .

بنا بر این مکتب جدید شرقشناسان مورخ ـ که در دهۀ پنجم قرن ما [قرن نوزدهم] ، براثر موفقیتهای دانش تاریخ نویسی اروپائی تأسیس یافته بوده، درمطالعۀ تاریخ آسیای میانه ازطرف دانشمندان اروپائی، تقریباً تاکنون منعکس نشده است . کرمر که یکی ازبهترین نمایندگان مکتب مذکور است، ویل مؤلف «تاریخ خلفا» و شپرنگرنویسندۀ شرح زندگی محمد ودزی مؤلف کتاب «آزمایشی برای تألیف تاریخ اسلام» و « تاریخ مسلمانان اسپانیا » را . مؤسسان این مکتب می‌شناسد . کرمر ویژگی دانشمندان مکتب جدید را در این می‌داند که ایشان جریان تدریجی پیدایش تاریخ اقوام مشرق را به ما می‌نمایانند و ما افراد شرقی را در کسوت هرروزۀ ایشان می‌بینیم نه آن لباس مصنوعی که پیشتربدان ملبسشان می کردند . تاریخ مشرق زمین هالۀ را که از عجایب وغرایب بدور آن ایجاد کرده بودند از دست می‌دهد ولی در عوض زندگی واقعی اقوام را ترسیم و درنظر ما مجسم می‌سازد . و ما می‌بینیم که آدمیان همه جا یکسانند و تفاوت میان فرهنگ مشرق و مغرب را چنین توجیه توان کرد که فعالیت فکری اقوام مشرق زمین براثر اوضاع و احوال خاص متوجه طریق دیگری گشته است . و به هیچ وجه ضرورت ندارد که به فرضیات ذهنی و غیرتجربی توسل جسته بگوئیم که میان طبیعت آدم شرقی و آدم غربی‌تفاوتهای اساسی ویا ویژگیهای ناستردنی نژادی وجود دارد. توجیه علمی تاریخ مشرق زمین امری است لازم و ضروری زیرا که در غیر این صورت قوانینی که فقط برپایۀ تاریخ‌اروپا تدوین شود حتماً یك جانبه خواهد بود وبه هدف غائی علم تاریخ ـ یعنی کشف قوانینی که زندگی آدمیان تابع آن است ـ نخواهیم رسید .

آن چه گفته شد به حد کفاف نشان می‌دهد که امتیاز شرقشناسان مورخ

مکتب نو براسلاف آنان درچه زمینه‌ایست . دانشمندان مکتب نـو در شرح تاریخ مشرق زمین از پرتو انوار دانش اروپائی استفاده می کنند ولی در عین حال آسیائیان رابه صورت اروپائیان درنمی آورند ومی کوشند تادراستنتاجات خویش ازاصطلاحات اصیل مآخذ ومنابع اولیه بهره گیرند. ودرتوضیح سازمان سیاسی وشرایط اجتماعی واوضاع زندگی روزمره ازحدوداصطلاحات شرقی پا فراتر نمی‌نهند وخودکامانه واژه‌های اروپائی را به جای آنها بکار نمی‌برند ومطالعهٔ تاریخ مشرق را فقط وسیلهٔ کسب اطلاعات تازه دربارهٔ فلان یا بهمان واقعهٔ تاریخ اروپا نمی‌شمارند . تاریخ مشرق زمین را بصورت رشتهٔ مستقلی از علم تاریخ درآورده و استنتاجات مآخوذ از آن را در توجیه جریانات تاریخی جهان به حساب می آورند. ایمان به‌این اصل که آدمیان بالطبع همه‌جا یکسان می‌باشند و فقط شرایط و احوال زندگی تاریخی ایشان ـ شرایطی که به ارث منتقل می‌شوند ـ آنان رابه فلان ویا بهمان صورت درمی آورد، سبب می گردد که از تحقیر نخوت‌آمیز نسبت به اقوامی که فرهنگی پست تر دارند احتراز کنیم . مرد مورخ چون به این اصل ایمان داشت در تألیف خویش به آدمیان ابـراز حسن توجه می کند ولی این عمل وی به هیچ وجه مانع از آن نمی‌شود که جوانب تاریك زندگی تاریخی اقوام را ـ که بدون آن کارعلمی ثمربخش محال است ـ توضیح وتوجیه نماید .

تاریخ بخش غربی جهان اسلام و به ویژه ممالك عربی، براثـر انتشار این گونه تألیفات تاریخی ، تاحدی ، ازلحاظ علمی روشن شده و استنتاجات شرقشناسان ـ مورخ دراین زمینه ، هم اکنون در تازه ترین تألیفات مربوط به تاریخ جهان مورد توجه قرارگرفته است . ولی درمورد تاریخ آسیای میانه تا کنون چنین کاری انجام نشده است . وحال آنکه تاریخ کشورهائی که درآن

اسلام ناگزیر ازمبارزهٔ سخت تری بادیگرفرهنگها بوده به‌هیچوجه جالب‌توجه کمتری نمی‌باشد . توجیه علمی جریان تاریخ اقوامی که سازمان جنگی ایشان بعدها نمونه‌ای برای کشورهای بافرهنگ گشته، از لحاظ هدفهای مـربوط به توجیه تاریخ جهان نیز ضرورت حتمی دارد . دانشمندان حق دارند رفع این نقیصه و پرکردن جای خالی که در تألیفات مربوط به تاریخ جهان وجود دارد از شرقشناسان روسی انتظار داشته باشند و لااقل ایـن چشم داشت در مـورد کشورهائی که جزئی ازامپراطوری روسیه شده‌اند بجا وبموقع است.

شرقشناسان روسی نسبت به پژوهشهای تاریخی بیگانه نبوده‌اند ولـی بیشتر تحقیقات ایشان متوجه بخشی ازمنابع‌ومآخذ شرقی، که مستقیماً باتاریخ روسیه رابطه داشته، بوده است . تألیفات مشهوری که وقف گفته‌های اعراب دربارهٔ اسلاوها و روسیان وشرح تاریخ قزل اردو می‌باشد محتاج برشمردن نیستند . ولی در رشتهٔ اخیر فقط بخش کوچکی از آن چه می‌بایست حقاً تألیف شود ، به رشتهٔ تحریر درآمده است . تاکنون پیشرفتهائی که درتدوین تاریخ مشرق زمین بعمل‌آمده با موفقیتهائی که شرق شناسی روسی در سالهای اخیر بدست آورده و با نام بارون ویکتور رومانوویچ روزن رابطهٔ ناگسستنی دارد، متناسب‌نیست. وی مجلهٔ ناشرافکارشرق شناسان روسی‌را تأسیس نموده[1] و در صفحات نشریهٔ مزبور نظرهای مکتب‌نوین شرقشناسان ــ مورخ را باجد تمام تبلیغ می‌کرده است وگروه ومکتب بزرگی ازمحققان جوان را که اکنون در رشته‌های گوناگون شرق شناسی مشغول کارهستند به وجود آورده . یکی از ثمرات فعالیت وی در زمینهٔ آموزش ونشرمجله همین کتابی است که اکنون

۱ــ < منظور نظر ZVORAO ــ یعنی یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن باستان شناسی روس (امپراطوری) می‌باشد ــ تحریریه >

در برابرشما قراردارد و نمودار نخستین کوشش کوچکی است که برای بکار بستن شیوه های علم تاریخ نویسی اروپائی ، در مقیاس وسیع‌تری ، در زمینهٔ تاریخ آسیای میانه بعمل آمده است . این شیوه‌ها را دوزی و کرمر و دیگران درتألیفات خویش، درتاریخ آسیای غربی، بکار بسته‌اند . نحوهٔ تألیف کتاب حاضر درمقدمه ذکرشده است. بدون آنکه گفته‌های مقدمه را تکرار کنم ازاین فرصت استفاده کرده باری دیگر مراتب حق شناسی خود را به بارون روزن که بیش ازدیگران در راهنمائی من سهیم بوده ومدیون وی هستم ودیگرمربیان خویش و از آن جمله استادی که دربارهٔ رسالهٔ کنونی من نظـر می‌دهد[1] و به خصوص استاد کرسی تاریخ مشرق زمین[2] که درنخستین سالهای آماده شدن من برای فعالیت علمی تسهیلات کامل درکارهایم فراهم آورده وباکمال حسن نظر بدان می‌نگریسته ، تقدیم دارم. خوانندگان کتاب، محتملا، دراین نکته توافق خواهند داشت که من با وظیفه شناسی ازاین مقتضیات مساعد استفاده کرده ، آنچه را درقوه داشتم انجام داده‌ام . هرکس که نتواند دراین رشته به‌تألیفات اسلاف خویش تکیه کند بالضروره بایدبادشواریهائی بمبارزه برخیزد وبالطبع این مشکلات درتألیف کتاب من نیزوجود داشته ومؤثر بوده است . من خود به‌برخی مسائل ومشکلات توجه کرده ودرضمن اصلاحات به‌آنها اشاره کرده‌ام[3]

۱ـ < و. و. بارتولد هنگامی که از رسالهٔ پایان تحصیل خویش دفاع می‌کرد استادان . ای. وسلوفسکی و استاد و.آ. ژوکوسکی نظردهنده بودند . ـ تحریریه>.

۲ـ < استاد . ن. ای. وسلوسکی . ـ تحریریه > .

۳ـ < اصلاحات و اضافاتی که و. و. بارتولد بعمل آورده درپایان بخش دوم چاپ اول روسی گنجانده شده بود . وکاملا در چاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸ میلادی نیز در نظرگرفته شده . ـ تحریریه >

اخیراً نامه‌ای ازطرف استادنلدکه دریافت داشتم که وی توجه مرا به یکی از نقایص و خلاء های کتاب جلب کرده وبه کتاب «مفاتیح العلوم» که حاوی اطلاعات گرانبهائی دربارهٔ دستگاه اداری دولت سامانیان می‌باشد و از طرف وان فلوتن شرقشناس هلندی چاپ ومنتشر شده اشاره کرده است. محتملادر سخنرانیهای اشخاص‌محترمی که دربارهٔ رساله من‌باید نظر دهند ودرمطبوعات به نقایص دیگری نیزاشاره خواهد شد. مع‌هذا اعتقاد راسخ دارم که نقایص تألیف‌من‌هرچه باشد، تاحدی مربوط به تازگی این‌امروبعضاً نیزبراثراشتباهات شخص من است[1]، نه طریقی که بـرای تحقیق برگزیده‌ام و طی این طـریق پژوهش علمی بدون تردید منجر به نتایجی خواهد شدکه نه تنها اهمیت‌علمی و نظری خواهد داشت بلکه از لحاظ زندگی نیزبسیار مهم است. منظورنظر من آن استفادهٔ مستقیم وعلمی‌که مدیران و دیپلوماتها از دانستن گذشته‌کشور می‌توانند بعمل‌آورند نبوده بلکه‌اهمیت حیاتی‌به معنی عالیترمی‌باشد. بطوری که اخیراً ضمن سخن رانیهای دیگر نمایندگان این علم ـ وقبل ازآغازمباحثه ـخاطرنشان شده‌است[2]، اقوام‌مشرق زمین‌چـون مذعن شوند که ما ایشان را بهتر ازخودشان می‌شناسیم به‌برتری فرهنگ وتمدن ما آسان‌تر اعتماد خواهند داشت. باین‌سخنان ازطرف خویش می‌افزایم که چون اقوام مزبوردرتألیفات دانشمندان مانظری علمی ویا آنچه را که ازلحاظ مورخ بانظرعلمی هم‌سنگ است یعنی‌نظری واقعاً نوع پرورانه ـ نسبت به‌گذشتهٔ خویش مشاهده کنندکه ازهرگونه مبالغهٔ‌احساساتی‌عاری ودرعین‌حال از هرپیش داوری واوهام‌تنگ‌ـ

۱ـ پس ازاین کلمات درنسخهٔ خطی و. و. بارتولد روی جمله «وعدم کفایت استعداد من» بامداد خط کشیده شده است. ـ تحریریه >

۲ـ < متأسفانه معلوم نشد که بارتولد چه‌کسی را نظردارد ـ تحریریه >

نظرانهٔ ملی و دینی وسیاسی بری است وهمهٔ پدیده‌ها را فقط از دیدگاه حقیقت انسانی موردبحث قرار می‌دهد، دراین صورت شاید تألیفات ناچیزشرقشناسان روسی، بیش ازدیگرموفقیت های فرهنگ روس موجب نزدیکی اقوام مشرق و روسیه درمحیط صلح وصفا خواهد گشت . و به یاری آن روزی فراخواهد رسید که ـ هنوز بسیار دوراست ـ وشاعربزرگ‌ما[1] وصول بدان را آرزومی‌ـ کرده، روزی‌که همهٔ اقوام روسیه و ازآنجمله «تغرغزانی که اکنون وحشیند و قلموقی که عاشق دشت و صحراست » برای تعظیم نمایندهٔ بـزرگ فرهنگ روسی به یکدیگرپیوسته ووی را بویژه بخاطرآن که «درعصربی‌رحم خویش مدح آزادی را سروده و به ترحم برافتادگان دعوت کرده » یعنی همه را بـه خدمت آرمانهای عامهٔ بشریت خوانده ، بزرگ دارند .

۱ ـ [مقصود منظومه‌ایست از پوشکین که ترجمهٔ فارسی آن را شادروان ملك الشعراء بهار به شعر درآورده است تحت عنوان «بنای یادگار»]

فهرست ها
به همراه
منابع و مآخذ

منابع

الف ـ مجموعه ها و منتخبات

Бичурин, *Собрание сведений*, изд. 1-е. — *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена*. Сочинение монаха Иакинфа, ч. I—III, СПб., 1851.

*Бичурин, *Собрание сведений*, изд. 2-е. — Н. Я. Бичурин (Иакинф), *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена*. Редакция текста, вступит. статьи, комментарий А. Н. Бернштама и Н. В. Кюнера, т. I—III, М.—Л., 1950—1953.

Галстян, *Армянские источники*. — *Армянские источники о монголах*. Извлечения из рукописей XIII—XIV вв. Перевод с древнеармянского, предисловие и примечания А. Г. Галстяна, М., 1962.

История монголов по армянским источникам. — *История монголов по армянским источникам*. Вып. 1, заключающий в себе *извлечения из трудов Вардана, Стефана Орбелиана и Конетабля Сембата*. Перевод и объяснения К. П. Патканова, СПб., 1873; вып. 2, заключающий в себе *извлечения из истории Киракоса Гандзакеци*. Перевод и объяснения К. П. Патканова, СПб., 1874.

*Малов, *Древнетюркская письменность Монголии*. — С. Е. Малов, *Памятники древнетюркской письменности Монголии и Киргизии*, М.—Л., 1959.

*Малов, *Енисейская письменность*. — С. Е. Малов, *Енисейская письменность тюрков*. Тексты и переводы, М.—Л., 1952.

*Малов, *Памятники*. — С. Е. Малов, *Памятники древнетюркской письменности*. Тексты и исследования, М.—Л., 1951.

*МИТТ, I—II. — «Материалы по истории туркмен и Туркмении», т. I, VII—XV вв. Арабские и персидские источники. Под ред. С. Л. Волина, А. А. Ромаскевича и А. Ю. Якубовского, М.—Л., 1939; т. II, XVI—XIX вв. Иранские, бухарские и хивинские источники. Под ред. В. В. Струве, А. К. Боровкова, А. А. Ромаскевича и П. П. Иванова, М.—Л., 1938.

*МИУТТ. — «Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. I, Торговля с Московским государством и международное положение Средней Азии в XVI—XVII вв., Л., 1932.

ПДТС, I—III. — «Памятники дипломатических и торговых сношений Московской Руси с Персией». Изданы под ред. Н. И. Веселовского, т. I, Царствование Федора Иоанновича, СПб., 1890; т. II, Царствования Бориса Годунова, Василия Шуйского и начало царствования Михаила Федоровича, СПб., 1892; т. III, Царствование Михаила Федоровича (продолжение), СПб., 1898 (ТВОРАО, т. XX—XXII).

---

[1] Вначале указано сокращенное обозначение, под которым данная работа может упоминаться в примечаниях.

Звездочкой отмечены новые издания, а также старые издания, не цитированные В. В. Бартольдом.

СМИЗО, I. — В. Тизенгаузен, *Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды*, т. I. *Извлечения из сочинений арабских*, СПб., 1884.

•СМИЗО, II. — *Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды. II. Извлечения из персидских сочинений*, собранные В. Г. Тизенгаузеном и обработанные А. А. Ромаскевичем и С. Л. Волиным, М.—Л., 1941.

Тексты. — В. В. Бартольд, *Туркестан в эпоху монгольского нашествия*, ч. I. *Тексты*. СПб., 1898.

Bretschneider, *Researches*.— E. Bretschneider, *Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources. Fragments towards the knowledge of the geography and history of Central and Western Asia from the 13th to the 17th century*, vol. I—II, London, 1888; 2d ed.: 1910.

Chavannes, *Documents*. — *Documents sur les Tou-Kiue (Turcs) occidentaux*. Recueillis et commentés par Ed. Chavannes, St.-Pbg., 1903 (Сб. трудов Орхонской экспедиции. VI).

Elliot, *The History of India* — см. ниже, раздел 2.

Ferrand, *Relations*.— *Relations de voyages et textes géographiques arabes, persans et turks relatifs à l'Extrême-Orient du VIII*[e] *au XVIII*[e] *siècles*, traduits, revus et annotés par G. Ferrand, t. I—II, Paris, 1913—1914.

Fragmenta, I—II. — *Fragmenta historicorum arabicorum*. T. I, *continens partem tertiam operis Kitábo 'l-Oyun wa 'l-hadáïk fi akhbári 'lhakáïk*, quem ediderunt M. J. de Goeje et P. de Jong, Lugduni Batavorum, 1869; t. II, *continens partem sextam operis Tadjáribo 'l-Omami*, auctore Ibn Maskowaih, cum indicibus et glossario, quem edidit M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1871.

Purchas, XI.— *Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrimes. Containing a History of the World in Sea Voyages and Lande Travells by Englishmen and others*. By S. Purchas, new ed., vol. XI, Glasgow, 1906 (HS, extra series).

Reinaud, *Fragments*.— *Fragments arabes et persans inédits relatifs à l'Inde, antérieurement au XI*[e] *siècle de l'ère Chrétienne*, recueillis par M. Reinaud, Paris, 1845 (Extrait du JA, sér. 4, t. IV, 1844, pp. 114—209, 221—300; t. V, 1845, pp. 121—192).

de Sacy, *Chrestomathie arabe*.— S. de Sacy, *Chrestomathie arabe, ou extraits de divers écrivains arabes, tant en prose qu'en vers, avec une traduction française et des notes*, 2[e] éd., t. I—III, [Paris], 1826—1827.

Schefer, *Chrestomathie persane*.— *Chrestomathie persane à l'usage des élèves de l'École spéciale des langues orientales vivantes*, publiée par Ch. Schefer, t. I—II, Paris, 1883—1885 (PÉLOV, II[e] sér., vol. VI—VII).

Yule, *Cathay* — см. ниже, раздел 2.

ب - نسخ خطی وچاپی بعضی منابع[1]

Абд ал-Керим Бухари.— *Histoire de l'Asie Centrale (Afghanistan, Boukhara, Khiva, Khoqand). Depuis les dernières années du règne de Nadir Chah (1153), jusqu'en 1233 de l'Hégire (1740—1818)*, par Mir Abdoul Kerim Boukhary. Publiée, traduite et annotée par Ch. Schefer, t. I. Texte persan, [Boulaq, 1290/1873-74 (литогр.)]; t. II. Traduction française, Paris, 1876 (PÉLOV, vol. I).

---

[1] Для рукописей быв. Азиатского музея (ныне Институт народов Азии АН СССР) указывается сперва новый шифр, а за ним в скобках — старый (Азиатского музея). В сносках к тексту В. В. Бартольда везде указывается сперва шифр Азиатского музея. Для рукописей ГПБ также сперва указывается новый шифр, а в скобках — старый; в сносках у В. В. Бартольда дается только старый шифр.

کتب تحقیقی و مراجع دیگر

• Адыков, *Главные станции* — К. А. Адыков, *Главные станции на средневековом торговом пути из Серахса в Мерв (по археологическим данным)*,— СА, 1959, № 4, стр. 212—227.

•Адыков, *Койне Серахс.*— К. А. Адыков, *Койне Серахс (краткий путеводитель)*, Ашхабад, 1960.

•Айнӣ, *Исьёни Муқаннаъ.* — С. Айнӣ, *Исьёни Муқаннаъ. Очерки таърихӣ-тадқиқӣ*, Сталинобод, 1944.

• Айнӣ, *Қаҳрамони халқи тоҷик.* — С. Айнӣ, *Қаҳрамони халқи тоҷик Темурмалик. Очерки адабӣ-таърихӣ*, Сталинобод, 1944.

•Айнӣ, *Шайхурраис Абӯалӣ Сино.*— С. Айнӣ, *Шайхурраис Абӯалӣ Сино*, Сталинобод — Ленинград, 1941.

•Али-заде, *Из истории.*— А. Али-заде, *Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин «хараджи»*,— ИАН АзССР, 1953, № 3, стр. 107—116.

•Али-заде, *К вопросу об институте «икта'».* — А. А. Али-заде, *К вопросу об институте «икта'» в Азербайджане при ильханах (XIII—XIV вв.)*,— «Изв. АзФАН», 1942, № 5, стр. 19—28; то же: ССИА, стр. 127—135.

•Али-заде, *К вопросу об институте инджу.*— А. А. Али-заде, *К вопросу об институте инджу в Азербайджане в XIII—XIV вв.*,— «Изв. АзФАН», 1943, № 8, стр. 62—76; то же: ССИА, стр. 95—108.

•Али-заде, *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана.*— А. Али-заде, *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана XIII—XIV вв.*, Баку, 1956.

• Альхамова, *Клад.* — З. А. Альхамова, *Клад медных посеребрённых Самаркандских дирхемов 663 г. х.*,— «Труды САГУ», вып. XI, 1950, стр. 69—74.

Андреев, *Местности Туркестана.* — М. Андреев, *Местности Туркестана, интересные в археологическом отношении*, — «Средне-Азиатский вестник», Ташкент, 1896, май, стр. 16—28.

Андреев, *По поводу процесса образования цехов.*— М. С. Андреев, *По поводу процесса образования примитивных среднеазиатских древних цехов и цеховых сказаний (рисаля)*,— «Этнография», М.—Л., 1927, № 2, стр. 323—326.

•Андрианов, *К вопросу о причинах запустения земель древнего орошения.* — Б. В. Андрианов, *К вопросу о причинах запустения земель древнего орошения на Куня-дарье и Жаны-дарье*,— ИВГО, т. 86, вып. 5, 1954, стр. 442—447.

---

[1] Из новых изданий, а также некоторых старых изданий, не цитированных В. В. Бартольдом, в этот раздел Библиографии включены: а) работы и публикации по истории и археологии Средней Азии VII—XIII вв.; б) работы по истории сопредельных стран, в которых трактуются исторические проблемы, затронутые в «Туркестане» В. В. Бартольда; в) работы, цитированные в редакторских примечаниях.

فهرست ها

اشخاص

آ

آئولو: (تحریف چینی نام قوتولەقاآن ۷۹۳)

آئولو بوتسزیل: ۷۹۲

آبل رموزا: ۱۱۳، ۱۱۴

آبیشقا: ۱۰۴۲

آتسز (خوارزمشاه): ۹۷، ۲۴۱، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۰۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸

آتماتگین: ۶۸۷

آخای: ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۴۴

آدم: ۴۳۷

آراندارتکو: ۲۰۷، ۲۲۱

آرندس. آ. ك: ۷۵، ۱۳۱، ۹۸۷، ۱۰۲۵، ۱۰۵۱، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲

آریان «آناباسیس»: ۲۰۳

آریستوف، ن. آ: ۱۹

آستیلین: ۸۱۳

آصف: ۳۵۴

آغوز: ۱۶۰

آق شاه: ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۰۸

آق ملك: ۹۳۲

آلپ تگین: ۶۸۷

آلپ قرا: ۷۱۵

آلتان خان: ۸۲۲

آلغو: ۱۰۳۳، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۷

آلغوی؛ رك: آلغو

آل کشکه: ۲۵۵

آللو: ۱۴

آلواردت: ۹۵

آمد روز: ۹۴

آناندا: ۹۰۴

آنلده‌یف، م، س: ۱۳۹، ۸۷۰

آهوپوش زاهد: ۶۸۹

آیناش: ۵۱۹، ۵۲۱

آیناق: رك اختیارالدین آیناق

آی تگین: ۷۵۳
آی آبه: رك: مویدالدوله آی آبه
آناسکو: رك: ایلتگو ملك

الف

ثی ثی لقا: رك: سنکون، و: ثی لاخا، ثی لاخا: رك: سنگون
ابراهیم(غزنوی): ۶۴، ۶۴۱۷۵، ۶۵۸، ۶۵۹، ۷۰۵، ۷۳۹
ابراهیم بن احمد(سامانی): ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۷۱
ابراهیم بن حسین: ۴۶۸، ۷۳۹، ۷۴۱
ابراهیم بن سیمجوری: ۵۲۷، ۵۲۹
ابراهیم بن محمد عباسی: ۴۲۷
ابراهیم بن نصر: ۲۲۱
ابراهیم بن نصر بن رافع: ۴۶۸
ابراهیم سامانی: ۶۱۷
ابراهیم(نبی): ۱۹۷، ۴۳۷
ابن الاثیر — ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۶، ۵۲، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۸۳۷، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۶۲، ۵۶۳، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۴، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۸، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۴۴، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۸، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۵، ۹۲۱، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۵۸
ابن اسحق: ۴۱
ابن بطریق: ۴۳،

ابن بطوطه: ۱۱۶، ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۸، ۲۸۵ ۳۳۷، ۸۸۷، ۹۰۶، ۹۱۵، ۹۴۸، ۹۵۴
ابن بی‌بی: ۸۹، ۷۲۶
ابن الجوزی: ۶۵
ابن حاجب: ۹۰۶
ابن حزم اسپانیائی (اندلسی): ۸۲
ابن حوقل: ۵۴، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۷۶، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۳۶، ۵۴۶، ۷۰۹، ۸۸۵
ابن خردادبه: ۲۲، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۱-، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۰،
۴۰۸، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۶، ۴۷۶، ۵۰۲، ۵۱۳،
ابن خلدون: ۳۸
ابن خلکان: ۳۷، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۷۳، ۱۰۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۷۲، ۴۷۷،
ابن رسته: ۲۴، ۴۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۳۷، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۴۶، ۵۰۴، ۵۱۳
ابن سرخك سامانی: ۵۷۵
ابن سعد: ۳۹
ابن سعید: ۱۸۲
ابن سینا: ۵۰، ۵۶۸، ۶۵۲
ابن شحنه: ۱۱۰
ابن طیفور: ۴۳۱
ابن عربشاه: ۲۱۶، ۸۲۶
ابن علمدار: ۴۶۶، ۵۷۴
ابن فقیه (ابـن‌الفقیه): ۴۵، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۴، ۳۰۰، ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۰۶، ۵۱۰،
ابن فندق البیهقی: ۹۳
ابن قتیبه: ۴۰، ۴۱ ۴۲
ابن القفطی: ۴۷، ۵۰، ۵۶۸
ابن القلانسی: ۵۹۵، ۶۶۷
ابن کفرج یغرا: ۸۳۳
ابن ماکولا: ۵۲، ۳۰۹
ابن مسکویه: ۴۸، ۹۳، ۵۴۳، ۶۰۰

ابن معین: رك: خسروبن عـابد ابـرکوهی
۴۶۸، ۴۷۷
ابن مقاتل: ۲۵۴،
ابن المتنی: ۱۱۱
ابن المنور: ۶۱۳: ۶۵۲
ابن مهنا: ۶۰۵
ابن ندیم (ابوالفرج محمدبن اسحق النديم):
۳۹، ۴۵، ۶۱، ۸۲
ابن هاجر. ۶۴
ابن هیثم: ۹۲
ابو ابراهیم: ۶۱، ۵۲۵
ابو ابراهیم: رك: اسمعیل سامانی
ابو ابراهیم اسماعیل بن ابـونصر الصفـار:
۶۶۱
ابو ابراهیم اسمعیل سامانی: رك: اسماعیل
سامانی
ابو احمدبن سعیدبن القـاضی: ۶۵
ابو احمد محمودبن ارسلان: ۹۵
ابو اسحق ابراهیم: رك: بوری تگین
ابو اسحق ابراهیم بن اسماعیل: ۶۶۹
ابو اسحق ابراهیم بن العباس الصولی: ۶۱
ابـو اسحق ابـراهیم بن محمـد الفـارسی
الاصطخری ۵۴، ۶۱
ابو اسحق ابراهیم بن هلال: ۴۷
ابو اسحق محمدبن حسین: ۶۵۹
ابو اسعد منصوربن الحسین الابی: ۴۸
ابوالاشعث: ۴۵۷
ابوبکر: رك ابوبکر خباز.
ابوبکر: رك: محمدبن اسحق کرامی
ابوبکر، ۷۲۵
ابوبکر احمـد الحامجی (عطـاءالملك):
۷۵۹
ابوبکربن ابوشعث: ۵۱۹
ابوبکربن محتاج چغانی: (صغانی): ۵۲
ابوبکر حصیری (فقیه): ۶۰۳
ابوبکر خباز: ۵۱۸
ابوبکر کلیابادی: ۶۶۸
ابوبکر محمدبن اسحق: رك: محمدبن اسحق
کرامی
ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی: ۵۹
ابوبکر محمدبن علی الراوندی: ۸۸
ابوبکـر محمدبـن مظفر (صغانـی): رك:
محمدبن مظفر صغانی
ابوبکر محمدبن یحیی الصولی: ۶۱
ابوبکر محمد نرشخی: ۶۲
ابوبکر منصورالبرسخی: ۶۲
ابوجعفر: ۴۲
ابوجعفر احمدبن محمـدبن خلف بن الليث:
۵۲۹
ابوجعفر عتبی: ۲۶۵، ۵۳۲، ۵۳۵
ابوجعفر محمدبن احمد: ۵۲۸، ۵۲۹
ابوجعفر محمدبن جریر طبری رك: طبری
ابوالحارث اسعدبن حمدوئی الورثینی: ۶۳
ابوالحارث محمدبن احمدبن فریغون: ۵۷،
۵۴۱، ۶۳
ابوالحارث منصور: ۵۶۲

ابوحامد: شهاب‌الدین ابوعبدالله احمدالغرناطی: ۹۹، ۴۷۱
ابوحامد محمدبن ابراهیم: ۹۱
ابوالحسن رك: ابوالحسن محمدسیمجوری و عتبی
ابوالحسن احمدبن محمد: ۶۳۹
ابوالحسن احمدبن یحیی: ۴۲
ابوالحسن بیهقی: ۶۳، ۷۵، ۹۴، ۵۱۹، ۶۳۹، ۶۸۷، ۶۹۳، ۷۵۲
ابوالحسن ثابت‌بن سنان‌الصابی: ۴۶، ۴۷
ابوالحسن حمولی: ۵۶۵
ابوالحسن سعیدبن حاتم‌الاسبانیکثی: ۵۴۵
ابوالحسن «رستغفنی»: رك ابوالحسن علی‌بن سعید...
ابوالحسن سیمجوری:رك: ابوالحسن محمد سیمجوری
ابوالحسن عبدالرحمن‌بن محمد نیشابوری: ۶۱
ابوالحسن عتبی: ۵۳۸
ابوالحسن علی‌بن حسین: ۴۰
ابوالحسن علی زید بیهقی: ۹۳
ابوالحسن علی‌بن سعیدالرستغفنی ← ابوالحسن رستغفنی: ۲۹۶،۲۹۷
ابوالحسن علی‌بن فندق: ۹۳
ابوالحسن علی‌بن‌محمد: ۴۰
ابوالحسن علی‌بن محمد العمرانی: ۹۵
ابوالحسن‌علی(خوارزمشاه ابوالحسن علی) ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵
ابوالحسن محمدبن سلیمان‌بن محمد: ۵۳۷
ابوالحسن محمدبن صوفیان الکلماتی نیشابوری:۵۴۵
ابوالحسن محمدبن ابراهیم سیمجوری: ۵۱۱، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۲۹، ۵۴۰
ابوالحسن محمدبن هلال: ۴۶
ابوالحسن نصربن اسحق‌الکاتب: ۵۱۴
ابوالحسن نصر سامانی: رك: نصر بن احمد سامانی
ابوالحسن نیشابوری: ۲۶۴
ابوالحسن هیثم‌بن محمد النایی: ۹۲
ابوالحسین عبدالله‌بن احمدعتبی: ۵۳۷
ابوالحسین عتبی: ۵۳، ۶۸
ابوالحسین علی‌بن‌احمد سلامی:۵۱
ابوالحسین محمدبن احمد: ۵۱۹
ابوالحسین محمدبن سلیمان: ۵۳
ابوالحسین محمدبن یحیی: ۵۱۹
ابوالحسین هلال‌بن‌المحسن (الصابی): ۴۶
ابوحفص: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳
ابوحفص عمربن محمد نسفی: ۶۲
ابوحنیفه: ۴۴، ۴۰۷،۴۱۲
ابوحیان توحیدی: ۴۸
ابوخالد ← احمدبن ابوخالد: ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۹
ابوالخیر ← رشیدالدین فضل‌الله‌بن

عمادالدوله: ۱۲۳
ابوداود خالدبن ابراهیم: ۴۲۸
ابوداود محمدبن احمد: ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۸۴
ابوریحان محمدبن احمدالبیرونی رك: بیرونی
ابوزید: رك: عمربن شباالنمیری
ابوزید احمدبن سهلاالبلخی: ۵۳
ابوزید بلخی: ۵۵، ۵۲۵
ابوالساج: ۳۷۸
ابوسعادةعبدالله بن علی الیمینی الیافعی: رك: یافعی
ابوسعید عبدالکریم بن محمد ← سمعانی: رك: سمعانی
ابوسعد (ایلخان): ۱۲۸
ابوسعیدبکربن ملك الفرغانی: ۵۳۱، ۵۳۲
ابوسعید عبدالرحمن بن محمد الادریسی: ۶۲
ابوسعید عبدالحی بن ضحاك گردیزی: رك: گردیزی
ابوسعید مهنوی: ۶۵۲
ابوسلیمان داودبن ابوالفضل محمد: رك: بناکتی
ابوشجاع: ۹۴
ابوشجاع فرخ شاه: ۷۵۲
ابوشجاع علوی: ۶۵۳
ابوشجاع محمدبن حسین: ۹۴
ابوالشرف ناصح بن جعفر الجرفاذقانی رك: جرفاذقانی
ابوصادق تبانی (امام): ۶۳۱
ابوصالح منصوربن نوح: رك: منصوربن نوح
ابوطالب: ۶۲۵
ابوطاهر: ۶۲۵
ابوطاهر خاتونی: ۸۴
ابوطاهر خوجه: ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۹۷
ابوطاهربن علك: ۶۶۲
ابوطاهر عبداللهبن احمد تبانی: ۶۲۵
ابوطیب سهل بن محمد صعلوکی: ۵۷۸
ابوالطیب محمدبن حاتم: ۵۲۴
ابوالعباس اسفراینی: رك: ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی
ابوالعباس جعفربن المستغفری: ۶۳
ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی: ۶۰۸
ابوالعباس مأمون بن مأمون: ۵۸۵
ابوالعباس مأمون بن محمد: ۵۵۸
ابوالعباس الیزدادی ← شیخ ابوالعباس البز دادی: ۲۴۹
ابوالعباس عبدالله: ۴۵۴
ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی: ۴۲۴
ابوعبدالرحمن معزبن یعقوب ← شیخ ابوعبدالرحمن معزبن یعقوب: ۳۲۳
ابوعبدالله: ۲۲۴، ۴۸۱
ابوعبدالله ـ ابوعلی: ۵۵
ابوعبدالله احمدبن محمد جیهانی: رك: جیهانی

ابوعبدالله بن ابوحفص: ۴۸۰
ابوعبدالله البیع: ۹۳
ابوعبدالله ترمذی: ۱۹۱
ابوعبدالله جیهانی: ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۵
ابوعبدالله خوارزمشاه: ۵۵۹
ابوعبدالله الخوارزمی: ۱۱۵
ابوعبدالله محمدبن ابراهیم: ۵۹۰
ابوعبدالله محمدبن احمد جیهانی: ۴۸۷، ۵۱۵، ۵۳۶، ۵۵۶
ابوعبدالله محمدبن احمد بن سلیمان البخاری: ۵۹
ابوعبدالله محمدبن احمدبن محمدبن سلیمان (الغنجاری): ۵۹، ۶۲
ابوعبدالله محمدبن البیع النیشابوری: ۶۳
ابوعبدالله محمدبن عبدالله الشومانی: ۶۶۱
ابوعبدالله محمدبن علی ترمذی (حکیم): ۱۹۱
ابوعبدالله محمدبن کرامی: ۶۱۱
ابوعبدالله محمدبن محمود: ۸۵
ابوعبدالله محمدبن یوسف خوارزمی: ۴۸
ابوعبدالله جیهانی: ۲۵۷
ابوعبیده: ۴۲، ۴۳، ۴۲۴
ابوالعلاء احول: ۹۰
ابوعلی: رك: ابوعلی چغانی
ابوعلی سیمجوری: ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۸، ۵۸۴
ابوعلی ابراهیم بن احمد: ۵۲۸
ابوعلی ـ ابوالقاسم: ۵۵۸
ابوعلی احمدبن عمر: ۴۵
ابوعلی احمدبن محمد چغانی: ۵۱۸
ابوعلی بلعمی: رك: بلعمی
ابوعلی جیهانی: رك: جیهانی
ابوعلی چغانی: ۵۲، ۷۳، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳
ابوعلی حسن بن علی طوسی: رك: نظام الملك
ابوعلی حسن بن محمد: ۶۱۲
ابوعلی حسین: ۵۱
ابوعلی سیمجوری: ۵۱
ابوعلی صغانیان: ۴۹۲
ابوعلی محمدبن محمد بلعمی: ۵۰ رك: بلعمی
ابوعلی محمدبن عیسی دامغانی: ۵۵۳
ابوعلی المنصور: ۵۷۷
ابوعمرو محمدبن اسد: ۵۱۵، ۵۱۶
ابوعیسی محمدبن عیسی: ۱۹۱
ابوالغازی: ۸۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۸۲۷، ۸۳۸، ۹۴۷
ابوالفتح احمدبن محمدبن یوسف: ۵۵۳
ابوالفتح ایل ارسلان: رك: ایل ارسلان
ابوالفتوح برکةبن مبارك بن اسمعیل: ۸۴
ابوالفتوح عبدالغافر (یاعبدالغفار) بن حسین ـ الالمعی: ۶۷
ابوالفدا: ۳۵، ۱۳۶

ابوالفرج: ۳۴، ۹۰، ۱۰۲۹
ابوالفرج محمدبن اسحق‌الندیم: رك: ابن‌ندیم
ابوالفضل بلعمی: ۱۶۰، ۵۲۴
ابوالفضل‌بن ابویوسف: ۵۱۷
ابوالفضل‌بن العمید: ۴۸
ابوالفضل بیهقی رك: بیهقی
ابوالفضل سوری: ۶۱۹
ابوالفضل محمد: رك: جمال‌قرشی
ابوالفضل محمد بلعمی: رك: بلعمی
ابوالفضل محمدبن احمد جیهانی: رك: جیهانی
ابوالفضل محمدبن‌عبیدالله بلعمی: ۲۵۰، ۵۱۷
ابوالفضل محمدبن محمدالسلمی: ۵۲۰، ۵۲۶
ابوالفوارس شاه ملك‌البرانی: ۶۳۹
ابوالفوارس عبدالملك: ۵۶۶
ابوالقاسم (امیر صغانیان): ۶۲۹
ابوالقاسم ابراهیم‌بن‌عبدالله حصیری: ۶۲۰
ابوالقاسم احمدبن حسن میمندی: ۵۸۵
ابوالقاسم‌بن حوقل: رك: ابن حوقل
ابوالقاسم سمرقندی: ۵۶۸، ۶۵۶
ابوالقاسم سیمجوری: ۵۶۴، ۵۶۶
ابوالقاسم عباس‌بن محمد برمکی: ۵۶۵
ابوالقاسم عبدالله‌بن احمدالبلخی: الکعبی ۵۳
ابوالقاسم عبدالله‌بن علی‌الکاشانی: ۱۲۸
ابوالقاسم کثیر: ۶۱۷
ابوالقاسم محمدبن علی عمادی: ۷۹
ابوالقاسم‌محمود: رك: محمود غزنوی
ابوالقاسم نوح: رك: نوح‌بن منصور
ابوالقاسم هبیت‌الله: ۵۲
ابومحمد احمد: ۵۲۹
ابومحمد اسمعیل‌بن علی‌الخطبی: ۴۷
ابومحمدبن ارسلان: ۹۵
ابومحمد طلحة‌بن عبدالله‌الخزاعی: ۴۵۲
ابومحمدعبدالله‌بن عثمان الواثقی: ۵۴۹
ابومحمد عبدالله‌بن مسلم: ۴۵
ابومحمدمحمودبن محمدبن ارسلان‌العباسی الخوارزمی: ۹۵
ابومخنف: ۴۱، ۴۲
ابومزاحم‌سباع‌بن النضربن‌السکری‌الوذاری: ۲۳۵
ابومسلم: ۲۱۵، ۲۴۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۷۵
ابوالمظفر رك: قلیچ طمغاج‌خان مسعودبن علی
ابوالمظفر طمغاج‌خان ابراهیم: رك: طمغاج خان ابراهیم
ابوالمظفر محمدبن ابراهیم‌البرغشی: ۵۶۲
ابوالمظفر محمدبن‌احمد: ۵۴۱
ابوالمظفر محمدبن لقمان‌بن نصربن احمد بن اسد: ۲۱۴

ابوالمظفر نصربن سبکتگین: رك: نصربن سبکتگین
ابوالمعالی محمدبن زیدالبغدادی علوی: ۶۶۶
ابوالمعالی محمدبن عبیدالله: ۸۲
ابومنصور (فرزند منصوربن قراتگین): ۵۳۵
ابومنصور چغانی: ۵۱۹
ابومنصورحسین بن محمد ثعالبی: ۶۹
ابومنصورعبدالملك بن محمد: ۴۷
ابومنصورعزیر: رك: ابومنصور محمدبن عزیز
ابومنصور ماتریدی: ۲۲۱، ۵۶۸
ابومنصور محمدبن حسین بن مت اسفیجابی: ۵۶۳
ابومنصور محمدبن عبدالرزاق: ۵۳۳، ۵۳۵
ابومنصور محمدبن عزیز: ۵۳۲
ابومنصور محمدبن علی: ۵۸۴
ابومنصور نصربن احمد: رك: نصربن احمد سامانی
ابومنصور یوسف بن اسحق: ۵۳۳
ابونصر: رك: ابونصر مشکان
ابونصر احمدبن محمدبن ابوزید: ۵۶۱
ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقباوی: ۵۹
ابونصربن سلیمان الکاسانی: ۶۶۲
ابوالنصر سامانی: ۵۴۵
ابونصر عتبی: ۶۵
ابونصر علی بن الوزیر: ۵۲
ابونصر فارابی: ۳۹۴
ابونصر محمدبن عبدالجبار عتبی: ۶۹
ابونصر مشکان: ۷۶، ۶۱۰
ابونصر منصوربن بایقرا: ۵۳۳
ابو نعمان: ۲۱۰
ابوهشام: ۲۴۸
ابوهشام الکنانی: ۲۴۷
ابویعقوب: رك: ابویعقوب یوسف البوزنجردی الهمدانی
ابویعقوب: ۹۸۲
ابویعقوب اسحق: ۴۹۸
ابویعقوب سکاکی: ۹۸۱
ابویعقوب یوسف البوزنجردی الهمدانی: ۷۸۲
ابویوسف یعقوب بن احمد: ۴۵۷
اپرت: ۱۵۲، ۸۳۸
اتابك (پهلوان عراق): رك: اتابك محمد جهان پهلوان
اتابك قتلغ اینانج: رك: قتلغ اینانج
اتابك محمد جهان پهلوان: ۷۱۴، ۷۲۶
اتچی گین: (اوتچگین): ۹۶۳، ۱۰۵۳
اته: ۷۲، ۱۴۴
الجیقه: ۹۶۵
احمد: ۲۵۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۸۳، ۵۹۶، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۱
احمد بالجیح: ۸۲۶

احمدبن ابوخالد: ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۹
احمدبن ابـی‌یعقوب‌بن جعفربـن وهب‌بن واضح: رك: یعقوبی
احمدبن اسد: ۴۴۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹
احمدبن امیر ولی (سید): ۶۳
احمدبن حسن: ۲۶۵، ۶۷۹
احمدبن‌حسن‌میمندی: رك: ا بوالقاسم‌احمد بن‌حسن میمندی
احمدبن حسین: ۲۶۵
احمدبن حمویه: ۵۲۷
احمدبن داودالدینوری: رك: دینوری
احمدبن سهیل: ۷۳، ۵۱۶
احمدبن عبدالعزیز: ۷۴۰، ۷۴۱
احمدبن عبدالله: ۵۲۶
احمدبن علی: ۵۸۳، ۵۹۲
احمدبن علی قراخان: ۵۸۳
احمدبن فریغون: ۴۸۴
احمدبن محمد: ۹۴، ۵۴۱
احمدبن محمد فصیح‌الخوافی: ۱۴۶
احمدبن محمد (معین‌الفقراء): ۱۵۳
احمد بهمنیار رك: بهمنیار
احمدخان: ۲۵۱، ۶۷۱
احمدخجندی: ۸۲۵
احمد زکی ولیدی(طوغان):۶۴، ۱۳۰
احمد یسوی: ۷۸۲
احنف‌بـن قیس:۱۹۹
اختیارالدین آیتاق: ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴
اختیارالدین کشلی: ۸۵۳
اختیارالدین محمدبن‌علی خرپوست: ۹۱۱
اخشید: ۴۵۶
ادریسی: ۶۴۲
ادن: ۱۰۳۶
ادوارد براون: رك: براون
ادواردز: ۱، ۱۵۱
ادیب صابر: ۶۸۹
اربوقا پهلوان: ۸۹۹
ارد: ۸۹۹
اردمان:۱۵۷
الارخسی: ۳۰۰
ارخونی: ۹۵۶
ارسکین: ۳۷۸
ارسلان:۹۰،۶۰۱،۶۰۲،۶۰۵،۷۰۳،۹۳۲
ارسلان جاذب: ۵۷۹، ۵۹۲، ۹۳۱
ارسلان خان رك: ابومنصور محمدبن علـی
ارسلان ایلك: ۵۷۰، ۵۹۶
ارسلان تگین: ۵۹۶
ارسلان خان: رك: بغراتگین سلیمان خان
ارسلان خان: رك: محمد تگین
ارسلان خـان: ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۵، ۶۷۱، ۶۷۲، ۷۵۷، ۸۴۳، ۹۱۸،
ارسلان خان ابوالفتح ـ محمد: ۷۶۴
ارسلان خان ابوالمظفر یوسف: ۷۵۷

ارسلان‌خان ابومنصورالاصم: ۵۸۴
ارسلان خان ابومنصور محمدبن علی (الاصم): ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۲۸، ۲۵۸، ۵۸۴، ۵۹۲، ۶۹۹
ارسلان خان علی: ۵۷۰
ارسلان خان غرلغ: ۸۴۲
ارسلان یالو: ۵۷۲
ارسلان خان محمود: ۶۹۰
ارسلان یالو (حاجب): ۵۷۲
ارغنه (اورقنه): ۱۰۱۵
ارغنه بیکی خاتون: ۱۰۴۲
ارغنه خاتون: ۱۰۱۶، ۱۰۲۶، ۱۰۴۳، ۱۰۴۶، ۱۰۴۸، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷
ارغون: ۹۴۳، ۱۰۰۴، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸
ارغینه خاتون: رك: ارغنه خاتون
ارفود: ۲۳۸
ارکاس: ۱۰۴۶
ارکسین: ۳۵۴
اروق جوچی: ۱۰۵۳
اریز: ۶۸۷
اریغ بوکا: ۹۷۲، ۱۰۱۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵
اریق فشیدیزه: ۲۵۰
ازلاغ شاه: ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۵۸
الاسبسکثی: ۲۸۹
الاستانی: ۲۸۹
استای: ۱۰۴۱، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶
استخری: ۵۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۰۶،

۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۴۶، ۷۰۹، ۸۸۵
استرابون: ۱۹۳
استرووه. و. و: ۱۹
استسگویچ ت. آ. ۲۵
استون تویان: ۹۰۰
استین، سرم. آ. استین : ۵۰۷
اسحق: رك: اسحق بن احمد
اسحق (نبی): ۱۹۷
اسحق بن ابراهیم: ۵۳۶
اسحق بن احمد: ۵۱۵
اسدبن‌عبدالله‌القسری: ۴۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶
اسدبن عبدالله‌القشیری: ۴۱۹، ۴۵۵ ظاهراً قسری‌است
اسدی: ۱۴۵
اسرائیل (پسر سلجوق): ۶۰۲
اسطخری: ۲۶۹
اسفراینی: رك: ابوالعباس فضل بـن احمد اسفراینی
الاسفرنجی: ۲۸۹
اسفزار: ۲۱۹
اسفزاری: ۱۰، ۱۵۰، ۱۹۸، ۹۷۹
الاسکارنی: ۲۸۹
اسکندر (نوادهٔ تیمور): ۱۴۴، ۱۴۸
اسکندرانی: ۴۳
اسکندر ثانی: ۷۵۹
اسکندر مقدونی: ۳۳، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۳۵، ۶۶۰
اسکوار سکی: ۳۷۲
اسکوازسکی: ۳۷۴، ۳۷۶
اسمعیل: ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸
اسمعیل رك: خندان
اسمعیل بن احمد (امیرسامانی): ۱۶۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۸، ۳۵۳، ۴۵۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۷۱، ۵۷۲
اسمعیل بن احمدبن‌الاثیر: رك: ابن‌اثیر
اسمعیل بن عباد: ۴۸
اسمعیل خندان: ۶۳۶، ۶۳۷
الاسمیثنی: ۲۸۹
اسمیر نوا: ا. ای: ۲۶، ۴۱۲
اسمیرنوف: ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۸، ۸۵۱، ۹۰۶
اسون رك: استون نویان
اشپرنگر: ۷۰
اشترك: ۲۰۲
اشتوبه: ۷۹۱
اشخید سغد طرخون: ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۰
اشرس بن عبدالله السلمی: ۴۱۹، ۴۲۰
اشرف بن محمد سمرقندی: ۶۶۹
اشرف‌الدین (سید): ۱۰۳۷
اشمیدت: ۱۰۲۸
اشناس: ۴۳۶
اصطخری: ۲۵۱
اصمعی: ۲۱۴

اعظم ملک: ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۹، ۹۴۰
الاغدونی: ۲۸۱
اغراق رك: سیف‌الدین اغراق
اغراغ: ۹۲۰
الاغرونی: ۲۸۱
اغلبك: ۶۹۷
اغوز (غز): ۱۶۵
اغوزخان: ۹۵۶
اغول حاجب: ۸۹۹، ۹۵۲
اغول غسایمش خاتون: ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۹، ۱۰۳۶
افراسیاب: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۷۲
الافرانی: ۳۱۸
افرون: ۲۳۲
افشار. ایرج: ۳۶۴، ۳۷۵
افشین: ۲۳۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۴۲، ۴۵۹
افشین (دژ): ۳۷۸
اقبال: ۸۵، ۹۱، ۶۵۱، ۶۹۲، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۲۹، ۹۳۱
اکنجی: ۶۸۱، ۶۸۲
اکنجی بن قچقار (خوارزمشاه): ۶۸۱
الاق نویان: ۸۶۷، ۸۷۲
البارخان: ۸۶۰، ۸۶۱
البانی رك: ابوالحسن هیثم بن محمدالنابی
الب ارسلان: ۸۷، ۶۴۲، ۶۴۴
البتکین: ۲۴۲، ۴۹۳
البلعمی: ۱۰۰
الپ ـ ارخان رك: البارخان (الپ‌تگین آنماتکین)
الپ ارسلان: ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۷۱
الپ تکین: ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۳۰، ۷۴۰
الپ درك: ۷۱۹، ۷۲۰
الپ قرا: ۶۲۷، ۷۲۰
الپ قرا اوران: ۷۱۳
التونتاق: ۶۸۱
التونتاش (خوارزمشاه): ۵۹۴، ۵۹۸
التونتاش: ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷
التون‌خان‌طمغاج: ۱۰۲۵
التی لون‌قا آن (آلتون بیگی): ۱۰۱۳
الجایتو: ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳
الجلیل: ۲۴۴
السبل: ۴۱۰
الطنکس: ۴۸۳
الغ ایف: ۱۰۰۰
الغ‌بیك ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۸، ۲۴۱، ۹۵۰، ۱۰۳۷
الغ بیك: ۱۴۹
الغ‌خان: ۹۲۰
الغ‌خاتون: ۸۳۶
الغ سلطان رك: عثمان.

اصغ‌قول: ۱۰۴۹، ۱۰۵۰
الغ نویان: رك: تولوی خان
الکساندرا آلکسیونا: ۸
الناصر الاطروش: ۴۶۵
اکنجی بن قبچقار: ۶۸۱
الیاس: ۵۱۵، ۵۱۷
الیاس بن اسحق: ۵۱۶
الیاس بن اسد: ۴۵۵، ۴۵۶
الیس: ۹۲
الیوی چـو ـ تسای: ۹۶۰، ۹۶۵، ۹۷۳، ۹۸۳
الیوی سی ـ لیان: ۱۰۴۴
امیرالامراء مؤید من السماء: رك: ابوعلی
امیرحسین بن محمد الخوارجی: ۴۸۱، ۸۲۵ ۸۲۶
امیر کبیر: ۱۳۹
امیر منصور: ۲۵۸، ۲۶۱
امیر نصر: رك: نصر بن احمد سامانی
امیر نصرالله: ۲۴۴
امین (خلیفه): ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳
امین الدین هروی: ۸۳۰
امین الملك، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۵
الانبردوانی: ۲۸۱
الانجافرینی: ۲۸۲
الانداقی: ۲۸۲
الاندی: ۳۱۸
الاندقی: ۲۸۲
انوشتگین غرجه: ۶۸۰، ۶۸۱
انیوستر انتسف: ۶۹۲
اوارنیتسکی: ۳۸۲
اوتسین. چژن‌آئو: ۱۲۵
اوتیخیوس: ۴۳
اوچچر (اوچاچر): ۱۰۴۳
اوحدالدین: ۷۸۸
اوخون: ۸۳۲
اوخونا: ۸۳۳
الاودنی: ۳۰۰
اورخان: ۹۲۳
اورقنیه: رك: ارغنیه
اورونکتاش: ۱۰۴۵، ۱۰۴۶
اوزار: رك بوزار
اوغلان: ۲۴۸، ۴۴۶
اوکتای قاآن: ۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۴۰، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۶، ۸۴۸، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۴، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۵، ۹۲۳، ۹۳۰، ۹۴۳، ۹۴۹، ۹۵۴، ۹۵۷، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۷۰، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۹۱، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۹، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۵۲

اوگدی رك: اوكتای،و اوكتای‌قاآن.
اوگنج: ۱۰۱۹، ۱۰۳۰
اولاغچی: ۱۰۳۱، ۱۰۳۲
اولاقچی رك: اولاغچی
اولاوچی رك: اولاغچی
اولایچی رك: اولاغچی
اولجایتوخان: ۹۸۷
اولدنبورگ.س. ف:۱۹، ۶۷، ۷۱، ۷۱۰،
اولوس ایدی: ۸۶۶، ۸۷۰
اومنیاکوف (اومنیاکوف.ای.ای) ۱، ۷، ۹،
۱۲، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۶،۲۰۷، ۲۴۰،
۲۵۲، ۲۵۵
اویورتای: ۹۷۴
ایاچ (حاجب): ۵۵۲
ایاز: ۶۵۸، ۶۵۹، ۷۸۶
ایلدی‌قوت: ۷۵۵، ۸۴۳، ۹۹۸، ۱۰۱۹
ایلدی قوت اویغور: ۸۳۵
ایلدی قوت اویغوری: ۱۰۱۹
الایذچی یا الایذوجی: ۲۸۹
ایلاقا: رك سنگون
ایلاق حسین ملك: ۵۲۰
ایل‌ارسلان: ۹۷،۲۳۵، ۲۳۶،۶۹۲،۶۹۴،
۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۹، ۷۰۲،
۷۰۳، ۸۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷
ایلتگوملك: ۸۶۸
ایلتمش: رك: شمس‌الدین‌ایلتوتمش
ایلچدای (ایلچیکدای): ۱۰۰۵ ۱۰۳۴، ۱۰۳۶
ایلچی لیدای خان جغتایی: ۱۳۳
ایل خوجه: ۸۵۲
ایلدزنوین: ۹۸۹
ایلقا: رك‌سنگون
ایلقاخ: رك‌سنگون
ایلك: ۵۴۸، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲،
۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۰،
۵۸۲، ۶۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷،
۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۶، ۶۲۹، ۶۳۰،
۶۳۲، ۷۰۰، ۷۰۱
ایلك ابراهیم: ۶۳۲
ایلك ایلخان: ۵۹۳
ایلك ترکمن: ۷۰۰
ایلك ماضی: ۶۳۲
ایلك نصر: ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۳،
۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۷۸،
۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۵، ۵۹۶،
۵۹۷، ۶۰۴، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳،
۶۴۱، ۶۵۳، ۶۶۹
ایلمنگو (حاجب): ۵۵۹، ۵۶۱
ایلمینسکی: ۲۰۵، ۲۲۴، ۳۵۴، ۳۷۸،
۸۸۸، ۹۳۷
ایلنگیز: ۱۴۱
ایلوق: ۱۰۰۵

اینال تکین: ۶۹۳
اینالجق(لقب): ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۵۸
اینال‌خان: ۸۵۸، ۹۵۹
اینانج‌خـان: رك: اینانج‌خان اغل
اینانج‌خان اغل: ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۹۸
اینانج پیغو: رك یوسف
الانیسونی: ۲۸۲
اینوسترانتسف. ك.آ: ۳۲
ایوانوسکی. آ. او.: ۷۹۴
ایوانف: م. ای: ۱۶۴، ۳۹۰
ایوانین: ۸۸۵
ایوب بن‌حسان: ۲۵۳

ب

بسایر: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۷۸، ۸۸۸، ۹۳۷
بـاتسو: ۹۹۹، ۱۰۰۹: ۱۰۱۱، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱
بـاتوخان: ۹۵۱، ۹۶۴، ۹۹۹، ۱۰۰۲. ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۲،
باتوسوقومولچتای: ۹۶۵
باتیجور(بایجور)؟: ۴۴۹
باخرقی: ۹۸۰
باربیه‌دمنیـار: ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۲۶۴، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳
بارتولد: ۱، ۲، ۳، ۴،، ۵ و ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱ ۶۳، ۷۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۳۴، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۴، ۶۰۷، ۶۲۰، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۵، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۵۷، ۷۶۸، ۷۹۱، ۸۰۴،

۸۰۶، ۸۰۹، ۷۱۵- ۸۲۳، ۸۲۶،
۸۳۰، ۸۳۹، ۸۵۵، ۸۶۰، ۸۷۶،
۸۹۴، ۹۰۷، ۹۱۸
بارچوق یا بارجوق: ۸۴۲
بارچوق ایدی قوت اویغور: ۸۴۲
بارس کول: ۳۸۹
بارکول: ۳۸۹
بارکیش: ۱۰۳۱
باسناباری‌رك: مهذب‌الدین باسناباری
بالابتیکچی: ۱۰۱۹
بالاخان: ۸۶۰
بالیج‌رك: احمد بالیج
بالتو: ۱۰۱۷
البایانی: ۳۱۸
بایدار: ۱۰۴۳
بای ـ خو، بی ـ خو: ۵۷۳
با ـ یجور: رك: باتیجور
بخارخدات (بنیات‌بن طغشاده): رك: بنیات
بن طغشاده
بخار خدات بیدون: رك: بیدون
بخار خدات قتیبه: رك: قتیبه
بخار خدات کانا: رك: کانا
البداکثی: ۲۸۳
بدرالدین عمید: ۷۱۷، ۸۴۹، ۸۷۱
بدرالدین قاضی‌خان: ۸۵۴
بدیع: ۹۷
البذیخوثی: ۲۸۳
براذ: ۴۳۶
براق: ۷۵۹، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷،
۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲
برافچین خاتون: ۱۰۳۱
البراکدی: ۲۸۳
براون (براون. ا. گ.): ۲۰، ۵۷، ۶۵، ۸۲،
۸۴، ۹۰، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۴،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۸،
۱۵۹، ۳۵۹، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۶۹،
۵۱۴، ۵۲۳، ۵۳۸، ۶۵۲، ۶۶۱،
۶۸۱، ۶۸۷، ۷۴۰، ۷۵۲، ۷۸۰،
۷۸۳، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۴۷، ۸۴۹،
۸۷۲، ۸۸۶، ۹۷۴
بسرتشنیلد: ۱۰۷، ۱۰۹، ۳۹۸، ۷۵۵،
۸۰۸، ۹۳۴، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۸۳
برتله: ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۱
البردادی: ۲۸۳
برزین. ای. ن: ۲۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴،
۱۳۱، ۱۴۱، ۱۶۴، ۷۵۴، ۷۵۵،
۷۵۶، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۹۲،
۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۱،
۸۰۳، ۸۰۵، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶،
۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۳۵،
۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳،
۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۳، ۸۶۵،
۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۲، ۸۸۱،
۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۹۶، ۸۹۷،

۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۱۱،
۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹،
۹۲۱، ۹۳۱، ۹۴۵، ۹۴۷، ۹۵۰،
۹۵۱، ۹۵۴، ۹۶۲، ۹۶۶، ۹۶۷،
۹۷۶، ۹۷۷، ۱۰۰۵، ۱۰۱۱، ۱۰۱۳،
۱۰۲۶، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳
البرسخی: ۲۸۲
برغشی: ۵۶۳، ۵۶۴
البرفشخی: ۲۸۴
برکجار: ۱۰۳۱
برکه (برکای ـ برکا): ۱۰۲۰، ۱۰۳۰،
۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳،
۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹،
۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴
برکیارق: ۶۶۵، ۶۸۱
برگل: یو.ا: ۲۶
برماس: ۹۲۷، ۹۲۹
برنائوتر: ۸۹
بروسه، م : ۱۵۶
بروکلمان، ك: ۳۶، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۵
برونس ـ کیرش: ۹۵، ۱۰۲۹
برهان‌الدین رك: عبدالعزیز بن‌عمر مازه
برهان‌الدین: ۷۱۷، ۷۸۷، ۸۹۳
برهان‌الدین عبدالعزیز: ۷۴۱
برهان‌الدین محمدبن احمدبن عبدالعزیز: ۷۴۱
بریانوف: ۱۵، ۳۶۶
البزغامی: ۳۱۸
البسبی: ۲۸۴
البسکایری: ۲۸۴
البشتانی: ۳۱۸
بطلمیوس: ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۶۰
بغدادی، رك: مجدالدین
بغدادی: ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۱۱، ۷۱۲،
۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۸۱۷، ۷۸۵،
۷۸۶، ۷۸۷
بغرا: ۶۵۱
بغراتگین سلیمان خان: ۶۲۰، ۶۲۱
بغراچق (بغراجق): ۵۶۱
بغراخان: رك: هارون‌بن موسی
بغراخان: رك: یغان‌تگین محمد
بغراخان: ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳،
۵۵۴، ۵۷۸، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۰۴،
۶۲۴، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۴۱
بغراخان محمد: ۶۶۶
بغراخان هارون: رك: هارون‌بن‌موسی: ۶۵۹
بغراخان هارون‌بن موسی: ۵۴۸، ۵۴۹
بغرا ـ قرا ـ خان: رك: ستوك بغراخان
عبدالکریم
بغرجی تویان: ۸۴۳، ۸۹۹، ۹۳۸
بك تگین: ۶۲۶، ۶۳۴، ۸۸۵
بکر: رك: ابوسعید بکربن ملك‌الفرغانی
بکر: ۵۱۱
بکران: ۳۷۰
بکربن ملك: ۵۳۲
بکربن وائل: ۲۳۰
بکمیش: ۱۰۱۹، ۱۰۵۷

بگتوزون: (حاجب): ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹
بلاذری: ۴۲، ۴۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۴۲، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱
بلخی: ۵۴
بلعمی: ۵۱، ۱۰۰، ۲۵۰، ۴۰۱، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۲
بلغان‌یگی (بیگه): ۸۳۶
بلغای: ۱۰۱۸، ۱۰۴۶
بلگارك: بلگاتگین
بلگاتگین: ۶۰۲، ۶۸۰
بلگاخان: ۷۶۰
بلگوتی: ۷۹۵
بلنیتسکی: ۱۷۶، ۹۵۸
بلوشه: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۱۴، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۶۳، ۹۰۴، ۹۴۹، ۹۵۳، ۹۶۲، ۹۶۵، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۶۲
بلیك ـ فرای: ۹۵۱، ۹۵۵، ۹۷۸، ۱۰۳۵
بناکتی (ابوسلیمان داودبن ابوالفضل‌محمد): ۱۳۴
البنجی: ۲۹۵
بنداری: ۸۵، ۸۶، ۴۹۳، ۶۵۱، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۷
البندیمشی: ۲۸۳
البنکتی: ۲۸۴
بنیات‌بن طغشاده (بخار خدات): ۲۷۱، ۴۳۷، ۴۳۸
بوحنیفه: ۶۳۲
بوداد: ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۳، ۱۰۲۰
بوداگوف: ۱۰۵۵
بوذرجمهر: ۴۳۴
البورانی: ۲۸۴
بورشچفسکی.یو.آ: ۱۰۴
بورکانویان: ۸۸۲
بوری: ۱۰۲۵، ۱۰۴۲
بوریچ: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۸۸۸، ۹۳۷
بوری‌تگین: ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰

بوقابوشا رك: نوشا باسقاق
بوقانوشا: ۹۸۳، ۱۰۴۳
بولاق: ۳۸
بولشاکوف .ا.گ: ۲۶
بولیث: ۲۶۱
بومعاذ فریابی: ۴۵۳
بویل. ج.آ. :۱۱۵
به‌آفرید: ۴۲۹، ۴۳۶
بهاءالدین: ۷۳۶،۸۲۲، ۸۲۶،۱۰۰۶
بهاءالدین رازی:۸۲۲
بهاءالدین سام: ۷۲۰
بهاءالدین مرغینانی: ۱۰۰۶، ۱۰۱۶
بهاءالدین نقشبند: ۲۹۶،۳۱۴
بهاءالملك: ۹۲۹
بهادر: ۹۵۴
بهار: (ملك‌الشعراء)۴۶۸
بهرام پنجم: ۴۵۰
بهرام چوبینه: ۴۵۵
بهرام شاه: ۷۳۶
بهرام‌گور (ورهران پنجم): ۵۰۳
بهمنیار، احمد: ۹۳، ۹۸، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷،۷۸۵، ۷۸۶،۷۸۷
بیانی، خان‌بابا: ۱۴۷
بیبرشتین–کازیمیرسکی۳۶رك:کازیمیرسکی
بیچورین: ۴۳، ۱۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱،۴۳۲، ۸۲۰، ۸۲۲، ۹۴۵، ۹۵۰، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۸۴، ۱۰۱۰، ۱۰۲۷، ۱۰۴۱
بیدون: ۲۴۱، ۲۴۲
بیرونی۳۳، ۸۱، ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۳۰، ۴۲۹، ۴۶۵، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶
بیزلی: ۳۹۸، ۸۰۷، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۸۰، ۸۷۶، ۹۰۷، ۹۵۳
بی‌ستون‌بن وشمگیر: ۵۳۵
بیش‌قلاج: ۹۹۹
الیسع: ۵۱۹، ۵۲۸
بیقو (بیغو): رك:بیغو یا بیغو
بیلدیشینی: ۹۹۶
بیلگوتی (بیلگتای): ۸۰۱
بیهقی: ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۴، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۲۵، ۳۲۵، ۳۹۸، ۴۶۶، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۷، ۷۰۹

پ

پاپ: ۱۲۶، ۸۳۴، ۱۰۳۶
پاپ ژان: ۱۰۳۸
پانکانوف. ك.پ: ۱۰۶،۹۵۱،۹۵۵،۹۶۶، ۱۰۳۵
پازدنیف. آ.م. : ۱۱۹
پاسلاوسکی: ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۴۵
پاسیلوف: ۲۳۵
پالادی: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۹۹۶، ۹۶۷، ۱۰۲۰، ۱۰۳۸
پالمر: ۷۲
پامپللی: ۲۷۷
پانکراتوف .ب.آ: ۱۲۵
پتولمه: ۳۶۰
پتی دلاکروآ: ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۵، ۴۶۷، ۸۵۰، ۸۶۸، ۸۸۹، ۹۲۴، ۹۴۱
پطـر کبیر: ۹۵۵
پطروا.ن.آ: ۲۵
پطروس: ۳۳۸
پطروسکی: ۱۳۹
پطروشفسکی: ۹،۱۹،۲۶،۱۱۱،۱۵۰،۹۵۸، ۱۰۵۱
پطروف .آ. ۳۵۶
پطروفسکی .ن.ف: ۲۰۷، ۳۵۵
پلانوکارپینی: ۳۹۸، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۷۶، ۸۸۰، ۹۰۷، ۹۵۳، ۱۰۰۳
پلیو.پ: ۲۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۶، ۲۰۴، ۳۰۹، ۳۶۶، ۵۴۸، ۵۵۵، ۶۰۵، ۶۶۳، ۷۱۸، ۷۵۶، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۲، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵
پورتگین: رك: بوری تگین
پورگشتال: ۱۳۳، ۱۵۷
پوگاچنکوا: ۲۴۰
پولاد ــ چن سیان: ۱۲۵
پولویانوف: ۲۰۷
پیری: ۵۶۶
پیسوــ منکو: رك: یس ــ منکو
پیغو (یبغو): ۵۷۳، ۶۴۷
پیغوخان: ۷۰۰
پیگولوسکایا.ن.و: ۱۹، ۲۶، ۱۰۵۸

ت

تاؤر .ف: ۱۴۳، ۱۴۷
تاج‌الدین: ۹۳۲
تاج‌الدین بلگاخان: ۷۶۰
تاج‌الدین زنگی: ۷۳۵
تاج‌الدین طغان: ۸۷۸

تاج‌الدین عمر بسطامی: ۸۷۷
تاج‌الدین عمر بن مسعود: ۹۳۲
تاجی‌بك: ۸۹۹
التادیزدی: ۲۹۹
التاذنی: ۲۹۹
تارابی: ۷۵۲، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹
تاسبگان‌رك: موگوگن
تاش (حاجب): ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۷۴
تاشاتون: ۸۰۵
تاینال رك: تاینال‌نویان
تاینال نویان: ۸۶۶ ــ ۸۶۷
تاینال‌رك: تاینال نویان
تای جیوت: ۱۲۴
تایجیورتای ایملکچین: ۹۶۵
تاینگو،طاینگو: ۷۲۱، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۸، ۷۵۹
تاینگو ــ طراز: ۷۳۳
التبخدانی: ۳۱۸
التخسانجکثی: ۳۰۰
التخسیجی: ۳۰۰
تخوچار (بهادر) (تقچار): ۷۷۲، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۷۳، ۸۸۶، ۸۹۲، ۹۰۷
تخوچانویان: ۸۸۲
التدیانی: ۳۲۲
التربانی: ۳۰۰
تربای: ۹۳۱، ۹۳۲
ترتای‌رك: تربای
ترتبه‌رك: برتنه
ترکان: ۷۰۷
ترکان خاتون: ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۴۹، ۸۵۷، ۸۷۲، ۸۸۹، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۹، ۹۱۳
ترمذی:رك: علاءالملك
الترناوذی: ۳۰۰
تروئتسکایا. ا.ل. :۹
ترور.ك.و: ۱۶۴
تره نوژگین: ۲۰۷
تس ــ دوبلر: ۹۹
تسزین: ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۶، ۸۲۲، ۸۴۱
تسزین تسزیان: ۷۹۶
تسزیومی‌تو: ۱۸۰
تسین ــ تسه: ۸۱۵
تغاجارتقچار: رك: تخوچار
تغاجارگورکان: ۹۲۸
تغاجر رك: تغاچار
تقی‌الدین احمد: رك: مقریزی
تقچار رك‌تخوچار: بهادر
تکش(خوارزمشاه): ۸۷، ۹۵، ۹۸، ۳۹۹، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۵۳، ۷۷۶،

۷۸۶، ۸۳۳، ۸۸۹، ۹۰۶
تکمیش: رك: بکیمش
تگین‌خان: ۵۷۲
تمغاج خان ابراهیم‌بن‌الحسین: ۶۶، ۲۲۱
تمغاج خان ابراهیم‌بن نصر: ۶۶
تموچین: ۱۲۱، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۱، ۹۵۴، ۱۰۰۱
تموغا: ۸۰۱
التوبنی: ۳۲۲
توجی پهلوان: ۸۹۸
توختا بیکی: رك: توق‌تغان
التوذی: ۳۰۰
توراکنه: ۱۰۰۱
توراکیناخاتون: ۹۷۴، ۹۹۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴
توربای رك: تربای
تورنبرگ: ۴۶، ۴۷، ۷۳، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۹۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۵۲، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۸، ۸۲۴، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۴۴، ۸۵۲، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۸۰، ۸۷۹، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۸، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۵، ۹۴۶، ۹۴۷
توشی رك: جوچی
توقاشی خاتون: ۱۰۰۵
توقتای بیکی (توق تغان): ۷، ۷۵۴، ۷۷۱، ۷۷۲
توگن (توکان): ۹۹۷
تولستوف: س. پ: ۱۳، ۳۲۵، ۳۹۷، ۹۵۸، ۱۰۵۵
تولوی: ۱۴۰، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۸، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۵۷، ۹۶۴، ۹۶۵
تولوی خان: ۸۰۱، ۸۴۳، ۸۴۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۹۳
تولی‌خان. ۸۸۲، ۱۰۰۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۵۱
توماس .ا: ۴۵۰

توماس‌مور: ۴۳۷
توماشك: ۱۶۸، ۱۸۰،۱۸۲، ۱۸۹، ۲۰۳
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۵
تـومـانسکی. آ۵۸، ۱۰۴، ۱۶۵، ۱۷۶،
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۴،۳۵۲،۳۶۰
۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۳۸،
۵۰۱، ۵۴۱، ۷۰۹
تومانوبچ .ن.ن: ۲۶
تهرانی: رك: جلال تهرانی
تیزن هـاثوزن. بـارون و.ك: ۱۰۹، ۱۶۴،
۱۶۵، ۴۰۹، ۴۸۸، ۵۳۲، ۵۷۶
تیمور: ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۴،
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،
۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۵،
۲۳۰، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۸۰،
۴۶۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۸، ۸۶۸،
۹۲۴، ۹۴۱، ۱۰۳۸، ۱۰۶۳
تیمور قداق: ۱۰۱۲
تیمور قداق نویان: ۱۰۱۲
تیمورلنگ: ۱۰۶۳
تیمور ملك: ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۹۷،
۸۹۸، ۹۰۸، ۱۰۲۷

ث

ثابت‌بن‌الصابی: ۵۴۳
ثابت‌بن قطبة‌الخزاعی: ۴۰۷،۴۰۹، ۴۱۰،
ثعالبی: ۴۸،۴۹،۵۰، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۷۹،
۲۶۴،۴۳۱،۴۰۶،۴۹۱،۴۹۵
ثعالبی: ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۲۵، ۵۲۴،
۵۲۷،۵۴۳، ۵۴۹،۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۳
ثقفتان یمك: ۷۷۰

ج

الجاجنی: ۲۸۶
جاحظ: ۴۳۳
جامی: ۱۹۱
جبه‌یمه:رك:چژبه نویان
الجخزنی: ۲۸۷
جراح‌بن عبدالله: ۴۱۷، ۴۱۸
جرباذقانی (شرف‌ناصح‌بن).رك:جرفاذقانی
جرجس بن‌العمید: ۳۴،۴۳
جرفادقانی: ۷۰، ۵۳۱،۵۷۴
جژه به(جبه، یمه):۹۴۹
جعفر: ۵۱۶
جعفر تگین: ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۰
جغتای: ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۰،۱۳۷، ۱۴۰،
۱۴۱، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۴۸،
۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۹۶، ۸۹۹،
۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۷،
۹۱۰، ۹۱۱، ۹۲۰، ۹۳۸، ۹۴۳،
۹۴۹، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۶۰، ۹۶۱،
۹۶۵، ۹۶۸، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷،
۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳،
۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷،
۱۰۰۰، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷،
۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷،

۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۵۶، ۱۰۶۰، ۱۰۵۵

جلال،شیخ جلال: ۲۴۶،۲۴۸،۲۵۰

جلال تهرانی (سید): ۵۸،۳۷۱

جلال‌الدین باخرزی: ۱۰۴۳

جلال‌الدین حسن: ۷۷۹

جلال‌الدین خوارزمشاه: ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۳۶، ۳۹۶، ۷۰۲، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۶، ۹۴۰، ۹۵۳، ۱۰۳۴

جلال‌الدین علی بن حسن (یاحسین) زندی: ۸۵۵

جلال‌الدین قادرخان: ۷۶۴

جلال‌الدین محمد: ۷۰۳

جلال‌الدین منکبرتی رک: جلال‌الدین خوارزمشاه

جلال‌الدین منگوبرتی: رک: جلال‌الدین خوارزمشاه

جمال‌الدین: ۷۰۱

جمال‌الدین علی بن یوسف القفطی: ۸۹

جمال‌الدین عمر: ۷۷۶

جمال قرشی: ۱۰، ۶۷، ۶۸، ۱۳۸، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۹۸، ۳۹۹، ۵۲۹، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۷۰، ۶۲۱، ۶۳۲، ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۷۹، ۶۹۹، ۷۰۷، ۷۲۵، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۷، ۸۳۶، ۸۴۰، ۹۵۰، ۹۷۸، ۹۹۴، ۱۰۱۶، ۱۰۲۶، ۱۰۴۱

جمال مراغی: ۸۳۰

جنابی: ۱۳۹،۲۱۶

جنتمور: ۸۶۴، ۹۴۶، ۹۶۴، ۹۹۹

جبغوی، جبغویه: ۴۴۲

جنویه؟: ۴۴۲

جنیدبن عبدالرحمن: ۴۲۱

الجوبقی: ۳۱۹

جوچی: ۱۱۲، ۱۴۰، ۳۹۸،۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۶، ۸۴۸، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۹۳، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۷، ۹۴۳، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۶۰،۱۰۰۳،۱۰۱۷، ۱۰۳۲، ۱۰۴۷،۱۰۴۹،۱۰۶۰

جوچی:۸۰۲

جوچی خسر: ۷۹۵

جوچی قسر (قاسار): ۸۰۱: ۹۷۶،

جودی: ۹۲۵

جوزجانی: ۲۴،۵۷،۷۲،۷۴،۷۶،۷۸،۷۹، ۹۱،۹۲، ۱۱۲، ۱۵۹، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۷۱۰،

۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۳۷،
۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۹، ۷۷۰،
۷۷۲، ۷۷۴، ۷۹۵، ۸۰۵، ۸۱۰،
۸۱۱، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۹،
۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۴۲، ۸۴۳،
۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۹،
۸۶۰، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۶،
۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱،
۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۶، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۰۶،
۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴،
۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۲۰،
۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵،
۹۲۶، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳،
۹۴۸، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۴،
۹۵۵، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۷۵، ۹۷۹،
۹۸۷، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۰۰۵،
۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵،
۱۰۲۷، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱
۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۷، ۱۰۴۱،
۱۰۴۲
جوهر خاتون: ۸۵
الجویباری: ۲۸۷، ۳۲۰
جوینی: ۱۰، ۲۴، ۲۵، ۴۷، ۵۲، ۹۲، ۹۳،
۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۴۲، ۱۵۲، ۲۱۳، ۳۵۸، ۳۹۶،
۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴،
۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲،
۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹،
۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷،
۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰،
۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۹،
۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴،
۷۳۵، ۸۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹،
۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷،
۸۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳،
۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸،
۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳،
۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹،
۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵،
۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۲، ۷۸۵،
۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵،
۷۱۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۹،
۸۲۰، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۱،
۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۰، ۸۴۲،
۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۰،
۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶،
۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱،
۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶،
۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۴،
۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۸۰،
۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۷،
۸۸۹، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶،
۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱،
۹۰۲، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۰۹،

۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۳، ۹۵۵، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۸، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۹، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱-، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۴۸، ۱۰۶۳

الجیراحشتی: ۲۸۷

جیهاتی: ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۰۰، ۴۳۱، ۴۹۴، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۶۵

جنیقای: ۸۱۱، ۸۱۳، ۹۹۱، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۷، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴

چ

چان ـ چو، رک: چانچون

چان ـ چون: ۱۰۸، ۲۱۷، ۲۱۹، ۵۰۰، ۷۵۶، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۳۷، ۸۴۳، ۸۵۷، ۸۶۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۵۲، ۹۵۵، ۹۸۵

چان ـ چون دائوسی: ۹۳۳

چژائو ـ هون: ۱۵۷

چژبه نویان: رک: چزبه

چژورچژنها: ۱۵۷

چژلمه: ۷۹۶

چژه‌به، جبه: ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۵

چژه موخ: ۷۹۸

چغتای رک: جغتای

چغری خان جلال‌الدین علی: ۶۹۹

چکبن قورچی: ۹۸۹.

چنگیزخان: ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۹۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۹۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۴۲، ۲۵۸، ۳۰۶، ۷۲۶، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۹۱، ۷۹۳، ۷۹۶،

۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۷، ۸۸۸: ۸۸۹، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۵، ۹۸۲، ۹۷۴، ۹۷۵: ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۹۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۰۴۱، ۱۰۴۹، ۱۰۵۲

چورتگین: ۳۵۴، ۳۵۵

چونکسان طایفو رك: چین سانگ طایفو

چینقای: رك: جینقلی

چینای: ۹۷۴

چ.ن سانگ طایفو: ۹۸۲، ۱۰۴۳

ح

حاجی خلیفه: ۴۷، ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۹، ۳۵۰

حارث: ۵۷۴

حارث بن سریج: ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۸

حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله بن لطف الله- الخوافی): ۱۰، ۷۶، ۹۰، ۱۴۶، ۵۵۶، ۵۷۹، ۶۰۹، ۹۰۷

حافظ تانیش: ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۶۷، ۶۶۰، ۸۱۹

الحاکم الشهید: رك: ابوالفضل محمد بن محمد السلمی

حبش عمید: ۸۹۶، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۵، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۹۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۶، ۱۰۴۳

حبش عمید الکرمینی البخاری الایلارغوی: ۹۷۸

حجاج: ۸۲۱، ۴۱۵، ۴۱۱

حرجم: ۷۲۳

حزقیال: ۱۹۷

حسام الدین عمر: ۶۸۷

حسن: ۵۹۷

حسن رك: امیر حسین

حسن بن تمیم: ۴۳۹
حسن بن زید علوی: ۴۶۵،۴۷۳
حسن بن طاق: ۵۷۵
حسن بن علاء سعدی (سعیدی): ۲۵۳
حسن بن علی الاطروش: ۴۶۵
حسن بن محمد طالوت: ۲۶۰
حسن بن یوسف البخاری الساماتی: ۶۶۸
حسن تگین: رك: قلج طمغاج خان ابوالمعالی حسن بن علی بن...
حسن حاجی: ۸۶۳، ۸۶۴
حسین رك: حسین بن علی مروزی
حسین (امام): ۳۶۱
حسین (بن مسیب): ۴۵۳
حسین بن طاهر: ۴۷۲، ۴۷۴ . ۴۷۵، ۴۸۱
حسین بن طاهر الطائی: ۴۸۰
حسین بن علی مروزی: ۹۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۵، ۷۳۴، ۸۹۴
حسین بن محمد: ۲۶۰
حسین بن محمد الخوارجی: ۲۸۱
حسین حاجی: ۸۶۳
حسین مروزی: ۵۱۸
حسینی: ۸۶،۸۷
حفص بن منصور مروزی: ۴۴
حکیم طالقانی؟: ۲۵۳
حکیم تا: ۷۸۲
حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی: ۱۰، ۶۵، ۹۰، ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۳۲۵، ۳۵۰، ۴۵۵، ۴۶۹، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۸، ۶۵۲، ۶۸۱، ۷۵۲، ۷۸۰، ۷۸۳، ۸۳۱، ۸۴۹، ۸۷۲، ۹۴۰، ۹۵۶، ۹۷۴، ۱۰۴۷
حمدونه؟: ۲۵۱، ۲۵۲
حمزه اصفهانی: ۹۶، ۳۸۵، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۵
حمزه سردادور: ۱۷
حمزه عاصی: ۴۴۵
حمویه بن علی: ۵۱۵، ۵۱۶
حمید: ۴۵۳
حمیدپور: ۸۵۳، ۸۵۴
حیان: ۲۲۱
حیدر: ۱۰۵
حیدر (بن کاوس): ۴۵۸، ۴۵۹،
حیدر بن علی حسین رازی: ۱۰۵
حنظله (نبی): ۲۵۳

خ

خابول: ۱۲۱
خاتون یسلون: ۹۹۷

خاتونی: ۸۵
خاچولی: ۱۴۱
خادان تویان: ۹۰۰
خاشین: ۱۵۵۲
خاقان صاحب تبت: ۴۲۳
خالدوف: ۷۱
خان بابا یبانی: رك: یبانی، خان‌بابا
خان‌خانان: ۷۸۰
خان سالار: ۲۴۰
خان سلطان: ۷۶۳
خانیکوف: ۱۲، ۴۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۸، ۶۸۷، ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۴۲، ۹۲۰، ۹۳۱، ۱۰۱۱
الخاوصی: ۳۰۲
خان‌سان: ۱۲۲
خای‌شان: ۱۲۲
ختای‌خان: ۶۹۴
خجندی: ۱۳۹
الخدابادی: ۳۰۴
الخدیسری: ۳۰۴
الخذاندی: ۳۰۴
الخراجری: ۳۰۳
خراچر (تراچر): ۱۴۱
خراچر نویان: ۱۳۹
الخرادینی: ۳۰۳
خرپوست: ۹۱۲، ۹۱۳
الخرتنگی: ۳۰۳
الخرعونی: ۳۰۳
خرغونی: ۴۶۳
الخرقانی: ۳۰۳ خرقانی ابوالحسن: ۶۵۲
خرمیثن: ۲۶۸
خروش: ۷۲۳
خزادبوقا: ۹۸۲
الخزاندی: ۳۰۴
خسرو انوشروان: ۶۶۰
خسروبن عبد ابرکوهی مشهور به‌ابن معین: ۶۸، ۱۴۵
خسرو دوم: ۴۵۲
خسیمایلی: ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۵
الخشمنجکثی: ۳۲۳
الخشوفغنی: ۳۰۵
الخشوننجکثی: ۳۲۳
خضر: ۲۵۹، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۵
خضرخان: ۶۶۱
خلا: ۷۹۶
خلخالی، عبدالرحیم: ۸۰
خلیل‌الله: ۱۹۰
خماربك: ۱۷۵
خمارتاش: ۵۹۰
خمارتگین: ۸۹۹، ۹۰۲
الخمیثنی: ۳۰۴
الخمخیسری: ۳۰۴
الخنامتی: ۳۰۵

خواجه احمد: ۶۲۳
خواجه عبدی درونی: ۲۱۶
خوارزمشاه: نیز رك: محمد خوارزمشاه: ۹۲۸، ۹۷۹
خوارزمشاه (ابوعبدالله): ۵۵۹
خوارزمشاه التونتاش: رك: التونتاش
خوارزمشاه تکش: رك: تکش
خوارزمی: ۲۵۹، ۴۱۷، ۴۹۶، ۵۱۳، ۵۲۷، ۶۰۸
خواندمیر: ۶۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۴۶۸، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۹
خوتولاقاآن: ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴
خوجه: ۲۲۴
خو ــ خان: ۲۳۷
خودوخان (قودوخان): ۷۷۱
خوشوق نویان (قوسوق نویان): ۹۷۷، ۹۹۰
خول تغان (توق تغان): ۷۷۱، ۷۷۳
خون تغان مرگن: ۷۷۲
خولسون: ۵۰۴
خولموگوروف: ۴۹۷، ۸۲۵
خوی. ا.د.: ۱۲۰
الخیذشتری: ۶۲
خینه: ۲۵۳
خیوقی رك: شهاب‌الدین خیوقی

د

دائوس: ۸۰۸
دادبك حبشی‌بن التونتاق: ۶۸۱
دارا: ۵۵۸
دارابن قابوس: ۵۵۷
داماد ابراهیم پاشا: ۱۴۳
دامغانی: رك: ابوعلی‌محمدبن عیسی دامغانی
داود: ۱۹۵، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۷، ۱۰۰۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۶
داودبن عباس: ۱۹۵
داود خالدبن ابراهیم: ۴۳۱
داود قوج تگین: ۶۶۵
داوزاك: ۸۰۳
داویدوویچ: ۴۴۸، ۷۶۴
الدجاکثی: ۳۲۰
الدخفندونی: ۲۸۷
دخولخز: (توقولقوچربی): ۹۶۲
دخوی: ۱۲۰
دخویه: ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۵۷، ۹۴، ۱۰۲، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۹۴
الدرزیوی: ۲۸۷
درن: ۵۸۲، ۵۹۰، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۵، ۱۰۱۵، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۴۸، ۱۰۶۲
دروثن: ۲۵۱

درهم‌بن حسین: ۴۶۸
درهم‌بن نصربن‌صالح: ۴۶۸، ۴۶۹
دزی: ۸۲
دساسی: ۵۴۰، ۵۵۲
دسلن: ۴۲، ۵۰، ۷۳، ۱۰۱، ۴۵۲، ۴۶۷
دسون: ۶۴۷
دفرمری: ۹۰، ۱۱۵، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۶۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۹، ۷۷۷، ۷۸۰، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۹۳، ۸۹۵، ۹۱۷، ۹۱۲، ۹۲۴، ۹۸۹
دگویه رك: دخویه
دگینی: ۱۵۵
دمزون: ۸۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۰، ۸۲۷، ۸۳۷، ۹۴۷
دمشقی: ۱۳۶
دنیس راس: ۱۵۰
دنیسون راس. ا: ۱۱، ۱۲، ۱۶۱
دؤواخان: ۱۴۱
دواتور. آ.ای: ۲۶
دوبلر ـ تس: ۹۹
دوزبری ترك: ۵۹۵
دوسون: ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۷۵۰، ۸۲۸، ۸۳۵، ۸۴۴، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۲۱، ۹۵۰، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۷۱، ۹۷۵، ۹۸۳، ۹۸۹، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۸، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۵
دولتشاه: ۸۴، ۱۴۴، ۳۵۹
دومبروسکی: ۳۵۵
دونگان: ۹۰۴
دونتر ـ آ: ۴۵۰
دونتر .ا: ۴۵۰
دیاکونوف: ۱۸۴
دیتریسی: ۴۹
الدیزکی: ۲۸۷
دینوری: ۴۴، ۴۲۷، ۴۷۹

«ذ»

الذخینوی: ۲۸۷
الذمی: ۲۸۷
الذیبلوانی: ۲۸۷
ذوالقرنین: ۲۰۰
ذوالکفل: ۲۰۰
ذهبی: ۶۴، ۹۵

ر

رابع ملك: ۹۸۶
رادلف: ۳، ۵، ۶، ۷۸، ۱۱۹، ۱۰۵۵
رادلوف: ۵۸۱، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۲یا
رازی: رك: فخرالدین رازی
رازی: ۸۴۷، ۸۹۱
راس. ا.د: ۹۲، ۱۶۱
راس،دنیسن؟: ۱۵۰
رافع بن لیث: ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۳۲، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۸
رافع بن هرثمه: ۴۷۵
رامودین. و.آ: ۱۹
رامیش (اوغلان): ۲۴۸
راورتی: ۲۴، ۵۷، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۰۴، ۶۳۷، ۶۴۰، ۷۱۰، ۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۶، ۷۹۵، ۸۰۵، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۶، ۷۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۶، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۰۶، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۰۱۱، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۴۰، ۹۴۳، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۷۵، ۹۷۹، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲
راوندی: ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۶۵۱، ۶۶۲، ۶۶۹، ۶۸۶، ۶۹۲، ۷۱۴، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۲۹، ۹۳۱، ۹۵۶
رایت: ۸۷
ربیعه: ۲۵۳
رتبیل: ۴۶۹
رخنة: ۲۴۷، ۲۴۸
ردیگر: ۳۹
الرزمازی: ۲۹۵
الرزماناخی: ۲۹۵
رزیق مصعب بن: ۴۵۳
رستم (پهلوان): ۴۵۲
رشیدالدین: ۱۰، ۲۵، ۶۵، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۶۸۱، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۲، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸،

۸۷۲،۸۷۳،۸۸۲،۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۹،
۹۰۰،۹۰۱،۹۰۲،۹۰۴، ۹۰۵، ۹۱۱،
۹۱۵،۹۱۶،۹۱۷،۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹،
۹۲۱،۹۲۲،۹۴۵،۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۰،
۹۵۱،۹۵۳،۹۵۴،۹۵۸، ۹۶۲، ۹۶۳،
۹۶۵،۹۶۶،۹۶۷،۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۱،
۹۷۲،۹۷۳،۹۷۶،۹۷۷، ۹۷۸، ۹۸۷،
۹۹۲،۹۹۴،۹۹۵،۹۹۶،۹۹۷،۱۰۰۰،
۱۰۰۱ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۵،
۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۳،
۱۰۱۴، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۸ ، ۱۰۱۹،
۱۰۲۲، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۶،
۱۰۲۷، ۱۰۲۸ ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۳۲،
۱۰۳۳، ۱۰۴۱ ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۶،
۱۰۴۷، ۱۰۴۸ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱،
۱۰۵۲، ۱۰۵۳ ، ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۵،
۱۰۵۶، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۹،
۱۰۶۰، ۱۰۶۱ ، ۱۰۶۲
رشیدالدین (فضل‌الله): ۲۳،۱۲۳،۱۳۱،۷۹۵
۸۰۳،۸۱۶،۸۱۸،۸۱۹، ۸۲۰، ۸۴۲،
۸۴۳،۸۴۸،۸۶۵،۸۸۱، ۹۰۲، ۹۰۳،
۹۰۵،۹۰۷،۹۰۹،۹۱۱
رشیدالدین فضل‌الله‌بن عمادالدوله‌ابوالخیر:
۱۲۳
رشیدالدین محمد بن علی الجلیلی وطواط:
۹۷
رشیدی: ۱۲۹، ۹۴۵
رضی‌الملک: ۹۱۳، ۹۱۴
الرفونی: ۲۹۷
رکن‌الدنیا والدین : رك: ابوالمظفر قلیج
طمغاج‌خان مسعود
الرکندی: ۲۹۵
رکن‌الدین: ۸۷۴، ۸۷۸، ۹۹۲
رکن‌الدین امامزاده: ۸۵۵، ۹۸۰
رکن‌الدین ــ جلال‌الدین محمود: ۶۷۲
رکن‌الدین غورشانجی: ۸۷۸
رکن‌الدین کرت: ۸۶۲
رگل: ۱۶۹
رمپل: ۲۴۰
رموزا. آیل: ۱۱۳، ۱۱۴
روس .سر.ا.د. : ۷۳۴ همان «راس»
روبروك: ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲،
۸۱۴، ۸۴۲، ۹۷۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
روبروك ویس: ۱۰۳۹
رودکی: ۱۰۰، ۱۷۳، ۲۹۵، ۳۱۷، ۵۲۹
رودنیف و.ن: ۳۹۴
الروذ فغکدی: ۲۹۶
روزن، بارونو.ر: ۲، ۳، ۴، ۱۹، ۳۲، ۴۶،
۷۱، ۸۲، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۴، ۴۲۷،
۴۳۳، ۴۷۸، ۴۸۹، ۵۱۰، ۵۶۷، ۵۶۹
۸۹۲
روزنتال .ف: ۳۹
روزولت: ۱۶۲
روزوند: ۳۳۷
رومان دیوگن: ۸۷
روکخیل: ۸۰۳

ریفتین .ب.ل: ۲۶
ریکرت: ۱۹
رینو: ۸۳
رینولدس: ۵۷۹،۵۶۴،۷۰
ریو: ۵۱، ۷۰، ۷۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۲
الریودی: ۲۹۶
الریودنونی: ۲۹۶

ز

زاخائو: ۳۳، ۳۹، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۲، ۳۰۸، ۴۲۹، ۴۶۵، ۵۷۹، ۵۸۴، یا
زاخودر: ۹۵۸،۸۰
الزاذکی: ۳۲۵
زاروبین .ای.ای: ۹
الزازی: ۲۸۸
الزاغوسرسی: ۲۸۸.
الزاوری: ۲۸۸
الزبغدوانی: ۲۸۸
زبیده: ۱۷۲
الزرخشی: ۲۸۸
زردشت: ۴۳۶
الزرکرانی: ۲۸۸
زرکلی: ۴۷
الزرنجری: ۲۸۸
الزرودیزکی: ۲۸۹
الزکانی: ۲۸۸
زکریابن محمدالقزوینی: ۱۵۲، ۷۳۳
زکی ولیدی (طوغان) احمد: ۱۳۵
زمخشری: ۹۵
الزملقی: ۲۸۹
الزندرمیثنی: ۲۸۸
الزندی: ۲۸۸
زنگی: ۷۳۵، ۷۳۶
زنگی‌بن علی: ۶۸۴
زنگی‌بن حفص: ۸۸۸
زوتنبرگ: ۵۱
زیادبن صالح: ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲
زیادبن صالح الخزاعی: ۴۲۸
زیوسهیم. ك: ۱۲۸،۸۷
زهیربن مسیب: ۴۳۸
زیلدی. محمد: ۱۱۱
زیمن .ل: ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۲، ۲۳۶،۲۶۵، ۱۷۱،۲۷۲،۲۷۴،۲۷۷، ۳۱۳، ۳۵۴، ۳۵۶
زینب: ۶۳۱،۶۰۴
زین‌الدین: ۱۳۵
زیمن. ن: ۲۳۸

ژ

ژاکوب دوتیری: ۷۸۰
ژان ــ یحیی: ۱۰۳۹
ژرویتس: ۱۹۱
ژوبر: ۶۴۲، ۶۸۷، ۷۴۶، ۷۶۹، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۳۹، ۸۷۹،۸۸۲

ژوکوسکی. و.آ: ۸، ۱۱، ۶۵، ۷۵، ۹۹،
۱۰۰،۱۴۵،۱۶۴،۱۹۲، ۱۹۳، ۴۰۸،
۵۰۵،۵۶۸،۵۹۰،۶۱۳، ۶۳۷، ۶۵۲،
۶۵۶،۶۶۶،۶۷۱،۶۹۳، ۷۸۲، ۷۸۶،
۹۰۲،۹۲۷،۹۲۸،۹۳۱،۱۰۰۴
ژولین: ۳۳، ۱۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳

س

سابلدین: ۱۰۳۴
سادای‌ایلچی: ۱۰۴۳،۱۰۴۴
ساردانا پال بایرون: ۹۵۳،۱۰۰۲
السارکونی: ۲۹۷
سالی بهادر: ۱۰۴۴
ساعد (قاضی): ۶۱۳
الساغرجی: ۲۹۷
ساغربك: ۶۶۶،۶۶۷
سافردز؟: ۳۳۷
سام: ۷۲۰، ۷۲۱
سامان خدات: ۴۵۵
السامانی: ۵۳۱
ساموئیلوویچ: ۵۰۴
السانجنی: ۳۲۲
ساوالیف: ۵۳۶
ساین ملکشاه: ۹۸۳
سبات: ۱۰۳۵
سباع‌بن النعمان: ۴۳۲
سباع‌بن‌النضر: ۲۳۱
سبتای: رك: سبتای بهادر
سبتای بهادر: ۷۷۲، ۸۰۰، ۸۵۱، ۸۷۳،
۸۷۸،۸۸۰،۸۸۱،۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۶،
۸۹۵: ۹۴۹
سبکتگین: ۷۴، ۷۵، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸،
۵۶۰،۵۶۱،۵۶۲:۵۶۳، ۶۱۲، ۶۱۶،
۶۳۴
سبوك‌تگین: رك: سبکتگین
السیلغکی: ۲۹۸
السبیری: ۲۹۷
ستوده، منوچهر: ۵۸،۳۷۱،۴۳۹
ستوك: ۵۴۸
ستوك بغراخان عبدالکریم: ۵۴۳، ۵۴۸
الستیکنی: ۲۹۹
سجن (ستسن): ۱۰۲۵
سدیداعور: ۹۹۶
سرآئوزلی: ۹۶
سرتاق: ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱
۱۰۳۲
سرخان شیرا: ۱۲۱
السرخکتی: ۲۹۸
سردادور :رك:حمزه سردادور
سرزنوسکی: ۱۰۳۸
سرگی: رك: سرگی‌ارمنی
سرگی ارمنی: ۸۱۰، ۱۰۴
سعدالدین ← سیف‌الدین: ۱۰۳۴
سعدی: ۸۲۵
سعید: ۲۲۳، ۵۱۸، ۶۲۵، ۶۳۰
سعیدبن العاص: ۴۱۲

سعیدبن عبدالعزیز: ۴۱۸
سعیدبن عثمان: ۲۲۳، ۴۴۹
سعیدبن عمروالحرشی: ۴۱۸
سعید نفیسی: ۷۵
سقناق تگین: ۸۳۶، ۸۴۳
سقنان تگین: آلالیغی: ۸۴۲
سکاکی: ۹۸۱،۹۸۲
السکانی: ۲۹۷
السکیبانی: ۲۹۷
سکتو— چربی: ۸۶۷
سلامی: ۵۲، ۵۳، ۷۲، ۷۳ ۴۸۵، ۵۳۷
سلبك ترکان: ۸۳۶
سلجك: رك:سلجوق
سلجوق: ۳۹۷،۵۴۷، ۵۴۸، ۵۷۳،۵۹۳،
۶۰۲، ۶۲۷
سلطان سکندر: ۷۵۹
سلطان شاه: ۷۵۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۷،
۷۲۵
سلم بن زیاد: ۴۰۹
سلمویه (سلمداریه): ۲۶۴
سلیمان: ۳۵۴، ۶۸۴، ۱۰۰۸
سلیمان (خلیفه): ۴۱۳
سلیمان بن احمد: ۶۲۲
سلیمان بن عبدالله: ۴۶۴
سلیمان بن محمد: ۶۸۴
سلیمان تگین: ۶۶۵،۶۶۶
سلیمان شاه: ۶۹۷
سلیمان الطوسی ← امیر ابوالعباس فضل بن سلیمان
طوسی: ۲۶۴
سلیمان وصافی: ۵۷۵
سمبات: ۱۰۳۷
سمعانی: (ابوسعد عبدالکریم بن محمد):
۱۰، ۲۴، ۲۹،۴۷، ۵۲، ۵۵،۵۸،۶۲،
۶۳،۶۴، ۶۵، ۶۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،
۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۱،
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱،۲۳۲،۲۳۵،۲۳۶،۲۳۷، ۲۳۸،
۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲،
۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،
۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳،
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۸۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲،
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۸،
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۹،
۳۷۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۱۹،
۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۰،
۴۶۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵،
۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۳،

۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۹، ۷۰۱، ۸۸۸
سمله: ۸۲۵
السمیجنی: ۲۹۸
سمیونوف. آ.آ: ۱۴۳، ۱۸۹
سنجر (سلطان): ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۶۷، ۸۴، ۸۸، ۹۷، ۲۲۴، ۶۴۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۲۴، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۹، ۷۸۲، ۷۸۴، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۶
السنجری الغزنوی: ۲۶، ۷۹
سنگون: ۷۵۶
سن لوئی: ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷
سوباشی تگین: ۲۴۳، ۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۴
السوتخنی: ۲۹۹
سوخاریوا. آ: ۲۴۰، ۲۴۲
سوری: رك: ابوالفضل سوری
سولو: ۴۱۵، ۴۴۰
سونه: ۱۰۷
سونج خان: ۸۵۳
سهروردی: رك: شهاب‌الدین سهروردی
سهل بن احمد الداغونی: ۲۴۰
السیازی: ۲۹۸
سیاوش: ۲۵۴
سی پنکو ا: ۲۵
سیت نیا کوفسکی. ن.ف: ۳۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷
سیر بن عبدالله: ۴۵۹
سیف‌الدوله: رك: محمود
سیف‌الدین. اغراق‌ملك: ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۱۰۱۹، ۱۰۴۳
سیف‌الدین باخرزی: ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۹۳
سیفی هروی: ۱۵۰، ۹۹۹
سیلوستر دساسی: ۱۱۷
السیمجوری: رك: ابوالحسن سیمجوری
سیمون: ۸۱۳
سیوآن نستران: ۳۳، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۸، ۴۰۲
سیورقویقتنی بیکی (سرقوتی، سرقـوقتی، سیورقوقتی) سیور قرقتنی‌بیکی: ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۹۳، ۱۰۰۳، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۹، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱

ش

شابو: ۱۰۵۸
شاپور: ۲۶۷
شادتگین: ۵۹۱
شاوان: ۴۰۸، ۸۰۹

شاوکم: ۷۵۵
شاه اتراد: ۴۴۳
شاه خاتون: ۶۲۱
شاه داود: ۷۸۰
شاهرخ (سلطان): ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۰۶۳
شاه ملك: ۳۹۷، ۶۲۸، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹
شاه نظریان: ۱۰۳۸
شپرنگر: ۵۵
شجریلك: ۱۹۱
شچرین‌ـ کرامارنکو: ۳۵۴، ۳۵۵
شچریتا: ۳۶۱، ۳۶۶
الشرغیانی: ۳۲۴
شرف‌الدوله ابوالفوارس: ۵۴۰
شرف‌الدین: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۸۹۷، ۹۹۹، ۱۰۰۰
شرف‌الدین ابونصر انوشیروان بن‌خالد کاشانی: ۸۵
شرف‌الدین نظام‌الدین شامی: ۱۴۲
شرف‌الدین علی‌یزدی: ۱۴۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۳۹۴، ۸۵۰، ۸۶۸، ۸۸۹، ۹۲۴، ۹۴۱
شرف‌الدین یزدی: ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۴۶، ۴۶۷
شرف‌الزمان: ۶۰۵
شرف‌الزمان طاهر مروزی: ۶۰۵
شریك‌بن شیخ‌المهری: ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵
شزینرا: ۸۲
شعیث: ۶۵۸
شفر: ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۶۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۹۳، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۸، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۸۵،

۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۵، ۷۱۵، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۰، ۸۲۵، ۸۵۳، ۷۵۴، ۸۶۵، ۸۷۵، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۱۰، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۷
شقیق‌بن ابراهیم بلخی: ۸۱۰
الشکانی: ۳۰۷
شکرالله‌ترکی: ۶۶
الشکستانی: ۳۰۷
شمس اعرج بخاری: ۷۴۳
شمس‌الدین: ۷۸۸، ۹۱۴
شمس‌الدین ابوعبدالله‌بن احمد: ۵۴
شمس‌الدین احمدبن محمد: ۳۷
شمس‌الدین ایلتوتمش: ۹۴۰
شمس‌الدین کرت: ۹۹۹، ۱۰۲۷
شمس‌الدین محبوبی: ۹۸۵
شمس‌الدین محمد: ۷۱۰
شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی: ۸۴۷
شمس‌الدین محمود: ۸۸۶
شمس‌الدین میاجق: ۷۲۸
شمس‌الملک: ۵۲۹، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۹
شمس‌الملک: رك: الپ‌سرخسی: ۹۱۲، ۹۱۳
شمس‌الملک نصر: ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۱
شمعون: ۳۳۸
الشمیذیزکی: ۳۰۶
الشوزبانی: ۳۲۴
شهاب‌الدوله وظهیرالدعوة: رك: بغراخان هارون‌بن موسی
شهاب‌الدین: ۷۰۹، ۷۲۱، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸
شهاب‌الدین: ابوعبدالله (ابوحامد) احمد الغرناطی: ۹۹
شهاب‌الدین ابوعبدالله الحموی یاقوت: ۱۵۱
شهاب‌الدین خیوقی: ۷۳۲، ۷۸۲، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۹۱، ۸۹۲
شهاب‌الدین سهروردی: ۷۷۷
شهاب‌الدین عبدالله‌بن لطف الخوافی: رك: حافظ ابرو
شهاب‌الدین محمد: ۷۳۷
شهاب‌الدین محمدبن احمدالنسوی: ۱۱۰
شهابی غزالی خجندی: ۷۵۱
شهرستانی: ۹۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۶۱۲، ۸۹۰
الشیائی: ۳۰۷
شیبانی‌خان: ۲۱۲
شیتوف .گ.و: ۹
شیخ ابوعبدالرحمن معزبن یعقوب: ۳۲۳
شیخ ابوالفضل ابوالعباس محمدبن عبیدالله بلعمی: ۲۵۰
شیخ ابوالفضل جلیل: ۲۵۰
شیخ خان: ۸۶۰
شیرامون (سیرامون): ۱۰۰۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴

الشبرغاوشوني: ۳۵۷
الشبرکثي: ۳۲۴
شبرگبران: ۲۴۶، ۲۴۹
الشبرواني: ۳۵۷
شبره: ۱۵۵۴
شیشکین: ۱۸۹، ۲۵۷، ۲۴۵، ۲۷۱،۲۶۶
شیکی خوتخو (قـوتوقو): ۸۱۴، ۹۱۹، ۹۲۵
شیکی قوتوقونویان: ۹۱۷

ص

صالح: ۲۲۱
صالح ایوبی: ۱۵۳۴
صالح‌بن نصر (بن‌نصر): ۴۶۸
صدرالدین: ۸۷، ۹۶
صدرالدین ابوالحسن علی‌بن نصرالحسینی (امیر): ۸۷،۸۶
صدرالدین حسینی: ۷۵۶
صدرالدین خان (قاضی): ۸۵۵
صدالدین نظامی: ۷۳۷
صدر کبیر: رك:عبدالعزیز بن عمرمازه
صفار (امام): ۶۶۹
صفیّ‌اقرع: ۸۴۹
صفی‌الدین ابوبکر عبدالله‌بن عمر: ۱۵۲
صلاح‌الدین:رك: محمدنسایی
صلاح‌الـدین محمد نسایی: ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴
صلاح‌الدینوا .م.ن: ۲۶
صلان: ۶۵۵
صوفی شقیق‌بن ابراهیم بلخی: ۴۴۳
صولی: ۶۱
صیادتگین خانی: ۵۹۵

ض

ضحاك: ۳۱۳
ضیاءالدین: ۲۳۵، ۹۲۹، ۹۳۵
ضیاءالدین علی: (امیر): ۹۲۷

ط

الطارابی: ۲۹۹
طاربند: ۳۸۳
طاهر :رك: طاهربن فضل
طاهر: ۴۶۷،۴۵۷
طاهر (نواده مسیب): ۴۵۳
طاهر (برادر یعقوب): ۴۶۸
طاهربن حسین: ۵۳،۵۲
طاهربن حسین‌بن طاهر: ۴۲۵، ۴۷۵
طاهربن عبدالله: ۴۶۴
طاهربن فضل: ۵۴۱، ۵۴۲
طایر بهادر: ۸۵۱
طایغو: ۱۵۵۸
طبری: ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۶۱، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۵۶، ۲۱۵،

۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۷۰، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۵۹، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۷۵، ۵۷۶

طرخان: ۴۴۲

طغاچار: رك: تغاچار

طغانـ تگین: ۵۱۷، ۵۴۵

طغانچك: ۵۷۸

طغان‌خان: ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۶۶، ۸۰۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۱،

طغان‌خان کاشغری: ۵۸۲، ۵۸۳

طغانشاه (طوغان شاه): ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۴

طغان شاه ابوبکر: ۷۰۹

طغای خان سردار خوارزم

طغرل: ۹۰، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۱، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷

طغرل: رك: عزالدین طغرل

طغرل‌تگین: ۶۵۹، ۶۸۲

طغرل‌خان: رك: بوزار

طغرل قراخان: ۶۵۹

طغرل قراخان یوسف: ۶۵۹

طغرل ینال: ۶۶۴

طغشاده بنیات (بن‌طغشاده): ۲۷۱

طغفاج خاتون: ۷۶۶

طلحه؟: ۴۵۹

طلحه (فرزند طاهر): ۴۵۴

طلحة‌بن عبدالله الخزاعی ابومحمد طلحة‌بن عبدالله الخزاعی: ۴۵۲

طمغاج: ۸۲۹

طمغاج: رك: ارسلان‌خان

طمغاج‌خان ابراهیم: ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۹۹

طمغاج خان ابراهیم‌بن نصر: ۱۰۴، ۲۵۸

طمغاج خان حسن: ۶۷۹

الطوسنی: ۳۰۰

طوطی بك: ۶۹۵

طوغان تکین: رك: طغان‌تگین

طوغان (حاجب): ۵۲۹

طوغان احمد زکی ولیدی: ۱۳۵
طوقاشی خاتون: ۱۰۱۵
طولن ـ چربی: ۹۱۸
طولون ـ چربی: ۹۰۰

ظ

ظهیرالدعوة: رك: بغراخان هارون‌بن موسی
ظهیرالدین نیشابوری: ۹۰، ۹۱

ع

عاد: ۴۱۲
عاصم‌بن عبدالله‌الهلالی: ۴۲۱، ۴۲۲
عباس: ۳۴۰، ۷۷۸
عباس اقبال: ۹۶
عبدالحارث محمدبن علی: ۵۸۸
عبدالجباربن عبدالرحمن: ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴
عبدالرحمن: ۹۷۳، ۹۷۴، ۱۰۰۱، ۱۰۰۳
عبدالرحمن بن‌مسلم، ابومسلم: ۴۲۷
عبدالرحمن‌بن نعیمة الحمیدی: ۴۱۸
عبدالرحیم خلخالی (سید): رك: خلخالی
عبدالرزاق سمرقندی: ۱۴۷، ۱۴۸،
عبدالسلام: ۶۳۰
عبدالرشید (سلطان): ۷۷
عبدالعزیز: ۶۰، ۵۳۱، ۵۵۴، ۵۵۲، ۶۸۷، ۷۴۳
عبدالعزیزبن عمر: ۷۴۱
عبدالعزیزبن عمر مازه: ۶۸۶
عبدالعزیزبن نوح: ۵۵۳
عبدالعزیزبن عبدالعزیز: ۷۴۱
عبدالعزیز عبدالعزیز: ۷۴۱
عبدالعزیز عبدالعزیزالمازه: ۶۸۶، ۶۸۷
عبدالعزیز عمردوم: ۴۱۷
عبدالغافربن اسماعیل‌الفارسی: ۶۴
عبدالکریم بخاری: ۹۵۶
عبدالمطلب‌بن محمدبن اسمعیل: ۶۸
عبدالملك: ۵۰، ۵۲، ۶۸، ۲۶۱، ۴۰۹، ۴۱۶، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱
عبدالملك‌بن محمد: ۶۸
عبدالله: رك: عبدالله‌بن طاهر
عبدالله: ۳۸۵، ۶۸۷
عبدالله (نواده امام‌حسین): ۳۶۱
عبدالله بخاری: ۲۱۲
عبداللّه‌بن امیرحسن‌الجندی: ۸۲۶
عبدالله‌بن حمیدبن ثور: ۳۸۵
عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه: ۳۸۵، ۴۳۷
عبدالله‌بن خازم (السلمی): ۴۰۹، ۴۱۶
عبدالله‌بن طاهر: ۵۲، ۳۴۹، ۴۱۶، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۱، ۵۱۹
عبدالله‌بن عامر: ۴۳، ۴۱۲
عبدالله‌بن عزیز: ۵۶۰، ۵۶۳
عبدالله‌بن فضل‌الله: ۱۳۲
عبدالله‌بن محمدبن عزیز: ۵۳۹، ۵۵۲

عبدالله‌بن معمار الیشکری: ۴۱۷
عبدالله پارسی خطیب بخاری: ۶۳۰
عبداللهخان: ۱۷۹
عبدالله الهروی نورالدین لطف‌الله: ۱۴۷
عبدی بیرونی: ۲۱۶
عبیدالله‌بن عبدالله: ۴۷۵
عبیدالله‌بن عبدالله‌ابن خردادبه: ۴۵
عبیداللهین عبدالله‌بن طاهر: ۴۷۴
عبیدالله‌بن عبدالله‌بن طاهری: ۴۷۲
عتبی: ۵۱، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۳۵، ۲۱۲
۴۶۶، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۲، ۵۲۲
۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰
۵۴۱، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲
۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳
۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱
۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶
۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲
۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲
۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۷، ۶۰۸
۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴
۶۱۵، ۶۱۷
عتبی — متینی: ۵۱، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۷
۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۹
۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷
۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲
۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۱
۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶
۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲
۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲
۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳
۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷
عثمان (خلیفه): ۴۳، ۱۹۴، ۳۶۱، ۴۱۲
۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۹، ۴۴۰، ۷۴۳
۷۴۴، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۷، ۷۵۸
۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴
عثمان (بن کرمانی): ۴۲۸
عثمان‌بن مسعود: ۱۹۵، ۴۱۰
عثمان خوارزمشاه: ۷۳۸
عثمان سمرقندی: ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۷، ۷۶۰،
۷۶۱، ۸۹۶
عجیف بن‌عنبسه: ۲۳۲
عزالدین ابوالحسین. علی‌بن محمد: ۳۵
عزالدین حسین‌بن خرمیل: ۷۵۰
عزالدین طغرائی: ۶۹۴
عزالدین طغرل: ۷۸۸
عصام‌بن عبدالله‌الباهلی: ۴۱۳
عضدالدوله: ۵۶، ۵۳۸
عضدالدوله دیلمی: ۴۷
عطاءعلقمه: ۲۳۴
علاء: ۲۵۳
علاالدین :رك: صاحب قندوز
علاءالدین: ۷۳۰، ۸۷۴، ۹۰۴
علاءالدین عطاملك بن‌محمد جوینی: ۱۱۲

علاءالملك: ۷۸۰، ۸۷۴
علاءالملك ترمذي: ۷۷۹
علی (ع): ۹۹، ۱۹۷، ۴۶۵
علی: ۴۶۷، ۵۱۹، ۵۴۴، ۶۳۴، ۹۸۸، ۹۸۹
علی (خوارزمشاه): ۵۷۹
علی:رك: ابوالحسن علی پسرمأمون
علی‌بن ابوصالح‌الخاوری: ۹۳
علی‌بن حسین: ۵۹۶
علی‌بن علی: ۵۹۶
علی‌بن عیسی: ۴۴
علی‌بن عیسی‌بن ماهان: ۴۴۴،۴۴۵
علی‌بن کرمانی: ۴۲۸
علی‌بن مأمون: ۳۳۴
علی‌بن مجاهد: ۴۱
علی‌بن محمد: ۵۹۶
علی‌بوئی: ۵۵۹
علی‌تگین: ۵۹۳،۵۹۶، ۵۹۷،۵۹۸،۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸
علي تگين بن عبدالله: ۶۲۶
علی خوجهٔ بخاری: ۸۲۷، ۸۶۵
علی زاده: ۹۵۸، ۹۸۷، ۱۰۲۵، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲
علی دروغینی: ۸۹۹
علی سلطان: ۱۴۱
علیوف: ۸۲۵
عمادالدوله: ۶۴۰
عمادالدوله رشیدالدین فضل‌الله
عمادالدین ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۸۰، ۸۹۷
عمادالدین اصفهانی: ۱۰، ۸۴، ۸۵، ۵۱۱
عمادالدین بلخی: ۹۱۳
عمادالدین عمر: ۷۳۶، ۷۳۷
عمادالدین محمد اصفهانی: ۶۹۸
عمدة‌الملك: ۹۱۳، ۹۱۴
عمر (خلیفه): ۱۶۰، ۴۰۵
عمر: ۶۸۶، ۷۰۱، ۷۴۰
عمرانی:۲۸۸
عمربن جمیل: ۴۴۲
عمربن شبی النمیری:۴۱
عمربن مسعود: ۷۴۱
عمر خواجه اتراری: ۸۳۰
عمرخیام: ۱۴۵
عمردوم: ۴۱۷
عمرو: ۱۶۰، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
عمروبن جمیل: ۴۴۲
عمروبن لیث: ۷۳، ۴۷۸،۴۹۴
عمعق بخاری:۸۴
عمید مصعبی: ۵۲۴
عمیدالملك: ۴۹۵

عوفی: ۱۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۵، ۱۳۵، ۲۲۱، ۲۹۸، ۴۲۹، ۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۶۸، ۵۸۳، ۶۲۵، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۸۱، ۷۲۱، ۷۳۲، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۱، ۷۵۹، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۴۷

عیاربك: ۷۰۵، ۷۰۶

عیرا: ۷۹۶

عیسی: ۴۳۷، ۱۰۰۸

عین الدوله: ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۶۴

عین الدوله وزین الملة: رك:مأمون

عینی: ۴۳۷

غ

غازان خان: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۰۵۰

غایرخان: ۸۳۱

الغجدوانی: ۲۸۶

غداق نویان: رك:الاق نویان

الغذانی: ۲۸۶

الغذشفردری: ۲۸۶

غرجه: رك: انوشتگین غرچه

الغردیانی: ۳۱۹

الغرمینوی: ۲۸۷

غرناطی: ۱۹۷

الغزنیانی: ۳۱۹

غسان بن عباد: ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷

غشج: ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰

الغشدانی: ۲۸۷

الغشیدی: ۲۸۶

غطریف بن عطا الکندی: ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱

غفوروا.ر :۱۵۴

غلام اف: ۳۲۵

الغنجار ۵۹

الغنجیری: ۲۸۶

غنی ــ فیاض: ۸۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۹۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۹۷، ۴۶۶، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۸۵، ۷۰۹

الغورجکی: ۲۸۶

غورشاه: ۷۰۹

الغورشکی: ۲۸۷

غورك: ۲۳۲
غوسانچی: رك: ركن‌الدين غورشانچی
غوری: ۷۳۵
غياث‌الدين: ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۰، ۷۵۳، ۸۹۱، ۸۹۲
غياث‌الدين پيرشاه: ۸۷۸، ۸۹۲
غياث‌الدين علی يزدی: ۱۴۲،۱۴۳،۱۴۴
غياث‌الدين غوری: ۷۱۴، ۷۲۴،۸۵۳
غياث‌الدين محمدبن محمود: ۶۹۸
غياث‌الدين محمود: ۷۳۷،۷۳۸
الغيشتی:۲۸۶

ف

فائق: ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱ ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹
فاتح کريم اف: ۱۲
فارجك: ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۲
فارزيه: ۲۶۲
الفاشوقی: ۳۰۲
فاشون: ۲۴۹
فاطمه: ۱۰۰۱
فاطمه‌خاتون: ۱۰۰۳،۱۰۰۴،
الفاغی: ۳۰۱
فامر: ۱۸۰
الفامينی:۳۰۱
فتح‌بن علی بن محمد: ۸۶
فخرالدوله:رك: علی بوئی
فخرالدوله بوئی: ۴۸، ۵۴۰
فخرالدين: ۷۱۲
فخرالدين ابوعبدالله محمدبن عمر الرازی: ۹۴
فخرالدين حبشن اينان النسوی: ۸۸۸
فخرالدين ديزكی بخاری: ۸۳۰
فخرالدين رازی: ۸۹۱
فخرالدين مباركشاه: ۸۹۴
فخرالدين مباركشاه‌بن حسن المروالرودی: ۸۹۱
فخرالدين مباركشاه مروالرودی: ۹۲
فخرالدين مروالرودی: ۷۱۸
فخرالدين مسعود: ۷۱۰، ۷۳۵، ۷۳۶
الفرابی: ۳۰۱
فران.گ: ۵۳،۹۹
فرای ،ر: ۶۰
الفرجائی: ۳۰۲
فرخ: ۴۵۲
الفرخورديزجی:۳۲۲
الفرددی: ۳۰۲
فردريك دوم: ۸۳۴
فردوسی: ۶۱۴
فريدالدين عطار: ۱۹۱
فريدون: ۴۶۵
فريدون غوری: ۹۰۱

فصیح: ۷۶، ۵۳۶، ۶۸۷
فصیح ← احمدبن محمد فصیح الخوافی: ۱۰، ۱۴۶
فضل (پسر کاوس): ۴۵۸،۴۵۹
فضل بن احمد اسفراینی: رك: ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی
فضل بن سلیمان: ۲۶۴
فضل بن سلیمان الطوسی ← ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی: ۴۴۴
فضل بن سهل: ۵۲، ۴۴۳، ۴۵۳
فضل بن یحیی برمکی: ۲۵۷، ۴۴۲،۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۸
فلوگل: ۳۹
فلیشر: ۸۹
الفنکدی: ۳۲۲
فوما: ۷۰۷،۷۱۱
الفورفاری: ۳۰۲
فیاض: ۱۹۰
الفیی: ۳۰۱
فیران: ۷۱۳، ۷۱۵
فیشر .آ: ۵۵

ق

قاآن: ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۷، ۹۶۸،۹۷۵، ۹۷۹، ۹۷۶، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۵، ۱۰۰،۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۱، ۱۰۴۹، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸،
قاآن بتیکچی قریدای: ۹۶۵
قاتر برقو: رك: قایر ترقو
قاجناق: رك: خادان نویان
القادر بالله (قادر): ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۵، ۶۰۵
قادرخان: ۷۴۴
قارون: ۷۴۹
قایدو (قیدو): ۱۵۳،۱۰۲۴،۱۰۵۱، ۱۰۶۰
قایدوخان: ۲۲، ۹۹۲، ۱۰۱۲
قایرتوقوخان: ۷۱۸،۷۱۹،۷۲۰
قایرخان ← غایرخان: رك: اینالجق
قباد (شاه): ۲۰۸
قباوی: ۶۰
قبای ایلچی: ۹۳۱
قبلان: ۶۰۵
قبلای (قوبیلای): ۹۷۲، ۱۰۴۲، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷
قبلای خان: ۱۰۵۲
قبلای قاآن: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۰۲۵،۱۰۴۹، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲
قبلای نویان (خوبیلای نویان): ۷۶۲
قتای: رك: قبای ایلچی
قتلغ اینانج: ۷۲۵،۷۲۶
قتلغ بلگابلک: رك: ابوالمظفر قلیج طمغاج خان مسعود
قتلغ خان: ۸۶۴
قتلغ خان: رك: توجی پهلوان

قتلغ نیکا: بکا: رك: قتلغ بلگا بك: رك: ابو المظفر قلیج طمغاج خان مسعود
قتیبه: ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۶۱، ۳۷۸، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۰
قتیبه بن مسلم: ۳۳، ۴۱، ۵۲، ۴۱۰
قثم بن عباس: ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴
قثم بن عباس بن عبدالمطلب: ۲۲۵
قدا آن اغول: رك: قداق اغول
قداق: ۱۰۰۷، ۱۰۱۴
قداقاچ خاتون: ۱۰۱۴
قداق اغول: ۱۰۱۴
قداقی: ۱۰۲۵
قدامه: ۲۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۷۶
قدان (قلمان، قدغان): ۱۰۲۴
قدرخان: ۵۸۴، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۶۶، ۷۱۸، ۷۷۰، ۸۳۰
قدرخان احمد: ۶۶۹
قدرخان جبرائیل: ۶۶۶
قدرخان یوسف: ۶۵۹، ۵۸۰، ۵۹۳، ۵۹۵
قرا ایلکو: ۱۰۲۵
قرا بوقا: ۱۰۴۵
قراتگین: ۳۹۲
قرا - تگین اسفیجابی: ۲۹۲
قراجه: ۸۵۹
قراجه نویان: ۹۳۰، ۹۳۲
قراچار: ۹۹۵، ۹۷۷
قراچه نوین: رك: قراجه نویان
قراخان: ۶۶
قراخان رك: بغراخان عبدالکریم
قراهلاکو: ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۲۴، ۱۰۵۵
قرچین نوین: رك: بغرجی نویان
قرشی: ۶۷۹، ۸۸۸
القزغندی: ۲۹۱
قزل بوقه: ۹۶۴
قزوینی (محمد): ۵۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۶: ۳۵۸، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۶۱، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹،

۷۷۲ ، ۷۷۵ ، ۷۷۷ ، ۷۷۸ ،
۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۵، ۸۰۱، ۸۰۲،
۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۱۰، ۸۱۲،
۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۱،
۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۴،
۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۲،
۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷،
۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۶۳،
۸۶۴ ، ۸۶۵ ، ۸۶۶ ، ۸۶۷،
۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۴،
۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۲،
۸۸۳، ۸۸۷، ۸۸۹، ۸۹۳، ۸۹۵،
۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۱،
۹۰۲، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹،
۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۱۶،
۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱،
۹۲۳، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹،
۹۳۰، ۹۳۱، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۵،
۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۳،
۹۵۵، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۸، ۹۷۰،
۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۷،
۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۹،
۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶،
۹۹۷، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲،
۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶،
۱۰۰۹ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲،
۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰،
۱۰۲۳ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸،
۱۰۲۹ ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۴۸
قطب‌الدوله احمد: ۵۸۲
قطب‌الدین: ۷۳۰
قطب‌الدین ازلاق (ارزلاق): ۷۸۷
قطب‌الدین حبش عمید: ۹۷۸
قطب‌الدین کرمانی: ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۹۲
قطب‌الدین محمد: ۶۸۱، ۷۱۹
القطوانی: ۲۹۰
القلاسی: ۳۲۵
قلج طمغاج‌خان ابوالمعالی حسن‌بن علی‌بن عبدالمؤمن ۶۷۲، ۷۵۰
قلیج طمغاج خان ۶۷، ۷۵۵، ۷۳۹،
قلیج تمغاج خان مسعودبن علی: ۶۷ ، ۷۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۳۹، ۷۴۰
قوتله‌خان: رك: خوتولاقاآن:
قوتوقونویان: ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۴۱
قوتی بیکی: رك: سیور قوقتلی بیکی
قودو: ۷۷۰
قورش کودسول: ۴۲۳
قوسوق: رك: خوشوق
قوسوق نویان: رك: خوشوق نویان
قول تغان: ۷۷۱
قوی قوران اغول: ۱۰۱۵
قویم: ۶۰۴
قوینجی: رك قوینچی
قوینچی: ۱۰۵۷
قیاخان: ۶۰۴
قیاق: ۱۰۳۰

قیدو: ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۸
۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲،
قیدوخان: ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۸

ك

کاتثانی ۹۴، ۴۸۶
کاتانوف .ن ، : ۳۳۴
الکاتب السمرقندی: ۱۰، ۶۹۹، ۷۵۴،
۷۵۵، ۷۸۴
کاترمر: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷،
۱۲۹، ۱۳۹، ۱۳۳، ۱۶۱، ۳۹۶،
۷۹۸، ۸۲۶، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۵۰
الکاجری: ۳۲۵
کارائولشچیکوف: ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
کاراباچك: ۵۰۷
کارامزین: ۸۹۴، ۹۵۱، ۱۰۲۸
کاراندین: ۱۰۳۲
کاراوایف: ۳۸۱
الکارزنی: ۲۹۰
کارسکایا .ل.ن: ۲۵
کازیمیرسکی، بیبرشتین: ۷۹، ۶۳۶
کاستانیه. ای. ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰
الکاسنی: ۳۲۵
کاشانی: ۸۵، ۱۲۹
کافاراف: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۹،
۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۹۷، ۲۱۹،
۵۰۰
کافاروف: ۷۵۶، ۷۶۲، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۹۳،
۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳،
۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۵،
۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۷،
۸۳۲، ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۴۳، ۸۵۷،
۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۷۹، ۸۸۱،
۸۸۷، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۳۳، ۹۳۴،
۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹،
۹۴۰، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۵۲، ۹۵۴،
۹۵۵، ۹۵۹، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵،
۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱،
۹۷۲، ۹۷۴، ۹۷۷، ۹۷۸، ۱۰۰۱،
کال: ۹۳
کالائور. و.آ: ۳۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۹۴۳
کالمیکوف، آ: ۳۲۶
کاماروف (ژنرال): ۴۰۹
کامالاشری: ۱۲۶
کانا (بخارخدات): ۴۴۶
الکامدی: ۲۹۰
کاوس (پادشاهی که سر بـه‌اطاعت فضل‌بن
یحیی نهاد): ۴۵۸، ۴۵۹
کاهون. ل: ۱۵۸، ۱۶۱
الکایشکنی: ۲۸۹
کبك‌خان جغتائی: ۳۱۲
الکبوذی: ۲۹۰
الکثوی: ۲۹۱
کثیربن رقاق: ۴۶۸
کجبوقه ← کچبوقه رك: کچبوقاخان
کچبوقاخان: ۸۸۵

کراچکوسکایا .و. آ: ۹، ۱۲
کراچکوسکی: ای.یو: ۱، ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۴۹۰
کراکوش: رك: کیراکوس:
کراکوس گنجوی: ۸۱۱
کراکوف: ۳
کرامارنکو ـ ن.ن. شچربیك: ۱۹۱، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۶
کرتین: ۱۶۲
کرکوز (کرگوز): ۹۸۳، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۴
کرمانی: رك: وجدی بن‌علی کرمانی:
کرمر: ۵۵، ۸۲، ۱۰۱، ۴۷۷
کربر ملك: ۹۱۱ (کربز؟)
کریم‌الدین: ۷۸۸
کریمسکی: ۱۵۱
کریس‌تن سن: ۸۳
کزلی: ۷۵۳
کزلی‌ترك: ۷۵۰
کزلیك: رك: کزلی
کساتی: ۲۷۴
الکسادنی: ۲۹۱
کشتاسب (گشتاسب): ۳۷۶
کشتگین پهلوان ۷۶۴، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱
الکفسیسوانی: ۲۹۱
الکفینی: ۲۹۱
کلاره: ۸۵۱
کلاویخو: ۱۰۳۸
کلبلات: ۹۶۴
کلماتی: رك: ابوالحسن محمدبن صوفیان کلماتی
کلیا شتورنی، س.گ. ۲۶
کمال‌الدین: ۶۹۰، ۶۹۱
الکمرجی: ۲۹۵
الکمردی: ۲۹۵
الکمری: ۲۹۵
الکنبدوی: ۳۲۱
الکندسروانی: ۲۹۱
الکندکینی: ۲۹۱
الکندی: ۲۹۱، ۴۵۶، ۴۶۱
الکندیکثی: ۲۹۱
کواد (شاه): ۴۰۸
کوتان: ۱۱۶، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۰۱۴، ۱۰۲۴
کوچ بغرا: رك: ابن کفرج بغرا
کوچ‌تگین: رك: کشتگین
کوجو (کوچو): ۱۰۰۲
کوچلك: ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۸۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۰، ۸۲۵، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۷،
کوچلك نایمانی: ۲۴۵
کورتسی: ۲۰۸
کورسول: ۴۲۳

کورسول (شاهزاده): ۴۲۲
کورکوز: ۸۱۲،۸۱۱
کوزین، س.آ: ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۴۰، ۸۶۳، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۴۵، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۷۷، ۹۷۸، ۱۰۰۱، ۱۰۰۹،
کوستنکو: ۱۸۴،۱۸۷،۱۹۲،۳۵۱،۳۶۳، ۱۷۳
کوشاکویچ .آ: ۳۷۳
کوشان شاه: ۲۳۳
کولان: ۴۴۳
کون، آ: ۳۳۲
کونتابل: ۱۰۳۵
کونونوف .آ.ن ۹، ۲۶، ۱۰۵۵
کیخسرو: ۲۷۲
کیراکـوس گنجوی (گندزانسکی) ۱۰۶، ۳۹۸، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷
کی‌شیخ کیش‌لیك: ۹۷۷
کیوچ تگین: رك: کشتگین
کیول تگین: ۹۵۶

گ

گائو . سیان ــ چژی: ۴۳۰، ۴۳۱
گالستیان: ۱۰۷
گالگین: ۱۸۷، ۱۸۹، ۹۴۷
گردیزی: ۱۰، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۳، ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۶۰، ۳۱۸، ۳۸۵، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸
گرگوز: رك: کورکوز

گرکوف .ب د ۱۶۴
گرکوف ــ یاکوبوسکي: ۹۵۸
گروت .د: ۷۵۵
گروم ــ گرژی مابلو ۱۷۲
گریگور آکانتائی(ماگالیا): ۹۷۸
گریگور آکانتسی (آکزتسی): ۹۵۱
گریگوراکنستی (آکزتسی): ۱۰۶
گریگوریان ۱۰۶
گریگوریف.و.و: ۵، ۱۲، ۷۸
گلچین: ۱۵۳
گندزانسکی: ۱۰۶
گــورخان: ۶۸۵، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۲۲، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۸۲۱، ۸۳۷، ۸۵۳، ۸۵۴
گورخان قراختائی: ۶۸۵، ۷۴۳
گورك: ۴۰۸، ۴۱۸، ۴۲۰
گورك:رك: اشخید سغد:
گوزلیان .ل.ت: ۲۶
گوسست: ۱۰۳۰
گولتسیر: ۸۲ یاگولدتسیر
گولدتسیر. ای: ۲۰۰ یاگولدزیر
گولدزیهر: ۴۲
گیب. ح.آ.ر: ۷، ۱۱، ۲۴، ۳۹، ۱۳۶، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۳۱، ۵۲۹
گبرگاس: ۴۴
گیلر:۱۶۹
گیوك: ۹۵۳، ۹۶۷، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۳، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۴، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶،
گیوكخان: ۱۱۵، ۸۳۹، ۱۰۰۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴،
گیوك قاآن: ۱۰۳۶

ل

لئون‌کائن: ۲۰
لاپین: ۲۲۴
لاتینی: ۸۰۳
لاچین بك: ۷۰۰
لرخ: پ.ل. ۱۲، ۱۶۸، ۱۸۰، ۳۷۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۴۶، ۴۵۱
لن ــ پــول ۳۰، ۳۷۸، ۵۷۱، ۵۷۷، ۷۱۴، ۷۲۵، ۸۷۸
لندسدل: ۹۴۸
لــوط‌بــن یحیی العامـــری الازدی: رك: ابومخنف
لوکوك: ۸۵۷
لوگوفت: ۱۷۷، ۳۱۳
لونین.ب.و: ۶، ۱۸۹
لی‌استرنج .گ: ۱۳۶، ۱۶۵، ۳۵۰، ۳۹۴،
لیبوسکی. آ: ۲۳
لیث ۴۴۱

لیث‌بن سعد: ۴۵۶

لی‌داچژی: ۱۲۶

لیدن: ۳۵۴، ۳۷۸

لیدن ــ ارسکین: ۳۷۸

لیکوشین .ن.س ۶۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۶۳، ۳۸۱، ۴۹۳

م

مأمون: ۲۳۲، ۳۳۴، ۳۹۳، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۷۱، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۱،

مأمون (خوارزمشاه) ۵۸۴

مأمون بن مأمون: ۳۳۴

مأمون‌بن محمد: ۳۳۴

مأمونی: ۵۵۰

مابایلواج: ۹۲۳

ماتیکان: رك: موگوگن

الماجرمی: ۲۹۲

الماجندانی: ۲۹۱

ماخ: ۲۴۷، ۲۵۵، ۴۴۸،

مار: ن. یا: ۱۲، ۱۹، ۳۲، ۱۰۴۰

مارك: ۱۰۳۴

مارك (یابالاها): ۱۰۵۸

مارکوارت: ۴۰،۴۵، ۱۰۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۶۷، ۳۰۹، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۶۹، ۵۵۵، ۶۱۶، ۶۶۸، ۶۸۱، ۷۲۱، ۷۵۵، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۵.

مارکوارث: ۳۰۹ یامارکوارت

مارکوپولو: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۰۳۷

مارکوف. آ.ك. ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۸۸، ۵۱۶، ۵۴۹، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۸۸، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۶۴،

مارگولیوس، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲،۵۵،۶۲. ۶۳، ۶۵، ۶۸،۹۴،۱۰۰،۱۰۱،۱۰۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۱۹، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۲،

۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹،
۵۳۱، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵،
۵۴۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۶۱،
۶۶۲، ۶۶۹
ماریاالکسیونا: ۸
ماریا بالاها: ۱۰۵۸
ماسالسکی: ۳۴۶، ۳۶۱
ماسون م.ا. ۱۴، ۱۷۹، ۲۰۷، ۳۷۹، ۳۹۰،
۴۴۸
ماسه .آ: ۸۳
ماکاروف: ۴
ماگاکی (راهب): ۱۰۶، ۹۶۶، ۱۰۳۵
ماگالیا: ۹۵۱، ۹۵۵
ماگالیای راهب: ۹۵۱
مالئین: آ.ای ۳۹۸، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۰۸،
۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳،
۸۱۴، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۴۲، ۸۷۶،
۸۸۰، ۹۰۷، ۹۵۳، ۱۰۰۳، ۱۰۱۷
۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹،
۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰
مالیتسکی: ۳۵۵
مامایلواج: رك: مابایلواج
ماه‌آفرید: ۴۲۹
مایسکی. ای.م: ۹۵۸
مایلیس: ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۰، ۹۵۰،
مبارك شاه: ۱۰۱۶، ۱۰۲۶، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵،
۱۰۵۶،
مجتبی مینوی: ۸۳۳، ۸۵۸، ۸۷۷، ۸۸۲،
۸۸۵، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۱۵، ۹۱۷،
المجدونی: ۲۹۲
مجدالدین: ۷۸۷، ۷۸۹، ۹۹۵
مجدالــدین بغدادی: ۹۸، ۳۴۷، ۷۸۱،
۷۸۲، ۷۸۳
مجدالدین عدنان: ۲۹۸
مجدالدین محمدبن عدنان: ۶۶
مجدالدین مسعود: ۸۵۵
مجدالدین مسعودبن صالح الفراوی: ۷۸۷
مجیرالدین عمربن سعد: ۷۷۷
مجیرالملك شرف‌الدین مظفر: ۹۲۷
محبوبی: ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸،
محمد (ص): ۵۸، ۱۷۸، ۴۳۷، ۱۰۰۸
محمد (برادر ثارایی): ۹۸۸، ۹۸۹
محمد: رك قطب‌الدین محمد
محمد: ۶۸۲، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۲۰، ۷۲۵،
۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۸،
۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۴۹،
۷۵۲، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹،
۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۶،
۷۶۷، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۴، ۷۸۹،
۸۲۵، ۸۳۱، ۸۳۷، ۸۷۹، ۸۸۹،
۹۰۶
محمد اعرابی: ۵۹۰
محمد اف: ۲۶۶
محمد اقبال: ۸۷، ۸۸، ۶۶۲
محمد ایلدگزی: ۷۱۴
محمد باقر (امام): ۳۶۱

محمد بغدادی: ۱۰

محمدبن ابراهیم: رك: ابوحامد

محمدبن ابراهیم: ۵۳

محمدبن ابراهیم الطائی: ۵۹۰

محمدبن ابراهیم البرغشی : رك: ابوالمظفر محمدبن ابراهیم البرغشی

محمدبن احمد نخشبی: (یانسفی): ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳

محمدبن اسحق: ۱۵۲

محمدبن اسحق بن یسار: ۴۱

محمدبن اسحق کرامی: ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳

محمدبن اسحق الندیم: رك: ابن ندیم

محمدبن اسمعیل البخاری: ۳۵۳

محمدبن جریر طبری: رك: طبری

محمدبن امیرخاوندشاه←میرخواند: ۱۵۱

محمدبن حسین بن مت: ۵۱۷

محمدبن خربك: ۷۲۳

محمدبن دهده: ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱

محمدبن زفربن عمر: ۶۵، ۷۴۱،

محمدبن شیر: ۴۷۸، ۴۸۵

محمدبن صالح: ۷۸۷

محمدبن طاهر: ۲۳۲، ۲۳۹، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵

محمدبن عبدالجلیل السمرقندی :۶۲

محمدبن عبدالرزاق: رك: ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق

محمدبن عبدالملك همدانی: ۹۴

محمدبن عبدالله: ۴۶۴

محمدبن عدنان: ۶۷

محمدبن علی: ۵۹۶

محمدبن علی بن سلیمان الراوندی: ۸۸

محمدبن علی الشبانکاره: ۱۲۸

محمدبن علی‌عمادی: ۷۹

محمدبن علی الکاتب سمرقندی: ۶۷

محمدبن علی الکوشی: ۶۷

محمدبن عمر: ۷۵۱

محمدبن عیسی دامغانی: ۵۵۳

محمدبن فضل‌الله موسوی: ۱۴۸

محمدبن قاسم: ۴۱۱

محمدبن قراقاسم نسوی: ۷۶۵

محمدبن لیث: ۴۸۵

محمدبن محمدالحسینی: ۹۵

محمدبن مظفر(صغانی): ۵۱۸

محمدبن ملکشاه: ۸۵

محمدبن نجیب بکران: ۱۰، ۱۵۴

محمد تاشکندی: ۱۳۹

محمد تگین، ۶۶۶

محمد جبیربن هارون مسیحی: ۴۶۴

محمد جوکی: ۱۷۸

محمد جوینی ـ عطاءالدین عطاملك بن محمد جوینی ۱۱۲

محمدحسینی: ۱۲۸

محمد حیدر: ۱۷۱

محمد خوارزمشاه: ۹۸، ۱۵۴، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۵۸، ۵۷۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷،

٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢٢، ٧٢۵، ٧٢٧، ٧٣٠ ، ٧٣١، ٧٣٣، ٧٣۴، ٧٣۵، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧۴٢، ٧۴٣، ٧۴۴، ٧۴۵، ٧۴۶، ٧۴٧، ٧۴٨، ٧۵٠، ٧۵١، ٧۵٢، ٧۵٩، ٧۶٠، ٧۶١، ٧۶٢، ٧۶٣، ٧۶۵، ٧۶۶، ٧۶٧، ٧۶٨، ٧۶٩، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧۴، ٧٧۵، ٧٢۵، ٧٧٩، ٧٨٥، ٧٨١، ٧٨۶، ٧٨٨، ٧٨٩، ٨٢٣، ٨٢۵، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣۵، ٨٣٩، ٨۴١، ٨۴۵، ٨۴۶، ٨۵٣، ٨۶۵، ٨٧١، ٨٨٣، ٩٠٣، ٩١٢، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٣۴، ٩٣۶، ٩٧٩

محمد راوتلدی: ٩١

محمد رحیم‌خان: ١٩٠

محمد رسول‌الله: ۶۵٧

محمد زبیرالصدیقی: ١۵٠

محمد سمرقندی: ٧٠۴

محمد شفیع (خان بهادر): ١٣٢، ١۴٨، ٩٨٧

محمد عوفی: ← عوفی ١٠٣

محمد غزنوی: ۶٠٢، ۶١٨، ۶٢٢، ۶٣٨

محمد قزوینی: ٧٢

محمد کاشغری: ۶۶٣

محمد مراغتی: ٩۴٢

محمد مرغزی: رك: محمد مراغنی

محمد مغربی: ٨١

محمد ناظم: ٢۴، ٧٢، ١٧٩، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴٧٠، ۴٧١، ۴٩٣، ۵١۴، ۵١۶، ۵١٨، ۵٢٨، ۵٣١، ۵٣۴، ۵٣۵، ۵٣٧، ۵٣٨، ۵٣٩، ۵۴٠، ۵۵٣، ۵۵٧، ۵۵٩، ۵۶٠، ۵۶١، ۵۶٣، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶٧، ۵۶٩، ۵٧۵، ۵٧۶، ۵٧٨، ۵٨٠، ۵٨١، ۵٨۵، ۵٩٨، ۵٩٩، ۶٠١، ۶٠٢، ۶٠۴، ۶٠۵، ۶٣٨

محمد نرشخی: ۶٠

محمد وفا کرمینگی: ٣١٢، ٣١٣، ٣٧٣

محمود (غزنوی): ۶٨، ۶٩، ٧١، ٧٢، ٧۴، ٧٩، ۵۵٧، ۵۵٨، ۵۵٩، ۵۶٠، ۵۶٣، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶٧، ۵٧٢، ۵٧۵، ۵٧۶، ۵٧٧، ۵٧٨، ۵٧٩، ۵٨٠، ۵٨١، ۵٨٢، ۵٨۴، ۵٨۵، ۵٨۶، ۵٨٨، ۵٨٩، ۵٩٠، ۵٩١، ۵٩٢، ۵٩٣، ۵٩۴، ۵٩٧، ۵٩٨، ۵٩٩، ۶٠٠، ۶٠١، ۶٠٢، ۶٠٣، ۶٠۴، ۶٠۵، ۶٠۶، ۶٠٧، ۶٠٩، ۶١٠، ۶١١، ۶١٢، ۶١٣، ۶١۴، ۶١۵، ۶١۶، ۶١٧، ۶١٨، ۶٢٣، ۶٢۵، ۶٣٠، ۶٣١، ۶٣۵، ۶۴٣، ۶۴۴، ۶٧٢، ۶٩۴، ۶٩۵، ۶٩٨، ٧٠٣، ٧٢٨، ٧۴٨، ٨٢٧، ٩۶٨، ٩٨٣، ٩٨۴، ٩٨۶، ٩٨٧

محمودبن ارسلان: رك: ابواحمد محمودبن ارسلان

محمودبای: ٧۴٧، ٧۴٩، ٧۵۴

محمودبن الامام السنجری الغزنـــوی (امیر عمادی): ۷۹
محمودبن‌ولی: ۱۸۵
محمودتگین: رك: محمودخان
محمودخان: ۶۶۵، ۶۸۰، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۲، ۷۰۳
محمود تارابی: ۱۶، ۹۶۸، ۹۸۴،۹۸۶
محمود خجندی: ۱۰۱۸
محمودخوارزمی: ۸۲۷، ۸۲۸،۸۲۹،۹۸۴
محمود عمادی، ۷۹
محمود غزنوی: ۱۶۳، ۱۸۹،۳۵۹، ۵۵۰، ۷۵۹، ۹۳۱
محمود کاشغری، ۹۲، ۱۰۴، ۳۹۷، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۸۱، ۵۹۳،۷۰۷، ۸۹۴،۹۳۴
محمود وراق: ۷۳،۷۴، ۷۵،
محمود یلواج، ۹۲۳، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۷۴، ۹۸۴، ۹۸۹
محمود یلواج خوارزمی: ۹۸۳
مداینی: ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۶۱
مدنیکوف ـ ن.آ: ۱۶۳
المذیامجکثی: ۲۹۲
المذیانکثی: ۲۹۳
مراد دوم (سلطان): ۸۹
مردآویج: ۴۸۶
مردفشه: ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰
مردکشان: ۲۴۸
مرزبان بن تورغش: ۲۳۱
المرغبانی: ۳۲۱
المرغبونی: ۲۹۲
مروالرودی: رك: حسین بن علی مروزی
مزداخدات: ۴۵۰
المزنکی یا المرزنکی: ۲۹۲
المزنی: ۲۹۳
مسترشد: ۸۵
مسعود: ۷۵، ۷۶، ۷۷،۹۰،۵۷۷، ۵۹۳، ۵۹۷،۶۰۲،۶۱۳،۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۲۰
مسعود ارغون: ۱۰۰۴،
مسعودبك: ۹۸۴،۹۸۹، ۹۹۲،۹۹۳،۹۹۴، ۱۰۱۹، ۱۰۲۶، ۱۰۴۳، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱
مسعودخان: ۶۶۵
مسعود سلجوقی: ۸۵
مسعودی: ۴۰، ۴۱،۴۲، ۴۳، ۱۸۳،۲۶۴، ۲۶۵، ۳۳۲، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۵۲، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۹۳،
مسکویه: ۹۴، ۴۸۶
مسلم‌بن سعید: ۴۱۹
مستظهر: ۹۴
مستغفری: ۶۲،۶۳
مستنصر: ۶۴۱
مسیب‌بن زریق: ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۷۹

مسیب بن زهیر(الضبی:) ۴۳۸، ۴۴۴،۴۴۸
مشکور (دکتر):۴۰۱
مصعب بن زریق: ۴۵۲،۴۵۳
مصعبی: ۵۲۴
مطران پالادی: ۱۰۸، ۱۱۹
مظفرملك: ۹۱۹
معاویه: ۱۹۴، ۴۹۰
معتز (خلیفه): ۴۷۰
معتصم(خلیفه):۴۱،۲۳۲،۴۵۴،۴۶۰،۴۶۱
معتضد (خلیفه): ۴۷۵
معتمد (خلیفه): ۲۳۲، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۵
معزالدین (غوری):۷۰۹
معمر بن المثنی التمیمی: ۴۲
معین الدین محمد اسفزاری: ۱۵۰
معین الدین نطنزی: ۱۴۴
معین الفقراء ← احمد بن محمد: ۱۵،۵۳
مغولتای: ۱۰۵۷
مفضل بن مهلب: ۴۱۰
مقاتل بن سلیمان القریشی: ۲۵۴
مقتدر (خلیفه):۴۶
مقتدی (خلیفه):۹۳۴
مقدسی: ۵۴، ۵۵، ۵۶،۱۷۰، ۱۷۱،۱۷۳
۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲،
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶،
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،
۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰،
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،
۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴،
۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷،
۲۷۸، ۲۸۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱،
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۶،
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷،
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴،
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵،
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷،
۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵،
۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲،
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۳۸، ۴۴۶،
۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۶۰،
۴۶۶، ۴۷۶، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۰،
۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶،
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳،
۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴،
۵۳۸، ۵۴۶، ۵۷۷، ۵۹۰، ۶۴۳
مقریزی (تقی الدین احمد): ۱۱۷
مقنع ← هاشم بن حکیم: ۶۱، ۳۰۸،۴۳۷،
۴۳۸، ۴۳۹
مکسون؟: ۱۲۶
مکمیش :رك. یکمیش
المکین: ۳۴، ۴۳
ملازاده: ۲۵۸

ملك‌اعظم: ۹۱۳
ملك‌شاه: ۷۹،۸۸، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۸۵، ۷۱۳، ۷۱۸، ۷۲۴،۷۲۵،۷۳۰،۷۵۲، ۷۶۹، ۷۷۶
ملکشاه سلجوقی: ۲۵۹
ملك‌شاه وخش: ۷۷۶
ملك‌الشعراء بهار: ۸۳
ملك شیر: ۹۱۳
ملکا صدق: ۴۵۰
ملگونوف: ۱۳۶
ملیورانسکی: پ . م. ۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۹۵۶
منتجب‌الدین بدیع: ۱۰، ۹۶
منتصر: رك: اسمعیل
منتصر: ۲۷۸، ۴۵۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۸
من خون: رك: من‌هون
منصور: رك: منصوربن قراتگین
منصوربن نوح: ۵۰، ۲۶۱، ۵۱۷، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۴
منصور ابن‌طلحة: ۴۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۱
منصوربن عبدالله: ۴۳۵
منصوربن قراتگین: ۴۹۲، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵
منصور عباسی (خلیفه): ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۵۹،
منکسارتویان: ۱۰۱۴
منگو: ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۵۲، ۱۰۵۷
منگو ــ تیمور: ۱۰۵۸، ۱۰۶۰
منگوخان: ۱۰۴۷
منگوقاآن: ۹۷۳، ۹۹۳، ۱۰۱۶، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶
منوچهر: ۴۰۱
منوچهری: ۶۱۳، ۶۳۳
منهاج‌الدین ابوعمر عثمان‌بن سراج الدین محمدالجوزجانی: ۱۵۹
من‌ــهون: ۷۹۳، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۲۳، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۵
منینی: ۷۰، ۲۱۲، ۴۶۶، ۴۸۵،
مؤید: رك: مویدالدوله آی ابه
مؤیدالدوله: آی ابه: ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱
مؤیدالدین: ۷۲۷، ۷۲۸
الموانی: ۳۲۱
موتوگن: ۹۲۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۵۶
موچژو ۴۱۴، ۴۱۵
موحد (دکتر): ۲۲۶
موخولا: ۷۹۹

موخولی: ۱۵۷، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۴۳
مودود: ۷۲، ۶۲۱، ۶۳۹
المودودی: ۳۲۱
مورلی: ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
۸۳، ۹۰، ۳۴۵، ۳۹۷، ۴۶۶، ۴۹۹،
۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۲۴،
۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۲،
۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۴،
۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸،
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۱۴،
۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹،
۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴،
۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹،
۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴،
۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹،
۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۸۵،
۷۰۹،
موستائر، آ. ۱۲۵
موسوی: ۴۷۳، ۴۷۹، ۷۰۴
موسی، ۴۱۵، ۴۳۷، ۵۴۸، ۱۰۰۸
موسی‌بن عبدالله‌بن خازم: ۴۰۷، ۴۰۹
موشکتوف: ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۶۲
موکا خاتون: ۹۹۵
موکولی: رك: موخولی
موللر.آ.۳، ۶۹، ۷۶، ۱۶۳، ۳۹۸، ۶۰۶
۶۱۱، ۶۳۹، ۶۴۲، ۸۳۳، ۸۴۵،
۸۸۶
مومن: ۱۰۵۶
مونکویف: ۱۵۷، ۱۵۹
مهدی خان: ۳۱۳
مهدی (خلیفه): ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲،
۴۵۱.
مهدی ــ محمد (خلیفه)؟ ۴۵۱
مهذب‌الدین باستابادی: ۹۲۹
مهلب‌بن ابی‌صفره: ۵۲
میاجق: ۷۲۸
میدانی: ۶۱
میرایسلا: ۴، ۱۲۳
میرخواند: ۲۲، ۲۵، ۵۲، ۶۵، ۷۶، ۹۰،
۹۲، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۴۵۵
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۵۱۵، ۵۱۷،
۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۴،
۵۴۱، ۵۴۶، ۵۶۹، ۵۷۹، ۶۵۷،
۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۸۹،
۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰،
۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۸، ۷۱۹،
۷۲۰، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۸،
۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۰،
۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۹،
۷۷۳، ۷۷۷، ۷۸۰، ۸۲۷، ۸۳۴،
۸۳۹، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۷۴، ۸۷۷،
۸۷۹، ۸۸۲، ۸۹۳، ۸۹۵، ۹۱۷،
۹۲۱، ۹۲۴، ۹۴۴، ۹۸۲، ۹۹۵،
۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۵۳
میسو ــ منکو: رك: یسو ــ منکو
میشل رایست: ۱۱۸، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۱۵،

۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۴۲، ۱۰۱۷
۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹،
۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹،
۱۰۴۰
المیغنی: ۲۹۲
المیغی: ۲۹۲
میکائیل بن جعفر: ۵۱۶
میکلوخو ماکلای. ن. ر: ۲۶
میمندی: ۵۹۷، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷
مینار: ۴۹۱
مینایف. ای. پ: ۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۰۳۷
مینور سکایا. ت. آ: ۲۶
مینورسکی: و. ف ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۵۸،
۱۶۹، ۱۶۵، ۸۶۲
مینوی: رك: مجتبی مینوی
م ــ هو ــ تن: ۴۹۸

ن

ناپلئون (سوم): ۷۳۲
نادر (شاه): ۱۷۹
ناسائسو ــ لیس: ۲۴، ۷۶، ۵۵۶، ۶۴۰،
۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۵۹،
۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۹، ۸۷۰، ۸۱۱،
۸۲۱، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۲،
۸۴۳، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۶۹، ۸۷۷،
۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۸،
۸۸۹، ۹۰۶، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۵،
۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۱،
۹۲۳، ۹۲۶، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۳،
۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۵،
۹۶۱، ۹۶۴، ۹۷۵، ۹۷۹، ۹۸۷،
۹۹۲، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹
۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۳۰،
۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۴۱،
۱۰۴۲،
ناسانوف: ۹۵۸
ناصر: ۷۲۵، ۷۳۵، ۷۷۹، ۷۸۱، ۸۳۴
ناصرالحق: رك: ایلك نصر
ناصرالحق نصر: رك: ایلك نصر
ناصرالدین: (امام): ۶۵۶، ۱۰۱۶
ناصرالدین: رك: محمدبن صالح
ناصرالدین والدولة: رك: سبکتگین
ناصرالدین یحیی بن محمد معروف: ابن البیبی: ۸۹
النافخسی: ۲۹۴
نافو: ۱۰۲۴
نالیوکین. و. پ. ۱۳۹
نایا: ۸۰۳
النجانیکثی: ۲۹۵
نجم‌الدین بغدادی: ۷۸۳، ۷۸۴
نجم‌الدین کبری: ۱۳۷، ۷۸۱، ۹۰۵، ۹۰۶
۹۸۰
نجم‌الملك لاوخی: ۶۹۵
النحلی: ۲۹۴
نخشبی رك: محمدبن احمد نخشبی
نرشخی: ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۱۰۵، ۱۳۵

۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۶۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۹۳، ۶۴۷، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۵، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۰، ۸۵۲، ۸۵۴

نسفی: ۱۵، ۶۲، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۲، ۴۵۷، ۵۶۸، ۶۵۶

نسوی: ۱۱۰، ۱۱۱، ۳۹۶، ۶۴۷، ۷۳۶

۷۴۲، ۷۵۱، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۸، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۷۸

نصرالله: ۲۴۴

نصربن احمد سامانی: ۵۳، ۵۵، ۶۹، ۸۲، ۲۱۲، ۳۵۳، ۳۹۱

نصربن سبکتگین: ۶۸، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۱، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴

نصربن سیار: ۴۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۵۱۵

نصربن علی: ۵۸۳

نصربن نوح: ۲۵۷، ۲۶۳، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۴۵،
نصرةالدین حمزه‌بن محمد: ۹۳۲
نصرةالدین: رك: نصرةالدین هزارسف
نصرةالدین هزارسف: ۸۷۸، ۸۷۹
نصیرالدین طوسی: ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۵۹، ۷۵۶
نظام‌الملك رك: محمدبن صالح
نظام‌الملك: ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۳۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۶۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۳، ۷۵۲، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۵۵، ۸۹۶
نظام‌الملك محمدبن مسعودالهروی: ۷۸۶،۷۸۷
نظام‌الدین: ۲۰، ۶۷، ۱۰۳، ۱۴۳
نظام‌الدین شامی: ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۲
نظامی عروضی سمرقندی: ۱۶۶، ۶۸۷، ۷۴۰، ۷۴۱
نعمان ثانی(ابوحنیفه) رك: عبدالعزیزبن عمر مازه
نفیسی: ۷۲
نگماتوف: ۳۷۱
نلدکه: ۳، ۸۲، ۴۰۷، ۴۶۷،۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۵، ۵۵۵، ۵۷۰
نمدپوش: رك: حسن بن‌یوسف‌البخاری السامانی
النوجاباذی: ۲۹۳
نوح: ۴۳۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۴۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲
نوح‌بن اسد: ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۴۶
نوح‌بن منصور: ۵۰، ۱۶۰، ۵۳۷
نوح‌بن نصر: ۵۲،۵۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۱، ۵۲۵، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۲
نورالدین اعمی:۱۰۳۷
نورالدین خوارزمی: ۱۰۰۷
نوسال: ۹۶۴
نوشا: رك: بوقانوشا
نوشا باسقاق: ۹۳۰
نوشی: ۷۴۳، ۱۰۵۸،
نورالدین لطف‌الله‌بن عبدالله‌الهروی: ۱۴۷
نورکای نوین رك: بورکانویان
نوشاباسقاق: ۸۸۷
نوش تگین: ۶۳۴
النوی: ۲۹۴
النیازی، ۳۲۱

نیالتکین: ۵۸۸
نیك پی اغول: ۱۰۴۳
نیکو لایوا. ل. ا ی: ۲۵

و

الوابکنی: ۲۸۵
واثق: ۵۰۸، ۵۵۰
واثقی: ۵۵۰
واردابت‌تومامتسوپی(نومامتسو تبسی):۱۰۳۷
واردان بزرگ: ۱۰۲
واردان: ۸۷۳
واردان بزرك: ۱۰۲۹
واسیلیف: ۱۰۷، ۱۱۸، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۸، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۵۷،
واعظ بلخی زین‌الصالحین: رك: ابوعبدالله محمدبن عبداللهالشومانی
والتون: ۴۹
وامبری: ۲۰۱
وان خان: ۷۹۳، ۹۷۸
وان فلوتن: ۴۳۴
وان ـ گ. وی: ۱۰۷
وثاق باشی: رك:نجم‌الملك‌لاوخی
وجدی‌بن علی کرمانی: ۴۲۶، ۴۲۸
وحیدالدین بوشنجی: ۹۵۴
الورثینی: ۳۱۹
الورزاغری: ۲۸۵
ورهران (بهرام پنجم): ۴۵۰
ورهران عاصی (بهرام چوبینه): ۴۵۰
الوزغنجی۳۱۸
الوزوینی: ۲۸۵
وسلوفسکی: ن.ای: ۲، ۵، ۱۱، ۱۲، ۲۲۴، ۳۰۶، ۴۴۶، ۴۵۱، ۵۷۹، ۶۸۰، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۶، ۷۲۹، ۸۲۵،
وصاف: ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۲، ۶۸۲، ۸۷۳، ۹۲۵، ۹۳۰، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۴، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱
وطواط (رشیدالدین محمدعلی‌الجلیل): ۹۷
ولادیمیر، ۶۴۳
ولادیمیر تسوف. ب. یا. ۱۶، ۱۶۴، ۸۱۵
ولف: ۱۵۷
ولیامینوف ـ زرنوف: ۸۱۹
ولیدوف. ۱۳۰
ولی‌الدین ابوزید عبدالرحمن: ۳۸
ولین.س. ل: ۲۲، ۲۵، ۴۶۱
ناغو:رك ناقو
ناقو ۱۰۱۲
الویجی: ۳۱۹
الونثلونی: ۲۸۵
الونوفاغی: ۲۸۵
ویاتکین. و۲۹، ۳۰، ۶۳، ۱۴۷، ۱۶۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۷، ۳۶۷، ۳۸۱، ۴۵۷، ۵۶۸، ۷۸۲، ۸۶۰، ۹۳۷

الویبودی: ۲۸۶

ویلکن ۵۲، ۵۷۹

ویندل بانَد: ۱۹

وینسنت بوه ــ ای: ۸۱۳

ویوستنفلد: ۲، ۵،۷۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۵۲، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۶۱، ۶۹۱، ۷۱۶

ه

هائوتسما: ۴۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۶۱، ۴۱۵، ۴۹۳، ۵۱۱، ۶۵۱، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۷، ۷۰۶،

ها آر بروکر: ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۶۱۲

هارتمان ــ م.: ۷۹۱

هارون‌بن‌موسی ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۷۰، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۲۶۶۵۹، ۶۲۸،

هارون‌بن سلیمان: ۵۲۷

هارون تگین: ۶۶۵

هاشم‌بن بانیچور (بایچور): ۱۸۶، ۱۹۵

هاشم‌بن حکیم: ۳۰۸، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹

هاشم‌بن ماخیچور: ۱۹۵

هاشم‌گرد: ۳۱۷

هامر: ۲۴، ۱۳۳، ۱۵۷، ۹۳۵، ۹۸۳، ۱۰۱۲، ۱۰۲۶، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱ ــ هامر-پورگشتال

هایتونی: ۱۰۲۰

هایطون (هتوم): ۱۰۲۰، ۱۰۳۵،

هتوم: رك: هایتونی:

هدایت ــ رضاقلی‌خان: ۱۱۱

هرتسفلد: ۲۰۹

هرثمه: ۲۱۰

هرون‌بن ایلك: ۵۴۸

هرون‌الرشید: ۱۷۲، ۲۱۰، ۴۴۲، ۴۴۵

هلاکوخان رك: هولاکو

هلال: ۴۶، ۴۷،۵۵۰

هلال‌الصابی. ۴۸۹، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۸۳

همام‌الدین: ۷۱۲

هندوخان: ۷۳۰،

هندوشاه: ۷۳۰

هنیش: ۱۲۰

هنیتس: ۲۰۹

هوداس ۱۰، ۱۱۰

هولاکو: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۳، ۹۶۷، ۲۶، ۱، ۱۰۲۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۷

هوورت: هنری: ۲۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۵۹۷

ی

یارکث: ۲۲۱

یازیکوف: ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۷۶، ۸۸۰

یافث: ۸۴

یافعی: ۱۰، ۱۳۷، ۱۶۴، ۷۸۲

یاقوت: ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۶۴، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۴۲۵، ۵۲۵، ۵۳۷، ۵۴۴، ۶۸۲، ۷۰۸، ۷۶۸، ۸۰۹، ۸۲۸، ۸۸۵، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۹۰۶، ۱۰۰۴

یاکنیف (راهب): ۱۲۲

یاکوبوسکی: آ. یو ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۶۶، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۹۷، ۴۳۷، ۶۰۰، ۹۵۸، ۹۸۹

یاکولویچ مار. نیکولای: ۸

یالغ قول: رك: الغ قول

یا لو: رك: ارسلان یالو

یایسو ـ توی، رك یسون توی

یبغو: ۵۷۳

یحیی: ۵۱۷، ۵۱۸، ۱۰۳۷

یحیی بن اسد: ۴۵۵، ۴۵۷

یحیی بن زید: ۴۲۷

یحیی البرمکی ← فضل بن یحیی البرمکی: ۴۴۴

یرغو چی: ۱۰۱۴

یزید اول (خلیفه): ۴۰۹

یزیدبن غورك: ۲۶۴

یزیدبن مهلب: (الازدی): ۴۰۹

یزید دوم (خلیفه): ۴۱۸

یساوور: ۸۷۲

یسلون (خاتون): ۹۹۵، ۹۹۷، ۱۰۰۰

یسو ـ منگو: ۹۹۹، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۵۶

یسون‌توی ۱۰۵۶

الیسبرکتی: ۲۸۹

یعقوب (نبی): ۱۹۷
یعقوبه: ۶۶۴
یعقوب (بن لیث): ۱۹۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۱، ۵۱۰،
یعقوب بردعی: ۱۰۳۴
یعقوب‌بن لیث‌بن معدل: رك: یعقوب‌بن‌لیث
یعقوب تگین: ۶۶۴
یعقوبی: ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۹۰، ۵۰۸،
یغان تگین محمد: ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۲۱
یغان طغدی: (قبرخان ابوالفتح) ۷۸۶
یغمرخان: ۷۵۳
الیغتوی: ۳۲۴
یغوران: ۷۱۳، ۷۷۱
یکه: ۹۶۴
یلدشنی: رك یلدیشینی
یلواچ: ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۹، ۹۹۰ ۹۹۱، ۹۹۲، ۱۰۰۱ ۱۰۰۴
یمه ــ جبه رك چژه‌به
یمین‌الدوله و امین‌المله:رك: محمود
یمین ملك: ۹۱۲
یمینی: ۲۶۵
نیال تگین: ۵۶۹
ینال خان: رك: اینالجق:
یوئچز ــ یان: ۲۴۳
یوآن: ۱۲۲
یوآن تسزیان: ۷۹۶
یوآن ــ چائوــ شی: ۸۱۵، ۸۹۹،
یوآن ــ شوآی: ۸۱۶
یوآن ــ شی: ۱۲۲، ۱۲۴آ، ۱۲۵
یوحنای (کشیش): ۱۵۲
یوری تیکولا یوبیج مار: ۸
یوزباشیان ك. ن، ۲۶
یوستی: ۲۴۲
یوسف: ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۲۷
یوسف‌البرم: ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۵۳،
یوسف‌بن اسحق: ۵۳۶
یوسف‌بن عبداللهاند خودی: ۶۹۲، ۷۰۴،
یوسف‌بن علی: ۵۹۷
یوسف تتار: ۷۷۵
یوسف ثقی حروری: ۴۵۳
یوسف کنکامی اتراری: ۸۲۷
الیوغنکی: ۳۰۷
یوکر، ۴۳۴
یول: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۰۳۷،
یونا: ۱۰۴۰
ییدی قوت:رك:ایدیقوت

اماکن

آ

آئولی ـ آتا: ۴۴۳

آب: (دروازه) ۳۵۳

آبادان ـ کنج: ۳۵۰

آب اوغز: ۷۷۵

آب بردنه: ۳۷۸

آبلك: ۲۲۱

آبسکون (جزیره) ۸۸۵

آب سیاه: ۷۳۱

آبشوره: ۳۵۹

آب گرم ۱۸۲

آبلیك (آبلیق): ۳۸۴

آتباشی: ۳۵۴، ۳۵۵: ۶۶۴

آخشو (آقسو) (رود) ۱۷۶

آذربایجان: ۶، ۷۱۴، ۷۲۵، ۸۸۵، ۱۰۴۷

آرال (دریا): ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۵۰۹

آرال (جریزه): ۱۹۰، ۲۰۰، ۶۳۵

آستان: ۳۱۴، رباط.

آسنگین ۲۱۸

آسیا ۱۹، ۲۰، ۱۲۷، ۱۶۱، ۸۳۴، ۹۴۸

آسیای شرقی: ۱۲۲، ۶۵۱

آسیای صغیر: ۸۸، ۸۹

آسیای غربی: ۶۸، ۴۲۸، ۴۳۱، ۹۶۱، ۱۰۰۴

آسیای مرکزی: ۵۰۷

آسیای مقدم: ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۱۶۷، ۹۵۸، ۹۶۷

آسیای میانه: ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۵۷، ۵۸، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۳۲۹، ۳۵۴، ۳۵۷، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۷۷، ۷۶۹، ۸۱۰، ۸۲۳، ۸۳۷، ۸۴۷، ۸۵۱، ۸۸۷، ۹۵۸، ۹۷۶، ۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۳۴، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳،

آسیب: ۶۳۷

آشوراده: (جزیره) ۸۸۶
آق رباط: ۱۷۵
آق سو (رود): ۲۳
آق کتل: ۶۶۰
آکسفورد: ۵، ۷، ۲۸، ۵۰، ۷۲
آلاتائو (کوهها): ۱۰۱۱
آلاتوی جونگاری (جبال): ۲۳
آلای: (رك:) پامیر ۱۸۰
آلتائی: ۱۰۱۵، ۱۰۴۵
آلتائی جنوبی ۸۲۵
آلکساندروسك (کوهها) ۹۴۳، ۱۰۱۷،
آلمان ۳، ۵، ۲۲
آلمالیغ: ۸۳۶، ۸۳۷، ۹۳۴، ۹۸۳، ۹۹۲
۱۰۲۶، ۱۰۴۵
آمدز ۲۷۵
آمریکا: ۳۰،
آمریکای شمالی: ۵
آمل: ۲۵۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۴۳۲، ۴۶۳،
۵۵۲، ۵۵۷، ۵۷۴، ۵۸۹، ۵۹۰،
۶۹۳، ۸۶۷، ۸۸۳
آمل (ترکستان): ۵۵۸، ۵۷۲
آمل (چهارجوی): ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱،
۲۰۳، ۳۲۴، ۳۴۸، ۶۲۳
آمو (آمل): ۶۹۳
آمو (رود) ۱۶۸، ۳۴۵، ۵۹۴
آمو دریا (جیحون): ۴۳، ۶۸، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲،
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۷۳، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵،
۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳،
۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۰۶، ۴۲۳،
۴۸۵، ۴۹۲، ۵۱۳، ۵۳۰، ۵۴۱،
۵۴۹، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۷۳،
۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۹۰، ۵۹۴،
۵۹۸، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۸،
۶۶۷، ۶۹۰، ۷۱۰، ۷۱۵، ۷۳۱،
۷۳۶، ۷۵۹، ۷۷۶، ۸۴۶، ۸۴۷،
۸۵۴، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۸۹،
۸۹۳، ۹۰۷، ۹۳۳، ۹۳۶، ۹۳۸،
۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۷،
۹۴۸، ۹۹۸، ۱۰۲۷، ۱۰۵۷
آنگارا: ۸۱۸
آنگار (رستاق): ۹۳۷
آنگرن ((درهٔ) آهنگران): ۳۵۳، ۳۷۹،
۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸،
آهنین (دروازه): ۲۴۷، ۳۱۰، ۴۱۴
آی بوغیر: ۳۴۲، ۳۴۵

الف

ابارکث: رك: بارکث
ابرکوه (ابر قو): ۱۴۵
ابغر: ۲۲۷، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۳
ابوحفص (تپه): ۹۸۶

ابوقشه (بوقشه): ۳۲۸
ابیورد: ۴۹۴، ۵۵۷، ۵۷۴، ۹۳۲
اترار: ۱۱۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۴۳، ۷۴۴، ۷۶۰، ۷۶۹، ۷۷۱، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۴۸، ۷۴۹، ۸۵۱، ۷۵۵، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۶۶، ۷۶۹، ۹۷۸، ۱۰۴۸،
اترار بنده: رك: اترار
اخرون (خرون): ۱۸۸
اخسیك: ۲۰۰، ۲۰۱،
اخسیکت: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۸۴، ۶۰۴، ۶۵۹، ۸۳۷،
ادرون ـ دریا: ۳۳۲
اران: ۱۰۴۷
اراوان: ۳۵۹
اربنجبن: ۲۸۵
اربنجن: ۲۳۵، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲
اربیلخ: ۳۸۹
ارتخشمیثن ۳۳۶
ارخس ← الارخسی: ۳۰۰
ارخن (رود): ۲۱۴
اردبیل: ۳۳۱، ۸۸۵
اردخشمیثن: ۳۵۱، ۳۳۸
اردخیوه: رك: ارذخیوه
اردکوا (قریه): ۳۴۷، ۳۴۹
اردلان کث: ۳۸۸
اردو: ۵۰۲
اردهن (قلعه): ۸۷۷، ۸۷۸،
اردیش، رك: ایرتیش
ارذخیوه: ۳۳۹، ۳۴۱
ارزنقا باد: رك، غازك آباد
ارزیز (جوی): ۸۶۱
ارسبانیکت: رك: سبانیکت
ارسیانیکت ← ارسبانیکث: ۳۷۶
ارغان: ۳۱۰
ارغز (رود): ۷۷۵
ارغوت: ۲۸۲
ارغون (رود): ۸۶۳
ارفود: ۲۳۸
ارکند: ۳۷۱
ارگنج: ۹۴۷، ۹۴۸
ارگوت (ارگو): ۲۲۹
ارمنستان: ۲۳۶، ۱۰۳۵
ارمیتاژ (موزه): ۴۵۹
ارناس: ۹۰۷
ارو: ۳۱۰
اروان: ۲۶۹، ۲۷۳،
اروپا: ۱۸، ۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۲، ۸۳۴، ۹۴۸، ۹۶۱، ۹۶۶، ۱۰۳۵، ۱۰۴۳
اروپای غربی: ۲، ۱۴، ۱۸، ۱۹
ارهن: (گذر): ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
ارهنگ: ۱۷۸
اریس: ۸۵۰
اریق (جوی): ۲۱۱
اریق اشتخن: ۲۳۱
اریق بخارا: ۲۵۱

اریق بسو: ۳۸۶
اریق بُوه: ۳۳۲
اریق «پی» یا «فی»: ۲۲۷
اریق پی کند (پیکند): ۲۵۱، ۲۷۷
اریق جویبار بکار: ۲۵۰
اریق حرام کام: ۲۸۵
اریق خرقاق رود ← کلکان رود: ۲۷۹
اریق خیوه: ۳۲۷، ۳۲۹
اریق درباح: ۲۵۲
اریق ریگستان: ۲۵۲، ۲۶۰
اریق زر: ۲۵۰، ۲۷۶
اریق زغرکنده: ۲۵۲
اریق سینوآب: ۲۳۰
اریق طاحونه(آسیاب): ۲۵۱، ۲۷۶
اریق فشیدیزه: ۲۵۰
اریق کژدر: ۳۳۳
اریق کرمنیه: ۲۶۶
اریق کشنه: ۲۵۱
اریق گریه ← کربه: ۳۲۸
اریق ملدا (ملدی): ۳۲۹
اریق نوکنده: ۲۵۰، ۲۵۱
اریق وداك: ۳۲۹
اریق هزار اسپ: ۳۲۷
از ارمند ← وزارمند: ۳۳۶
ازبکستان: ۱۶۴، ۲۲۰
ازبکستان شوروی: ۱۲۲
اسباس: ۳۲۵
اسبره: رك: اسپره
اسبسك: ۲۱۵
اسبسکت: ۲۱۵
اسبکث: رك اسبکت
اسبکث ← الاسبسکثی: ۲۸۹
اسبیجاب: رك: اسفیجاب
اسپانیا: ۳۸، ۹۹
اسپره (اسفره): ۳۶۲
اسپیجاب: رك: اسفیجاب
اسپیدبلن: ۳۶۱
اسپید ماسه: ۲۵۲
استالف: ۱۷۴
استان ← استا ← الاستانی: ۲۸۹
استانبول: ۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۳۷،.
استغدادیز ← الاستغدادیزی: ۳۲۲
استخر: ۳۳
استرآباد: ۶۲
استراسبورگ: ۳
استوناوند: ۸۷۷
استیقان: رك: اشتیقان
اسدآباد: ۳۱۶
اسرود (سرود): ۳۰۸، ۳۱۱
اسروشنه: ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۳
اسفارن (اسفره): ۴۱۸

اسفارین (اسطره) ۴۱۳
اسفایرم: ۳۵۹
اسفجاب: رك: اسفیجاب
اسفزار: ۲۱۹
اسفرنج ← الاسعرنجی: ۲۸۹
اسفیجـاب: ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۷، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۶۳، ۶۲۱، ۷۶۳، ۷۶۴، ۸۶۸، ۹۳۴
اسکادن ← الاسکارنی: ۲۸۹
اسکجکث: ۲۴۰
اسکندرکام: ۲۱۸
اسکندریه: ۴۳، ۴۵۶
اسکی باغ (قریه): ۳۱۲
اسکی تاشکند: ۳۸۲
اسکی ساواط: رك: ساباط
اسکیقغن: ۳۱۱، ۳۱۲
اسمند ← اشمند: ۲۸۲
اسمولنلك: ۸
اسناس: رك: اشناس
اسمیثن (← الاسمیثنی): ۲۸۹
اش: ۳۴۸
اشبیتغو: ۳۸۸
اشتایدیزه: ۲۲۰
اشتخن: ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۸۳، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷
اشترکث: رك: شترکث
اشتروج: ۲۰۱
اشتیخن: ۴۵۶
اشتیقان: ۳۵۷
اشنغاس: ۴۵۵
اشمونین: ۵۰۴
اشناس: ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۵۵، ۸۶۴
اصفهان: ۱۷، ۴۲۷، ۴۷۴، ۶۶۲، ۶۶۳
اطریش: ۵۰۲
اطریش ـ هنگری: ۳
اعدون (← الاعدونی): ۲۸۱
اغزون (← الاغزونی): ۲۸۱
افراسیاب: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲
افراوه: رك: فراوه
افرخشه: رك: فرخشه:
افرنیغثن: ۳۲۹
امزه: ۳۴۸
افریقا: ۳۸، ۶۵۱، ۱۰۳۵
افرینکث ← فرنکث: ۲۳۲، ۲۳۳
افشنه: ۲۷۸
افشوان ← الافشوانی: ۲۸۲
افشین: ۲۱۵
افشینه: ۲۱۵
افغـانستـان: ۱۱۲، ۱۷۲، ۱۹۲، ۴۳۵، ۵۵۵، ۵۵۶، ۹۱۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۱۰۴۳

الاقماق: ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲
اکرائه (درسر): ۳۹۱
اکسفورد: ۱۲۷، ۱۴۶
اکسوس (جیحون): ۲۰۲
اِکه ـ اُ یر: رك: بِلداقِ‌قاسر
التان (کوه) ۸۱۹
الموت: ۴۸
الجاکنت (← انجاکث): رك: نجاکث
الجاکند. ۳۸۱
الرمل: ۳۴۹
امارت خو ـ خان رك: قلقان ـ آتا
ام‌البلاد: ۱۹۲
املذ: ۳۴۸
انبار: ۱۹۹، ۴۲۷
انبردوان (←الانبردوانی): ۲۸۱
انجافرین یا انجوفرین (←الانجافرینی): ۲۸۲
انداق (← الانداقی): ۲۸۲
اندخود: ۲۰۱، ۶۲۹، ۷۰۴، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۶۰، ۸۷۲
اندد (← الانددی): ۳۱۸
اندرآب (اندرآبه): ۱۷۴، ۹۲۱، ۹۲۲
اندرستان (قریه) ۳۳۲، ۳۵۱
اندق (← الاندقی): ۲۸۲
اندکان: ۳۵۷
اندیارکند من: ۲۷۳
اندیجارغ: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۷
اندیجان: ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱
اندیجرغ: (اندیجاراغ ـ اندیجارغ)۱۷۶
انشمیثن ← الانشمیثنی: ۳۱۸
انغر: ۲۱۶
انکفردر (؟) ۲۸۲
انگلستان: ۵
انودکث: ۳۸۸
انیسون (← الانیسونی): ۲۸۲
اوال: ۳۶۲
اوبوقار: ۲۶۹
اودن ← الاودنی: ۳۰۰
اوذن: ۲۷۰
اورا ـ توبه: ۳۷۳، ۳۷۴
اورازخان (گردنه): ۳۵۵
اورست (رود) ۳۶۰
اورست (ناحیه): ۴۵۹
اورشت: ۳۶۰
اورشلیم: ۱۰۳۴
اورگنج: ۳۳۳، ۹۴۸
اورکند: رك: اوزگند
اوروَمبای: ۳۸۱
اوزبوی: ۳۴۱، ۳۴۹
اوزج یا اقج: ۱۸۲
اوزجند: رك: اوزگند
اوزگند: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵: ۳۷۰، ۴۹۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۴، ۶۰۴، ۶۶۲، ۶۳۳، ۶۶۴، ۷۳۹، ۷۵۸، ۷۶۴، ۸۶۴، ۱۰۵۶
اوستبورت: ۳۴۴

اوش: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱
اوش (آق ــ بورا) (رود) ۳۶۰
اوشر: ۲۸۰
اوغنك: ۳۰۷، ۷۴۵، ۷۵۸
اویرات: ۸۱۷
اویغور: ۱۰۴، ۱۱۴، ۷۵۵، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۵۸، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۴۸، ۹۴۳، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۱۹
اویغورستان: ۷۵۵، ۷۵۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۲۰، ۸۳۷، ۹۳۴، ۹۹۲، ۹۹۳، ۱۰۱۹، ۱۰۲۶،
ایبیر ــ شبیبر: ۸۱۸
ایتالیا: ۳، ۵
ایچکه ــ یار: ۳۲۸
ایذج، ایذج یا ایدُخ ← الاینجی یا الایذوخی: ۲۸۹
اترار بنده: رك اترار:
ایران: ۵، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۶۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۳۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۶، ۵۷۲، ۶۳۹، ۶۵۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۷، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۸۱۳، ۸۷۳، ۹۷۵، ۱۰۲۳، ۱۰۲۷، ۱۰۳۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲
ایران زمین: ۹۶۷
ایرتیش: (اردیش) ۳۹۶، ۷۵۴، ۷۵۵، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۴۲، ۹۳۳، ۹۴۶، ۹۹۴
ایرلند: ۵
ایزل: ۳۰۹
ایسکجکث یا سکجکث: ۲۳۹
ایسوانه: ۲۷۹
ایغور: رك: اویغور
ایکی ــ سو ــ آراسی: ۳۵۲
ایلاق: ۱۸۲، ۳۵۳، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۲۰، ۶۴۶
ایلال: ۸۹۴
ایلامش: ۳۵۸، ۷۴۴
ایلی، ۲۳، ۸۲، ۱۰۴۵
ایلیاق: ۱۸۲
ایمیل ۷۵۶، ۸۲۰، ۸۹۶، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۲۴
ایواج: ۱۸۲

ب

بئرالحاکم: ۳۵۰
باب: ۲۸۲
باب دستان: ۲۲۰
بابش (← البابشی): ۲۸۲

بابه (← البابی): ۲۸۲
باخاردن: ۸۹۴
بادغیس: ۴۳۵، ۴۳۶، ۷۳۱
بادن (← البادنی): ۲۸۲
بادیه خردك: ۲۳۶
باراب: رك: فاراب:
بارجكند: ۳۹۸
بار جلیغ کنت: رك: بارچین لیغ کنت
بارجلیغ کنت:رك: بارچین لیغ کنت
بارچین لیغ کنت. ۳۹۸، ۳۹۹، ۷۸۶ ۸۶۴
۸۷۵
بارخلیغ کنت: ۸۹۷
بار دیز (← البار دیزی): ۲۸۲
بارشین دریا: ۳۹۸
بارکث (ابـارکث): ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۵۵،
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۹، ۴۳۲،
بارکد: ۴۸۱
بارگین قراخ: ۲۷۶
بارمش: ۲۰۶
باسار ـ باسارا: ۱۷۹
باسران: ۱۷۹
باسند: ۱۸۷
باغ خرم: ۹۵۱
باغه: ۳۷۶
باف: ۳۴۶
باکتریا (باختر، بلخ) ۱۹۲
باکو: ۶، ۱۳۲
بالامرغاب: ۱۹۸
بالایان: ۳۸۷
بالتیك (دریا): ۱
بامکاخس: رك: بامکاخش
بامکاخش: ۳۶۲
بامیان: ۱۷۴، ۱۷۵، ۷۱۰، ۷۲۰، ۷۳۶،
۹۱۶، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۴۱،
۹۹۶، ۹۹۷
بانب: ۲۶۹
بانجخاش: ۳۸۸
بای: ۹۲۲
بایان (← البایانی): ۳۱۸
بایسون: ۳۱۸
بتخدان (← البتخدانی): ۳۱۸
بتك: ۲۵۳، ۶۵۴
بتم: ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۵۶
بتم ← بتمان (کوههای) ۱۸۳، ۲۰۴
بتم میانه: ۲۰۴
بتنین (← البتنینی): ۲۸۵
بحیره خوارزم: ۵۰۹
بحیره (دریاچهٔ) سامجن: ۲۷۶
بخارا: ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰،
۶۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۰۰، ۱۰۳،
۱۱۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۹۵،
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸،
۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵،
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷،

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۷، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۸۴ ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۸۱، ۷۸۷، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۵۷، ۷۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۹، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۳، ۸۹۹، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۴۵، ۹۴۸، ۹۷۸، ۹۸۰، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۳، ۱۰۳۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۸، ۱۰۶۱

بخارای قدیم: ۲۷۲

بخارختفر یا نجارختفر: ۲۷۳

بخاریانه: ۳۱۵

بخش آمل: ۳۲۷

بداکد یا بداکده (← البداکدی): ۲۸۳

بدخشان: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۸، ۹۶۸

بدخکث: ۳۶۹

بذیخون (← البذیخونی): ۲۸۳

براب سر: ۳۳۹
برابیض: ۳۴۶
براتگین: ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۳،
براغدد (؟) ۳۴۷
براکد: رك: پراکوه
براکد یا براکدن ← البراکدی: ۲۸۳
براکوه: ۳۵۴
بران ۳۱۸
بران، بورانه (←البورانی: ۲۸۴
یاقوران)
برانیه (← بوران): ۲۸۳
بربان: ۱۷۶
برثان: ۱۷۸
برخشه: رك: فرخشه
برداد (← البردادی): ۲۸۳
برسان: ۲۸۵
برسخن (دائرۀیاقوت: برسوخن) البرسخن:
(البرسخنی) ۲۷۲
برش: ۲۵۵، ۲۵۶
برشور: رك: پشاور
برغر: ۲۵۴، ۳۷۸
برغر رودکی: (قریه) ۲۰۵
برقان یا بیرقان: ۳۴۶
برفشع (← البرفشخی): ۲۸۴
برکد: ۲۷۸
برکتان: ۳۱۹
برکوان: ۳۱۹
برکوش: ۳۸۷
برلن: ۷، ۵۴، ۱۰۵، ۱۲۸
برم: ۲۸۵
برمادوی: ۲۰۳
برمس: ۲۸۴
برنغ: ۳۵۷
برنگی: ۱۸۷
بروقان: ۱۹۴
بروکت: ۳۹۵
بروکسل: ۷
بریتانیا: ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷: ۱۳۵،
۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹،
بزده: ۳۱۳، ۳۱۴، ۲۱۵
بزغام (← البزغامی): ۳۱۸
بزمجن: ۲۸۸
بسبه (← البسبی): ۳۸۴
بست: ۵۶۵، ۹۰۹
بست رود: ۴۶۷
بسطام: ۷۰۳، ۸۷۷
بسکام: ۳۷۹
بسکان (رود): ۲۳
بسکایر (← البسکایری): ۲۸۴
بسکث: ۳۸۸
بسکنت (← پسکنت): رك: بسکث:
بسیخا: ۸۳۷
بش اریق: ۲۳۰
بش بشان: ۳۶۹
بشتان (← البشتانی): ۳۱۸
بشمین: ۲۰۶

بصره: ۵۴۴
بعلبك: ۳۱۹
بغداد: ۸۱، ۱۱۳، ۱۲۸، ۳۴۶، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۵۱، ۵۹۵، ۶۵۸، ۶۷۹، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۲۷، ۷۲۸، ۸۴۱، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۷، ۸۷۹، ۹۸۱، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۳۴
بغدادك: ۳۴۶
بغلان: ۱۷۴، ۹۲۲، ۹۴۱
بغنكث: ۳۸۸
بغيديد: ۳۴۶
بكيرغن: ۳۳۹، ۳۴۰،
بلاج: ۳۹۵
بلاساغون: ۵۲۱، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۸، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۰، ۶۵۴، ۶۸۵، ۷۰۰، ۷۴۹، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۴، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹،
بلاتلدين: ۳۱۰
بلبان: ۱۷۶
بلجوان: ۱۷۷
بلخ: ۵۴، ۶۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۶۴، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۹۱، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۵۵، ۴۷۵، ۴۷۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۷۱، ۶۸۳، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۸۱، ۸۴۴، ۸۷۵، ۸۸۰، ۸۸۳، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۳۳، ۹۳۹، ۹۶۷.
بلخاب: ۹۲۲
بلخان: ۳۱۵
بلخش (درياچه): ۲۳
بلداق قاسر (كوه): ۹۹۴
بلژيك: ۷
بلغار: ۵۰۵
بلغارستان: ۵
بلور: ۷۱۵
بمبئی: ۲۴، ۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۹۳۰، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۹۵، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹

بمجکت: ۲۴۰
بمیجکت: ۳۵۷
بناکت: ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۸، ۵۵۵، ۸۴۹، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰،
بنجکث: ۳۷۳
بنجهار: ۱۷۴
بنجهیر: ۱۷۴
بنجیکت(پنجیکت):۲۰۵،۲۲۶،
بنجیکث (محتملا پنجیکت) ۲۲۸، ۳۷۳، ۳۷۶
بندخان: ۱۸۷، ۱۹۰،
بندیمش (← البندیمشی):۲۸۳
بنکت ← البنکتی: ۲۸۴
بنکث: ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۶۶
بنکث (تاشکند)۳۸۳
بنکر (یاپیکر): ۲۰۱
بنونکث: ۳۸۲، ۳۸۳،
بوداپست: ۵
بوراب (پرآب): ۱۸۸
بوران (برانیه) ۲۸۵
بورخان‌خالدون: ۱۰۴۱
بورقان قالدون. رك: پورخان خالدون
بورق یا بورق: ۲۷۲
بورند: ۲۹۸
بورنمد، ۲۲۶، ۲۲۹
بورنمد:۳۷۱، ۳۷۲، ۵۷۴،
بوزماجن: ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۳۱۵
بوسنج: ۱۸۶
بوشنگ (بوشنج): ۴۵۳، ۴۷۵، ۸۸۰، ۸۸۱
بوغ: ۱۸۶
بوقشه: رك: ابوقشه
بومه: ۲۷۳
بوه: ۳۳۳
بهام: ۱۸۴
بیابان‌کعبه: ۹۱۱
بیروت:۴۹، ۵۰، ۵۲
بیزنطیه: ۶۴۳
بیس‌کند: ۳۵۲، ۳۹۴
بیش بالیق: ۷۶۷، ۹۸۳، ۹۹۲، ۹۹۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹، ۱۰۲۶
بیك (رستاق) ۱۷۷
بیکند: ۴۰۳، ۴۰۴
بیلی ـ آتا: ۲۹۶
بین‌النهرین: ۲۲۸، ۴۵۳، ۵۲۸، ۵۵۰
بینقان: ۱۸۴
بیهق: ۷۵، ۵۵۱، ۶۳۹، ۶۹۴،
بیه ن: (رود): ۲۳

پ

پاراب: رك: فاراب
پارخر: ۱۷۶
پارغر: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
پارو پامیز (کوهسار): ۹۱۰
پاریس: ۵، ۲۸، ۶۸، ۸۸، ۹۸، ۱۲۸،

۱۴۷
پامیر: ۱۸۰
پدیان: ۳۲۲
پراگث: ۱۴۷
پرغو: رك: برغو
پرك: رك: چرچیك
پرکنت: ۳۸۹
پزنکنت: رك: فرنکنت
پروان: ۱۷۴، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸،
۹۲۲
پروسك: ۳۹۶
پروف: ۳۱
پسا(رود): ۲۳
پسکم وچت قل: رك: جدغل
پشاور: ۷۳۴، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۲۴، ۹۲۵
پطربورك: ۸۹۷
پطرز بورك: ۷۰، ۷۵
پطروآلکساندروسك: ۳۲۹، ۳۴۶
پطروگراد: ۱، ۱۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶،
۲۵۹
پکن: ۸۲۱، ۸۲۲
پل چرخیان:رك: پل شرخیان:
پل حسان: ۲۴۹
پل حمدونه: ۲۵۲
پل سنگی: ۳۰۵
پل شرخیان: ۵۸۱
پلغر: رك:فلغر
پنج: ۱۷۵، ۱۷۶، ۵۳۳
پنج‌آب: ۱۸۳، ۸۷۵
پنجاب: ۱۸۳
پنج خین: ۲۲۵
پنج‌دیه: ۹۳۲
پنج یا پنج رود (← البنجی): ۲۹۵
پنج‌شیر (دره): ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۲۲
پنجیکت: رك: بنجیکیت:
پیغمبر ــ قز (تپه) ۳۴۳
پیکان: ۲۶۹
پی کند(بیکند): ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴
۲۷۶، ۲۸۰، ۴۸۲، ۶۶۷
پیکند کهنه: ۲۷۷

ت

تائیرسو: ۱۷۶، ۱۷۸
تادیز: ۲۹۹
تاذن: ۲۹۹
تاراب: ۲۷۴، ۹۸۴
تاراب ــ طاراب: ۲۹۹
تارتی: رك: کولان
تاش: ۳۴۹
تاش‌ــ کورگان رك: خلم
تاشکند: ۱، ۶، ۷، ۱۱، ۶۰، ۷۵، ۱۳۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۳۸۳
تالخان: ۱۷۳
تالکی (گردنه): ۱۰۴۵

تا ـ مو: ۳۰۹
تبت: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۹۴۰
تبریز: ۱۲۹، ۱۳۴،
تخارستان: ۴۴۲، ۴۷۱، ۶۲۰، ۶۳۸، ۷۱۰، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۲۲
تخت سلیمان (کوه) ۳۵۴
تخسا نجکث: ۳۰۰
تخسی: ۳۰۰
تدیان: ۳۲۲
ترار: ۳۹۵
ترار ـ زراخ: ۳۹۵
ترپار: رك: بریان
تربان: ۳۰۰
ترس ـ کندلیك: ۸۱۹
ترکستان: (جبال) ۲۰۴
ترکستان: ۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۷۷، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۹۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۰، ۵۰۴، ۵۲۸، ۵۵۴، ۵۸۹، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۲، ۷۱۵، ۷۳۸، ۷۴۵، ۸۶۳، ۷۷۰، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۳۵، ۸۴۰، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۸۵، ۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۰۷، ۱۰۲۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۸، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸
ترکستان شرقی: ۶۷، ۴۴۰، ۵۴۴، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۵۳، ۶۷۹، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۷، ۷۷۰، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۴۱، ۱۰۱۷، ۱۰۴۵
ترکستان غربی: ۱۶۸
ترکمنستان شوروی: ۸۹۴،۹۱۰
ترکیه، ۵، ۸، ۱۵۸
ترمذ: ۱۰۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۷، ۴۰۹، ۴۲۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۶۵، ۵۷۹، ۵۸۹، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۰۸، ۷۰۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۸۷۳، ۸۸۸، ۹۱۳
ترمیذ: ۱۸۹
ترناوذ: ۳۰۰
تسحان: ۳۶۹
تشکیذره: ۳۰۰
تفلیس: ۹۲۶
تکث (ــ تکث): ۳۸۸
تلاس رك طراز:

تلبار: رك: بربان
تل پاچ: ۲۴۶
تل پاچ سترون: ۲۴۸
تلس رك: طراز
تل نعمان: ۹۱۰
تلوار: رك: بربان:
تمرتاش: ۳۴۷
تملیات: ۱۷۸
تنکث: تونکث ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹
تنکفوت: رك تنگوت
تنگ بزغاله کنونی: ۳۱۷
تنگ تکو: (کوه): ۸۷۸
تنگ حرام: ۳۱۷
تنگوت: ۸۴۳، ۹۰۴، ۹۴۰، ۹۵۰، ۱۰۲۴، ۱۰۴۲
تنگهٔ دلدل ــ آتلاغان: ۳۲۸
توبن: ۳۲۲
توپلنگ: ۱۸۴
توران: ۱۶۷، ۱۶۸
توربسکولان: ۱۰۳۶
تورغشان: ۴۲۰
تورنکول: ۳۲۹، ۳۴۶
توذ: ۳۰۰
توز: ۶۴۳
تولون: ۵
تومار ــ اوتکول: ۳۱، ۳۹۶
تومن خرقان رود: ۲۷۹
تومن نمجدوان: ۲۷۹
تومن وردانزی را: ۲۶۷
تونکث (تنکث): ۳۸۸، ۵۰۱، ۶۵۹
تهران: رك: طهران
تیان شان (جبال) ۲۳، ۸۰۶
تیرول: ۵
تیم: ۳۰۰
تیمورکاخالگا (دروازه‌آهنین): ۱۰۴۵
تیومینگن: ۵
تیومن ــ اریق: ۳۹۸

ج

جاجرود: ۳۰۹، ۳۱۰
جادهٔ نسف (قرشی): ۲۴۶
جارکورگان: ۱۸۶
الجاریابه: ۱۷۴
جاکردیز: ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۸۶۱
جام بالیق ← جان بالیق: ۷۵۵
الجامع العتیق: ۳۲۴
جان قلعه: ۳۹۶، ۳۹۷
جان کنت: ۳۹۶
جبغوکث: ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰
جبل الطارق: ۵
جبوزن: ۳۸۸

جخزن یا جخزنه: ۲۸۷
جدغل: ۳۷۹
جرجان: ۴۷۲
جرجانیه: (دریاچه ساری قامیش) : ۳۳۲، ۳۳۳
جرغ: ۲۶۸، ۲۳۹، ۲۴۰
جرمنکان: رك: صرمنکان
جریاب: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
جزه؟: ۲۷۳
جشیره: ۳۴۶
جعفربند: ۵۹۰
جغراق یا جغرات: ۳۴۵
جگربند: ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۱، ۵۹۰
جلال‌آباد: ۳۶۱
جلال دیزه: ۲۵۲
جلال قودوك: ۳۶۱
جلدامه: ۳۸۶
جمشلاغو ۳۹۲
جن (برکه): ۲۰۴
جند: ۳۱، ۳۲۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۲۸، ۶۵۷، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۰، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۴، ۷۴۴، ۷۵۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۹۸، ۸۹۹،
جنقان اخشه: ۳۲۷
جنککث: ۳۷۸
جو ـ (غشج) یا جویبارالعارض: ۲۵۰
جوبار (جویبار): ۲۵۰
جوباره ابوابراهیم: ۶۶۵
جوبق: ۳۱۹
جودی: ۹۲۴
جروك: ۳۱۹
جووکان (جووقان): ۳۴۲
جویبار: ۲۶۱، ۲۸۷، ۴۲۰
جویبارالقواربرین: ۲۵۰
جوی مناس: ۲۵۷
جوی‌موالیان: ۲۶۰
جوی مولیان: ۲۶۰، ۲۶۱
جیت: رك: گیت:
جیت دیگر: ۳۴۶
جیحون (آمودریا): ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۷۶، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۵۳، ۸۴۴، ۸۷۰، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۹۳، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۲، ۱۰۲۷
جیراخشت: ۲۸۷
جیزك: رك دیزك
جیغر: (گیغر) ۲۷۵، ۳۰۰
جیلان اوتین [ایلان اوتی]: ۸۴۹
جیلم: ۳۱۵
جینانکث: ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲

چ

چایقان مورن (رود) ۱۰۴۶

چاچ:رك:شاش

چارجوی: ۳۲۷، ۶۲۳

چاه بیرون: ۳۵۰

چاه سعید: ۳۱۵

چاه هارون: ۳۵۰

چرچیك: ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵
۳۸۶، ۳۸۷، ۴۴۱، یا پرك

چریکر: ۱۷۴

چعام (رود): ۷۵۵

چغان رود: ۱۸۳

چغانیان: رك: صغانیان

چغر ـ اغوز: ۳۴۵

چکچك: ۳۱۷

چکدالیك ← شکدالیك: ۳۱۷

چکمه (دره): ۳۱۷

چمبای: ۲۳۴

چمکنت: ۳۹۲

چو. (رود): ۱۰۳۹

چوپان ـ آتا: ۲۰۴

چول جلالی: ۵۲۵

چون (رود): ۹۳۴

چیرچیك: ۹۲۵، یا چرچیك

چین: ۲۳، ۵۳، ۶۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۸،
۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۹۴، ۲۱۱،
۲۶۲، ۲۳۳، ۲۷۵، ۴۰۲ ۴۰۸،
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۱،
۴۴۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹،
۵۴۴، ۵۹۲، ۶۰۵، ۶۵۳، ۶۶۸،
۷۷۰، ۷۹۲، ۷۹۳، ۸۰۶، ۸۰۸،
۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۱،
۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶،
۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۴۳، ۹۳۷،
۹۵۵، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۴، ۹۶۵،
۹۶۷، ۹۶۹، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳،
۹۸۳، ۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۰۷، ۱۰۲۳
۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲،
۱۰۴۴: ۱۰۵۸، ۱۰۶۲

چین جنوبی: ۱۵۷

چینك: ۳۴۴

ح

حدشرون (تل‌پاچ): ۲۴۸

حرام‌کام: ۲۳۹، ۲۶۸، ۲۷۶

حره (کوه): ۶۵۶

حصار (جبال): ۳۰۸، ۹۱۰

حصار حیان: ۲۲۱

حضرت امام: ۱۷۸

حنف (کوه) ۳۵۴

خ

خاتونکث: ۳۸۷

خاس: ۳۳۹

خاس ← درخاس ← در جاش: ۳۴۰

خاش: ۳۸۸
خاکریز: ۲۶۶
خامه: ۲۷۳
خانسبار: ۱۰۱۰
خاور: ۲۱۶
خاور (کوه): ۱۸۴
خاور دور: ۱۲۰
خاور رود: ۱۸۳
خاورمیانه: ۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲
خاور نزدیك: ۲، ۲۰
خاوس (خاوص): ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۰۲، ۵۷۴
خاوك (گردنه): ۱۷۴
خبوشان: ۶۹۵، ۶۹۶، ۹۷۸
ختای (ختا): ۶۶، ۷۵۹، ۱۰۰۴، ۱۰۲۵
ختل ← ختلان: ۱۷۶
ختل: ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۳۰، ۵۶۰، ۵۸۹، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۵۷
ختلان: ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۶۲۰، ۷۰۲
ختن: ۵۸۱، ۵۹۵، ۷۴۵، ۷۶۸، ۹۹۳، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸
خجاد: ۲۷۴
خجستان: ۳۸۴
خجند: ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۲۷۲، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۸۰، ۸۴۹، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۹۷، ۹۶۷، ۹۸۶، ۱۰۲۷، ۱۰۳۲
خجند (خجنده): ۳۷۰
خداباد: ۳۰۴
خدیسر: ۳۰۴
خدیمنکن: ۲۳۷
خدنیکث: ۳۸۷، ۳۸۰، ۳۸۲
خذاند: ۳۰۴
خراجر: ۳۰۳
خرادین: ۳۰۳
خراسان: ۱۴، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۶۴، ۷۱، ۷۳، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۵،

۵۳۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵،
۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۳،
۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸،
۵۸۱، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۴،
۶۰۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۸، ۶۲۸،
۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۵، ۶۴۶،
۶۴۷، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴،
۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۸،
۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵،
۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵،
۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳،
۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۸،
۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۷۷،
۷۸۷، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۹۸،
۹۰۷، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۳، ۹۲۶،
۹۲۷، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۴۱، ۹۴۶،
۹۵۲، ۹۶۴، ۹۶۷، ۹۷۷، ۹۷۸،
۹۸۴، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۴، ۱۰۲۳
۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۸

خرتنك: ۳۰۳، ۵۲۹
خرجانكث: رك: خرغانكث:
خرجنگ: ۵۲۹، ۵۵۲، ۶۶۰
خرشاب: ۳۶۰
خرشکث: ۳۸۰
خرغانکث: رك: خرقانکث
خرغنکث: ۲۳۷
خرغون: ۳۰۳، ۴۶۳
خرقان: ۳۰۳، ۹۳۲

خرقان رود: ۲۶۷
خرقان سفلا: ۲۷۳، ۲۷۹
خرقان (خرغان) علیا: ۲۶۷، ۲۷۳
خرقانکث: ۲۶۷، ۳۸۷
خرقانه: ۲۷۲، ۳۷۶
خرکانکث: رك: خرقانکث:
خرمیثن: ۲۶۸
خرور: ۳۴۷
خرون: رك: اخرون
خزار (رود): ۳۰۹
خزار (رستاق): ۳۱۰، ۳۱۱، ۸۸۸
خزار دریا (کتی عورودریا): ۳۰۹
خزار رود: ۳۱۰
خزاند: ۳۰۴
خزر (دریا): ۱۶۰، ۲۷۵، ۳۴۱، ۴۶۱،
۴۶۴، ۴۸۶، ۸۷۹، ۸۸۵، ۸۹۵،
۹۰۶، ۹۴۸
خرزان: ۵۰۹
خزوان یا خژوان: ۳۰۲
خشاغر: ۳۰۵
خشت: ۳۷۶
خشت قلعه: ۳۱، ۳۹۶
خشرت: ۳۸۷
خشرتی: ۳۰۵
خشك رود: ۳۰۹
خشمنجکث: ۳۲۳
خشمیثن: ۳۳۸
خشوقفن: ۳۰۵، ۳۷۲

خشو ننجکث: ۳۲۳
خکنجه: ۳۰۳
خلم: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
خلیجان: ۳۴۴، ۳۴۶
خمخیسر: ۳۰۴
خمرك: ۳۸۸
خمیثن: ۳۰۴
خنامت: ۳۰۵
خنبون: ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۹
خوارزم: ۱۴، ۳۳، ۶۵، ۷۱، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۶۹، ۲۴۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۸۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۷۱، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۵۷، ۶۶۴، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۲۲، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۱، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۳، ۹۱۸، ۹۲۷، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۹، ۱۰۴۳
خوارزمیان (قریه): ۳۱۵
خوجه بکیرخان: ۳۷۰
خوجه کل: ۳۴۱
خوجیلی: ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۹۴۸
خوردهخون: ۳۱۲، وخوردهخور
خوزستان: ۷۲۸
خوقند: ۳۵۷، ۳۶۱
خولومو: ۱۸۸
خووانه یا جووازه: ۳۹۶
خیر (دهکده): ۱۹۷
خیرآباد: ۳۹۹
خیراخر یا خیراخز: ۳۰۳
خیلام: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷
خیره: ۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۹۶، ۴۵۱، ۹۰۶، ۹۴۷، ۹۴۸

د

دئوکسکن: ۳۴۴
دار زنجی: ۱۸۷
دار زنکا: ۱۸۷
دار زنگی: ۱۸۷، ۶۲۹
دامغان: ۷۰۳
دانمارك: ۵
دبوسی: ۲۳۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۴۲۰، ۵۰۴، ۵۷۴
دبوسی کرمینیه: ۲۳۶
دبوسیه: ۲۳۵، ۵۹۶، ۶۲۳، ۸۵۲، ۸۵۸
دیق: ۵۰۷
دجاکن: ۳۲۰
دخفندون: ۲۷۱، ۲۸۷
درآهنین: ۳۱۷
دربند: ۱۸۲
دربند اسعد: ۲۴۳
دربنو سعد: ۲۴۳
درخاس: ۳۴۲
در حق ره: ۲۴۳
در زده: ۳۱۵
در زیو: ۲۸۷
درسان: ۳۴۲
درعان: ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۱، ۵۷۳
درغان ــ آنا: ۳۲۵
درغم: ۲۰۶ ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۹۱،
درکهن دز (کندیز): ۲۴۳
در وازجه: ۲۴۷، ۲۶۱
دروازهٔ آهنین: ۲۱۱، ۳۱۷
دروازهٔ ابراهیم: ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۱
دروازهٔ ابوالعباس: ۳۸۳
دروازهٔ اسروشنه: ۲۱۱
دروازهٔ اقابلان: ۹۰۱
دروازهٔ امام: ۲۴۶، ۲۵۶
دروازهٔ اوغلان: ۲۴۶
دروازهٔ بازار: ۲۵۳
دروازهٔ بازارکوچك: ۲۴۹
دروازهٔ بالائین: ۳۷۵
دروازهٔ بخارا: ۲۱۱، ۲۱۳، ۳۹۱
دروازهٔ بخاری: ۳۱۳
دروازهٔ برکتان: ۳۱۰
دروازهٔ بنواسد: ۲۵۲، ۲۵۳
دروازهٔ بنوسعد: ۲۵۳
دروازهٔ بهار: ۲۴۸
دروازهٔ پل بازارکوچك: ۲۴۸
دروازهٔ پل حسان: ۲۴۷، ۲۴۸
دروازهٔ پی کند: ۲۷۵
دروازهٔ تلپاچ: ۲۴۶
دروازهٔ جنید: ۳۸۳
دروازهٔ حجاج: ۳۳۴
دروازهٔ حد شرون: ۲۴۶
دروازهٔ حق ره: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳
دروازهٔ زامیثن: ۲۴۶
دروازهٔ رخنه: ۲۴۷، ۲۴۸
دروازهٔ ریگستان: ۲۴۱

دروازهٔ ریو: ۲۴۵، ۲۴۶
دروازهٔ ریــو دد: ۲۱۵
دروازهٔ زامین: ۳۷۵
دروازهٔ سرای معبد: ۲۴۴
دروازهٔ سلاخانه: ۲۴۶
دروازهٔ سمرقند: ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲
۳۱۳
دروازهٔ سمرقند (درونی) ۲۴۷
دروازهٔ شارستان: ۳۷۵
دروازهٔ شکران: ۳۹۱
دروازهٔ شیخ ابوالفضل جلیل: ۲۵۰
دروازهٔ شیخ جلال: ۲۴۶
دروازهٔ شیرگیران: ۲۴۶، ۲۴۹
دروازهٔ شهر بیرونی: ۳۱۰
دروازهٔ شهر درونی: ۳۱۰
دروازهٔ عالمی: ۹۰۱
دروازهٔ عبدالله: ۳۱۰
دروازهٔ عطاران: ۲۴۳
دروازهٔ علف فروشان یا کاه فروشان: ۲۴۱
دروازهٔ غشج: ۲۴۶
دروازهٔ غوبدین: ۳۱۳
دروازهٔ فارجك: ۲۴۸، ۲۶۲
دروازهٔ فرخاذ: ۳۹۱
دروازهٔ فرغانه: ۲۴۶، ۲۴۸
دروازهٔ فغسکون یا دروازه امام: ۲۴۴
دروازهٔ قراکول: ۲۴۶
دروازهٔ قرب پل بازار کوچك: ۲۴۷
دروازهٔ قرب کاخ: ۲۴۷
دروازهٔ قرب مسجد ماخ: ۲۴۷
دروازهٔ قرشی: ۲۴۹
دروازهٔ قراکل: ۲۶۲
دروازهٔ قصابان: ۳۱۰
دروازهٔ کاخ ابوهشام: ۲۴۸
دروازهٔ کش: ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۳۱۳،
۳۱۴، ۳۸۳
دروازهٔ کلاباد: ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸
دروازهٔ کوال: ۲۴۶
دروازهٔ کوچهٔ مغان: ۲۴۸، ۲۴۸
دروازهٔ کوشك دهقان: ۳۸۳
دروازهٔ کوه: ۳۵۳
دروازهٔ کوی خاقان: ۳۸۳
دروازهٔ کهلیاباد: ۳۷۵
دروازهٔ گوزگان: ۴۲۷
دروازهٔ مروقشه: ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰
دروازهٔ مردکشان: ۲۴۸
دروازهٔ مزار: ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۵۱
دروازهٔ مرسمنده: ۳۷۵
دروازهٔ مرغینان: ۳۵۷
دروازهٔ مسجد جامع: ۲۴۱
دروازهٔ معبد: ۲۵۷، ۲۴۴
دروازهٔ معبدالخیل-امیر عرب بخارا: ۲۴۴
دروازه مغکده: ۳۵۳
دروازهٔ میدان (المیدان) ۲۴۵،
دروازهٔ میدان (قراکل): ۲۴۸، ۲۶۲
دروازهٔ میر: ۳۸۳.
دروازهٔ نمازگاه: ۲۴۶، ۸۶۰

دروازهٔ نو: ۲۴۳، ۲۴۴،۲۴۵،۲۵۳،۲۶۱
دروازهٔ نوبهار: ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸
دروازهٔ نوجکث: ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۱
دروغان یا دروغان ـ آتا: ۳۲۶
درون: ۸۹۴
دریاهتین: ۳۱۷
دژ افشین: ۳۷۸
دسکاخان‌خاس۳۳۶
دشتك (مرغزار):۲۵۹، ۲۶۰
دمشق: ۴۹، ۲۱۶، ۵۹۵
دن: ۱۰۲۸
دندانقان:۶۳۷،۷۹
دنفغانکث: ۳۸۲
دنکث: ۹۲۵
ده (ده‌نو): ۱۸۴
دوان: ۳۹۱
دولت‌آباد (مرغزار): ۸۷۹، ۸۸۴
ده ازرق: ۳۵۱
ده بید: ۲۳۳
دهستان، فراوه: ۴۶۱
دهستان: ۶۴۷، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۸
دهقان چورتگین (گردنه): ۳۵۵
ده‌کبود: ۳۵۱
ده نو: ۱۸۵، ۱۸۸، ۳۹۵
ده نو: رك:ینی‌کنت:
دهلی: ۷۰، ۹۴۰، ۱۰۳۸
دیدگی (قریه) ۳۱۵
دیرالعاقول: ۴۷۲
دیـزك: ۲۸۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۶، ۵۵۵، ۵۷۴، ۶۶۰
دیلم: ۴۶۴، ۴۶۵
دیمس: ۲۴۰
دینکردکد: ۳۸۰
دیوار قیامت: ۲۱۶
دیو وآل ـ قیومت: ۲۱۶
دینور: ۷۲
دیه‌نو: رك: ده‌نو:

ذ

ذخکث (اذخکث): ۳۸۸
الذخکثی: ۳۸۸
ذخینوه: ۲۸۷
ذم: ۲۸۷
ذیبلوان: ۲۸۷
ذیمون: ۲۶۹، ۲۷۴

ر

رازق‌آباد رك: غازك‌آباد
رأس‌الطاق: ۲۱۱، ۲۱۳
رأس‌الورغ: ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲
راسماین:۳۱۰
راست رود: ۳۲۶
راشت: ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۴۱، ۵۰۱، ۵۳۰
رامش: ۲۷۲
رامیت یا رمیث: ۱۸۱

رامیثن: ۲۸۸
رامیثن(اوغلان): ۲۴۸، ۲۷۱، ۴۸۱
رامیذ: ۱۸۵
رباح: ۲۶۰
رباط ابو احمد: ۳۷۲
رباط ابوسهل: ۳۵۰
رباط القزن: ۳۹۰
رباط باهان: ۳۴۹
رباط بخارائیان: ۳۹۱
رباط بود: ۳۵۱
رباط بودینه:رك: بود
رباط بومحمد: ۱۰۵۹
رباط جعفر: ۳۵۰
رباط جگربند: ۳۴۹
رباط حسن: ۳۲۸
رباط خدای سر: ۳۷۶
رباط خوجه: ۲۰۶
رباط خوران: ۳۱۵
رباط دوغاج: ۳۵۰
رباط دهان شیر: ۳۵۱
رباط ذوالقرنین: ۲۰۰
رباط ذوالکفل: ۲۰۰
رباط سران: ۳۵۰
رباط رازیك: ۳۱۷
رباط سرهنگ: ۳۶۱
رباط سعد: ۳۷۱، ۳۷۲
رباط سمرقندیان: ۳۹۱
رباط سنده: ۳۳۹
رباط طاهر بن علی: ۲۰۲
رباط طغان: ۳۴۹
رباط طغانین: ۳۹۹، ۷۸۶
رباط قراتگین: ۳۹۱
رباط قرحرقان: ۳۰۳
رباط ماش: ۳۳۹، ۳۴۱
رباط ماشه: ۶۲۸
رباط الملك یا رباط ملك: ۵۲۹، ۶۶۰
رباط مهدی: ۳۵۰
رباط میان ـ شاه: ۳۵۰
رباط نخشیان: ۳۹۱
رباط نوشاکر یا نوشاکرد: ۳۵۰
ربض عتیق: ۳۱۵
ربنجن یا اربنجن: ۲۳۴، ۵۰۴، ۷۰۱
رخشبود: ۱۸۷
رخشمیثن یا اردخشمیثن: ۳۳۶
رخشیود: رك رخشبود: ۱۸۷
رزماز ـ یا رزمان: ۲۹۵، ۴۳۸
رزماناخ: ۲۹۵
رستغفن: ۲۹۵
رشتان: ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸
رضراض: ۲۲۰
رفون: ۲۹۷
رکند: ۲۹۵، ۳۷۳
رکون:رك:رگتوت
رکید: رك: رکند
رگتوت: ۳۷۳
رم: ۱۰۳۶

رمجن: ۲۳۵
رمند: ۲۷۳
رمیش: ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،
رمیجن:رك: رمجن
رنجد: ۳۶۹
رود (رستاق): ۳۱۰
رودان: ۳۵۲، ۳۵۳
رودبار: ۳۸۸
الرودباری: ۳۸۸
روذان: ۳۴۷
رکند: ۲۹۵
روذفغکدی: ۲۹۶
روزوند: ۳۳۶، ۳۳۷
روس: ۸، ۳۰۱، ۳۰۸
روسیه: ۱، ۳، ۷، ۱۱، ۱۹، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۵، ۵۰۹، ۸۲۴، ۹۷۴، ۱۰۰۷
روم: ۱۳۴، ۲۳۳
رومانی: ۵
ری: ۹۷، ۴۷۲، ۵۵۹، ۷۲۷، ۸۷۸، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۹۵
ریگ دشت: ۱۸۸
ریو (سلاخانه و نمازگاه): ۲۴۸
ریود رك ریو ده
ریودر: ۲۱۵، ۲۲۸
ریوده: ۲۹۶
ریودتون: ۲۹۶
ریوکن: ۲۶۹

ز

زاذك: ۳۲۰
زاز: ۲۸۸
زاغر سرس: ۲۸۸
زالثیکث: ۳۸۲، ۳۸۳
زامین: ۳۰۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۷۰۵
زاور: ۲۸۸
زاوه: ۸۸۰، ۸۸۳
زبغلوان یا سبغلوان: ۲۸۸
زر: ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۲
زراخ: ۳۹۵
زرافشان:۱۶۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۰۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۵۰۷، ۵۵۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۷۰۱، ۸۵۷، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۳،
زرافشان علیا: ۲۹۸، ۳۷۷، ۳۷۸
زرخش: ۲۸۸
زردوخ: ۳۳۵، ۳۳۷
زرقان: ۳۶۹
زرکنت: ۳۸۹
زرگران: ۲۸۸
زرماز: ۴۳۸

زرمان: ۲۳۴، ۲۸۸، ۴۳۸
زرمیثن: ۲۸۰
زرنج: ۴۶۷
زرنکث: ۳۸۹
زرنگره یازرنجره: ۲۸۸
زرنوق: ۸۴۹، ۸۵۰
زرودیزه: ۲۸۹
زغریمش: ۲۲۰
زکان: ۲۸۸
زم: ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
زمخشر: ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
زمکشیر رك زمخشر،
زملق: ۲۸۹
زملقه رك زملق
زمیثن: ۲۸۸
زمیثه رك زمیثن
زنجان: ۸۸۸
زنجرباغ: ۲۲۶
زند: ۲۸۸
زند رامش: ۳۵۶، ۳۵۷
زند رمیثن: ۲۸۸
زند نه: ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۳، ۴۸۹
زوزن: ۹۰۸
زوش: ۲۶۸
زیره بولاق: ۲۳۵
زینور: ۱۸۷

س

ساباط-ساواط: ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۷۵۵
سابلغ (← سایلغ): ۳۸۵
سارایلی: ۸۱۹
ساری سو: ۸۱۹
ساری قامیش (دریاچه): ۳۳۲، ۳۴۵،
۳۴۶،
ساریق قول: رك: ساری کول
ساریق کل: رك: ساری کول
ساریق کول: رك: ساری کول
ساری کورگان: ۳۵۶
ساری کول: ۷۷۰، ۸۴۰
ساری کون: ۲۹۷
ساغرج (کوههای): ۲۳۲
ساغرج: ۲۹۷
سافراز: ۳۳۶، ۳۳۷
سافری کام: رك: شاپورکام
سافلغ: رك: سابلغ
سالیخ کون: رك: ساری کول
سالیخون:رك: ساری کول
سالی سرای: ۸۸۹
سام: ۳۱۱
سامان (ده): ۴۵۵
سامجن: ۲۳۹،۲۶۸، ۲۶۹
سامجن مادون: ۲۶۸، ۲۷۳
سامجن ماوراء: ۲۶۸، ۲۷۳
سامدون: ۲۷۹
سامسبرك: ۳۸۸

سانجن: ۳۲۲
ساوکان: ۳۳۷، ۳۴۷
سبانیکث (اسبانیکث): ۳۹۲
سبروشنه: رك: اسروشنه
سبز: ۶
سبزوار: ۸۸۲، ۹۳۱
سبیذغك: ۲۹۸
سبیر ← سیبر: ۲۹۸، ۲۹۸
ستروشنه: رك: اسروشنه:
ستکند؛ رك: بیس‌کند
ستیکن: ۲۹۹
سجار ← چچار: ۲۷۸
سجستان: ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۵۶
۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴،
۵۰۰، ۵۲۹، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶،
۷۰۰، ۹۰۹، ۹۱۱
سخر: ۲۷۴
سدان: ۷۳۴
سدفر: ۳۳۷
سدور: ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۱
سدیور: ۳۲۷
سرای‌حملونه: ۲۵۱
سرپل (رأس‌القنطره): ۳۰۵، ۳۱۳، ۸۵۷،
سرجاهان: ۸۷۹
سرخان: ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۹۳۸،
سرخس: ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۷۸، ۶۳۵، ۷۰۳
۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۳۵، ۷۸۱،
۹۲۱، ۹۳۰، ۹۳۱
سرخکت: ۲۹۸
سرسنده: ۳۷۵
سرشنه: رك: اسروشنه
سرقوسته: ۳۴۷
سرکث: ۳۲۲
سرکس: ۸۸
سرکند: ۲۳
سرماره: ۲۹۱، ۲۹۸
سرمنجان: ۱۸۶
سرمنگان: ۱۸۶
سرود: ۳۱۱
سزه: ۳۱۲
سغد: ۳۳، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۲،
۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱،
۳۰۵، ۳۰۹، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴،
۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۳۷، ۴۴۲،
۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰،
۱۰۱۰
سغدیل: ۴۰۸
سغرج: ۲۹۷
سغناق: ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۶۹۰،
۶۹۱، ۷۱۸، ۷۶۷، ۷۶۹، ۸۶۳،
۸۶۴
سغری: ۳۵۰
سفنه: ۲۷۹
سفید ـ بلند: رك: اسپیدبلن

سقمیتن: ۲۷۹
سقناق: رك: سغناق
سکاکث: ۳۸۸
سکان ← اسکان: ۲۹۷
سکیان: ۲۴۰، ۲۹۷
سکۀ بوعبدالرحمن: ۳۲۴
سکةالزهاد: ۳۲۴
سگ دره: ۳۹۹، ۶۹۱
سلات: ۳۵۳
سلمه: ۳۵۲
سلنگا: ۸۱۸
سمرقند: ۵، ۶، ۱۲، ۱۴، ۴۳، ۶۲، ۶۳
۱۰۰، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۶۸
۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴
۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۳
۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷
۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳
۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵
۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۲
۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۵
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۷
۴۸۲، ۴۹۱، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۵
۵۱۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۵۱، ۵۵۲
۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۰
۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۹۴، ۵۹۸
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۳، ۶۲۴
۶۲۹، ۶۴۰، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶
۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳
۶۶۴،۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱
۶۸۶، ۶۹۹، ۷۰۰: ۷۰۱، ۷۳۳
۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴
۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۷
۷۵۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۸
۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۱، ۷۸۷، ۷۸۸
۸۳۲، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸
۸۴۹، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹
۸۶۰، ۷۶۱، ۸۶۲، ۸۶۹، ۸۷۲
۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۳، ۹۳۴، ۹۳۵
۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۴۳، ۹۴۴
۹۸۳، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۲۶
۱۰۲۷، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷
۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۸، ۱۰۵۴
۱۰۵۸، ۱۰۶۱
سمیتن: ۲۵۸، ۲۷۹
سیمجن: ۲۹۸
سمنان: ۸۸۳

سمنجـــان (محتملاخیبك کنـو نـــی): ۱۷۳،
۱۷۴،
سمنگان: ۵۳۰
سنام (کوه): ۱۸۴
سناواب: ۲۰۶
سن پطر بورك: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱
۱۸، ۶۲، ۶۷
سنجر فغن: ۲۲۶
سنـد: ۵۶، ۴۱۱، ۴۶۹، ۴۷۴، ۹۱۹،
۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۴۰، ۹۴۱
سنکرده: ۱۸۸
سنگ‌آباد: ۳۵۰
سنگ بست (قریه): ۹۳۱
سنگ ـ توده: ۱۷۸
سنگ دیزه (سنگ ریزه): ۲۲۵
سنگردك دریا: ۱۸۴
سنگرسان: ۲۱۸
سنگ‌گردك: ۱۸۸، ۳۱۱، ۳۱۸
سنگ‌گردك بیرونی: ۳۱۰
سنگ‌گردك درونی: ۳۱۰
سوئد: ۵
سوئیس، ۳، ۵
سواد: ۲۸۲، ۲۹۹
ســوبـخ: ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۲،
۴۳۷،
سوبرلی: ۷۰۷
سوپخ: رك: سونخ
سوبرنی ← سوبرنا: ۳۴۷
سوتخن: ۲۹۹
سوتر: ۱۸۲
سوتکنت: ۳۹۴
سوخ: ۳۵۶
سوخ جیوه: ۳۷۵
سوخشین: ۲۱۵
سورماره: ۲۸۳
سورو وزه: ۳۱۰
سوریه: ۸۶، ۵۰۸، ۱۰۰۷
سوقرا:رك:قراسو:
سومان:رك: شومان
سومرکنت: ۱۰۳۰
سومنات: ۶۰۳
سونان ـ کورگـان ← سونـاق ـ آتـا:
۳۹۸
سونکنت: ۳۹۴
سویاب: ۴۳۰، ۴۰۴
سویلك: ۳۷۸
سوینج: ۲۹۹
سیاب (سیاه‌آب): ۲۱۸، ۲۱۹
سیار ← سیاز: ۲۹۸
سیاز:رك: سیار
سیام (رستاق): ۳۱
سیام ← سنام (کوههای) ۳۰۸
سیاه‌کوه: ۳۴۵
سیاهگرد: ۱۹۲

سیب: ۳۴۷
سیجاب: رك: اسفیجاب
سیحون: ۱۱۲، ۶۹۰، ۸۴۴، ۹۳۵
سیر دریا (سیحون): ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۹۰، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۲۴، ۴۴۰، ۵۰۲، ۵۴۷، ۵۶۱، ۶۵۹، ۶۸۲، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۸، ۷۸۰، ۸۲۸، ۷۵۰، ۸۵۱، ۸۶۳، ۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۵، ۹۳۴، ۹۴۳، ۹۴۴، ۱۰۵۸
سیرام: ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۴۵، ۱۰۴۵
سیرم: ۳۸۹
سیروشنه: رك: اسروشنه
سیفانه ← سیانه: ۳۲۵
سیلزی: ۱۴۳
سیم: ۳۸۹، ۳۹۰
سینوآب: ۲۳۰
سینیز: ۵۰۵
سینیز فارس: ۵۰۵
سیوتکند: رك: سنکند
سیونج: ۲۷۹

ش

شاپورکام: ۲۶۶، ۲۶۷
شاپورکان ← اشپورکان: ۱۹۸، ۱۹۹، ۶۲۶
شاخر: رك: شهار
شاش (چاچ): ۲۳۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۶، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۱۷، ۷۶۸
شافرکام: رك: شاپورکام
شاوردار (کوههای): ۲۲۸، ۲۸۷
شاودار: ۲۸۹، ۳۰۰، ۴۵۷
شاوغر: ۳۹۴، ۵۴۶
شاوکان: ۳۰۶
شاوکث: ۳۷۱، ۳۸۹
شاه‌آباد ولی: ۳۳۲
شاه بخش: ۲۷۳
شاهرخیه: ۳۸۰
شاهرود: ۲۷۰
شترکث: ۳۸۲، ۳۸۳
شنجاخ: ۳۸۹
شخر: رك: شهار
شراه خان: ۶۲۸
شرغ: رك: جرغ
شرغیان ← جرغیان: ۳۲۴
شروان: ۳۴۴
شط هند: ۱۷۰
شغلجان: ۳۹۵

شغنان (شوغنان): ۱۷۰، ۱۷۱، ۷۱۰
شق (چاه) حسین: ۳۸۰
شق (چاه) حمید: ۳۸۰
شکان: ۳۰۷
شکث: ۳۵۳
شکستان: ۳۰۷
شلجی. ۵۰۶
شلکوك: ۳۱۳
شمس‌آباد: ۲۵۹، ۲۶۱
شمیدیز: ۳۰۶
شوروخ: ۳۴۹
شوروی: ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۱۱۹، ۱۶۴، ۹۵۸، ۹۵۹
شوره‌خان: ۳۳۹، ۳۴۰
شوزیان ← شوزیان: ۳۲۴
شوغنان: رك: شغنان
شول: ۸۷۹
شوهان: ۱۸۸
شوم‌کول: رك: سیرام
شونیان: ۶۳۵
شهر: رك: شهار، ۹۲۲
شهرستان: ۳۲۷، ۳۷۴، ۳۸۳، ۶۱۴، ۷۰۸
شهرستان روئین ← شهر بازرگان: ۲۷۴
شهرستانه: ۶۹۴، ۶۹۵
شهرخان: (شهر) ۳۶۰
شهر سبز: ۳۰۹
شهرکنت: ۳۹۶
شیا (← شیان): ۳۰۷
شیخ عباس ولی (ویرانه‌های کاث قدیم) ۳۳۲، ۳۴۰
شیرآباد: ۱۸۹
شیراز: ۲۳۰
شیرغاوشون: ۲۰۷
شیروان: ۳۵۷
شیوکث: ۳۲۴
شیماکی: ۳۴۴

ص

صالح: ۲۲۱
صبران: ۳۹۲، ۳۹۵، ۶۵۷
صربستان: ۵
صرمنگان ← چرمنگان: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
صغانیان: ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴، ۳۱۱، ۳۱۸، ۴۲۲، ۴۳۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۶۰، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۵۷، ۷۰۵، ۷۱۰، ۱۰۵۶، ۱۰۶۳،
صنعا: ۲۱۴
صنغان ـ اخسك: ۳۴۸
صوفیان: ۲۲۹
صوران: رك: صبران

ض

ضحاك ماران: ۳۱۳

ط

طاربند: ۳۸۳
طالقان: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۴۳۵، ۸۶۸، ۸۷۲، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۳۲، ۹۴۲
طاهریه: ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۵۰
طایقان: رك: طالقان
طبرستان: ۱۷، ۴۶۴، ۴۸۲، ۳۷۳
طخارستان: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
طخارستان علیا: ۱۷۵
طرابلس: ۵۵۸
طرابوزان: ۸۲۴
طـراز: ۲۲،۳۵۸، ۴۸۳، ۵۰۶، ۵۱۷، ۵۴۶، ۵۹۶، ۶۲۱، ۶۷۹، ۷۱۵، ۷۴۸، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۴، ۹۳۴، ۱۰۱۷، ۱۰۵۸
طغامه: ۲۹۹
طلاس (طراز): ۳۹۲، ۳۹۴
طماخس ← طماخش
طماخش: ۳۶۲
طواویس: (طوایس): ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۵، ۶۶۴
طورغای: ۷۷۰، ۷۷۴
طوس: ۴۹۴، ۵۳۵، ۵۵۸، ۵۷۹، ۷۵۳، ۷۱۲، ۷۲۱، ۸۸۳
طوسن: ۳۰۰
طهـران: ۲۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۳، ۹۶، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۱۳، ۹۸۱

ع

عباس (نهر): ۲۰۶
عثمان (جریزه): ۱۹۰
عـراق: ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۸۶، ۹۰، ۲۳۰، ۳۳۱، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۷۶، ۵۵۰، ۶۸۰، ۶۹۸، ۷۱۴، ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۶۰، ۷۷۹، ۷۸۸، ۸۳۱، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۳، ۹۴۶،
عربخان (قریه): ۲۶۷
عربستان: ۴۰۵
عرفات (کوه): ۷۴۲
عریس: ۳۸۹
عشق آباد: ۳۴۷، ۸۹۴
عمان: ۷۷۶
عمیر یا عمر (قصر): ۴۳۸

غ

غاتفر: ۲۲۱
غارابخشنه ← ۳۲۸

غارافخشنه: رك: غارابخشنه:
غازك آباد (رازق): ۱۰۰۴
غاو [عاو] ختفر: ۲۶۸
غبالیغ: رك: بلاساغون
غجدوان: ۲۷۹، ۲۸۶
غدرانك: ۳۸۸
غذان: ۲۸۶
غذانه: رك: غذان
غذاوذ: ۲۱۵
غذشفردر: ۲۸۶
غرجستان: ۲۹۸، ۵۵۷، ۶۱۷، ۷۰۹، ۷۳۶، ۹۲۱، ۹۴۲، ۹۴۳
غرجند: ۳۷۸، ۳۸۹
غردمان: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
غردیان: ۳۱۹
غرق: (غرق بجای قرق): ۲۵۹
غرقند: ۲۷۳، ۲۹۱
غرکرد: ۳۹۰، ۳۹۱
غرمینو: ۲۸۷
غزار: ۳۱۱
غزان: ۳۴۴
غزق: ۳۷۶، ۳۸۸
غزك، رك: غزق
غزگرد: رك: غرکرد
غزنه: ۷۳، ۸۲، ۹۴، ۱۷۵، ۴۷۱، ۵۰۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۹، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۸۳، ۷۰۹، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۷۹، ۸۴۴، ۸۷۵، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۷، ۹۴۲
غزنین: ۵۸۷، ۹۱۶
غزه: ۳۷۶
غزنیان: ۳۱۹
غزنیز: ۳۴۷
غشتی (شاید غشته): ۲۸۶
غشج (شیرگران): ۲۴۸
غشدان: ۲۸۷
غشید، (غشیده یاغشته یا غشتیه): ۲۸۶
غناج: ۳۸۸
غنجیر: ۲۸۶
غنداب: ۳۵۸
غوبار، ۲۰۶، ۲۳۱
غودیدین: ۳۲۳
غور: ۱۱۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۷۶،
غورجك: ۲۸۶
غورلن: ۳۴۰
غورشغنج: ۲۸۱، ۳۴۷
غورشك: ۲۸۷

ف

فاراب: ۳۶۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵،

۳۹۶،۳۹۷
فارجك: ۲۴۷
فارزیه (کوشك): ۲۶۲
فارس: ۱۴۴، ۱۴۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۴۰، ۶۴۳، ۸۴۷، ۸۷۸، ۸۷۹
فارس (خلیج): ۸۲۵
فارقد: ۲۶۲
فاریاب: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۱۶
فاشون: ۲۴۹، ۲۵۰
فاشوق: ۳۰۲
فاغ: ۳۰۱
فامین: ۳۰۱
فراب: ۳۰۱
فراتگین: رك: براتگین
فرانسه: ۵، ۱۴۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶
فرانه (؟): ۲۷۰
فراوز سفلی: ۲۶۹، ۲۷۳
فراوز علیا: ۲۶۹، ۲۷۳، ۳۰۳، ۳۴۹
فراوه: ۵۸۸، ۶۴۷
فراهن: ۲۱۸
فـرب: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۱۶، ۵۱۴
فربر: رك: فرب
فرجا: ۳۰۲
فرخش: ۴۳۸
فرخشه: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
فرخشبد: ۲۱۵، ۲۱۶
فرخشیذ: ۲۱۵
فرخوردیزه: ۳۲۲
فردد: ۳۰۲
فرزامیثن: ۲۲۰
فرزین: ۸۷۸
فوسکد ــ، فرنکث
فرعیذد: ۲۷۲
فرغانه: ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۸۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۶، ۶۰۴، ۶۵۹، ۶۶۴، ۷۶۳، ۷۶۸، ۸۳۷، ۸۶۹، ۸۷۲، ۹۹۳، ۱۰۰۶
فرغر: رك: بوغو
فرن: ۲۹۰
فرنکت: ۳۰۰
فرنکث: ۳۸۸
فرنکنت: ۲۳۲
فروان: رك: پروان
[فرویدین] فرویدبن: ۳۲۳
فسادره: ۲۴۴
فغکث: ۳۷۶
فغیدزه: ۲۲۰
فغیفد: ۳۰۱

فکنان: ۳۷۵، ۳۷۶
فلسطین: ۷۸۰
فلغر: ۳۷۸
فن دریا: ۲۰۴
فنک: ۲۱۵
فنکان: رك: فکنان
فنکد: ۳۲۲
فنلاند: ۳، ۵، ۷
فورفار: ۳۰۲
فی: ۳۰۱
فیروز بغر: ۹۲۲
فیض‌آباد: ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸
فیل ← فیر: ۳۳۰

ق

قازان آریق: ۲۰۶
قاس علیا: ۳۹۱
قالس: ۳۸۶
قاهره: ۳۵، ۶۱، ۶۵، ۷۰، ۸۲، ۹۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۷
قاین: ۹۰۹
قبا: ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹
قباب: ۲۲۱
قبادیان: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۳۷۸، ۵۸۹، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۲۶
قبرس: ۱۰۳۴، ۱۰۳۵
قبوق: ۷۵۶
قبه ــ تائو: ۳۴۳
قپچاق: ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۹، ۷۵۸، ۷۷۱، ۷۷۲، ۹۴۳، ۹۴۸، ۱۰۲۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰
قتلغ بالیغ: رك: زرنوق
قرا ــ تائو: ۳۴۳
قراچون: ۳۱۴
قراخوجه: ۷۵۵، ۹۹۲
قرا دریا: ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۶۰
قراسو: ۷۳۱، ۷۳۲
قراقول: ۷۰۰
قراقورم: رك: قراقروم
قراقروم: ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۵، ۹۶۱، ۹۶۸، ۹۷۱، ۹۷۲، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۴۰
قراقوم: رك: قراقروم
قراکول: (دریاچه سیاه) ۲۷۶
قراگل (دریاچه): ۳۹۴
قرچه: ۳۱۷
قرشی: ۲۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۸۸۷، ۸۸۸، ۹۴۲
قرغند: رك: غرقند
قرقزان: ۸۱۸
قرقزستان (خرخیز): ۷۶۹
قرنین: ۴۶۷
قره اناس: ۲۰۶
قره باغ: ۳۱۲
قره باغ دریا: ۳۰۸
قره تائو: ۳۹۸
قره تال (رود): ۲۳

قره تگین: ۱۷۰، ۱۸۲
قره خوالی: ۳۱۷
قره تاغ دریا: ۱۸۰
قره طاغ ـ دریا: ۱۸۴
قریه علی: رك: فربر
قزل‌آروات: ۸۹۴
قزل اردو: ۱۰۳۱، ۱۰۵۸
قزل ـ سو ـ یا یکه‌باغ دریا: ۳۰۹
قزل قوم (بیابان): ۸۵۱
قزوین: ۸۷۸، ۸۸۴، ۸۸۵
قسطنطنیه: ۶۱، ۶۴، ۶۵
قطوان: ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۷۲، ۵۶۱، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۹، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰
قطوان ـ دیزه: ۳۷۲
قفقاز: ۵، ۱۹، ۴۰۸، ۶۰۰
قلاس: ۳۲۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱
قلان باشی (جلگه): ۹۴۳، ۹۴۵، ۹۴۹
قلعهٔ احنف‌بن قیس: ۱۹۹
قلعهٔ اشیار ← اشیر: ۹۴۲
قلعهٔ دبوس: ۲۳۵
قلعهٔ دشت: ۱۸۲
قلعهٔ رافع‌بن لیث: ۲۲۲
قلعهٔ سرپل: ۳۰۶
قلعهٔ سرجاهان: ۸۸۴
قلعهٔ شماخه: ۳۴۴
قلعهٔ ضیاءالدین: ۲۳۵
قلعه علقمه: ۲۳۴
قلعه قارون: ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۴
قلعه کرکی (کرکوه): ۲۰۰
قلعه گردیز: ۵۶۱
قلعه مرغه: ۹۳۰
قلقان ـ آتا: ۲۳۷
قمارین (دماغه): ۶۰۰
قم‌کبچك: ۷۷۲
قم‌کمجیوت: رك: قم‌کبچك
قندز: ۱۷۳، ۸۷۴
قندوز: رك: قندز
قندهار: ۹۰۹
قنطرة‌کوهك: ۲۱۲
قنقرات: ۳۴۰، ۳۴۲، ۹۴۷
قوادیان: رك: قبادیان
قوبان: ۷۲۰
قهستان(کوهستان): ۵۱۱، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۶۵
قهمر (کامبوج): ۶۰۰
قیالیق: ۸۴۲، ۱۰۱۵
قیچی اورو ـ دریا: ۳۱۷
قیرتکین: ۱۸۰
قیلی: ۷۷۵
قیمچ: ۷۷۵

ك

کابل: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۴، ۴۴۳، ۴۷۱، ۹۱۳، ۹۱۶، ۹۲۱، ۹۴۰،
کابل(دره): ۴۶۹.
کاث (کاژ): ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳،

۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۶، ۵۰۱،
۵۸۸، ۵۹۱، ۹۴۸
کاث باستانی: ۳۴۰
کاجر: ۳۲۰
کاخ (دهکده): ۳۶۱
کاربنج: ۱۷۹
کاربنگ: ۱۷۷
کارزِن ← کارزَنَ: ۲۹۰
کارك علویان: ۲۶۱
کازاخستان: ۲۳
کازالینسك: ۳۹۶
کاسان: ۴۴۱، ۴۵۹، ۶۶۴، ۷۶۸، ۷۷۳،
کاسان سای (رود): ۳۵۲
کاسان سای (دره): ۳۶۱
کاسن: ۳۲۰، ۳۲۴
کاشغر: ۶۷، ۱۳۹، ۱۷۱، ۱۸۲، ۴۱۲،
۴۱۳، ۴۴۱، ۵۱۷، ۵۴۲، ۵۸۲،
۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۲۰، ۶۲۱،
۶۶۶،۶۶۴،۶۷۲،۶۷۹،۷۰۱، ۷۳۶،
۷۴۵،۷۵۷،۷۶۴،۷۶۶، ۷۶۷،۷۶۸،
۸۲۵،۸۳۶،۹۴۰،۹۹۳،۱۰۴۳،۱۰۵۸
کاشغرستان: ۸۳۷، ۸۳۹
کالچیك: ۸۲۴
کالف: ۱۹۹،۲۰۰،۳۱۴،۳۱۵،۳۱۷،۸۷۲
کالکا (اکنون کالچیك): ۸۲۴
کامله: ۲۹۰
کامذ: رك: کامدل
کان گل «جلگه»: ۱۰۲۶
کایشکن ← کاشکن: ۲۸۹
کبرنه: ۳۸۸
کبود (قریه): ۲۳۰، ۲۹۰
کبود جامه: ۷۴۶
کبود نجکت: ۲۲۶، ۲۳۰
کتاب (شهر): ۳۰۹
کتاك: رك: کداك
کتلش: ۳۱۷
کتمنچی: ۳۲۵
کته‌کورگان: ۲۳۵، ۳۰۶
کثه: ۲۹۱
کچکر باشی: ۵۵۴،
کچی سرخاب: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۸، ۳۷۸
کداك: ۳۸۸، ۳۹۰
کلدر: ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴
کران: ۱۷۰
کرت: ۱۵۰
کرجمن: رك: گزجمین
کردر: ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶،
کردران خاس: ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶
کردستان (کوههای): ۷۸۰
کردکث: رك: کرکث
کرذوان: رك گرزوان
کرشائول: ۳۸۲
کرشاب (خرشاب): ۳۶۰
کرکث: ۳۷۳
کرکوه: ۲۰۱، ۲۰۳
کرکی (گذر): ۲۰۱

کرمان: ۴۷۰، ۴۷۴، ۸۷۸
کرمینه: ۵۲۹، ۵۹۶، ۹۷۸، ۹۸۸
کرمینیه: ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۶
۲۶۷، ۴۸۱، ۵۰۴،
کروران: رك :گرزوان
کسادن: ۲۹۱
کسارت: رك: خشرت
کسان (شهر): ۸۳۷
کسبه: ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵
کست: ۱۸۴
کش: ۶۳، ۸۸، ۲۶۳، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۰۹
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶،
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲،
۳۲۳، ۳۲۴، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۳۱،
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۶، ۵۶۰،
۷۰۵، ۸۸۸، ۹۳۸، ۹۳۹، ۱۰۲۷
کشان ـ آتا: ۲۳۳
کشانی: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷،
۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷،
کش رود (رستاق): ۳۱۱
کشك: ۳۱۰
کشك آخچاك: ۹۰۶
کشکانه ـ تاثو: ۳۲۳
کش کشان: ۲۵۵
کشکه: ۴۱۸
کشکه‌دریا (دره): ۶۳، ۲۰۰، ۳۰۸، ۳۱۱
۳۱۴، ۳۱۸
کشمیر: ۷۳۶، ۹۶۷
کشنه: ۲۵۲، ۲۷۱
کشیان: ۳۰۷
کعبه: ۴۵۴
کفتان: ۱۸۸
کفـرنگن (کفرنفن ـ کافـرنفن): ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸
کفرنکن رامید: ۱۸۰
کفسیسوان یا کفشیشوان: ۲۹۱
کفین: ۲۹۱
کلجه: ۷۶۷، ۸۳۶، ۸۳۹، ۹۳۴، ۱۰۱۷
کلجیان: ۷۳۸
کلشجك: ۳۸۸
کلف: رك: کالف
کلکـته: ۲۴، ۷۶، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۵۰،
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰،
۱۹۱، ۱۹۲، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۵،
۹۲۴، ۹۴۱، ۹۴۲
کلیاب (کلاب): ۱۷۷، ۸۷۳
کلیاباد (کلاباد): ۶۸۷، ۶۹۹
کلیاب دریا: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
کمبریج: ۷۲
کمپیر ـ دوال: ۳۸۶
کمپیر ـ دیوال (دیوار پیرزنگ): ۲۶۵
کمپیرك (پیرزنك). ۲۶۵
کمد: ۱۸۰
کمد راتوماشك: ۱۸۵
کمرج: ۲۹۰
کمرجه: ۲۸۸

کمرد: ۲۹۰
کمری یا کمره: ۲۹۰
کمغنان (کمکانان): ۱۸۸
کناردشت: ۳۰۴
کنجك: ۱۰۶۰
کنبده ـ ماکل (یامعقل): ۳۲۱
کت: ۸۹۷
کنته (ینی کنته): ۸۶۴
کنجیده: ۳۹۵،۳۹۲
کند: ۳۷۰،۳۵۶
کنداگین: ۴۰۸
کندبادام (کن بادام): ۳۵۶
کندر ـ دوان: ۳۸۴
کندرم: ۱۹۹
کندسروان: ۲۹۱
کندك: ۳۱۷،۳۱۵
کندکین: ۲۹۱
کندلنگ: ۲۱۶
کنده یا کند: ۲۹۱
کندیکث: ۲۹۱
کنکراك: ۳۸۷
کنگر: ۲۹۹
کنون: ۲۲۰
کوادیان: رك: قبادیان
کوجاغ: ۳۴۳
کوچا: ۷۵۶
کورگان: ۱۸۷
کورگان توبه: ۱۷۸
کورگان ـ توبین: ۱۷۷
کوشك جلال‌دیزه: ۲۵۲
کوشك رباح: ۲۵۲
کوشك قارزیه: ۲۶۲
کوشك مغان: ۲۵۶
کوفه: ۴۱۲
کوك (کوکث): ۲۳۹
کوك ـ جار: ۱۸۷
کوکج: ۳۴۶
کوکر: ۶۵۴
کوك‌شبغان: ۲۳۹
کوگرت (گردنه): ۳۵۲
کولان: ۴۴۳
کولجین: ۸۳۷
کول ماغیان: ۹۳۷
کول مغاك: ۹۳۷
کوم‌رود: ۱۸۳
کونیا اورگنج: رك: کونیه اورگنج:
کونیه (کهنه‌اورگنج) اورگنج: ۳۳۷،۳۳۲، ۳۴۴، ۹۴۷، ۹۴۸
کونیه دریا (کهنه دریا): ۳۳۲
کوهك (رود): ۲۰۴
کوهك (اکنون چوپان ـ آتا): ۲۱۵،۲۱۲
کوی یکار: ۲۶۲
کوی بولیث: ۲۶۱
کوی جدید (الجدیدی) ۲۶۲

کوی ختو (کوی رهبر): ۲۵۱
کوی ذیمون: ۲۶۲
کوی دیو: ۲۶۲
کوی مغان: ۲۵۶
کویوك: ۳۹۴
کهلباد: رك: کهلیاباد
کهلیاباد: ۳۷۵
کیش: ۸۲۵
کیفر: رك: گیفر

گ

گئور قلعه (گبرقلعه): ۳۳۸
گاخشتوان: ۲۷۳
گاگن یاجاجن: ۲۸۶
گاوخواره: ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۶
گبدان یاگبدون: ۲۳۰
گجفن: ۳۸۰
گرجمین (یاکرجومین): ۲۲۱
گردن خاست: ۳۳۵
گردنه حضرت باوی: ۱۸۳
گردنه عصام‌بن عبدالله‌الباهلی: ۴۱۳
گردیز: ۴۷۱، ۵۶۱، ۹۲۳
گرزوان(یاگندروان): ۱۹۹، ۹۲۰،۹۲۳
گرسنه (صحرا) ۳۸۶، ۵۷۴،۷۰۵، ۹۳۵
گرکن: ۱۸۲!
گرگان: ۵۲۰، ۵۵۷، ۵۵۸، ۷۰۳، ۸۸۵،
۹۳۱
گرگانج: ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴،۳۳۵
۳۳۶،۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۳،۳۴۶
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،۵۰۱،۵۰۲
۵۰۹، ۵۵۸، ۵۵۹،۵۸۸،۵۹۲،۷۰۸،
۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۴۴،۷۶۱،۸۲۷
۸۹۳، ۸۹۴،۸۹۸،۸۹۹،۹۰۰، ۹۰۳،
۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۴۷، ۹۸۰
گرگانج (جرجانیه): ۵۵۶
گرگانج بزرگ: ۳۴۶
گرگانجك: ۳۴۳، ۳۴۶
گریابه: ۱۷۴
گرجمین: ۶۶۰
گلوگ‌اندز (غلوك اندز): ۳۷۳
گوتس‌زه ـ اردو: ۸۳۷ (بلاساغون)
گوتینگن: ۷
گودفریا (واب‌کند ـ دریای‌کنونی): ۲۶۸
گورا ـ تراب: ۹۲۵
گوربند (رود): ۱۷۴
گورگن (رود): ۸۸۵
گوزگان‌یاگوزگانان: ۵۸، ۱۹۸، ۷۲۱
گوزگان (ناحیه): ۲۰۱، ۴۳۵، ۴۸۴،
۵۰۰،۵۵۷،۵۶۰،۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۵،
۶۳۵، ۷۰۹
گوزگانان: ۵۳۰،۵۴۱، ۵۴۲
گولدورسون ـ قلعه: ۳۴۶
گبت: ۳۴۳، ۳۴۴
گیفیر: رك: جیفر

«ل»

لارجان: ۸۹۴
لامش: ۳۵۸
لاهور: ۸۷
لندن ۵، ۷، ۲۸، ۸۸، ۱۴۵، ۱۴۷
لنینگراد: ۱، ۲، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۵۸، ۸۰، ۱۶۴، ۱۷۹
لکنهو: ۲۵، ۹۸۲، ۹۹۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۵۳
لوبك: ۵
لور: ۸۷۸، ۸۷۹
لوغر (رودك): ۹۱۶
لویان چین: ۸۰۶
لهستان: ۱۰۴۳
لیدن: ۲۸، ۵۱، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷
لیوکند: ۱۷۷، ۱۷۸

«م»

مأووبا لیغ: رك: موبالیغ
ماترود (یاماتریت): ۲۲۵
ماترید: ۲۲۱
ماجرم: ۲۹۲
ماجندان: ۲۹۱
مازندران: ۲۰۲، ۷۰۳، ۷۸۷، ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۴، ۷۹۵، ۹۴۶
ماستین (یاماستی): ۲۷۴
ماسون: ۱۷۹
ماك: ۹۲۲
ماوراء خزر: ۱۶۴
ماوراءالنهر ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۵، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۷، ۷۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۱۱۱، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۷۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶،

۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳،
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۳۰،
۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹،
۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۴۷،
۶۵۱، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۱،
۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۱،
۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵،
۶۸۶، ۶۹۴، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰،
۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۵،
۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۳،
۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۸،
۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۲،
۷۸۸، ۸۲۸، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۷،
۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۸، ۸۷۲، ۸۸۷،
۹۱۳، ۹۲۶، ۹۳۳، ۹۴۶، ۹۶۷،
۹۶۸، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۵،
۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۱۰۰۴،
۱۰۲۳، ۱۰۲۷، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹،
۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۶۰
مایمرغ: ۴۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۸۷
۳۱۰، ۳۱۴، ۸۸۸
متج: ۲۰۵
مجارستان: ۳
مجبس: ۲۹۲
مجبست: رك: مجبس
مجلدون: ۲۹۲
مجکث: ۲۹۷
مجبوبس: رك: مجبس یامجبست
مچارك مسخا؟
محال اوج ـ چوچك؟ ۳۲۸
محترقه: ۳۱۶
مخفان: ۳۸۴
مدر: ۱۷۵
مدرا: ۳۲۹
مذاکث: ۳۲۹
مدرامیثن: ۳۲۹
مدوا (قریه مادی کنونی): ۳۵۵، ۳۶۰
مدکمینیه: ۳۴۳
مدمینیه: ۳۴۳، ۳۴۴
مدینه: ۱۹۶
مذیا مجکث: ۲۳۷، ۲۹۲
مذیانکن: ۲۹۳
مراتع: ۳۹۵
مراتع خرم: ۳۹۵
مرغاب: ۹۳۰
مرداجقاق: رك: مرداخگان
مردوس: ۳۲۵
مرزبان: ۲۲۶، ۲۳۰
مرسمنده: ۳۷۷، ۳۷۸
مرغاب (رود): ۱۹۸، ۱۹۹، ۵۰۱
مرغبان: ۳۲۱
مرغبون: ۲۹۲
مرغیانا (ناحیه‌مرو): ۱۹۲
مرغنیان: ۳۵۷، ۳۵۸، ۶۵۹
مرکند (سمرقند): ۲۳۵
مرکی: ۵۴۶

مرگیت: ۸۱۷
مرو: ۱۷، ۴۳، ۶۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۴۲، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۵۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۶۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۳۸، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۵، ۶۰۳، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۱۱، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۸۱، ۷۹۱، ۹۰۲، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۴۱، ۱۰۰۴
مروالرود: ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۷۲، ۵۴۰، ۷۳۵، ۹۳۲،
مروقدیم: ۱۹۲
مروچك: ۱۹۸
مز: ۲۹۳
مزار شریف: ۱۹۷
مزداخقان: رك: مرداجقاق مزداخکان
مزداخکان: ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲،
مزرزتکن (یامزررنجن): ۲۹۲
مزن: ۲۹۳
مس: (شهر)۲۷۴
مساسان: ۳۴۶
مسچا ← مسخا ۳۷۸
مسحی (ناحیه): ۲۰۵
مسخا: ۳۷۸
مسکران (الصفارون): ۲۱۱
مسکو: ۲، ۶، ۸، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۸۰، ۱۶۴
مسنان: ۳۲۱
مسوس (یامسوس): ۶۶۶
مشرق زمین: ۲، ۱۴۸
مشهد: ۱۳۰، ۱۴۶، ۹۳۱
مصب تالدیك: ۳۴۲
مصر: ۵، ۵۰۴، ۵۰۵، ۱۰۳۴، ۱۰۴۷
معبد نوبهار: ۱۹۴
معبر بزغال: ۴۱۴
معبرتیمور: ۹۲۵
معبر درآهنین: ۹۳۹
مغان: ۸۸۵
مغ ـ تپه یا (مغ کورگان): ۳۵۶
مغرب: ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۷۵
مغکان: ۲۷۴، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۹۱
مغکده پنجیکت: ۲۰۵
مغ‌گورگان: رك: مغ‌تپه
مغولستان: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۱۴، ۷۵۴، ۷۷۱، ۷۹۱، ۷۹۳، ۸۰۴، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۹، ۸۳۲، ۸۴۳، ۸۶۴، ۸۹۶، ۹۳۴، ۹۴۲، ۹۴۵، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۹۸، ۱۰۰۰،

۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۳۶، ۱۰۳۹،
۱۰۴۰، ۱۰۴۲
مغولستان شرقی: ۷۹۳، ۷۹۷
مکران: ۴۶۹، ۶۴۰
مکه: ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۷۹
مندجان: ۱۸۴
منصور کوه: ۹۱۰
من‌قشلاق: رك: من‌غشلاق
من غشلاق: ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۳، ۶۹۶
منك: ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۷۸
منکث: ۲۹۲
منك کشلاغ: رك: من غشلاق
منکنت: ۳۹۲
منك وهلبك (هلبوك): ۱۷۶
منگیت (منغت): ۳۴۰
موان: ۳۲۱
موبالیغ: ۹۲۰
موده: ۳۲۱
موشکتوف: ۳۴۳
موضع‌المرصد: ۳۸۴
مولتان: ۵۷۸، ۹۲۶
مهدیه: ۴۷۰
مهلب: ۳۱۶
میانکال: ۳۱۴
میان ـ کش: ۳۱۰، ۳۱۱
میغ: ۲۹۲
میغن: ۲۹۲
میله: ۱۸۳، ۶۲۶
میمنه: ۱۹۹، ۹۲۲

ن

ناباغدین: ۳۲۸
ناپل: ۵
ناحیه نوح: ۴۵۶
نارین: ۳۵۲، ۳۶۰
ناصرکوه: ۹۱۰
نافخس: ۲۹۴
نامبك (رود): ۲۰۴
نبوره: ۹۰۱
نجارختفر (شاید بخارختفر): ۲۶۸، ۲۷۳
نجاکت: ۳۷۹، ۳۸۱
نجانیکث: ۲۹۵
نجرنگ: رك: پرنغ
نجکث: ۳۷۶،
نحل: ۲۹۴
نخشب: ۳۱۳، ۶۶۷، ۷۰۵، ۹۳۱، ۹۴۲، ۹۸۲
نرپی = نهرپی: ۲۲۷، ۲۳۵
نرجك: رك: نرشخ
نرشخ: (بانرجك): ۲۷۹، ۲۹۴، ۴۳۷
نرن (شاید فرن): ۳۰۲
نروژ: ۵
نسا: ۹۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۴۹۴، ۵۰۹،
۵۲۵، ۵۵۷، ۵۷۴، ۵۸۸، ۶۴۷، ۶۹۴،
۷۰۴، ۷۱۲، ۷۶۰، ۷۸۸، ۸۸۱،
۸۸۲، ۸۹۲، ۹۰۸، ۹۳۲
نسف: (قرشی) ۶۳، ۱۰۰، ۲۵۲، ۲۶۳،
۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴،

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
۴۱۱، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۹،
۴۵۶، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۰،
۸۸۷، ۸۸۸، ۹۰۷، ۹۳۱، ۹۴۲
نسیای زبرین: ۳۷۵
نسیای زیرین (سفلی): ۳۵۷
نسیای علیا (نسیای زبرین): ۳۵۶
نصرآباد: ۳۶۹
نصرت (کوه): ۹۱۰، ۹۱۳
نقاد: ۳۶۲، ۳۷۵
نقره‌کوه: ۹۱۰
نکالك: ۳۸۹
نمنگان: ۳۵۲
نموذلغ: ۳۸۹
نوباغ: ۳۳۹
نوباغ‌الامیر: ۲۷۵
نوبهار: ۲۱۱، ۲۵۱
نوجاباذ: ۲۹۳
نوجکث ۳۸۷، ۳۸۸
نوخاس: ۳۴۸، ۷۸۶
نودز (دژنو): ۱۸۲
نـود (نور ـ آتـا): ۲۶۸، ۲۷۷، ۵۴۸،
۵۷۴، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲
نورآتا: ۸۵۰
نوزکت: ۳۳۹
نوزوار: ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۱
نوسار (نوشاد) دژ: ۱۹۵
نوغکث: ۳۸۷
نوفر: ۲۹۴
نوقد خورده خور: ۳۱۲
نوقد سواف: ۳۱۲
نوقد قریس: ۳۱۱، ۳۱۲
نوکباغ: ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳
نوکث: ۳۸۸
نوکفاغ: رك نوکباغ
نوکنده: ۲۵۲، ۲۷۵
نوه: ۲۹۴
نویده: ۲۰۳
نهرالقصابین: ۳۰۸
نهرالقصارین :۳۰۸
نهام (کوه): ۱۸۴
نهام (رود) ۱۸۳
نیاز: ۳۲۱
نیازبك: ۳۸۶
نیت: ۶۵۴
نیشابور: ۱۷، ۵۶، ۶۳، ۶۸، ۸۴، ۳۱۹، ۳۳۱،
۴۱۶، ۴۲۸، ۴۵۴، ۴۸۴، ۴۹۲، ۴۹۴،
۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۴۵، ۵۵۶،
۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۹،
۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۴۳،
۶۸۸، ۶۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۱۹،
۷۲۴، ۷۲۵، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۴،
۷۸۱، ۷۸۸، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰،
۸۸۲، ۸۸۳، ۹۰۸، ۹۲۷، ۹۲۸،
۹۳۱

نیلاب: ۹۲۵

و

وابکنه الوابکنی: ۲۸۵
وادی‌السغد: ۲۱۹
وازکرد: ۲۲۸
وافکند: ۲۶۸
والشتان: رك:والیان
والیان: ۹۱۶
وانکث: ۳۵۳، ۳۵۷
وایخان: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
وخان: ۱۷۰، ۱۷۱
وخسون: ۲۸۰
وخش (سرخاب): ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۵۲، ۶۳۳، ۷۱۰، ۷۷۶، ۸۶۸، ۸۷۲
ودار: ۵۰۴
وداك (نهر). ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳
وذار: ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۴، ۳۰۰
ورارنی: ۸۴۰
ورثین: ۶۳، ۳۱۹
ورخشه: رك: فرخشه
وردانه: ۲۶۷
وردرغ: ۳۴۲
وردوك: ۳۸۸
ورسنان: رك: ورسنین
ورسنین. ۲۱۵: ۲۲۱
ورغ: ۲۵۲
ورغله: ۳۴۶
ورغسر: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۲
ورکه (کوه): ۲۶۳، ۲۶۹
ورکی (ورکن): ۲۶۳
ورنجن: ۳۱۹
وروالیز (یاولوالیز). ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴.
وزاری بدخشان: ۷۴۰
وزاغر: ۲۸۵
وزغنج: ۳۱۸
وزوین: ۲۸۵
وزیر: ۳۴۴
وسیج: ۳۹۲، ۳۹۴
وشگرد: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸
وغت: ۳۷۶
وغکث: رك: فغکث
ولغ: ۹۱۸
ولگا: ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱
ونندون: ۲۸۵
ونوفاغ: ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۶
ونوفخ: ۲۸۶
ونه‌یاونج: ۳۱۹
ویبود: ۲۸۶
ویزه: ۳۲۵
ویسمی باخشوآ: ۱۷۶
وین: ۵
ونیکرد: ۳۸۱

ونیگرد: رك: ونیکرد

ه

هاشمگرد: ۱۸۶، ۳۱۷
هامبورگ: ۱، ۵، ۷
هرات: ۱۵۰، ۱۹۵، ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶،
۴۷۰، ۵۳۹، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۰۹،
۷۰۳، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۱، ۷۳۱،
۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۵۰، ۷۵۳،
۷۸۱، ۷۸۷، ۸۶۲، ۸۸۰، ۸۸۱،
۹۰۹، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۹۹، ۱۰۲۷
هرمز: ۸۲۵
هرواز: ۳۴۲
هزار اسپ: (نهر) ۳۲۷: ۳۲۸، ۳۳۵،
۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۱، ۵۵۹، ۶۸۳،
۶۸۹،
هفت‌آب: ۲۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۴۰، ۵۰۲،
۵۹۶، ۵۹۷، ۶۶۴، ۶۷۹، ۷۳۸،
۷۴۹، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۶۷، ۸۲۱،
۸۲۵، ۸۳۷، ۸۳۹، ۹۳۴، ۹۷۵،
۱۰۱۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰،
هفتادگردش: ۹۲۲
هفت ده: ۵۴۶
هلاورد: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶
هلبگ: ۱۷۷
هلبوك: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۶۳۳
هلند: ۵، ۷
همدان: ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۸۰، ۸۳۱، ۸۷۹،
۸۸۴، ۸۸۵
هند (وره): ۱۰۴۵
هند: ۵۶، ۲۵۷، ۴۱۱، ۶۵۳،
هندوستان: ۴۰، ۵۷، ۷۱، ۸۳، ۱۰۳،
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۴۳۱، ۴۷۶،
۵۵۶، ۵۷۸، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۰۲،
۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۳،
۶۳۱، ۶۳۸، ۷۲۱، ۷۳۱، ۷۳۶،
۷۳۷، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۴۴، ۹۲۸،
۹۳۱، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۷۵، ۱۰۴۱، ۱۴۰۴
هند وچین: ۵۳
هندوکش: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۸۴۴،
۹۱۰، ۹۱۹، ۹۲۲، ۹۳۸، ۹۴۲
هیمالایا: ۹۴۰

ی

یائوشا: رك: یاکسارت
یارکث: ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹،
یارکند: ۵۹۵
یازر: ۸۹۴، ۹۳۲
یاسی (گردنه): ۳۵۴، ۳۵۵
یاکسارت: ۳۵۲
یاکنت: ۳۹۶
یدخکت: ۳۶۹
یجاز (یاجاز): ۳۴۵
یسیر (رستاق کرمینیه): ۲۷۳
یسیرکث: ۲۸۹

یغنه: ۳۲۴
یغور: ۷۷۰
یقولان: ۹۲۲
یکه‌قرق: ۱۰۴۱
یلیتسیان: ۱۰۴۵
یمن: ۲۱۴، ۳۵۳
ینگی آریق: ۲۰۶
ینگی اریق: ۲۲۶
ینگی کورگان: ۲۹۷
ینی‌سئی: ۸۱۸، ۸۲۳، ۱۰۴۴
ینی کنت: ۳۹۵، ۳۹۶، ۸۶۶، ۸۹۷،
ینی کورگان: ۳۸۲
یوغنك: رك اوغنك
یونان: ۵، ۸۲۴، ۶۵۱، ۱۰۰۷،
یهودیه: ۱۹۹، ۴۲۷

دودمانها وقبایل وفرقه‌ها

آ

آل بویه، ۴۶، ۴۷، ۴۸،۵۰، ۴۶۹،۵۱۳
۵۳۲، ۵۳۸
آل زیار: ۵۳۵
آل ساسان: ۴۳۳
آل سلجوق: ۱۰۴
آل عباس: ۴۲۲، ۷۷۸، ۷۷۹
آل کتکه ــ یا آل کتکتان: ۲۵۵
آل محتاج: ۵۰۲

الف

اخشیدان: ۲۲۸
ازبکان: ۱۷۵
ازد: ۴۳۷
اسفیجابیان: ۵۲۹
اسکیت‌ها: ۱۵۸
اسمعیلیان: ۴۸، ۸۱، ۸۲، ۱۱۳، ۶۵۰،
۶۸۹، ۷۳۷، ۷۷۹، ۱۰۰۵، ۱۰۳۴
اعراب: ۱۳، ۱۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰،
۴۳، ۵۳، ۶۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸،
۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۶،
۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۲۰،
افغانان: ۱۷۵، ۶۱۴، ۹۳۳
امویان: ۳۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۲۸،
۴۳۳، ۴۴۰
اورانیان: ۷۱۸، ۷۱۹
اورنادت: ۹۷۷،
اومات مرکیت: ۱۰۰۱
اویرات: ۹۶۳، ۱۰۳۶
اویراتها: ۸۱۸
اویغور: ۹۹۱، ۱۰۵۳
اویغوران: ۱۰۴، ۱۳۹، ۶۵۴، ۸۰۵،
۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰،
۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۹۷۵، ۹۹۸،
۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۵۳
اویغوریان: ۷۸، ۱۱۸
ایرغز (ارغز): ۷۷۰
ایلخانان: ۱۰۳۳

ایلدگزیان: ۷۲۵

ب

بربران: ۲۰
برمکیان: ۱۹۴
برولاس: ۹۷۷
برهان: ۶۸۶، ۹۸۷
برهانیان: ۱۵
بکرین ـ مکرین: ۱۰۵۳
بکرینیان: ۱۰۵۳
بنواسد: ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳،
بنوسعد: ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۲
بنی‌امیه: ۵۴۴
بوثیان: ۷۷۶
بوثیرنور: ۷۹۳
بوداثیان: ۲۵۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰
بویه (خـانـدان): ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۵۸، ۵۷۶،

ت

تاتار: ۲۲۵، ۸۴۷، ۱۰۴۳
تاتاران: ۷۷۰
تاجیکان: ۷، ۸۵۷
تازیان: ۳۷، ۲۰۸، ۲۳۰، ۳۰۹، ۳۱۶،
تای جیوت: ۱۲۴
ترسایان: ۲۵۳
ترک: ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۸۳، ۸۴، ۹۶۳
ترکان: ۷، ۱۴، ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۹۲، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۴، ۳۱۶، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۸۹، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۰، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۹، ۶۸۲، ۶۸۴، ۷۶۱، ۸۰۲، ۸۲۳، ۸۵۷، ۸۶۰، ۹۱۱، ۹۱۹، ۹۶۶، ۱۰۳۴، ۱۰۶۱،
ترکان آناطولی: ۱۴
ترکان ـ قارلیق (قرلقان ـ خلخ). ۱۸۰
ترکمنی: ۶۳۱
ترکمنان: ۷، ۳۹۵، ۵۴۷، ۶۰۲، ۶۴۹، ۶۶۳، ۷۰۰
تغزغزان: ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۸، ۵۴۲
تقای: ۸۶۷
توثینان: ۸۱۱
تویننان: ۱۰۰۷
تیموریـان: ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۰۲۷، ۱۰۶۳

ث

ثمود (قوم): ۴۱۲

ج

جعفریان: ۲۷۸
جغتای: ۹۵۴
جغتائیان: ۲۲، ۲۸، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۴۳، ۱۰۵۵، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳،
جکلیان: ۶۶۳
جکیلان: ۵۴۲
جلایر: ۱۰۰۵
جلایریان: ۸۷۲، ۸۸۲، ۹۷۷
چنگیزیان: ۲۰، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳، ۱۰۴۹
جوچیان: ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۰۱۵، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۳، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲،

ح

حنفیان: ۱۸

چ

چژود چزنیان: ۸۴۱

خ

ختاییان: رك (کیدانیان) ۶۶
خطبیان: ۷۴۰
خلجان: ۶۱۴، ۸۵۷، ۹۳۲
خنگ ختن: ۸۶۷
خوارزمشاهیان: ۱۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۵۲، ۳۳۰، ۳۳۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۶۴۲، ۶۷۹، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۵، ۷۷۰، ۷۸۵، ۸۶۰، ۸۶۷، ۸۹۱، ۸۹۳
خوارزمیان: ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۲۴، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۵۳، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۰، ۱۰۳۴

د

داثوسیان: ۸۰۸، ۸۰۹
داودیه: ۵۰۰
دیلمیان: ۶۶۴

ز

زیاریان: ۴۸۶

ژ

ژرمن‌ها: ۱۰۸

س

ساسانیان: ۳۴، ۷۰، ۱۹۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۲، ۴۸۶، ۴۹۸

سامانیان: ۱۳، ۱۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹،
۵۰، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۶۹،
۷۳، ۹۲، ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۶،
۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۴۱،
۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱،
۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۵، ۳۰۹، ۳۱۰،
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۷۵، ۴۳۶،
۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸،
۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶،
۴۶۷، ۴۸۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۳،
۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۲،
۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷،
۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳،
۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴،
۵۱۷، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۶،
۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶،
۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱،
۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۳،
۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹،
۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶،
۶۰۵، ۶۱۳، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۴۷،
۶۴۸، ۶۵۶، ۷۸۹، ۹۴۸، ۱۰۳۳

سپید جامگان: ۱۶

سلجوقیان: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۷۹، ۸۰، ۸۳،
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲،
۹۶، ۱۳۵، ۱۹۳، ۵۴۲۴۹۳، ۶۲۳،
۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۲،
۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۱،
۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۹۸،
۷۰۹، ۷۱۴، ۷۷۶، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۸۶،

سوریان: ۸۱۱

سولدوس: ۹۷۷

سون: ۱۰۲۵

سونیت: ۹۰۰، ۹۷۷

سیمجوریان: ۶۴، ۶۵، ۱۳۵، ۴۹۲، ۵۱۱

ش

شافعیان: ۱۸

ص

صفاریان: ۱۳، ۵۲، ۹۲، ۱۹۵، ۴۵۶.
۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۱،
۵۰۰

ط

طاهریان: ۱۳، ۹۲، ۱۹۵، ۴۳۵، ۴۵۲،
۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۱،
۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰،
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷،
۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۱۳،
۷۸۹

ع

عباسیان: ۳۹، ۲۶۴، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۲۷
۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵،
۴۳۹، ۴۵۳، ۴۷۲، ۴۸۹، ۴۹۱،

۴۹۵، ۴۹۷، ۵۵۰، ۷۲۸، ۷۷۸،
۷۸۹
عتبی (خاندان): ۵۳۰، ۵۳۱
عثمانیان: ۹۵۶
عرب: ۱۳، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۲، ۴۳،
۶۳، ۲۴۷، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷،
۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۲۴، ۴۳۳، ۴۵۹، ۵۰۱، ۵۰۶،
علویان: ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۲۶، ۴۲۷،
۴۲۹، ۴۳۵، ۴۶۴، ۴۸۶، ۵۱۹، ۶۱۳

غ

غز: ۴۶۱، ۷۱۱
غزان: ۸۴، ۲۴۲، ۳۴۴، ۳۹۵، ۳۹۶،
۴۴۰، ۴۶۱، ۴۷۶، ۵۴۷، ۵۷۳،
۵۷۴، ۶۱۴، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۳،
۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۲۷
غزنویان: ۶۸، ۷۹، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۱،
۵۱۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۱۷،
۶۱۹، ۶۳۱، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۲،
۶۵۷
غوریان: ۹۲، ۴۶۱، ۷۱۰، ۷۲۱، ۷۲۲،
۷۲۳، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳،
۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۵۱، ۷۷۶،
۷۸۷، ۷۷۹، ۸۴۶، ۸۵۷، ۹۱۱،
۹۱۲، ۹۱۳

ف

فاطمیان: ۴۷۰، ۵۱۹، ۵۷۶
فریغونیان: ۱۹۸، ۵۰۰

ق

قارلیغان: ۴۴۰، ۴۸۳، ۵۴۲
قارلیقاق: ۴۳۹
قبچاق: ۱۲۵، ۶۹۰، ۸۲۵
قبچاقیان: ۳۹۷، ۶۲۴، ۶۶۸، ۶۹۳،
۷۱۳، ۷۱۸، ۷۳۰، ۷۴۵، ۷۴۷،
۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۲،
۷۷۳، ۸۶۴
قبچور: ۹۶۹
قراخانیان ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۴۶، ۶۶، ۶۷،
۶۸، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۱۰۴، ۲۶۱، ۳۵۷،
۵۰۲، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۹،
۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱،
۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸،
۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷،
۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۰۴،
۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۳۰،
۶۳۱، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۵۱،
۶۵۴، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۷،
۶۹۰، ۷۶۳، ۱۰۰۶، ۱۰۳۳
قراختائیان ۶۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۲،
۲۴۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۶۷۹، ۶۸۰،
۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۹،

۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵،
۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۲۰،
۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۳، ۷۳۴،
۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۰،
۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷،
۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲،
۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹،
۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴،
۷۶۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۳۸، ۸۳۹،
۸۷۴، ۹۳۵،

قرقزان: ۷، ۷۷۲، ۷۷۴، ۸۱۸، ۹۵۲،
۱۰۱۵، ۱۰۴۴

قرلقان: ۶۷۰، ۶۸۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱
۷۰۲، ۷۰۵، ۷۴۰، ۷۵۸، ۸۵۷

قرمطیان: ۱۶، ۵۶۸

قنغلیان: رك: قبچاقیان:

قرهختائیان: ۱۵۲

قزل اردو: ۱۶۳، ۱۶۴

قنقلیان: رك: قبچاقیان:

قیس: ۲۰۹

ك

کرائیتیان: ۷۹۳، ۸۰۴

کرامیان: ۶۱۲، ۶۱۳

کرامیه: ۶۱۱، ۶۱۲

کلکتون: ۹۷۷

کمجیان: ۵۳۰

کمفنان (کمکانان): ۱۸۸

کم کمجیوتان: ۱۰۱۵

کوشانیان: ۲۳۳، ۲۵۵،

کوکوسوسیان: ۹۷۷، ۹۷۸

کیدانیان: ۹۶۶

کیماك: ۷۷۰

کیماکان: ۳۹۵، ۳۹۶

مانخو (مانخوك): ۹۶۲ م

مانویان: ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۰

محتاجیان: ۵۴۱

مرکیت: ۱۰۳۶

مسرگیتیان: ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۷۰،
۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴

مسلمانان: ۳۳، ۳۴

مسیحیان: ۲۲۸، ۸۰۹

مضر: ۴۲۵

م

معتزله: ۵۶۸

مغول: ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۸،
۳۳، ۶۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷،
۲۲۵، ۲۲۵، ۷۶۸، ۷۷۲، ۷۹۸،
۸۲۸، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۴۵،
۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۷، ۹۲۸،
۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۸،
۹۳۹، ۹۴۲، ۹۴۶، ۹۵۲، ۹۵۳،

۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۸، ۹۶۱، ۹۶۳، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۳، ۹۷۶، ۹۸۰، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۴، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹،

مغولان: ۵، ۷، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۳۳، ۳۸۰، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۵۴، ۷۲۸، ۷۶۲، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۵، ۷۹۱، ۷۹۴، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۲۶، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۳، ۹۲۵، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۸، ۹۷۱، ۹۷۴، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۸، ۱۰۰۲، ۱۰۱۱، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۲۱، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۰، ۱۰۴۵، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳

منگودادا: ۷۹۲

موکه (موی‌کانویان): ۹۷۷

منیگودادا: رك: منکودادا

ن

نایمانان: ۸۳۹

نایمانیان: ۷۵۴، ۸۰۴

نستوریان، ۲۲۸، ۸۰۶، ۸۰۹

ه

هخامنشیان: ۱۹۲

هلاکوئیان : ۱۰۶۲
هندوان: ۶۱۴
هیاطله یاافتالیت‌ها: ۲۳۳، ۲۵۵
یوآن: ۲۳، ۷۹۴، ۱۰۶۲
یهود: ۸۵۷
یهودیان: ۶۱۰

ی

یغما (قوم): ۵۴۲

فهرست کتاب‌ها و مقالات

آ

آبیاری، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲
۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۶،
۲۷۹، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۰،
۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۲،
۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۹،
۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۸۶۰، ۹۴۷،
۹۴۷

آثار باستان، ۳۷۴،

آثار باستانی اطراف تاشکند، ۳۸۰

آثار باستانی در پیرامون‌شهرتاشکند، ۳۸۶

آثارباستانی مسیحیت: ۱۰۲۰، ۱۰۳۸

آثارالباقیه ۳۳، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۳۸،
۲۳۹، ۲۷۲، ۳۰۸، ۴۲۹،

آثار معماری، ۲۰۷، ۲۴۰

آثار وابنیه، ۲۰۷،

آزمایشی برای تدوین لغت‌نامه لهجه‌های
ترکی: ۵۸۱

آزمایشی در لغت‌نامه لهجه‌های ترکی:
۱۰۵۵

آگانیوك: ۱

آناباسیس؟، ۲۰۳

الف

اترار باستانی: ۸۵۱

اخبار: ۴۰۳

اخبار اموپان: ۴۱

اخبار تازه اسلامی درباره روسیان، ۱۰۳

اخبار ترکستان (روزنامه): ۶، ۱۱، ۲۹

اخبار فرهنگستان دولتی: ۱،

ارشاد: ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۲
۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۹۴، ۹۵
۵۲۵، ۵۳۷، ۸۹۰

از تاریخ فتوحات عرب، ۴۱۲

ازتاریخ مطالعات باستانشناسی در سمرقند

ازگذشته دور و نزدیك: ۱۶
.مینسك ـ کابینه (مقاله) ۵۱۷
اسپه سالار سمرقند: ۴۶۶
اسلام: ۷
اشعار ابوالتاهیه: ۶۱
اصح‌التواریخ، ۱۴۳
اصطلاحات و تکمله‌ها: ۳۰
اصل داستان بوعلی؟
اطراف (نشریه): ۶
اطلاعات، ۳۷۳، ۲۰۱، ۱۷۱، ۱۷۰
اطلاعـات تـاریخی و جغرافیائی: ۵۷۹، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۶، ۷۲۹
اطلاعات تاریخی و جغرافیائی دربارهٔ خان نشین خیوه از زمان باستان تـاکنون : ۶۸۰
اطلاعات مختصر تاریخی ۳۵۶
اطلاعـاتی دربارهٔ دریـای‌آرال و بخشهای سفلای آمودریا از دوران باستان تاقرن هیجدهم۱۶۶
اطلاعاتی دربارهٔسرزمین‌هـای. بخش‌هـای علیای آمودریا، ۱۶۹
اغراض‌السیاست: ۷۰۴
اغراض‌السیاسته فـی‌اعراض الریاسته: ۱، ۶۷
افراسیاب: ۲۵۷
افسانه بهادران (افسانه نهان)، ۱۴۱
افسانهٔ حکیم‌آتا، ۳۴۰
افسانهٔ مسلمانان، ۳۵۴
افسانهٔ مغولی: ۹۶۶، ۹۶۷
افسانه‌های سمرقند: ۲۲۴
افسانه‌های عربی: ۸۵،۸۷
افسانه نهات (افسانه بهادران): ۷۶۲، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۲، ۸۳۷، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۴۰، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۴۵، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۹، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۶، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۷، ۹۷۸، ۱۰۰۱، ۹۰۰۹، ۱۰۱۲
افسانهٔ نهات دربارهٔ مغـولان: ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۰،
اکتشافات باستانشناسی: ۳۱۳
الاعلام: ۴۷
الاکمال‌لمعرفه‌الرجال: ۴۲، ۶۲
الغ بیگ: ۱۷۸
القضاةالمصر، ۴۵۶
امراءالمصر، ۴۵۶
امکنهٔ قدیمه: ۳، ۹۴
الانساب (انساب): ۱۰، ۲۹، ۴۷، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۹۲، ۹۹
الانساب الاتراك: ۸۴
او ـ تسین ـ چژن‌آئو: ۱۲۵
اهمیت‌آثارآکادمیسین: و. و. بارتـولد در تاریخ‌آسیای میانه: ۲۳

ایران (مجله علمی): ۶
ابسول پیزانی: ۳

ب

بابرنامه: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۹، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۸۸۸، ۹۳۷
بارتولد: حافظ ابرو؟: ۲۳۶، ۲۳۸
بازدید تاریخی ایران: ۱۷
بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران: ۱۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱ ۶۸۵
باستانی‌های سرزمین ماوراءخزر؟: ۱۶۴
بتخانه: ۱۰
بحرالاسرارفی‌مناقب‌الاخیار: ۶۵۶
برده: ۹۵۸
بلاد جرجانیه: ۹۶
البلدان (کتاب): ۲۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۶، ۵۰۸،
بهجت‌التواریخ: ۶۶
بیان الادیان: ۸۲

پ

پاسخ به‌آقای و. بارتولد: (نامه): ۲۹
پاسخ به گ. ا. گرومو ـ گرژ یمایلو: ۹۰۴

ت

تأسیس امپراطوری چنگیزخان: ۳، ۱۶
تألیفات جغرافیایی عربی: ۵۷
کتاب التاج فی‌دولة‌الدیلم: ۴۷
تاج‌العروس: ۱۵۹
تاج‌المآثر: ۷۲۷
تاریخ: ۴۶، ۶۸، ۲۱۶، ۳۳۶، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۸۹، ۴۹۵،
تاریخ آبیاری خوارزم: ۳۲۵
تاریخ آل بویه: ۵۲
تاریخ آل چنگیز: ۱۳۹
تاریخ آل سلجوق: ۸۴، ۸۹
تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان: ۹۵۸، ۱۰۵۱
تاریخ ادبیات فارسی: ۵۶۸
تاریخ اربع اولوس: ۱۰، ۱۴۹
تاریخ ارمنستان: ۱۰۶
تاریخ اقوام ازبکستان: ۱۶۴، ۹۵۸
تاریخ‌الترک: ۱۱۱
تاریخ انساب: ۱۲۴
تاریخ اولجایتو: ۱۲۸
تاریخ اولوس جغتای: ۱۴۵
تاریخ ایران: ۱۵۱
تاریخ‌بخارا: ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۴۲۶، ۵۱۴،

۱۰۵۵
تاریخ بدخشان: ۴۸۳
تاریخ بلخ: ۱۹۵، ۴۱۹
تاریخ بیهق: ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۴۷۳، ۵۱۹، ۵۳۹،۵۵۱،۵۵۲،۵۹۰،۶۰۸، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۸۷، ۶۹۳، ۷۰۲
تاریخ بیهقی: ۷۵، ۹۰، ۹۳
تاریخ پیمان سمرقند: ۴۱۲
تاریخ ترکستان: ۷، ۶۶
تاریخ تیمور: ۳۰۹، ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۶۷،
تاریخ جانشینان هلاکوخان: ۱۳۲
تاریخ جمهوری شوروی ازبکستان: ۱۶۴، ۹۵۸
تاریخ جهانگشا: ۱۰، ۹۲، ۲۱۲، ۹۱۳، ۸۶۵، ۸۷۸، ۸۸۲، ۹۵۹
تاریخ جبل و دیلم: ۴۸
تاریخ چهارخان نخستین از خاندان چنگیز: ۱۲۲
تاریخ چنگیزخان: ۱۳۱، ۱۵۲، ۶۸۷، ۷۶۹، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۳۹، ۸۸۲،
تاریخ چینی: ۱۴۰
تاریخ چینی سلالهٔ تان: ۳۷
تاریخ حیلدی: ۱۰۵، ۵۹۳،
تاریخ ختائی: ۱۴۱
تاریخ خطا: ۶۶
تاریخ خلفاء: ۲۳۲
تاریخ خوارزم ۷۱، ۵۸۴
تاریخ خوارزمشاه ۷۱۱، ۷۵۰، ۷۵۳،
تاریخ خوارزمشاهی: ۹۶
تاریخ خوارزمشاهیان: ۱۵۲، ۶۸۲، ۶۸۳، ۳۹۰، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۱۸، ۷۳۰، ۷۳۱: ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۹، ۷۷۷، ۷۸۰، ۸۳۱، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۹۳، ۸۹۵، ۹۱۷، ۹۲۱، ۹۲۴
تاریخ خیرات: ۱۴۳، ۱۴۸، ۴۷۳، ۴۷۹، ۶۹۲، ۷۰۴
تاریخ دولت روسیه: ۸۹۴، ۹۵۱، ۱۰۲۸
تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان: ۷
تاریخ سامانیان: ۴۵۹
تاریخ سامانیان: ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۶۲۸، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۶۹
تاریخ سلاله‌های ایرانی: ۱۵۲
تاریخ سلجوقیان: ۸۴، ۹۰
تاریخ سمرقند: ۶۲، ۶۳، ۴۵۵، ۴۵۷
تاریخ سیستان: ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۲۹
تاریخ صفاریان: ۵۱
تاریخ طبری: ۵۰، ۱۰۰
تاریخ عمومی: ۳۸، ۴۳
تاریخ غازان خان: ۱۳۲
تاریخ غازانی: ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲
تاریخ غزنویان: ۵۷۹

تاریخ فرهنگ مادی: ۱
تاریخ قرون وسطی در شرق: ۹۵۸
تاریخ «قزل اردو»: ۱۶۳، ۱۶۴
تاریخ قوم تیرانداز: ۱۰۶
تاریخ کاشغر: ۵۴۳
تاریخ گزیده: ۱۰، ۶۵، ۹۰، ۹۸، ۱۳۵، ۴۶۹، ۴۵۵، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۳۸، ۶۵۲، ۵۵۶، ۶۸۱، ۷۵۲، ۷۸۳، ۸۳۱، ۸۴۹، ۸۷۲، ۹۴۰، ۹۵۶، ۹۷۴، ۱۰۴۷
تاریخ مختصر الغ بیك: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
تاریخ مختصر قوم ترکمن: ۴۶۱
تاریخ مختصر هفت آب: ۲۳، ۱۶۸، ۳۵۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۹، ۶۸۵، ۷۵۷، ۱۰۱۶،
تاریخ مسعودی: ۷۵، ۶۰۶
تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و روسیه: ۶۸
تاریخ مغولان: ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۹۸۹
تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی: ۱۰۶، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۵۷، ۸۷۳، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷
تاریخ نادرشاه: ۱۷۹
تاریخ نادری: ۳۱۳
تاریخ نامه هرات: ۱۵۰
تاریخ نرشخی: ۷۰، ۱۰۵، ۸۵۴
تاریخ نسف: ۶۳
تاریخ نهضتهای روستائی در ایران: ۱۶
تاریخ نیشابور: ۹۳، ۲۲۴
تاریخ و باستانی‌ها: ۱۰۷، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۸، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۵۷،
تاریخ وصاف: ۲۴، ۱۳۲، ۹۸۳، ۹۹۵
تاریخ ولات خراسان: ۵۱
تاریخ هرات: ۹۷۹
تاریخ هفت آب: ۳۸۹، ۷۶۸
تاریخ ــ (هلال الصبالی): ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۸۳
تاریخ هلاکو: ۱۳۱
تاریخ یعقوبی: ۴۳، ۴۴
تاریخ یمینی: ۶۹، ۷۰، ۹۴، ۲۶۰
تازگیهای سکه شناسی: ۴۰۹
تأسیس امپراتوری چنگیزخان: ۷۹۱، ۸۰۴، ۸۲۳
تألیف سیفی: ۱۵۰
تألیف مجهول المؤلف عربی قرن یازدهم: ۴۲۷
تجارب الامم: ۹۳
تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار: رك: تاریخ وصاف
تحفة الالباب و تزجیة الاعجاب: ۱۰
تحفة الخانی: ۳۷۳
تحقیق درباره شاهان قاسمیه: ۸۱۹
تحقیق در ویرانهٔ ورخش: ۲۷۱
تحقیق ما للهند: ۷۱

تذکرة‌الاولیاء: ۱۹۱
تذکرهٔ دولتشاه: ۸۴
ترجمهٔ استخری؟: ۲۵۰
ترکستان: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۱۹۱، ۲۰۷، ۳۴۳، ۳۶۲، ۶۳۵، ۷۵۶، ۸۴۰
ترکستان در عهد هجوم مغول: ۴، ۷، ۱۰
ترکستان روس (نشریه): ۶، ۲۳
تسه ـ فو ـ یوآن ـ گوی: ۴۰۸
تکمله‌ها: ۷۱، ۵۳۶
تکمله‌ها و اصلاحات: ۲۴
تمدن و فرهنگ واحد بخشهای سفلای آمو ـ دریا: ۳۳۲
تنبیه: ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۳۲، ۳۹۴
التوسل الی‌التوسل: ۱۰، ۹۷، ۹۸، ۳۴۸، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۹۹، ۵۰۳، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷
تون ـ تسزیان ـ گان ـ مو: ۱۰۴۶

ج

جامع‌التواریخ، ۱۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۰۵۴
جامع‌التواریخ رشیدی: ۷۹۳، ۹۴۰
جامع‌العلوم: ۹۴
جغرافیای تاریخی: ۳۸۱
جغرافیای تاریخی ختلان، ۱۲۶
جغرافی دان ایرانی که تازه یافته شده، ۱۰۴
جغرافی‌دان پارسی زبان تازه‌کشف شده: ۵۴۱
جمهرة‌انساب‌الفرس: ۵۷
جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات: ۱۰، ۶۷. ۱۰۳
جهانگشای جوینی: ۸۹۶
جهان نامه: ۱۰، ۱۰۴، ۱۸۳، ۳۱۵، ۳۷۰

چ

چند سخن: ۳۷۲، ۳۷۶
چهار مقاله‌عروضی سمرقندی: ۶۶۱، ۶۸۷، ۷۴۰،

ح

حبیب‌السیر: ۱۴۹
حفریات پیکند: ۱۴۹
حفریات در ویرانهٔ افراسیاب: ۲۰۷
حدودالعالم: ۵۷، ۵۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۰۴، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۰۱، ۷۰۹
حیدربن علی (مقاله): ۱۰۵

خ

خاطرات آکادمیسین. و. و. روزن: ۲

خاطراتی دربارهٔ س. م. دودین: ۵
خرابه‌های مزداخکان: ۳۳۸
خرابه‌های وسیع شهر باستانی، ۲۷۲
خریدة‌القصروجریدة‌العصر: ۱۰، ۸۴، ۸۶، ۹۷ ۹۸ ۶
خزائن‌العلوم: ۶۱
خط سیر: ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
خلاصه تاریخ نرشخی: ۷۴۱
خوارزم باستانی: ۳۲۵
خي ـ دا ـ شي‌لیوثه: ۱۰۹

د

داستان هلال‌الصابی: ۴۶
در اماکن مقدسهٔ اسلامی (مقالـه): ۳۶۱، ۳۶۶
دربارهٔ آثار شهرباستانی‌جند؛ ۳۹۶، ۳۹۸،
دربارهٔ برخی نسخ خطی: ۲۵۵
دربارهٔ برخی نسخ خطی شرقی: ۲۵۵
دربـارهٔ بعضی نسخ خطـی کتابخانه‌هـای استانبول و قاهره: ۱۴۳، ۱۴۷
دربارهٔ ترکستان: ۳۶۶
دربارهٔ زرافشان: ۳۰
دربارهٔ دوره بندی: ۲۰۷
دربارهٔ روایت فارسی: ۶۷
دربارهٔ سازمان داخلی: ۱۱۸
دربارهٔسکه‌های‌سامانی: ۴۸۸، ۵۳۳، ۵۷۶
دربارهٔ مسیحیان چنگیزی ۱۰۳۳
دربارهٔ مسیحیان در ترکستان: ۷۶۸
دربارهٔ مسیحیت درآسیای میانه: ۳
دربارهٔ مسیحیت در ترکستان: ۱۶۸، ۲۳۲، ۴۵۲، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۴، ۸۰۹، ۸۳۹
دربارهٔ مسیحیت در تـرکستان پیش از دوران‌مغول: ۳، ۱۰، ۳۹
دربارهٔ نقشهٔ تاریخی: ۲۵۲
دربارهٔ نقشه‌برداری تاریخی: ۲۴۰ ۲۵۵،
دربارهٔ نهضت مردم خوزستان: ۱۶
دربارهٔ نهضت‌مردم‌مازندران درسال ۱۳۶۰ ـم. ۱۶
دربارهٔ ویرانه‌های ولایت پـروف (مقالـه): ۳۱
در تاریخ: ۲۴۰، ۲۴۲
در تاریخ ادبیات فارسی: ۶۵۶
در تاریخ بخارا: ۱۰۵۱
در تاریخ شهر ترمذ: ۱۸۹
در تاریخ فتوحات عرب: ۴۰۶
در تاریخ مرو (مقاله) ۱۶۵، ۲۶۵، ۶۸۰
در تاریخ نهضت‌های روستایی ایران: ۱۷، ۱۸
در جغرافیای تاریخی: ۲۲۹، ۳۸۱
در شرح زندگی: ۱۹۱
درکوهها و جلگه‌های بخارا: ۳۱۳،
در مرزهای‌آسیای میانه: ۱۷۷
در موضوع اویغوریان: ۱۱۹
در موضوع فئودالیزم در ایران: ۱۵
در موضوع‌مناسبات‌اجتماعی‌در ایران: ۹۵۸

در موضوع نقشه‌کشی تاریخی: ۳۹۵
در نقشه برداری تاریخی، ۱۸۹
در وصف خان نشین بخارا: ۲۱۶، ۲۶۱
در وصف نسخ خطی ابن طیفور: ۶۱
در هنر نظامی و فتوحات مغول و تتار و اقوام آسیای میانه در عهد چنگیزخان و تیمور: ۱۶۴
دشت گرسنه: ۳۸۱
دودمانهای مسلمان: ۴۸۶، ۵۷۱، ۵۷۷، ۷۱۴، ۸۷۸
دورالتان دوبر: ۱۲۴
دورالتان دوتر: ۱۲۴
دورالتان دور دوتر: ۱۲۴
دولت یونانی ـ باختری و بسط آن به‌سوی شمال شرقی: ۱۹۳
دیوان لغات الترك: ۵۴۸، ۵۹۳، ۶۶۳
دیوان منوچهری: ۷۹

ذ

ذیل الکتاب: ۱۱۳
ذیل جامع التواریخ: ۱۴۷
ذیل ظفرنامه: ۱۴۷

ر

رابطهٔ زندگی اجتماعی باشیوهٔ اقتصادی ترکان و مغولان: ۱۷
راحة‌الصدور: ۸۸، ۹۱، ۶۶۲، ۷۲۶
راهنما، ۳۸۲
رسالات مربوط به‌تاریخ عرب شناسی در روسیه: ۲۱
رسالات مربوط به‌تاریخ عرب شناسی روسی: ۸
رسالهٔ تاریخی و جغرافیائی دربارهٔ اسروشنه: ۳۸۱
رسالة فی‌فضائل الاتراك: ۴۳۴
روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة‌الهرات: ۱۰، ۱۵
روضة‌الصفا فی‌سیرة‌الانبیاء والملوك والخلفاء: ۱۴۱
روضة‌اولی‌الالباب فی‌تواریخ‌الاکابر والانساب: ۱۳۴

ز

زبدة‌التواریخ: ۸۷، ۱۲۸، ۱۴۷، ۷۰۶
زبدة‌النصرة ونخبة‌العصرة: ۸۶
زیج ایلخانی: ۱۱۲، ۷۵۶
زین‌الاخبار: ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۶۰۱

س

سازمان اجتماعی مغولان: ۱۶، ۱۶۴
سازمان داخلی اولوس جوچیان: ۱۶۴،
سالنامه چینی مغولی: ۱۲۰
سالنامه‌های اصلی: ۱۲۳
سالنامه‌های دانشمندان چینی: ۱۴۰
سخنی چند: ۳۵۵
سخنی چند دربارهٔ فرهنگ آریائی: ۳۷۴

۳۷۷، ۳۸۵، ۵۰۳، ۵۴۹
سخنی چند دربارهٔ فرهنگ آریائی در آسیای میانه: ۴۰۱
سرزمین ترکستان: ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۳،
سرگذشت جلال‌الدین: ۷۷۵
سفر (مقاله): ۱۹۱، ۲۰۱
سفر باستانشناسی: ۳۹۶، ۳۹۸
سفرنامه: ۵۰۸
سفرنامهٔ ابن بطوطه: ۲۲۶
سفرنامهٔ مارکوپولو: ۴
سکه‌های بخار خداتان (مقاله‌پایان نیافته): ۴۵۰
سلاله‌های مسلمان: ۳۷۸
سلجوق نامه: ۹۰
سندباد نامهٔ بزرک: ۶۷
سنگ قبری از هفت‌آب: ۱۰۴۰
سهم شرق شناسان لنینگراد درمطالعه‌تاریخ آسیای میانه: (مقاله): ۱۹
سیاحت‌نامه: ۸۰، ۱۳۷، ۴۹۱
سیرت پیامبر: ۱۵۲
سیرت‌جلال‌الدین: ۳۹۶، ۶۴۷، ۷۳۶، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۸، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۶، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۷۸
سیرم قدیم، ۳۹۰
سیرت سلطان جلال‌الدین منکبرتی: ۱۱۰
سیرالملوك: ۸۰

ش

شاه‌آباد ولی (مقاله): ۳۳۲
شاهنامه: ۵۵۴، ۶۱۴
شجرة‌الاتراك: ۱۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۰، ۸۲۷، ۸۳۸، ۹۴۸، ۹۵۰
شرح خان نشین بخارا: ۲۰۹
شرح خطسیر: ۱۸۷: ۱۸۹
شرح سفر بمغرب: ۱۰۸
شرق شناسی‌شوروی در ۴۰ سال (مقاله): ۱۹
شرق نو: (مجله) ۱۵
شعوبیه (مقاله): ۱۹۴
شکل‌های پیش از سرمایه‌داری در خاور نزدیك و میانه(مقاله): ۱۹
شن‌ـعوـتسین‌ـچژنـلو: ۱۰۹، ۱۲۵
شهر ترمذ قدیم: ۱۸۹

شهرستانهای ایرانشهر: ۱۶۶
شهرها و قلاع و گورتپه‌های باستانی: ۳۹۸
شهرهای ازبکستان: ۲۰۷، ۲۴۰
شهرهای ایران: ۱۶۶
شهرهـای باستانی سغناق واشناس و غیره: ۳۹۶، ۳۹۸،

ص

صفحهٔ سربی خوارزمشاهی: ۳۳۴

ط

طبقـات ناصـری: ۲۴، ۷۲، ۹۱، ۱۱۰، ۹۴۲، ۹۹۴، ۱۰۴۱
طبقات سلاطین اسلام: ۳۰
طبایع‌الحیوان: ۶۰۵

ظ

ظفـرنامـه: ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۳۹۴،

ع

عالم‌آرای نادری: ۱۷۹
عالم‌اسلام (مجله): ۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۶۳
عبداللـه‌نـامه: ۱۷۸، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۶۷، ۶۶۰، ۷۱۹
عبرت اولی‌الابصار: ۷۷۷
عتبة‌الکتبه: ۹۶
عجایب‌المخلوقات: ۷۳۳
عجایب‌المقدور، ۲۱۶
عراضة فی‌الحکایة‌السلجوقیه: ۹۵
عقدالجمان (گردن بند مروارید): مجموعه مقالات: ۷

ف

فاکحة‌الخلفا: ۸۲۶
فتوحات خراسان: ۴۱
فتوح‌البلدان: ۴۲
فتور زمان‌الصـدور و صدور زمان الفتور: (یادادشتها):۸۵
فردوس‌التواریخ، ۶۸، ۱۴۵، ۴۶۸، ۴۷۷
فرهنگ و تمدن مسلمانان: ۷
فرهنگ و تمدن واحـه بخشهـای سفـلای آمودریا: ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۳۲
فریدالتاریخ فی‌اخبار خراسان: ۵۳، ۵۳۷،
الفهرست: ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۸۲، ۲۳۲، ۴۶۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۵
فهرست‌آمد روز: ۵۹۵
فهـرست تملکـات، ۴۵۹، ۴۸۴، ۵۱۶، ۵۴۹، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۸۸، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۶۴
فهرست‌العلوم: ۳۹
فهـرست کتـاب شناسی: ۱۶، ۳۸، ۳۹، ۶۰۵

فهرست مختصر: ۱۴۶

ق

قرآن: ۷۴۹
قرقود: ۶۹۲
قزل اردو: ۹۵۸
قزل اردووسقوط آن: ۱۶۴
قرا تگین (مقاله): ۱۷۵
قصص الثانی: ۹۲
القضاة المصر: ۴۵۶
قلب آسیا، ۱۶۱
قلعهٔ دبوس؛ ۲۳۶
القند فی تاریخ سمرقند: ۱۰
القند فی معرفة علماء سمرقند: رك: قندیه
قندیه: ۶۲، ۶۳، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲،
۲۲۴، ۲۳۲، ۳۶۷، ۴۵۷، ۱۰۳۷،

ك

کارهای باستانشناسی: ۲۶۶، ۲۷۱، ۹۸۴
کارهای گروه کفرنگن: ۱۸۴
کارهای هیئت اعزامی به ترمذ: ۱۸۹
کتاب ابن خردادبه: ۲۳۹
کتاب الانساب: رك: الانساب
کتاب البلدان: رك: البلدان
کتاب التوسل: رك: التوسل الی الترسل
کتاب لقنیه: ۴۶۲
کتاب خراج خراسان: ۴۴
کتاب خوارزم: ۵۸۴
کتاب کرکود: ۵۴۷، ۸۹۴
کتاب المعارف: ۴۰، ۴۱، ۴۲
کتاب (المجهول المؤلف اسکندر): ۱۴۴، ۴۵
کتاب مجهول المؤلف در بارهٔ اسکندر: ۱۴۸
کتاب مجهول المؤلف شاهرخ: ۱۴۴
کتای ملازاده ۱۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۵۸،
۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱،
۶۸۷، ۶۸۷، ۷۴۰، ۹۸۰،
کتاب المنتظم: رك: المنتظم
کتاب الوزراء: ۵۲
کراسنا یا گازتا (روزنامه): ۱
کشاورزی: ۹۵۸
کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول: ۱۹
کلیات بار تولد: ۱۸
کنداکین، ۴۰۸
کوتادگر بیلیك: ۶۵۴، ۶۷۹، ۸۱۰، ۸۱۲
کوتادفو بیلیك: ۷۸، ۱۱۹
کوتان بیلیك: ۸۰۹
کوکش باغان: ۲۳۹

گ

گذشتهٔ تاریخی: ۱۷۲
گزارش: ۳۸۵
گزارش حفریات افراسیاب: ۲۲۲
گزارش حفریات بهاره: ۲۷۷
گزارش حفریات تابستانه: ۲۷۷
گزارش حفریات مربوط به محل تماذگــاه:

۸۶۰
گـزارش در جلسهٔ TKLA مورخه: ۱۱،
دسامبر ۱۸۹۶، ۲۷۷
گزارش دوسفر بخارا: ۲۳۸، ۲۶۵، ۲۷۱
۲۷۲
گـزارش سفـر به‌آسیای میانه: ۱۶۸،۵۷،
۳۲۹، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۴،
۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۴۳،
۴۸۳، ۵۰۹، ۵۴۶، ۷۱۵
گزارش سفر سمرقند: ۲۰۷، ۲۲۲،
گزارش سفر من به‌ترکستان: ۲۱۲
گزارش ماموریت به سرزمین ترکستان:
۲۱۲، ۱۳
گزارش ماموریت ترکستان: ۱۳۱، ۱۳۹،
۱۴۱، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۹،
۲۴۴،
گزارش ماموریت لندن: ۱۴۷
گزارش مختصری دربارهٔ سفر بخارا: ۲۱۳
گـزارشی درجلسهٔ TKLA ۲۱ آوریـل:
۱۸۹۸
گلستان: ۸۲۵
گنج ترمذ: ۴۴۸
گوتادگو بیلیگ: رك: کوتاد قو بیلیك

ل

لباب‌الالباب:۶۶، ۸۵، ۲۹۸، ۷۲۱، ۷۳۹
۷۴۱، ۷۴۳، ۷۵۱، ۷۵۹، ۷۶۴،
۸۴۷
لسان‌المیزان: ۶۴
لطایف، ۵۵۷، ۵۵۸
لطایف‌المعارف: ۴۹
لغت نامه: ۱، ۵۷۸، ۷۵۷
لغتنامه بوداگف: ۱۳۸، ۸۵۸
لغت فرس: ۱۴۵
لغت نامهٔ جوهری: ۹۹۳
لغت نامهٔ لهجه‌های ترکی: ۵۸۱
لمعات‌التواریخ: ۸۴

م

ماوراءالنهر، ۱۶۸، ۳۷۶
متون، ۱، ۱۱، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۴،
۴۷، ۵۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳،
۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸،
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷،
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸،
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۸۹،۲۹۱،۲۹۲،۲۹۳، ۲۹۴،
۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۵،
۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۶ ، ۳۵۶
۳۵۸ ، ۳۶۱ ، ۳۷۰ ، ۳۸۵ ،
۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۶،

۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۵، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۶، ۸۴۰، ۸۵۳، ۸۹۳، ۸۹۶، ۹۴۳، ۹۵۰، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۱، ۹۸۰، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۴۶، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳،

متون مربوط به‌تاریخ آسیای میانه: ۱۴۲

مجله تاریخی روسی: ۱۶۶

مجمع‌الانساب: ۱۲۷

مجمع‌التواریخ: ۷۹، ۸۳، ۱۰۵، ۱۴۸

مجمل‌التواریخ والقصص: ۱۵، ۸۳

مجمل فصیحی: ۱۵، ۱۴۶

مجموعه اخبار: ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲

مجموعه ایران: ۲۰۳

مجموعهٔ مطالب مربوط به‌تاریخ قزل اردو، ۱۶۴

مجموعهٔ مطالعات در تاریخ عمومی به‌افتخار ن. ای. کارایف: ۱۶

مجموعهٔ نسخ خطی شرقی: ۱۴۲

محاسن آل طاهر: ۵۳

محال ترکستان: ۸۷۰

مختصری دربارهٔ پژوهش‌های باستان‌شناسی: ۳۶۳

مدارک سکه شناسی: ۷۶۴

مدافعه انشا آتلری: ۲۶۶

مرآت‌الجنان: ۷۸۲
مرآة‌الجنان وعبرة‌الیقظان: ۱۰، ۱۳۷
مراقداولیاء اسلامی، ۳۵۴، ۳۵۵
مروج‌الذهب: ۴۰، ۴۱، ۲۰۳، ۲۷۳، ۲۹۳
مروالرود (گزارش): ۱۹۸
مزیدالتاریخ ۵۳، ۵۳۷
مسائل: ۲۰۷
مسائل و تردیدها: ۱۱۸
مسالك و ممالك: ۵۵، ۴۳۱
مشارب‌التجارب و غوارب‌الغرائب: ۹۳
مطالب ومدارك. ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۹
۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۷،
مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین: ۱۴۸
معجم: ۴۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۴۵، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۲،
۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،
۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶،
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳،
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸،
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳،
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲،
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۶،
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۶،
۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۵، ۵۴۴، ۶۸۲،
۷۶۸، ۸۴۷، ۸۰۹، ۸۷۸، ۸۸۵،
۸۹۰، ۹۰۶، ۱۰۰۴
معجم‌التواریخ: ۶۹۳
معجم‌الشیوخ: ۶۸
المعجم فی‌معائیراشعارالعجم: ۸۴۷
معزالانساب‌فی‌شجرات‌سلاطین مغول: ۱۰،
۱۲۵، ۱۴۵، ۸۰۴، ۹۷۷، ۹۹۵،
۱۰۲۵، ۱۰۳۲
مغولان در روسیه: ۱۶۲، ۹۵۸
مغولستان شرقی: ۱۴۰
مفاتیح‌العلوم: ۴۸. ۲۰۹، ۴۱۷، ۴۹۶،
۵۱۳، ۵۲۷، ۶۰۸
مفاخرات اهالی کش ونسف: ۶۳
مفاخر خراسان: ۵۳
مفتاح: ۹۸۱
مقامات شیخ‌ابی‌سعید: ۶۱۳
مقام نواحی کرانهٔ دریای خزر در تاریخ
عالم اسلام: (سخنرانی) ۶، ۱۶، ۲۰
مقررات‌چنگیزخانی؟: ۱۱۶
مکاتبات رشیدی: ۱۳۲، ۹۸۷
ملحقات صراح: ۱۰، ۱۳۸، ۱۳۹
ملك نامه یا ملوك نامه: ۹۰
ملل ونحل: ۸۲، ۹۵، ۸۹۰
منابع ارمنی: ۱۰۷

مناقب‌الاتراك: ۴۳۳
مناقب‌الشعرا: ۸۴
منبع تازه‌ای در تاریخ تیموریان: ۱۶، ۱۷
المنتظم: ۶۵
من ـ دا ـ بی ـ لو: ۱۰۷، ۱۰۹، ۸۱۶
منتخب‌التواریخ معینی: ۱۲۵
منتخبات: ۸۶۵، ۸۷۵، ۸۹۹، ۹۱۰
منتخبات شفر (← منتخبات فارسی): ۸۳، ۸۲۵، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۸، ۹۰۷، ۹۴۰
المنجد: ۱۹۱
مواد ومطالب: ۹۴۷
موسوی مورخ (مقاله): ۱۴۳، ۲۷۳

ن

نامه‌های واصل از پطر بورك: (مقاله): ۲۳
نزهة‌القلوب: ۱۳۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۹۴۲
نسخه خطی تومانسکی: ۳۷۱، ۷۰۹
نسخه خطی موزه‌آسیائی: ۲۹، ۵۱، ۸۹، ۳۸۸، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۶۰، ۶۸۱، ۸۱۹، ۸۶۳، ۹۶۵، ۹۷۱، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۶، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۱۴، ۱۰۲۵، ۱۰۳۱، ۱۰۴۹، ۱۰۵۲، ۱۰۶۲
نشریهٔ انجمن شرقشناسی: ۴
نشریهٔ دانشگاه دولتی آسیای میانه: ۱
نصرة‌الفترة و عصرة‌الفطرة: ۸۵
نهضت مردم‌سمرقند: ۱۶، ۵۶۷
نفثة‌المصدور: ۱۱۱
نفحات‌الانس: ۱۹۱
نوشتهٔ بربنائی در ترمذ: ۱۹۱
نوشته‌های سنگ مزارهای قدیمی: ۳۵۵
نوشته فارسی بردیوار مسجدآنسی منوچه (مقاله): ۱۱۷
نسخ خطی‌رشیدالدین: ۹۱۶
نسخهٔ بارتولد: ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۸، ۸۴۲، ۹۰۵
نسخهٔ خطی: ۶۰۵، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۱۲، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۵، ۸۴۰، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۵۳، ۸۵۸، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۴، ۷۷۷، ۸۷۸، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۹۰۱، ۹۰۷،

۹۰۸، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۱۶،
۹۱۷، ۹۱۸،
نسخهٔ خطی اکسفورد: ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۸،
۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۵،
۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۳، ۵۵۷،
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴،
۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۵، ۵۷۶،
۵۸۰، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵، ۶۰۲،
۶۰۴، ۶۰۵، ۶۳۸،
نسخهٔ خطی خانیکوف: ۵۱۶، ۶۹۹،
۷۰۰، ۷۰۶، ۸۵۳، ۸۶۴، ۸۶۵،
۸۶۵، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۰۷،
نسخهٔ خطی کتابخانه‌ملی: ۱۸۳، ۶۹۳
نسخهٔ خطی کمبریج: ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۸،
۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷،
۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۳، ۵۵۷،
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴،
۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۵،
۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵،
۵۹۰، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱،
۶۰۲، ۶۰۵، ۶۳۸
نسخهٔ خطی لیدن: ۵۷۷:
نسخهٔ خطی مجهول‌المولف کتابخانه بودلیان:
۷۸۳
نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا: ۱۰۵، ۵۱۹،
۵۳۹، ۵۵۲، ۶۰۸، ۶۳۹، ۶۸۷،
۶۹۳، ۷۰۲، ۷۰۶
نسخه‌های اکسفورد و کمبریج: ۶۰۴

و

و.ر. روزن مورخ(مقاله):۲
وصف خان نشین‌بخارا: ۲۶۸، ۲۳۵
وفیات الاعیان وانباء ابناءالزمان: ۳۷
وقف‌نامه: ۲۲۶،
ویرانه‌های اورگنج: ۳۳۵،
ویرانه‌های پیکندقدیم: ۲۷۴، ۲۷۷
ویرانه‌های سغناك: ۳۹۷
ویرانه‌های مروباستانی: ۲۸۰،۳۵۰
ویرانه‌های مروقدیم: ۶۵، ۱۹۲، ۱۹۳،
۱۶۴، ۴۰۸، ۵۵۵، ۵۹۰، ۶۳۷،
۶۶۶، ۶۷۱، ۶۹۳، ۷۸۲، ۷۸۶،
۹۰۲، ۹۲۷، ۹۲۸، ۱۰۰۴
ویرانه‌های مغ‌تپه: ۳۵۶

ه

هیئت باستان شناسی (گزارش): ۲۶۶
یادداشت: ۲۰۷
یادداشتی دیگر: ۳۵۵
یادداشت‌ها: ۲۶۶
یاسای کبیر؟: ۱۱۶
یتیمةالدهر: ۴۸، ۵۰۴۹، ۵۲، ۶۸، ۲۶۳
۴۹۱، ۴۹۵، ۵۲۹، ۵۲۰، ۵۲۳،
۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳
یوآن ــ شی ــ تاریخ سلالهٔ یوآن: ۲۳،۲۸

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۷۵۶، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۵، ۸۱۵، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۷، ۸۳۸، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۷۹، ۹۰۴، ۹۴۵، ۹۵۰، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۸۴، ۹۹۳، ۱۰۱۰، ۱۰۲۷، ۱۰۴۱

یسوآنشی: رک: تساریخ یسوآن یا سلسلهٔ امپراطوران مغول

فهرست ارجاعات تقریبی و تعیین صحیح صفحات

رقم بین دو (   ) صفحه این کتاب ورقم بعد «حدود ص فلان» درمتن آمده ودرستون بعدی رقم صحیح صفحه در این کتاب

رقم ارجاع تقریبی	رقم صحیح صفحه در این کتاب
(ص۳۳۴) ۳۲۴و۳۲۵ اصل	۵۱۸–۵۱۹
(ص۴۱۳) حدودص ۳۶۰	۳۶۱
(۴۳۴) صفحات ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵ اصل	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
(۴۵۲) حدود ص ۴۰۵	۴۰۹
(۴۵۸) حدود ص ۴۲۰	۴۲۱
(۵۰۷) حدود ص ۴۲۰	۴۳۰
(۵۳۸) حدود ص ۵۰۵	۵۱۱
(۵۴۵) حدود ص ۵۳۵	۵۳۱
(۵۴۵) حدود ص ۵۱۷	۵۱۵
(۵۵۴) حدود ص ۵۲۰	۵۳۱
(۶۰۳) حدود ص ۵۸۵	۵۸۷
(۶۱۳) حدود ص ۶۵۰	۶۵۲
(۶۴۳) حدود ص ۶۰۰	۵۹۹
(۷۲۶) حدود ص ۸۲	۸۹
(۷۳۱) حدود ص ۷۱۰	۷۱۳

رقم ارجاع تقریبی	رقم صحیح صفحه در این کتاب
(۷۴۱) حدود ص ۷۱۰	۸۱۷
(۷۵۱) حدود ص ۷۴۰	۷۳۷
(۷۵۱) « « ۷۴۲	۷۴۱
(۷۶۵) حدود ص ۷۳۸	۷۳۵
(۷۷۱) حدود ص ۷۱۰	۷۱۳
(۸۲۱) حدود ص ۷۶۳	۷۶۲
(۷۲۲) « « ۷۷۰	۷۷۳–۷۷۵
(۸۶۱) « « ۷۶۳	۷۶۳
(۸۶۵) « « ۸۲۵	۸۲۷
(۸۷۴) « « ۸۴۲	۸۴۶
(۹۱۳) « « ۷۳۲ ۷۳۰	۷۳۶–۷۳۷
(۹۲۵) ۴۴۹ اصل	۷۹۶–۷۹۹
(۹۳۲) ۴۹۷ اصل	۸۹۴
(۹۸۵) ۹۳۵–۹۳۷	۹۳۵–۹۳۷
(۱۰۰۵) حدود ۱۰۳۵	۱۰۳۴

توضیح بعضی اختصارات روسی ولاتینی که در این کتاب آمده

کارهای شعبهٔ شرقی انجمن امپراطوری باستانشناسی روس.س.پ.ب	TVORAO
محفل ترکستانی دوستداران باستانشناسی	TKLA
یادداشتهای علمی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی	NZTVAN
یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن امپراطوری باستانشناسی روسیهSPB. پطروگراد.	ZVORAO-
یادداشتهای انستیتوی شرقشناسی‌فرهنگستان علوم شوروی . لنینگراد.	ZIVAN
مجموعهٔ مطالب مربوط به‌تاریخ قزل اردو گردآوردهٔ و. تیزن‌هاوزن	CmIZO
دائرةالمعارف اسلام	E1
فرهنگستان دولتی تاریخ فرهنگ مادی	GAIMK
نشریات اوقاف گیب	GMS
کتابخانه عمومی سالتیکوف شچدرین درلنینگراد	GPB
اخبار فرهنگستان علوم امپراطوری، س.پ.ب	IAN
اخبار انجمن باستانشناسی وتاریخ وقوم شناسی منتسب به‌دانشگاه‌قازان	IOAYEK
انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم	IVAN
انستیتوی ملل آسیا ـ فرهنگستان علوم شوروی	INA

روزنامهٔ آسیایی ـ پاریس	JA
روزنامهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بریتانیای کبیر و ایرلند لندن	JRAS
مطالب مربوط به کنفرانس اول علمی شرقشناسان شوروی در تاشکند در ۱۹۵۷	MPVNKV
اخبار سمینارهای السنه شرقی ـ دانشگاه فردریك ویلهلم برلن	MSOS
مطالب مربوط به باستانشناسی روسیه شعبهٔ علوم اجتماعی	OONMAR
صورت مجلسها و اخبار جلسات اعضای محفل ترکستانی دوستداران باستانشناسی ـ تاشکند	PTKLA
مجموعهٔ متون مربوط به تاریخ سلجوقیان . هوتسما	RTHS
دانشگاه دولتی آسیای میانه ـ تاشکند	SAGU
انجمن امپراطوری باستانشناسی روس	SPB
کتاب راهنمای ناحیهٔ سمرقند	SKSO
شعبهٔ علوم اجتماعی	OON